

ایران و عثمانی

در آستانهٔ قرن بیستم

تألیف رحیم رئیس نیا



یران و عثمانی در آستانه قرن بیستم

تألیف رحیم رئیس‌نیا

چاپ اول، تابستان ۱۳۷۴

مسئول فنی: نادر کثیری

لیتوگرافی: مهران

چاپ: آزاده

صحافی: حقیقت

تیراژ: { با جلد شمیز ۳۰۰۰ دوره ۳ جلدی
با جلد گالینگور ۱۰۰۰ دوره ۳ جلدی }

بها: { با جلد شمیز ۵۰۰۰۰ ریال
با جلد گالینگور ۶۰۰۰۰ ریال }

انتشارات ستوده: عضو شرکت تعاونی ناشران و نویسندگان و مترجمین آذربایجان شرقی

تبریز - میدان شهرداری - تلفن ۵۸۹۴۵

pdf.tarikhema.org

فهرست مطالب

کانون اختر (۳)

۵۲۹		میرزا آقاخان کرمانی و ...
۵۲۹		زایش وبالش
۵۳۲		گریز و قرار
۵۳۳		کار و گذران
۵۳۵		در اختر
۵۳۷		حسین شریف
۵۴۰		تدریس
۵۴۱		دشواری گذران و آرزوی فرار
۵۴۳		آثار
۵۵۲		فعالیت های سیاسی
۵۵۲		در مجمع آدمیت
۵۵۹		در انجمن اتحاد اسلام
۵۶۰		توقیف و تبعید
۵۷۰		تسلیم و اعدام
۵۷۱		نظری به چند اظهار نظر
۵۷۵		شیخ احمد روحی
۵۷۸		میرزا حسن خان خبیرالملک
۵۸۶		حسین دانش

سید جمال الدین (۱)

۵۹۹		الغریب فی البلدان والطریق عن الاوطان
۵۹۹		تولد و بارآیی

۶۰۳	در مصر
۶۰۸	تکاپو
۶۲۳	جنبش تنباکو
۶۲۴	زمینه
۶۲۷	افشای امتیازنامه و...
۶۳۵	در شیراز
۶۳۶	سید فال اسیری
۶۳۷	شورش
۶۴۰	سید فال اسیری، سید اسدآبادی و میرزای شیرازی
۶۴۴	در تبریز
۶۶۳	در اصفهان
۶۶۶	تحریم والفا
۶۸۱	در عثمانی
۶۹۵	ارزیابی و نتایج

سید جمال الدین (۲)

واپسین منزل

۷۰۳	اتحاد اسلام
۷۰۶	ادامه اتحاد اسلام
۷۱۶	قتل شاه و مرگ سید
۷۲۴	سید، ترکان جوان و بابی ها
۷۳۲	سخن آخر
۷۴۲	

یاران سید

۷۴۷	شیخ رئیس قاجار
۷۴۷	سید برهان الدین بلخی
۸۶۸	احمد فیضی افندی
۷۷۰	

سفیران عثمانی در ایران

۷۷۷	عثمانی، استانبول و ایرانیان
۷۹۱	استانبول
۷۹۱	پناهگاه روشنفکران
۷۹۲	

۷۹۲	ایرانیان و زبان و ادب فارسی در عثمانی
۷۹۶	ترجمه ها و تأثیر پذیری ها
۸۰۵	تدریس زبان فارسی در عثمانی
۸۰۸	واسطه انتقال
۸۱۰	مهاجرت ها
۸۱۳	ایرانیان مقیم
۸۱۷	خان والده، عزاداری و ..
۸۲۲	بازرگانان ایرانی
۸۲۵	دبستان ایرانیان
۸۳۱	حجاج ایرانی
۸۳۵	اوضاع استانبول
۸۴۰	روشنفکران ایرانی استانبول دیده
۸۴۰	حاج سیاح محلاتی
۸۴۳	معجز
۸۴۸	میرزا آقا صاحب قلم
۸۵۲	ساعی افندی
۸۵۲	علی مسیو و ..
۸۵۴	تقی زاده و ..
۸۵۷	ارتباط در آستانه و جریان جنبش مشروطه
۸۵۸	لفظ مشروطه
۸۵۹	پیوند دو انقلاب
۸۶۹	افزوده ها
۹۷۳	رویدادنامه
۹۸۹	منابع
۱۰۰۵	اعلام

tarikhema.org
tarikhema.it
tarikhema.org
tarikhema.org

کانون اختر (۳) میرزا آقاخان کرمانی و...

زایش و بالش

میرزا عبدالحسین خان، معروف به میرزا آقاخان کرمانی یکی از با فرهنگ ترین و پر شورترین روشنفکران و آزادی خواهان ایران در آستانه مشروطیت است. در حدود سال ۱۲۷۰/۱۸۵۴ در روستای مشیز، از بلوک بردسیر کرمان، در یک خانواده سرشناس ملاک میانه حال و اهل علم و عرفان به دنیا آمد. از طریق جد پدری به یک خانواده زرتشتی نومسلمان متصل بود و خواه ناخواه در میان سنت های علمی-عرفانی-اسلامی و ایرانی بارآمد. در کرمان تحصیل کرد و در پرتو استعداد درخشان، هوش سرشار، حافظه فوق العاده و کوشایی و بی گیری، فارسی، عربی، ریاضیات، حکمت و منطق و عرفان، طب قدیم و علوم خاص اسلامی را فرا گرفت و در جوانی یکی از دانشمندان انگشت نمای جامع الاطراف کرمان گردید و در ۲۵ سالگی به تقلید از گلستان، به تألیف کتاب رضوان پرداخت.

تا حدود ۳۰ سالگی در کرمان ماند و ضمن تحصیل و مطالعه، تدریس هم می کرد. چنان که ناظم الاسلام کرمانی که در حدود سال ۱۳۰۰ ق جوانی ۲۰ ساله بوده و صرف و نحو و حساب و منطق و هیئت قدیم تدریس می کرده، به نوشته خودش «منطق شرح اشارات را خلعت آن مرحوم تلمذ» نموده است.^۱

میرزا آقاخان به زبان آموزی نیز علاقه داشته و غیر از زبان عربی، با زبان های فرانسه و انگلیسی و ترکی و فرس قدیم و پهلوی و زند و اوستا کم و بیش آشنایی یافت. آموزش زبان

فرانسه را در کرمان پیش خود شروع کرده، در اصفهان نزد یک کشیش ژروئیف دنبال کرد و نخستین معلم زبان انگلیسی اش یک موبد زرتشتی بود. دبستانی کرمانی نوشته است که «میرزا آقاخان در ایام اقامت اصفهان، فرانسه را از ژروئیت ها و انگلیسی را از پرتستان ها که نقطه مقابل کاتولیک و ژروئیت می باشند، فرا گرفته» است.^۱ بعدها نیز هیچ فرصتی را برای ادامه آموزش و استفاده از آموخته های خود از دست نداد.

شیخ محمود افضل الملک، برادر شیخ احمد روحی و از نزدیکان وی در استانبول، ادعا کرده است که صاحب ترجمه در همین سال ها «کتابی در هیئت و جغرافی ایران از زبان انگلیسی به فارسی در همان اوقات ترجمه نمود.» و «در نقاشی و شبیه کشی عدیل نداشت.» و «نقشه های هندسی را بسیار خوب می کشید».^۲

حساسیت و تن در ندادن میرزا آقاخان به زورگویی سبب شد که اختلاف میان او و اولیای حکومت کرمان چندان شدت گیرد که ماندن در آن جا برایش ناممکن گردد. از این روی، در حدود سال ۱۳۰۱ «با وجود علاقه بسیار، ترک اموال و دیار» گفته، مخفیانه از کرمان گریخته، سر از اصفهان درآورد. در آن جا، ضمن وارد شدن در دستگاه شاهزاده ظل السلطان، والی اصفهان، به محافل روشنفکری آن شهر راه یافت و استفاده ها برد و استفاده ها داد. یحیی دولت آبادی که در همین سال ها در اصفهان اقامت داشته و از شرکت کنندگان محافل یاد شده بوده، از آن جوان کرمانی چنین یاد می کند:

«از کسانی که در این وقت به اصفهان می آیند و مؤانست با آن ها در حیات روحی جمعی مؤثر واقع می گردد، میرزا عبدالحسین خان، معروف به میرزا آقاخان کرمانی است. میرزا آقاخان جوانی است بلند قامت، خوش اندام، نیکو صورت، با چشم های درشت گیرنده و پشانی فراخ... چون سخن می گوید سخنش طولانی می شود و چون سکوت می نماید سکوتش نیز به طول می انجامد. با این که فضایل بسیار دارد، کم تر اظهار فضل می نماید و بیش تر مطالب شیرین خود را با تبسم های دلکش از گفته دیگران نقل می کند... نثر را نیکو می نویسد. از قرآن و احادیث و از مذاهب و ملل اطلاعات دارد. حکمت الهی و طبیعی [را] به طرز قلم تحصیل کرده، از علوم جدید هم بی بهره نیست. کمی زبان فرانسه و انگلیسی می داند و از صنایع ظریف و از ترتیب مأکولات و مشروبات و حلویات معلومات دارد... کتاب رضوان خود را که... در کرمان شروع کرده، در اصفهان باز به نوشتن آن مشغول است. برای آن کتاب هرچه را از گفتار دیگران پسند می کند، ذخیره می نماید. چنان که ماهتاب شبی با

۱- یغما، شهریور ۱۳۲۸، ص ۲۵۹.

۲- هشت بهشت، مقدمه. نقل از سوسمارالدوله، ص ۹۳.

یکدیگر در کنار زاینده رود در موقع طغیان آب ساعتی چند تفریح کتان به سر می بردیم. بدیهه مختصری از نگارنده شنیده بامداد در روشنی مهتاب به زحمت نوشته، در رضوان درج می نماید...^۱»

تعقیب حاکم کرمان امکان ماندن در اصفهان را نیز از وی سلب کرده، همراه یار یکدلش شیخ احمد روحی که در اصفهان به او ملحق شده بود، رهسپار تهران می شوند و در آن جا «با امرا و اعیان معاشرت نموده، اغلب امیرزاده ها و بچه شاهزاده ها از قبیل پسرهای رکن الدوله را به طرز تازه ادبیات درس می دادند.» اما دست دراز حاکم کرمان، که از شاهزادگان قاجار بوده، در تهران نیز آسوده اش نگذاشت و چون از شکایت و دادخواهی خود نتیجه ای نگرفت، ناگزیر راه مشهد را در پیش گرفت. مدتی در کتابخانه آستان قدس رضوی به مطالعه پرداخت و در همین موقع شاهزاده شیخ الرئیس قاجار را که از فضلای آن عصر و در آن تاریخ مباشر همان کتابخانه بوده، به حیرت واداشت و تحت تأثیر قرار داد. میرزا محمدخان بهادر، شرح نخستین برخورد میرزا آقاخان و شیخ الرئیس را از زبان یکی از شاگردان شیخ شنیده، در مقدمه مفصلی که بر رساله هفتاد و دو ملت میرزا آقاخان نوشته، آورده است. بنا به نوشته او میرزا آقاخان نسخه فصوص الحکم ابن عربی را برای مطالعه طلب می کند. شاهزاده وقتی می بیند که طالب کتاب — که شرح ها بر آن نوشته شده — جوانی است تازه به دوران رسیده، خطاب به او می گوید: «تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف... باید اول ثابت نمایید که شناور این بحر هستید یا نه؟» شاهزاده، جوان جوینده را امتحان کرده، دید که «موضوعی نبود که در میان بیاید و میرزا آقاخان مانند نهنک، امواج ادله و براهین را مغلوب آرا و معلومات خود نسازد. به فرمایش شیخ الرئیس: ارسطو و لقمان و کلیه حکمای یونان را یکی پس از دیگری از بریان و هر معضلی را توضیح کرده، عیان می نمود تا بر سر موضوع مذاهب رسیدیم. میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می نمود، گویی از صحابه نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیرمؤمنان فرا گرفته است. احادیث و سنت را به سان متبحری سنی یا امام شافعی و ابوحنیفه توضیح کردی. مذاهب شیعی را به نوعی بیان می نمود که از تلامذۀ حضرت صادق بوده. مذاهب فرق شیخی و بابی و دیگران را به سان واضعین اصلی آنان می دانست... در میدان مهاجۀ عاجز و از ایتان دلایل در قبال این جوان دانشمند فرومانده، گفتیم: اینک کلید کتابخانه بستان و هر کتاب را که خواهی، گرفته مطالعه فرما!... با کمال ادب دسته کلید را گرفته، در کتابخانه داخل شد و مدت سیزده روز در آن جا بماند و از مطالعه کتب مختلفه استفاده کرده، سپس کلید را بداد و راه تبریز گرفت و از آن جا به اسلامبول شتافت^۲.

گریز و قرار

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی احتمالاً در اواخر ۱۳۰۴ و یا اوایل ۱۳۰۵^۱، همراه عبدالخالق خان همدانی^۲، که پیش‌تر در استانبول بوده است، از طریق گیلان و آذربایجان جنوبی و شمالی رهسپار عثمانی شده، در استانبول رحل اقامت افکندند. پس از دو ماه توقف در آن شهر، به قصد دیدار صبح ازل به قبرس رفته، هر کدام با یکی از دختران وی ازواج کرده، با هم باجناق شدند و بعد از مدتی به استانبول بازگشتند. پس از بازگشت به استانبول همسرانشان بنای ناسازگاری را گذاشته، هر دو به قبرس مراجعت کردند. شیخ احمد روحی به بغداد و سپس به حلب رفت و میرزا آقاخان هم به شام سفر کرد و مدتی بعد هر دو به استانبول بازگشتند و همسرانشان نیز به آن‌ها پیوستند.

یکی از کارهای میرزا آقاخان در این دوره به پایان بردن کار نگارش کتاب رضوان بود که گفتیم از کرمان شروع کرده بود. او این اثر را به سلطان عبدالحمید ثانی «خلیفه زمان» تقدیم کرده، در دیباچه‌اش از شاهنشاه ایران «خسرو صاحب قران»، «حضرت آصف جاه معارف پناه» — که احتمالاً منیف افندی، وزیر دانشمند و معارف پرور باشد — و «شیخ السفرا میرزا محسن خان» معین الملک، سفیر ایران در عثمانی به احترام یاد می‌کند و به نوشته یحیی دولت آبادی به واسطه تقدیم کتاب به سلطان «عظوفت سلطانی را به جانب خود جلب می‌نماید و مرسومی در مقابل این خلعت برای او مقرر می‌گردد»^۳.

در این که میرزا آقاخان در این دوره ستم دیدگی و در بدری و سرگستگی و طغیان از پیروان باب شده و به فرقه ازلی گرایش یافته، تردیدی نیست. کتاب هشت بهشت را نیز که توجیه فلسفه بابی‌گری (بیان) بود و از فرقه ازلی در مقابل ترهات بهایی‌گری دفاع نموده، در همین دوره با شیخ احمد روحی تألیف کرده‌اند. فریدون آدمیت در بحث از همین مسایل،

۱ — اغلب نوشته‌اند که ایشان در ۱۳۰۵ ق به استانبول رفته‌اند و فریدون آدمیت به این دلیل که در مقدمه رضوان تصریح شده که کار نگارشش در ۱۳۰۴ در استانبول به پایان رسیده، عزیمت آن‌ها را به استانبول در اواخر ۱۳۰۳ دانسته است. اما اگر قبول کنیم که ملاقات میرزا آقا و شیخ رئیس پیش از مسافرت ایشان صورت گرفته، ملاقات ایشان پیش از ۱۳۰۴ در مشهد ناممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا که شیخ رئیس در فاصله سال‌های ۴ — ۱۳۰۱ در مشهد حضور نداشته و در نیمه دوم ۱۳۰۴ پس از بازگشت از استانبول به این شهر مراجعت کرده است.

۲ — یحیی دولت‌آبادی — اصفهانی، عبدالخالق خان را اصفهانی دانسته، درباره‌اش نوشته است: «شخص روشنفکر و آزاده است. سال‌ها ریاست تجار را در تهران داشته و گاهی به مشاغل دولتی دیگر می‌پرداخته. اخیراً از خدمت دولت و از توقف ایران دل‌تنگ شده، هر چه دارد می‌فروشد و با دو مسافر مذکور به جانب قسطنطنیه روانه می‌گردد.»

حیات یحیی، ج ۱، صص ۸ — ۶۷.

۳ — حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۱.

ضمن قبول این که «قسمت پیش تر آن چه سید باب گفته، خرمن خرافات بشری را سنگین تر کرده است» بر آنست که «در میان ازلیان برخی عناصر ناسیونالیست و ایران دوست وجود داشته اند... [اما] در میان بهائیان چنین افراد را سراغ نداریم... مرام و مقصد آنان رواج بی وطنی است و راه و رسم آنان سرسپردگی به سیاست های اجنبی^۱»

میرزا آقاخان گوا این که حتی در آن دوره پاگیر شدن موقتی نیز تأویل ها و تفسیرهایی از اصول بیان کرده که منافای احکام و ناقض آن است، خیلی زود پشت پا به اعتقادات نیم بند خود زد. میرزا محمدخان بهادر در این باره چنین نوشته است:

«اگرچه انتساب عارضی که میرزا آقاخان با صبح ازل پیدا کرده بود، ممکن است تا درجه ای سبب بشود که او را بابی شمارند، ولی این بنده به جهاتی چند معتقدم مشارالیه آدمی آزاده و از هر گونه تعصبات مذهبی فارغ بوده است. زیرا از بعضی ثقات ... شنیده ام که میرزا آقاخان این فرقه را گاه گاهی تخطئه می کرده و از آن ها تبری می جسته...» در کتاب صد مقاله (خطابه) و سه مکتوب هم «در چندین موضوع از آن فرقه بد گفته و آن ها را مکروه شمرده است^۲». به عنوان مثال، در خطابه بیست و ششم صد خطابه درباره باب چنین نوشته است: «سید باب... دارای یک علم کافی یا قدرتی وافی نبود... و حجت خدایی خود را عربی گفتن و نوشتن غلط، و برهان ربوبیت خویش را تطابق عدد ابجدی اسمش با لفظ رب...» شمرده است^۳. او در نامه ای به ملکم، که در ۱۳۰۹ نوشته، تصریح می کند که اغلب با یک جوان بابی مجادله می کند و به او می گوید که «سخنان شما اغلب موهومات است^۴».

می دانیم که میرزا آقاخان بعدها در زمره یاران سیدجمال الدین درآمد و یکی از ۱۲ بنیان گذار انجمن اتحاد اسلام به رهبری سید بود. خودش در این باره گفته است:

... همه خیر اسلامیان خواستم دلم را به نیکی بیاراستم
همی خواستم تا که اسلامیان به وحدت ببینند یکسر میان...^۵

کار و گذران

روزگار میرزا آقاخان در استانبول در تنگدستی، آموزش و نگارش و کار و پیکار گذشت. برای گذراندن زندگی به نویسندگی در اختر، تدریس فارسی، عربی، «پاره ای

۱ - اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۴۶.

۲ - هفتاد و دو ملت، ص ۵۵. ۳ - اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۴۷.

۴ - بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۳۱. ۵ - تاریخ پیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۸۳.

معلومات شرقی» به ایرانیان، عثمانی ها و فرنگی ها؛ استنساخ کتاب اشتغال داشت. وی در نخستین نامه هایش به ملک که نگارششان از سال ۱۳۰۸ ق شروع شده، از وی خواهش می کند که اگر کسانی از فرنگیان و دیگران را می شناسد که به معلومات شرقیه احتیاج داشته باشند، به او و دوستانش — که از قرار معلوم با هم در یک منزل زندگی می کرده اند — معرفی کند تا وسیله اعاشه ای برایشان فراهم آید. درنامه بدون تاریخی که ظاهراً در ۱۳۰۸ نوشته، چنین خواهش کرده است:

«... این که استدعا نمودم بنده را به چند نفر از رفقای فرنگی، خواه اهل سفارت ها و خواه تجار و سایرین معرفی و توصیه بفرمایید که آشنایی حاصل شود و هرگاه از معلومات شرقیه بخواهند مراجعت به حقیر بکنند، محض این [بود] که تصدیق جناب مستطاب اشرف عالی در این موارد معتبر است و منشاء اثر خواهد شد. و ما هم چند نفر در اسلامبول هواخواه انسانیت هستیم و غرضی جز خدمت به نظام کلی نداریم و اعتقادی از برای تحصیل معاش به غیر از این که از دست رنج خود حاصل نماییم و در مقابل زحمت و خدمت خود اجری بگیریم، در سر ما نبوده نیست. گذشته بر توصیه نمودن، استدعای دیگری که از همت آن مرکز اعمیت و خیرخواه بشریت داریم، این است که به رفقای اروپای خودتان، عموماً هر کس طالب معلومات شرقی باشد، اعم از لغات شرقی یا مواد مذهبی یا اشعار و دواوین شعرا یا کتب عربی و فارسی، بخواهد از کتاب های [کتابخانه های]، اسلامبول استنساخ نماید، یا برای او به قیمت مناسب خریداری شود، آدرس حسین افندی را بدهید. همچنین مجالس (کنگره ها و کنفرانس ها و سمینارهای) شرقیه (خاورشناسی) که آن جا (اروپا) بر پا می شود، به هریک در وقت فرصت حالی بفرمایید که اگر به جهت امتحان هم باشد، یک دفعه مراجعت به این آدرس بکنند. اگر موافق دلخواه آن ها شد، بعد از این هم خواهند کرد و الا دیگر لازم نیست. خلاصه اگر میل جناب مستطاب عالی باشد، این آدرس را که به جهت هیأت ما چند نفر است، محل رجوع طالبان علوم شرقی از اهل اروپا قرار بدهید، به سهولت فراهم می شود و ماها نیز دست آویزی از برای پاداری و استقامت در کار و خدمت سالم بشریت پیدا می کنیم...»^۱

درنامه دیگری نیز که ظاهراً در اوایل سال ۱۳۰۹ نوشته — زیرا که در آن از ورود سفیر جدید (میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که به جای معین الملک منتصب شده بود) به استانبول سخن رفته — همان تقاضا را تکرار کرده است.^۲

۱- بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶-۵ (آذر- اسفند ۱۳۴۸)، صص ۲۶-۱۲۵.

۲- پیشین، س ۵، ش ۲، صص ۱۹-۲۱۸.

افضل الملک که از همراهانش در استانبول بوده، از سال‌های نخست اقامت وی در آن شهر چنین یاد می‌کند:

«پس از مدتی [با] مرحوم میرزا حبیب‌الله اصفهانی که از فحول ادبای عصر خود بود، آشنا شد و با او به معیت روحی افندی به ترجمه حاجی بابا از فرانسه به فارسی، هر سه نفر، پرداختند. و مدت دو سال مرحوم میرزا آقاخان در منزل میرزا حبیب اغلب اقامت گزین بود و به تصحیح تصنیفات و تألیفات مرحوم میرزا حبیب که از ترکی و فرانسه به عربی و فارسی ترجمه کرده و از فارسی و عربی به ترکی و فرانسه ترجمه نموده... پرداخت^۱. سپس مرحوم میرزا آقاخان به اداره روزنامه اختر رفت و در ماهی دوازده لیره گرفته، افادات خود را در روزنامه اختر می‌نوشت و هفته‌ای پنج روزه مدرسه ایرانیان رفته، درس فارسی و عربی می‌داد و ماهی هشت لیره اجرت می‌گرفت و در این مدت ترکی اسلامی را تکمیل کرد و فرانسه را تحصیل فرمود...»^۲

تراختر
tarikhema.ir

همکاری میرزا آقاخان با اختر از این قرار بود که او در مقابل دریافت حقوق ماهانه کارهای تحریراتی آن روزنامه را انجام می‌داده و خود نیز مقالاتش را در آن به چاپ می‌رسانده است. چنان که سلسله مقالات او تحت عنوان «فن گفتن و نوشتن» از شماره ۳۷ سال ۱۵ تا شماره ۱۱ سال ۱۶ اختر به چاپ رسیده است. آخرین سطور این رساله از این قرار است:

«... ایراد آن‌ها درین جا خارج از وضع جراید است و مناسبت ندارد. بقیه آن جداگانه در دست طبع است. هر کس خواهان باشد، به اداره اختر رجوع نماید تا بعد از طبع ارسال شود. انتهی.»

اقل عباد، میرزا آقاخان کرمانی^۳.

میرزا آقاخان در نامه نخستین خود به ملکم که در ربیع‌الثانی ۱۳۰۸ نگاشته، خاطرنشان ساخته است که «در سال گذشته، مقاله در فن گفتن و نوشتن [را] اگر در روزنامه

۱ — حسین دانش هم که با میرزا حبیب و میرزا آقاخان در استانبول آشنایی داشته، در این مورد نوشته است: «میرزا حبیب، میرزا آقاخان مرحوم را مدتی در خانه خود جای داد و بعضی از دیوان‌های شعرای معروف را به او نویساند که آن نسخه‌ها امروز عیناً به خط میرزا آقاخان در کتابخانه‌های اسلامبول موجود است.» ایوان مداین، تسدیس قصیده خاقانی، ص ۲۷.

۲ — نقل از: سوسمارالدوله، ص ۹۶. و نیز رک: حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳ — اختر، س ۱۶، ش ۱۱ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۰۷/ ۱۱ نوامبر ۱۸۸۸)، ص ۹۵.

اختر خوانده باشید که امضای آن میرزا آقاخان کرمانی بود، این بنده هستم^۱.»
 در همین دوره نویسندگی در اختراست که وی — حالا به هر دلیلی — به مناسبت
 سالروز تولد ناصرالدین شاه یک چکامه ۲۷ بیتی می‌سراید و آن را در جشن باشکوهی که به
 همانا: ناسبت در تاریخ ۶ صفر ۱۳۰۷ در سفارتخانه ییلاقی ایران واقع در استنبه با حضور بیش
 از ۴۰۰ نفر از مهمانان ایرانی و عثمانی و خارجی ترتیب یافته بود، می‌خواند:
 «عالی‌جاه مجدت و نجدت همراه، ادیب سخندان و شاعر شیوا بیان، خواجهی زمان،
 آقامیرزا آقاخان کرمانی نیز چکامه نغز و شیوایی در تعریف آن روزفرخنده انشاد و در آن مجلس
 جشن فرو خواند. چون آن چکامه شیوا متضمن مدایح اعلیحضرت پادشاه ایران و ستایش جناب
 سفیر کبیر بود، لهذا به نگارش آن صفحات اختر را آرایش دادیم.»
 و اینک ابیاتی از آن چکامه:

شب مولود ناصرالدین شاه	با قلموم سفیر کار آگاه
برسیلند خرم و خندان	دوش بردوش هردوان از راه
این یکی روح بخش و جان پرور	وان دگر شادی آور و غم کاه...
فخر شاهان، گزیده دوران	خرد جم حشم ستاره سپاه...
خطاب به معین الملک:	
... گرنگردد به وفق دلخواهت	هیچ کاری نمی‌شود دلخواه
مدح کس من نکرده‌ام هرگز	وین سخن شایع است در افواه
بنده تنها ترا شناسم و بس	۲.....

همکاری او با روزنامه اختر دو سه سالی ادامه یافت، اما به نوشته دوستش حسین
 دانش، آقا محمد طاهر تبریزی، صاحب این روزنامه قدر خلعتش را ندانست و آن مرحوم را به
 بابی بودن متهم داشت و آقاخان مرحوم در جواب این اتهام مقاله شیدالمآلی در علیه صاحب
 اختر نوشته، او را هدف تیر توهین و تشیع کرد^۳.» خود میرزا آقاخان نیز در نامه مورخ عید فطر
 — احتمالاً ۱۳۱۱ — و در نامه بدون تاریخ دیگری به میرزا ملکم خان، به مناسبتش با دارنده
 امتیاز اختر و «خلاف وجدان کاری‌ها». و «پاره‌ای خفیه کاری‌های دزدی» وی در مطبوعات و
 قطع رابطه ظاهری و باطنی بین خودش و او اشاره می‌کند^۴ و به ویژه از ناجوانمردی میرزا حسین

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵ (آذر — اسفند ۱۳۴۸)، ص ۱۲۳.

۲ — اختر، س ۱۶، ش ۶ (۱۱ صفر ۱۳۰۷ / ۷ اکتبر ۱۸۸۹)، ص ۵۲.

۳ — هفتاد و دو ملت، ص ۶۶.

۴ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، صص ۲۰ — ۲۱۹.

شریف، داماد صاحب اختر در حق خودش دل پر خونی دارد. گویا شریف از میرزا آقاخان خواسته بوده که در قبال دریافت حق التألیف، کتابی در پیرامون عقاید فرقه شیخیه و بایه برای یکی از دوستان انگلیسی وی بنویسد. میرزا آقاخان هم که به پول احتیاج داشته «گول آن حیوان مکروه و جانور منفور را خورده، چندی زحمت کشیده، مقاصد او را تدوین» می‌نماید؛ اما شریف به جای پرداخت حق التألیف مقرر، جمعی از ایرانیان را به خانه خود خوانده، کتاب مزبور و نسخه‌های روزنامه قانون را که وی توزیع می‌کرده، به آن‌ها نشان داده، می‌گوید که: «بینید، این آدم «دشمن دین و دولت و ملت است؛ باید او را سنگسار کرد...»^۱

حسین شریف

میرزا حسین شریف به نوشته روزنامه اختر— که صاحب امتیاز و مدیر آن پدرزنش بود— کاشانی الاصل و از نوادگان فاضل نراقی^۲ بوده است. در ایام جوانی زادگاه خود را ترک کرده، یک چند در عتبات عالیات به سر برده، آن گاه راه هندوستان را در پیش گرفت و سال‌ها در آن صفحات روزگار گذرانید و در حدود سال‌های نخست سده ۱۴ قمری روانه اروپا شده، پس از مدت‌ها گشت و گذار در آن قاره، گذارش به استانبول افتاد و دختر آقامحمد طاهر را به زنی گرفت و در آن شهر رحل اقامت افکند و مشغول تجارت شد^۳. خبر ازدواج او بدین قرار در اختر مورخ ۱۹ جمادی الاخر ۱۳۰۷ مندرج است:

«امروز هفت ساعت و نیم از دسته گذشته، به فرخی و مبارکی مجلس عقد نکاح صبیۀ عالی‌جاه محبت و عزت همراه، محمد طاهر افندی، صاحب امتیاز روزنامه ما با جناب معالی دستگاه، آقامیرزا حسین شریف، از اجلۀ نجبازادگان ایران منعقد خواهد شد. لهذا جناب مستطاب اجل اکرم آقای معین‌الملک سفیر کبیر ایران با تمامی صاحب‌منصبان سفارت سنیه و بسیاری از تجار معتبر ایران در آن مجلس فرخجسته با دعوت مخصوص حضور خواهند داشت. خدای مبارک و مسعود فرما یاد^۴».

اما میرزا آقاخان کرمانی با لحن توهین‌آمیزی به معرفی او قلم رنجه کرده است:

۱ — اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، صص ۴ — ۲۳.

۲ — ملا احمد معروف به فاضل نراقی، پسر ملا مهدی نراقی معروف به محقق نراقی، از مراجع تقلید روزگار خود.

۳ — اختر، س ۲۲، ش ۲۲ (۲۱ رجب ۱۳۱۳)، ص ۳۴۱.

۴ — اختر، س ۱۶، ش ۲۴، ص ۱۹۵.

«... پدرش یک ملای نراقی بوده و خودش و طایفه اش همیشه به نان و حلوا خوردن و کلاشی گذران کرده... این بدبخت با پدرش محمدجعفر نراقی که از صنایع باییه بود، از بغداد تحت الحفظ به تهران آورده [شده] بودند و مدت ها در زیر زنجیر شاهی بودند. حالا این حیوان بیچاره به سمت دامادی آقا محمد طاهر و اظهار عداوت و دشمنی با آدمیت می خواهد اسباب شهرت و شرف برای خود... [دست و پا کند]...»

به نظر میرزا آقاخان، منظور حسین شریف از اظهار دولت خواهی و سنگ دولت به سینه زدن و مخالفت با آدمیت، خوش خدمتی به دولت و دیوانیان بوده تا بدین وسیله به آرزوی قلبی خود که ورود در سلک دیوان است، نایل آید.

مطالب مذکور در نامه ای که ظاهراً در اواسط سال ۱۳۰۸ به ملکم نوشته شده — زیرا که در آن از تبعید سید از ایران به بغداد سخن رفته — مندرج است. وی در نامه دیگری که در حدود اواسط سال ۱۳۰۹ به ملکم نوشته — زیرا از خواندن خبر رسیدن سید به لندن در قانون اظهار خرسندی کرده و از ناظم الدوله، سفیر جدید استانبول سخن به میان آورده — باز به شکایت از مزاحمت های حاجی میرزا حسین شریف نسبت به آدمیت و آدمیان پرداخته، انگیزه دیگری برای اعمال ضد آدمیت او یافته است:

«آن چه بنده تحقیق کرده ام این جانور دو سه نفر از آن اشخاص ساده لوح هندوستان را به شعبده و نیرنگ فریب داده که شما پاره ای اقدامات بکنید در باب ترقی اسلامیت و اضمحلال انگلیس مانند پروتستان ها که برای ترویج دین خود می کنند. آن بی چاره ها [هم] پولی روی هم گذارده، در بانک نهاده اند، به این شخص ماهی پانصد روپیه می دهند که دین اسلام را رواج بدهد و ریشه انگلیس را براندازد. به همین واسطه آمده خود را داماد آقا محمد طاهر نموده و هر روز به آقا محمد طاهر اصرار دارد که ظلم های انگلیس را در هندوستان و بد خیالی او را درباره اسلامیان نشروطع کند. خلاصه دلم به حال آن بی چاره های ساده لوح هندی می سوزد. وقتی هم می خواهند برای پیشرفت اسلامیت اقدام کنند، پول خود را به چنین جانور مکروهی که هیچ حیثیت را در دنیا دارا نیست؛ نه از علم و نه از تقوی و دیانت و نه از ادراک و شعور، می دهند. کسی که بخواهد چنین اقدامات بکند، امثال جناب سید جمال الدین را جلب می کند و دیگر علمای متبحر و دانشمند را...»^۱

میرزا آقاخان در نامه بلون تاریخ دیگری که از قرار معلوم در اواسط سال ۱۳۰۹ نوشته شده — زیرا که از موقوف شدن عمل انحصار تنباکو و ولوله انگیزختن اوراق جناب

۱ — بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵ (آذر — اسفند ۱۳۴۸)، صص ۳۱ — ۱۳۰.

۲ — پیشین، س ۵، ش ۱، ص ۲۰۶.

سیدجمال الدین در ایران و عتبات عالیات خبر داده — باز از خوش خلعتی شریف سخن رانده است:

«آن جانور مکروه تاریک خیال هم داوطلب است که اگر شاه مرا بفرستد لندن، آووکات (وکیل مدافع) [می‌گیرم] و موافق نظامات و اصول [آن] مملکت، سیدجمال الدین و مؤسسين قانون را حبس می‌کنم. اگرچه حرف های این جانور قابل مذاکره نیست، ولی اطلاعاً عرض شد^۱».

در حالی که بین میرزا آقاخان و میرزا حسین شریف چنین اختلاف شدید سیاسی و کلورت شخصی وجود داشته، میرزا حبیب اصفهانی در مدح او شعر می‌سروده است. چنان که در جشن ولادت حضرت رسول (ص) که در تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۰۹ در خانه شریف برگزار شده و گزارش آن در روزنامه اختر به چاپ رسیده، شعر خوانده است. بنا به آن گزارش تجار و معتبران ایرانیان مقیم دارالسعادة و دولتمردانی چون میرزا اسدالله خان ناظم الدوله دیبا، سفیر ایران و رضاپاشا، رئیس کمیسیون عالی مهاجرین که «پیش‌تر از جانب دولت علیه عثمانی در تهران سمت سفارت داشتند» در آن جشن شرکت می‌کنند و میرزا حبیب اصفهانی قصیده بلندی «متضمن مناقب مولود صاحب مقام محمود، حضرت فخر کاینات» در آن می‌خواند. این قصیده بعداً در ۴ صفحه چاپ شده، به پوست شماره ۸ سال ۱۸ اختر منتشر می‌گردد. ابیاتی از این قصیده به مدح میزبان اختصاص داده شده بوده؛ مثل این بیت:

شریف را به چنین کارها موفق‌دار بزرگوار خدایا به حق پیغمبر^۲

وی تا سال ۱۳۱۱ در استانبول به سر برده، به علت بیماری «از اسلا مبول به عزم تغییر آب و هوا، به تجویز اطبا به مصر رفته، در آن جا به رحمت ایزدی» می‌پیوندد. به نوشته پدرزنش «مرحوم مشارالیه به سبب ثروتی که حاصل نموده بود، در همه جا به عزت و افتخار زیست کرده، دست و دلش واز بود، از بذل و بخشش به سادات و فقرا کوتاهی نمی‌نمود. علمای ملت را خیلی احترام کرده، گرامی می‌داشت^۳».

مهدی بامداد ضمن شرح حال اسحق خان مفخم الدوله مطالبی نیز درباره حسین شریف و مرگ و اراثیه او نوشته است که اهم آن‌ها در این جا نقل می‌گردد:

اسحق خان خویی که توسط میرزا نجفعلی خان خویی [پیش‌تر مورد معرفی قرار گرفته] «داخل خدمت وزارت خارجه گردید و مدت ها در خاک عثمانی مشغول خدمت بود»

۱ — بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۱ (فروردین — اردیبهشت)، ص ۲۱۱.

۲ — اختر، س ۱۸، ش ۱۷ (۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۹)، ص ۵۱.

۳ — اختر، س ۲۲، ش ۲۲ (۲۱ رجب ۱۳۱۳ / ۷ ژانویه ۱۸۹۶)، ص ۳۴۱.

و هنگامی که علاءالملک دیبا سفیر ایران در عثمانی بود، «به تصویب او میرزا اسحق خان سرکنسول مصر شد و از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ قمری سمت مزبور را دارا بود و می‌گویند به واسطه فوت یکی از ایرانیان متمول بلاوارث در مصر ثروت کلی [به دست] آورد و تفصیل آن ایرانی ثروتمند که در مصر ظاهراً بلاوارث درگذشت (۱۳۱۴ ق) [صحیحش ۱۳۱۳ ق] از این قرار است:

حاج میرزا حسین شریف کاشانی که سال‌ها در هندوستان در اداره سیاسی انگلستان کار می‌کرد و خدمات برجسته‌ای به وجه احسن به دولت انگلستان نموده بود، دولت انگلستان در ازاء خدمات ذی‌قیمتش مبلغ یک صد هزار لیره به عنوان پاداش و نشان حمام به وی داده و از خدمت معافش کردند. نام برده در مصر رحل اقامت افکند و یا در آن جا هم مأمور بود و چون دارای نشان حمام بود، معروف شد به سر حاج میرزا حسین شریف کاشی و بسیار با تعین زندگانی می‌کرد. از آن جمله در کالسکه چهاراسبه سوار می‌شد و در حرمرای خود چهارزن داشت و از هیچ یک اولادی نداشت. در ایام مأموریت میرزا اسحق خان به مصر حاج میرزا حسین ناگهان درگذشت و در همان ایام چنین شهرت کرد که به دستور میرزا اسحق خان مسمومش کردند...» میرزا اسحق خان کلیه دارایی وی را بالا کشید و دوندگی های شیخ مهدی کاشی، برادر و وارثش نتیجه‌ای نداد. بعدها، هنگامی که میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله، وزیر خارجه وقت ایران در جریان رسیدگی به پرونده میراث خواری میرزا اسحق خان، به استعداد او پی برد، دختر بیوه خویش را به وی داده، به عنوان وزیرمختار ایران در واشنگتن روانه ینگگی دنیایش کرد. میرزا اسحق خان در پرتو حمایت چنین پدرزن صاحب نفوذی که بعداً به صدارت نیز رسید، از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ق مقام خود در ایالات متحده را حفظ کرد و سپس وزیرمختار ایران در اتریش شد و از مظفرالدین شاه لقب پرنسی گرفت.^۱ به هر روی؛ میرزا آقاخان با وجود نیاز و علاقه به کار روزنامه‌نگاری، از اختر کناره‌گیری کرد و حتی گویا در صدد برآمد که خود روزنامه‌ای به نام جهان انتشار دهد که میسر نشد.

تدریس

میرزا آقاخان غیر از تدریس در دبستان ایرانیان، درس خصوصی هم می‌داده و کسانی چون «جناب فضایل مآب افضل المستشرقین موسیو هویار^۲، ترجمان اول سفارت فرانسه؛ و

۱- تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۱، صص ۱۱-۱۰۸.

۲- مقصود کلمان هوار Clement Huart (۱۹۲۶-۱۸۵۴) خاورشناس معروف فرانسوی است. وی قریب ۲۰

سعادت‌مآب خلیل‌بیک افندی ادهم پاشا زاده رئیس دوم موزه خانه همایونی؛ و سعادت‌مآب عصمت‌بیک سلیل (فرزند) خلیل جناب دولت‌مآب رضاپاشا وزیر عدلیه و مذاهب؛ و عالی‌جاهان مجدت همراهان عبدالحمیدخان کاشی؛ و صادق‌بیک سلماسی^۱ را از شاگردان خود به شمار آورده است. نام بردگان از کسانی بوده‌اند که در نگارش آئینه سکندری به وی کمک کرده، «معلومات مفیده از آثار عتیقه و تواریخ صحیحه و غیره» در اختیارش گذاشته‌اند. خودش درباره مناسبات خویش با ایشان چنین می‌نویسد:

«این ذوات عظام اگرچه به شاگردی بنده مفتخرند، اما فقط استادی بنده برایشان از جهت ادبیات زبان پارسی و پاره‌ای معلومات شرقی است؛ دیگر از سایر جهات بنده باید سال‌ها شاگردی هریکی را بکنم و در فنون علمی که امروزه سمت استادی برحقیر دارند و چون حرکات وجودی غالباً امدادی و استمدادیست، لهذا اتفاق چنان افتاد که از راهی به حقیر افاضه و از دیگر [راه] استفاضه نمایند^۲».

دشواری گذران و آرزوی فرار

بعضی از نامه‌های خصوصی وی حکایت از دشواری گذرانش، به ویژه در نخستین سال‌های اقامتش در استانبول دارند. به عنوان مثال در نامه‌ای که در تاریخ ۲۶ صفر ۱۳۰۸ به شوهر خواهرش فرستاده، چنین می‌نویسد:

«قریب سه چهارماه در اسلامبول به شدت ناخوش و حلیف بستر بودم. تا عاقبت زنی از زن‌های عثمانی که از جمعیت صلیب احمر بود، محضاً مرا برد در خانه خود، همه قسم پرستاری و مداومت نمود در عرض چهارماه، تا بهتر شدم...^۳»

سال، از ۱۸۷۸ تا ۱۸۹۸ / ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۶، با سمت مترجمی سفارتخانه و قونسولگری فرانسه در اسلامبول گذرانده و پس از آن به فرانسه بازگشته، به تدریس در مدرسه زبان‌های شرقی و علوم اسلامی و تألیف پرداخته و به عضویت آکادمی خطوط و ادبیات فرانسه رسیده است. وی غیر از دانستن چند زبان اروپایی، به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی و کردی تسلط داشته، آثاری زیادی در رابطه با زبان و ادبیات و فرهنگ اقوام متکلم به این زبان‌ها تألیف و منتشر کرده است که به ذکر نام بعضی از آن‌ها بسنده می‌شود. انتشار متن و ترجمه کتاب البدء و التاریخ (آفرینش و تاریخ) در ۶ جلد بزرگ؛ انتشار متن و ترجمه رباعیات باباطاهر، گرشاسب‌نامه اسدی، مجموعه رسائل فارسی؛ تألیف مذهب باب، تاریخ عرب، تاریخ ادبیات عرب، ایران و تمدن ایرانی، که توسط حسن انوشه به زبان فارسی ترجمه شده است. برای اطلاع بیش‌تر درباره آثار و احوال کلمان هواررک: مقاله محمد قزوینی که به مناسبت «وفات کلمان هوارت» در مجله ایران‌شهر، س ۴، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۰۵) منتشر شده / فرهنگ خاورشناسان، صص ۹۲-۱۸۹ / پیش‌گفتار، ایرن و تمدن ایرانی.

۱- آئینه سکندری، صص ۸۰-۵۷۹.

۳- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۹۸.

۲- پیشین، ص ۵۸۰.

و درنامه مورخ ۷ ذی قعدة ۱۳۱۰ به همان خویشاوند چنین می نویسد:

مدت ها «در ولایت غربت سرگردان و معطل ماندم که مقتدر برنان یومیه نبودم... حالا از فضل خدا در اسلامبول و تبریز و تهران مشهور، معروف و مقتدر بر کار هستم و در این ولایت با کمال آزادی و احترام راه می روم. هفتصد و پنجاه لیله در بانگ موجود دارم، همراه هم از قرار پانزده لیله، نهایت دوازده لیله از هر جا به من عاید می شود. حالا چرا باید منت بکشم و دوباره خود را به قبرستان فلاکت کرمان بیندازم؟ در این مدت اگر دوستی و محبت به قدر ذره ای داشتند، می بایست یک قالی، یک گلیم، یک عبا، هیچ نبود دو من کشک برای من بفرستند، یک کاغذی بنویسند که تو مرده ای یا زنده...»^۱

شکایت وی از مادر و برادرش است که دارایی او را در کرمان بالا کشیده بوده اند و کمکی به او نمی کرده اند. افضل الملک در این مورد نوشته است:

پس از دور شدن او از کرمان «والده و برادرش به مصالحه نامه جعلی متمسک شدند که تمام آن چه مرحوم آقا عبدالرحیم داشته است، به والدۀ ایشان مصالحه کرده است. از این جهت مرحوم میرزا آقاخان را از ترکۀ پدر محروم ساختند. میرزا آقاخان پیش از ترک ایران املاک موروثی خود را که تخمیناً پنجاه هزار تومان ارزش داشته، به مبلغ چهارصد تومان به یک نفر اجاره داده بود که با بالا کشیدن آن ها، اجاره بهایی نیز به دست وی نرسید»^۲.

میرزا آقاخان علاقه داشت که رخت سفر به شهرهای اروپایی بکشد؛ اما فقر مالی چنین اجازه ای را به او نمی داد. رسیدن شماره های نخستین قانون به دستش چراغ امید را در دل او روشن کرد. زیرا که در شماره های ۱، ۳ و ۶ آن چنین اعلانی درج گردیده بود:

«اعلان

کمپانی این جریده چند نفر منشی و مخبر قابل لازم دارد. چون تقویت این قبیل انتطاعات در حق دولت و ملت از جمله خدمات شایسته خواهد بود، یقین داریم که بسی از ارباب غیرت طالب معاونت این جریده خواهند شد. از برای هر منشی و هر مخبر از جانب کمپانی خیلی بیش از آن چه در ایران به منشی های دولت می دهند، موجب و مرسوم معین شده است. مقدار موجب و مرسوم بسته به قوه تحریر و به اندازه فضل منشی خواهد بود»^۳.

میرزا آقاخان پس از خواندن اعلان فوق، برای همکاری با قانون اعلام آمادگی می کند: «این بنده خیلی خوشبخت می دانم خود را اگر یک میدان پهنآوری به جهت جولان خامۀ شرربار و کلک شرنگ آثارم به دست افتد. در اسلامبول امر مطبوعات خیلی سخت شده، حریت افکار و آزادی قلم برای کسی میسر نیست. در بلاد فرنگستان هم وسیله

گذرانی نندام. اگر مقتدر بودم آن جاها خودی نگاه بدارم هنرو شجاعت مرا مشاهده می فرمودید. از آن مبادی آدمیت توقعی که دارم این است، در صورتی که می دانید وسیله معاشی برای بنده در آن جاها پیدا می شود، مرا به لندن برسانید و آن وقت هنرمردان جنگی را ببینید.^۱»

و درباره تحصیلات خود نیز آگاهی می دهد که «زبان فارسی و عربی را با قواعد و ادبیات آن مکمل می دانم. ترکی به قدر ضرورت بر ترجمه مقتدرم، فرانسوی به قدر افاده مرام تحصیل کرده ام و همچنین انگلیسی را مخصوصاً مشغول تحصیلم. اگر سه چهار ماه در لندن اقامت اتفاق افتد، خیلی اقتدار حاصل می شود.^۲»

اما پاسخ دلگرم کننده ای از ملکم دریافت نکرد. در اواخر سال ۱۳۱۱ نیز که بر اثر تقاضای دربار ایران بیم تبعیدش از استانبول می رفته، به ملکم می نویسد که «تا بتوانم مقاومت می کنم؛ وقتی که نتوانستم فرار می کنم، می آیم به اروپا» و از وی خواهش می کند که مؤسسه ای را در پاریس، وین، برلین و یا هر نقطه دیگر که صلاح بداند، برای معلمی السنه شرقیه، اعم از فارسی، عربی و ترکی برای او پیدا کند.^۳ اما پیش از آنکه فرصت فراریابد، دستگیر به طرابوزان تبعید می گردد تا به کام مرگ فرستاده شود.

آثار

اقامت در استانبول، دستیابی به کتابخانه های غنی آن شهر، آشنایی با خاورشناسان اروپایی و نشست و برخاست با دانشمندان و روشنفکران عثمانی و نیز ایرانی پناه گرفته در آن سامان و ارتباط با ترکان جوان و... موجبات گشوده شدن دریچه های دانش و هنر جلید به روی میرزا آقاخان و توسعه دامنه آگاهی و گسترش و عمق یابی جهان بینی و تحول فکری این حقیقت پژوه پیگیر و خستگی شناس را فراهم آورد. از اطلاعات موجود درباره اش چنین برمی آید که با شوری تسکین ناپذیر کار می کرده، می آموخته و می نوشته است. در همین دوره ده ساله پراز گرفتاری زندگی تبعید توأم با تنگدستی بیش از ۲۰ جلد کتاب و رساله تألیف و ترجمه کرده و هیچ کدام از آن ها را از سرتفتن و خودنمایی و یا به منظور کسب درآمد ننوشته است. در ایام تبعید به طرابوزان نیز که با واهمه تحویل داده شدن به ایران توأم بود، دمی از نوشتن نیاسود و اوقات خود را به تکمیل بعضی از آثار ناتمامش صرف کرد. گویی

۱- بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶-۵، ص ۱۲۴.

۲- پیشین. ۳- بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۲.

شیخ مرگ را که هر آن به او نزدیک ترمی شده، احساس می‌کرده و می‌خواسته است از روزهای قابل شمارش و لحظات باقی ماندهٔ عمر حداکثر استفاده را بکند؛ و با این همه آن لحظه‌های فرار برای به پایان رساندن همهٔ آثار نیمه کاره اش کفایت نکرد و چند اثر ناتمام از وی به یادگار ماند.

افضل الملک دربارهٔ اشتغالات روزهای پیش از تبعید وی چنین می‌نویسد:

«اوقات شبانه روزی خود را در اتمام تصنیف کتاب هشت بهشت و تألیف نامهٔ سخنوران — که مثل مجمع الفصحا تذکرهٔ شعرا بود — از روی کتابخانه‌های اسلامبول صرف کرد و این کتاب چند جزوی از او هست؛ اما ناقص بود که وی را نفی کردند. و هم تاریخ نثری ایران در آن اوقات اختتام پذیرفت و نسخهٔ او بر مرحوم سید [جمال الدین] عرضه شد، خیلی تحسین فرمود و هم چند جزوی از ترجمهٔ تلماک فرانسه را مرحوم آقاخان بسیار منشیانه ترجمه کرده بود که آن جزوه‌ها را با پاره‌ای تألیفات خود از اسلامبول در ایام توقف طرابوزان خواست و معلوم نشد این کتاب‌ها وقت حرکت ایشان به ایران چه شده است...»^۱

گفتنی است که نسخهٔ ناتمام ۱۷۵ صفحه‌ای ترجمهٔ تلماک به خط میرزا آقاخان کرمانی در کتابخانهٔ ملی ایران، به شمارهٔ ۳۷۹ نگهداری می‌شود. این نسخهٔ ناتمام بنابه یادداشت پشت صفحه از منزل سید رضای خواجه به بیوتات سلطنتی و از آن جا به کتابخانهٔ ملی انتقال یافته است. سید رضای مذکور خواجهٔ دستگاه ولایت عهدی تبریز بوده و احتمالاً پس از اعدام میرزا آقاخان، آن دست نوشته به دست او افتاده بوده است. میرزا آقاخان در مقدمهٔ این ترجمه نوشته است که «با آن که عوارض روزگار و سوانح لیل و نهار مرا در اتمام آن عایق می‌شد، با وجود این هر دم که فرصتی اختلاس و ساعتی استراق می‌کردم، به قدر امکان و اندازهٔ طاقت، به ترجمهٔ یکی از فصول آن پرداخت می...»^۲

جالب توجه است که پیش از میرزا آقاخان کسان دیگری نیز به ترجمهٔ سرگذشت تلماک دست یازیده‌اند. از آن جمله ترجمه‌ای از آن به توسط حاجی محسن خان معین الملک فراهم آمده، از شماره ۲۷ سال ۵ (۱۲ رجب ۱۲۹۶) روزنامهٔ اختربه بعد تا شمارهٔ ۳۳ یا ۳۴ سال ۶ آن — که در نیمهٔ دوم شعبان یا شوال ۱۲۹۷ منتشر شده‌اند و متأسفانه مجموعهٔ مورد مراجعه فاقد دو شمارهٔ مزبور است — به‌طور پاورقی به چاپ رسیده است. در این باره در فصل مربوط به معین الملک سخن رفته است.

علی خان ناظم العلوم — تحصیل کردهٔ مدرسهٔ نظامی سن سیر پاریس — نیز کتاب مورد

۱ — نقل از سوسمارالدوله، صص ۹ — ۹۸.

۲ — اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۶۷.

بحث را برای ناصرالدین شاه ترجمه کرده و همین ترجمه در سال ۱۳۰۴ منتشر گردیده است. در سال‌های اخیر نیز چند ترجمه از آن کتاب انتشار یافته است. نخستین ترجمهٔ رمان فرنگی از نوع جدید که در عثمانی منتشر شده، همین رمان است که در سال ۱۸۶۲ به ترجمهٔ یوسف کامل پاشا در اختیار خوانندگان عثمانی گذاشته شده است. در حدود ۲۰ سال بعد احمد وفیق پاشا نیز ترجمهٔ دیگری از آن را منتشر کرده است. این رمان که استبداد فردی و مظاهر دیگر نظام فئودالی را به بیانی جاندار به باد انتقاد گرفته، از سدهٔ ۱۷ به بعد نسل اندر نسل در اروپا خوانده شده و به بسیاری از زبان‌های غربی و شرقی ترجمه گردیده است و به قول فریدون آدمیت «این که سرگذشت تلماک در مصر و عثمانی و ایران توجه خرمندان را ربود، از آن بابت بود که آن را از برخی جهات آئینهٔ واقعیات جامعهٔ خود یافتند؛ به ترجمه اش برخاستند و بیان دل را در حدیث دیگران جستند^۱». بی‌گمان میرزا آقاخان نیز به خاطر همین جهات جنبه‌هاست که ترجمهٔ آن را وجههٔ همت خود قرار داده است.

از آثاری که در دورهٔ تبعید ۶ ماه و اندی خود از زیر قلم در آورده، نامهٔ باستان و تاریخ شانزمان (تحول) ایران است. اثر اول تاریخ مختصر ایران پیش از اسلام است که به سبک و تقلید شاهنامه «از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جدید مورخین این عصر» سروده است. خودش در مقدمهٔ آن گفته است که سرودن آن را در ۱۰ شعبان ۱۳۱۳، به هنگامی که «به بند اندرون» بوده، به پایان آورده است. به دستور فرمانفرما سالار لشکر، شیخ احمد ادیب کرمانی دنبالهٔ این اثر را به همان سبک تا جلوس مظفرالدین شاه سروده و مجموع هر دو سروده در سال ۱۳۱۵ ق تحت نام سالاریه به چاپ رسیده است. بعضی از ابیات سرودهٔ میرزا آقاخان «که در آن ایام نامناسب» می‌نموده، حذف گردیده بوده که ناظم الاسلام کرمانی آن‌ها را به دست آورده، در پایان مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان آورده است^۲.

در تاریخ شانزمان ایران تأثیرات متقابل تاریخ و جامعهٔ ایران در یکدیگر از نظر تشبیه به هیکل انسانی مورد بررسی قرار گرفته است. از این اثر تنها نسخهٔ ناقصی به دست آمده و احتمالاً هرگز فرصت اكمال آن را نداشته است. کتاب ریحان بوستان افروز بر طرز و ترتیب ادبیات فرنگستان امروز هم یکی از نوشته‌های ناتمام او است که به نوشتهٔ خودش طرح آن را در استانبول ریخته و «برای گذرانیدن وقت و اشتغال خاطر» در تبعیدگاه طرابوزان به نگارش آن پرداخته است. او در مقدمهٔ این اثر، سبک و معنی آثار ادبی ایران و حتی شیوهٔ نگارش خود در رضوان را به باد انتقاد گرفته، خواسته است چنان اثر ادبی نوینی پدید آورد که به درد دنیای

۱- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۵۶.

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۱۲ و ۸۸-۱۷۵.

جلید و متحول بخورد. رساله انتقادی صد خطابه هم که به منزله جلد دوم اثر معروفش سه مکتوب به شمار می‌آید، از آثاری است که دست دژخیم اجازه نداده است از خطابه چهل و دوم به بعد از ذهن به روی کاغذ پیاده شود.

رساله سه مکتوب براساس کمال الدوله آخوندزاده نوشته شده، از نظر کمیت اقلاً دو برابر آن می‌باشد. نظر رحیم رضا زاده ملک این است که گویا نسخه‌ای از مکتوبات کمال الدوله به دست میرزا آقاخان افتاده بوده و او می‌خواسته آن را رونویسی کند و بعد از آن که مبلغی از آن را عیناً رونویسی می‌کند، می‌پردازد به دست بردن در آن و همچنان که پیش می‌رود، بیش‌تر دخل و تصرف می‌کند، تا جایی که «خود رأساً به نوشتن رساله، منتهی با همان سبک و سیاق رساله مکتوبات کمال الدوله — و بدون تقسیم کردن آن به سه نامه — چرا که اصلاً فایده‌ای در آن کار نمی‌بیند — می‌پردازد»^۱. بنابراین رساله سه مکتوب رساله ایست که به صورت یک مکتوب به جلال الدوله، که مورد خطاب سه مکتوب کمال الدوله است، نگارش یافته. بخشی از این رساله به شرح گفتگوی حاکمی سوسمارالدوله نام و کلانتر محل حکومت وی اختصاص دارد که به صورت نمایشنامه تنظیم یافته و رحیم رضا زاده ملک آن بخش را که در حدود یک پنجم متن اثر معروف شده به سه مکتوب را تشکیل می‌دهد، با مقدمه‌ای مفصل، تحت عنوان سوسمارالدوله منتشر کرده است.

آئینه سکندری (تاریخ ایران) از اصال‌ترین آثار میرزا آقاخان است و به قول یحیی دولت‌آبادی، دوست دوره جوانی اش، خود وی به این کتابش «بیش از دیگر تألیفاتش اهمیت [می‌داده است]؛ چنان که به دوستان صمیمی تهرانی خود سفارش خواندن آن کتاب را» می‌نوشت^۲.

میرزا آقاخان در دیباچه این کتاب نوشته است که بعد از آن که کتاب آیین سخنوری خود در ادبیات فارسی را که در سال ۱۳۰۷ تألیف کرده بوده، بریکی از بزرگان عرضه نموده، او پس از تمجید بسیار گفته است که «ما امروز مهم‌تر و لازم‌تر از لیترا تور (ادبیات)، چیز دیگری لازم داریم و آن هیستوار، یعنی تاریخ است؛ اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است...» و مقصود از آن وقت‌گذرانی است، بلکه تاریخ حقیقی که به حقایق امور و علل و نتایج وقایع توجه داشته، «محرك ترقی و موجب تربیت ملت بتواند شد و خواننده به مطالعه صفحات آن خود را از عالم غفلت و عرصه بی‌خبران بالا بیاورد.» از این رو در همان سال، طرح تألیف چنین کتابی را می‌ریزد و صفحاتی را نیز می‌نویسد؛ اما به علت پیش آمدن «پاره‌یی عوایق و موانع» ادامه کار برایش ناممکن می‌شود؛ تا سرانجام به دریافت

رضازاده ملک در سال ۱۳۱۰ کار را از سر می‌گیرد و جلد اول آن را که تاریخ ایران از آغاز تا زوال ساسانیان را دربر دارد، در سال ۱۳۱۱ به پایان می‌رساند و در همان زمان نسخه‌ای از آن را برای مطالعه و اظهار نظر و اصلاح به ملک می‌فرستد و در این مورد در نامه‌ای خطاب به او چنین می‌نویسد:

«مختصر کتاب تاریخ ایران [را] هم تا زمان یزدجرد تمام کردم. می‌فرستم خدمت حضرت عالی ملاحظه و تصحیح خواهید فرمود. سابقاً تا زمان اسکندر نوشته بودم و وعده ارسال آن را دادم، خدمت حضرت شیخ اجل [سید جمال الدین] ماند و کارهای مختلف در پیش آمد، به این واسطه تأخیر افتاد. ولی این دفعه به صورت قطعی نسخه آن تقدیم می‌شود. به اعتقاد فدوی برای برانداختن بنیان این درخت خبیث (سلطنت به طور کلی یا سلسله قاجاریه؟) چنین تاریخی لازم است و هم برای احیای قوه ملیت در طبایع اهالی ایران...»^۱

این کتاب «اولین تاریخ جدید علمی ایران باستان است به قلم یک مورخ ایرانی که مبتنی بر مطالعات خود و تحقیقات دانشمندان اروپا نگاشته شده است و... هنوز هم آن چه راجع به جوهر و روح تاریخ ایران گفته، پرمایه و معتبر است...»^۲

این کتاب در زمان جنبش مشروطه، به دستور میرزا محمودخان علاءالملک دیبا - که دستش به خون میرزا آقاخان آلوده بود - و به همت میرزا جهانگیرخان شیرازی و دو نفر دیگر به چاپ رسیده است. در صفحه نخست آن چنین «اخطار» داده شده است: «به واسطه اشتباه کاتب در اسامی رجال و بلاد و امکنه و لغات و سال‌های تواریخ به قلم جناب جلالت مآب آقامیرزا جهانگیرخان شیرازی^۳ دام افضاله تصحیح شد و اسامی و لغات خارجه آن مجدداً به فرانسه نگارش یافت.» ناظم الاسلام هم نوشته است که آن اثر را «علاءالملک به طبع رسانده و در طبع آن زحمت و مخارج گزافی را بر خود گرفته و مرحوم میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل در تصحیح نسخه آن خیلی رنج برده و در واقع می‌توان گفت علاءالملک جبران نسبتی را که به لوم می‌دادند، نمود...»^۴

میرزا آقاخان به فکر تکمیل دوره تاریخ ایران بوده است؛ چه مقصودش این بوده که «از ابتدای تشکیل سلطنت ایران گرفته، در هر عصر مقتضیات و اسباب ترقی و تنزل دولت را شرح

۱ - بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۲۶.

۲ - اندیشه‌های میرزا آقاخان...، ص ۵۵.

۳ - میرزا جهانگیرخان (۱۳۲۶ - ۱۲۹۲ / ۱۹۰۸ - ۱۸۷۵) از هواداران و ادامه دهندگان راه میرزا آقاخان بود و نسخه‌ای از تاریخ ایران باستان میرزا آقاخان به خط زیبای این روزنامه‌نگار انقلابی در کتابخانه ملی رشت محفوظ است.

۴ - تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲.

بد[هد] تا به این عصر حاضر.» و اعتقاد داشته که «امروز برای ایران چنین تاریخی خیلی لازم است؛ اگرچه از برای نویسنده آن خطر جان است، ولی بنده جان خود را درین راه می‌گذارم^۱». از همین روی است که از ملکم منبع می‌خواهد تا بتواند کارش را به انجام برساند:

«تاریخ ایران که سابقاً وعده فرمودید، نرسید. مقصود این است که یکی از کتب مطبوعه آخرین تاریخ ایران باشد، از ابتدای سلاطین پیشدادی تا یومنا هذا. و چندان مختصر هم نباشد. دیگر حضرت عالی بهتر می‌دانید، حقیر تا زمان سلجوقیه آن کتاب را نوشته‌ام، حضرت شیخ [جمال‌الدین] می‌فرمایند ناقص است و چنین کتابی لازم است تا اکمال نواقص شود^۲».

وی در نامه ای دیگر که در ربیع الاول ۱۳۱۱ به ملکم نوشته، از طرح‌هایی که برای نوشتن دو کتاب ریخته سخن به میان آورده است:

«در این مدت بیکار نبوده، به طرح نقشه‌های رنگارنگ در پیشرفت خلعت انسانیت که یگانه مقصود مقدس خود می‌دانم، مشغول بودم. آخرین نتیجه همه خیالات و طرح‌های فلوی این شد که به جهت قلع و قمع ریشه این جانوران متعدی و این لاشخوران منفور و پاک شدن ایران از عفونت و کثافت وجود نالایق ایشان، بعد از این روزنامه قانون، هیچ چیز بهتر از دو کتاب که یکی از آن دو کتاب معلوم کردن تکالیف ملت و دیگر تاریخ احوال قاجاریه و بیان سبب ترقی و تنزل احوال دولت و ملت ایران در آن ضمن باشد، ندیدم. در کمال گرفتاری و... نداشتن منزل خالی از اغیار مشغول نگارش این دو کتاب شده‌ام. کتاب اولی در شرف اتمام است و تاریخ قاجاریه را نیز اغلب مواد آن را گرد آورده‌ام... [بعد از اتمام، به خلعت شما می‌فرستم تا پس از اصلاح] شروع به طبع شود...^۳»

میرزا آقاخان در پایان نامه، پس از طرح مسائل مختلف، یک باره باز به موضوع کتاب‌های خود مراجعت کرده، خاطرنشان می‌کند که «اگر آن طور که من تصور می‌کنم و دلم می‌خواهد، حضرت اجل اشرف در اصلاح عبارات این دو کتاب که بنده می‌نویسم توجه بفرمایید، یقین بدانید نیمه بیش‌تر خون اهالی ایران را دیوانه خواهد نمود و آن چه مقصود است به عمل آید.» و این اصرار و تأکید حکایت از اشتیاق وی به چاپ و انتشار کتاب‌هایش دارد. اما این کتاب‌ها گم و گور شدند و نشانی از آن‌ها و به ویژه تکالیف ملت که به نوشته اش در شرف اتمام بوده، به دست نیامد.

۱- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۱۰.

۲- پیشین. ۳- پیشین، صص ۲۶-۲۲۵.

ناگفته نماند که میرزا آقاخان از سال‌ها قبل به وجود یک تاریخ قاجاریه احساس نیاز می‌کرده و تألیف آن را در اوایل سال ۱۳۰۹ ق به ملکم پیشنهاد کرده بوده است:

«بعلاوه قانون، باید فکریک کتاب تاریخ صحیحی نمود، موسوم به تاریخ قاجاریه... و جمیع وقایع و نکات تاریخی و ظلم‌های جانگداز و جانسوز این سلسله جلیله را ثبت نمود. و جز قلم معجزشیم جناب عالی کسی دیگر این کار را نمی‌تواند بکند...»^۱

میرزا آقاخان کرمانی آثار دیگری نیز دارد که بعضی از آن‌ها تاکنون به چاپ نرسیده‌اند و بعضی دیگر نیز یا گم شده‌اند و یا معروض انتحال قرار گرفته‌اند. در این جا فرصت بررسی و یا حتی معرفی همه آثار قلمی این قلم‌زن پرشور و متعهد نیست.^۲ نکته شایان توجه آن که هیچ کدام از کتاب‌ها و رسالات گران قدر درآمده از زیر دست او در دوره زندگی کوتاه اما پرثمر وی امکان چاپ و انتشار نیافته و با این همه شورش و شورش او را هرگز نکرده است. گویا به درستی چنین می‌اندیشیده است که نوشتن کار او و چاپ و انتشار و وظیفه دیگران است. از این رو صادقانه به کار خود ادامه می‌داده؛ بذرا پدید می‌آورده تا دیریا زود به دست دیگران کاشته شود؛ حالا اگر هم به رغم مواظبت‌ها بذری چند در میان چندین بذر دستخوش آسیب و آفت و حتی نابودی می‌شد، چاره‌ای نبود. آن چه برایش اهمیت داشت، آوردن هر آن چه که انتقالش را به هم وطنانش لازم می‌شمرد، به روی کاغذ بود. به نام هر کس هم که می‌شد، گویا شد. از همین روی است که بعضی از نوشته‌هایش نام مؤلف یا مترجم بر خود ندارند و حتی در نامه‌ای به ادوارد براون در مورد هشت بهشت که تألیف مشترک او و شیخ احمد روحی است، نوشته است: تمام مطلب کتاب «مقالات و کلمات حضرت سید بزرگوار حاجی سیدجواد کربلایی است... اصل روح مطالب از ایشان است؛ قوالب الفاظ شاید از ماها باشد... ولی اسم مصنف این دو کتاب را اگر بخواهید ذکر نمایید، جناب حاجی سیدجواد است...»^۳ در حالی که دست کم آن چه از حکمت و دانش غربی در هشت بهشت آمده، از میرزا آقاخان و روحی بوده است. به روشن کردن حدود دخالت خود در آثار مشترکی هم که با دیگران دارد، اعتنایی نشان نداده است.

در پایان بی‌مناسبت نخواهد بود که بخش‌هایی از نامه باستان او را که در طرابوزان سروده و نشان دهنده روحیه آشتی‌ناپذیر این مبارز پرشور و زخم‌خورده در آستانه تحویل داده شدن به

۱- پیشین، س ۵، ش ۲، ص ۲۱۷.

۲- برای آشنایی با آثار و اندیشه‌های این اندیشمند انقلابی رجوع شود به کتاب ارزشمند اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی.

۳- اندیشه‌های میرزا آقاخان...، ص ۶۴.

ایران و در حقیقت در هنگامهٔ رویارویی با مرگ است، در این جا نقل گردد. ابتدا بر «اوضاع حالیهٔ وطن و هموطنان و دریدری آن‌ها مویه می‌کند:

... همه مردم از دست بیداد شوم
در آن جا به هر کارپست و رذیل
به غربت هم از جورا شهبندران
به ایران یکی نامداری نماند
یکی ره گذر کن به ایران دیار
در آن ظلمت آباد وحشت سرای
و آن گاه به یاد «ایام نیک بختی و سعادت روزگار پیشین» می‌افند و از فتح‌ها و کشورگشایی‌های گذشته یاد می‌کند و «ابنای وطن گرامی» را دعوت به هوشمندی می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد:

برآیید و بینید کارشگفت
همه نیک بختی و بیچارگی
«فریدون فرخ فرشته نبود
زا در کشی یافت او فرهی
و شاهنشاه ایران را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد:

بترس ای جهان جوی ایران خدای
بنالند از دست جور و ستم
که ایزد همی تا جهان آفرید
در این مدت سال پنجاه باز
همه جان مردم ازو شد غمی
خزینه تهی گشت و ملت گدا
سه نوبت شتابید سوی فرنگ
و در مقام شرح حال [خود] گوید:

... یکی نامداری ز ایران منم
قلم دارم و علم و فرهنگ و رای
همه خیر اسلامیان خواستم
و از فعالیت‌های خود و یارانش در راه «اتحاد اسلام» می‌گوید و خاطرنشان می‌کند که:
اگر شاه را بود حسی نهان
و گراز مسلمانیش بود بهر
که خو کرده در جنگ شیران منم
نژاد بزرگان و فره‌مای...
دلم را به نیکی بیاراستم...
مرا ساختی بی نیاز از جهان
به نیکی مرا شهره کردی به دهر...

چو در خون او جوهر شرک بود / ز توحید اسلام خشمش فزود...
 مرا بیم دادی که در اردبیل / تنم را به زنجیر بندی چوپیل
 ز کشتن نترسم که آزاده‌ام / ز مادر همی مرگ را زاده‌ام...
 پس از مردنم هست پایندگی / که جاوید باشد مرا زندگی...
 و رجز می‌خواند و از «خامه تیز»، «کلک خون ریز»، «سنان قلم»، «کلک آتش فشان»،
 «خامه خارا شکاف» و... خود دم می‌زند و اعلام می‌دارد که:

نترسم من از بانگ باد و بروت / ز جا برکنم ریشه دیسپوت
 چو بر باره نثر گردم سوار / بر آرم من از جان ناظم^۱ همار..
 من از بهر ترویج آیین خود / فدا کرده‌ام جان شیرین خود
 از آن روی دادم سر خود به باد / که تا خود نباشم به بیگانه شاد..
 و سخن به آزادی و استقلال ایران و چشم دوزی بیگانگان به آن می‌کشانند:

به ایران مباد آن چنان روز بد / که کشور به بیگانگان اوفتد
 همه کشور ما عروسی است خوش / ولی شوی او زشت خوی و ترش
 نخواهم زمانی که این نوعروس / بیفتد به زیر جوانان روس
 به گیتی مباد آن که این حور دیس / شود همسر لردی از انگلیس..
 و سرانجام در مقام اندرز گویی به پادشاه برمی‌آید و خطاب به وی آرزوهای خود را بر زبان
 می‌آورد:

... پلیدار سازی هم آیین داد / جهان را کنی از نکویی تو شاد
 نوازش کنی هر چه دانشور است / به دست آوری هر کجا مهتر است..
 به هر جای برپا کنی دادگر / همه داوری‌ها به آیین و ره..
 کشاورز را نیک داری بسی / که بروی نیاید ستم از کسی
 نوازی همی مرد بازارگان / بسازی همه کار آوارگان..
 پس از خواندن این شعرهای مشحون از ایران دوستی و میهن پرستی، چه کسی می‌تواند

دریافت نادرست احمدآقا اوغلو را از چنین اشعاری بپذیرد. او می‌نویسد که «میرزا آقاخان از

۱ - ناظم الاسلام کرمانی اظهار نظر کرده است که «گویا مرادش ناظم السلطنه است؛ چه از ناظم الدوله در تاریخ نثری اش تمجید نوشته است...» تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۸۶. اما فریدون آدمیت عقیده دارد که مورد نظر میرزا آقاخان همان ناظم لدوله، سفیر ایران در عثمانی است. اندیشه‌های...، ص ۴۰۹. ولی از نظر دور نباید داشت که در این تاریخ وی درگیری با او نداشته است. به نظر نگارنده منظور نظر میرزا آقاخان، حسین ناظم پاشا (۱۹۲۷ - ۱۸۵۴)، وزیر ضبطیه وقت عثمانی - که نویسنده نیز بوده - می‌تواند باشد.

بیان این که بهتر است ایران و عثمانی به وحدت واقعی برسند و تحت یک حکومت واحد در آیند، ابایی نداشت. اشعار او در این خصوص مشهور است.^۱» اما هیچ سندی برای اثبات ادعای پا در هوای خود ارائه نمی‌دهد؛ و نمی‌توانست هم بدهد؛ چه، میرزا آقاخان برای آزادی مردم ایران می‌رزمیده و حتی هواداری او از اتحاد اسلام نیز معطوف به سعادت و استقلال ایران در برابر قدرت‌های استعماری و امپریالیستی بوده است. آدمی که وقتی می‌دید که مصورین اروپا صورت شاهنشاه ایران، وارث تاج و تخت کیان را — که هیچ دل خوشی از وی نداشت و بر آن بود که «روزبه روز حالت طفولیت بر مزاج مبارکشان غلبه می‌کند»^۲ — پشت سر خدیو مصر و پرنسس بلغارو قرا لیجه (ملکه) یونان می‌کشند، به مرگ خود راضی می‌شد و بر چرخ گردون تفویض کرد^۳، چگونه می‌توانست بر حکومت یک غیر ایرانی بر ایران رضا دهد؟

فعالیت‌های سیاسی

تا پیش از انتشار قانون — از رجب ۱۳۰۷ — میرزا آقاخان بیش‌تر به کار تألیف و ترجمه و تدریس اشتغال داشت؛ اما رسیدن نخستین شماره‌های آن روزنامه به استانبول، تحولی در زندگی اجتماعی وی پدید آورد و برای نخستین بار به سوی یک گروه سیاسی نوپای اصلاح‌گرای گرایش یافت. زندگی سیاسی این انسان ترقی‌خواه آرمان‌گرا از این زمان، یعنی از اواسط نیمه نخست سال ۱۳۰۸ تا لحظه اعدامش در اوایل سال ۱۳۱۴ ق، در سه بخش قابل مطالعه است: ۱ — در مجمع آدمیت. ۲ — در انجمن اتحاد اسلام. ۳ — در دوره توقیف و تبعید و تسلیم.

در مجمع آدمیت

میرزا آقاخان پس از خواندن نخستین شماره‌های قانون، قلم به دست گرفته، نخستین نامه خود را در ربیع الثانی ۱۳۰۸ به ملکم نوشت. نامه‌ای که حکایت از شورو هیجان نویسنده خود دارد. از خواندن قانون، «آن نامه نجات که هر نقطه‌اش چشمه‌ای از آب حیات بود» جان تازه‌ای در تنش دمیده است و «بعد از همه ناامیدی‌ها که به حال حسرت اشتغال ایران» داشته، باز امیدوار شده و «آثار و طلایع خوشبختی و سعادت» را در «ناصیه ملت پدیدار و

۱ — انقلاب ایران، آقا اوغلو، ص ۱۳. ۲ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶-۵، ص ۱۲۸.

۳ — پیشین، س ۵، ش ۲، ص ۲۱۲.

آشکارا» دیده است. ضمن عرض تبریک به ناشران قنون که «کمربرایقضا ملت از خواب غفلت بریسته»، دوام آن «نامه شعشه بارضیاپاش» را آرزو، و استدعا می‌کند که «اگر ماهی یک نسخه هم باشد، شما را به خدا این نامه نجات و... را ترک نکنید که نتایج بزرگ حاصل خواهید کرد.» و در پایان ضمن معرفی خود و اعلام آمادگی به همکاری، بر قلم می‌آورد که «دلم از دست هرج و مرج اوضاع ایران صد بار بیش تر از همه شماها خون است.^۱» در نامه دوم خود هم که ظاهراً در پاسخ نامه نخست ملکم نوشته، باز تکراری می‌کند که «این بنده هزار درجه بالاتر از همه شما دلم از هرج و مرج اوضاع حاضر خونین، و مجروح است و از زیر لگد رذالت‌های این ستوران چموش جلای وطن نموده، به غربت و کربت راضی شده‌ام.» و باز اعلام می‌دارد که «در خلعت و فداکاری مقاصد شما به هر قسم حاضرم^۲». در نامه دیگری نیز که در همان سال ۱۳۰۸ ق نوشته، تأکید می‌کند که «بنده تا هر مرتبه از دستم و عقلم برآید، در این آرزوی مقدم ایستاده و هیچ خوف و ترسی هم به قدر ذره‌ای از کسی ندارم؛ ولی احتیاط و تدبیر و حکمت را به جهت انجام کار و نیل به مقصود بهتر می‌دانم. کارها باید از روی تدبیر و حکمت باشد، نه از روی عجله و سفاقت.» و می‌خواهد که «از این نمره‌های کاغذ نازک چند دانه دیگر ارسال فرمایید که در جوف پاکات به اشخاص مستعد به ایران فرستاده شود^۳».

آشکارا است که ارتباط برقرار شده و میرزا آقاخان شروع کرده است به پخش و ارسال قانون. از نامه‌ای هم که در ۲۵ ذی حجه ۱۳۰۸ به ملکم نوشته، چنین مستفاد می‌شود که دست‌اندرکار تشکیل حوزه آدمیت در استانبول نیز شده است. چه، اظهار امیدواری کرده است که «انشاءالله تا چند روز دیگر جوامع متعدد در استانبول تشکیل خواهد شد و خدمات کلی به عالم آدمیت می‌شود^۴».

نامه هایش از این به بعد حکایت از تلاشی همه جانبه از طرف او در راه «نشر اصول آدمیت» و برپایی «جوامع آدمیت» دارد. روزنامه قانون را با جان و دل پخش و تبلیغ می‌کند. شماره‌هایی از آن را به بعضی از بزرگان و روشنفکران عثمانی و ایرانیان مقیم استانبول می‌رساند. شماره‌های منحصر به فرد را رونویسی کرده، برای تکثیر در اختیار دیگران قرار می‌دهد. شماره‌هایی را با پیک‌های مطمئن به عتبات و ایران می‌فرستد. به آدرس افرادی در ایران و کشورهای دیگر قانون و الواح دیگر ارسال می‌دارد. بعضی از حجاج مستعد را که گذارشان به استانبول می‌افتد با الواح قانون مجهز و مسلح می‌کند. مطالب و گزارش‌هایی برای

۱- پیشین، س ۴، ش ۶-۵، صص ۲۳-۱۲۲. ۲- پیشین، ص ۱۲۴.

۳- بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶-۵، ص ۱۳۲. ۴- پیشین، ص ۱۳۴.

درج در قانون تهیه و ارسال می‌کند. قانون‌خوانان و هواخواهان تازه‌ای پیدا و مستعدان آن‌ها را به حوزه آدمیت جلب و جذب می‌کند. مدام نسخه‌های بیش‌تر و بیش‌تری از قانون و رسالات و کتب چاپ شده به خط جلید ملکمی درخواست می‌کند و آن‌ها را به جاهای لازم می‌رساند. به ملک پیشهاد می‌کند که «اگر در اسلامبول مرکزی معین از برای قانون پیدا شود، رفته رفته آبنه بسیار پیدا می‌کند.^۱» بعدها گویا دکه کوچکی نیز در حوالی پل غلظه (گالاتا) برای این کار پیدا می‌کند. آدرس افرادی از روشنفکران ایرانی و عثمانی را که می‌توانستند به پیشرفت آرمان آدمیت کمک کنند، در اختیار ملکم می‌گذارد. برای رفع نقایص و ترقی روزنامه قانون پیشنهادهای سنجیده و انتقادهای سازنده می‌کند و مطالبی برای درج شدن در روزنامه ارسال می‌دارد که در فصل «قانون در استانبول و میرزا آقاخان کرمانی» از آن‌ها سخن رفت.

گاهی هم پیشنهادهای مصلحت‌جویانه سیاسی در جهت مصالح سازمانی و اهداف «آدمیت» می‌کند. چنین پیشنهادهایی بیش‌تر حال و هوای بازی‌های پلیتیکی ملکمی دارند تا شور و مبارزه جویی میرزا آقاخان. به عنوان نمونه یکی از پیشنهادهای این چنینی را از نظر می‌گذرانیم:

«حضرت ظل‌السلطان از برای پیشرفت خیالات شما خیلی مستعد است. باید آدمیان ایران امینی از خود نزد مشارالیه فرستاده، او را تأمین نمایند و عهد و پیمان استوار کنند. آن وقت هر طور دستورالعمل بدهید، عمل می‌کند. آن آدم یا حاجی سیاح باشد، یا طاهر افندی را از اسلامبول به بهانه استخلاص اختر مأمور نماید.^۲ ولی به قسمی باشد که بداند حقیر هم مطلع نیستم.^۳»

اما ظل‌السلطان که بود که میرزا آقاخان به ملکم پیشهاد زد و بند با او را می‌داد؟ مسعود میرزا ظل‌السلطان (۱۳۳۶-۱۲۶۶ ق)، ارشد پسران زنده مانده ناصرالدين شاه، با آن که سه سال بزرگ‌تر از مظفرالدين ميرزا بود، چون مادرش عقدی و شاهزاده نبود، از رسیدن به ولیعهدی محروم ماند. وی از دوران جوانی به حکومت اصفهان و شیراز رسید و چون توانسته بود راه‌ها را امن و مالیات‌ها را به خوبی وصول کند، چند ایالت و ولایت دیگر نیز تحت حکومت او درآمدند؛ چندان که به نوشته لرد کرزن «دو پنجم خاک ایران زیر فرمان او بود».^۴

۱- پیشین، ص ۱۳۶.

۲- منظور از طاهر افندی، آقا میرزا طاهر، مدیر روزنامه اختر است که از اوایل نیمه دوم سال ۱۳۰۸ تا ۱۱ صفر ۱۳۰۹، به مدت ۷ ماه توقیف بوده و نامه بدون تاریخ به ملکم که در بردارنده پیشهاد مذکور است، مسلماً در اواخر ۱۳۰۸ یا اوایل ۱۳۰۹ نوشته شده است.

۳- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، صص ۱۵-۲۱۴.

۴- ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۵۴۶.

وی ارتشی با تجهیزات کامل در تحت فرمان داشت که پیوسته مایه نگرانی ناصرالدین شاه بود و به همین علت بود که پس از زمینه چینی های لازم و تحت فشار روس ها او را از تمام حکومت های خود — غیر از حکومت اصفهان — عزل و آرتشش را نیز منحل کرد. گویند فرهاد میرزا پس از عزل ظل السلطان در سال ۱۳۰۵، به ناصرالدین شاه، برادرزاده خود، گفته بود: «امروز روز شاهی شماست.» و باز گویند که وی وقتی پس از کسب نفوذ، به فکر رساندن خود به جانشینی ناصرالدین شاه افتاده، حاضر شده بود که «دو کرو تومن به شاه تقدیم کند تا این که شاه مظفرالدین میرزا را از ولیعهدی معزول و وی را به جای او به ولایت عهدی تعیین نماید. ناصرالدین شاه هم پیشنهاد او را به اطلاع مظفرالدین میرزا رسانده، از امیرنظام، پیشکار او چنین پاسخ دریافت کرده بود که «بعد از آن ده کرو (۵ میلیون) تومان برای تغیر شاه تقدیم خواهد کرد.»^۱ در نتیجه زدوبندها و زربخشی های این شاهزاده آنگلوفیل، روزنامه تایمز در حدود ۲ سال پیش از عزلش، تفصیلی نوشته بود، تعریف از ظل السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک شاه که ولیعهد را از ولایت عهد [ی] معزول کند و ظل السلطان را ولیعهد نماید.^۲

کارستمگری ظل السلطان در قلمرو حکمرانی اش به حدی رسیده بود که، ناصرالدین شاه پس از عزل او از حکومت هایش «دستور داد که به مردم اعلام کنند که ازین تاریخ به بعد همه گونه آزادی داشته و در رفاه خواهند بود»^۳. در این جا فرصت بر شمردن موارد زورگویی ها، مردم چایی ها و جنایت های اشمسزآوران شاهزاده قسی القلب نیست. گویند مظفرالدین شاه هر وقت می خواست کسی را به قساوت و بی رحمی مثل بزند، می گفت: «این آقا عیناً مثل ظل السلطان است»^۴.

اما ظل السلطان برای هموار کردن راه پیشرفت خود، از به کار بردن ماسک ترقی خواهی و به بازی گرفتن آزادی خواهان نیز ابایی نداشت. کرزن که یک سال پس از عزل شاهزاده. در کاخ او در تهران با وی مصاحبه کرده، می نویسد: «وی سپس شرح ستایش آمیزی درباره دولت شاه بیان کرد. حاکی از این که در عهد زمامداری پدر تاجدارش جان و مال مردم مصون است و کسی دچار ظلم و تعدی نیست... وی با آب و تاب اظهار می داشت که ایران تشنه و گرسنه تمدن است. از آن قبیل احساساتی که چندان صادقانه نمی نمود. و من می پرسم — آیا خود پرنس در پیشرفت این منظور قلعی برداشته است؟ ... [او گفته] اقدامش تا کنون بی نتیجه نبوده است...»^۵

۱ — تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۸۴. ۲ — روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳۸۹.

۳ — تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۹۰. ۴ — پیشین، ص ۹۹. ۵ — ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۵۵۰.

نوشته اند که ظل السلطان با سیدجمال الدین اسدآبادی... مذاکره و او را مأمور کرده بود که به سن پترزبورگ رفته، با دربار روسیه راجع به ولایت عهدی و سلطنت بعدی او مذاکره کرده، موافقت روس ها را نسبت به او جلب نماید. سیدجمال الدین هم... نتوانست کاری از پیش ببرد و روس ها به هیچ وجه با ظل السلطان موافقت نکردند^۱. «میرزا سیدحسین خان عدالت هم که ماه ها با سید در پترزبورگ دمخور بوده و به ادعایش محرمیتشان تا به حدی رسیده بوده که سید «تمام افکار و عقاید و مشی خود را مفصلاً به» وی شرح می داده، از مجموع روایات سید چنین استنباط کرده است که سید در سفر نخستین خود به ایران در سال ۱۳۰۴، به مدت یک ماه و نیم در اصفهان توقف کرده و در این مدت «حاجی سیاح محلاتی از طرف ظل السلطان مأمور پذیرایی او گردید، با ظل السلطان ملاقات هایی داشت»^۲ و «قسمتی از خیالات خود را که متناسب با افکار ظل السلطان بوده، به ایشان شرح داده و در بعضی قسمت ها توافق نظر حاصل شده بود. به طوری که از آن تاریخ مخارج اقامت پطروگراد را ظل السلطان تکفل کردند»^۳.

میرزارضای کرمانی هم اسم حاج سیاح محلاتی را در میان کسانی آورده که هنگام حضور سید در تهران و حضرت عبدالعظیم پیشش می آمده و مشغول «کلاه درست کردن» بوده، یعنی که «می خواست ظل السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم»^۴. وی در جای دیگری از استنطاق خود در این باره توضیح بیش تری داده است:

«حاجی سیاح مرد مذبذب خودپرستی است. ابداً به مقصود ما کمک و خلعتی نکرد. و او ضمناً آب گل می کرد که برای ظل السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و امین الدوله صدراعظم و خودش مکننتی پیدا کند... همان اوقات سه هزار تومان از ظل السلطان به اسم سیدجمال الدین گرفت، نهصد تومان به سید داد، باقی را خودش خورد»^۵.

و میرزا آقاخان چنین شخصی را — که خود مدتی در اصفهان در دستگاهش کار کرده و او را می شناخته — برای پیشرفت خیالات ملکم خیلی خوب می داند! اما برای تحقق آرمان ها و آرزوهای خودش چه طور؟

براساس چنان بینشی است که گاهی از مردم نومید می شود و درین پرده جهل آن ها

۱ — تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۹۲.

۲ — سیدجمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۴۰.

۳ — شرح حال و آثار سیدجمال الدین اسدآبادی، صص ۲ — ۱۰۱.

۴ — صورسرافیل، ش ۱۰، ص ۷. — پیشین، ش ۹، ص ۸.

را اگر نه محال، دشواری می‌داند. در اوایل سال ۱۳۰۹ به ملکم چنین می‌نویسد:

«چیزی که هنوز در خاطر حقیر خلجان دارد، که نباید مردم ایران به زودی خلاص شوند، آن حالت جهالت و نادانی و غفلت آن مردم است که ایشان را مستوجب و مستحق این حالت ساخته. ولی ان شاء الله رفته رفته آن هم تمام خواهد شد. مردم ایران مثل آن کاسیاه خوابشان سنگین است. خیلی طول دارد از خواب بیدار شوند. اگر چه بعد از بیدار شدن هم دیگر به خواب نخواهند رفت و شجاعت اظهار خواهند نمود؛ اما کوتا بیدار شوند؟»^۱

وقتی هم که نخستین شماره‌های قانون را می‌بیند، به هیجان آمده، با خوش بینی ساده‌انگارانه ای ملکم را تشویق می‌کند که «شما را به خدا مستقیم و پایدار باشید. به نمره بیست نرسیده مقصود همه به عمل می‌آید»^۲. و یا در همان سال ۱۳۰۸ به او می‌نویسد که «اگر به همین عزم مردانه که افتاده‌اید، ثابت و راسخ باشید و استقامت بورزید، عنقریب است که جنود غیبی [یک کلمه ناخوانا] به شما مدد نموده، روح آدمیت به نفحات جان بخش شما در قالب‌های افسرده دمیده شود و مجسمه آن رب النوع آدمیت را بر درملینه انسانیت بیاویزند»^۳.

وقتی شورش تحریم تنباکو در می‌گیرد، بیش از پیش به هیجان می‌آید و با امیدواری می‌نویسد که «تازه رفته‌اند مردم چیزی حس و ادراک بکنند و ان شاء الله خیلی چیزها خواهند فهمید»^۴. و «خلاصه، حسن اثر کلمات قانون بعد از این‌ها در قلوب مردم ایران تولید روح جدید نمود. هنوز هم این روح به منزله نطفه است. مردم ایران خیلی چشم بسته، خیلی ظلماتی و دور از این عوالم هستند. شاید از این نفخه اسرافیلی به هوش بیایند... عجالتاً ثابت و مستقیم باشید که آثار فتح و ظفر و علامات اقبال و نصر نمایان است. نصر من الله و فتح قریب. شاید آن چیزی که خیر و صلاح عامه است، در ذهن مردم جای گیر شود و ان شاء الله خواهد شد»^۵. برای ملکم و سید آرزوی سلامتی می‌کند؛ زیرا که «حیات ده دوازده میلیون مخلوق نیم مرده را به بقای وجود امثال [آن] بزرگواران»^۶ می‌بیند؛ چرا که چنین می‌اندیشد که بر اثر نفحات روحانیه ایشان بوده که مردم در ایران به حرکت آمده و به حرکت خواهند آمد.

اما وقتی شورش شورش فرو می‌خوابد، او نیز از هیجان می‌افتد و در شوال ۱۳۱۱ ناراحتی خود را از ناآگاهی و حتی فساد مردم به روی کاغذ می‌ریزد:

۱- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۱۶.

۲- پیشین، س ۴، ش ۶-۵، ص ۱۳۸. ۳- پیشین، س ۵، ش ۲، ص ۲۱۲.

۴- پیشین، ص ۲۳۰. ۵- پیشین، س ۴، ش ۶-۵، ص ۱۳۶.

۶- پیشین، ص ۲۲۹.

«در این صد سال سلطنت قاجاریه، بی‌عاری و مذلت و سفاکی و بی‌ناموسی [را] در میان خون‌آهالی جاداده‌اند. آن غیرت و جوهری که روح انسانیت از این مردم توقع دارد، بالمال در ایشان موجود نیست. با وجود نهایت نفرت و انزجاری که از این دستگاه دارند، باز از کمال بی‌عاری و پست فطرتی، یک امید باطل منفعت جزئی فوری موقتی را بر هزار سعادت ابدی خود و ابنای جنس خود ترجیح می‌دهند و از کمال فساد اخلاقی که پیدا کرده‌اند و با هم شقاق و نفاق دارند، هیچ کدام به یکدیگر مطمئن نمی‌شوند و از هم امنیت ندارند، بلکه به خلاف آن نهایت بی‌اطمینانی را از هم باطناً دارند و جا هم دارد.^۱»

چنین به نظر می‌رسد که وی احساس می‌کرده است که شرایط عینی جامعه برای درگیری یک انقلاب اجتماعی فراهم شده است. در حقیقت هم چنان بوده و درگیری طغیان‌ها و قیام‌های متعدد و پراکنده و از هم گسیخته و در رأس همه آن‌ها جنبش اعتراضی ضد استعماری و ضد نظام استبدادی تحریم تنباکو، همه خبر از فراهم آمدن شرایط عینی انقلاب می‌داده‌اند؛ اما شرایط ذهنی انقلاب رسانی لازم را نداشته است. همه روشنگران نیمه دوم سده ۱۹ ایران دانسته و نادانسته و مستقیم و غیرمستقیم و به انگیزه ادراک یا احساس، فعالیت‌های فرهنگی و روشنگرانه و اصلاح‌گرانه و انقلابی خود را وقف و صرف نضج‌گیری شرایط اخیر می‌کردند. چنین شرایطی تا حدودی در آستانه جنبش مشروطه فراهم آمد، اما به جهت ضعف‌هایش و نارسایی شرایط عینی از قابلیت این که انقلاب را دست کم به یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک پیروزمند فرا رویاند، برخوردار ننگرید.

میرزا آقاخان که ابتدا از ملوک و تشکیلات آدمیت و روزنامه او انتظار داشت که «حیات این ملت مرده را سبب» بشوند، به تدریج احساس کرد که ملوک آن کسی نیست که آرزوهای او را برآورده کند. در حقیقت هم این دو اگرچه دشمن مشترکی داشتند، ماهیتاً نمی‌توانستند تا پایان در یک جبهه بجنگند. او اهل جوش و خروش بود و چنین می‌اندیشید که «علاجی جز این که تیشه را بردارند و به ریشه زنند، نیست.» در حالی که ملوک به نعل و به میخ می‌زد و راه‌های آشتی و سازش را هرگز از نظر دور نمی‌داشت و میدان و فرصت لازم را از امثال میرزا آقاخان‌ها و طرح اندیشه‌های انقلابی او دریغ می‌داشت. میرزا آقا به مثابه یک دموکرات انقلابی میهن‌پرست می‌گفت که «باید کاری کرد. شاید آن طبایع بکر دست نخورده و آن خون‌های پاکیزه مردم متوسط از دهاقین و اعیان و نجبا به حرکت بیاید.^۲» و حتی اعلام می‌کرد که آماده است تا در صورت لزوم سراغ ایلات و عشایر برود؛ زیرا که شنیده است و می‌داند که «اشخاص مستعد در آن جاها بسیار به هم می‌رسد.^۳»، یعنی که به توده مردم توجه

۱- پیشین، ش ۱، ص ۲۲۶. ۲- پیشین، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۶. ۳- پیشین، ش ۲، ص ۲۲۷.

داشت و بر آن بود که باید به بیداری و آگاهی آن‌ها همت گماشت و از همت کارسازان‌ها برخوردار شد؛ در حالی که ملکم لیبرال منش و جهان وطن تنها به طبقه فاسد حاکم توجه داشت و راه دیگری جز اعمال اصلاحات از بالا پیشنهاد نمی‌کرد. از همین روی سرانجام مکاتبات و بنابراین ارتباط آن‌ها ظاهراً از اوایل سال ۱۳۱۲ ق قطع شد و بالاخره هم هر دو راه خود را رفتند و به پایان راه‌هایی نیز که در پیش گرفته بودند، رسیدند. ملکم دیگر باره سفارت یافت و روزهای پایانی عمرش را در سویس گذراند و در شهر لوزان، یکی از تفرجگاه‌های دنیا درگذشت و برای ورثه اش چند سند بانکی قابل وصول و از آن جمله «سند چهل هزار پوند لاتاری بود که دست نخورده در بانک دوفرانس گذارده بود» باقی گذاشت و راه زندگی کوتاه و دشوار گذار میرزا آقاخان از تبعید و زندان گذشت و به تیغ جلا دختم شد.

در انجمن اتحاد اسلام

ارادت میرزا آقاخان به سید به سال‌های پیش از آمدن او به استانبول برمی‌گردد. نامه‌هایش به ملکم حاکی از آن است که حوادث زندگی سیاسی او را حتی الامکان دورا دور تعقیب می‌کرده است. در یکی از نخستین نامه‌هایش به ملکم که در اواسط سال ۱۳۰۸ ق نوشته، خبر نفی وحشیانه و رسوایانه سید از حضرت عبدالعظیم به خاک عثمانی را منعکس می‌کند^۱ و در نامه‌ای دیگر از خواندن خبر ورود حضرت سید بزرگوار به لندن، در قانون اظهار شادمانی می‌نماید^۲ و در نامه‌ای هم سید را به جهت سهمی که در به جنبش در آوردن مردم در جریان واقعه رژی داشته، می‌ستاید و حیات ده دوازده میلیون مخلوق نیم مرده ایران را به بقای وجود امثال او وابسته می‌داند^۳ و...

بدیهی است که با آمدن سید به استانبول در اواخر ۱۳۰۹ یا اوایل ۱۳۱۰، در نخستین فرصت به حضور وی می‌رسد و بدون ملاحظه کمر به خلمتش می‌بندد و خویش را وقف تبلیغ آرمان اتحاد اسلام می‌کند و به صورت یکی از فعال‌ترین اعضای انجمن درمی‌آید و در نوشتن ده‌ها نامه تبلیغی صمیمانه شرکت می‌کند و کتاب هفتاد و دو ملت را نیز بر پایه قهوه‌خانه سورات برنادون دوسن پیرفرانسوی — که بعدها توسط محمدعلی جمال زاده به فارسی ترجمه شده — به منظور تبلیغ آرمان اتحاد اسلام می‌نویسد و در عین حال ارتباطش را با ملکم که در تشویق سید به رفتن به استانبول سهمی داشته، حفظ می‌کند و در نامه‌های خود گزارش احوال سید را پیایی

۱ — پیشین، سال ۵، ش ۲، ص ۲۱۳. ۲ — پیشین، ش ۱، ص ۲۰۵.

۳ — پیشین، ش ۲، ص ۲۲۹.

به وی می‌دهد.

وقتی پس از آمدن سید به استانبول، سلطان عبدالحمید از وی می‌خواهد که به سفارت ایران رفته، بگوید که «من برحسب امر شاهانه ظلم‌هایی که دولت ایران به من کرده، عفو می‌کنم.» سید نمی‌پذیرد، میرزا آقاخان که حضور وی را در استانبول مروج امنیت و شکنندگی پشت جانوران متعلی ارزیابی می‌کرد، صلاح در آن می‌بیند که سید به توصیه سلطان عمل نکند. از این رو از ملوک می‌خواهد که «قدری نصیحت به جناب شیخ [بنویسد] که فی الجمله از عالم لاهوتی تنزل به ناسوت نمایند (واقع بین باشند) و اوامر سلطانی را زود بپذیرند و پایه سخنان را خیلی پایین بگیرند.» و خاطرنشان می‌سازد که «بنده هرچه اصرار و التماس دریم این قدر سخن را بلند برندارید، تسلیم بشوید، قبول نکردند. شاید از سرکار... بپذیرند.^۱»

انجمن اتحاد اسلام چنان که در فصل مزبوط به سید جمال‌الدین خواهیم دید، به رغم پیشرفت‌های نویدبخش اولیه اش، کارش بنا به عللی خیلی زود به بن‌بست رسید و سید به تدریج به یک زندانی تحت نظر تبدیل شد و سه تن از فعالان انجمن به درخواست‌های مکرر ایران تحت پیگرد قرار گرفتند که یکی از آن‌ها میرزا آقاخان بود. وی در غالب نامه‌های پایانی خود نیز که به ملوک نوشته و ظاهراً در حدود ۶ ماه پیش از دستگیری و تبعیدش، مکاتبه‌شان قطع گردیده، به گزارش دهی از زندگی و گذران او ادامه داده است. این گزارش‌ها در بررسی زندگی سید مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

می‌توان گفت که مناسبات میرزا آقاخان و سید در اواخر به سدی می‌گراید و چنان که در صفحات آینده خواهیم دید، در ماه‌های پیش از دستگیری میرزا آقاخان و یارانش روابط آن‌ها با سید قطع شده، حتی به حالت قهر رسیده بوده است.

توقیف و تبعید

فعالیت‌های سیاسی میرزا آقاخان و یارانش موجبات برانگیخته شدن خشم و کین شاه و دربار ایران را فراهم آورد؛ تا جایی که ناصرالدین شاه وقتی نام میرزا آقاخان را می‌شنیده، پا بر زمین می‌زده و لب‌های خود را می‌گریخته و می‌گفته است که «هر کس با آقاخان مکاتبه داشته باشد، خانه اش را بر سرش خراب می‌کنم».^۲

دربار ایران برای جلوگیری از فعالیت میرزا آقا و هم‌زمانش باب‌عالی را تحت فشار قرار می‌دهد؛ اما باب‌عالی مقاومت می‌ورزد. چندان که سفیر ایران در استانبول، در رجب

۱۳۱۲ به تهران می‌نویسد که «عجالتاً اقدامات را مناسب نمی‌دانم... منتظر موقع به‌ترو مناسب ترمی باشم... عیب کار این است که پدر سوخته (میرزا آقاخان) به سمت اسلامبول (بخش اروپایی آن شهر) عبور نمی‌کند، در آن طرف آن می‌نشیند (قسمت آسیایی شهر). والا اگر به اسلامبول تردد می‌کرد، آدم در کمین گذاشته، می‌گرفت، خود با قواص (غلام) قنصلگری روانه سرحد می‌کردم...»^۱

میرزا آقاخان هم به وسایلی از فعالیت‌های پشت پرده کم و بیش آگاه شده بود. زیرا که یکی از رفقای اصفهانی اش در اواخر سال ۱۳۱۱ ق طی نامه‌ای به هزار التماس و عجز و لابه ازوی خواهش کرده بود که «امان است، مبدا کاغذ برای من بنویسید، یا چیزی بفرستید که هر کس این روزها اسم شما را در تهران ببرد، یا بدانند با شما مکاتبه دارد، دیگر کار او تمام است»^۲. در حدود ۶ ماه پیش از دستگیری و تبعید هم، یعنی در ذی حجه ۱۳۱۱/ژوئن ۱۸۹۴ به ملکم اطلاع داده بود که صدراعظم ایران بر اثر گزارش‌هایی که از استانبول دریافت کرده، می‌خواهد به هر طور باشد، مرا از استانبول به تهران ببرد. «معلوم می‌شود جناب سفیر بیکار است و هیچ پولتیک دولتی نمی‌داند، افسانه بنده را سرمایه اعتبار و اسباب ترفیع درجه و منصب خود ساخته، و هر روز مسئله‌ای را اهمیت می‌دهد... امیدوارم اساس این حضرات به این جاها نکشد و زود از هم متلاشی شود. دولت علیه عثمانی هم گمان نمی‌کنم آن قدر نامرد باشد که مرا تسلیم به حضرات بکند. فقط چیزی که هست کار ارامنه روز به روز پیشرفت می‌کند و دولت عثمانی چنین گمان می‌کند که اگر با دولت ایران مدارا ننماید، ایشان از ارامنه تقویت خواهند کرد»^۳.

ناگفته نماند که کلنل کاساکوفسکی که در آن تاریخ به عنوان کارشناس نظامی در ارتش ایران خدمت می‌کرده، در گزارش مورخ اکتبر ۱۸۹۷ خود، تعداد ارامنه کوچ کرده و پناه آورده به ایران و اقامت‌گزین در ارمیه و خوی را ۷-۸ هزار نفر برآورد کرده است^۴. میرزا آقاخان و یارانش که از تغییر سیاست باب‌عالی در قبال خودشان اندیشناک شده بودند، در صدد اخذ حق پناهندگی رسمی از دولت عثمانی بر می‌آیند و در ابتدا امیدواری‌هایی هم پیدا می‌کنند. چنان که میرزا آقاخان در ۷ جمادی الثانی ۱۳۱۱ در این مورد به ملکم می‌نویسد:

«لاشه خوران فی الجمله بنای کج‌تابی دارند. فقره ترک تابعیت را تا یک درجه

۱- اندیشه‌های میرزا آقاخان...، ص ۳۹.

۲- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۱. ۳- پیشین، ص ۲۲۲.

۴- خاطرات کلنل کاساکوفسکی، صص ۱۳-۲۱۲.

اسبابش را فراهم آوردم و هر جور علاقه ای که با این جانوران کشیف مکروه بوده، قطع نموده [ام] تا ببینم سرانجام چه خواهد بود^۱».

و بعد از ۶ ماه که معلوم می شود ملکم نیز سفارش او را به کس یا کسانی کرده، در نامه مورخ ۱۰ ذی حجه ۱۳۱۱، ضمن اظهار تشکر از وی، اظهار امیدواری می کند که «فقره تابعیت از مرحمت جناب مستطاب عالی بعد از ماه مبارک ان شاء الله محکم می شود»^۲.

میرزا حسن خان خبیرالملک هم چنان که در شرح حالش اشاره خواهد شد، به اقداماتی برای رهایی یقه خود از چنگ کارگزاران ریزو درشت دولت ایران دست زده بود.

اما هیچ کدام از تلاش های آن ها در این راه به نتیجه ای نمی رسد. از همین روی، میرزا آقاخان وقتی تمام درها را به روی خود بسته می بیند، به این فکر می افتد که در صورت وخیم تر شدن اوضاع به اروپا فرار کند و به همین منظور از ملکم می خواهد که جایی برای تدریس وی در پاریس یا وین و یا لندن پیدا بکند. در همین ایام، شیخ الرئیس قاجار — که در صفحات آینده درباره اش سخن خواهد رفت — وقتی از اخذ ویزای اقامت در عثمانی نومید شد، استانبول را ترک کرد و در حقیقت می توان گفت که جان سالم از مهلکه به دربرد.

مقارن بودن این زمان با شورش های ارامنه عثمانی و سرکوبی و کشتار آنان و فرارو مهاجرت تعداد کثیری از ایشان به ایران و قفقاز در سال های ۹۶-۱۸۹۴، همچنان که میرزا آقاخان خود نیز پیش بینی کرده بود، دولت عثمانی را به نرمش بیش تری در مقابل خواست های دربار ایران وا داشت. سفیر ایران هم موقع را مغتنم شمرده، سه تن از فعالان اتحاد اسلام را که عبارت بودند از میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و خبیرالملک، متهم به دست داشتن در بلوای ارامنه کرده و به واسطه مدیر ضبطیه (کلانتر) استانبول — که وی را به وعده خواستن نشان بزرگ دولت ایران برایش فریفته بود — وارد معامله با باب عالی شد و پیشنهاد کرد که اگر فراریان ایرانی را تحویل دهد «هرچه از ارامنه به خاک ایران فرار کرده یا بکند، به شما تسلیم می کنم.» سرانجام «اراده سنیة سلطانی صادر شد که رعیت ایران را اختیار با سفیر ایشان است...»^۳ بعد از آن بود که در عرض یک روزخانه های میرزا آقاخان و شیخ احمد و خبیرالملک مورد یورش و معروض تفتیش پلیس عثمانی قرار گرفت و هر سه بازداشت شدند و اوراق و اسنادشان ضبط گردید.

افضل الملک — معروف به جدی افندی — برادر احمد روحی، که همراه برادر دیگرش ابوالقاسم مقیم استانبول بود، پس از دستگیری نام بردگان، خودش را به این دروآن در

۱ — بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۲۷. ۲ — پیشین، ص ۲۲۰.

۳ — سوسمارالدوله، ص ۹۸.

زد و از علاءالملک^۱، سفیر ایران دادخواهی کرد و از وی شنید که: «این ها را بر حسب حکم دولت ایران، به ایران خواهند برد؛ اما چون حاجی میرزا حسن خان نسبت به شخص من بی اعتنائی کرده و از من دیدن ننموده اند و اسم مرا به نام حیوانی (الاغ الملک) در مکاتب خود نوشته اند، باید تنبیه و تأدیب شوند؛ بلکه سیاست شوند^۲.»

یازده روز پس از بازداشت، هر سه اسیر با کشتی حسین پاشایی، از کشتی های مخصوص دولتی، از استانبول تبعید گردیدند. برادران روحی که برای تودیع برادر به اسکله رفته بودند، مشاهده کردند که «اجماعی از حضرات ارامنه و ژون ترکی بیباک با خویشان و کسان و دوستان و عیال و اولاد خویش وداع می کردند؛ معلوم شد که ایشان نیز همسفران حضراتند. هنگامه ای که کسی نتواند شنیدنش، برپا بود^۳.»

افضل الملک می نویسد که دو روز پس از تبعید برادرش، در حالی که اسباب های او را حراج کرده، عازم ایران بوده، سید جمال الدین اسدآبادی «که شش ماه بود حضرات [تبعید شده] از او قهر بودند» او را خواست و مژده داد که پیش سلطان رفته، به او گفته است که «اشخاصی که خلعات نمایان به امیرالمؤمنین در اتحاد مسلمین کرده بودند» دیروز با کشتی به ایران فرستاده شدند و جانشان در خطر است و... سلطان هم گفته که به وی راپورت داده بودند که «سه نفر ایرانی مفسد همه روز در اسلامبول فتنه می کنند» و او اطلاع صحیحی درباره هویت آن ها نداشته و... دستور داد که به طرابوزان تلگراف شود که «حضرات را محترماً عودت دهند.» چند روز بعد هم کاغذ حضرات می رسد که پس از ورود به طرابوزان، مأمور دولتی عثمانی «ما را به مهمان خانه برد و تفصیل مرخصی و معاودت ما را به اسلامبول مژده داد.» اما پس از آن بر اثر تلاش سفیر ایران و عوامل عثمانی او، معاودت حضرات به استانبول پیاپی به تأخیر انداخته شد.

در مورد تاریخ گرفتاری و تبعید میرزا آقاخان و یارانش به طرابوزان اشتباهی روی داده که به نظر می رسد منشاء آن نوشته افضل الملک باشد. او تاریخ بازداشت نام بردگان را ماه

۱ - میرزا محمودخان علاءالملک طباطبایی دیبا، جد فرح دیبا، از اعیان زاده های تبریز بود. در سال ۱۲۵۸ / ۱۸۴۲ در تبریز به دنیا آمد و در این شهر و در تقلیس تحصیل کرد. وارد خدمت وزارت خارجه شد. در تقلیس، لندن، حاجی طرخان و پترسبورگ خدمت کند و سرانجام در ۱۳۱۲ ق به جای برادر خود میرزا اسدالله خان ناظم الدولة دیبا سفیر ایران در دربار عثمانی گردید و تا پایان ۱۳۱۸ ق در این مقام باقی بود. سپس به ایران مراجعت کرده، حکومت کرمان یافت و در شوال ۱۳۲۳ به وزارت علوم و معارف رسید و در نخستین دولت مشروطه نیز همین مقام را داشت و بعدها در کابینه های اتابک و سپهدار تنکابنی وزیر عدلیه شد و سرانجام در جمادی الثانی ۱۳۴۴ / آذر ۱۳۰۴ درگذشت. گزارش های سیاسی علاءالملک، صص ۱۴ - ۹.

۲ - سوسمارالدوله، ص ۱۰۰. ۳ - پیشین، ص ۱۰۱.

رجب ۱۳۱۲ نوشته^۱ و فریدون آدمیت هم همان را پذیرفته و در عین حال علاءالملک، سفیر ایران را متهم سازنده میرزا آقاخان و یارانش به دست داشتن در هنگامه آرامنه معرفی کرده و عناد خصوصی او را عامل اصلی دستگیری آن سه تن دانسته است.^۲ در حالی که خود به تلگراف مورخ رجب ۱۳۱۲ ناظم الدوله، که در آن نوشته بود «عجالتاً اقدامات را مناسب نمی‌دانم... منتظر موقع بهتر و مناسب‌تر می‌باشم» استناد کرده است.^۳ و یک صفحه پیش‌تر نوشته است که «از سال ۱۳۰۹ تا ذی قعدة ۱۳۱۲ میرزا اسدالله خان ناظم الدوله سفیر ایران بود و از آن سال تا ۱۳۱۹ برادرش میرزا محمودخان علاءالملک این مقام را داشت.^۴»

تاریخ‌های فوق با استفاده از یادبودهای سفارت استانبول (ص ۲۷۰) نوشته شده است. اعتمادالسلطنه هم در ۱۲ رمضان ۱۳۱۲ در دربار تهران شنیده است که «میرزا محمودخان علاءالملک به جای برادرش میرزا اسدالله خان ناظم الدوله سفیر کیسراسلامبول شده...»^۵ از یادداشت‌های اعتمادالسلطنه چنین برمی‌آید که علاءالملک در آن تاریخ از پترسبورگ به تهران آمده بوده و بدیهی است که تا خودش را آماده کرده، از تهران به استانبول عزیمت کند، یکی دو ماه وقت می‌گرفته و بنابراین نوشته خان‌ملک ساسانی که به اسناد سفارت ایران در استانبول دسترسی داشته، صحیح می‌باشد و در رجب ۱۳۱۲ علاءالملک نه در استانبول، که در پترسبورگ بوده است. در این هم که دستگیری و تبعید نام‌بردگان در زمان سفارت او صورت گرفته، تردیدی نمی‌توان کرد. افضل‌الملک خود در زمان تبعید آن آزادی خواهان در استانبول با علاءالملک ملاقات کرده و خود وی نیز سال‌ها پس از اعدام ایشان، در ملاقات با ناظم‌الاسلام^۶ کوشیده است خود را مأمور معنور نشان دهد:

«بنده نگارنده (ناظم‌الاسلام) از جناب علاءالملک میرزا محمودخان به طریق استعمال سؤالاتی نموده که از آن جمله گرفتاری حضرات بود. در جواب، مذکور داشت که

۱- پیشین، ص ۹۹.

۲- اندیشه‌های میرزا آقاخان...، صص ۳-۴۲. ۳- پیشین، ص ۳۹.

۴- پیشین، ص ۳۸. توضیح این که پاسخ نامه ناصرالدین شاه مبنی بر احضار ناظم الدوله از سفارت عثمانی در ۴ محرم ۱۳۱۳ از سوی سلطان عبدالحمید داده شده و این نامه جوابیه در ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۱۳ در جریان شرف‌یابی سفیر عثمانی به حضور ناصرالدین شاه تقدیم وی شده است.

۵- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۹۴.

۶- فریدون آدمیت نوشته است: «این که بعدها علاءالملک در گفتگوی با خان بهادر... خواسته است خود را تبرئه کند...» اندیشه‌های...، ص ۴۶. اما چنین گفتگویی هرگز بین آن دو صورت نگرفته و اشتباه از آن جا ناشی شده که ایشان متوجه نشده‌اند که مطالب بین صفحات ۶۴-۵۷ هفتاد و دو ملت مستقیماً از تاریخ بیداری نقل گردیده است.

وقتی من به سفارت اسلامبول رفتم، این سه نفر طرف سوءظن دولت ایران واقع شده بودند، از جهت کاغذهایی که به علمای عتبات و ایران نوشته بودند، که اتحاد اسلامی را استدعا کرده بودند و من کاغذی نوشتم به عنوان میرزا علی اصغرخان امین السلطان و در آن کاغذ نوشته بودم فواید این اتحاد راجع به ایران خواهد بود و نیز در آن کاغذ مطالبی را نوشته بودم، که اگر آن نوشته من به امین السلطان رسیده بود، دیگر خطری برای آن ها نبود. برادر شیخ احمد کاغذ مرا گرفت، عوض آن که بفرستد به ایران نزد صدراعظم، داده بود به صدراعظم عثمانی که مصدق و شاهد بی گناهی برادرش گردد و تا یک اندازه باعث اتهام من هم شد...^۱

بنابراین احتمال آن وجود دارد که افضل الملک که مقدمه هشت بهشت را چند سال بعد نوشته، دچار اشتباه شده باشد و یا حتی اشتباه چاپی صورت گرفته باشد؛ به این علل:

میرزا رضای کرمانی که به نوشته حاج سیاح، هم زنجیرش، پس از ۴ سال شکنجه و زندان «در غره ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۱۳ قمری از حبس مرخص و اخراج بلد» شد، به استانبول رفته، به حضور سیدجمال الدین اسدآبادی رسید و بر اثر ملاقات با او غزمش برای کشتن شاه جزم شد. پاسخ هایی که میرزارضا به پرسش های مطرح شده در آغاز استنطاق خود داده، پرتوهای بر موضوع مورد بحث ما می اندازند. از این سؤال و جواب ها چنین برمی آید که او روز ۲۶ رجب ۱۳۱۳، همراه شیخ ابوالقاسم، برادر ۱۸ ساله شیخ احمد روحی از اسلامبول حرکت کرده، روز ۲ شوال ۱۳۱۳ - یعنی پس از حدود ۲ ماه و یک هفته - به شاه عبدالعظیم رسیده است. علت دستگیری آن سه نفر هم به نظر میرزارضا عبارت بود از این که «علاءالملک سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت، به جهت این که به او اعتنایی نمی کردند. چون این ها دو نفرشان مدرس هستند، چهار زبان می دانند، در خانه مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مراوده می کنند. هر کس بخواهد تحصیل کند، این ها به خانه او می روند. گفتند این ها خبرچینی می کنند و در ایران مفسد بودند. به این جهات آن ها را متهم کردند و گرفتند. این تقصیر این دو نفر بود. ولی حاج میرزا حسن خان به واسطه کاغذهایی که گفتند به ملاهای نجف و کاظمین نوشته است... غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهت گرفتاری آن ها»^۲.

از تاریخ های ذکر شده در بالا چنین مستفاد می گردد که از زمان آزادی میرزارضا از زندان تا حرکت او از استانبول به قصد تهران ۴ ماه طول کشیده است. احتمال آن وجود دارد که میرزارضا در نیمه دوم ربیع الثانی به استانبول رسیده باشد. وی پس از رسیدن به استانبول

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۵.

۲- صوراسرافیل، ش ۹، ص ۳/ تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۱۰۱ - ۱۰۰.

هم یک راست «به منزل سیدجمال الدین می رود که آن جا اقامت نماید؛ سید با این که اردات او را نسبت به خود می داند، در این وقت احتیاط نموده، او را نپذیرفته، می گوید: ایرانی را شب در منزل خود نگاه نمی دارم. بالاخره میرزارضا به امر سید و به خرج او چهل روز در مریض خانه فرانسه خوابیده، مزاجش صحت می یابد. میرزارضا پس از بیرون آمدن از مریض خانه چند ماه با همشهری های خود، میرزا آقاخان، شیخ احمد و برادرانش هم منزل شده، ضمناً به خلعتگزاری سیدجمال الدین می پردازد.^۱»

براساس اطلاعات یحیی دولت آبادی می توان گفت که میرزارضا در حدود ماه جمادی الاخر ۱۳۱۳ با همشهریان خود هم منزل بوده و دستگیری و تبعید آنان همان طور که افضل الملک نوشته، در حوالی رجب، البته رجب ۱۳۱۳ و نه ۱۳۱۲ صورت گرفته است. حرکت میرزارضا و ابوالقاسم هم از استانبول پس از تبعید آنان و در اواخر رجب بوده است.

در مورد ابوالقاسم، برادر کوچک شیخ احمد روحی، باید گفت که وی در سنین نوجوانی به استانبول رفته، با دو برادر بزرگش زندگی و در یک مغازه خیاطی کار می کرده است. پس از دستگیری برادر ناگزیر شد که به ایران بازگردد «و چون به میرزارضای کرمانی به واسطه این که مورد بدگمانی سفارت ایران بود، گذرنامه و اجازه بازگشت به ایران را نمی دادند، شیخ ابوالقاسم درخواست صدور گذرنامه برای خود به اتفاق یک نفر نوکر جهت بازگشت به ایران نمود. گذرنامه به همین نحو برای او صادر و روایت شد.^۲» شیخ ابوالقاسم در باطوم یا بادکوبه از میرزارضا جدا شده، از طریق دریای خزر و تازه شهر و خراسان به کرمان رفت و پس از گرفتاری میرزارضا، او نیز به دستور تلگرافی تهران «توقیف شد و شکنجه زیادی به او دادند و مدت ها زندانی بود و به واسطه همین صدمات در سن جوانی درگذشت.^۳»

ناظم الاسلام کرمانی نوشته است که میرزارضا و ابوالقاسم در سر راه خود در «طرابوزان با محبوسین ملاقات کرده و در آن جا معاهدات خود را نموده» اند.^۴

محمدعلی فره وشی (مترجم همایون) هم که در همین روزها به همراهی عده ای از طریق دریای سیاه عازم زیارت مکه بوده، تبعیدیان را در طرابوزان، در قهوه خانه ای — در حالی که زیر نظر بوده اند — دیده است. او و همراهانش در باطوم منتظر کشتی بوده اند که به شیخ

۱ — حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲ — تاریخ رجال ایران، ج ۱، صص ۴ — ۸۳. ناظم الاسلام در این مورد نوشته است که «از علاء الملک مؤاخذه کردند که چرا باشپورت به میرزا رضا دادی؟ جواب داد: من او را نشناختم، من باشپورت به شیخ ابوالقاسم دادم، که برادر شیخ احمد روحی است و میرزا رضا نام نوکر او بود.» تاریخ بیداری...، مقدمه، ص ۱۴.

۳ — تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۸۴. ۴ — تاریخ بیداری...، مقدمه، ص ۱۴.

ابوالقاسم برخورد می‌کنند و او شرح گرفتاری برادرش و یاران او را می‌دهد و می‌گوید که «فعلاً در طرابوزان تحت نظر هستند.» به نوشته فره‌وشی، ابوالقاسم، همسفر خود را که در آن نزدیکی در قهوه‌خانه‌ای مشغول پاک کردن ششلول خود بوده، به آن‌ها معرفی می‌کند. فره‌وشی و همراهانش روز بعد وقتی با استفاده از بارگیری کشتی، در طرابوزان پیاده می‌شوند، چون به قهوه‌خانه موعود می‌رسند، آن‌ها را در حالی که میرزا آقا و شیخ احمد شطرنج می‌باخته‌اند و خیبرالملک تماشا می‌کرده، در آن جا می‌یابند. یکی از رفقای فره‌وشی به بهانه تماشا شطرنج به آن‌ها نزدیک می‌شود و میرزا آقاخان که متوجه حضور او شده بوده، همان‌طور که به صفحه شطرنج نگاه می‌کرده، زیر لب می‌گوید: «زودتر از این جا بروید. مبادا مورد سوءظن واقع شوید. در اسلامبول به خانم من بگویید که برود نزد پدرش و کتاب‌ها و نوشته‌های مرا بدهد به ادوارد براون انگلیسی که فعلاً در اسلامبول اقامت دارد.» آن‌ها هم پیام میرزا آقاخان را به عیالش می‌رسانند و ادوارد براون هم به دیدن ایشان آمده، از گرفتاری میرزا آقا و رفقایش اظهار تأسف می‌کند^۱.

احساس نگارنده این سطور این است که، محمدعلی فره‌وشی احتمالاً داستان فوق و یا قسمت‌هایی از آن را براساس اطلاعاتی سرهم‌بندی و بازسازی کرده باشد. البته استبعادی نیز ندارد که حوادث یاد شده، پیاپی برای گوینده آن اتفاق افتاده باشد؛ چه تناقضی اساسی با آگاهی‌های موجود ندارد. وی تاریخ ملاقات با شیخ ابوالقاسم روحی و میرزارضا را اواخر سال ۱۳۱۲ق نوشته که با توجه به دلایل پیش گفته قابل قبول نمی‌تواند باشد.

یکی از اسناد با ارزش مربوط به موضوع مورد بحث، نامه شیخ احمد روحی به مادرش از تبعیدگاه است. روز و ماه تاریخ نگارش این نامه معلوم، اما سال آن نامعلوم است و فریدون آدمیت حدس زده است که سال ۱۳۱۲ باشد؛ که با توجه به مطالب مذکور به نظر می‌رسد ۱۳۱۳ درست باشد. نقل سطوری از این نامه پرتوهای روشنگر دیگری بر موضوع خواهد افکند: «فی ۲۲ شهر رمضان، عن طرابوزان الی کرمان.

مادر مهربان من، قربانت شوم... دو مکتوب شما از کرمان به توسط شیخ اخوی از اسلامبول این هفته رسید. بسیار خرم شدم. شرح حال را بخواهید طولانی است. مختصرش این که چهار ماه هست گرفتار دو پادشاه اسلام، به واسطه خلعت بزرگی که در اتحاد ملل اسلامی به آنان نموده‌ام، با جمعی دیگر از مردمان متدین عاقل...»

بعد به تشکیل اتحاد اسلام در حدود دو سال قبل به خواهش سلطان و همت سید و

۱ — «آزاد مردانی که مشعل مشروطیت را برافراختند»، علی محمد فره‌وشی، ماهنامه رادیو ایران، مرداد ۱۳۴۰. نقل از: سوسمارالدوله، صص ۴ — ۱۰۲.

فعالیت او وعده ای دیگر از مردمان دانا و آگاه در آن و التفات سلطان به ایشان اشاره می کند و می نویسد که وقتی خبر این اتحاد به سلطان ایران رسید، از جهالتش خیال کرد که این معنی به ضرر اوست... بر اثر اقدامات سفیر بی تدبیرش ما «بنده، سرکار خان و جناب میرزا سن خان، ژنرال قونسول سابق اسلامبول» را به طرابوزان فرستادند که از این جا به ایران ببرند. پس از حرکت ما معلوم شد که ما که بوده ایم، امر تلگرافی شد که ما را در طرابوزان متوقف کنند که بعد به استانبول عودتمان دهند. و «اکنون سه ماه هست در نهایت احترام از ما نگاهداری نموده، و چهار نوکر به خدمات ما گماشته، و در هتل بسیار اعلایی منزل داده اند تا این که چند روزی گذشته، باز ما را به اسلامبول عودت بدهند...» چند سطر بقیه نامه هم مربوط به مراجعت ابوالقاسم به کرمان است.^۱

علت امیدواری اسیران این بوده است که سلطان عثمانی چند بار به خیال بازگرداندن تبعیدیان به استانبول افتاده بود و هر بار هم سفیر ایران به دست و پا افتاده، جلوگیری می کرد. در همان ماه رمضان ۱۳۱۳ به تهران گزارش داده است که «این روزها باز اعلیحضرت سلطان به خیال این افتاده است که میرزا آقاخان و رفقای او را که در طرابوزان توقیف شده اند، مجدداً به اسلامبول عودت دهد. و به فدوی... پیغام داده و استمزاج نموده بود... به صدراعظم و وزیر خارجه پیغام کردم که به هیچ وجه قبول نمی توانم نمود... باید از طرف دولت علیه هم حرکتی بشود. فقط شهرت دروغی که قشون به سرحد می فرستیم و گله و سختی با سفارت عثمانی کافیست. آن وقت همه کارها درست می شود...» شاه هم در حاشیه همان تلگراف نوشت: «مخصوصاً سفیر کبیر را بخواهید و در این فقره با کمال تأسف و سختی با او حرف بزنید که این دو نفر تبعه مفسد پدر سوخته ایرانی را که علاءالملک در اسلامبول مأمور بود که مقیداً به تهران بفرستد، دولت عثمانی قبول نکرد، بعد در طرابوزان توقیف کردند، مایه تعجب ما شد. حالا می شنویم دوباره به اسلامبول می خواهند معاودت بدهند... جداً به شما می گویم که به عرض سلطان برسانید که آن ها را به سرحد ایران تبعید کنند... و اگر غیر از این بشود از دوستی سلطان مأیوس بشویم... اگر شما همچو اشخاص از رعیت شما در ایران باشد و بخواهید به خاک عثمانی بفرستد، ما نمی توانیم خواهش شما را رد نمایم...»^۲

از سوی دیگر افضل الملک دست از کوشش باز نداشته، در اواخر همان ماه رمضان تلگراف مفصلی به سلطان عبدالحمید می زند و استدعای آزادی اسیران را می کند و روز دیگر به اطلاعش رسانده می شود که «تلگراف همایونی به طرابوزان رفت که حضرات را برای عید

۱ - اندیشه های میرزا آقا...، صص ۳ - ۳۰۲.

۲ - پیشین، صص ۵ - ۴۴.

رمضان عودت دهند و شهریه و خانه از طرف دولت به آن‌ها مرحمت می‌شود.^۱ اما روز بعد سفیر و اجیرانش ناسخ تلگراف آزادی را صادر می‌گردانند.

با گذشت زمان خطر تسلیم اسیران به ایران شدت می‌یابد و منیف پاشا، سفیر عثمانی که با میرزا آقاخان مناسبات دوستانه داشته و به طوری که دیلیم میرزا آقاخان ترجمه تلماک را به او تقدیم کرده بود، مأموریت داشته است که در هنگام باریابی برای ادای تبریک و تهنیت جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه، تقاضای بخشش آن‌ها را بنماید؛ اما پیش از رسیدن او به تهران تیردلیوز میرزا رضا تدارکات جشن را برهم زد و تمام امیدها به رهایی اسیران آزاده را بر باد داد. آشکار شدن ارتباط قاتل شاه با سید و اسیران، به حمایت دربار عثمانی از ایشان پایان داد. ۹ روز پس از پیچیدن صدای گلوله میرزا رضا در زیر طاق بقعه شاه عبدالعظیم، علاءالملک به تهران نوشت که «محبوسین طرابوزان به سرحد فرستاده می‌شود. شیخ جمال تحت استنطاق است. بعد از آن تسلیم می‌کنند...»

ارتباط میرزا رضا با سید، بریدگمانی سلطان پرسوعظن نسبت به او که از انتقاد و بدگویی‌های علنی نیز ابایی نداشت، می‌افزاید. تیرگی اوضاع، سید را که چند ماه پیش با مراجعه به دربار از تسلیم اسیران به ایران جلوگیری کرده بود، از پا درمیانی باز می‌دارد و وقتی افضل‌الملک — که تمام درها را به روی خود بسته یافته بود — از وی استدعای اقدام می‌کند «سید پس از اندیشه مختصر به آرامی می‌گوید: اگر پسر مرا به مقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من او نجات یابد، به کشتن او تن در می‌دهم و زیر بار عار و ننگ از دشمن خواهرش نمودن نمی‌روم. بگذار آن‌ها را به ایران برده، سر ببرند تا در دودمانشان پایه شرف و افتخار بلند گردد!»^۲ نایب سفارت روس هم «که از شاگردان شیخ احمد روحی [بود] در باب عالی و مابین (دربار) همایون برای استخلاص آن‌ها اقدام می‌کند و ثمری نمی‌بخشد. چون که سلطان حمید شخصاً از آن‌ها نگرانی حاصل نموده و بعلاوه در مورد اتهام به شرکت داشتن آن‌ها در قتل ناصرالدین شاه نمی‌تواند توجه عاطفتی به ایشان داشته باشد...»

اسیران نیز چون کشتی شکستگان دستخوش گرداب، چنگ برهر علفی و خسی می‌زنند. به استانبول و تهران نامه‌ها می‌نویسند. میرزا آقاخان به دوست دیرین خود، یحیی دولت‌آبادی متوسل شده، می‌نویسد که «بدیهی است ما را به عروسی به ایران نمی‌آورند. اگر می‌توانید چاره‌ای بیندیشید!»^۳

۱ — نقل از: سوسمارالدوله، ص ۱۰۲.

۳ — پیشین.

۲ — حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۶.

تسلیم و اعدام

کم تر از یک ماه پس از ترور ناصرالدین شاه، سه اسیر در مرز به مأموران ویژه ایران تسلیم می‌گردند. میرزا صالح خان وزیر اکرم که پس از عزیمت مظفرالدین شاه به تهران برای نشستن بر تخت سلطنت، نایب الحکومه آذربایجان بوده، در نامه‌ای به مؤلف تاریخ‌پداری ایرانیان، روزها و لحظات واپسین زندگی آن زنده‌یادان را تصویر کرده است. به نوشته او یک روز محمدعلی میرزای تازه ولیعهد شده تلگراف امین السلطان را به او نشان داده، می‌گوید که برای تحویل گرفتن سه مقصر، سی نفر سوار به آواجیق چالدران — که سرحد ایران و عثمانی است — بفرستد. او هم رستم خان قراجه داغی را با سی سوار روانه می‌کند؛ اما رستم پس از مدتی معطلی، دست خالی از مرز برمی‌گردد. وقتی گزارش مأموریت او به تهران داده می‌شود، پاسخ می‌دهند که مقصرین این روزها به سرحد می‌رسند. رستم خان بار دیگر به آواجیق برمی‌گردد و محمدعلی میرزا محض احتیاط — که مبدا اسیران امکان فرار بیابند — کشیکچی باشی خود را هم به مرند اعزام می‌دارد که همراه رستم خان باشد.

وقتی اسیران به تبریز آورده می‌شوند، محمدعلی میرزا آن‌ها را در خانه اختصاصی خود واقع در کوی ششکلان حبس می‌کند. وزیر اکرم که یک شب به پیشنهاد محمدعلی میرزا به همراه تنی چند از وابستگان دستگاه وی به محبس می‌رود، چون پای به درون می‌گذارد، به نوشته خودش می‌بیند که «تازه از نماز فارغ [شده‌اند] و هنوز خلیلی را به پایشان نگذاشته [اند] و سه نفری صحبت می‌کنند.» وقتی وی می‌خواهد اتاق نمور را ترک کند، شیخ احمد می‌گوید: «می‌دانی این چه زنجیری است که گردن ما زده‌اند؟ اگر می‌دانستید این زنجیر را از طلا درست نموده، روزی یک مرتبه به زیارت آن می‌آمدید.» چند روز بعد محمدعلی میرزا به وزیر اکرم می‌گوید که «شب حسین قلی خان، عموزاده امیربهادر مأموراً با دستخط شاه از تهران رسید که حضرات را تلف و سر آن‌ها را به تهران بفرستم. من هم مجبوره اطاعت بودم.»

علت شتاب در اعدام اسیران را پادرمیانی و شفاعت بعضی‌ها و از آن جمله امین‌اندوله که عازم آذربایجان بوده و نیز بعضی از علمای تبریز که گفته شده است میرزا آقاخان به کمک یکی از زندان‌بان‌های خود، نامه‌ای خطاب به ایشان نوشته، تقاضای کمک کرده بوده است، دانسته‌اند. ناظم الاسلام نوشته است که محمدعلی میرزا وقتی از آن‌ها استنطاق می‌کرده، «بنای رذالت و بدگویی را گذارده که شما بابی و قاتل شاه شهید هستید. چون حاج شیخ احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود، فحش زیادی در جواب او داده، به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سراو فرار کردند. آن وقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود که زود باش اول مرا آسوده کن. همین که میرغضب نزد او آمد، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش... [خییرالملک هم

چنان کرد... تا عاقبت اول حاج شیخ احمد روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسن خان را به قتل رسانید...^۱»

وزیر اکرم در یادداشتی که بعدها برای نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان فرستاده، نوشته است که محمدعلی میرزا «دو از شب رفته، در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده، سربریده؛ در صورتی که خودش هم در بالاخانه نشسته، تماشا می‌کرده، سر هر سه را بریده، بعد پوست سر آن‌ها را کنده، پراز کاه نموده، همان شب به توسط حسین قلی خان به تهران فرستاده بود. سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه ای که در وسط شهر می‌گذرد، زیر ریگ‌ها پنهان کرده بودند. فردای همان شب که بچه‌ها توی رودخانه بازی می‌کردند، سرهای بی پوست از زیر ریگ درآمده... نعش‌ها را [هم] همان شب برده در داغ‌بولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعش‌ها خراب کرده‌اند...^۲» وزیر اکرم ادعا دارد که شب بعد، محرمانه آدم فرستاده تا نعش‌ها و کله‌ها را در قبرستان همان محله [حاشیه ای احتمالاً پای کوه عینالی و به نوشته محیط طباطبایی «در گورستان جلوسید حمزه»] به خاک بسپارند. گفته‌اند «چون صاحب سرها شناخته نمی‌شده، هر سری را بالای جسدی گذارند و بدین ترتیب آن اتحاد معنوی و روحانی که در میان آن سه دوست شهید در دوره زندگانی ایشان به وجود آمده بود، با این اتحاد جسمانی در آرامگاه ابدی تکمیل گشت.^۳»

تاریخ اعدام اسیران زن به یاد را شب ۶ صفر ۱۳۱۴ نوشته‌اند. جالب توجه است که در این تاریخ میرزا رضای کرمانی را به ملاحظه احترام ماه‌های محرم و صفر در تهران زن به نگه داشته بوده‌اند و در ۲ ربیع الاول ۱۳۱۴ در میدان مشق به دارش کشیدند؛ در صورتی که در کشتن ایشان چندان شتاب به خرج دادند که برای رسیدنشان به تهران رضایت ندادند.

نظری به چند اظهار نظر

حسین دانش، که در دبستان ایرانیان استانبول همکار میرزا آقاخان و میرزا حبیب دستان بوده و به نوشته خودش «با این دو شخص گرمی که در علم و فضل نامی بودند، سال‌ها معاشر و در اعلی درجات کوشش وجد به استفاده مشغول [بوده] و از مصاحبت ایشان فیض‌ها [برده] و به مبادله افکار طرف‌ها [بسته]» در مورد میرزا آقاخان چنین قضاوت کرده است:

۱ — تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۵. ۲ — پیشین، ص ۱۹۲.

۳ — سیدجمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۴ — ۳۰۳.

«آدمی بود خیال آزما و صافی منش که به اندک چیزی متهیج می شد و در دست شیخ جمال الدین آلتی با اثر و زود باور و مطیع گردید و چون شکایت های گوناگون و دلی پر خون از دست بعضی امرا و متغلبین ایرانی داشت، خود را بالمره به جریانات سیاسی درداد و در انجام هدر شد. اگر تنها در محیط تفحصات علمی و تنقیدات ادبی ثبات و رزیده، پای از آن دایره بیرون ننهاده بود، شک نیست که خدمات فکری نمایان از آن مرحوم مشهود می گردید و از متبحری چنین جوان و نادر الوجود البته ثمرات بسیار نافع اقتطاف می شد.^۱»

حسین دانش در مقاله ای که تحت عنوان «سید جمال الدین در اسلامبول» نوشته، از ارادت دوست و معلم از دست رفته خود نسبت به سید چنین یاد کرده است:

«میرزا آقاخان مرحوم کرمانی به سبب سادگی لوح و طبع خیال آزمای بلند پرواز خود چندان شیفته گفتار و کردار سید بود که این بیت را همیشه در حق او بر زبان داشت:

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم زهر جنس در نفس پاکش علوم
آقاخان مرحوم به عشق جمال الدین زمزمه ها از این قبیل می کرد و فینه را کج نهاده و بر
ابرو افکنده، به تأثیریک جذبه شلید رقص کنان و سراسیمه وار در کوچه های اسلامبول
می گشت و چنان که شاعر گوید:

رشته ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطر خواه اوست
سرایا محو جمال الدین بود.^۲»

اما از برخورد سید با خاطره گرامی آن جان بر کف نهاده خود باخته و یاران
جان بازش ابراز ناخشنودی می کند و پس از تعریف و تمجید بسیار از سید، چنین می نویسد:

«اما من شخصاً هرگز پیش فکرو وجدان خود نتوانسته ام بعضی از گفتارها و
کردارهای عجیب سید را به هم تألیف کنم و پیش خود تفسیر نمایم و به آدمی بدان حشمت
علم و عظمت خلق ببرازانم. از آن جمله است صحبت های او درباره میرزا آقاخان کرمانی
مرحوم و دو رفیق دیگرش پس از گرفتاری و حبس آن ها در بندر طرابزون و یأس خود از
خلاص کردن آن ها از پنجه دولت عثمانی. مثلاً در باب میرزا آقاخان بیچاره در آن ایام با
دهانی پرازخشم و با زبانی تند پیش دوستان و مهمانان خود می شنیدم که از روی نومیدی
می گفت: نمی دانم چرا این آدم بیچاره را گرفتند و به چه تهمت حبسش کردند. این آدمی
است بسیار عاجز و بی دست و پای و بدلا (ابله)؛ از چنین شخصی چه خیزد؟ و حال آن که در
آن روزها در افواه ناس شایع بوده که میرزا آقاخان و... [دوهم سرنوشت دیگرش] را سید
بالذات و بلکه به صوابدید سلطان عبدالحمید ثانی تحریک و تشویق به گشودن باب مراسلات

سیاسی به قصد توحید و تمرکز دادن دول اسلام در زیر لوای خلافت با مجتهدین و علمای عتبات کرده بوده... من بسیار تأسف می‌خورم بر قتل میرزا آقاخان علی‌الخصوص که علمی وسیع و طبیعتی مطاوع و نرم مانند پنبه داشت و در آتش سیدجمال‌الدین بی جا سوخت^۱». و بالاخره از سه انصار مذکور سید، میرزا آقاخان را از نظر نویسندگی و آگاهی از معارف مشرق‌زمین و برتر از خبیرالملک و روحی می‌داند و بر آنست که خبیرالملک «جز از یک ادیب خوش خط نکته‌پرداز به طرز قدیم و شیخ احمد روحی جز از یک مرد انقلابی مهیج حراف چیز دیگر نبودند. هیچ‌یک از این سه کس آشنا به علوم و آداب ملنی غرب یا به یک زبان اروپایی به حد کمال نبود. با وجود این می‌خواستند کاری را که ولتر و ژان ژاک روسو و لسنی به ضرب نطق و قلم در قرن هجدهم مسیحی در فرانسه و در اروپا کردند، در ایران کنند^۲».

اما از نظر دور نباید داشت که شخصیت‌های تاریخی را باید با توجه به متن زمان و شرایط و احوال اجتماعی جوامعی که زیستگاهشان بوده و است مورد ارزیابی قرار داد. فریدون آدمیت با توجه به چنین شرایطی، میرزا آقاخان کرمانی را «از پیشروان حکمت جدید در ایران»، «اولین کسی که علم اجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد»، بنیان‌گذار فلسفه تاریخ ایران»، «برجسته‌ترین مورخان مادر قرن پیش»، «تواناترین نویسنده اجتماعی سده گذشته»، «بزرگ‌ترین اندیشه‌گر ناسیونالیسم»، «آغازگر فلسفه ادبیات جدید» و... شناخته است.

محمد محیط طباطبایی هم بر آنست که «میرزا آقاخان در طی زندگانی کوتاه خود چهار مرحله متفاوت گذرانده» که عبارتند از:

«مرحله اول — تجری حقیقت یا حقیقت‌جویی توأم با خدمات دیوانی که او را به هوای سیدجمال‌الدین [و بهتر است بگوییم به هوای درک حقیقت] از کرمان به اصفهان و تهران و عثمانی افکند.

مرحله دوم — ملاقات با میرزایحیی و میرزا حسین علی و تسلیم به آرای ازل...
مرحله سوم — تأثر به تعلیمات کلنل آخوندوف در رساله جلال الدوله و کمال الدوله و افکار ملکمی که صد خطابه و سه مکتوب و برخی نوشته‌های دیگرش حاصل آن است.
مرحله چهارم — تأثر به دیدار سیدجمال‌الدین که از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ به طول انجامید و در این مرحله گویی از همه افکار و آرای گذشته خود چشم پوشیده و به پیروی از تعلیقات آزادی‌طلبی و اسلام‌خواهی سیدجمال‌الدین پرداخت و عاقبت جان بر سر این کار نهاد. در این

مرحله وادینه، و اشریعتا و اسلاماء و سخن از آزادی و حمله به استبداد و هر چه با بهبود وضع مسلمانان ایران تماس می یافت جاداشت...»^۱

اما به طوری که پیش از این نیز اشارت رفت، در ماه های فرجامین زندگی میرزا آقاخان، سردی بر روابط او و سیدحاکم بوده و اجاق انجمن اتحاد اسلام عبدالحمید برانگیخته نیز به سردی گراییده بوده؛ اما در علاقه و اعتقاد این جوای حقیقت نسبت به آبادی و آزادی ایران و سعادت مردم فتوری ایجاد نشده بوده است.

میرزا آقاخان در یک محیط سنتی بسته به دنیا و به بارمی آید، با اشتیاقی سیری ناپذیر می خواند و می آموزد، برای دراندن و شکافتن پوسته ستبر اما پوسیده محاط بر خودش به تلاشی عظیم برمی خیزد و در پی کشف خورشید حقیقت و راه رهایی به ترک دارو دیار می گوید. صافی ضمیر او را به سوی هر جریانی که گمان می برد راه به سوی نجات مردم دارد، می کشد و بدون ملاحظه و خودبازانه به آن می پیوندد و باز در پرتو محک صداقت چون احساس ناخالصی و بی راهه روی می کند، کناره می گیرد؛ اما دمی از پای نمی نشیند. اشتباهات را نیز در پرتو صداقت تصحیح و ترمیم می کند و یک تنه هم که شده با جمل با جمل ادامه می دهد. چرا که آن را قید بندگی و ستم پذیری و عقب ماندگی می داند و بر آنست که یخ فسرندۀ جمل را با نور گرمابخش دانش و آگاهی است که باید ذوب کرد و در پرتو آن راه سپر راه سعادت همگانی شد. از همین روی، هرگز، حتی در یأس بارترین لحظات زندگی خود نیز این اعتقاد را از دست نمی دهد که «خیلی باید زحمت کشید تا گوش و چشم اهالی ایران باز شود. همین قدر که باز شد، خودشان در صدد کار برمی آیند»^۲. و بنابراین تا واپسین دم حیات خود، از هیچ تلاشی برای باز کردن چشم و گوش مردم فروگذار نمی کند. همین اعتقاد و پایداری صادقانه در راه تحقق آن وی را در رأس روشنفکران و روشنگران عصر روشنگری ایران قرار می دهد.

محمد امین ریاحی در یادکرد زندگی پربار میرزا آقاخان سخنی دارد که بی مناسبت نمی نماید بررسی احوال و آثار آن سرباخته در راه آگاهی و آزادی و بهروزی مردم را با بازگویی آن به پایان آوریم؛ با تذکر این که نقل آن سخن بدین معنی نیست که نمی توان در آن چون و چرا نکرد و نکاتی دیگر بر آن نیفزود. به ویژه بر این فرض که اگر او در آن تاریخ در ایران می ماند، چه می شد و به کجا می رسید. شاید هم غوره نشده میز می شد و اگر ره جز آن می رفت که رهروان در این سامان می رفتند، گردنش باز خیلی زود با تیغ جلا آشنا می شد:

«اگر میرزا آقاخان در ایران مانده بود، ادیب صوفی فاضلی می شد، یا دیوانی آزاده ای و

۱ - سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۲۶ - ۳۲۵.

۲ - بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶ - ۵، ص ۱۴۳.

به مقامی که رسید نمی‌رسید. درست نظیر آن چه... [مولوی در فیه مافیه گفته است:] — ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم... مثل درس گفتن و تصنیف کردن و تذکیر و وعظ گرفتن و زهد و عمل ظاهر و ورزیدن...^۱

در این جا فرصت پرداختن به همه جهات و جنبه‌های شخصیت و نقش تاریخی میرزا آقاخان کرمانی نیست و خواننده علاقه‌مند می‌تواند پاسخ بسیاری از پرسش‌های خود درباره آثار و احوال و افکار این بزرگمرد آزاده را در کتاب با ارزش اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی پیدا کند.

شیخ احمد روحی

وی پسر دوم آخوند ملا محمد جعفر کرمانی — یکی از استادان میرزا آقاخان — و دو سال کوچک‌تر از وی بود. مثل میرزا آقاخان در رشته‌های مختلف علوم ادبی و دینی تحصیل کرد و به امامت یکی از مساجد کرمان رسید. به طوری که دیدیم در اصفهان به میرزا آقاخان پیوست و تا واپسین دم حیات به ندرت از او جدا شد و سر هر دو به یک تیغ از تن جدا گردید. زبان‌های فرانسه و انگلیسی و ترکی استانبولی را در استانبول تحصیل و تکمیل کرد و در ترجمه بعضی کتاب‌ها چنان که گذشت با میرزا آقاخان و میرزا حبیب همکاری نمود. ادوارد براون درباره‌اش نوشته است که وی «مردی بسیار تحصیل کرده و خوش سیمای [بوده] که من از ۸ اکتبر ۱۸۹۰ تا ۳ ژانویه ۱۸۹۴ متناوباً مکاتبات ادبی با او داشته‌ام... در صورتی که من او را هرگز ندیده بودم، برای من چنان‌که کتاب نادریا گران بها را با بهای عادله‌ای پیدا نموده، یا استتساخ کرد. من از لحاظ استعداد و جامعیت او عقیده‌ای راسخی به او پیدا کرده‌ام»^۲.

روحی یکی از فعالان انجمن اتحاد اسلام و سجع مهرش چنین بود: «داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده‌نام». طبع شعر داشت و روحی تخلص می‌کرد. ناگفته نماند که در اوایل مهاجرت به عثمانی به مکه رفت و حاجی شد. از میرزا صالح وزیر اکرم روایت کرده‌اند که وی در محبس محمدعلی میرزای ولیعهد «اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می‌کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت؛ به نوعی که تمام خلوتی‌ها در اتاق جمع شده، گوش به تلاوت قرآن او می‌دادند و اغلب گریه می‌کردند»^۳. اما خود وزیر اکرم پس از خواندن مطلب فوق، با قید این که «چون تاریخ باید صحیح باشد... موقوف را» در نامه‌ای نوشته؛ اما اشاره‌ای

۱ — زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۵۷. ۲ — انقلاب ایران، ص ۸۶.

۳ — تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۴.

به تلاوت قرآن کردن وی نکرده است.^۱

محمد قزوینی هم صاحب تاریخ بیداری را به این علت که «اصلاً و ابداً و به وجه من الوجوه، به ازلی بودن آن‌ها (احمد و میرزاآقا) ادنی اشاره‌ای نکرده...» مورد سرزنش قرار داده است. اما تأکیدی هم که محمد قزوینی بر ازلی بودن آن دو، به ویژه در اواخر عمرشان کرده و آن را عمده نموده و حتی هواخواهی آن‌ها از اتحاد اسلام را زیر سؤال برده و نوشته که «... و اگر فی الواقع این فقره که تاریخ بیداری ایرانیان نقل کرده، راست باشد، لابد باید آن را حمل بر این کرد که دعوت به اتحاد اسلام فقط عنوان ظاهری برای تبلیغات آن‌ها بود که به قصد پیشرفت اغراض سیاسی آن‌ها در بلاد اسلامی، آن ماسک را به صورت خود زده بوده‌اند.^۲» افراطی می‌نماید.

به طوری که گذشت، دو برادر شیخ احمد روحی هم به اتفاق او در استانبول اقامت داشته‌اند. ابوالقاسم همراه میرزارضا کرمانی به ایران بازگشت و شیخ محمود فاضل کرمانی (افضل الملک) که در استانبول ملقب به جدی افندی بود، پس از تحویل داده شدن شیخ احمد و یارانش به دولت ایران، از استانبول به مصر گریخته، مدتی بعد به طور ناشناس به کرمان بازگشت و کتاب هشت بهشت را که تألیف مشترک شیخ احمد و میرزاآقاخان — و از تقریرات حاج سیدجواد کربلایی — بود، برای چاپ آماده کرد و مقدمه مفصلی در معرفی احوال و آثار مؤلفان کتاب بر آن نوشت و خود در سال ۱۳۲۲ ق درگذشت. وی به نوشته میرزاآقاخان، در اواسط نیمه اول ۱۳۱۱ به استانبول آمده بود. درنامه مورخ ۱۲ ربیع الاول او به ملکم چنین می‌خوانیم:

«آقا شیخ محمود فاضل کرمانی هم از بمبایی آمده به مصر. این دو روزه به استانبول می‌رسد.^۳»

و درنامه مورخ ۷ جمادی الثانی همان سال چنین نوشته:

«آن شخص محترم که سابقاً عرض کردم از کرمان به بمبئی آمده بودند، چند روز است از راه مصر وارد استانبول شده، در خدمت ایشان هستیم. اینک لفاً ذریعه‌ای تقدیم داشته‌اند. استعداد اهالی ایران، به خصوص مردم کرمان را از برای آدم شدن خیلی تعریف می‌کنند و می‌گویند به کلی وضع دماغ‌های مردم تغییر نموده و مستعد از برای قانون و انسانیت و حق شناسی شده‌اند.^۴»

افضل الملک گذشته از آماده کردن هشت بهشت برای چاپ، رساله گفتار در روش

۱ — پیشین، صص ۹۳ — ۱۸۹. ۲ — یادگار، س ۳، ش ۱۰، ص ۲۱.

۳ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۷. ۴ — پیشین، س ۲، ص ۲۲۷.

درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) را که در سال ۱۶۳۷ در فرانسه منتشر گردیده و یکی از متون اساسی فلسفه و از شاخص های تفکر جدید در غرب به شمار آمده، از روی ترجمه ترکی آن به زبان فارسی ترجمه کرده است. کریم مجتهدی قسمت هایی از آن ترجمه و تفسیرهایی از آن را در شماره پاییز ۱۳۶۲ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ رسانده است. هدف افضل الملک از ترجمه این اثر دوران ساز غرس کردن نهالی در این خاک بوده است؛ چه او نیز با اقتدا به دکارت چنین باور داشته است که «حکمت به مثابه ریشه، و علم به منزله درخت است و میوه این شجره صنایع نفیسه و آثار بدیعه» است. و «ملت و مملکتی که در آن این درخت نروید و برنیاورد، همانا قاعی (کوری) ضعیف را ماند که در او چند چوب خشک نصب سازند و بر آن شکوفه و میوه های عاریتی بیاویزند، چیزی نگذرد که این شکوفه ها از تابش آفتاب بخشکد و آن میوه ها از وزش باد فروریزد. باز همان شود که بود...»^۱

ناگفته نماند که همین اثر پیش تر با همدستی کنت دوگوبینو (۱۸۱۶-۸۲) — دانشور فرانسوی که در فاصله سال های ۵۸-۱۸۵۵ و ۶۳-۱۸۶۱، ابتدا دبیر سفارت فرانسه در تهران و سپس وزیر مختار آن کشور در ایران بوده — و به دستگیری امیل برنه — که به مدت ۳۰ سال در کنسولگری فرانسه در تبریز خدمت کرده بوده — و العازار رحیم موسایی همدانی معروف به ملال لاله زار یهودی — تحت عنوان حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت به زبان فارسی ترجمه و در سال ۱۲۷۹ منتشر گردیده بود. فریدون آدمیت حدس زده است که از این ترجمه «گویا در ۱۲۷۰ هم چاپ دیگری شده بوده است و نسخه های آن را سوزانده بودند»^۲. اما با توجه به این که گذار کنت گوبینو در سال ۱۲۷۰ / ۵۴-۱۸۵۳ هنوز به ایران نیفتاده بوده، این گمان صایب به نظر نمی رسد.

گوبینو خاطر نشان ساخته است که پنج فصل از همین اثر را طی جلساتی به پاره ای از دانشمندان متفکر ایرانی ارائه داده و شاهد تأثیر فوق العاده آن، و به ویژه اصل «چون فکر می کنم پس هستم» دکارت در ایشان شده و از این روی به این باور رسیده است که این تأثیرات بی نتیجه نخواهد ماند.^۳ اما واقعیت این است که در طی نیمه دوم سده نوزدهم و حتی بعد از آن هیچ جریان و چهره برجسته ای در زمینه فلسفه جدید غرب، نه در ایران و نه در عثمانی خودنمایی نکرده است و دکارت بر آن بود که با ارائه اسلوب تعقلی علمی جدید خود آدمی را از ورطه اوهام و غلط کاری های ذهنی بر حذر و مصون داشته، او را به فراگیری شیوه

۱- کیهان فرهنگی، شهریور ۱۳۷۱، ص ۶. ۲- اندیشه ترقی، ص ۱۸.

۳- مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، گوبینو، م. ف.، ص ۱۱۶.

درست اندیشیدن و راهیابی به کسب معرفت یقینی رهنمون شود؛ از همین روی هم بود که با به دست دادن معیار سنجش افکار و عقاید و آراء، بمبی در زیر نظام فلسفی اهل مدرسه گذاشت و راهی نو برای حصول به حقیقت گشوده شد؛ در حالی که چنین کاری به عللی که نارسایی های عینی و ذهنی و سیطره استبداد و خفقان و جهل و تعصب از آن جمله اند، در جوامع مورد بحث صورت نگرفت، و آرزوهای مترجمانی چون کنت دوگینو (کنت دوگوبینو) و افضل الملک در ایران و مترجم نخست رساله دیاکرت (دکارت) به زبان ترکی عثمانی برآورده نشد تا آن که همان اثر دیگر باره در آستانه نیمه دوم سده ۲۰ م در ایران توسط فروغی و در ترکیه توسط محمد قاراسان به صورت هایی شایسته تر تجدید ترجمه شد. جالب توجه است که فروغی خود تصریح کرده است که، نظر اصلی او از توجه به سیر حکمت در اروپا به منظور شناساندن اصول اصالت عقل یاراسیونالیسم جدید غربی به سبک دکارت به ایرانیان بوده است.^۱ و به همین منظور هم بوده است که ترجمه خود از رساله مورد بحث را نیز ضمیمه سیر حکمت در اروپا ساخته است.

میرزا حسن خان خیرالملک

وی یکی از مأموران روشنفکرو وطن دوست وزارت امور خارجه بود و مدت ها در جله، بصره، بغداد خدمت کرده، زمانی هم جنرال کنسول سفارت ایران در استانبول بوده و هر کجا خدمت کرده «خاطره های شرافتمندانه ای از خود باقی گذارده» است.

از خبری که در یکی از شماره های اختر سال ۱۲۹۶ درج گردیده، وی در حالی که نایب دوم سفارت ایران در استانبول بوده، در شعبان آن سال به کارپردازی اول جله منصوب شده است.^۲

در ۲ شماره اختر سال ۱۳۰۳ نیز دو خبر درباره خدمات اداری وی ملاحظه گردید که عیناً نقل می شوند:

«به موجب اطلاعاتی که حاصل نمودیم مقرب الخاقان حاجی میرزا حسن خان نایب دوم سفارت کبرای دولت علیه ایران مقیم اسلامبول به نیابت اول سفارت مشارالیه منصوب شده است. ایشان را که برانزده این منصب نبیل بوده و هستند با کمال خشنودی تبریک می کنیم.^۳»

۱- سیر حکمت در اروپا، ج ۱، چ ۱ (۱۳۱۰ ش)، مقدمه.

۲- اختر، س ۵، ش ۳۳ (۲۴ شعبان ۱۲۹۶)، ص ۲۵۶.

۳- اختر، س ۱۲، ش ۲۸ (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۰۳)، ص ۲۱۹.

«به مناسبت انحراف مزاج سرکار معتمد السلطان حاجی میرزا نجفعلی خان باش ترجمان و سرکاتب اول و جنرال قونسل دولت علیه ایران و کثرت مشاغلی که داشتند، حسب الاستعفاء سرکار معزی الیه، جنرال قونسلگری اسلامبول به عهده کفایت مقرب الخاقان، حاجی میرزا حسن خان، جنرال قونسل سابق جله و شام و نایب اول سفارت سنیه کبری محول شده است.^۱»

عهده ای از حجاج ایرانی که در سال ۱۳۰۵ ق حج گزارده بودند، با ارسال نامه ای به دفتر اختر، از زحمات و «مراقبت و مواظبت کارپرداز دولت علیه ایران مقیم جله... مقرب الخاقان آقای حسن خان جنرال قونسل جله» قدردانی کرده اند و اختر افزوده است که، وی «از جوانان با استعداد و غیرتمند و کارآگاه و دانای لغات فرانسه و آلمان و طبعاً از مأمورین وظیفه شناس و ترقی خواه است.^۲» اما چنین به نظر می رسد که حسن خان اخیر که در ۱۳۰۵-۶ جنرال کنسول جله بوده، غیر از حاجی میرزا حسن خان مورد نظر باشد که در سال ۱۳۰۳ تا مقام جنرال کنسولگری استانبول صعود کرده است.

حاجی میرزا حسن خان در سال ۱۳۰۸ ق، احیاناً پس از خلع معین الملک و اعمال تغییرات عمده در سفارت استانبول توسط ناظم الدوله دیبا، سفیر جدید^۳، به تهران رفت؛ اما تاب تحمل رژیم فاسد استبدادی را نیاورده، به استانبول بازگشت. یحیی دولت آبادی نوشته است که «در ایام اقامت خبیرالملک مکرراً وی ملاقات کرده، او را شخص خوش محاوره، وطن پرست، دارای خط و ربط وافق، قاعده دان، مؤدب و متین» یافته است. به نوشته همو، وی «در قسطنطنیه مورد مرحمت سلطان شده، از طرف دولت، خانه ملکی به او عطا و از جاریه های حرم سرا دختری به ازدواج به او داده شده، مختصر مرسوم می نیز درباره اش مقرر» گردیده بود.^۴

در سال ۱۳۰۹ ق، یعنی هنگامی که حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک در تهران به سر می برده، روزنامه کوکب ناصری چاپ بمبئی، در شماره ۵ خود، ضمن نقل خبر مرحمت شدن لقب جنابی به میرزا حسن خان — که در این تاریخ مستشار سفارت استانبول بوده — به

۱- اختر، س ۱۲، ش ۳۵ (۱ جمادی الثانی ۱۳۰۳)، ص ۲۷۵.

۲- اختر، س ۱۵، ش ۱۴ (۸ ربیع الاخر ۱۳۰۶)، ص ۱۰۷.

۳- محمد محیط طباطبایی بر آنست که خبیرالملک در نتیجه در افتادن با خود معین الملک، راجع به عوایدی که وی به عنوان سفیر از او می خواسته، به تهران احضار گردید و «پس از اعلام بی تقصیری دوباره به اسلامبول عودت داده شد.» سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۳۱۱.

۴- حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۲.

خدمت وی در بصره اشاره کرده بود. روزنامه اختر که پس از رهایی از توقیف ۷ ماهه، نسبت به دولت ایران خوش رقصی می‌نموده و با رهبران اوپوزسیون خارج از کشور رژیم ایران، چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و ملکم و میرزا آقاخان دشمنی می‌ورزیده، در انتقاد به نوشته روزنامه کوکب ناصری — که دیدیم میرزا آقاخان توصیه‌اش را به ملکم کرده و احیاناً مطلبی نیز برای درج در آن ارسال می‌کرده — چنین نوشته است:

«... میرزا حسن خان که پیش‌تر در بصره بود، مردی دیگر است... آن که منظور ایشان (کوکب ناصری) است حاجی میرزا حسن خان است که تازه نامی یافته و وارونه در کوی خدمت شتافته است! انشاءالله الرحمن هرگاه موقمی به دست افتد، سرگذشت و ترجمه حال آن بد نام کننده نکونامی چند را در صفحات اختر خواهیم نگاشت تا پایه و مایه او بر همه کس معلوم شده، دیگر جایی برای این سهو و اشتباه باقی نماند. مومی الیه تنها در بصره مصدر آن گونه خدمات نیکو (!) نشده، در جله و شام و اسلامبول نیز از او داستان‌هاست و همه از آن گونه خدمت‌هاست که در بصره از او به ظهور رسیده، چنان که رفیق محترم ما (مدیر کوکب ناصری) نیز می‌داند، خرابکاری‌های او در ظرف این مدت اندک تعمیر نتواند شد. پس جای دارد که بگوییم: زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف...»^۱

متأسفانه اطلاعات ما در زمینه سوابق خدمت حاجی میرزا حسن خان در وزارت امور خارجه و نیز علت دشمنی صاحب اخترا و ناقص و ناچیز است. از عبارت «بد نام کننده نکونامی چند» چنین استنباط می‌گردد که احتمالاً نکونامانی چون خود آقامیرزا طاهر (!) از زخم زبان و قلم نام برده در امان نبوده است که اظهار نظر سه سال پیش خود در مورد وی را — که مذکور افتاد — نادیده گرفته و با گوشه و کنایه و بی‌آن که به موضوع و مطلب خاصی اشاره‌ای بکند، خواسته است دق دل خود را دریابد.

میرزا آقاخان کرمانی در اوپسین نامه‌های خود که در نیمه دوم سال ۱۳۱۱ ق از استانبول به ملکم نوشته، درباره بازگشت فرارگونه میرزا حسن خان خیرالملک از تهران به استانبول مطالبی نوشته که جا دارد در این جا نقل گردند. در نامه مورخ شوال ۱۳۱۱، چنین می‌نویسد:

«میرزا حسن خان، قونسول (کنسول) سابق اسلامبول که تهران بود و معروف حضرت عالی است، این روزها از تهران قریب به حالت فرار آمده است. از هرج و مرج اوضاع ایران حکایات غریب نقل می‌کند که از اندازه تصور خارج است. می‌گوید، حرکت تلنی و تنزل حال ایران به یک سرعت فوق‌العاده‌ایست که گویا با الکتریست روبه‌سفل می‌رود.

دیگر این که می‌گوید جای تعجب و کمال تعجب همه در این است که با این که چراغ خاموش است و آسیاب هم نمی‌گردد، سبب بقای این حال چیست؟... با مسافر محترم کم‌تر ملاقات دست می‌دهد؛ به جهت ملاحظه حال ایشان آدرسی از حضرت عالی به ایشان دادم که هر وقت بخواهند عریضه نگار شوند^۱».

و در نامه مورخ ذی حجه ۱۳۱۱، گویا در پاسخ سؤال ملکم، نوشته است که «میرزا حسن خان همان است که می‌خواهید. در تهران با محمد میرزای کاشف بسیار کارها کرده‌اند و اکنون قریب به فرار آمده اسلامبول. این مدت نتوانستم بیرون بروم، از ایشان مشروح حالات را مفصلاً گرفته، انفاذ دارم. همین قدر می‌گویند که جمع کشیری از قبیل شاهزاده شعاع الدوله و میرزا علی قایم مقام و میرزا ابوطالب مجتهد زنجان و چند نفر دیگر عازم اسلامبول هستند. شاه از مشیر لشکر پنج هزار تومان جرم گرفته که چرا رفته است اروپا...^۲»

و در نامه مورخ ۴ ذی حجه ۱۳۱۱ — به اطلاع می‌رساند که «میرزا حسن خان پاره‌ای هدایا از ایران برای ذات شاهانه و اجزای در خانه آورده، بعضی با خودش آمده و بعضی از عقب با برادرش خواهد آمد. خیالش این است [که] بعد از تقسیم، تبعه [عثمانی] بشود. یعنی مسلمان یک [؟] و امتیاز روزنامه فارسی بخواهد. و سابقاً به عنایات شاهانه مسبوق است که به مشارالیه خانه‌ای با یکی از جواری سرای داده بودند. جمعی دیگر هم که به کلی از اوضاع ایران مأیوس مانده‌اند، خیال دارند با او همراهی کنند تا چه شود^۳».

گویا در همین دوره پس از بازگشت از ایران به استانبول بوده که میرزا حسن خان قصیده‌ای ۱۸ بیتی در مدح «اعلیحضرت شاهنشاه خلافت نشان، سلطان عبدالحمیدخان غازی خلدالله ملکه و سلطانه» سروده و از قرار معلوم متن آن به دست مأموران سفارت ایران در عثمانی افتاده، به وزارت امور خارجه ارسال گردیده است. این قصیده با این ابیات شروع شده:

ز بس که از غم ایام گشته‌ام دلتنگ	به بخت خویشنتستم علی الدوام به جنگ
ز ظلم بی حد ایرانیان و جور فلک	بین به چهره من گشته زعفرانی رنگ...

و با این بیت پایان گرفته است:

حسن ترا یکی از مادحان دیرین است به نظم و نثر و به خط و به گفت‌های قشنگ
خیبرالملک پس از مراجعت به استانبول، از سفارتیان دوری گزید و مخصوصاً نسبت
به علاءالملک طباطبایی دیبا، بی‌اعتنایی کرده، حتی همه جا نام او را با تصحیف

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۰. ۲ — پیشین، ص ۲۲۲.

۳ — پیشین، ش ۲، ص ۲۳۴.

(الاغ الملک) به زبان می آورده و آتش کینه او را نسبت به خود و هم مشربانش مشتعل می کرده است. چنان که او هم سرانجام با استفاده از موقعیت، زهر خود را ریخت و راه تبعید و تسلیم آن آزادگان میهن پرست را هموار کرد و در حلود توانایی خود همه راه های فرار و نجات را به روی آنان بست و بعدها هم چون روزگار عوض شد، پوستین عوض کرد و با خوش رقصی های زیرکانه خود را مأمور معنور، بی گناه، بل خادم جلوه داد و در حالی که دست هایش به خون بهترین فرزندان این آب و خاک آلوده بود، در کابینه های دوره مشروطه وزارت یافت!

میرزا حسن خان از مریدان سید جمال الدین اسدآبادی و یکی از فعالان انجمن اتحاد اسلام بود. میرزا رضای کرمانی در استنطاق خود درباره سبب گرفتاری او گفته است: «حاجی میرزا حسن خان به واسطه کاغذهایی که گفتند به ملاهای نجف و کاظمین نوشته است [مقصر شناخته شده]. و همچو گفتند که این کاغذها به دست صدراعظم (اتابک) آمده بود...»^۱

محمد محیط طباطبایی نیز خاطرنشان ساخته است که «در قضیه اتحاد اسلام نظر به سوابق ارتباطی که با بازرگانان عراق و حجاز و شام و ایران داشت، غالب امور تحریر اعلامیه ها و مکاتبات به او (خبیرالملک) محول بود.»^۲

خبیرالملک با میرزا آقاخان مناسبات دوستی نزدیکی داشته و «در پاره ای از تألیفات او مانند رساله خرید خوزستان و غیره او را مساعدت» نموده بوده است.^۳ مهدی بامداد میرزا حسن خان را از نویسندگان روزنامه اختر دانسته است.^۴ وزیر اکرم هم در نامه پیش گفته خود، به اثری از میرزا حسن خان اشاره کرده است که متأسفانه تاکنون اثری از آن به دست نیامده است:

«یک روز وقت غروب، نمی دانم برای چه کاری از دارالحکومه به خانه محمدعلی میرزا رفته، دیدم تنها در اتاق کتابی می خواند. به بنده هم اجازه جلوس داده، گفت: این کتاب را یکی از سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسن خان است، برای ایران قانون نوشته. کتاب را داد دست بنده؛ من هم چند سطری خواندم»^۵.

بی مناسبت نیست یادآوری شود که دبستان ایرانیان در سال ۱۳۱۸ ق به خانه حاجی میرزا حسن خبیرالملک که در نزدیکی میدان معروف بایزید و در محله امین بیگ واقع بود،

۱ - صوراسرافیل، ش ۹، ص ۳ / تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۱۰۱ - ۱۰۰.

۲ - سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۳۱۱. ۳ - حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۴ - تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۳۲۶. ۵ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۹۰.

منتقل شد و تا زمانی که این خانه در سال ۱۳۲۷ ق طعمه حریق نشده بود، دبستان که دارای ۸ کلاس و بیش از صد نفر دانش آموز بوده، در همین خانه دایر بوده است.^۱

از آثار قلمی خیبرالملک آن چه به نظر نگارنده رسیده، نامه مفصلی است که در سال ۱۳۰۲ ق، هنگامی که نیابت سفارت استانبول را داشته و برای تبدیل هوا به بروسه (بورسا) رفته بوده، به میرزا جوادخان [مستشار الدوله بعدی]، شارژ دافر ایران در استانبول نوشته و از وی خواسته است که اگر مصلحت بداند، آن را برای چاپ به روزنامه اختر بسپارد و او چنین کرده است. این نامه - که ۸ ستون از روزنامه را اشغال کرده - تحت تأثیر شنیدن گزارش آتش سوزی رشت از زبان یکی از مصیبت دیدگان آن فاجعه دردناک نگارش یافته است. قسمت هایی از این یادگار گرامی که باز نمایند روحیه و شیوه نگارش آن زنده یاد و یادگار به تاراج رفته است، در این جا نقل می گردد:

«... در این ده دوازده ساله اقامت و مدت سیروسیا حتم در ممالک محروسه عثمانیه پیوسته از هر گروهی اعم از پیرو برنا و مسلم و ترسا، توصیف خوبی آب و هوا و تعریف نکویی این ساحات فرح فزا را شنیده، ولی بدبختانه به دیدنش نایل نمی گردیدم. تا در این سفر که چند روزی آبشخوم به فرخندگی و پیروزی بدین سامان مینویشان کشید... خلاصه مرینده را این نخستین سفر و اولین بار بود که روزی چندم از حوادث چرخ بلند، خاطر مستمند بپاسود. هفته ای سه چهار، عذار شاهد خاطر از غبار سوانح روزگار غدار مصون و مستور آمد... ولی از آن جا که

فلک را عادت دیرینه اینست که با آزادگان دایم به کین است
آسمان هماره خصم هنرمندانست و زمانه همیشه دشمن دانشوران، لهذا تقاضای قدر و قضا یکباره پشت پا بر بساطم زد و بالمره کوکب نشاطم روی به انحطاط آورد... امروزه واسطه وصول خبر و ورود پیک بد اختری با طنم مشوش است و از ظهور صاعقه حرقت رشت نعل دلم در آتش. چگونگی این واقعه غم انگیز و تفصیل این سانحه الم آمیز این که، علی الصباح که از نوم به قعود و از غیب به شهود آمد، با حالتی که مشام جانم از نشئه هوای فرح بخشای این کشور معطر بود و روان و توانم از هرگونه اندوه و کدری بر حذر، با خاطری خوش و خرم و با حالتی به خرمی توأم

نشسته بودم و خاطر به خویشتن مشغول در سرای فرو بسته از خروج و دخول به ناگاه گوشم آوای حلقه در شفت و خادمکم باز آمد و گفت شخصی مهیب است و مردی غریب... پیشش خواندم و نزد خویشتش نشاندم. مردی بالیس سفر بود و فوق العاده

مغموم و مکدر از ملاقاتش در شگفت شدم و از مقالاتش علایم آفت (نیاز) دیدم. پرسیدمش از کجایی؟ و بدین سان آشفته و پریشان چرایی؟ گفت: المسافر کالمجنون. به ویژه این که امروز بدبخت ترین مردم جهانم و از حرقت زدگان گیلان. از ابنای وطنش یافتم و گرفتار انواع محن. شکر مقلمش گفتم و به آستین کرم غبار از خاطرش رفتم. آن گاه پرده از چهره بیان حوادث برگشود و نخستین این شعر تازی بسرود.

و کنا با اجتماع کالشریا و صیرنا الزمان بنات نعش
گفتمش: پارسی گو گرچه تازی خوش تراست. دیدم سنگ سراچه دل به آب دیده
بست و این بیتم علی التحریف در جواب گفتم:

تنها نه من زمسکن خود دریدر شدم بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست
صورت واقعه جو یا شدم. گفتم هشتمین شب شهر شوال [۱۳۰۲] بود که نایره این بلا
اشتغال نمود. آتش از ساعت پنج شب به فزایش رنج و تعب بادی شد و بامدادان تا ساعت
هشت ساحت رشت چنان فضای دشت با خاک تیره یکسرو یکسان گشت... دست قضا در
آن آتش فشانی ها پای گریز چند تن بیست و حکم تقدیر پیکر تدبیرشان ناگزیر بخت. نه
زیانۀ نار فرصت فرارشان داد و نه زمانۀ آتشبار مجال قرار.

نه دست آن که با تابش ستیزند نه پای آن که از آتش گریزند
عاقبت شرار آذر خرمن چندین نفر بسوخت و نایره اخگر مشعل حیات جمعی
برافروخت. در این آتش زدگی ها یک هزار و بیست و هشت دکان محروق نایره آسیب گشت
و سد طریق سرایت را دویست باب نیز تخریب. در آن برق لامع هجده کاروانسرا و پنج جامع
بسوخت و از شام تا بام بنیان یک مدرسه و سه حمام علی التمام برافروخت...

باری از اجتماع این حادثه سینه ام پر شرار آمد و از استنباط این واقعه اهم آتشبار
تصور حال سوختگان تنزه نهال بوستان از خاطر مبرد و تفکر احوال حرقت زدگان رشت صفای
صحن گلگشت از صفحه خاطر مبرد... گفتم اگر چه صبح به این زودی برید خوش نویلی
نبودی، ولی چون مرا میهمانی و بی گمان گرمی تر از جان، لهذا متمنی چنانم که بر این خبر
با این که قولت معتبر است و عاری از بوک و مگر، هر آینه شاهد و اثباتی دیگر داری عیان
آری! فوراً دو نسخه از گرمی روزنامه اخترا یک دو نسخه دیگر که از روزنامه های ایران بود،
برآورد و ارائه نمود. پس از قرائت بر مزایای ملائمت بیفزود... گفتم: آیا از طرف دولت قوی
شوکت علیه و امنای سلطنت سینه بذل توجه و مکرمی در رسم و اعانت به عمل نیامده؟
گفت: چرا تنها از جانب رأفت جوانب بندگان اعلیحضرت اقدس همایون بذل درم و صرف
هم در مراسم اعانت و شرایط عنایت مرعی و مرئی گردید و بس... از مفهوم کلامش معلوم
شد که از طرف قرین الشرف بندگان خسرو صاحبقران خلداه ملکه و سلطانۀ مدالزمان از روی

رعیت پروری و محض عدالت گستری به عادت مألوف عنان کرم بر افراد امم معطوف گشته، شمول توجه شاهنشاه اسلامیان پناه و حصول تفضل حضرت ظل اه روحنا فداه مطفی آذر و آزار قضا شده و معالجات داء درون و برون پیرو برزنا. ترحم خسرو گیتی ستان مرهم دل های ریش آمده و تفقد شهریان دارا دربان جامع خاطرهای پریش... باری دراین واقع الیم تنها ذات اقدس همایونی را قلب سلیم، رحیم و کف کریم برعیمیم نعیم آمده، لکن دیگران تا هنگام عزیمت مشارالیه، اظهار مرحمت و ابراز شفقتی نفرووده بوده اند. آن هم بدیهی است درتیه و تدارک خواهند بود... از آن جایی که گفته اند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند...

ایفای شروط غیرت ملی و ادای رسوم تعصب جبلی را چنین مقتضی دیدم که شطری اندک در طی سطری چند برای استرحام هموطنان و محض استعانه حریق زدگان بنگارم. باشد که قلوب هیئت و بطون ملت را بر سر توجه و ترحم آرم، مرتجلاً قلمی برداشته و همتی بر عرض ماجرا گماشتم...

دریغ باشد که حریق زدگان سوخته جگر همچنان در شعله آذر اندر باشند و بیچارگان آسیمه سر در نایره اخگر و امانده و مضطرب و ما را بر بالین زرسو و برفراز کرسی مقرر آید. کی روا است که ما را از پرند و پرنیان و پرسترباشد و چگونه سزااست که محروقین در بدر را مقرر راهگذر و بالش و بستر توده خاکستر...

[اگر]... احیاناً کسی رأی و سلیقه بنده را جویا شود، عرض می کنم که بهترین نوع از انواع این است که هر مملکتی از ممالک محروسه ایران به مجرد حصول آگاهی از این واقعه مؤلمه، ارباب همت انجمنی مرکب از اصحاب غیرت تشکیل آزند و دفتر مرتبی برای قید اسامی اعانت کنندگان معین و آدم امینی هم برای نگاهداری نقود مشخص و قبوض مطبوعه مخصوصه ای، مصلق به تصدیق هیئت انجمن... تهیه کرده... بعد از آمادگی وجه به توسط امینی از جانب هیئت مجلس نزد رئیس انجمن مخصوص که البته برای نظارت حال و پرستاری احوال حرقت زدگان رشت منعقد گشته، ارسال دارند که به ارباب استحقاق ایصال و اتفاق آید... بنده به هیچ نیرزنه نیز محض ملت دوستی و وطن پرستی با قلت بضاعت و عدم استطاعت مبلغ سی تومان به عنوان اعانت آماده کرده، و به انجمنی که یقین دارم مخصوصاً برای اعانت حریق زدگان در هر مملکتی از ممالک محروسه ایران عموماً و در بلاد اجنبیه و اسلامبول خصوصاً تا به حال منعقد شده و یا قریباً خواهد شد، بندگی و اطاعت نمایم...

مهمین سرور معارف سیرا! با همه پریشانی حواس به نگارش این عبارات خارج از استیناس و تقدیم این ذریعه تأثر اشتغال... مبادرت رفت. ولی پس از درخواست پوزش از سهو و لغزشی که در نگارش رفته، مخصوصاً استدعا و سپارش می کنم که هرگاه طبع و نشرش در

نظر آن جناب مقرون به صلاح و صواب افتاد، به اداره اخترش ابلاغ، و الا بسوزش در آتش بیفکن به آب! بیش از دو روز دیگر در این جا زیست نخواهم نمود. زاید الوصفم در مراجعت عجله و شتاب است...»

«اختر»

از جناب مقرب الخاقان حاجی میرزا حسن خان به مناسبت همین حسن نیت و صلح طویت که ناشی از کمال ملت دوستی و وطن پرستی است، به نام انسانیت تشکر نموده، توفیقات ایشان را در این مقصود مقدس که از وظایف نخستین تمدن و انسانیت است، از خدای خواهانیم.^۱»

حسین دانش

حسین دانش به طوری که گذشت، همکار میرزا حبیب اصفهانی و میرزا آقاخان کرمانی در دبستان ایرانیان بوده و در شناساندن فرهنگ و ادب ایران در ترکیه سهمی قابل توجه داشته است. اگرچه بیش تر آثار وی در سال های بعد پدید آمده و شهرتش نیز در ترکیه پس از انقلاب ۱۹۰۸ فزونی گرفته، نشست و برخاستش با بزرگان یاد شده را بهانه ای برای معرفی اش قرار می دهیم.

وی فرزند آقا محمد هاشم اصفهانی بود. آقا محمد هاشم در حدود سال ۱۲۶۶/۱۸۵۰ برای تجارت به استانبول رفته، با یک دختر چرخس ازدواج کرده بود و حسین که در سال ۱۲۸۶/۱۸۷۰ به دنیا آمد، ثمره این ازدواج بود. در مکاتب رشدیه و ملکیه و دبستان ایرانیان و مدرسه فرانسویان تحصیل کرده، به زبان های ترکی، عربی، انگلیسی و فرانسه آشنایی یافت. خود وی درباره تحصیلات و فعالیت هایش در دوره نوجوانی چنین گفته است:

آموزش فارسی را پیش پدرم که «در حفظ آداب و شاعری ملیت خویش بسیار متعصب بود و در مدت اقامت ۴۵ ساعه خود در ترکیه همیشه مداومت به پوشیدن جبه و قبا و کلاه به طرز ایرانی می نمود» کردم و «دراوان طفولیت پدر مرحومم، پس از اكمال مبادی السنه و علوم مرا به یکی از مکاتب رشدیه داد. چون دوره رشدیه را در ظرف چهار سال به پایان رسانیدم، بر حسب قاعده آن وقت به مکتب عالی ملکیه، که یکی از مدارس بزرگ ترکیه بود، رفتم... در آن جا مشغول تدریس شده، در میان شاگردان رجایی زاده اکرم، که یکی از شاعران معتبر و ظریف صاحب تألیف عصر اخیر عثمانی شمرده و در صف تلامذه مرادبک، که یکی از

مورخین معروف قفقازی المنشاء و صاحب روزنامه مشهور میزان بود، مدتی روزگاره سربردم. ولیکن تا آخر ادوار تحصیل در این مدرسه نمانده، روزی به ترک آن گفتم و در حوزۀ طلاب دو مدرس فاضل فرانسوی، شارل و آستیه، که مدرسه ای بزرگ به نام انیستیتوسیون فرانسز در محله پرا (بیک اوغلو) باز کرده بودند، داخل شدم. مدت دو سال نیز در آن جا اشتغال با فنون و ادبیات به زبان فرانسوی کرده و امتحانی داده، فارغ التحصیل شدم. سپس، از برای اتمام نواقصی که در زبان های فارسی و عربی داشتم، به دبستان ایرانیان رفتم و در آن جا متناوباً در زیر اداره دوفنر ایرانی معارف خواه، که یکی از آنان حاج رضاقلی خراسانی و دیگری حاج میرزامهدی تبریزی، که نگارنده روزنامه اختر بود، سالی چند، گاه به صفت شاگردی و گاه به سمت آموزگاری مشغول شدم. و مدتی پیش میرزا آقای ارومیه ای مرحوم که معروف به صاحب قلم بود و کتاب گلستان چاپی به خط او موجود است، مشق خط نستعلیق کردم. در آن ایام یک کتاب جغرافیای ایران نیز به زبان فارسی نوشته بودم که اسدالله خان ناظم الدوله مرحوم که سفیر اسلامبول بود، مصرف طبعش داد و پس از انطباع هدیه به دبستان کرد و اکنون باز چند نسخه مطبوع آن در دبستان هست...

پس از جدایی از این دو شخص (میرزا حبیب و میرزا آقاخان) فایده ای در ماندن در دبستان ایرانیان ندیده، مدتی پیش معلمین خصوصی به تکمیل آداب نطق و انشای زبان فرانسوی و به تعمیق ادبیات این زبان و به تعلم زبان انگلیسی پرداختم و در سال ۱۸۹۴ مسیحی داخل هیئت نویسندگان روزنامه اقدام ترکی که در اسلامبول آغاز به انتشار کرده بود، گشتم. علاوه بر این هر هفته شعری به زبان ترکی به مجله ثروت فنون که به قصد اصلاح ادبیات ترکی در آن هنگام در زیر ریاست توفیق فکرت، شاعر نامدار ترک و صاحب ریاب شکسته منتشر می شد، می دادم.

در آخر همان سال به آموزگاری دو خواهرزاده سلطان عبدالحمیدخان ثانی که پرنس صباح الدین و پرنس لطف الله باشند، گماشته شدم و مدت شش سال بلافاصله ایشان را با ادبیات فارسی و فرانسوی مشغول داشتم.^۱»

گفته شده است که، پدر شاهزادگان نام برده، محمود شوکت پاشا، معروف به داماد، به واسطه حسین دانش، که به علت خارجی بودنش کم تر مورد سوءظن کارآگاهان عبدالحمید بوده، با آزادی خواهانی چون توفیق فکرت، رجایی زاده اکرم و سزایی بیک و... ارتباط پیدا می کرده است.^۲ دانش در این دوره ضمن تدریس به شاهزادگان مذکور که اولی بعدها به یکی

۱ - ایوان مداین، تسدیس قصیده خاقانی، صص ۸ - ۲۴.

۲ - یادگار، س ۳، ش ۷ - ۶، ص ۱۱۸.

از رهبران جنبش ترکان جوان تبدیل می‌شود، به نویسندگی نیز ادامه می‌داده و به گفته خودش «در آن ایام کتاب‌های ترکی عبارتۀ نوای صریر که رساله ایست مرکب از مقالات علمی و رافائل را که ترجمۀ یکی از آثار ممتاز دولای مارتین، شاعر معروف فرانسوی است، در اسلامبول منتشر» ساخته است.^۱ وقتی هم که محمود پاشا و فرزندانش در اوایل روزهای سال ۱۸۹۹ از عثمانی فرار می‌کردند، او را نیز به همراه خود به اروپا بردند. خود وی درباره فرارش به اروپا و نتایج آن چنین نوشته است:

«در هنگام مبادعت این دو پرنس از اسلامبول به همراه پدرشان داماد محمود پاشا، بنده نیز به رفاقت ایشان به اروپا رفتم و تخمیناً چهارده ماه در ممالک فرانس، انگلستان، سوئیس، ایتالیا و مصر با ایشان گشتم و در این سیاحت طولانی با برخی از فضلا و مستشرقین و نویسندگان اروپا طرح دوستی افکنده، فایده‌ها از آن اندوختم... استاد و فاضل بی‌مدانی (؟) و دوست وجدانی خودم جناب پرفسور ادوارد براون و شاعر قادر جناب عبدالحق حامد را که در آن اوان مستشار سفارت عثمانی در لندن بود، در همین سفر در انگلستان دیدم و شناختم و استاد بنام امام همام، شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر را نیز در قاهره دیدم و از صحبت و درس آن مجتهد کامل در جامع الازهر فایده‌ها بردم... از آن وقت تا کنون باب مکاتبه و مشاوره‌ام با حضرت پرفسور براون، منت خدای را گشاده است و ارادت اولیسم با این ایران دوست فرید و دانای وحید به روزگار زیاده...»^۲

ناگفته نماند که براون جلد اول تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران خود را که به بررسی ادبیات مشروطیت ایران اختصاص دارد و در سال ۱۹۱۳، چند ماهی پس از انتشار خرابه‌های مداین حسین دانش و رضا توفیق منتشر گردیده، با بحثی کوتاه درباره نظریه دانش به قصیده ایوان مداین خاقانی و قصیده نوروزیه سال ۱۲۹۱ ش او و تجلیل از دوستان بسیار فاضل و پاکدامنش، حسین دانش و رضا توفیق — نماینده ادره در مجلس شورای ملی جدید ترکیه — به پایان آورده است. حسین دانش و رضا توفیق هم ترجمۀ رباعیات خیام را که در سال ۱۹۲۲ منتشر شده، به پرفسور ادوارد براون و پرفسور سرتوماس آدامز اهدا کرده‌اند. حسین دانش در ترجمۀ حال خود که برای درج در ایوان مداین، تسلیس قصیده خاقانی، در سال ۱۹۲۴ نوشته، با غروری محسوس یادآور شده است که «در کتاب مسمی به اسم مطبوعات و شعر ایران نوین که از طرف جناب پرفسور براون به زبان انگلیسی در باب شعر کنونی فارسی و مطبوعات ایران نوشته شده، شرحی از احوال بنده مذکور است»^۳.

۱ — ایوان مداین...، ص ۲۹.

۲ — پیشین.

۳ — پیشین، ص ۳۱.

وی در دوره ۱۴ ماهه اقامت خود در خارج از عثمانی و به ویژه اروپا با غالب ترکان جوان فراری که محمود پاشا و فرزندانش در کانون آن قرار می‌گیرند، آشنا می‌شود.

حسین دانش پس از بازگشت به استانبول، به گفته خان‌ملک ساسانی «به توصیه سفارت انگلیس در [اداره] دیون عمومی»^۱ — که یک نهاد امپریالیستی برای تامین بازپرداخت وام‌های عثمانی به دول و بانک‌های غربی بود — استخدام شد و به مدیریت دارالترجمه آن رسیده و به مدت ۲۳ سال به کار در آن ادامه داده است. وی ضمن کار در دیون عمومی، به تدریس زبان و ادبیات فارسی در سلطانی گالاتا سرای و مدارس عالی و دانشگاه استانبول اشتغال داشته و از بنیان‌گذاران کرسی ادبیات فارسی دانشکده ادبیات استانبول به شمار می‌آید. مقالات تحقیقی و ادبی زیادی نیز در مطبوعات مختلف ترکیه به چاپ رسانده است. آثار دیگری هم به صورت کتاب در ترکیه منتشر کرده است که عبارتند از:

سرآمدان سخن یک آنتولوژی ۴۴۸ صفحه‌ای منتخبات اشعار ۱۶ تن از مشاهیر شعرای ایران، از رودکی گرفته تا حافظ است. بحث در آثار و احوال شاعران به زبان ترکی است و گاهی نیز به مناسبت‌هایی چون نشان دادن تأثیر برداری شاعران عثمانی از شعرای فارسی سرا، قطعاتی از اشعار عثمانی (ترکی) در لابه‌لای اشعار فارسی شاعران مورد بحث، نقل گردیده است. این کتاب که برای تدریس در «شعبه ادبیات و الهیات دارالفنون و شعبه ادبیات دارالمعلمین عالی» تدوین گردیده، در سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ انتشار یافته، بارها تجدید چاپ شده و سال‌ها مورد استفاده دانشکده‌های ادبیات ترکیه بوده است.^۲

تعلیم لسان فارسی. این کتاب آموزشی مشتمل بر ۴ قسم بوده، در سال‌های ۳۴-۱۳۳۱ ق منتشر گردیده است.

رباعیات عمر خیام. این اثر ۳۹۸ صفحه‌ای در بردارنده ۳۹۶ رباعی منسوب به خیام، با ترجمه ترکی آن‌ها و توضیحاتی در پیرامون رباعی‌ها، به انضمام دو مقدمه مفصل، یکی از حسین دانش مشتمل بر ترجمه حال و شاعری خیام در ۴۶ صفحه و دیگری تحت عنوان افکار فلسفی خیام از رضا توفیق، ادیب و فیلسوف معروف ترک در ۵۵ صفحه. در بخش اول مقدمه اول احوال و آثار خیام بر اساس منابع دست اول فارسی و عربی چون چهارمقاله، آتشکده آذر، تاریخ گزیده، مجمع الفصحا، ریاض العارفین، مرصاد العباد، اخبار العلماء، آثار البلاد، نزهة الارواح، جامع التواریخ، فردوس التواریخ، تاریخ الفی، روضة الصفا، کشف الظنون و... تدوین گردیده و در بخش دوم آن در پیرامون قابلیت هنری و مرتبه شاعری خیام، شهادت جاکسون

۱ — یادبودهای سفارت استانبول، ص ۱۴۰.

۲ — سرآمدان سخن، استانبول ۱۳۲۷ / نامواره دکتر افشار، ج ۱، ص ۶۰۱.

مستشرق معروف آمریکایی دربارهٔ خیام، مطالعات فیتزجرالد مترجم انگلیسی رباعیات در مورد خیام، سرتوماس هایدنخستین معرف خیام در اروپا، رباعیاتی که هامترجمه کرده و نظروی دربارهٔ خیام، دیگر مترجمان رباعیات؛ نظرده ربلو دربارهٔ خیام، سخنان توفیل گوتیه، ارنست زنان، لرد کرزن، براون، باریسه دومینار، جکسون و... در حق خیام و... سخن رفته است.

در مقدمهٔ دوم هم دربارهٔ این که خیام چگونه شاعری است، اعتقاد فلسفی او براساس رباعیات، لزوم تصحیح سوءظن موجود دربارهٔ خیام، مورد تردید بودن بعضی از رباعیات منتسب به خیام، لزوم مبنی قرار دادن مسائل فلسفی برای شناسایی رباعیات خیام، اعتقاد خیام آگنوستیک به یک قدرت فوق بشری و اعترافش به این که چیزی دربارهٔ حقیقت آن نمی‌داند، طرفدار فلسفهٔ انقلاب بودن خیام در رابطه با کائنات و حیات، خلاصهٔ اعتقادات و افکار خیام براساس فلسفهٔ مویلیزم، تشبیه کوزه گرد در رباعیات؛ معنی و ارزش حیات در نظر خیام، مبداء و معاد و جبر و اختیار و... مسائلی از این دست از نقطه نظر آگنوستیسیم؛ ضرورات منطقیهٔ نیهیلیسم، بدبینی خیام، شوخ طبعی خیام ذهناً بدبین را از فعلاً بدبین شدن نجات می‌دهد، خیام این الوقت؛ وصیت حکیمانهٔ خیام را می‌توان در این جمله خلاصه کرد که حیات یک دم فرصت است، عمرت را به خوشی بگذران؛ خیام براساس افکار و اعتقادات خود به کدام یک از مشاهیر عالم مانده است؟ نقاط اشتراک و افتراق خیام با اپیکور، لوکریوس، ابوالعلا، ولتر، گوته، شوپنهاور، هاینه و آسکلپادیس (اسقلیادس) و...؛ دلایل صوفی نبودن خیام؛ نظر آن‌هایی که خیام را طبیعی، دهری و فلسفی شناسانده اند صحیح است؛ خیام چرا نمی‌توانست به تناسخ باور داشته باشد؟ سبب شهرت جهانی خیام، خیام دستور فلسفی زندگی و خوب زیستن را داده است، امروز جهان غرب دستور خیام را رهبر زندگی خود قرار داده اند و... بحث می‌شود.

ترتیب رباعیات هم نه براساس قوافی، بلکه براساس مفهوم فلسفی آن‌ها، صورت گرفته است؛ بدین قران رباعیات آگنوستیک، مربوط به انقلاب عالم، نیهیلیستی، بدبینانه، اوپورتونیستی، لادریه، فنانیستی، مخالف احکام جزمی، متفرقه، رباعیات منتسب به خیام که مشکوکند. در پایان هم توضیحاتی در پیرامون علل حذف بعضی از رباعی‌های منتسب به خیام و اشعار عربی او داده شده است.

رشید یاسمی در مقدمه‌ای که بر رباعیات حکیم عمر خیام، منتشر شده از طرف مؤسسه خاور در سال ۱۳۰۷ ش — ۶ سال پس از انتشار اثر مورد بحث دانش و توفیق — نوشته، آن را چنین ارزیابی کرده است:

«هر کس که با زبان ترکی آشنا و جویان شرح حال خیام باشد، به کتاب جامع و

مفصلی که در اسلامبول به قلم فیلسوف رضا توفیق و حسین دانش نگارش یافته است، رجوع نماید، که این کتاب با تتبع بسیار جمع آمده و با اشباعی تمام که نزدیک به مبالغه است، فلسفه خیام در آن تشریح شده و اهمیت بحث‌های آن به قدری است که در این مختصر جای هیچ نقل و اقتباسی نمی‌یابیم. لیکن این کتاب که کامل‌ترین اطلاعات و مؤخرترین مطالعات را دربر دارد، خالی از نواقص نیست. زیرا که از رباعیات استنباط فلسفه خیام را کرده و چون متأسفانه مجموعه‌ای که در معرض تحقیق داشته‌اند از اشعار دیگران عاری نبوده است، به حکم اجبار قسمی از شرح‌ها و استنباطات ایشان به عرفا و شعرائی راجع می‌شود که اشعارشان در رباعیات خیام وارد شده است. چنان که پس از تأمل در افکار فلسفی متضادی که به یک دماغ ریاضی و مثبتی چون دماغ خیام نسبت داده شده، شخص اقرار خواهد کرد که قدری در تمیز رباعیات سهل‌انگاری شده است و به جای خیام نیشابوری شیخ ابوالحسن خرقانی و... غیره سنجیده شده‌اند.

زحمتهی که در این کتاب کشیده شده است بیش‌تر صرف مطالعه دقیق و تفکیک رباعیات گردیده. با این که این امر بسیار مشکل بوده است و دقت بسیار و تتبع استوار در اشعار گویندگان عجم لازم دارد و همین سهل‌انگاری سبب گشته است که در نظر علمای متبحر فلسفه خیام با چند پهلوی مختلف ظاهر شده است. لادریه، صوفیه،... اپورتونیست،... اغنوستیک، پسی میست و غیر از این‌ها عقایدی که خواه به نام یکی از حکمای یونان چون... موسوم کرده و خواه به حکم شباهت با شعرای آلمان و... یونان و روم و عرب نامی و صفتی برای آن‌ها قایل شده‌اند.

معلوم است که اگر اشعاری را که از خیام نبوده است، حذف می‌کردند، چقدر از این فلاسفه و شعرای جدید و قدیم وسیله مذکور شدن نمی‌یافتند و چقدر خیام ساده‌تر و خوب‌تر، چنان که در حقیقت بوده است، جلوه می‌کرده. لیکن این انتقاد بر همه وارد است؛ زیرا که تاکنون کسی کاملاً موفق به این تشخیص و تمیز نشده است...^۱

در حقیقت هم مسئله جدا کردن رباعیات اصیل و دخیل و غث و سمین از همدیگر یکی از مسایل لاینحل خیام‌شناسی بوده است. علت این دشواری هم در دست نبودن نسخه‌ای از رباعیات خیام که در زمانی نزدیک به زندگی او تدوین شده باشد، است. نزدیک‌ترین نسخه رباعیات خیام به زمان زندگی شاعر نسخه بودلیان اکسفورد است که در سال ۸۶۵ ق — یعنی در حدود ۲/۵ قرن پس از مرگ خیام — تلوین گردیده و در بردارنده ۱۵۸ رباعی است. این نسخه همان است که منبع ترجمه معروف فیتزجرالد قرار گرفته و در سال ۱۳۰۸ ش در تبریز

چاپ و به انضمام تقویم تربیت منتشر شده است. به تحقیق خیام شناسان رباعیات بیگانه زیادی که به دیگران تعلق داشته، در این مجموعه راه یافته است. نسخه دیگری تحت عنوان طریخانه در دست است که ۲ سال پس از نسخه بودلیان و توسط یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی گردآوری شده است. جلال الدین همایی که همین نسخه را تصحیح و منتشر کرده، بر آنست که «در طریخانه می توان لااقل حدود یکصد و پنجاه رباعی را که از ربع عدد رباعیاتش [که ۵۵۹ رباعی منتسب به خیام می باشد] بیش تراست، نشان داد که مابین آن ها قطعاً آثار اصیل خیام موجود است!»^۱

زمانی که رباعیات خیام دانش-توفیق در دست چاپ بوده، حسین دانش بر اثر حسن تصادف به نسخه ای از طریخانه در یکی از کتابخانه های ترکیه دسترسی پیدا کرده و در صفحات ۸۳ - ۲۸۱ اثر مذکور توضیحی در این مورد داده است. جلال همایی نیز متذکر شده است که «تا آن جا که من اطلاع دارم، اولین کس که نسخه طریخانه را دیده و نمونه یی هم از آن در تألیف خود نقل کرده، مرحوم حسین دانش است، از معارف فضلالی شعرا و ادبای ترکیه که به اتفاق رفیق ادیبش رضا توفیق مجموعه ای از رباعیات خیام با ترجمه ترکی و مقدمه و تعلیقات محققانه ترتیب دادند... [حسین دانش] قسمتی ناقص از مقدمه نشر طریخانه را با بخشی از خاتمه اش که مربوط به تاریخ تولد و وفات خیام و شأن نزول بعضی رباعی های اوست، نقل کرده؛ اما ظاهراً متوجه نشده که نام این کتاب طریخانه است. به این دلیل که هیچ کجا نام کتاب را ذکر نمی کند؛ نسخه او هم پیدا است که ناقص و مغلوط بوده است... بعد از حسین دانش تنها کسی که متوجه طریخانه به اسم و رسم شده، فاضل ادیب گرامی عبدالباقی گؤل پینارلی است... که پس از تفحص بسیار دو نسخه این کتاب را یکی کامل و یکی ناقص در کتابخانه دانشگاه استانبول یافته... به انضمام اشعار دیگر فارسی و عربی منسوب به خیام، با دو رساله فارسی او... با مقدمه و تعلیقات فاضلانه در مجموعه ای به سال ۱۳۳۲ شمسی هجری در استانبول طبع کرده است. مؤلف این مجموعه انصاف را زحمت کشیده و تا آن جا که دروس او بوده است، تحقیق و تتبع نموده که سعی وی پیش ما مشکور است... ولیکن متأسفانه نسخه مأخذ طبع او هم ناقص بوده است و هم مغلوط؛ وانگهی برای تشخیص رباعیات دخیل و مشکوک و پیدا کردن اسامی گویندگان آن ها مابین کتب و مجموعه ها که خود او اسامی و خصوصیات آن ها را به دست می دهد، مأخذ نامعتبر و غیرقابل اعتماد نیز دیده می شود، نظیر...»^۲

۱- رباعیات خیام (طریخانه)، مقدمه مصحح، ص ۴۵.

۲- پیشین، صص ۸ - ۵۶.

حسین دانش و رضا توفیق در مقدمه اثر خود ضمن خاطرنشان ساختن این که در جریان جستجوهای خود توانسته اند به بعضی از اسناد بس مهم که تا آن زمان هیچ خیام شناسی را به آن ها دسترسی نبوده، دسترسی پیدا کنند، از اسماعیل صائب افندی، مدیر دانشمند کتابخانه عمومی بایزید که رهنمایی های ارزنده اش گره گشا و نجات بخششان بوده، سپاسگزاری کرده اند.^۱

جالب توجه است که صادق هدایت نیز که مجموعه ای از ترانه های خیام را با مقدمه ای — برای آن که راهنمای تابلوهای دوست هنرمندش درویش نقاش باشد — در سال ۱۳۱۳ ش تدوین کرده، روی هم رفته راه سپر همان راهی شده که دانش و توفیق گشوده اند. او نیز در مقدمه خود از خیام فیلسوف و خیام شاعره گسترده سخن می راند و روح و زبان ۱۳ رباعی منتسب به خیام مندرج در مونس الاحرار (نوشته شده در ۷۴۱ ق) و یک رباعی مندرج در مرصاد العباد (تألیف شده در ۲۱ - ۶۲۰ ق) را کلید و محک شناسایی رباعیات دیگر خیام قرار داده است و ۱۴۳ رباعی را بر همین اساس از میان صدها رباعی منتسب به خیام، خیامی تشخیص داده و آن ها را در زیر هشت عنوان — که عبارتند از راز آفرینش، درد زندگی، ازاله نوشته، گردش دوران، ذرات گردنده، هرچه بادا باد، هیچ است و دم را دریابیم — تلوین کرده و در این مورد چنین نوشته است:

«در این کتاب ترانه های خیام مطابق سبک و افکار فلسفی مرتب شده و رباعیاتی که به نظر مشکوک می آمده، جلو آن ها یک ستاره گذاشته شده. این رباعیات بر فرض هم از خود خیام نباشد، از پیروان خیلی زبردست او خواهد بود که مستقیماً از فکر فیلسوف و شاعر بزرگ الهام گرفته اند.^۲»

خرابه های مداین (مداین خرابه لری). منظومه نه چندان بلندی است به فارسی — با ترجمهٔ بندهند آن به ترکی — که تحت تأثیر قصیدهٔ معروف ایوان مداین خاقانی سروده شده است. این منظومه به فیلسوف رضا توفیق — به مناسبت علاقه ای که به ایران ابراز می کرده — تقدیم شده و با مقدمهٔ ۱۲ صفحه ای رضا توفیق در سال ۱۹۱۲ انتشار یافته است. رضا توفیق مقدمهٔ خود را با رباعی «آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو...» از خیام شروع کرده، چنین ادامه داده است: «آشنایی من با زبان فارسی از سنین کودکی آغاز شده است... در این زبان ظریف و پرطنین چنان طربی و آهنگی و در آن موسیقی چنان فسون و نیرنگی نهفته که مرا از کودکی

۱ — رباعیات عمر خیام، صص ۲ - ۱۱.

۲ — ترانه. های خیام، ص ۶۴. فصل «عثمانی، استانبول و ایرانیان» این کتاب، در بردارندهٔ بحثی است دربارهٔ ترجمهٔ رباعیات خیام به ترکی. رجوع شود به زیر عنوان «ترجمه و تأثیر پذیری ها».

مفتون شعر و اسیر ذوق کرد... و از همان زمان به ادبیات، فرهنگ، سنن تاریخی و خلاصه به هر آن چه که با ایرانیان پیوندی داشت و دارد علاقه پیدا کردم و به مطالعه و تحقیق در تاریخش پرداختم و... در حالی که پای از استانبول بیرون ننهادم، مدتی چندان در ویرانه‌های پرس پولیس گشت و گذار کردم و زیستم که روح پری آن ویرانه‌های باشکوه، جانم شیفته تاریخ و فرهنگ ایران باستان شد. بدیهی است که آدمی که این چنین فکراً و قلباً و تربیتاً به مملکتی وابسته باشد، آن را در همه حال دوست می‌دارد... این محبت تنها منحصر به من نیست؛ بر آن ادعایم که هر آن کس که تا اندازه‌ای در تاریخ و فرهنگ ایران تتبع کرده باشد، دل از مهر آن نمی‌تواند برکند. من ایمان دارم که دوست گرامیم، مستشرق فاضل، پرفسور براون، ایران را بیش از یک ایرانی می‌شناسد و به اندازه یک ایرانی دوست می‌دارد... کسی پیدا نمی‌شود که به قدر کافی در تاریخ، زبان، آثار فرهنگی، کتاب‌های جاودانی این ملت پژوهش کرده باشد و مفتون کمالات معنوی آن نشده باشد. و نیز پیدا نمی‌توان کرد کسی را که با گذشته شکوهمند این ملت آشنایی داشته و از حال زار امروزینش دلخون و شکسته خاطر نباشد!...

حسین دانش که در کشورمان سیمای معروف و محبوبی است، یک یتیم وطن پرورش یافته در آغوش محبت عثمانی است. زیرا که او اصلاً ایرانی است و یکی از فرزندان کم مانند آن آب و خاک؛ اما نشوونما یافته این مرزوبوم است... او تنها به غوررسی در ادبیات فارسی و تازی بسنده نکرده، بلکه در زبان عثمانی نیز شاعری است ممتاز و گزیده گو. حتی سال‌ها دوش به دوش بنیان‌گذاران ادبیات جلیله‌مان کوشیده، به زیستن به سیاق ما و اندیشیدن چون ما دل داده است...

خودش نیز اگرچه مقیم استانبول است، آنی از مقدرات سیاسی ایران دستخوش نیرنگ‌های اروپا شده، غافل نیست [و بازگشت به مداین و اشک حسرت و حرمان ریختن بر شکوه و افتخارات از دست رفته نیز حاصل ناظر بودن بر شوربختی ایران گرفتار دام بیگانگان است. فراموش نکنیم که انتشار این ندبه‌نامه مقارن است با جنایات سربازان تزاری در ایران.]

تحت تأثیر چنین احساساتی، این منظومه را که حسین دانش‌بیک به منزله یادگار الفت و اخوت به من اهدا کرده، به چاپ می‌سپارم و چشم دارم که همگان این شعر حزین را بخوانند و بیندیشند!

۱۵ مارس ۱۹۱۲ فیلسوف رضا توفیق^۱.

ایوان مداین، تسدیس قصیده خاقانی. مجله ایران شهر در سال ۱۹۲۳ (س ۱ ش ۱۰) قصیده ایوان مداین خاقانی را به چاپ رسانده، از ادبای ایران دعوت می کند که آن را تسدیس بکنند. در اجابت از این دعوت دو قطعه تسدیس به دفتر مجله می رسد؛ یکی ازیحیی دولت آبادی — که در آن زمان (۱۳۰۲ ش) نماینده مجلس بوده — و دیگری از گلشن نامی که مدیر جریده ای در اصفهان بوده است. کاظم زاده ایرانشهر با گرد آوردن تسدیس پیش گفته حسین دانش که در حدود ۱۰ سال پیش از آن سروده بود، و تسدیس دولت آبادی و قسمتی از سروده گلشن و «ترجمه حال حسین دانش» — به قلم خود دانش — کتابی ترتیب می دهد و کتاب ۶۴ صفحه ای مورد بحث که در سال ۱۳۴۳/۲۵-۱۹۲۴ در برلین منتشر گردیده، شکل می گیرد.

نا گفته نماند که ابوالقاسم لاهوتی نیز نظیره ای به قصیده خاقانی سروده که به نظر برتلس، برتر و بهتر از قصیده خاقانی است.

کنجکاوای در زرتشت. یک کتابچه ۱۳ صفحه ای است که به مناسبت نوروز سال ۱۲۹۷ شمسی و «به رسم یاد گاری و ارمغانی برای هم وطنان و هم زبانان ایران [در ۱۹۱۸] در قسطنطنیه به زیور طبع آراسته» شده است. این کتابچه مشتمل است بر مقاله ای ۶ صفحه ای درباره زرتشت و قصیده ای تحت عنوان «در نوروز جمشیدی». در این قصیده از احتشام السلطنه، سفیر کبیر وقت دولت ایران در استانبول تجلیل شده است:

خجسته احتشام السلطنه آنکون باشد، نیست. چو دانش گوهری والا در این عمان زرتشتی. خان ملک ساسانی متن قصیده نوروزیه ای را که حسین دانش در جشن نوروز ۱۳۰۰ — که با حضور ایرانیان مقیم استانبول و دوستان ایران در سفارت ایران ترتیب داده شده بوده — به نام خودش خوانده، آورده؛ سپس توضیح داده است که «پس از ختم قرائت این قصیده که همه حضار بر حسین دانش تحسین و آفرین کردند، من ساکت بودم؛ چون که قصیده مزبور را در دیوان مرحوم میرزا حبیب اصفهانی، متخلص به دستان دیده بودم!»

حسین دانش «معلم فارسی و فرانسوی دبستان ایرانیان» در نوروز ۱۲۷۵ نیز «قصیده غرای در تبریک عید و ستایش جناب... آقای علاء الملک سفیر کبیر انشاد نموده» بوده، در سفارت خوانده است. متن کامل این قصیده ۳۱ بیتی در اخترا به چاپ رسیده است. برای نمونه ابیاتی از آن قصیده که به مدح سفیر کبیر اختصاص دارد، در این جا نقل می گردد:

آن وزیری که نهال چمن تربیتش همه ارباب هنر باشد و اصحاب دول...
مشکلی نیست از اقسام سیاسات جهان که نگردد به سر انگشت تدابیرش حل...

هر که اقبال صفت روبه جناب تونهد بگشایند به رویش در امید وامل
بنسده از شعر بیارم بر تو تحفه ولی تحفه ای نیست که پشت بودش قدر و محل^۱
حسین دانش ۱۵ قصه از قصص Lafontن را نیز به شعر فارسی و به طرز مثنوی، ولی در
بحور مختلف ترجمه کرده است. نام این کتاب که برای تدریس در مدارس دولتی و خصوصی
تدوین گردیده، جنگلستان بوده و در سال ۱۳۱۳ انتشار یافته است.

وی در اواخر عمر در صدد گردآوری اشعار ترکی و فارسی خود در کتابی به نام
کاروان عمر بوده؛ اما اجل مهلت چاپ و انتشار آن را نداد.

محمد قزوینی شعر دانش را به طور کلی متوسط ارزیابی کرده و بر آن است که «به
واسطه طول اقامت آن مرحوم در خارج ایران و عدم معاشرت مستقیم وی با ایرانیان بومی، زبان
شعر او صبغه مخصوصی به خود گرفته بود، غیر صبغه زبان وطن خالص فارسی^۲».

محمد قزوینی که در سال ۱۹۳۹ در استانبول با وی دیدار و ملاقات کرده، او را مردی
یافته است «ادیب و فاضل و مطلع و بسیار با ذوق» که «علاوه بر مقام علم و فضل، مردی
شریف، کریم الاخلاق، درست کار و به غایت وطن دوست بود و یکی از کسانی بود که
بیش تر از همه چیز و همه کس نماینده خصایل حمیده و فضایل پسندیده نژاد ایرانی بود در
خارج ایران، مابین اترک عثمانی». خواننده علاقه مند برای مطالعه شرح ملاقات دو ادیب
زنده یاد می تواند به مجله یادگار (سال ۳، شماره ۷-۶، صص ۳-۵۱) و یا لغت نامه دهخدا،
ماده دانش مراجعه کند.

علی اکبر دهخدا هنگامی که در سال ۱۳۲۷ ق در استانبول روزنامه سروش را
می آورده، با حسین دانش محشور و هم قلم بوده و عکسی از آن ها در این دوره در دست است
که در زیر آن نوشته شده است: «(این عکس در سال ۱۹۱۰ مسیحی در استانبول انداخته شد.)»
اما به نظر می رسد که سال ۱۹۰۹ (اواخرش) درست باشد؛ چه دهخدا پس از انتخابات مجلس
دوم و انتخاب شدنش به نمایندگی آن مجلس که در ۲ ذی قعدة ۱۳۲۷/۱۵ نوامبر ۱۹۰۹
افتتاح یافت، به ایران مراجعت کرده است. دهخدا از شماره ۱۱ به بعد سروش، در آن
هفته نامه مقاله ندارد و واپسین شماره سروش (شماره ۱۴) در ۱۰ ذی قعدة ۱۳۲۷/۲۵ نوامبر
۱۹۰۹ انتشار یافته و روزنامه به علت بازگشت دهخدا و غالب مهاجران دیگر ایرانی به وطن
خود، تعطیل گردید. ناگفته نماند که دهخدا در سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ در نامه ای که به یکی از
رجال سیاست در تهران نوشته، حسین دانش را یکی از ۴ نفر نامزد خود برای انتخاب دوره دوم

۱- اختر، س ۲۲، ش ۳۳ و ۳۴ (۹ و ۱۶ شوال ۱۳۱۳ / ۲۵ مارس و ۱ آوریل ۱۸۹۶)، صص ۵۰۸ و ۲۸-۵۲۷.

۲- یادگار، س ۳، ش ۷-۶، ص ۵۱.

مجلس شورای ملی قرار داده، درباره‌شان چنین اظهارنظر کرده است:

«این چهار نفر به حکم تحقیقات عمیقانه این بنده و شهادت هر کس که از نزدیک به حالات آن‌ها آشنا باشند، در معارف جدید و علوم عصر حاضر درجه‌ای را پیموده‌اند که می‌توان امروز آن‌ها را به هر کار انداخت و از وجودشان همه نوع انتفاع برد... اگر امروز احتیاج به علم را همه فهمیده‌اند، در موقع انتخابات، اسامی این اشخاص را به هر وسیله هست به اذهان آشنا کرده و سعی فرمایید که شاید این ایرانی‌های آواره وطن که در تمام طول و عرض ایران نظیرشان کم دیده می‌شود، در این انتخاب داخل کار بشوند... بنده گمان می‌کنم که انتخاب این چهار نفر امروز برای مجلس جدید یک رکن علمی پارلمان را تا حدی قوی و مستغنی خواهد کرد...»^۱

حسین دانش به اتفاق افتخارالاطبا — که در آن تاریخ در استانبول اقامت داشته — از آذربایجان به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شوند، ولی وی به عللی از آمدن به ایران و حضور در مجلس خودداری می‌کند.

ایرانی دیگری که با حسین دانش در استانبول آشنا و دوست شده، یحیی دولت‌آبادی است. وی که پس از بمباران مجلس اول، خود را به استانبول رسانده بود، حسین‌خان دانش را شخص با کمالی یافته است که فرانسه و انگلیسی را نیکو می‌دانسته و ترکی و فارسی هم دو زبان پدری و مادری او بوده و در زمان توقف میرزا آقاخان کرمانی در این شهر با او مربوط بوده و نزد او به تکمیل ادبیات فارسی پرداخته و صحبت او را مغتنم می‌شمرده است.^۲ دولت‌آبادی به توسط او با سلیمان نظیف، یکی از نویسندگان و شعرای معروف عثمانی و با جمعی از ادبا و معلمان ترک آشنا شده، به راهنمایی ایشان از مدرسه‌های حقوق، دارالفنون، مکتب ملکیه و دارالمعلمین استانبول بازدید به عمل آورده و با شیوه‌های نوین آموزشی آشنا شده است.^۳

حسین دانش «که گویا بعدها نام خانوادگی یا مستعار پدرام اختیار کرده بود»^۴ در سال‌های پایانی عمر خود به سمت وابسته مطبوعاتی سفارت ایران در آنکارا منصوب شده و سرانجام در ۹ فروردین ۱۳۲۲/۳۰ مارس ۱۹۴۳، در هفتاد سالگی درگذشته، در گورستان ایرانیان استانبول دفن گردید. به نوشته محمد قزوینی وی «ترکه قابل‌ی نداشت و فقط کتابخانه‌ای داشت که به هزار لییره، ایرانیان استانبول قیمت کرده، آن را خریدند و به کتابخانه ملی ایرانیان در قونسول‌خانه ایران در استانبول هدیه گردید».^۵

۱ — نامه‌های سیاسی دهخدا، صص ۳ — ۷۲. ۲ — حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸.

۳ — پیشین، ص ۷۶. ۴ — زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۴۶.

۵ — یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، ص ۱۸۰. و نیز رک: مقالات تقی‌زاده، ج ۱، ص ۳۷۹ / میدان لاروس، ج ۳، ص ۳۱۶ و...

tarikhema.org

mandegar.tarikhe

tarikhema.i

pdf.tarikhema.

سید جمال الدین (۱)

«الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان»

سید جمال الدین اسدآبادی پرچمدار اتحاد اسلام بود و عزیمت او به استانبول به دعوت سلطان عبدالحمید به منظور سازمان دهی نهضت مذکور، دارای نتایج و عواقبی بود که شایسته تحقیق و بررسی همه جانبه است. و این به میدانی وسیع تر از چهارچوب تعیین شده برای این کتاب احتیاج دارد. در این جا زندگی سید، بیش تر در رابطه با حضور او در عثمانی و معرفی انجمن اتحاد اسلام تشکیل یافته در استانبول به زعامت او و سرنوشت آن سازمان و بعضی از دست اندرکاران و فعالان آن، مورد توجه است و بس.

تولد و بارآیی

با وجود آثار زیادی که در پیرامون احوال و آثار سید نوشته شده، هنوز محل تولد و تحصیلات او به طور قطع روشن نشده است. منشاء این سردرگمی ها هم در درجه نخست خود سید بوده که به جهت رعایت موازین پنهان کاری «نمی خواسته است اصل و نسب و ملیت و مکان تولد و زبان مادری و دین [مذهب] حقیقی خود را آشکار سازد^۲». و خود را گاه کابلی و افغانی، زمانی استنبولی و رومی و تورانی معرفی می کرده است. علت آن هم در امان ماندن از مزاحمت مأموران کنسولگری ها و سفارتخانه های ایران در کشورهای مختلف بوده است. در عین حال «شاید از این رو خود را به افغانی شهرت داده است که بیش تر با کشورهای سنی

سروکار داشته و اگر می فهمیدند که شیعی الاصل است، مانع کار او می شدند.^۱» اگرچه خود وی بارها خویشان را از سادات کُتر کابل معرفی کرده و محققانی زادگاه او را قریهٔ اسدآباد در حومهٔ کابل دانسته‌اند، اسناد و دلایلی نیز که در این جا فرصت پرداختن به آن‌ها نیست، در وابستهٔ بی او به اسدآباد همدان جای تردید چندانی باقی نمی‌گذارد. چندان که سیدحسن تقی‌زاده، یکی از نخستین زندگی‌پژوهان او نوشته است که «به نگارنده یقین شده که وی ایرانی بوده است.^۲» پیش از او هم میرزا علی‌خان امین‌الدوله، که سید را از نزدیک می‌شناخته، نوشته بود که «پس از ورود او [در سال ۱۳۰۴ ق] به تهران، معلوم گردید که سیدجمال‌الدین از مردم اسدآباد افشار است و این که به شیخ افغانی معروف شده، نتیجهٔ سنین اقامت او در قاهرهٔ مصر و تولیت تکیهٔ افغانی آن جا بوده است.^۳» حامد الگار هم عقیده پیدا کرده است که «در پرتو اسنادی که اخیراً نشر یافته است^۴، در ایرانی تبار بودن سید جای شکی باقی نمی‌ماند.^۵» اما ایرج افشار با توجه به تنوع اسناد و اطلاعات، راه میانه را گرفته، این احتمال را پیش کشیده است که «اساساً خاندان سید از مردم کُتر کابل بوده و به همدان مهاجرت کرده، در اسدآباد مقیم شده‌اند.^۶» البته عکس قضیه هم می‌تواند صادق باشد؛ یعنی خانواده و یا خودش از همدان به کابل انتقال یافته باشد. تقی‌زاده از همین نظر جانبداری کرده، حتی بر آن است که مهاجرت سید به افغانستان در سنین نوجوانی او صورت گرفته است. وی برای اثبات نظر خود چنین استدلال می‌کند:

«ترکی دانستن سید و حرف زدن او به آن زبان که به شهادت آن‌ها که حرف زدن او را شنیده‌اند، ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شبیه به آذربایجانی بوده، مؤید آنست که هجرتش از اسدآباد همدان در صغرسن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده، زیرا که در آن صورت شاید

۱- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ص ۲۷۰. نیز ر. ک: انقلاب ایران، براون، ص ۳.

۲- کاوه، س ۲، ش ۳، ص ۱۱. ۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۲۸.

۴- منظور نامه‌های خویشان وندان اسدآبادی- همدانی سید است که در میان اسناد بازمانده از وی به دست آمده است. ر. ک: مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده دربارهٔ سیدجمال‌الدین، صص ۹-۲۸. وقتی هم سید را در ۱۳۰۸ ق از حضرت عبدالعظیم بیرون کشیده و تهمت‌ها به او می‌بسته‌اند، سلیمان‌خان افشار خطاب به مردم می‌گوید: «ای مردم! حیا کنید. سیدجمال‌الدین پسر آقا سیدصفدر مرحوم از سادات صحیح‌النسب، اولاد پیغمبر و اهل ولایت من است که خوب او را می‌شناسم...» خاطرات حاج سیاح، ص ۳۳۰. حاج سیاح که مدعی است از پیش از نخستین سفر سید به ایران او را در مصر و اروپا دیده بوده، و بر آن است که وی از اهل اسدآباد همدان بوده و «سبب اشتهار او به افغانی این است که مدتی در افغانستان مانده و از برکات وجودش اهالی آن جا استفاده کرده‌اند و در آن جا حتی به مقام صدارت هم رسیده بود و به این واسطه مشهور به افغانی شد.» پیشین، ص ۲۸۷.

۵- نقش روحانیت پیشرو...، ص ۲۷۰. ۶- سواد و بیاض، ص ۱۹۱.

ترکی اسدآباد را فراموش می‌کرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.^۱»
 محمدآقا شاه تختینسکی^۲ به تقی زاده گفته است که «سید با اوترکی (ترکی همدانی) حرف می‌زده»^۳ احمدآقا اوغلو هم در روزنامه ترک یوردو (سال ۱، ش ۲۰۱) نوشته است که از خود سیدجمال الدین اسدآبادی شنیده است که وی از یک خانواده مراغه‌ای الاصل ترک آذربایجانی است که در حوالی همدان به دنیا آمده و در زمانی که کودکی شیرخواره بوده، با خانواده اش به افغانستان مهاجرت کرده است.^۴ نهاد سامی بانارلی هم بدون استناد به سندی ادعا کرده است که سید یک فیلسوف ترک-مسلمان افغانی است.^۵

۱- کاوه، پیشین، ص ۶.

۲- محمد آقا شاه تختلی (۱۹۳۱-۱۸۴۶). نویسنده، خاورشناس، زبان شناس، استاد و رجل سیاسی. در نخجوان به دنیا آمد. در تفلیس و پترسبورگ تحصیل کرد. از دانشکده فلسفه، تاریخ و حقوق لیپزیک در ۱۸۶۹ فارغ التحصیل شد. در ۷۵-۱۸۷۳ در جلسات دروس مدرسه السنه شرقیه پاریس حضور به هم رساند. غیر از زبان مادری خود، با زبان های ترکی عثمانی، فارسی، عربی، روسی، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی آشنایی داشت و آثاری علمی به بعضی از آن ها نوشته است. در زمینه اصلاح خط، از دوام بخشان راه آخوندزاده بوده و چنان که مذکور افتاده، کتابچه ای تحت عنوان الفبای مکمل اسلامی را در ۱۸۷۹ در تفلیس به چاپ رسانده است. با نشریات مختلف و از آن جمله با روزنامه مسکوویسکیه و دوموستی همکاری داشت و ممبر ویرژه آن در استانبول بود. در سال های ۹۳-۱۸۹۱ سردبیر روزنامه معروف کاسپی بود و خود در سال ۱۹۰۳ روزنامه معروف و مؤثر شرق روس را انتشار داد. سیدحسن تقی زاده که در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴ در تفلیس با شاه تختلی آشنا شده، درباره اش چنین نوشته است: «... از همه مفیدتر آشنایی با محمدآقا شاه تختینسکی بود که شخصیت معروف و مشهور بود که روزنامه ترکی روزانه به نام شرق روس تأسیس کرده بود. شاید توان گفت در شرق (ایران و قفقازیه، البته غیر از استانبول) اولین روزنامه یومیه بود... این شخص بسیار تربیت شده و عالم و فوق العاده متجدد بود؛ به حدی که به عقیده من نظیری در ممالک اسلامی نداشت؛ چه عثمانی و چه ایران و هندوستان و همه ممالک اسلامی... من همیشه درباره او می‌گفتم او اولین عالم است... در روزنامه شرق روس سه نفر همکار داشت. آن ها هم خیلی درس خوانده و تربیت شده بودند. یکی از آن ها میرزا جلیل محمد قلی زاده از اهالی نخجوان، خیلی جوان با ذوق بود. یکی دیگر عمر فائق نعمان زاده از آن طرف قفقاز با طوم، اخسکا، نزدیکی عثمانی بود. شخص سؤم رشید بیک اسمعیل اوف... بود. دو نفر اولی... می‌گفتند: رشید بیک سخت روس پرست است و محمدآقا هم چندان ملت پرست نیست. میرزا جلیل آدم شوخی بود و به حد افراط وطن پرست [و بعداً ملانصرالدین را درآورد.]» زندگی طوفانی، صص ۴۰-۳۹. شاه تختینسکی در ۱۹۰۷ به نمایندگی دوما ی دوم از ایروان انتخاب شد. بین سال های ۱۸-۱۹۰۸ در ایران، ترکیه و عراق به سربرد. در سال ۱۹۱۹ در تأسیس دانشگاه باکو فعالانه شرکت کرد. در انجمن بین المللی فونتیک، انجمن بین المللی آسیایی، انجمن جغرافیایی امپراتوری روسیه و شعبه قفقاز عضویت داشت. 53

۳- مقالات تقی زاده، ج ۲، ص ۷۶.

۴- انسیکلوپری اسلامی، چاپ ترکیه، ج ۳، ص ۸۲.

۵- تاریخ مصور ادبیات ترک، ص ۱۰۸۴.

شریف ماردین سید را به اعتباری در شکل گیری جریان ترک گرایی سهیم دانسته است. به نظر او محمد امین یوردا قول (۱۹۴۴-۱۸۶۹)، شاعر نام آور ترک و یکی از رهبران جنبش تورکچولوک (ترک گرایی)، که در دوره جوانی از شرکت کنندگان جلسات هفتگی روشن ران ترک تشکیل یافته در خانه سید در استانبول بوده، تحت تأثیر سخنان او بوده که به این نهضت گرایش یافته است.^۱ گفتنی است که محمد امین پیش از آن که از ترک گرایی سید تأثیر پذیرد، به طوری که یوسف آق چورا او غلو خاطر نشان کرده، از تذکر پیایی این شعار به توسط سید، که کشورهای اسلامی با فراهم آوردن نیروهای درونی خود و توسل و اتکا به آنها می توانند خود را نجات دهند، مایه گرفته است.^۲

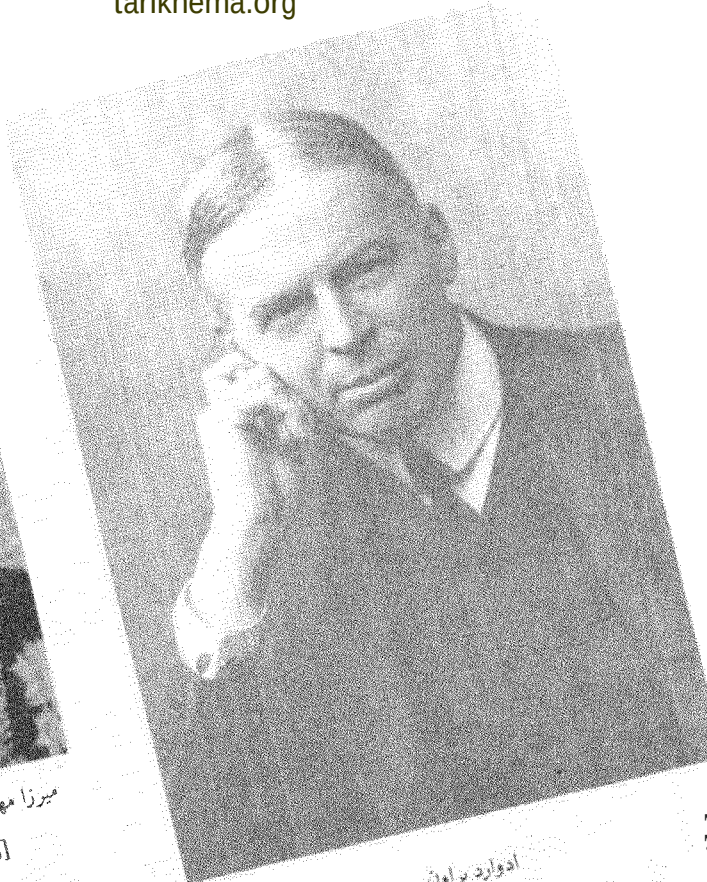
محمد محیط طباطبایی که پس از تحقیقات پیگیر به این نتیجه رسیده است که اصلاً اسعدآبادی در کنر کابل وجود ندارد و سیدزاده اسدآباد [که نام محلی اش سوداوه یا سعدآباد] همدان - در سال ۱۲۵۴ / ۱۸۳۵ - بوده، پس از تحصیل در قزوین و تهران عازم نجف شده و در آن جا به فکر ایجاد پیوند تازه ای میان دول و ملل اسلامی به سرپرستی عثمانی، مقتدرترین دولت اسلامی عصر افتاده و به همین منظور در حدود سال ۱۲۸۲ / ۶۶ - ۱۸۶۵ با یکی از صدور عثمانی - فؤاد پاشا - مکاتبه کرده، خواستار توصیه و معرفی برای خود شد و در حدود سال ۱۲۸۳ ق روی سوی افغانستان نهاد و به دستگاه امیر اعظم خان راه یافت؛ اما بر اثر مخالفت گروهی از علمای آن سامان، در اواسط سال ۱۲۸۵ / اواخر ۱۸۶۸ مجبور به ترک افغانستان شده، به هندوستان رفت و چون موفق به دریافت اجازه اقامت طولانی در آن مستعمره انگلیس نشد، رهسپار مصر - یکی دیگر از لانه های استعمار - شد و از آن جا به استانبول رفته، در رجب ۱۲۸۶ / اکتبر ۱۸۶۹ در استانبول فرود آمد.

صرف نظر از این که سید در کجا به دنیا آمده، سال هایی از جوانی خود را در افغانستان و هندوستان گذرانده و حتی به ادعایی در افغانستان تا مقام مشاور امیر محمد اعظم خان رسیده است. با اندیشه های اجتماعی و دانش نوین اروپایی هم در دوره اقامت و سیاحت در هند امکان آشنایی یافته، مایه اندیشه اتحاد اسلامی را نیز که تا پایان عمر در راه تحقق آن مجاهده کرد، گویا از آن سامان گرفته است؛ چه، «این خیال زاییده مسلمانان هند

۱ - دکتر محمد عبدالحق، از فضایل شهر مدرس، عکسی از سید را - که «سید بر آن به خط دست خود رقم زده» و به محمد امین هدیه داده و محمد امین نیز آن را به وی (محمد عبدالحق) تقدیم کرده بوده - به محیط طباطبایی نشان داده و گفته است که «محمد امین این عکس را بزرگ ترین سند فضیلت اجتماعی و آزادی خواهی خود می دانست و خود را مدیون ارشاد سید در سیاست می دانست.» سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۷۱ - ۲. ۲ - افکار سیاسی ترکان جوان، ص ۵۵.



میرزا مهدی خان تبریزی حکیم
(ازعیم الدوله)



ادولت برآون



دکتر محمد کفری در میان جمعی از همکاران و نزدیکان خود



سر حاج میرزا حسین شریف

کتاب یحسان افروز
بر
طرز و ترتیب ادبیات فرنگستان افروز
اش
بندۀ ناپیر عبدالحسین شیربیز آقاخان کرمانی
بنکام
توقف طرا برون طرب افروز شهرتقیده امهمام

۱۳۱۳

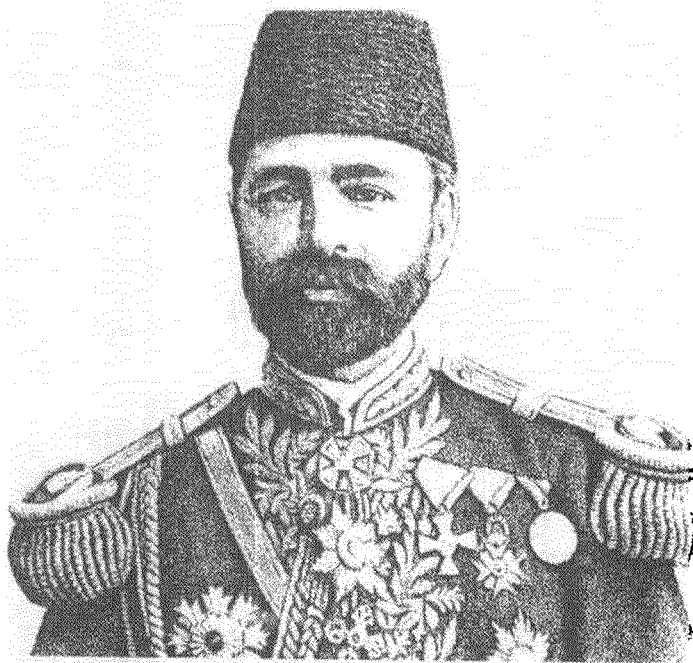
به خط مؤلف



میرزا جهانگیرخان شیرازی، از هواداران و دوام بخشان راه میرزا آقاخان کرمانی



میرزا اسدالله خان ناظم الدولة دینا



میرزا محمودخان علاء الملک دینا



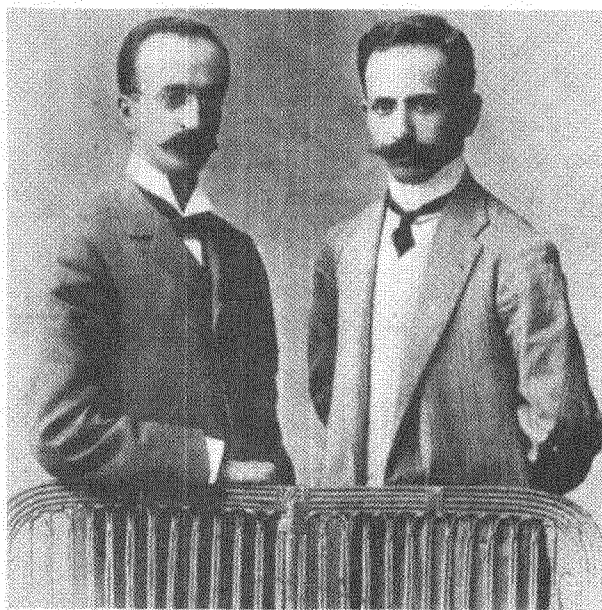
میرزا آقاخان کرمانی



شیخ احمد روحی



خیرالملک

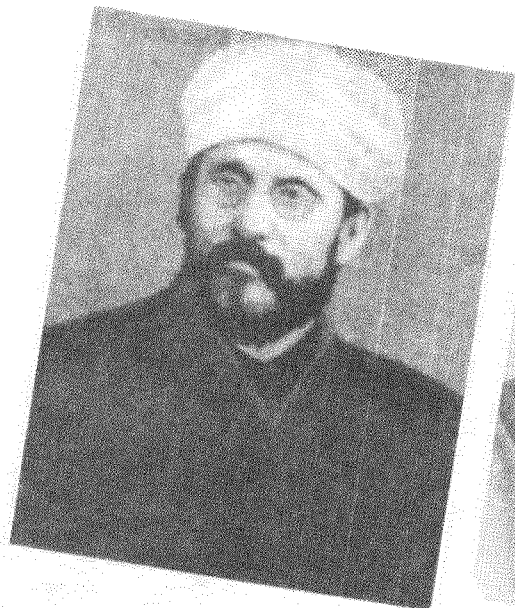


دهخدا وحسین دانش

در مدح انشا خضر بن شاهنشاهی سلطان محمد خان
غازی حیدر الله علیه و سلطانه عرض شد

ز بسکه از غم ایام گشته بهر چشمت
بخت خستندم علی الدوام
ز ظلم عداریان و خنده فلک
ببینم چه ز کشته مغفله من
ز سرست قدح برادر و سنی
نهال را بر دستم گشته بهر چشمت
عشای که کلفه در سیم لدم
چرخه لبم با بی زلال آمد
باز سینه من در صیقل می زیند
دل مرا با دزدان
خود را می خورم تو بگویم
چرخ حضرت سلطان محمد خان
جان من از حق الخطا هر
نیامد بهر بن شهر بارافروند
بوز فم سلاطین و خیر نام
بمثل هم بهر برش چشمت
ز قول تو که هر کس است
ز بهر که هر کس است خشم نه
زبان تو که هر کس است
بهر برش هر کس است آن تو که هر کس است
صدر خود و صلا سحر و حرمت
رسیده بهر که هر کس است
ظلم و قدر انشا این خطه افق
سنت در آن هر کس است
بصاکرت روح کفم غوغای
چرخ قدر و حرمت و دیر تافت
سزاوارده زود طلب شاهنشاهی
هر آنکه در فرشت عزم جفت
ز جوهر سحر و صفت
غیب بهر که هر کس است
هر بر عمرت پرسته که نام
بگویم بهر که هر کس است
ماره که بود معدن بر درنده
ملام بهر که هر کس است

حسن ترا کی از ما و جان درین
بنظم و شعر بخط و بخت های قضا



چهره های مختلفی
از سید جمال الدین اسدآبادی

موصوف با
 مدح خلعت بهر خاکی
 که طایفه انگیزید
 سحر با آرزو بس میخوانند و فرقه
 اسلامی مجرب میدانند
 نفعی از رخ چادر بایه
 ناصبی با بهیم بنداشته اند
 علان جابل و نه میسلم
 مردود و بگردیدم
 انبساط و گرد که از دست
 نه راه فرار که از دست
 فرقه شیعه و شیعه
 و در کوشش قلعه دون
 زاید به نیکو
 آه از دل پر خون آه از رخ
 و از گردن آه از دست مردم
 دل نوا هم نعلج و در دل
 مردم درون
 مرکب کز نابین جلایانم
 از تقاضای سول شتم
 دل از سوز ویران دکان
 در شکار بیدار و لا اصرار
 الغریب که در حال
 زاید به نیکو
 آه از دل پر خون آه از رخ
 و از گردن آه از دست مردم
 دل نوا هم نعلج و در دل
 مردم درون
 مرکب کز نابین جلایانم
 از تقاضای سول شتم
 دل از سوز ویران دکان
 در شکار بیدار و لا اصرار
 الغریب که در حال
 زاید به نیکو



دو یادداشت از سید، که هردو در رجب ۱۲۸۵ در کابل، چند روز قبل از ترک آن شهر قلمی گردیده اند. اولی شکایتی است از اینای روزگار: «... طایفه انگریزه اروس می خوانند و فرقه اسلامی مجوس می دانند؛ سنی، رافضی؛ و شیعه، ناصبی...» یادداشت دوم نیز در همان حال و هوا نگارش یافته و «الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان، جمال الدین حسینی الاستنبولی» امضا شده است.

است و در آن جا شدت دارد.^۱»

در استانبول مورد استقبال عالی پاشای صدراعظم و دولتمردان عثمانی قرار می‌گیرد و کمی بعد به عضویت مجلس کبیر معارف^۲ — که منیف پاشا رئیس آن بود — برگزیده می‌شود و وعظ‌هایی در مساجد ایا صوفیا و سلطان احمد ایراد می‌کند. افزایش محبوبیت و نفوذ این روحانی بیگانه جوان و اندیشه‌های نوجویانه و سخنان جسارت‌آمیز او موجبات برافروختن آتش حسد و کینه شیخ الاسلام حسن فهمی افندی را — که از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۱ شیخ الاسلام عثمانی بوده — فراهم آورد و سخنان سید در جریان یکی از سخنرانی‌های خود، که به دعوت تحسین افندی^۳، مدیر دارالفنون، برای طلاب آن مدرسه عالی ایراد کرد، بهانه لازم را برای تخطئه او به دست شیخ الاسلام داد^۴. مباحثه و مناظره طرفداران سید و شیخ الاسلام چندان بالا گرفت که اراده سلطان عبدالعزیز بر آن علاقه گرفت که سید چند ماهی از استانبول دور شود تا آب‌ها از آسیاب بیفتد. سید در اواخر سال ۱۲۸۷/اوایل ۱۸۷۱ از استانبول خارج می‌شود و دارالفنون هم تعطیل می‌گردد.

در مصر

سید در اوایل ۱۲۸۸/مارس ۱۸۷۱ به مصر وارد می‌شود و تا شوال ۱۲۹۶/نیمه دوم اوت ۱۸۷۹ — که از آن جا اخراج می‌گردد — یعنی در حدود ۸/۵ سال در آن کشور می‌ماند. مصر در این دوره از سویی به سرعت تحت سیطره مالی و سیاسی استعمار قرار می‌گرفت و از سوی دیگر جنبش آزادی‌بخش ملی در آن جا رشد می‌یافت و سید نیز در این دوره در زندگی

۱ — کاوه پیشین، ص ۷.

۲ — براون و احتمالاً به پیروی از اوتقی زاده، نوشته‌اند که سید پس از ورود به عثمانی به عضویت انجمن دانش یا آکادمی ترکی برگزیده شد. انقلاب ایران، ص ۵ / کاوه پیشین، ص ۶. اما انجمن دانش در سال ۱۸۶۱ منحل شده و جای به جمعیت علمیه عثمانی سپرده بود.

۳ — تحسین افندی (۸۰ — ۱۸۱۲). وی مدتی مدرس دروس عربی و دینی مکتب عثمانی در پاریس بود و در رشته‌های فیزیک، شیمی و علوم طبیعی و ریاضی و نجوم تحصیل و مطالعه کرد. در سال ۱۸۶۸ به استانبول بازگشت و به مدیریت دارالفنون در حال تأسیس رسید و به اتفاق سید جمال الدین دروسی به صورت کنفرانس برای مردم داد. پس از تعطیل دارالفنون در دومین سال تأسیس خود (۱۸۷۰)، تحسین افندی زندگی خود را به تدریس خصوصی گذراند. نام بعضی از تألیفات او به قرار زیر است: اساس علم هیئت، تاریخ تکوین یا خلقت، پسیکولوژی یا علم الروح، اسرار آب و هوا.

۴ — در مورد موضوع سخنرانی سید، ر.ک: زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی، صص ۳ — ۲۲ / انقلاب ایران ۶ — ۵ و ...

اجتماعی و سیاسی این کشور فعالانه شرکت داشت. اوضمن تبلیغ اتحاد مسلمانان در برابر تجاوزات اروپا، مسلمانان را دعوت به فراگیری علوم و فنون اروپایی می‌کرد تا بتوانند آن‌ها را با سلاح خودشان از پای در آورند. آموزش‌های وی با استقبال گرم روشنفکران مصری مواجه شده، در تشکیل جهان‌بینی ایشان مؤثر واقع شد.

بر اثر افزایش نفوذ انگلیس و فرانسه در مصر کابینه‌ای که به کابینه اروپایی شهرت یافته، در اوت ۱۸۷۸ به روی کار آمد. نوبار پاشای ارمنی که از تکلم به زبان عربی عاجز بود، به خواست بانک‌های لندن و پاریس در رأس این دولت ضد ملی قرار داشت و وزرای آن نیز یا اروپایی و یا نوکر اروپایی بودند. جناح مخالفان دولت یاد شده طیف گسترده‌ای از توده‌های زحمتکش روستایی تا قشرهایی از طبقه حاکم و حتی خدیو اسماعیل پاشا را دربر می‌گرفت. بعضی انجمن‌های سری نیز به تدریج تشکیل گردید که احمد عربی (۱۹۱۱-۱۸۳۹)، افسر پر شور و میهن‌پرست، در رأس یکی از آن‌ها قرار داشت. پیروان عربی را وطنیون می‌گفتند. عربی پاشا در پرتو دفاع از منافع دهقانان و طرح شعارهای ملی و مردمی و به ویژه شعار مصر برای مصریان، از پشتیبانی وسیع مردم مصر برخوردار شده، به رهبری جنبش آزادی‌بخش ملی رسید. عربی خود از ارادتمندان سید جمال‌الدین بود و بعضی از شاگردان سید چون محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹) که بعدها مفتی مصر شد، و ادیب اسحق ارمنی الاصل (۱۸۵۶-۸۵) از فعالان جنبش وطنیون بودند. در اثر تشویق و راهنمایی‌های سید بعضی از شاگردانش قلم به دست گرفته، به نویسندگی پرداختند. نخستین مطبوعات مخالف دولت هم در این دوره پدیدار شدند. مجله مصر و به دنبال آن روزنامه التجاره میدان جولان قلم‌های هواداران و خود سید بودند؛ مقالاتی که بردگی مالی مصر و استعمار را آماج انتقاد و حمله قرار می‌دادند.

مخالفت با دولت وابسته از سال ۱۸۷۷ صورت علنی به خود گرفت و به نمایش‌های ضد رژیم تبدیل شد و تشکیل حکومت ملی و استقرار نظام مشروطه به طور جدی مطرح گردید. در نتیجه همان نمایش‌ها کابینه اروپایی در بهار ۱۸۷۹ سقوط کرد و جای به کابینه شریف پاشا — یک مالک لیبرال — داد و نخستین قانون اساسی، تحت تأثیر قانون اساسی مدحت پاشا تدوین گردید؛ اما اسماعیل پاشا پیش از توشیح آن، به جهت مخالفت علنی با استیلاي استعمارگران، به همدستی دول اروپایی در ژوئن ۱۸۷۹ سرنگون گردید و تخت خدیوی را به فرزند خود توفیق پاشا، که آلت دست انگلیسی‌ها بود، سپرد. توفیق ضمن خودداری از توشیح قانون اساسی تدوین شده، دولت لیبرال منش شریف پاشا را در ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۹ منحل نموده، ریاض پاشا، یکی از سرسپردگان بریتانیا را به نخست‌وزیری انتخاب کرد.^۱ اندکی

پس از تسلط ارتجاع بر مصر، سید هم دستگیر شده، از مصر تبعید گردید.

سید حسن تقی زاده و به تبعیت از او نویسندگان ایرانی چندی ریاض پاشا را از حامیان سید قلمداد کرده، از قول خود سید روایت کرده اند که «وی در فتنه معروف قشون مصری بر ضد اسماعیل پاشا دست داشته» است. اما با توجه به موضع ضد ملی آن سیاستمدار آنگلوفیل بعید به نظر می رسد که وی مناسبات خوبی با سید داشته باشد؛ به ویژه که تبعید سید از مصر در آستانه نخست وزیر شدن او صورت گرفته است. محمود محمود هم وجود ضد و نقیض هایی در شرح احوال سید را موجب گمراهی خواننده دانسته، به نکات مزبور اشاره کرده است:

«مثلاً در شرح حال او دیده می شود که در قیام مصری ها علیه اسمعیل پاشا او دخالت داشته؛ در صورتی که در تاریخ، این خدیو مصری را یگانه وطن پرست مصر دانسته و اساس ترقیات امروزه مصر را همه کس از او می داند و عزل او نیز به واسطه دسایس سیاسی انگلیس بوده که به وسیله اعمال سیاسی انگلستان مقیم مصر به دستور دربار لندن صورت گرفته است؛ چگونه می توان باور نمود [که سید] در چنین اقدامی شرکت نموده است. در جای دیگر دیده می شود، ریاض پاشا که از وزرای خاین درجه اول مصر محسوب می شود، ماهی هزار غروش مصری درباره او مقرر قرار می دهد و او هم قبول می نماید... از طرف دیگر معروف است از عربی پاشا طرفداری نموده، او را شاگرد خود می داند؛ در صورتی که یکی از وزرای مصری که در فراهم نمودن شکست عربی پاشا به دست انگلیسی ها جدیت به خرج داد و توفیق پاشا خدیو جوان ناآزموده را در اسکندریه به اردوی انگلیسی ها برد، همین ریاض پاشا بوده^۱».

از توضیحی که نجده فتحی در مورد خلع اسماعیل پاشا و آوردن توفیق پاشا به جای وی داده، چنین بر می آید که سید انتظار داشته است که در زمان خدیوی توفیق با دست بازتری می تواند به اهداف اصلاح گرانه خود نایل آید. سید یک حزب سیاسی به نام الحزب الوطنی الحر (حزب وطنی آزاد) بنیاد نهاد. او نقش مهمی در کنار نهادن اسماعیل از حاکمیت مصر داشت و توفیق را به جای وی نشانده... توفیق پاشا فراماسون و رئیس افتخاری لژهای فراماسونری بود. وی همچنین دوستدار سید جمال الدین و شیفته اندیشه هایش بود^۲». وی پس از آن اضافه می کند که سید اعضای لژ فراماسونی خود را در زمان خدیوی توفیق برای اصلاح دستگاه حکومتی رهنمون شد و بر برپایی نظام پارلمانی در مصر پای فشرد و در نتیجه توفیق وجود او را برنرفته، در ۲۶ اوت ۱۸۷۹ از مصر تبعیدش کرد.

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۵، ص ۲۱.

۲ - فراماسونری در جهان عرب، ص ۵۶.

لازم به توضیح است که فراماسونری از زمان حمله ناپلئون به مصر به آن کشور راه یافته و لژهای زیادی در آن جا گشوده شده بود و بسیاری از رجال مصری در آن‌ها عضویت داشته‌اند. سواد تقاضانامهٔ دخول در مجمع فراماسونری قاهره، مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲/۱۸۷۵ با امضای جمال الدین الکابلی و به زبان عربی، همراه ۱۹ سند دیگر مربوط به مناسبات سید با محافل فراماسونری در بین اسناد وی موجود است.^۱ او که در این زمان ۳۷ سال داشته، خود را استاد علوم فلسفی معرفی کرده، از «برادران باصفا و دوستان وفادار، یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که از هردی و اشتباه منز و مصون می‌باشند» تمنی کرده که وی را «در آن گروه پاک و در مسلک رهروان آن باشگاه پرافتخار بپذیرند» و در لژ کوکب شرق وابسته به لژ اعظم انگلیس پذیرفته می‌شود. سه سال بعد هم به طوری که از مکتوب عربی مورخ ۷ ژوئن ۱۸۷۸ و به امضای نقوق سکروج، از لوج کوکب الشرق خطاب به وی در دست است، بر می‌آید، با اکثریت آرای اعضا، به ریاست همان لژ انتخاب شده است.^۲ مدتی بعد به جهت اختلافی که بین سید و بعضی از اعضای لژ مزبور در خصوص دخالت در سیاست پیش می‌آید، وی آن را ترک کرده، لژ جدیدی که پیرو شرق اعظم فرانسه بوده، تشکیل می‌دهد و به طوری که گذشت فعالیت‌های سیاسی سید در رأس همین لژ موجبات اخراج او را از مصر فراهم می‌آورد.

سید در سخنرانی خود در پاسخ یکی از اعضای لژ کوکب شرق که او را از دخالت در سیاست برحذر داشته بود، انگیزهٔ خود را از پیوستن به فراماسونری چنین بیان کرده است: «انتظار داشتم در مصر هر شگفت و شگرفی را بشنوم و ببینم؛ لیکن نمی‌توانستم تصور کنم که ترس بتواند در استوانه‌های انجمن‌های فراماسونری راه پیدا کند... نخستین چیزی که مرا تشویق کرد در جرگهٔ بنایان آزاد شرکت کنم، همان عنوان بزرگ آزادی و برابری و برادری است که هدفش بهره‌مند شدن انسان و جهان بشریت است که در پشت سر آن برای نابودی متمگران می‌کوشد تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازد. این توصیف فراماسونری مرا خشنود ساخت تا در جرگهٔ بنایان آزاد وارد شوم...»^۳

دکتر سامی عزیز از بررسی کارنامهٔ حیات سید به نکتهٔ باریکی توجه یافته است و آن این که: «انگلیسیان تا هنگامی که وی عضو فراماسونری انگلیسی بود، ساکت بودند؛ اما

۱ - مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده...، صص ۵ - ۲۴.

۲ - پیشین. برای عکس‌های متن‌های دوناامهٔ یاد شده، ر.ک: لوحهٔ ۱۶، تصویرهای شماره ۴۰ و ۴۱.

۳ - فراماسونری در جهان عرب، ص ۵۵ / زندگانی و فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی، مدرسی چهاردهی، صص ۶ - ۲۵.

همین که از آن لژیرون آمد و لژیرو شرق فرانسه را بنیاد نهاد و حمله به سیاست انگلیس را آغاز کرد، نسبت به ضرورت رهایی از وی به توفیق پاشا چراغ سبز نشان دادند...^۱ گفتنی است که رودریک داویسون تاریخ ورود جمال الدین افغانی به تشکیلات فراماسونری را به زمان اقامت اول او در استانبول می‌رساند و می‌نویسد که وی به لژی که نامق کمال در آن عضویت داشت، وارد شد.^۲

پس از خروج از مصر هم گویا ارتباط سید با محافل فراماسونری قطع نشده است. در میان اسناد بازمانده از سید نامه‌ای به زبان فرانسه موجود است که در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۸۴ خطاب به سید نوشته شده و به آدرس روزنامه عروة الوثقی ارسال گردیده است. از این نامه که دارای علایم ماسونی است، بر می‌آید که یک سال پیش از آن سید تقاضای عضویت در لژی گرانداوریان پاریس را داشته و کمیسیونی نیز برای رسیدگی به تقاضای او تشکیل گردیده بوده [و چون احیاناً آن تقاضا پذیرفته نشده بوده، سید یک سال بعد بار دیگر تقاضای عضویت کرده و این بار لانگاسز^۳ — استاد اعظم لژ — از وی خواسته است تا احیاناً پیش از تشکیل کمیسیون مجدد با همدیگر ملاقاتی بکنند^۴. اسماعیل راثین بر آن است که سرانجام با تقاضای عضویت اخیر سید موافقت شده و او در تمام مدتی که در پاریس اقامت داشته، در آن لژی فعالیت می‌نموده است. زمانی هم که در ۱۳۰۲/۱۸۸۵ به دعوت ویلفرد بلنت از پاریس به لندن می‌رود، در لژ انگلیسی Faith و بعدها در زمان اقامت دوم در استانبول در لژهای فرانسوی و انگلیسی وارد می‌شود^۵. بنا به شایعه‌های به اثبات نرسیده‌ای هم در جریان مسافرت خود به ایران [در ۱۳۰۴ یا ۱۳۰۷ ق]، شعبه‌ای از فراماسونری را در تهران دایر کرده است^۶.

یکی از شواهد ارتباط فراماسون‌ها با سید در اروپا نامه‌های علی شفقتی افندی — به زبان ترکی — در آوریل و مه ۱۸۸۴ انورم و لندن به سید و ملاقات او با وی در پاریس در بهار همان سال است^۷. علی شفقتی — درگذشته در سال ۱۸۹۶ در پاریس و مدفون در گورستان معروف پرلاشر — از فراماسون‌های فعال بوده و در کمیته اسکالیری، که می‌خواسته مراد پنجم

۱ — فراماسونری در جهان عرب ص ۵۸.

۲ — رفورم در امپراتوری عثمانی، ص ۲۷۱؛ نقل از: احزاب سیاسی در ترکیه، تونایا، ج ۱، ص ۳۸۶.

۳ — Langgassez

۴ — مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده...، تصاویر ۴۲ و ۴۳ / فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵ — فراموش‌خانه و فراماسونری...، ج ۱، صص ۸۸ — ۳۸۶.

۶ — فراماسونری در ایران، صص ۴ — ۵۳ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵، ص ۲۴.

۷ — مجموعه اسناد و...، صص ۲ — ۷۱.

را جانشین عبدالحمید سازد، شرکت داشته و پس از کشف توطئه به اروپا گریخت و روزنامه ضد رژیم عبدالحمید استقبال را از سال ۱۸۷۹ در ناپل انتشار داد و در رابطه با فعالیت های فراماسونری بارها به پایتخت های اروپا و به ویژه لندن مسافرت می کرده است.^۱

با توجه به کارنامه مبارزاتی سید چنین به نظر می رسد که وی برای رسیدن به آرزوی خود که آزادی ملل مسلمان از قید استعمار بود، بر آن بوده است تا از هر امکانی که احساس می کرد او را در نزدیک شدن به هدفش یاری می کند، استفاده نماید. محافل فراماسونری هم، با آن شعارهای بشردوستانه و آزادی خواهانه بی گمان وسیله مؤثری می نموده اند؛ به ویژه که این محافل دارای مناسبات گسترده فراملی بودند و احتمالاً به همین علت توجه سید را که نه به یک مملکت، که به سعادت جهان اسلام می اندیشیده، جلب می کرده اند. ابراهیم فخرایی هم در این مورد چنین نظری دارد:

«سید جمال الدین اسدآبادی در بعضی کتاب های جدید التالیف، فراماسون معرفی شده. باید توجه داشت که فراماسون بودن سید جمال، به فرض صحت، چیزی از اعتبارش نمی کاهد و وابستگی را به انگلیس و دیگران نمی رساند. چه، در آن ایام و روزگاری که هنوز هیچ گونه انجمن و اجتماعی در ایران تشکیل نیافته بود، عضویت در انجمن فراماسون ها، که مرامنامه مشعشع و هدف های انسان دوستانه را مطرح می کرد، طبعاً روشندان و نیک فطرتانی همچون سید جمال و میرزا آقاخان کرمانی^۲ و ظهیرالدوله و امثالهم را، که افکار بشردوستانه داشتند، جلب می نمود. از این جهت نمی توان او و افراد برجسته خدمتگزار دیگری را که امتحانات ملت پرستی و انسان دوستی داده اند، با افراد خیانتکاری که به این انجمن ها وارد شده اند، هم رنگ دانست.^۳»

تکاپو

سید پس از خروج از مصر، به هند رفت. مدتی در آن جا در بازداشت انگلیسی ها به سر می برند و رساله رد نیچر را که به بعضی از زبان ها و از آن جمله هندی و عربی — تحت عنوان الرد علی الدهرین، توسط محمد عبده — ترجمه و چند بار در هند و ایران تجدید چاپ

۱ — میدان لاروس، ماده علی شفقتی / جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی و ترکان جوان به مثابه یک سازمان سیاسی، هانی اوغلو، صص ۵ — ۸۳.

۲ — تاکنون در مورد وابستگی رسمی میرزا آقاخان کرمانی به یک لژ فراماسونی سندی به دست نیامده است.

۳ — گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۶۳.

شده است، نوشت. جالب توجه است که به نوشته محیط طباطبایی، نخستین چاپ این اثر اندکی پس از نگارشش در چند شماره مسلسل روزنامه فرهنگ اصفهان — در سال ۱۲۹۷ — صورت گرفته است.

غیر از کتابچه یاد شده — که خالی از ضعف های تألیفی نیز نیست — تألیف کتابچه دیگری هم که در پیرامون تاریخ افغانستان و به زبان عربی است، به سید نسبت داده شده است که نامش *تمة البیان فی تاریخ الافغان* است. سید این اثر را با استفاده از تاریخ افغانستان اعتضاد السلطنه، هم زمان با جنگ افغان و بریتانیا در ۸۰-۱۸۷۸ به زبان عربی نوشته و انتشار داده است.

به طور کلی سید کم تر قلم روی کاغذ می گذاشته و غیر از آثار یاد شده و نامه ها و مقالات او — که بعضی را نیز او تقریر و دیگری تحریر کرده — نوشته دیگری از وی در دست نیست.

از هند — که در حدود ۴ سال در آن جا اقامت داشته — به انگلیس و از آن جا به پاریس رفت و در فاصله ۱۵ جمادی الاول تا ۲۶ ذی حجه ۱۳۰۱/۱۸۸۳ روزنامه *عروة الوثقی* را با همکاری محمد عبده و با پول مسلمانان هند در ۱۸ شماره به زبان عربی در آورد. از ورود این روزنامه — که در بردارنده حملات تندی به سیاست های استعماری انگلیس در ممالک اسلامی بوده — به هند و مصر جلوگیری می شده است. اکثر مقالات مندرج در آن را سید تقریر و محمد عبده تحریر می کرده است.

قرار گرفتن سید در پاریس، یکی از مراکز ارتباطات جهانی و انتشار روزنامه *عروة الوثقی*، که یکی از نخستین تظاهرات مکتوب جنبش های روبرو به توسعه آزادی بخش ملی جهان اسلام به شمار می آمده، چاپ مقالات و مصاحبه های سید در مطبوعات مختلف فرانسوی و انگلیسی در پیرامون مسایل مربوط به نهضت های اسلامی- ملی در آسیا و آفریقا، او را در مقام سرشناس ترین رهبر نهضت های مزبور در دنیا قرار داد. مخصوصاً مقاله ای که وی در ژورنال دودبا در رد خطابه ارنست رنان (۹۳-۱۸۲۳)، تحت عنوان اسلام و دانش، که در ۲۹ مارس ۱۸۸۳ در سالن دانشگاه سربین ایراد کرده بود، بیش از پیش بر شهرت او افزود. ناگفته نماند که مقاله سید غیر از زبان فرانسه، به زبان آلمانی نیز منتشر شد و غیر از وی، کسانی چون نامق کمال — که در آن تاریخ فرماندار [تبعیدی] میدلی بود — و بایزیدوف، امام مسجد لنین گراد و ماسینیون فرانسوی و... به آن خطابه — که در آن بر ناسازگاری اسلام با دانش تأکید شده بود — پاسخ نوشتند.

در اواسط سال ۱۸۸۵/۱۳۰۲، پس از برافتادن گلاستون، رهبر حزب لیبرال و به قدرت رسیدن محافظه کاران و نخست وزیری یافتن سالزبری، «کابینه جدید به سید

جمال‌الدین نامه نوشت و او را از پاریس به لندن خواست. او نیز پاسخ داد که من به لندن نمی‌آیم، مگر آن که برای مسلمانان سودی داشته باشد. سید به لندن رفت و با سالزبری و وزرای بریتانیا و از آن جمله وزیر هندوستان ملاقات کرد. انگلیسی‌ها از سید پرسیدند که افکار مسلمانان هند و افغان درباره دولت روس چگونه است؟ سید گفت که، پیش‌تر زمام هند به دست مسلمانان بود که شما آن را از ایشان گرفتید و ایشان نسبت به شما کینه می‌ورزند. اما افغان‌ها مردمی هستند سرسخت و لجوج و هرگز خون‌هایی را که بین شما و ایشان ریخته شده، فراموش نمی‌کنند. امیر آن جا اگر چه در ظاهر با شماست، ولی نمی‌تواند رأی پیروان خودش را نادیده بگیرد. «پس باید رابطه‌ای میان این‌ها باشد و این جز رابطه دینی نیست که مورد خشنودی دولت علیه (عثمانی) است و این امر جز با اتفاق شما با خلیفه عثمانی میسر نمی‌شود. پس باید او را راضی کنید و اعلان کنید تا هندی‌ها و افغانه این مطلب را بدانند که شما با عثمانی هستید...»^۱

مأموری که سید را برای رفتن از پاریس به لندن و مذاکره با وزرای محافظه کار راضی کرد، ویلفرد بلنت^۲ انگلیسی بود که سید به مدت ۳ ماه در خانه او در لندن سکونت کرد. یکی از موضوعات مورد بحث بین سید و دیپلمات‌های انگلیسی قیام مردم سودان به

۱ - مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده...، صص ۵ - ۴۴. مطالب فوق از پیش‌نویس مقاله‌ای از ابراهیم المویلحی که در بین اسناد سید به دست آمده، نقل گردید. ابراهیم (۱۹۰۶ - ۱۸۴۶) سیاستمدار و روزنامه‌نگار خوش قریحه مصری و ناشر روزنامه معروف مصباح الشرق بود که به تجدیدحیات فرهنگی عرب کمک زیادی کرد. وی از زمان اقامت سید در مصر با او آشنایی و هم‌رأیی داشت و در دوران تبعید خود از مصر هم سال‌ها در استانبول و پاریس و لندن با سید و مقامات عثمانی و انگلیسی ارتباط داشت. بین اسناد بازمانده از سید نامه‌های زیادی از ابراهیم المویلحی و پسرش محمدالمویلحی (۱۹۳۰ - ۱۸۶۸) به دست آمده است.

۲ - Wilfrid Scaven Blunt (۱۸۴۰ - ۱۹۲۲). سیاح، روزنامه‌نگار و شاعر انگلیسی. او پس از آن که مدتی در آتن، مادرید، پاریس، لیسبون و آمریکای لاتین در پست‌های مختلف دیپلماتیک خدمت کرد، به تربیت اسب‌های عربی در ملک خود واقع در سوسکس پرداخت. وی مخالف سیاست‌های امپریالیستی انگلیس و سلطه سفیدپوستان بر خلق‌های نژادهای دیگر بود. در جریان سیاحت‌های خود در آفریقای شمالی، آسیای صغیر و عربستان و هندوستان به جنبش‌های ملی عرب علاقه‌مند شد و احساسات و نظریات خود را در اثری به نام آینده اسلام که در ۱۸۸۸ منتشر شد، بیان کرد. کتاب افکاری در پیرامون هندوستان را نیز پس از دو سفر به هندوستان نوشته، در ۱۸۸۵ انتشار داد. بلنت آثار دیگری نیز به نظم و نثر دارد که خاطرات من (۲۰ - ۱۹۱۹) و از آن جمله است. به نوشته خودش او جمال‌الدین را نخستین بار در بهار ۱۸۸۳ / ۱۳۰۰ در لندن ملاقات کرده. در اواخر همان سال نیز از سید در منزل خود در پاریس پذیرایی نموده و وقتی می‌خواست به هندوستان مسافرت کند، سفارش‌نامه‌هایی از سید برای رؤسای مسلمانان هند گرفته و به اعتراف خودش این سفارش‌نامه‌ها بسیار هم مؤثر واقع شده است. در اواخر همان سال و در طی سال‌های ۸۵ - ۱۸۸۴ در پاریس و لندن و در سال‌های ۹۳ -

رهبری محمد احمد سودانی ملقب به مهدی بود. در هنگام حضور سید در لندن، از فتح خارطوم و قتل عام پادگان تحت فرمان ژنرال گوردون انگلیسی، فرماندار کل سودان — که از علت های اصلی سقوط دولت گلاستون به شمار رفته — چند ماهی می گذشت. خود مهدی نیز اندکی پس از پیروزی بزرگ مهدیون در گذشته بود و اینک رهبری به دست عبدالتاشی، مرد شماره ۲ فرقه مهدی افتاده بود و در این زمان همه ایالات سودان در دست شورشیان بود. سید در نامه ای که به تاریخ جمادی الاول ۱۳۰۱/آوریل ۱۸۸۴ به بلنت نوشته، ادعا کرده که «خیلی از اصحاب متمهدی سودانی از تلامذه او هستند^۳». احتمال آن وجود دارد که دیپلمات های انگلیسی علاقه مند بوده باشند که توسط سید با رهبریت قیام ارتباط برقرار کنند. می دانیم که پس از فتح خارطوم، ۱۳ سال دیگر هم مهدیون بر سودان فرمان راندند و در سپتامبر ۱۸۹۸ بود که نیروهای تحت فرمان کیچنر قیام را در خون برپا دارند گانش به نحو دمدنشانه ای سرکوب کردند.

زمانی که سید در لندن بوده، قرار بر آن نهاده شد که وی همراه سردر وموندولف — که تا رجب ۱۲۹۶/ژوئیه ۱۸۷۹ از جانب دولت انگلیس کمیسری اول روملی شرقی را داشت و اینک به سمت نمایندگی انگلیس در مصر گماشته شده و در باب مسایل مصر و سودان و عثمانی چند بار با سید مذاکره کرده بود و می خواست پیش از رفتن به مصر با سلطان عثمانی در رابطه با وضع مصر مذاکره بکند — به استانبول برود؛ اما او در واپسین لحظه از به همراه بردن سید صرف نظر کرد. سید هم اندکی بعد لندن را ترک کرده، در سال ۱۳۰۴ ق سر از ایران در آورد. امین الدوله آمدن سید به ایران را در نتیجه دعوت اعتماد السلطنه دانسته، در این مورد نوشته است:

محمد حسن خان اعتماد السلطنه، روزنامه عروة الوثقی را که «سراپا فتح دولت و ملت انگلیس» بود، برای ناصرالدین شاه خواند و از «قوت فکر و قلم نگارنده آن، شیخ جمال افغانی به مبالغه و گزاف تحسین کرد. شاه که هرگز چنین هرس ها نداشت و به رباب افکار جدید و مردم جهان دیده فرنگستان گشته هیچ مطمئن و متقد نبود، به حکم قضا، جلب شیخ جمال را

—
۱۸۹۲ در استانبول بارها با او ملاقات کرده است. برای آگاهی بیش تر از مناسبات بلنت و سید مراجعه شود به یادداشت مفصل بلنت که در مه ۱۹۰۹ نوشته و در اختیار براون گذاشته و براون آن را عیناً در کتاب خود آورده است. انقلاب ایران، ترجمه پژوه، صص ۸۴ — ۳۸۰. در مورد شخصیت و فعالیت های بلنت در راه راه اندازی یک جنبش پان اسلامی ر. ک: «تکاپوهای امیر عبدالقادر الجزایری در لژهای فراماسونگری»، عبدالهادی حائری، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۱، ش ۱، (بهار ۱۳۶۸)، صص ۱۰ — ۱۰۹.
۳ — کاوه، پیشین، ص ۷.

به ایران تقاضا و به توسط اعتماد السلطنه او را به تهران دعوت کردند... می‌توان به حدس و قیاس گفت که شاه را نصایح و مواعظ سفارت انگلیس و تأکید و تهدید دولت مشارالیه‌ها به استقرار عدل و امنیت و تنظیم مهام مملکت خسته کرده، محمدحسن خان هم متمایل به پلٹیک روس بود. از این رو، فکر خواستن شیخ جمال الدین بی هیچ مناسبت و ضرورتی نشئت نمود.^۱»

سید پس از رسیدن به تهران، به نوشته عباس میرزا ملک آرا «مجلس اول که او را به حضور شاه بردند... عرض نمود که مرا آوردید. من مانند شمشیری برنده هستم در دست شما. مرا عاقل و باطل می‌گذارید. مرا به هر کار عمده و برضد هر دولت بیندازید، زیاده از شمشیر برش دارم. از وضع تکلم او، شاه تنفر و خوف به هم رسانیده، دیگر اذن شرفیابی ندادند.^۲» امین الدوله هم نوشته است که «چون در همان مجلس اول در تنظیمات و اصلاحات و ضرورت وضع قانون مبحثی به میان آورد، به نظر شاه خوب جلوه نکرد. شاید در این ضمن امین السلطان هم از جانب سرهنری درومندولف، وزیر مختار انگلیس^۳، که دوست جانی او بود، به گوش شاه تعویذی خوانده، تحذیری کرده بود. دیگر شاه او را نخواست و نندید.^۴»

سید پس از یک توقف ۴ ماهه در تهران، به جهت آن که تبلیغاتش در خصوص لزوم اصلاحات به مذاق هیئت حاکمه خود کامه خوش نیامده بود، به روسیه رفت و مدت ها در شهرهایی چون باکو و مسکو و پترسبورگ گذراند و در پیرامون موضوع اتحاد روس و دول اسلامی برضد انگلیس و تحریک آن کشور برای هجوم به هند مذاکراتی انجام داد؛ اما نتیجه‌ای عملی نگرفت؛ لیکن این سفر از نظر روابطی که با بعضی از روشنفکران ایرانی و قفقازی و غازانی برقرار کرد و تأثیراتی که روی آن‌ها گذاشت، از ارزش خاصی برخوردار است.

روزنامه اختر در مطلبی تحت عنوان «شیخ جمال الدین» که در ۱۳ ذی قعدة ۱۳۰۴ به چاپ رسانده، نوشته است که «روزنامه‌های روس ورود ایشان را بدان جا موافق مقصود خودشان یافته، هر روز تفصیلی در آن باب نوشته، می‌گویند که — شیخ جمال الدین در هندوستان خیلی مرید دارد و می‌خواهد بدان جا رفته، مسلمانان را برضد انگلستان بشوراند.

۱ — خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۲۸. ۲ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۷۸.

۳ — به نظر می‌رسد که امین الدوله در این مورد دچار اشتباه شده باشد. چه، ولف بعد از آن تاریخ و در اکتبر ۱۸۸۷ / صفریایا ربیع الاول ۱۳۰۵ مأمور خلعت در ایران شده و در شعبان همان سال به تهران وارد شده است. در حالی که سید در شوال ۱۳۰۴ در مسکو بوده است. مجموعه اسناد... ص ۹۳.

۴ — خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۲۹ — ۱۲۸.

حتی این شایعات به روزنامه‌های اروپا هم سرایت کرده.» آن‌گاه نوشته‌ی روزنامه‌ی نایه‌فرایه پره‌سه را که سید را با استناد به قول وامبری، سیاح و خاورشناس معروف مجاری، زاده کابل و عرب تبار دانسته بود، به باد انتقاد گرفته، می‌نویسد که «شیخ جمال‌الدین ایرانی و از اهل همدان است. مقدمات علوم را نیز در ایران تحصیل نموده ...» و بالاخره خاطر نشان می‌سازد که روس‌ها به منظور بهره‌برداری سیاسی، درباره‌ی نفوذ سید در هندوستان و در جهان اسلام غلو می‌کنند.^۱

در شماره‌ی مورخ ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۰۶/۲۱ نوامبر ۱۸۸۸ اختر نیز خبر داده شده است که «شیخ جلیل‌القدر جمال‌الدین، که به افغانی مشهور و چندیست در ممالک روس سیاحت و اقامت دارد، این روزها در انجمن جغرافی پترسبرگ در خصوص وضع جغرافی افغانستان پاره‌ای اطلاعات سودمند اظهار خواهد داشت. چون شیخ مومی الیه زبان روسی را خوب نمی‌داند، از آن رو به لغت فرانسوی ادای مطلب خواهد نمود.^۲»

سید پس از ملاقات با ناصرالدین شاه در ۱۳۰۶ ق در مونیخ و بازگشت به روسیه برای پادرمیانی بین دولتمردان روس و اتابک — که به علت دادن امتیازاتی به انگلیسی‌ها مورد بی‌مهری آنان قرار گرفته بود^۳ — در اواسط سال ۱۳۰۷ باز به دعوت شاه به ایران بازگشت. اما باز از شاه و امین‌السلطان روی خوش ندید و «زبان تعبیر خویش را تغییر نتوانست داد. با هر پخته و خام سخن از آغاز و انجام به میان می‌گذاشت، مفاسد اوضاع و قبایح احوال را شرح می‌کرد، فضایل امن و عدل و علم و عقل را می‌شمرد و بی‌پرده از سوء اداره تدبیر و غفلت شاه و وزیر می‌گفت... در تهران هر چه مظلوم و مأیوس بود، بیانات سید را که به قدح و ذم آیین حکمرانی انحصار داشت... مرهم دل‌های مجروح خود کرده، با سید دمساز می‌شدند و از این

۱ — اختر، س ۱۳، ش ۴۴ (۳ اوت ۱۸۸۷)، ص ۳۵۳.

۲ — اختر، س ۱۵، ش ۱۱، ص ۸۴.

۳ — براون متن نامه‌ای را آورده است که گویا سید درباره‌ی مأموریت خود در روسیه، نوشته، در سفر دومش به ایران آن را به ناصرالدین شاه فرستاده است. در این نامه سید می‌نویسد که پس از ملاقات باشاه در مونیخ، امین‌السلطان چنان می‌پسندد که سید پیش از آمدن به ایران «برای اصلاح بعضی امور ضروری» به پترسبورگ برود. او نیز اجابت کرده، عازم آن جا می‌شود و می‌کوشد تا «تبدیل افکار فاسده‌ی وزرای روس را در حق ایشان (امین‌السلطان) داده و حسن مقاصد و نیت ایشان را درباره‌ی دولت روس مسجل» کند و «در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو گیس [رئیس الوزرای روسیه] و با مستشارهای ایشان ملاقات» می‌کند و... چون به ایران می‌آید، امین‌السلطان هیچ گونه از او سؤال نمی‌کند که «در پترزبورگ چه واقع شده، جواب آن مسئله که ترا برای آن بدان جا فرستادم، چه شد.» و به پیام گزار او می‌گوید که «من ایشان را به پترزبورگ نفرستادم»... برای متن این نامه ر. ک: انقلاب ایران، صص ۹-۱۲.

نوع مردم در شهر کم نبود.^۱»

سید پس از سه ماه توقف در تهران، ناگزیر از تحصن در شاه عبدالعظیم شد و در آن جا هم اگر چه شاه سپرده بود که هر کس پیش او برود «اسمش را بنویسند، مع ذالک [مردم] گروه گروه» به زیارتش می‌رفتند و سید همچنان آن‌ها را به «خروج از عبودیت» شاه تشویق می‌کرد و از «محاسن سلطنت مشروطه و جمهوری» داد سخن می‌داد.^۲ به آن هم بسنده نکرده با «آشنایان تهران و ولایات هم که احتمال سوز و ساری در آن‌ها می‌رفت، مکاتبه می‌کرد و به هر وسیله و بهانه امت و هواخواه برای خود می‌ساخت.^۳» ناگفته نماند که اعتماد السلطنه هم در یادداشت روز ۲۶ جمادی الاول ۱۳۰۸ خود از نوشته شدن بعضی کاغذها به علما و طلاب مدارس — که در آن‌ها از معایب دادن امتیازات به فرنگی‌ها سخن رفته بود — در واپسین روزهای اقامت سید در حضرت عبدالعظیم و متهم شدن سید به نگارش آن‌ها سخن به میان آورده است.^۴ در هر صورت، سردروموندولف — که با سید سابقه آشنایی داشت و از بردن او با خود به استانبول سر باز زده بود — از نفوذ روز افزون و تبلیغات ضد انگلیسی او بیمناک شد «به شاه اطلاع داد که اسباب فتنه را سید فراهم کرده؛ تا زود است در فکر کار باشید؛ والا فتنه بالا خواهد گرفت.^۵» بنابراین پس از ۷ ماه بست نشینی در آن جا، به حکم شاه در ۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۸ به زور از تحصن بیرون کشیده شده، با خشونت هر چه تمام‌تر به عراق تبعید گردید.^۶

سید پس از رسیدن به عراق، مدتی در بصره به سر برده، نامه معروفی را که گفته شده است انگیزه تحریم استعمال دخانیات شده، به میرزای شیرازی، مجتهد طراز اول مقیم سامرا ارسال داشت و نامه دیگری به همان مضمون به علمای ایران نوشت و سپس خود را در اوایل ۱۳۰۹ به لندن رسانده، در آن جا، در خانه میرزا ملکم خان — که از رجب ۱۳۰۷ دست اندر کار انتشار روزنامه قانون بوده — اقامت جست و به هماوایی با او و صدور اعلامیه‌های مشترک و انفرادی شورانگیز و فرستادن آن‌ها به ایران و عثمانی، به ویژه عتبات پرداخت. چنان که میرزا آقاخان کرمانی در اواخر نیمه اول سال ۱۳۰۹ از استانبول به ملکم نوشته است که «اوراق سید جمال الدین در ایران و عتبات عالیات و لوله عظیم انداخته.^۷» عباس میرزا

۱ — پیشین، ص ۱۴۴. ۲ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۱.

۳ — خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۴۵. ۴ — روزنامه خاطرات...، ص ۷۳۰.

۵ — شرح حال عباس میرزا...، ص ۱۸۱.

۶ — خاطرات سیاسی...، ص ۱۵۰ / شرح حال...، ص ۱۸۱ / روزنامه خاطرات...، ص ۷۳۰.

۷ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۱۱.

ملک آرا دربارهٔ عزیمت سید به لندن و همکاری اش با ملکم چنین نوشته است:

پس از ناپدید شدن سید در بصره «چندی نگذشت که معلوم شد در لندن است و غرابت در این است که انگلیسی ها با وجود عداوتی که با او داشتند، متعرض او نشدند و مشغول شد به نوشتن روزنامهٔ عربی^۱ و باسمه کردن در مطبوعهٔ میرزا ملکم و فرستادن به عراق عرب و ایران، نزد علما و اعیان و تجار^۲» و خواستار خلع ناصرالدین شاه شد. نامه ای را هم که در بصره به میرزای شیرازی نوشته بود، در مطبوعهٔ قانون چاپ و منتشر کرد. علاءالملک هم در اواسط سال ۱۳۰۹، با استناد به گزارش کسی که از لندن آمده بود، از پترسبورگ به امین السلطان نوشته است که شیخ جمال «در همسایگی ملکم اتاق مختصری دارد، ملکم به فارسی و او به عربی چیزها نوشته، به مردم می فرستند... [شیخ] در باطن با ملکم خوب نیست، ولی در فساد همدست هستند...»^۳

بعضی از نوشته های سید و ملکم به ایران رسیده، در تهران و بعضی شهرهای دیگر دست به دست می گشته است. از جمله نسخه هایی از متن چاپی نامهٔ سید به میرزای شیرازی به تهران و به دست شاه رسیده است. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۰۹ در این مورد چنین نوشته است:

«صبح... پارک امین الدوله رفتم. جهت رفتن این بود که پریروز با روزنامه هایی که از برای من می آوردند، از لندن پاکتی به عنوان من بود. پشت پاکت به خط سید جمال الدین نوشته بود جناب جلالت مآب الشهد اعتمادالسلطنه! در میان پاکت صفحهٔ چاپ شده ای که سواد کاغذی بود که سید جمال الدین از بصره به سامره، به جناب میرزای شیرازی نوشته بود، در حقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که به دولت ایران بتازد و همه جا از امین السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق ائیم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او به باد داده، فرنگی ها را به ایران آورده، تمام ایران را به آن ها فروخته و بعد صدماتی که به مردم از حبس و جلائی وطن رسانده از قبیل ملا فیض الله در بندی و... اسم مرا هم در این جا ذکر نموده. من دادم این کاغذ را ترجمه نمودند. چون بنای فتنهٔ تمباکو و فتوای جناب امیرزا در این خصوص یقیناً نتیجهٔ همین کاغذ بود، نتوانستم در دولت خواهی از شاه، این کاغذ را نداده، چون در پست خانه سر پاکت را باز کرده بودند، گفتم شاید به شاه نشان داده که من ندهم؟ معلوم شد با

۱- عبدالحسین نوایی نوشته است که «غرض روزنامه ایست که سید... در پاریس به نام العروة الوثقی طبع و منتشر کرد.» شرح حال عباسی...، صص ۴۳- ۴۴. اما می دانیم که عروة الوثقی در سال ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ در پاریس منتشر شده است و نشریه ای که سید در ۱۳۰۹ / ۱۸۹۲ در لندن انتشار داد، مجلهٔ ضیاء الخافقین بوده است.

۲- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۱ ۳- اسناد سیاسی، صفائی، ص ۲۶۵.

همین پست به اسم خود امین الدوله هم یک صفحه از این کاغذ چاپ شده رسیده بود و به شاه داده است. من به خیال این که مبادا به مترجم مغرض بدهند و آن جایی که اسم من است، بد ترجمه کند، مصلحت دیدم که خود کاغذ و ترجمهٔ او را هر دوه نظر شاه برسانم. بعد به اتفاق امین الدوله دربخانه رفتیم کاغذ را من به شاه دادم.^۱»

در شمارهٔ ۱۳ روزنامهٔ قانون به اخراج سید از ایران اشاره و اعتراض شده است:

«وارث رسول خدا را موافق کدام شریعت از بقعهٔ پسر رسول به آن افتضاح اخراج و مفقودالاثر می‌سازید؟ علمای دینی ما را به کدام قانون، به کدام عدالت، به کدام بی‌دینی این طور ذلیل و دربردار می‌نمایید؟^۲» و خبر ورود سید به لندن در شمارهٔ ۱۸ قانون داده شده است:

«جناب سید جمال‌الدین را وزرای تهران چرا به آن فضاحتی که اراذل اشقیاء هم نمی‌توانند تصور نمایند، از ایران نفی کردند؟ به علت این که آن فاضل متبحر به یک غیرتی که می‌بایستی سرمشق علمای ایران باشد، در آن ملک محرک ترقی و مروج آدمیت شده بود. حالا کجاست؟ موافق اخبار صحیح این روزها خود را سالماً به لندن رسانده، در آن جا به واسطهٔ تجدید روابط خود با بزرگان عصر، در نهایت دلگرمی مشغول خدمات اسلام و محرک اشتعال آدمیت ایران است.^۳»

بعضی‌ها به همکاری سید با ملوک در قانون اشاره کرده‌اند و محیط طباطبایی حتی نوشته است که با وارد شدن سید بر ملوک «در برخی از شماره‌های قانون، اثر فکر و سیاست سید نمودار گردید.^۴» در حقیقت هم از همین زمان به بعد است که موضوع اتحاد اسلام در شماره‌های مختلف قانون به کرات مطرح می‌گردد. به عنوان مثال در شمارهٔ ۱۷ آن چنین آمده است:

«یک آدم فاضل که از روی تحریراتش باید از علمای افغان باشد، از هرات دودفعه این سؤال را به مضامین مختلف شرح داده که اولیای آدمیت بر اتحاد ملل اسلام بعضی تشویقات مؤثر نشر می‌دهند. آیا چنان نعمت عظیمی، یعنی اتحاد مسلمین به چه تدبیر ممکن خواهد شد و در صورت امکان آیا مرکز چنان اتحاد در کدام نقطهٔ روی زمین خواهد بود؟ در این اواخر بر سر همین مسئله از اغلب ممالک اسلام تحقیقات گوناگون به ما رسیده. در جواب فاضل هراتی بعضی از معانی آن تحقیقات را که هر کدام حاصل افکار یکی از علمای مشهور

۱ — روزنامهٔ خاطرات...، ص ۷۸۳. ۲ — قانون، ش ۱۳، ص ۲.

۳ — قانون، ش ۱۸، ص ۴.

۴ — تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص ۷۹. و نیز رک: سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۴۵ و ۶۳.

این عصر است، در این جا به طور خلاصه ثبت می‌نماییم... از برای حصول اتفاق ملل اسلام نه شمشیر لازم است، نه خزانه. کافی است که اولیای اسلام از اوضاع آسیا درست مطلع بشوند و ببینند خداوند عالم چه قدرت عظیم در دست ایشان گذاشته است. اسلامبول اولین حصن استقلال دول اسلام است. اگر اسلامبول برود، مکه معظمه و عتبات عالیات و اصفهان و کابل کجا خواهند ماند؟ اسلامبول تاج کره زمین است. هر مسلمان که حفظ آن نقطه شریف را فرض دین خود نشمارد، از معنی شوکت اسلام هیچ نفهمیده است. تفرقه ملل اسلام از جهالت و اغراض امرا بوده، تجدید اتحاد ممکن نخواهد بود، مگر به یمن آفتاب آدمیت و به همت علمای اسلام...^۱»

آیا عالم افغان مورد اشاره ملکم کسی جز سید جمال الدین افغانی است و تأکید بر مرکزیت اسلامبول نوعی دهن کجی بر شاه تهران نشین نیست؟ در شماره ۱۸ هم باز به این موضوع که مرکز اتحاد اسلام کجا باید باشد، پرداخته شده است. یکی از علمای هند مکه معظمه، یکی از حجاج ترکستان بخارا، یک شیخ مصری قاهره، یک امام فاضل دارالسلام بغداد، یک شاهزاده ایرانی مشهد مقدس و یک ادیب حکمی اسلامبول را، هر یک به دلیل یا دلایلی به عنوان مرکز اتحاد اسلام معرفی و پیشنهاد کرده‌اند. به عنوان مثال، ادیب حکمی چنین استدلال کرده است:

«اسلامبول علاوه بر ملاحظات مذهبی، برحسب جغرافیا اول نقطه روی زمین است. دانشمندان عموم دول، اسلامبول را کلید سلطنت دنیا گفته‌اند. محسنات صوری و عظمت سیاسی این موضع بی نظیر را بر هر مصالح دیگر باید فایق شمرد^۲».

در شماره ۲۰ قانون نیز عریضه گروهی از «اهل ایران که مهجور از وطن عزیز در ممالک عثمانی متفرق» هستند، خطاب به میرزای شیرازی به چاپ رسیده است. از این نامه در فصل مربوط به میرزا ملکم خان سخن رفته است.

با شدت گیری مبارزه سید برضد دولت و دربار ایران در لندن، به طوری که پیش از این نیز مذکور افتاد، امین السلطان هم دست به کار شده، با نوشتن نامه به میرزای شیرازی و چاپ مقالاتی در روزنامه‌های داخلی چون ایران و اطلاع^۳ و روزنامه برون مرزی اختر به یک

۱ - قانون، ش ۱۷، صص ۳۰۴. ۲ - قانون، ش ۱۸، ص ۱.

۳ - به طوری که در فصل مربوط به ملکم دیدیم، نویسنده مقالات چاپ شده در روزنامه‌های ایران و اطلاع به اعتراف اعتماد السلطنه، شخص وی بوده است. این مقالات در رجب و شعبان ۱۳۰۸ به چاپ رسیده‌اند. به نوشته سیدحسین خان عدالت وقتی اعتماد السلطنه - که از همراهان ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگ (۱۳۰۶) بوده - در پترسبورگ، در حضور عدالت با سید ملاقات کرده، پس از بوسیدن دست سید، از مقاله‌ای که برضد او، پس از

ضد حمله دست می‌زند. «تکفیرنامه روزنامه اختر» که تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» در بین اسناد بازمانده از سید به دست آمده و در مجموعه اختر (سال ۱۸) مورد مراجعه نگارنده به دنبال شماره ۱۶ (۲۷ جمادی الاول ۱۳۰۹) صحافی شد و به احتمال قوی ضمیمه همان شما بوده، از آن جمله است.

میرزا آقاخان در نامه‌ای که از قرار معلوم در سال ۱۳۰۹ به ملکم نوشته — زیرا که در آن از ولوله افکنی اوراق سید در ایران و عتبات و شایعه موقوف شدن عمل انحصار تنباکو سخن رفته — به اقدامات پشت پرده برای تهیه چنان اوراقی اشاره کرده است:

«سه روز قبل از این تلگراف‌های مؤکد از ایران به سفارت اسلامبول رسید که البته در اختر شرحی دایر بر مذمت سید مزبور بنویسند و سفیر [ناظم الدوله] هم اصرار غریبی داشت که زود بنویسند تا تلگرافاً به تهران خبر بدهم. اختر هم ظاهراً چیزی نوشت؛ اما چون باید [اداره] مطبوعات اذن بدهد، هنوز طبع نشده. این هفته دور نیست طبع و نشر بشود.^۱»

در تکفیرنامه یک صفحه‌ای مورد بحث، زندگی سید به طور مغرضانه‌ای مرور و اتهاماتی ناروا به وی بسته شده است:

«از قراری که به طور موثوق آگاهی حاصل نمودیم، شیخ جمال‌الدین که چندی پیش از این در بصره متوقف بود، اکنون به لندن رفته، در آن جا به اتفاق چند نفر از ارامنه خودپسند که به کفران نعمت منسوبند، بنای فتنه‌انگیزی گذاشته... حتی از قول حضرات علما و اعیان و مردمان محترم ایران کاغذهای ساخته دروغین در ورق‌پاره‌های بی‌معنی روزنامه وار طبع و انتشار می‌دهند... مسلک روزنامه ما پیوسته مبنی بر حفظ حقوق و شئون بزرگان ملت و ابنای وطن و رفع اتهام و افترا از هر کس است (!) لهذا لازم دانستیم که مختصری از سرگذشت و ترجمه این شیخ گمراه را در این جا بنویسیم... در عنفوان جوانی دامنش به لوث هرگونه معاصی آلوده بود... [برای سوء استفاده] به لباس اهل علم و فضل درآمده... به حيله و تزویر طرف وثوق مردمان ساده لوح شد... [به استانبول رفت و در آن شهر] نام شیخ افغانی بر خود

عزیمتش از تهران در روزنامه اطلاع نوشته بوده، عذرخواهی می‌کند. بنابراین مقاله اخیر، در سال ۱۳۰۴ ق در هفته نامه اطلاع — که از ۱۲۹۸ تحت مدیریت اعتمادالسلطنه درمی‌آمده — منتشر شده است و غیر از مقالات منتشره ۱۳۰۸ ق بوده است. امین الدوله هم ضمن شرح مسافرت اول سید به ایران که به دعوت اعتمادالسلطنه صورت گرفته بوده، به تغییر رفتار او اشاره کرده است: «...دیگر شاه اورا نخواست ببیند و ندید و اعتمادالسلطنه که واسطه دعوت و علت ضیافت سید بود، به گمان این که شاید به کار روزنامه ایران دخیل شود، با او دشمنی آغازید.»

خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۲/شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی، ص ۱۰۴.

بسته، در مصطفیٰ تعلیم و تدریس نشست و در ظرف اندکی مدت، بسیاری از طالبان علم در حلقهٔ درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دید... اظهار زندقه و الحاد نموده، حاشا و ثم حاشا، نبوت را به عنوان صنعت یاد نمود. حکومت سنیۀ عثمانی از راه باریک بینی او را مجال نداد... بیرون نمود... [به مصر رفت] در آن جا نیز بر وسادۀ آموزگاری نشست. چندی بدین برنیامد که در آن جا هم قفل دهان را برداشته، در حق اهل شرع مقدس بنای بد زبانی گذاشت... حکومت مصرش نیز نفی و اخراج بلد کرد... [به هندوستان رهسپار شد] تا رفت به اظهار مقصود پردازد، حکومت هندوستان که دورادور مترصد حالش بود، فرصت نداده، مدتی محبوسش داشته، پس از آن اخراج بلد نمود. آن وقت به فرنگستان گذشت، چندی در پاریس به سر برده، تا این که به میان چند تن از فراریان ممالک دیگر راه جسته، با آنان همراه شده، به اتفاق روزنامه‌ای به نام عروۃ الوثقی طبع و انتشار نمودند. چون مقصودشان القای فتنه و فساد در میان ممالک اسلام بود، نتوانستند کاری از پیش ببرند... [این شیخ نجدی بعد از آن که مدتی در پترسبورگ و مسکو سرگردان ماند، به تهران آمد و] به حکم چرب زبانی که نتیجۀ سیاحت‌های طولانی است، دل‌های عوام را به سوی خود مایل کرده، راه معیشتی پیدا نمود... باز کفران ورزیده، چندی نکشید که به اقتضای سرشت بد خود بنای فتنه و فساد گذاشت... به مجالس بعضی بزرگان و رجال دولت تردد نمودن گرفت و در میان ایشان نیز به سعایت و سخن چینی می‌خواست اسباب خصومت فراهم بیاورد. این معنی هم آفتابی شده، به حکم اولیای دولت از ایران به بغداد نفی شد... [به بصره رفت و چون خبردار شد که حکومت قصد تنبیهش را دارد] به لندن گریخت. چنان که گفته شد، اکنون در آن جا با چند تن از ارامنهٔ داعیه جودست یکی شده... مقصود ارامنه هم که معلوم است. این مرد را که در سلک علماست، آلت قرار داده‌اند که بلکه به واسطهٔ او... به اجرای مقصود خود پردازند... این ارامنه که در لندن گرد آمده‌اند... می‌خواهند اساس اتفاق مسلمانان را با چند کلمهٔ مزور برهم بزنند...^۱

میرزا آقاخان در نامهٔ بعدی خود به ملکم اطلاع می‌دهد که: «این سفیر (اسدالله ناظم الدوله) خود را نزد ایرانی و عثمانی مفتضح و صورت یک پول کرد. جای تأسف است. طاهر نجس، بنای تبصص و تملق لاشه‌خوری را گذارده. با این که سانسورت عثمانی به او مساعده نداد، باز ورقه‌ای جداگانه مخفیاً بر علیه آدمیت و ضد انسانیت به طبع رسانید. ولی حسن اتفاق در تبریز و بلاد ایران به واسطهٔ این که او را حامی رژی تنباکودانسته‌اند، علما خواندن اختر را حرام کرده‌اند

چون خدا خواهد که پردهٔ کس درد میل او بر طعنهٔ پاکان برد.

امروز یک نسخهٔ آن را با پست فرستادم.^۱»

نامه‌ای از امین الدوله نیز — که ضمن داشتن گرایش‌های غرب‌دوستی و لیبرالیستی و ارتباط‌های پنهانی با میرزا ملکم خان، در مقام وزارت پست و اوقاف نامه‌های رسیده از خارج را کنترل می‌کرده — در دست است که نشان می‌دهد انتشار نوشته‌های رسمی و سفارشی از نوع فوق‌العادهٔ روزنامهٔ اختر در افکار عمومی تأثیر عکس بخشیده، و پیشنهاد کرده که قلم سید و ملکم با رشوه شکسته شود:

«قربان خاک پای جواهرآسای اعلیحضرت اقدس همایونت شوم. چندی است که روزنامه‌های مملکتی کم‌تر به دست می‌افتد. آن‌چه شنیدم در قفقاز و اسلامبول و عتبات منتشر است؛ لکن سید جمال‌الدین دستی از آستین برآورده، در روزنامه‌ها مهملات می‌نویسد و فصول و مندرجات روزنامه‌ها را برای عرض هنر و اثبات وجود به اسم هر کس می‌فرستد. خانه‌زاد، هر چه را به حدس و قیاس شناختم ضبط کرده‌ام. این دویسته که به نام همایون است، ملاحظه می‌فرمایید، در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روزنامهٔ اطلاع و اختر و کوکب ناصری به شرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود، بیش‌تر جلب توجه مردم و دنبالهٔ حرف را دراز می‌کند و باید گفت مهملات ملکم و سید در ایران و عراق عرب بعضی تأثیرات کرد. در فرنگستان هم زبان و قلم مسموم ملکم یقین اثر دارد. قبلهٔ عالم روحنا فداه در حق منت فرت^۲ که نه زبان دارد و نه قلم و نه هیچ قابلیت خارجی، به بعضی ملاحظات این همه رعایت و نگاهداری می‌فرمایند، چه ضرر [دارد] در کار ملکم و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آن‌ها گفتگویی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم. یا باز هم هیچ اعتنایی نشود؟ موقوف به امر و ارادهٔ علیهٔ ملوکانه روح‌نفاذ است^۳.»

و شاه امر اتخاذ تدبیر مناسب دربارهٔ آن دورا به امین السلطان واگذار می‌کند. امین السلطان هم کار مذاکره و معامله با سید را به میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه^۴ — که

۱ — بررسی‌های تاریخی س ۵، ش ۲، صص ۳۰ — ۲۲۹.

۲ — Kont de montfort، رئیس پلیس تهران که پیش‌تر مورد معرفی قرای گرفته است.

۳ — اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ص ۲۶۹.

۴ — محمدعلی خان، پسر میرزا ابراهیم خان مهندس به احتمال خوبی — و از کارمندان وزارت خارجه — در سال ۱۳۰۷ مقام سرکنسولی ایران در تفلیس و لقب معین‌الوزارهٔ خود را به میرزا رضاخان بعداً ارفع و... شده واگذار کرده، به جای ملکم مقام و لقب باخته نشست و بعدها در دورهٔ مشروطه بارها به وزارت و نخست‌وزیری رسید. پسرش حسین علاء نیز به دنبال پدر پا جای پای او گذاشت. در نامه‌ای که در اوایل سال ۱۳۰۸ از لندن به روزنامه اختر ارسال گردیده و در آن از هوش و استعداد فطری ایرانیان در امر یادگیری سخن رفته، از تعدادی از محصلان ایرانی

پس از معزول شدن ملکم از سفارت لندن، به جانشینی او منصوب شده بود — واگذار کرد. علاء السلطنه هم به نزد سید رفته، «کوشش به تسلی و آرامش او درباره شاه نمود که اگر او خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید، حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت: — نه، راضی نخواهم شد؛ مگر این که شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود!»^۱

سید خودش نیز بعدها، هنگامی که سلطان عبدالحمید از وی خواست که به سفارت ایران در استانبول رفته، بگوید که «من برحسب امر شاهانه، ظلم هایی را که به من از دولت ایران رفته، عفو می کنم.» به پیشنهاد وزیرمختار ایران در لندن اشاره کرده، گفته است که «در لندن علاء السلطنه مکرر عفو از من طلبید، قبول نکردم. حال چگونه خودم به سفارت خواهم رفت؟»^۲

سید در همین زمان اقامت در لندن، ضمن به چاپ رساندن مقالات و مصاحبه های خود در مطبوعات انگلیسی و انتشار اعلامیه ها و نامه های سرگشاده، در ماه رجب ۱۳۰۹ مجله ماهانه ای به عربی و انگلیسی به نام ضیاء الخافقین دایر کرد و در هر شماره آن مقاله ای در ضدیت با شاه و دولت ایران به چاپ رساند. از آن جمله در شماره دوم (شعبان ۱۳۰۹/مارس ۱۸۹۲) نامه ای خطاب به علمای شیعه که به حمله القرآن معروف شده، نوشته، خلع ناصرالدین شاه را از سلطنت درخواست کرد. این نشریه بیش از ۸ شماره دوام نیاورد و بر اثر تلاش های علاء السلطنه و حسین قلی خان نواب، ریزن سیاسی او، دولت انگلیس موجبات

گوی سبقت از محصلان انگلیسی ر بوده و از آن جمله از فرزندان علاء السلطنه سخن رفته است: «... میرزا مهدی خان گرامی فرزند جناب علاء السلطنه که سیزده ساله است، در السنه روس و فرانسه چنان به فصاحت سخن می راند که شنوندگان تعجب می کنند... حسین خان و محمدخان، پسران هشت و نه ساله جناب علاء السلطنه... نیز که به واسطه صغر سن هنوز به مکتب نرفته، فقط در خانه درس می خوانند، بعلاوه تحصیل علم جغرافی و تاریخ و حساب، در فرانسوی نیز چندان مهارت یافته اند که خارج از قوه امثال ایشان است. از جمله حسین خان بیستی چند هم به فرانسوی خود نظم کرد [ه که] همان منظومه را نیز به خدمت فرستادم...» اختر، س ۱۷، ش ۲۰، ص ۱۵۶. ناگفته نماند که همین پسران یک سال پیش، به هنگام بازگشت ناصرالدین شاه، در محرم ۱۳۰۷ در جلو کنسولگری ایران در تقلیس وی را به زبان فرانسه خوشامد گفته بودند. میرزا مهدی خان که در سنین نوجوانی به مستشاری سفارت ایران در لندن رسیده بود، پس از انتخاب پدرش به وزارت امور خارجه نخستین دولت مشروطه، جانشین پدرش در سفارت گشت و سفارت لندن سال ها سپرده دست وی بود. میرزا حسین نوجوان تازه از فرنگ برگشته نیز در سایه پدر به عنوان رئیس کابینه وزارت خارجه برگزیده شده و از آن پس بارها از پله های وزارت خانه های مختلف بالا رفت. پسران علاء السلطنه خواهرزادگان میرزا علی خان امین الدوله و... از هزار فامیل ها بودند! رهبران مشروطه، ج ۲، صص ۴۶ — ۴۲۹.

تعطیل آن را از راه‌های قانونی فراهم آورد.^۱

ادوارد براون که در این دوره با سید از نزدیک آشنا شده، دربارهٔ فعالیت‌های او در لندن چنین نوشته است:

«در پاییز سال ۱۸۹۱ [اوایل ۱۳۰۹] او در لندن بوده و من به دعوت مرحوم پرنس ملک‌خان، در خانهٔ هولندپارک... او را ملاقات کردم... در مدت توقفش در لندن او چندین متینگ داد و مقالات گوناگونی زیر عنوان سلطنت ترور در ایران، در حمله به حیثیت شاه و حتی دربارهٔ صحت و سلامتی او با کمال شدت نوشت.^۲

۱- طرح یک نقد، ص ۱۶ / سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین، ص ۴۵.

۲- انقلاب ایران، ص ۱۳.

جنبش تنباکو

گفتیم که نامهٔ سید به میرزای شیرازی را از عوامل صدور حکم تحریم استعمال تنباکو دانسته‌اند. نقش پیروان سید در راه‌اندازی جنبش تنباکو غیرقابل انکار است. ت. ا. گوردن، وابستهٔ نظامی و منشی امور شرقی سفارت انگلیس در تهران از یک انجمن خفیه که سید جمال‌الدین به دنبال خود در ایران بر جای گذاشته بود، سخن می‌گوید و آن را مسئول یادداشت‌های تهدیدآمیز بهار ۱۸۹۱ [شعبان و رمضان ۱۳۰۸] به ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان معرفی می‌کند^۱ و خانم نیکی ر. کدی جنبش تنباکو را پیروزی قطعی برای تاکتیک‌های سید جمال‌الدین به شمار آورده است^۲.

از سوی دیگر، دیدیم که مقالات روزنامهٔ اختر— که حدس زده‌اند نوشتهٔ میرزا آقاخان کرمانی باشند— در درگیری جنبش و آگاهی‌دهی به مردم در مورد امتیازنامهٔ تنباکو، بسیار مؤثر ارزیابی شده‌اند. به همین علت‌ها و علل دیگری چون فعالیت یک شرکت خارجی دارندهٔ انحصار تنباکوی عثمانی مانده به شرکت عامل در ایران— که به مقایسه میدان داده— و شرکت فعال بازرگانان ایرانی مقیم عثمانی در جریان مقاومت و تحریم و صدور بخش اعظم توتون و تنباکوی ایران، توسط بازرگانان آذربایجانی از طریق عثمانی و... بحث دربارهٔ جنبش تنباکو را در این جا ضروری می‌نمایانند.

اعتراض‌ها و شکایت‌ها و حتی شورش‌ها و قیام‌های پراکنده در برابر دولت به علت‌هایی چون قحطی‌های ساختگی محترکان یا ناشی از خشکسالی و یا از حد تحمل گذشتن فشار و ستم حکام و عمال دولت و... مثل ادوار سابق، در دوره قاجاریه نیز حوادثی تکرار پذیر بودند و معمولاً پس از شعله کشیدن خاموش می‌شدند. اما حوادثی از این دست در اواخر سده ۱۹ به تدریج تکرر و تنوع و گسترش بیش‌تری یافته، صورت جوش و خروش‌های گروهی انبوه و گاه سیاسی به خود گرفته، در جهت مقابله‌جویی عمومی با حکومت تشکل و سوق پیدا می‌کردند و به سوی جنبش‌های همگانی تحول‌طلب راه می‌گشودند. به موازات آن اعتراض‌نامه‌ها و شکایت‌نامه‌های فردی و دشنام‌نامه‌های بدون امضای ارسالی به نشانی دولتمردان و شخص شاه، صورت اعلامیه‌های سیاسی به خود می‌گرفتند و گروه‌بندی‌های اجتماعی نخستین مراحل تشکیل سازمان‌ها و احزاب سیاسی را فراهم می‌ساختند. همه این‌ها با تشدید بهره‌کشی مرکب فئودالی و استعماری و تحمل‌ناپذیرتر شدن ستم و زورگویی استبدادی از سویی و توسعه نسبی دامنۀ هشیاری و آگاهی اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر ارتباط داشتند و در مجموع، همه حاکی از تحول‌طلبی جامعه بودند. در مقابل، رژیم فرسوده و در رأس آن ناصرالدین‌شاه، به شدت از وضع موجود دفاع می‌کرد و از تن دادن به الزامات زمانه سر باز می‌زد. از همین روی درگیری بین دو جبهه الزامی می‌نمود. و نخستین درگیری که صورت جنبشی همگانی به خود گرفت و رژیم را به عقب‌نشینی وا داشت، در نیمۀ دوم سال ۱۳۰۸ ق/ نیمۀ اول ۱۸۹۱ به وقوع پیوست و در اواسط نیمۀ اول سال ۱۳۰۹/ اوایل سال ۱۸۹۲ م با تسلیم دولت در برابر خواستی که انگیزۀ شورش‌های مسلسل شده بود، خاتمه پذیرفت.

عناصر معترض و به جنبش درآورندۀ مردم در دوره مورد بحث عبارت بودند از: علما، روشنفکران ترقی‌خواه و غرب‌گرا، بازرگانان.

علما. این قشر اجتماعی وسیع که از منزلت و نفوذ فراوانی در جامعه برخوردار بود، برای خودش دارای حریمی بود که دولت به ناگزیر حدودش را محترم می‌شمرد و حتی الامکان از درگیری و درافتادن با ایشان پرهیز داشت و آن‌ها به نوعی با هم کنار می‌آمدند. علما به برکت پایگاه اجتماعی خود از نوعی استقلال برخوردار بودند؛ چندان که دسترسی دولت به افرادی که آن‌ها پناهشان می‌دادند، عملاً نامقدور بود. اقامت غالب مراجع تقلید در خارج از قلمرو دولت ایران، یعنی در عتبات، و خارج از دسترس بودن آنان نیز بر استقلال این زمره کمک می‌کرد. هجوم غرب و غرب‌گرایی به کشور و تهدید موقعیت علما و دست‌درازی‌ها به مرزهای در طی قرون پدید آمده حریم یاد شده، بر مخالفت علما با دولت

شدتی روز افزون بخشید و آن‌ها را به رودر روی آشکارا شاه و دربار کشاند.

بازرگانان. در نتیجه توسعه روز افزون تجارت خارجی و افزایش نقش نسبی سرمایه و سهمشان در اقتصاد کشور و آشنایی با وضع همتایان فرنگی خود، سطح توقعات و آگاهی‌شان بالا می‌رفت. آنان برای مساعد شدن محیط برای فعالیت و سرمایه‌گذاری‌شان از سوی خواستار امنیت جانی و مالی بودند و از سوی دیگر طالب حمایت دولت و پیشگیری از نفوذ روز افزون سرمایه‌های خارجی در کشور بودند و خواه‌ناخواه برای تأمین خواست‌های طبقاتی خود از اواسط نیمه دوم سده ۱۹ به کوشش و مبارزه متشکل با دولت آغاز کردند. یکی از نخستین جلوه‌های کوشش همبسته آنان، برپایی مجلس وکلای تجار در تهران و شهرهای بزرگ و تدوین خواست‌های خود در یک کتابچه بود. اهم خواست‌های مطرح شده‌شان هم عبارت بود از: احترام به مالکیت فردی و تأمین حقوق مالی افراد. در اختیار گرفتن بازار پولی کشور و رهایی از سیطره نیروهای استعماری از طریق ایجاد بانک از سوی تجار داخلی. حمایت از بازرگانان و کسبه ایرانی در داخل و خارج در برابر سرمایه و رقابت‌های خارجی‌ان و نیز حمایت از صنایع داخلی و... اما نظام موجود ظرفیت تأمین خواست‌های آنان را نداشت. در نتیجه مبارزات آن‌ها تداوم و تکامل پیدا می‌کند و آن‌ها در جنبش‌های تحریم تنباکو و سپس مشروطه فعالانه شرکت می‌کنند. ناگفته نماند که در همین دوره از درون صنف بازرگانان دو جناح ملی و کمپرادور در حال زایش بود. این دو قشر از همان آغاز به تدریج از هم جدا می‌شدند و در دو صف جدا از هم شکل می‌گرفتند. بورژوازی ملی که میل به ایجاد و توسعه تولید صنعتی ملی داشت و در تلاش آن بود تا بازار داخلی را در اختیار خود نگهدارد، از همان آغاز از سوی استعمار و استبداد تحت فشار بود و عملاً از انتقال سرمایه خود به مجرای صنعت باز داشته و نومید شد و در نتیجه از رشد باز ماند. در حالی که بورژوازی کمپرادور در سایه وابستگی به استعمار و به عهده گرفتن وظیفه واسطه‌گری سرمایه‌داران اروپایی روزه روز رشد و توسعه یافت و به جهت خصلت دوگانه خود، ضمن مبارزه برای به دست آوردن میدان و محیطی مناسب و قابل اطمینان برای فعالیت‌های تجاری و سفته‌بازی و ملک‌داری و رباخواری و... خود و گرفتن امتیازاتی برای خود، در عین حال راه سازش با حاکمیت و رژیم حاکم را نیز طی کرد.

روشنفکران. این گروه در مقایسه با دو گروه پیش گفته کم‌شمارتر و به علت قلت باسودان در جامعه ایران اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، تأثیرشان در مقایسه با تأثیر علما بر روی توده‌های مردم کم‌تر بود؛ اما در ترویج تمدن غربی و حکومت قانون و آرمان‌های آزادی‌خواهی و... سهم به‌سزایی داشتند. عناصر ترقی‌خواه و دموکرات این گروه بر ضد استیلاجویی اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیسم مبارزه می‌کردند.

گروه‌های سه گانه یاد شده دارای خواست‌ها و مسایل مشترک بودند و به همین جهت به تدریج به هم نزدیک می‌شدند. ناگفته نماند که بسیاری از روشنفکران، اعم از دموکرات و لیبرال از بازار یا مدارس دینی برخاسته بودند و بین بازاریان و علما نیز پیوندی دیرین وجود داشت؛ پیوندی که ریشه در نیازهای اقتصادی و سیاسی متقابل آن‌ها داشت.

در این راستا نزدیک شدن روشنفکران ترقی‌خواه و علما به هم در دوده پایانی سده ۱۹ از اهمیت خاصی برخوردار است. نیاز به همکاری با علما و به کارگیری نفوذ مردمی آن‌ها در مبارزه بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی پیش‌تر از سوی آن‌ها احساس گردید. نامه‌های میرزا آقاخان کرمانی به ملکم در مورد علما و نوشته‌های ملکم در روزنامه قانون در رابطه با آن طایفه — که در صفحات قبلی از آن‌ها سخن رفته است — اسنادی هستند برای اثبات ادعای فوق. در این میان سید جمال‌الدین اسدآبادی از بارزترین و مؤثرترین حلقه‌های ارتباطی بین روشنفکران غرب‌گرا و علما بود. وی در حالی که یک روحانی مبارز بود و علما را به وسایل مختلف به مبارزه با استبداد و استعمار تشویق می‌کرد، با روشنفکران کشورهای اروپایی و اسلامی و از آن جمله ایرانی ارتباط و همفکری و همکاری داشت.

جریان نزدیکی گروه‌های سه گانه یاد شده به هم که از سال‌ها پیش از درگیری جنبش تحریم تنباکو آغاز گردیده بود، در آستانه آن جنبش به همکاری عملی‌شان برای به حرکت در آوردن توده‌های مردم — اگرچه هر کدام از آن‌ها دارای انگیزه‌ها و توقعات متفاوتی بودند — راه گشود و راه همکاری‌های دامنه‌دار در انقلاب مشروطیت بر ایشان هموار شد.

روند تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی در دهه نخستین سده ۱۴ ق/دهه پایانی سده ۱۹ با شتابی فزاینده در حال پیشرفت و تکمیل شدن بود. حیات اقتصادی و مناسبات اجتماعی و ساخت طبقاتی جامعه در شهر و روستا دستخوش چنان تغییر و تحولی بود که به دنبال سلسله قیام‌های هراز چندگاهی پراکنده و گسسته از هم، اینک زمینه برای یک جنبش فراگیر ملی بی‌سابقه بر ضد سلطنت مستبد و وابسته — که از سر ناتوانی و ناچاری و به منظور حفظ و تحکیم موقعیت خود، به پاره‌ای اصلاحات معتدل مصلحت‌جویانه بناپارتنیستی در دستگاه اداری کشور تن در می‌داد — آماده شده بود و بهانه‌ای کافی بود تا مردم به پا خیزند. انتشار خبر داده شدن امتیاز انحصار دخانیات به یک شرکت خارجی حکم قطره‌ای را داشت که کاسه صبر ملت را لبریز کرد و ملت علناً به دولت اعلان جنگ داد و موج‌های جنبش یکی پس از دیگری به حرکت درآمد و گروه‌های مختلف اجتماعی به دنبال هم به میدان مبارزه قدم نهادند و نخستین مراحل همکاری و اتحاد را عملاً تجربه کردند.

افشای امتیازنامه و...

مذاکرات مقدماتی امتیاز انحصار توتون و تنباکو — که به رژی شهرت یافته — در جریان مسافرت سؤم ناصرالدین شاه به اروپا، در انگلستان صورت می‌گیرد و مدتی پس از بازگشت شاه به ایران، مازورنالبوت — از بستگان لرد سالزبری، وزیر خارجه و نخست وزیر انگلیس، و دوست و همراز سردر و موندولف، سفیر کبیر انگلیس در ایران — به ایران آمد و به کمک و فشار ولف و در پرتو خیره کننده رشوه‌های کلان، که به گفته فووریه، پزشک فرانسوی شاه، به دو میلیون فرانک سر می‌زد، در اواخر رجب ۱۳۰۷/مارس ۱۸۹۰ موفق به اخذ امتیازنامه‌ای که به امضای ناصرالدین شاه و وزارت امور خارجه ایران رسیده بود، گردید. امتیازنامه‌ای که به موجب آن حق انحصاری خرید و فروش کل توتون و تنباکوی تولید شده در ایران، در داخل و صدور آن به خارج، به یک شرکت انگلیسی که بعدها نام شرکت سلطنتی دخانیات ایران به خود گرفت، واگذار کرده بود. در مقابل، شرکت گیرنده امتیاز تعهد کرده بود که سالانه ۱۵ هزار لیره و نیز یک چهارم عایدی خالص خود را به خزانه دولت ایران بپردازد. به قول عباس میرزا ملک آرا، برادرش ناصرالدین شاه «انحصار تنباکو و توتون ایران را به قیمتی خیلی نازل، بدون شرایط به یک کمپانی انگلیسی فروخت و حال آن که لازم بود شرایط صحیحی در این عمل بگذارد و قیمتی گزاف هر ساله بگیرد. ولی چون مبالغی گزاف به اطراف شاه داد و هیچ کسی که احتمال می‌رفت منشاء اثری شود، باقی نماند، الا آن که پولی گرفت، لهذا تماماً تصدیق و تحسین نمودند...»^۱ دکتر فووریه هم که در همان زمان امتیازنامه را مطالعه کرده، عقیده داشته است که «تمام مواد آن به نفع امتیاز گیرندگان» بوده و احتمال می‌داده است که این امتیاز ایران را به انقلاب بکشاند.^۲

دولت ایران که از واکنش روس‌ها و مخالفان داخلی بیمناک بود، از انتشار خبر اعطای امتیاز مذکور خودداری کرد. تالبوت که پس از امضای قرارداد به انگلستان برگشته بود، پس از تدارک مقدمات کار، در حدود یک سال بعد، روانه ایران شد و در این حین، یعنی پیش از رسیدن پای او به ایران، خبر امتیاز از محافل خصوصی به بیرون درز کرد و به سرعت یک آتش سوزی دستخوش باد منتشر شد. نخستین جرقه‌ای که حریق از آن برخاست، انتشار ترجمه مقاله‌ای از شماره مورخ ۲۵ ربیع الاول ۱۳۰۸ روزنامه صباح استانبول، درباره امتیازنامه رژی در شماره مورخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۰۸ / ۱۱ نوامبر ۱۸۹۰ روزنامه اختر بود. مقاله مورد بحث براساس اطلاعات مندرج در مطبوعات اروپا نوشته شده، نویسنده نیز نظر خود را جای جای بر آن افزوده بود. از آن جمله در آن مقاله از قول صاحب امتیاز آمده بود که مقاوله

۱ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۲. ۲ — سه سال در میان ایرانیان، ص ۳۱۱.

بسته شده با ایران «از مقاوله انحصار توتون دولت علیه عثمانی سودمند به حال کومپانی بوده است.» و اظهار نظر شده بود که «بدین وسیله صاحبان محصول در دست کومپانی زاروزبون مانده، حاصل رنج خود را به قیمتی که ارزش دارد نتوانند فروخت و از منافع رقابت تجارت بهره نخواهند داشت و بدین سبب جمع کثیری از ایرانیان که معاش و گذرانشان منحصر بدین ممر است، متضرر گشته، به بنیان تجارت مملکت اخلال فوق العاده وارد خواهد شد... دولت ایران بدون انحصار، به اندک اصلاحی ممکن بود که از تنباکو و توتون مملکت خود، همین قدرها که از صاحب امتیاز عاید خواهد شد، رسوم بگیرد. لهذا سبب این سماحت که اولیای دولت مشارالیه کرده، منافع حقیقی مملکت را منظور نداشته اند، بر ما معلوم نیست... امیدواریم که احکام و شرایط انحصار مذکور غیر از این باشد که صاحب امتیاز اعلان کرده و اولیای دولت مشارالیه نیز منافع حقیقی مملکت را بهتر از آنچه ما ذکر نمودیم، رعایت و محافظت نموده باشند.»

اختر هم علاوه کرده بود که «هرگاه شرایط انحصار این است که اعلان شده، در آن صورت مطالعات رفیق محترم ما گرامی منشی روزنامه صبح همه صواب و دلیل پاکی نیت ایشان است...»^۱

یکی دو ماه بعد، تالبوت، دارنده امتیاز، در سراه خود از لندن به تهران چند روزی در استانبول توقف کرد و مهمان معین الملک^۲ سفیر ایران در عثمانی شد و در این زمان یکی از نویسندگان اختر که حدس زده اند میرزا آقاخان کرمانی باشد، با وی مصاحبه ای انجام داده، یک مقاله انتقادی براساس مصاحبه نوشته، در اختر مورخ ۹ جمادی الاول ۱۳۰۸ به چاپ رساند. تکه هایی از این مصاحبه در این جا نقل می گردد:

تالبوت — «انحصار تنباکو و توتون در ایران موجب منافع دولت و زارع و تجار است. خبرنگار — «از منافع زارع شرحی بیان بفرماید.»

تالبوت — «زارع پیش از این محصول را یا نسیه به تجار مملکت می فروخت و یا این که

۱ — اختر، س ۱۷، ش ۱۳ (۲۷ ربیع الاول ۱۳۰۸)، ص ۱۰۰.

۲ — ابراهیم تیموری معین الملک را از سرآمدان کسانی به شمار آورده که قبل از همه به معایب امتیاز تنباکویی برده «در این باره در استانبول تبلیغات زیادی کرد و به تحریک او روزنامه های عثمانی مقالاتی نوشتند و ضرر این امتیاز را گوشزد مردم نمودند. تا بالاخره امین السلطان که او را سد راه خود می دید، مقدمات عزل او را فراهم ساخت و ناصرالدین شاه به تهران احضارش کرد.» تحریم تنباکو، صص ۵۰ — ۴۹. با توجه به نفوذ معین الملک در محافل فراماسونی و روشنفکری و دیپلماتیک استانبول و دربار و باب عالی و نیز بر روزنامه اختر، ادعای ابراهیم تیموری قابل قبول به نظر می رسد. به ویژه که تصمیم گیری درباره عزل او در جلسه روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸، در اوایل درگیری جنبش تحریم تنباکو صورت گرفته است. ر. ک: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۳۷.

با چیت و کرباس مبادله می نمود. اما من پس از برداشتن محصول، پول نقد خواهم شمرد.»
 خبرنگار — «این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامیست. زیرا که زارع همه وقت محصول را به نقد می فروختند، سهل است که بسا می شد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول می گرفتند که هنگام ادراک محصول جنس بدهند و فرقی این است که آن گاه مرد زارع صد مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را به نحوی که دلش می خواست، می فروخت؛ حالا باید تنها به یک نفر بفروشد. آن هم به قیمتی که خریدار معین می کند. پس این معنی موجب مضرت گروه بزرگ شده، نه منفعت. بفرمایید منفعت دولت از این امر چیست؟»

تالбот — «سالیانه بعلاوه ۱۵ هزار لیرای انگلیسی، ربع مداخل نیز به دولت عاید خواهد شد.»

خبرنگار — «این نیز حرفی سست است. به علت این که دولت علیه عثمانی در حالتی که توتون ممالک محروسه خیلی کم تر از محصول تنباکو و توتون ممالک ایران است، سالیانه از اداره رژی، یعنی انحصار، معادل ۷۰۰ هزار لیرای عثمانی^۱ می گیرد. خمس مداخل نیز به دولت عاید است. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ و حال آن که توتونی که به خارج می رود نیز از انحصار آزاد است... بنابراین مبلغی که سالیانه شما به دولت خواهید داد، در جنب منافی که اداره رژی به دولت علیه عثمانی می دهد واقعی ندارد. یعنی این همه مداخل به کیسه خود شما خواهد رفت. دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد؛ به علت این که محصولی که به خارج خواهد رفت نیز داخل شرایط انحصار است... مجملاً از این امتیاز و انحصار منافی به ملک و ملت عاید نخواهد شد، سهل است که خیلی مضرات و خسارات از این روبه مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعداد آن ممکن نیست... جای افسوس است که اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بار گران رفته اند. حال آن که می توانستند شرایط امتیاز رژی ممالک محروسه عثمانی را که پس از تجارب زیاد بسته شده است، در تعیین شرایط این امتیاز سرمشق حرکت خود قرار بدهند تا این مرتبه مغبون و طرف شامت دیگران نشوند... معایب و مضرات این کار نه چندان است که به نوشتن تمام بشود. عبالاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود به حال ملت ترحم فرماید^۲»

لازم به توضیح است که پس از انتشار شماره ۲۲ اختر که در ۲ جمادی الاخر ۱۳۰۸ از چاپخانه در آمده و در حدود اواخر همان ماه به تهران رسیده بود، از ورود آن به ایران جلوگیری

۱ — در سال ۱۳۰۸ ق / ۱۸۹۰ هـ لیرای انگلیسی حدود ۱۱۰ قروش (۱ لیرای عثمانی و ۱۰ قروش) ارزش داشته است.

۲ — اختر، س ۱۷، ش ۲۳ (۹ جمادی الاخر ۱۳۰۸).

به عمل آمده و با هویدا شدن نخستین نشانه‌های یک مبارزه نسبتاً سازمان یافته، موج دستگیری‌ها از اواسط رمضان همان سال در تهران شروع شده و عده‌ای از طرفداران سید جمال‌الدین را — که در اواخر جمادی الاول همان سال از ایران اخراج شده و در عراق عرب آن نامه معروف را به میرزای شیرازی نوشت — و میرزا ملکم‌خان — که از رجب ۱۳۰۷ شروع کرده بود به انتشار روزنامه قانون و در شماره ۶ (ذی حجه ۱۳۰۷/ژوئیه ۱۸۹۰) آن از قول یک تاجر قزوینی نوشته بود که «کسی نیست از این جوان نجیب (امین‌السلطان) بپرسد، این حقوق و این امتیازات دولت ما را به چه قانون به او باش خارجه می‌فروشید... شما این وسایل گذران مسلمین را به چه جسارت به کفار می‌فروشید، مگر خلق ایران واقعاً مرده‌اند که ترکه آن‌ها را این طور حراج می‌کنید؟ [و خود پاسخ می‌دهد:] سرکار تاجر، این‌ها خیلی حق دارند که ما را به کلی مرده بدانند. در ملکی که یک شعاع حیات دیده بشود و در گروهی که یک رگ حس باقی مانده باشد، کدام وزیر نجیب می‌تواند این همه حقارت پریشانی را بر آن ملک بار نماید! — دستگیر وزیر شکنجه و بازجویی کشیدند. جالب توجه است که در خانه یکی از دستگیرشدگان دستگاه چاپی پیدا کرده بودند که اعلامیه‌های ضد دولتی و نسخه‌های به تهران رسیده قانون به وسیله آن تکثیر می‌گردیده‌اند.^۲ حاج سیاح محلاتی و میرزارضای کرمانی، از مریدان سید جمال‌الدین نیز در میان دستگیرشدگان بودند.

شماره‌هایی از روزنامه اختر که در آن روزها به هر صورت به دست بعضی از روشنفکران داخل کشور می‌رسید، در تشدید شکل‌گیری اعتراضات توده‌ای تأثیر حتمی داشت. نیکی ر. کدی تأثیر مقالات انتقادی در برانگیختن مخالفت ایرانیان نسبت به امتیاز تنباکورا انکارناپذیر دانسته، خاطرنشان ساخته است که «در اعلامیه‌های بعدی مخالفین به این مقالات و همچنین به مسئله جلوگیری از ورود اختر به ایران اشاره شد.» چنان که در نامه اعتراض آمیزی که خطاب به ناصرالسلطنه، رئیس عدلیه وقت تبریز نوشته شده و کندی — شارژدافرانگلیس در ایران — ترجمه انگلیسی آن را به پیوست گزارش تفصیلی مورخ ۲۹ آوریل ۱۸۹۱/۲۰ رمضان ۱۳۰۸، از اوضاع ایران به وزارت امور خارجه انگلیس ارسال داشته، در این باره چنین آمده است: «... آن‌ها اخترا را که از سر دلسوزی از ما انتقاد می‌کرد، توقیف کرده‌اند.^۳» دو بالوا — وزیرمختار فرانسه در تهران، هنگام گزارش حوادث قیام شیراز در رمضان ۱۳۰۸، ضمن اشاره به سخنرانی شدیدالحن سید علی اکبر فال اسیری در مسجد وکیل

۱ — قانون، ش ۶، ص ۳.

۲ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۵۱.

۳ — تحریم تنباکو در ایران، ص ۷۳.

شیراز بر ضد امتیاز تنباکو، متذکر شده است که «به نظر می‌رسید سخنان سید علی اکبر از مقاله اختر دربارهٔ رژی ملهم بوده است.^۱»

تالپوت که در ۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۸/۱۷ ژانویه ۱۸۹۱ از استانبول حرکت کرده بود، در اواسط فوریه/اوایل رجب به تهران رسید و اندکی پس از ورود او به تهران، داده شدن امتیاز رسماً از طرف دولت ایران اعلام گردید و بلافاصله، حتی پیش از شروع کار عملی کمپانی در رمضان ۱۳۰۸/آوریل ۱۸۹۱ مخالفت با آن شروع شد. با آغاز کار کمپانی «یک اردواز رعایای انگلیس و کارگران شرکت، چه شرقی، چه انگلیسی، از هر طرف به ایران ریختند. زیرا که لقمهٔ چرب و نرمی پیدا شده بود و رسیدن به آن به رنج و خرج سفر می‌ارزید. طولی نکشید که ورود این همه انگلیسی به ایران تولید سروصدا کرد و آثار آن نمایان گردید. به این معنی که در شهرهای بزرگ فریاد و اعتراض مردم بلند شد. حتی گفته می‌شود که در بعضی نقاط مثل یزد کار به شورش نیز کشیده، در تهران نیز حال طغیان ظاهر است و دولت دست به کار توقیف عده‌ای زده و همین عمل اضطراب و وحشت عامه را دوچندان کرده است.^۲»

عباس میرزا ملک‌آرا دربارهٔ شروع کار کمپانی و رفتار کارمندان آن با مردم و واکنش آن‌ها چنین نوشته است:

«انگلیسیان هم به ایران آمده، مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشد، به تمام بلاد مأمورین فرستادند و در هر بلدی سوار گرفتند که اجرای احکام آن‌ها را نماید و سوارها را با مواجب کافی و اسبان اعلی و اسلحهٔ جدید مسلح نمودند و در این خصوص از عدم اطلاع به هیچ وجه شرطی یا قراری با وزرای جاهل نداده بودند. به طور مطلق کمپانی مختار و به قول حکما وجود لا بشرط بود. چون میدان را به این شدت خالی و بی مانع دیدند، با رعایا در کمال سختی معامله کردند و در هیچ محل اعتنایی به حکومت نکردند و از طرف امنای دولت که همه از کمپانی رشوه خورده بودند، هر روزه به حکام ولایات اوامر صادر می‌شد که البته در پیشرفت امور مأمورین کمپانی منتهای سعی را به جا بیاورند و از اهتمام و همراهی دقیقه‌ای فروگذار نکنند. از این جهت تمام رعایا و ملاکین منزجر شده، به صدا درآمدند و از علما استفتا نمودند که خریدن تنباکویی که کمپانی در تحت انحصار گرفته و به قیمت نازلی جبراً از رعیت می‌گیرد، چگونه است؟ تماماً فتوی به حرمت آن دادند...^۳»

گفتیم که مخالفت با انحصار، بلافاصله پس از اعلان رسمی آن، به اشکال مختلف شروع شد. نخستین گروه اجتماعی که برضد آن زبان به اعتراض گشود، تجار و اصناف

۱- پیشین، ص ۸۳.

۲- سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۲. ۳- شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، صص ۸۳-۱۸۲.

توتون فروش بود. چه «این امتیاز منافع مادی صدها تن از تجار، واسطه ها و کسبه تنباکورا که دست اندرکار مراحل مختلف تولید، آماده سازی، خرید و فروش و صادرات این محصول بودند، به گونه ای آشکار در معرض خطری جدی قرار داد. به بیان دیگر دستگاه شهرداری تجار و کسبه تنباکورا را در بست به یک شرکت اجنبی فروخته، عملاً کسب و کارشان را مصادره کرده و آنان را به کارکنان و حق العمل کاران کمپانی خارجی بدل ساخته بود. تجار تنباکوبی درنگ به پا خاسته و پیگیرانه به تجهیز و بسیج نیروهای بازاریان در شهرهای تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، یزد، شیراز و دیگر شهرها پرداختند.^۱»

باید دانست که به نوشته حاجی محمد حسن امین الضرب به امین السلطان «اقلاً دوست هزار نفر مشغول زراعت و خرید و فروش و تجارت توتون و تنباکوبودند.^۲»

نخستین اعتراضات به صورت عرض حال دهی مطرح شدند. بلافاصله پس از اعلان رسمی اعطای امتیاز «عرض حالی از جانب تجار تنباکودر اعتراض نسبت به رژی توسط امین الدوله به حضور ناصرالدین شاه تقدیم شد.^۳» نیکی ر. کدی احتمال داده است که این عریضه گویا همان باشد که یک خبرسان مخفی ایرانی در ماه مارس/شعبان، درباره اش به سفارت انگلیس اطلاع داده بود که «این امتیاز آشوب و هیجان بسیاری ایجاد کرده و شصت نفر از تجار تنباکودر خانه ملک التجار انجمن کرده و عریضه ای به ناصرالدین شاه نوشته اند. با این پیشنهاد که بابت تنباکو مالیاتی بپردازند که مبلغی بیش تر از حق امتیاز عاید او سازد.^۴» اما از طرح مطلب چنین برمی آید که عریضه قبلی پیش از ۲۰ فوریه/۱۱ رجب به دربار فرستاده شده بوده است؛ چه در روز ۱۱ رجب جلسه ای با شرکت دولتمردان عالی مقامی چون نایب السلطنه، مشیرالدوله، امین السلطان، امین الدوله، اعتماد السلطنه و... در حضور شاه در دربار تشکیل می شود و شاه عنوان مطلب می کند که «جمعی به توسط امین الدوله از تمباکوفروش و غیره عریضه دارند که این کمپانی تمباکوبه ما ضرر وارد می آورد. ما مجبوریم زیر بیرق روس بست بنشینیم. پارسال که این امتیاز تمباکوداده شد، اعتماد السلطنه نبود. حالا بروید با هم بنشینید، صورت امتیازنامه را دوباره بخوانید.» رجال مذکور پس از بازخوانی و بررسی امتیازنامه باز به حضور شاه می رسند و اعتماد السلطنه که می نویسد، اگرچه ممکن بوده بعضی ایرادها بر آن بگیرد، برای پرهیز از انگیختن دشمنی امین السلطان، به اعتراف خودش آن را سراپا تصدیق می کند، بلکه اغراق هم می گوید و در حضور جمع به شاه

۱ - موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه، ص ۱۱۱.

۲ - ایدنولوی نهضت مشروطیت ایران، ص ۳۶.

۳ - تحریم تنباکو در ایران، ص ۶۲. ۴ - پیشین، ص ۶۵.

عرض می‌کند که «در سلطنت مستقله، همین که شخص از یک راه و مسئله حرف رعیت را شنید، دیگر نمی‌تواند جلو بگیرد. اگر این امتیازنامه هم سراپا غلط بود، چون به امضای همایون رسیده و به مهر وزرا، چه می‌توان گفت. جز این که باید گفت ما این قدر جاهل و نادان بودیم که ندانستیم چه کاغذ مهر کردیم و بایستی قریب دوست هزار تومان خسارت به این مرد که [تالbot؟] داد و در تمام بلاد فرنگ بی‌قول و بی اعتبار مشهور شد...»^۱

و شاه و دربار خود را بی اعتنا نشان می‌دهند و عریضه نویسی ادامه پیدا می‌کند. در این میان ۲ نامه از حاج محمد رحیم اصفهانی، تاجر مقیم تبریز در دست است که اولی را در ۲۹ رجب و دومی را در ۲۱ شعبان ۱۳۰۸ به حاج محمد حسن امین الضرب — که «رفیق صدراعظم وقت و مربوط با دربار سلطنتی و رجال درجه یک مملکت»^۲ بود — نوشته است. در اولی، قرارنامه دخانیات را از نظر اقتصادی زیان‌آور و از نظر اجتماعی و سیاسی مصیبت‌بار شمرده، خواهان برهم زدن آن شده، می‌نویسد که، گرچه به ظاهر سالی پنجاه هزار تومان از باب امتیازنامه به خزانه دولت می‌رسد، «لکن وقتی که اقدام در این کار نمودند، آن وقت ملتفت خواهند شد که برای دولت و ملت ضرر کلی دارد.» و پس از به دست دادن زیان مالی دولت با ذکر ارقام درباره ضرر ملت چنین نظر می‌دهد:

«این تجارت که دست رعیت و تجار ایران بود، او را هم فرنگی‌ها بردند. بعد از این مردم بیکار یا این است که باید فعلگی نمایند، یا این است که راهزنی و دزدی بکنند. دیگر کاری که ندارند. فردا فلان آدم هم خواهد آمد، تریاک، پشم، کتیرا، گندم و برنج را منحصر خواهد کرد. چنانچه ممکن باشد رفع این فقره [دخانیات] را بفرمایید، خدمتی به دولت و ملت و اسباب دعاگویی مردم است.»

و در نامه دوم خاطرنشان می‌هازد که این حضرات صاحب امتیازنامه «خیالشان این است که رگ وریشه در ایران کرده، رعیت را مقروض خودشان نموده، مثل هندوستان یک مرتبه گرفته باشند»^۳.

ارسال عرض حال‌ها و نامه‌های بدون امضای تهدیدکننده به دربار و دولتمردان و پخش اعلامیه‌های بی‌نام و نشان همچنان ادامه داشت و حتی چنان که دوبالوآ، وزیر مختار فرانسه در ۱۸ مارس/ ۸ شعبان گزارش کرده «چند روز پیش عرض حال‌دهندگان به رهبری سادات و ملاها جرئت به خرج داده، هنگامی که ناصرالدین شاه از گشت و گذارش، به شهر بازمی‌گشت، به دیدن اورفتند»^۴.

۱ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۳۶ — ۷۳۵. ۲ — تاریخ رجال ایران، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳ — شورش بر امتیازنامه رژی، صص ۷ — ۱۶. ۴ — تحریم تنباکو در ایران، صص ۶ — ۶۵.

و در حقیقت چون از عرض حال نویسی نتیجه‌ای عاید نشده بود، مبارزه به تدریج در اشکال دیگری ظاهر می‌گردید و جدیت وحدت بیش‌تری می‌یافت. در یکی از گزارش‌های سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه، از گرد هم‌آیی گروهی از تجار و دادوستدگران تنباکو رتاریخ ۶ مارس ۲۵/ رجب در مسجد شاه تهران و تحصن آن‌ها در حضرت عبدالعظیم عریضه‌نگاری‌شان به شاه و اظهار این که آن‌ها از کمپانی انگلیسی تبعیت نخواهند کرد و... سخن رفته است.^۱

در این مرحله که مبارزه از حد اعتراض آرام فراتر نرفته، تلاش و تقلا بیش‌تر در بین بازاریان و کسبه محسوس است. عناصری از علما نیز زبان به اعتراض می‌گشایند؛ اما هنوز آتش طغیان در توده‌ انبوه مردم ندویده و جنبه‌ توده‌ای به خود نگرفته است. اما به گذشت زمان قشرهای دیگری به میدان مبارزه کشانده می‌شوند. چرا که توتون و تنباکوبه یکی از ضروریات زندگی مردم تبدیل شده بود. دکتر فورویه که در آن زمان در ایران می‌زیسته درباره‌ شیوع استعمال دخانیات چنین نوشته است:

«این مسئله مبتلی به هر ایرانی بود. زیرا که کم‌تر کسی است در این مملکت، از زن گرفته تا مرد که دخانیات استعمال نکند. در هر خانه که قدم بگذارید، غلیون نیز مثل چای و قهوه به شما تعارف می‌شود. هیچ ایرانی متعینی نیست که در سفر غلیون‌دار خود را با اسبی که غلیون و تنباکودان و دو منقل پر از آتش بر آن بسته‌اند، همراه خود نبرد.^۲» از همین روی است که یکی از مطلعین آن دوره اظهار داشته است که «تعداد کسانی که از خرید و فروش تنباکو و توتون امرار معاش یا استفاده‌ای می‌کردند، قریب یک پنجم مردم ایران می‌شدند.^۳»

از این رو مردم هم نمی‌توانستند در قبال موضوع سپرده شدن امتیاز انحصاری اختیار دخانیات بی تفاوت باقی بمانند. به ویژه که علما نیز داده شدن چنین امتیازات و انحصاراتی به نامسلمانان را مغایر شرع می‌یافتند و افزایش نفوذ اروپائیان را در مقدرات مردم مسلمان نمی‌پسندیدند و نمی‌توانستند در مقابل چنین موج فزاینده‌ای ناظر بی طرف باقی بمانند. روشنفکران ترقی‌خواه و ملی‌گرا نیز که افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی استعمارگران را در شئون مختلف میهن و مردم خود بر نمی‌تافتند و این همه را مابین استقلال و سرآغاز وابستگی و انقیاد کشور می‌یافتند، چنان که دیدیم از همان ابتدا و پیش از گروه‌ها و قشرهای دیگر نسبت به موضوع امتیازدهی حساسیت و واکنش نشان دادند و در حدود امکانات خود با نگاشتن مقالات و تهیه و پخش اعلامیه‌ها و فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی گوناگون فردی و جمعی به فعالیت‌های بیدارگرانه و روشن‌گرانه دست زدند و زندان و شکنجه را به جان

خریدند.

در نتیجه کوشش های روشنفکران و بازرگانان و کسبه توتون و تنباکوفروش و علما و همدستی و اتحاد نسبی آن ها که در جریان جنبش پدید آمد، توده های مردم نیز، به ویژه پس از کشانده شدن تعداد زیادی از علما به میدان مبارزه، به طور روزافزونی به پا خاستند.

در شیراز

از آن جایی که «تنباکوی معتبر ایران مال فارس است. یعنی تنباکوی فارس هم بهتر از مال سایر ممالک، هم بیش تر، بلکه عمده و اصل همان است»^۱ و نیز انگلیسی ها جنوب ایران را منطقه نفوذ خود به حساب می آوردند، سروکله مأموران کمپانی دخانیات، در شیراز زودتر از بعضی جاهای دیگر پیدا شد و نخستین شورش در برابر یورش ایشان در آن جا به وقوع پیوست. ابتکار به جنبش درآوردن مردم نیز در آن شهر بازرگانان را بود. چنان که اعتماد السلطنه در این باره از زبان امین السلطان، صدراعظم وقت، چنین نوشته است:

حکام «اوایل عید نوروز از زارعین تنباکو مطالبه مالیات می کنند و محصلین غلاظ و شداد به دهات می فرستند. زارع بیچاره بی پول، حاصل یک قطعه زمین را که صد تومان قیمت دارد، از ناچاری به تجار متمول شیرازی سلم به بیست تومان می فروشد و از این بیست تومان پانزده تومان به مالیات دولت و فرع حق حکومت و خدمتانه و قلق محصل می دهد و برای خود او نمی ماند، مگر پنج تومان. تجار شیرازی که این فایده و نفع کلی را می برند، در تمام مملکت فارس از پنجاه الا شصت نفر می باشند... و غالباً با عمال و خوانین و علما همدست و شریک می باشند... [با ورود مأمور دخانیات، وقتی تجار دیدند از آن منفعت گزاف محروم می شوند...] بنای افساد و تفتین را در کار کمپانی اداره دخانیات گذاشتند... از علمای شیراز آن ها که عاقل بودند، قبول ریاست عارضین تجار و کسبه را ننمودند. سید علی اکبر نامی که در حقیقت مردی عامی است و امتیازش فقط این که داماد حاجی میرزا حسن شیرازی سامره ای می باشد،... ملاذ و کهف تجار تنباکوفروش شد. جمعی دور او را گرفتند و آن... را بر آن داشتند که برود بالای منبر، از دولت بد بگوید و دادن امتیاز را تشیع نماید. آن پنجاه شصت نفر هم در کوچه های شهر شیراز افتاده، بعضی مردم عوام ساده لوح را با خود همراه کرده، هیاهویی نمودند و مختصر شورش شد. یک دور زد کاکین را بستند... ناچار اصلاح کار را از قوام الملک خواستم. او جمعی از ایل عرب را که سپرده به او بود، مسلح نموده و به

طرف مسجد جامع که شورشیان در آن جا جمع شده [بودند] شتافت و جمعی را با تیرتفنگ مقتول ساخت. بعضی پناه به امامزاده معروف به شاه چراغ بردند. در همان بقعه نیز چند تن کشته شدند. شورش موقتاً خوابید... [سپس برای آن که شهر آرام گیرد، دستور داده شد، سید علی اکبر از آن جا تبعید شود و] قوام الملک اطاعت این امر نموده، سید علی اکبر را به خفت تمام از شیراز به بوشهر بردند و از بوشهر، با کشتی به بصره اش رساندند.^۱»

سید فال اسیری

وی که در سال ۱۲۵۶ ق در قصبه اسیر — مجاور آبادی فال که در یک جا فال اسیر نامیده می‌شوند و در دهستان گله‌دار، از بخش کنگان قرار دارند — به دنیا آمد و پس از طی مراحل مختلف تحصیل در شیراز به قول حاجی میرزا حسن فسایی، هم شهری و هم عصری اش «به زیور اجتهاد محلی گردید».^۲

عالمی بود بی باک و برخوردار از نفوذی فوق العاده در شیراز. در گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس در شیراز مطالب زیادی درباره اقدامات و رفتار وی درج گردیده است. به عنوان مثال در رمضان ۱۲۹۸ یک یهودی را که به خانه مسلمان عرق می‌برده، گرفته، زلف هایش را می‌برد و چون شب هنگام نامه تهدیدآمیزی به در خانه اش چسبانده می‌شود جمیع یهود را تهدید به قتل عام می‌کند و حکومت به دست و پا می‌افتد و سید اعلام می‌کند که آن‌ها «باید شراب فروشی و مطربی را موقوف کنند، حتی زلف‌های خود را بتراشند و لباس فاخر نپوشند. اگر نکردند، من آن‌چه باید بکنم خواهم کرد.» و تمام یهود از ترس درب خانه‌های خود را بسته، از کسب خود دست می‌کشند. پس از آن هم یهودیانی را که در حین می‌فروشی و مطربی گیر می‌افتادند، زلف می‌برید و چوب می‌زد و کلاه پاره می‌کرد و حکومت را به چیزی نمی‌گرفت.^۳

در شوال ۱۳۰۳ هم که قیمت نان به جهت فزون طلبی محتکران که شخص صاحب‌دیوان — پیشکار فارس — نیز در رأس آن‌ها قرار داشت، بالا رفته بود، گویا به تحریک قوام الملک، رقیب صاحب‌دیوان و به رهبری سید، شورش بزرگی در شیراز بر پا می‌شود که گزارش تفصیلی اش در کتاب وقایع اتفاقیه مندرج است.^۴ حاجی پیرزاده نائینی نیز از حادثه مذکور چنین یاد کرده است:

۱ — پیشین، صص ۲۵ — ۱۲۳.

۲ — فارسنامه ناصری، ص ۹۱۴.

۳ — وقایع اتفاقیه، صص ۱۳۹ و ۵۸ — ۱۵۷ و ۳۸ — ۳۳۷.

۴ — پیشین، صص ۶۷ — ۲۶۴.

«مردم... در آستانه حضرت شاه چراغ جمع شدند و جناب آقا سید علی اکبر فال اسیری که مردی فاضل و مقدس و صادق است و ازدحام جمعیت به دور خود [را] خوش دارد، ایشان را به بست شاه چراغ آورده و هر روز جمعیت و ازدحام زیادتر می شود. و صداها بلند می کردند و دادها می زدند و غوغاها می نمودند که چرا نان گران است و جنس فراوان نیست... ده نفر زخمی و ۶ نفر کشته شدند.^۱» این حادثه با خروج اضطراری سید از شیراز در واپسین روزهای سال ۱۳۰۳ انجام می پذیرد. به گزارش خفیه نویس انگلیس، هنگام خروج سید از شیراز «از جانب حضرت والا ظل السلطان به قدر پانصد یا هزار تومان به جهت معزی الیه خرجی فرستادند، قبول نکرد. از قرار مذکور تجار و اهل شهر همه قسم مخارج ایشان را متحمل شده اند. حاجی عباس نام تاجر اردوبادی که رعیت روس است، خیلی متحمل مخارج حاجی سید علی اکبر در بلوایی و الحال شده است... دیگر آن که حاجی سید علی اکبر مجتهد هزار تومان از جانب صاحب دیوان هنگام حرکت قبول نکرد. حضرت والا ظل السلطان تلگرافاً حواله کردند حاجی سید ابراهیم وکیل دولت عثمانی به مشارالیه داد...^۲»

در ذی قعدة ۱۳۰۵ نیز، به علت این که حکومت یک بابی را که سید تحویل داده بوده، به عنوان این که سفیه بوده، مرخص کرده بوده، غوغایی در شهر برمی خیزد و علما در خانه سید اجتماع می کنند و هیچ کدام چند روز به مسجد نمی روند و مؤذن ها اذان نمی گویند. سرانجام امین السلطان تلگرافی به حکومت دستور می دهد که «سید را از شهر بیرون کنند.» و سید هم به دیدن تلگراف می گوید: «می روم. شهری که مذهب ندارند توقف خودم را هم جایز نمی دانم.» اما بعداً از سید دلجویی می شود و موضوع فیصله پیدا می کند.^۳

سید در آستانه درگیری جنبش تحریم تنباکوبه چنان نفوذی در فارس دست یافته بود که خود در مواردی حد شرعی نیز می زده است. چنان که مستی را که طلاب در کوچه گرفته بودند، «می برند خانه حاجی سید علی اکبر، او را حد شرعی می زنند. چهل تازیانه که به او می زنند غش می کند. چهل تازیانه دیگر را در حالت غش به او می زنند و او را به حالت مردن از خانه بیرون می اندازند.^۴»

شورش

خفیه نویس انگلیس در شیراز در گزارشی که در ۳ شعبان ۱۳۰۸ تنظیم کرده، چنین

۱- سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۱، ص ۳۷. ۲- وقایع اتفاقیه، ص ۲۷۳.

۳- پیشین، ص ۳۱۷. ۴- پیشین، ص ۳۳۸.

اطلاع داده است که از اواخر رجب همان سال «به واسطه کمپنی تنباکو میانه مردم خیلی گفتگو است و متزلزل هستند. تجار تنباکو فروش واهمه زیادی دارند. اغلب از وکالت خانه (نماینده گی) دولت بهیه انگلیس جو یا می شوند. همه را استمالت نموده دلخوشی از این فقره داده شده که به جهت شماها هیچ قسم ضرر و خسارتی وارد نخواهد آمد. مخصوصاً حالی آن ها کرده شده که به جهت رعیت و تجار صرفه کلی دارد»^۱.

با رسیدن ماه رمضان هیجان بالا می گیرد و «از بابت فقره تنباکو که امتیاز آن به کمپنی انگلیسی داده شده، ملاهای شیراز معرکه می کنند. روی منابر حرف های بد می زنند. خصوصاً سید علی اکبر فال اسیری که بر روی منبر خیلی بد حرفی به دولت کرده است. نزدیک است مخلوق شیراز را به هیجان بیاورد. سه چهار کاغذ از تهران به جهت ملاها رسیده بود که شورش و بلوا کنند، نگذارند این کار سر بگیرد... از قرای که از حکومت مذکور شد، این کار از بستگان میرزا ملکم خان است که مردم را به شورش می خواهند بیندازد»^۲.

به نوشته عباس میرزا ملک آرا «جناب آقای سید علی اکبر فال اسیری شیرازی در شیراز به منبر برآمده، از زیر عبا شمشیری بر آورده، کشید و گفت که امروز جهاد واجب، است»^۳. میرزا علی خان امین الدوله هم که حوادث را از تهران دنبال می کرده، خاطرنشان می سازد که «اول کسی که فصاحت آغازید آقای حاجی سید علی اکبر فال اسیری بود. در شیراز شیرازه احترام دولت و سلطنت را گسیخت و آبروی حکومت ریخت. از دربار همایون به قوام الملک تعلیمات فرستادند و...»^۴.

قوام هم «که ایلات خمسه فارس سپرده به او بود» متقبل دستگیری و تبعید سید شد. اما این کار در ماه رمضان که مردم در پیوند دایمی با علما بودند، ناممکن بود. بعد از رمضان هم قوام الملک جمعی از سواران بهارلور حاضر نموده، در کمین نشست و سرانجام در صبح روز ۸ شوال سید را در حالی که برای هواخوری از شهر خارج شده بودند، دستگیر کرده، عمامه و عبایش را برداشته، شتابان به بوشهرش رساندند و از آن جا با کشتی به بصره فرستادند^۵.

ساعتی از روز گذشته که مردم از ربوده شدن سید خبردار شده بودند، به شورش در می آیند. «تمام علما و مردها و زن های شهر می ریزند در خانه سید، شلوغ زیاد می کنند. تماماً می روند در شاه چراغ، قریب سه چهار هزار نفر زن و مرد در شاه چراغ جمعیت کردند. تمام چهار

۱- پیشین، ص ۳۷۴ ۲- پیشین، ص ۳۷۶.

۳- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۳. ۴- خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۴۹.

۵- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۴ / وقایع اتفاقیه، ص ۳۷۸ و...

بازار وکیل را بسته اند. قوام الملک و بیگلربیگی خود در شهر و بازارها با جمعیت زیاد با اسلحه گردش می کنند که اغتشاش و بلوایی نشود... [دامنه ازدحام به روز بعد (۹ شوال) کشیده می شود]. الان که بعد از ظهر [روز ۹ شوال] است، خبر رسید که جمعیت روی پشت بام شاه چراغ و بازار حاجی جمع شده اند. با سنگ از بالای پشت بام به تفنگچیان قوام الملک زده اند. سربیک نفر از تفنگچیان بهارلورا شکسته اند. سوارها هم دوسه تیر تفنگ خالی روی آن ها کرده اند. دوسه نفر تیر ساچمه و چهارپاره برداشته اند... و نیز اخبار رسیده که فقره دیگر در پشت بام سید میر محمد، اهل شهر با تفنگچی و سوارهای بهارلودعا کرده اند. از قرار مذکور قریب بیست نفری زخمی شده اند و معلوم نیست که از طرفین چند نفر کشته شده اند. و سرباز را هم فشنک داده، روی پشت بام بازار وکیل و دور میدان های ارک چاتمه زده، حاضر هستند.^۱»

خفیه نویس یاد شده انگلیس در گزارش دیگری که یک ماه و دو روز پس از گزارش پیشین تنظیم کرده، اطلاعات تازه ای درباره شورش روزهای ۸ و ۹ مردم شیراز به دست داده است:

«از قراری که از گوشه و کنار درست تحقیق شده، آن روز که شیرازی [ها] با سوارهای بهارلودعا کرده اند، تماماً اطفال از ده ساله الی پانزده ساله بوده اند و به قدر دویت نفری بیش تر نبوده اند. اطفال با سنگ دعا می کردند. قوام الملک حکم به شلیک تفنگ داده. تا حال التحریر از قرار تقریرات قریب شصت نفر بچه زخمی شده اند و چهارده نفر مقتول شده. دو نفر زن و دوازده نفر بچه. و هر روز از این زخمی ها دوسه نفر می میرند. قوام الملک التزام از کدخدایان گرفته است که ابراز و بازگو نکنند که چند نفر کشته و زخمی هستند. چون که خیلی بی انصافی شده. اطفال با سنگ و آن ها با گلوله و چهارپاره زده اند و به حکومت و تهران اطلاع داده اند دوسه نفر کشته شده و دوسه نفری زخمی شده اند. و تمام این فساد روز دوم از فرارشان خود قوام الملک و بیگلربیگی بوده که خواستند مردم را کفش و کلاه [بگیرند] و برهنه کنند و فراش ها در بازار وکیل باقمه برهنه این طرف بازار و آن طرف بازار را گرفته بودند و از اهل کسبه و غیره می خواستند به زور باج بگیرند. آن ها هم ندادند. دکانین خود را بستند. اطفال هم بی بزرگ تر ماندند، این فساد بر پا شد. محض شهرت خودشان که در دولت اسمی پیدا نمایند، اطفال بیچاره را به باد گلوله دادند.^۲»

از همین گزارش که گفتیم در حدود یک ماه پس از درگیری شورش تنظیم گردیده، چنین برمی آید که پس از سرکوبی آن، علما به مدت یک ماه از رفتن به مساجد خودداری

کرده‌اند و همه اتفاق داشته‌اند که «قراری در فقره اداره تنباکوداده شود.» البته میرزا محمد شفیع تاجر در نامه مورخ ۱۸ شوال ۱۳۰۸ خود از شیراز به امین‌الضرب نوشته است، تاجر سراغ مجتهدان شهر رفته «اطراف آقایان را گرفته‌اند که شما به مسجد نروید، نماز نکنید، و درس ندهید» و علما هم برای این که «خلاف میل و رضای مریدها نباشد، به مسجد نمی‌روند... گاهی می‌گویند اگر به مسجد برویم، مرید نداریم و عقب ما کسی نماز نمی‌کند. گاهی می‌گویند از بابت تنباکو است که فرنگی اجاره کرده است.^۱»

در هر صورت، سرانجام پس از آن که حکمران فارس از علما دیدار و از ایشان استمالت کرده، در روز ۹ ذی‌قعدة تحریم یک ماهه خود را شکسته‌اند و به مسجد رفته‌اند و تنها آقا میرزا محمد علی پیشنهاد هم‌چنان به اعتصاب خود ادامه داده و مردم را به مقاومت فرا می‌خوانده است.

بینز، رئیس دخانیات هم که از قرار معلوم در همان ماه شوال وارد شیراز شده بوده، محض اغتشاش جاری مشغول کاری نشده بوده، اما در گزارش بعدی که در آخرین روز سال ۱۳۰۸ تنظیم گردیده، آمده است که «اداره دخانیات در شیراز مشغول کار هستند. نوکر و وکلای هر جا را گرفته‌اند، کم کم اداره دخانیات رو به ترقی است و امید است که به زودی ترقی کلی نمایند.^۲»

در مورد سید فال‌اسیری هم گزارش شده که به حکم ناصرالدین شاه پسر و داماد وی را خرجی داده، به دنبالش روانه کربلا می‌کنند و شاه در اواخر شوال یا اوایل ذی‌قعدة از والی فارس می‌خواهد که سید را به شیراز رجعت بدهند، اما والی راضی نشده، عرض می‌کند که «اگر سید مراجعت نمایند تمام فرنگی‌ها را خواهد کشت و من جلوگیری یک شهری را نمی‌توانم بکنم.» و از این رو مراجعت او را موقوف می‌دارند.^۳»

سید فال‌اسیری، سید اسدآبادی و میرزای شیرازی و اما علت به دست و پا افتادن شاه و دولت ملاقات سید اسدآبادی با سید فال‌اسیری در بصره بود. چه به هنگام تبعید دومی، اولی که مدتی پیش هم‌چون او از ایران اخراج گردیده بود، در بصره اقامت داشت و ورود دومی «به این حالت کلید کار را به دست او داده و راه فتنه انداختن [به زعم دولتمردانی چون امین‌السلطان] در ایران را به دست آورد. شیخ

۱ - شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۲۰. ۲ - وقایع اتفاقیه، ص ۳۸۴.

۳ - پیشین، ص ۳۷۹.

[جمال الدین] و سید با هم ملاقات و کنکاش کردند^۱ و «یکدیگر را تکمیل نمودند^۲». و «شیخ چون از امور پلتیکی باخبر بود و بیانی رشیق داشت، کاغذی به سامره، به میرزای شیرازی نوشت و معایب و مفاسدی که امتیاز تنباکو برای ملت و دولت داشت با مقاصد و مآرب انگلیس در ایران باز نمود^۳». و سید فال اسیری نوشته شیخ را پیش مجتهد شیرازی که خویشاوندش بود، برد و خود نیز از مجتهد تظلم کرد و به نظر اعتماد السلطنه فتوای معروف تحریم تنباکورا از مجتهد گرفت و فتوا «مدتی نزد سید علی اکبر بود^۴».

سید جمال الدین در همین نامه — که دعوتی است از مرجع تقلید شیعیان به اقدام بر ضد امتیاز بخشی دولت به اجانب — ضمن آن که از بدرفتاری جاسوسان کفر و یاوران مشرکین، که نسبت به دانشمند مجتهد و نیکوکار حاجی سید علی اکبر شیرازی مرتکب شده اند، سخن به میان آورده، در پایان آن اعتراف کرده است که «چون مجتهد عالم حاجی سید علی اکبر [فال اسیری] عازم بصره بود، به من گفت نامه ای به رئیس مذهب بنویسم و این مفاسد را متذکر شوم. من هم گفته اورا پذیرفته، این نامه را می نویسم و...»^۵.

فریدون آدمیت برخلاف بعضی از تاریخ پژوهان که نامه سید جمال الدین را انگیزه اصلی صدور فتوای معروف تحریم دانسته اند، بر آن است که «در تأثیر آن نباید گزاف گفت. پیام اسدابادی نه در تکوین حرکت ضد رژی تأثیر فعلی داشت، نه عامل برانگیختن میرزای شیرازی در اعتراض بر دولت بود. جنبش بر علیه کمپانی پیش از پیام اسدابادی آغاز گشته و نیرو گرفته بود. و اقدام میرزا حسن شیرازی تنها بر اثر شکایت های پیاپی بود که از هرسو به او می رسید. و انگهی اختلاف در مئش و سلیقه آن مرد سیاسی و آن مرجع تقلید به حدی بود که کم تر تصور می رود میرزای شیرازی به پیام اسدابادی چندان اقبال نموده باشد^۶».

اما در هر صورت میرزای شیرازی پس از ملاقات شیخ و سید — که به احتمال قوی در اواخر شوال یا در ذی قعدة ۱۳۰۸ صورت گرفته — و رسیدن سید به حضورش و به احتمال قوی تسلیم نامه شیخ به وی، مستقیماً پا به میدان می گذارد. میرزا آقاخان کرمانی در نامه ای که به احتمال قوی در نیمه دوم صفر ۱۳۰۹ به ملکم نوشته — چون در آن خبر انتشار مجدد روزنامه اختر را، که نخستین شماره دوره جدیدش در ۱۱ صفر همان سال منتشر گردیده، داده است —

۱ — خلسه، ص ۱۲۵.

۲ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۴. ۳ — خلسه ۱۲۵. ۴ — پیشین، ص ۱۲۶.

۵ — برای متن عربی نامه سید جمال الدین به میرزای شیرازی، ر ک: تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۹۲ —

۸۸. و برای ترجمه فارسی آن ر ک: تحریم تنباکو، صص ۸ — ۵۲.

۶ — شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۲۸.

پس از اشاره به تلگراف‌هایی که میرزای شیرازی به شاه و امنای دولت نموده و اظهار داشته که عمل امتیاز دخانیات خلاف شریعت است و حکم داده که معامله تنباکو و توتون در این صورت حرام است، خاطرنشان کرده است که «سبب تحریک جناب میرزا هم حاجی سید علی [اکبر] مجتهد شیرازی شده که او را چندی قبل در سر همین مسئله با هزار افتضاح از شیراز نفی و طرد و تبعید نمودند. حاجی سید علی [اکبر] مجتهد شیراز از اقوام و بستگان جناب میرزا است، رفته در سامره خدمت جناب میرزا به شکایت^۱».

میرزای شیرازی در واپسین روزهای سال ۱۳۰۸ تلگرافی به وسیله کامران میرزا نایب السلطنه به شاه ارسال می‌دارد و در آن ضمن شکایت از اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مسلمین و... حادثه شیراز و قتل و جرح جماعتی از مسلمانان و تبعید سید علی اکبر شیرازی (فال اسیری) را نمونه‌ای از نتایج چنان اموری می‌داند و از شاه می‌خواهد که اتباع خارجه را از مداخله در امور مسلمین باز دارد و... سید فال اسیری را «به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند.» بعد از آن نامه‌هایی تلگرافی در رابطه با مسئله تبعید سید فال اسیری به عتبات و دعوت ایشان به تهران بین امین السلطان و امام جمعه تهران از سویی و سید علی اکبر و میرزای شیرازی از سوی دیگر رد و بدل می‌شود که در نتیجه آن‌ها وی سرانجام به ایران بازمی‌گردد^۲.

البته فتوای تحریم — که به نظر بعضی‌ها توسط میرزا حسن مجتهد آشتیانی تنظیم شده و به تأیید میرزای شیرازی رسیده — در حدود ۴ ماه و چند روز بعد بود که در کشور منتشر شد و جنبش تحریم تنباکورا وارد مرحله جدیدی کرد که در صفحات بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سید فال اسیری مدتی پس از لغو امتیاز انحصاری تنباکو، از عتبات به شیراز برگشت. مهدی بامداد با توجه به این که اعتماد السلطنه در یادداشت روز ۱۰ ذی قعدة ۱۳۱۰ به بازگشت سید به شیراز اشاره کرده، نوشته است که «در سال ۱۳۱۰ ق دولت او را خواست و از بین‌النهرین به ایران مراجعت نمود و با احترام زیاد وارد شیراز گردید. احترامات و نفوذش بیش از پیش شد و سید در تمام امور دخالت می‌کرد^۳» اعتماد السلطنه هم در یادداشت روز مذکور آورده است که «آقا سید علی اکبر که فتنه تنباکورا تماماً و سبب شد و آن هنگامه را در شیراز، بلکه تمام ایران به پا کرد، نمی‌دانم به چه سوء تدبیر او را از عتبات خواستند و به

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵، ص ۱۳۶.

۲ — برای متون نامه‌ها، ر ک: تحریم تنباکو، صص ۹۳ — ۹۲.

۳ — تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۴۳۲.

ایران‌ش آوردند، به جای این که به تهران‌ش بیاورند ماهی صد تومان به او مخارج بدهند و محترماً در تهران بماند، عظمتش دادند، بزرگش کردند، عجز خودشان را ثابت کردند که اگر این شخص به تهران بیاید، وجودش اسباب فتنه خواهد شد. بدون این که به حوالی تهران هم برسد، به او حالی کردند که به سمت شیراز برود. سید... غروری کرد و... بعد از ورود به شیراز فراش‌های نشان‌دار از برای خودش تعیین کرد و به اسم مداخله به امورات شرعیه دخالت به کارهای حکومتی می‌کرد...^۱»

اما خفیه‌نویس انگلیس که در شیراز زندگی می‌کرده، در گزارش ماهانه خود که در روز ۱۳ رمضان ۱۳۰۹ نوشته، روز ورود سید به شیراز را ۲۵ شعبان ۱۳۰۹ ثبت کرده و متذکر شده است که «تمام شهر و کسبه و طلاب و سادات از اعلی و ادنی تا زرقان و بالاتر و پایین‌تر استقبال رفتند...» بعد هم خاطرنشان ساخته است که «حاجی سید علی اکبر خیلی شأنش زیاد شده است. روزها با جلال و ازدحام زیاد به مسجد وکیل می‌رود نماز، در جلوی قرائت قرآن به آواز بلند می‌خوانند که هیچ وقت جلوی هیچ مجتهدی این حرکات را نمی‌کردند...^۲»

قوام‌الملک که در دستگیری و تبعید سید دست داشته، پس از بازگشت سید به اندازه‌ای از وی ترس داشته که در کوچه و مجلسی که یکی از مریدهای حاجی سید علی اکبر بود، حاضر نمی‌شد و تردد نمی‌نمود.^۳

خفیه‌نویس یاد شده در گزارش‌های بعدی خود به حوادثی اشاره کرده که همه حاکی از آن هستند که در دوره پس از بازگشت سید، هیچ مقامی را در شیراز یارای مخالفت با وی نبوده است. از آن میان به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می‌شود:

«یکی از مریدهای حاجی سید علی اکبر تار شخص مطربی را گرفته، می‌برد خدمت ایشان. فوراً تار را می‌شکنند. حکومت مطلع می‌شوند، می‌فرستند آن شخص را گرفته، می‌آورند، چوب زیادی زده و حبس می‌کنند. حاجی سید علی اکبر از این فقره زیاد متغیر می‌شود، دوسه روز مسجد نرفت. بعد فراش‌باشی و بیگلربیگی رفتند منزل حاجی سید علی اکبر ترضیه خواستند، ایشان را روانه مسجد نمودند...^۴»

سید پس از چند روز بیماری در ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۱۹ دارفانی را وداع می‌گوید و مردم شیراز به همان مناسبت بازارها را می‌بندند و او را در بیرون حافظیه به خاک می‌سپارند.^۵

۱ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۷ — ۸۷۶.

۲ — وقایع اتفاقیه، ص ۴۰۱. — ۳ — پیشین، ص ۴۰۲.

۴ — پیشین، ص ۴۰۶. — ۵ — پیشین، ص ۶۴۶.

در تبریز

اندکی پس از فرونشینی موج مقاومت در شیراز و امیدوار شدن تدریجی اولیای کمپانی و دولتمردان وطن فروش به پیشرفت کاررزی^۱ و شروع به کار نمایندگی های کمپانی در بعضی از مناطق کشور، جنبش در نخستین روزهای سال ۱۳۰۹ در تبریز اوج گرفت و به بستر تازه ای افتاد. اگرچه نماینده کمپانی در آذربایجان، در ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ به تبریز رسید، حاج محمد رحیم اصفهانی، تاجر مقیم تبریز یک ماه و اندی پیش از ورود او، به امین الضرب نوشته بود که «مردم تبریز خیلی از این فقره (دخانیات) در گفتگو هستند؛ خیلی احتمال بلند شدن صدای آن ها هست^۲». و یک روز پس از ورود وی، یعنی در ۶ مه ۱۸۹۱/۲۷ رمضان ۱۳۰۸، پستون، کفیل سرکنسول انگلیس در تبریز به کندی اطلاع داده بود که رژی موضوع شایع گفتگوهای مردم تبریز در کوچه و بازار است و به شرایط بسیار بد آن در مقایسه با رژی عثمانی اشاره می کرده اند و می گفته اند که «هر قضیه ای در ایران بستگی به عقاید اهالی آذربایجان دارد، و اگر آنان مخالف انحصار نامه باشند، کاررزی سر نخواهد گرفت^۳».

گواین که از همان اواخر رمضان نشانه هایی از مخالفت و هیجان عمومی در تبریز به چشم می خورد و موجبات نگرانی اولیای کمپانی و همدستان ایرانی شان را فراهم می آورد و آن ها مواظب بودند که حتی الامکان از تحریک مردم خودداری کنند، اما مخالف خوانی ها تا اوایل سال ۱۳۰۹ صورت جدی به خود نگرفت.

اگرچه آذربایجان از نظر تولید توتون و تنباکودارای اهمیتی نبود که «مایه شورش و طغیان و فتنه و عصیان گردد، ولیکن حمل تنباکوی شیراز و اصفهان و کاشان، بلکه تمام بلاد ایران به خارج، خاصه به خاک عثمانی، خاص تجار آذربایجانی» بود^۴. و از این نظر «یک سوم بودجه عملیات تنباکو برای خرج در آذربایجان در نظر گرفته شده بود و شیراز و اصفهان در درجات بعدی قرار داشتند^۵». بنابراین نگرانی دهندگان و گیرندگان امتیاز از پیشرفت کار رژی در آذربایجان و به ویژه تبریز قابل درک است. عوامل نگرانی آفرین برای آن ها عبارت بودند از:

۱ - تبریز دومین شهر بزرگ ایران بعد از پایتخت و دارای اهمیت سیاسی و اقتصادی

۱ - رابرت کندی، کاردار سفارت انگلیس در تاریخ ۲۰ مه ۱۱/ شوال ۱۳۰۸ با خوش بینی گزارش کرده بود که به خاطر سرکوبی مخالفان شیراز به امین السلطان صمیمانه تبریک گفته است و... «این شکست جناح ملایان متعصب شیراز که زیاد متنفذ هستند، به اعلی درجه به نفع مصالح اروپائیان است.» تحریم تنباکو در ایران، ص ۸۲.

۲ - شورش بر امتیاز نامه بژی، ص ۱۷. ۳ - پیشین، ص ۳۳/ تحریم تنباکو در ایران ص ۹۶.

۴ - خلسه، ص ۲۷. ۵ - تحریم تنباکو در ایران، ص ۷۸.

خاصی بود. به جهت موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خود بیشترین ارتباط را با جهان خارج داشت و ترکی بودن زبان ساکنان آذربایجان اخذ و جذب اندیشه‌های نو و مرفعی را به واسطه ترکان قفقاز و عثمانی برای آن‌ها تسهیل می‌نمود.

۲ — کثرت بازرگانان و از آن جمله بازرگانانی که به کار خرید و صدور توتون و تنباکوبه خارج و به ویژه استانبول اشتغال داشتند و بر عملکرد شرکت‌های انحصاری امپریالیستی و از آن جمله رژی دخانیات عثمانی و نیز غارتگرانه‌تر بودن شرایط رژی ایران در مقایسه با رژی عثمانی واقف بودند و...

۳ — نفوذ فراوان علما بر توده‌های مردم و وجود مجتهد نافذالکلام و مقتدری چون حاجی میرزا جواد آقا در تبریز که با میرزای شیرازی دوستی داشت و در برابر دربار و دولت از استقلال رأی برخوردار بود.

۴ — فزونی نفوذ روس‌ها در آذربایجان، در مقایسه با ایالت‌هایی چون اصفهان و فارس. دکتر فووریه فرانسوی که ناظر رقابت دولت‌های روس و انگلیس در ایران بوده، در پاسخ این سؤال که «آیا انگشت روسیه در این کار [مخالفت با امتیاز دخانیات] مداخله ندارد؟» چنین پاسخ می‌دهد: «به تصور من دولت روسیه هرگز نمی‌تواند در امری که موجب استیلای بدون مقدمه انگلیس بر ایران باشد، بیکار بنشیند. ممکن است که این دولت در مقابل استیلای انگلیس بر بعضی از نواحی جنوبی سکوت اختیار کند، اما به بسط دامنه سلطه انگلیس به نواحی شمالی که از تبریز تا مشهد ممتد است... هرگز رضا نخواهد داد^۱». کنسول روس در تبریز به تجارت‌تبعه روس گفته بود که مواد امتیازنامه رژی شامل حال آنان نمی‌شود و این ضربه‌ای بود بر کار شرکت رژی. از سوی دیگر کفیل سرکنسول انگلیس در تبریز ادعا کرده است که «کنسول روس در تبریز سخت سرگرم کار و کوشش بر ضد رژی است و نهضت ضد رژی را هدایت می‌کند و الهام می‌بخشد». کاردار سفارت انگلیس هم ادعا نموده است که شاه و صدراعظم ایران تصدیق کرده‌اند که امیرنظام گروسی، پیشکار آذربایجان «آلت بی اراده‌ای است در دست روس‌ها» و شاه می‌خواسته او را معزول کند، اما «از دست زدن به اقدامات شدید بیزار بود؛ زیرا می‌ترسید که این کار موجب اغتشاش و دخالت روس‌ها در ایالت آذربایجان گردد». و سفیر روسیه در تهران به اصرار شاه، به او قول می‌دهد که «به سرکنسول روس در تبریز دستور دهد تا نفوذ خود را برای ممانعت از اختلال و بی‌نظمی به کار برد^۲».

۱ — سه سال در دربار ایران، صص ۱۳ — ۳۱۲.

۲ — روس و انگلیس در ایران، صص ۴۲ — ۲۴۰.

اعتماد السلطنه هم که از رقبای امین السلطان بوده، در خلصه خود از زبان وی گفته است که «روس‌ها با امیرنظام که در این وقت پیشکار آذربایجان، بلکه همه کاره این مملکت بود، ساخته و با حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز نیز سروسری داشتند^۱».

البته بلافاصله هم می‌گوید که آن دو با وی، یعنی امین السلطان بد بوده‌اند و چنین تصور می‌نمودند که ظهور مختصر انقلابی در ایران، اسباب عزل او می‌شود. و بنابراین نرم‌نرم تجار را دل دادند تا انقلاب درگیرد. بنابراین امیرنظام یا حاجی میرزا جواد آقا نوکر روس‌ها نبوده‌اند، بلکه در مبارزه سیاسی برای برافکندن امین السلطان از صدارت با مخالفان خارجی حکومت او هم سویی پیدا می‌کرده‌اند.

با این همه، اسناد موجود حکایت از نفوذ روس‌ها در آذربایجان آن زمان دارد و این نفوذ هم بی‌گمان در مانع‌تراشی بر سر راه اجرای امتیازنامه مذکور بی‌تأثیر نبوده؛ اما آن‌چه عمده بوده، عدم پذیرش و ایستادگی مردم در برابر آن بوده است که انگلیس و کارگزارانش را ناکام کرد.

باری، انتشار اعلان شرکت در اوایل محرم ۱۳۰۹ شهر را به جوش و خروش آورد. «مردم اعلانات شرکت را از دیوارها کنده و به جای آن‌ها اعلامیه‌های انقلابی» چسباندند^۲. از این قبیل:

«علمای شهر! قانون، قانون شرع است نه قوانین فرنگی. لعنت بر علمایی که با ملت همراهی نکنند... لعنت بر کسی که یک مثنی‌ال تنباکوبه فرنگی‌ها بفروشد. لعنت به فرنگی‌هایی که بخواهند این عادات کفار را تحمیل کنند. ما اول فرنگی‌ها را می‌کشیم و بعد اموالشان را تاراج خواهیم کرد. لعنت بر ارامنه که به قتل خواهند رسید... این اعلامیه را در جواب همان اعلان [کمپانی] می‌نویسیم. لعنت بر پدیر کسی که این اعلان را پاره کند.»

امین السلطان به کندی گفته بود که اعلامیه فوق به تحریک سرکنسول روس در تبریز انتشار یافته است.

در روز هفتم محرم هم تلگرافی به سفارتخانه‌های انگلیس و روس و عثمانی در تهران می‌رسد که «ما اهالی تبریز روز عاشورا تمام فرنگی‌ها و عیسوی‌ها را که در تبریز هستند قتل خواهیم کرد.»

شب ۸ محرم نیز تلگرافی از امیرنظام، پیشکار آذربایجان به امین السلطان می‌رسد که «روز عاشورا اهل تبریز عیسوی‌ها را قتل خواهند کرد و من از عهده این کار برنمی‌آیم. استعفا از وزارت می‌کنم.»

امین السلطان تلگراف را به جهت شاه می‌فرستد. به جهت اهمیت موضوع شاه را بیدار کرده، تلگراف را به دستش می‌دهند. «همان شبانه تلگراف به مجتهد تبریز، حاجی میرزا جواد آقا می‌شود که رفع این فتنه را از شما می‌خواهم. روز تاسوعا مجتهد در خانه خودش که مجلس روضه بود، بالای منبر می‌رود، می‌گوید من دیشب فخر کاینات را در خواب دیدم. بسیار پریشان و مضطرب بودند. عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارک مشوش است. فرمودند خیر! رذالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که در سربیک کاری معنی خون چندین هزار بی‌گناه ریخته خواهد شد. حالا بگویید چه کرده‌اید و چه خیال دارید که پیغمبر(ص) را از خودتان این طور رنجانده‌اید؟ حضار اقرار کردند که ما خیال داریم فردا عیسوی‌ها را قتل کنیم. مجتهد می‌گوید تحمل کنید. اول به شاه عرض کنید. هرگاه چاره نشد، آن وقت مختارید.»

مردم آرام می‌گیرند و «عریضه‌ای از ملا و تاجر و غیره به شاه» می‌نویسند و همگی مهر می‌کنند و می‌فرستند که «چهل و دو سال است سلطنت می‌کنی، محض طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته‌ای، خود دانی. اما ما اهالی آذربایجان خودمان را به فرنگی نمی‌فروشیم و تا جان داریم می‌کوشیم^۱».

عریضه فوق گویا همان طومار طولی باشد که در تبریز دست به دست مردم می‌گردیده و بیش از ۴ هزار نفر از طبقات مختلف مردم، از حمال و قهوه‌چی گرفته تا افرادی از توانگران شهر بر آن امضا نهاده بودند و ناصرالدین شاه را سخت مشوش می‌کند^۲.

از گزارش ۱۵ اوت ۱۲۹۱/۱۰ محرم ۱۳۰۶ پیتون از تبریز چنین مستفاد می‌گردد که حاجی میرزا جواد مجتهد تلگرافی به شاه اطلاع داده که «تمام مردم آذربایجان به سبب قضیه رژی از او ناراضی هستند و چنان که ناصرالدین شاه از رژی پشتیبانی کند، او نخواهد توانست پاسخ گوی نظم ایالت باشد.» و نیز «چیز دیگری که آتش را بیش تر دامن می‌زند، نامه‌هایی است که از تهران و جنوب ایران از طرف مجتهدان بزرگ به این جا (تبریز) رسیده و در آن‌ها گفته شده است که برای محورری همه امیدها به مردم آذربایجان بسته شده است...»^۳.

ناصرالدین شاه که در برابر رویدادهای مهارناپذیر تبریز پاک درمانده شده بود، در روزهای بحرانی تاسوعا یا عاشورا به این فکر می‌افتاد که امتیاز را لغو نماید؛ اما به گزارش کندی [در تاریخ ۱۷ اوت/۱۲ محرم] امین السلطان او را «از عواقب مصیبت باری برحذر داشت که این کار از نظر اداره داخلی مملکت و همچنین از نظر مناسبات ناصرالدین شاه با انگلستان، به بار خواهد آورد که کم‌ترین آن‌ها میدان دادن به تهدیدهای کنونی است»^۴.

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۶۶ - ۷۶.

۲ - تحریم تنباکو در ایران، صص ۱۰۰ - ۹۹. ۳ - پیشین، ص ۹۸. ۴ - پیشین، ص ۴.

وی به ناچار دست نگهداشته، بر آن شد تا یکی از عمله خلوت خود را مأمور تبریز کند که «اولاً فواید امتیاز دخانیات را به مردم حالی و خاطرنشان کند. ثانیاً به استمالت علما و مجتهدین و خوانین و عمال آذربایجان بپردازد و اختلافی میانه آن‌ها اندازد تا به زور طرفی، طرف دیگر را مخدول سازد»^۱.

و به همین منظور امین حضور با هدایا و دستخط‌هایی از شاه خطاب به ولیعهد و مجتهد و سایر علما روانه تبریز می‌شود. مضمون نامه‌ها این بوده است: امتیاز را که خدشه‌ای به دین و ملت وارد نمی‌آورد، نمی‌توان لغو کرد و نتیجه اغتشاش و کشتار فرنگیان، مداخله نظامی خارجی و ویرانی کشور است که دلخواه روس می‌باشد.

اما هنوز امین حضور در راه بود که پیشکار آذربایجان به امین السلطان تلگراف می‌کند که اگر اطمینان موثقی برای الغای امتیازنامه داده نشود، مردم از ورود امین حضور به شهر جلوگیری خواهند کرد. شاه هم تلگرافی به پیشکار می‌زند که بعداً معلوم می‌شود وی متن آن را در آخرین روزهای محرم چاپ و در شهر منتشر کرده است که اعتماد السلطنه بعد از دیدن متن چاپی آن، در ۱۸ صفر ۱۳۰۹ چنین یادداشت می‌کند:

«خلاصه نمی‌دانم. امیرنظام یا حماقت کرده یا خیانت؛ والا آدم عاقل دولت خواه این تلگراف را منتشر نمی‌کند. این تلگراف را حالا روس و انگلیس سند نموده‌اند. روس می‌گوید به موجب این دستخط و اعلان باید موقوف شود. انگلیس می‌گوید به موجب این سند باید کرورها خسارت به ما بدهند.»

در این تلگراف چنین آمده بود:

«... امیرنظام، تلگراف رمز شما را به امین السلطان دیدم. زیاده از حد اسباب تعجب شد. عرض کردن مردم که رژی را موقوف کنند... خوب، اما استیحا ش مردم از آمدن امین حضور خیلی غریب است. آیا شاه حق ندارد پیشخدمت خودش را به شهر خود بفرستد که جواب آن‌ها را برساند؟ باری ما از همان روز که عریضه رسید، مخصوصاً از شهرستانک شهر آمدم، مشغول این کار هستم و با کمپانی مذاکره می‌کنم که بلکه انشاءالله کلیه این کار را موقوف و آسوده شویم... اما موقوف کردن هم ترتیبی دارد و چند روز صبر اقل لازم دارد... این کار حالا از تحت حکم و اختیار ما خارج است، بلکه دولت انگلیس هم نمی‌تواند به یک کمپانی بگوید من موقوف کردم. باید او را راضی کرد. والا اگر قبل از اتمام مذاکره ما برداریم به شما تلگراف کنیم که موقوف باشد، فوراً دچار تمام خسارت و دعاوی بی‌شمار و بی حساب کمپانی خواهیم شد. شما البته به اشخاصی که باید گفت بگویید و حالی کنید که

شاه مشغول موقوف کردن است. آسوده باشید. امین حضور حامل خلاع (خلعت ها) است نه حامل جواب مردم. جواب عریضهٔ علما و مردم همین است که حالا صریحاً واضح نوشتم... کمپانی و آدم های انگلیس هم که حالا کند به گردن مردم نگذاشته اند که حکماً عمل دخانیات را رواج بدهند. عجالتاً اشخاصی هستند در آن جا بیکار تا کمپانی را راضی بکنیم... حالا اگر فوراً حکم نسخ بشود، شما البته می دانید که کرورها باید ضرر دولت بشود. لیکن وقتی که آن ها را راضی کردیم و عوض به آن ها دادیم، رفع این محذورات هم می شود. یقین بدانید که به زودی احکامی صریح تر از این در این فقره به شما خواهد شد.^۱»

کندی هم در گزارش مورخ ۱ سپتامبر/۲۷ محرم خود به کشور متبوعش اطلاع داده است که ناصرالدین شاه پس از دریافت تلگراف هایی از پیشکار آذربایجان، به دنبال او می فرستد. به نوشتهٔ او در این تلگراف ها تبریز به جنگلی آغشته به نفتی تشبیه شده بوده که با جرقه ای مشتعل می گردید و مقامات دولتی در آن جا عملاً از قدرتی برخوردار نبوده اند؛ زیرا که سربازان قابل اطمینان و اتکا نبوده اند و مردم تبریز ناصرالدین شاه را وطن فروش می شناخته اند و زندگی ولیعهد نیز در خطر بوده است. کاردار سفارت انگلیس وقتی تزلزل شاه را می بیند، به ادعای خودش، توسط امین السلطان به شاه که در اتاق مجاور بوده، گوشزد می کند که «آن چه آماج حمله گردیده، امتیاز تنباکو نیست، بلکه سلطنت خود اعلیحضرت است و اگر وی کوتاه بیاید روحیهٔ انقلابی به سرعت در سراسر ایران گسترده خواهد شد. چون، سایر ولایات به آذربایجان چشم دوخته اند که چه شعاری می دهد.» وقتی ناصرالدین شاه پیشنهاد می کند که حاضر است در قبال لغو امتیاز تنباکو امتیازات با ارزش دیگری به عنوان غرامت واگذار کند، کندی اظهار می دارد که «هیچ امتیازی معادل امتیاز تنباکو نمی تواند داده شود.» و اضافه می کند که «چنان که ناصرالدین شاه این کار را بکند، به انتحار سیاسی دست زده است. چون دیگر هیچ سرمایه داری در ایران دست به کار مهمی نخواهد زد و مملکت به دست زوالی سپرده خواهد شد که روس ها خواستارند...» کندی در عین حال تذکر می دهد که نمی توانسته است بیش از آن فشار آورد؛ زیرا بیم از آن داشته که با این کار موقعیت امین السلطان را در نزد شاه به مخاطره اندازد؛ چون «ناصرالدین شاه از اتخاذ هرگونه تدابیر محکمی که احیاناً به آشوب و مداخلهٔ روس ها در آذربایجان منجر شود، به شدت اکراه» داشته است. در پایان هم خاطرنشان می کند که شاه و صدراعظم شخص پیشکار (امیر نظام گروسی) را آلتی بی اراده در دست روس ها می پنداشته اند و بر آن بوده اند توطئه اخیر با آگاهی و حمایت نهانی او سازمان داده شده بوده است و شاه مصمم بوده است که او را در نخستین فرصت از مقام خود معزول

کند.

در این گزارش به این ماجرا نیز که تبریزیان کاغذی به گردن سگی بسته و به ریشخند روی آن نوشته بوده‌اند که این سگ فرستادهٔ ناصرالدین شاه و حامل دستخط اوست، و آن را در کوچه و بازار می‌گردانده‌اند، اشاره شده است.^۱

این ابتکار تبریزیان گویا خیلی جالب بوده که به غالب منابع مربوط به قیام تبریز در جریان جنبش تحریم تنباکوراها یافته است. قسمت‌هایی از نوشته‌های مختلف مربوط به ماجرای یاد شده که مکمل هم توانند شد، در این جا نقل می‌گردد:

«سه روز قبل از ورود او (امین حضور) به تبریز، تمام تجار و اهل بازار و غیره متجاوز از بیست هزار نفر مسلح شده، بازارها را بسته، سگی را امین حضور نام نهاده، ورق کاغذی بزرگ را سوراخ کرده، به گردن سگ انداختند که فرمان است. دنبک زنان در کوچه و بازارهای تبریز کشان کشان گردانیدند و گفتند امین حضور اگر بیاید می‌کشیم».^۲

«از طرف ملوکانه مأمور مخصوص با دستخط‌های شاهانه رفت. به عطیات و الطاف و تهدید و تویخ خواستند علما را منعطف و اهالی را منصرف کنند. حکم و مأمور هنوز در راه بود که تبریزیان سگ کوروکری را به ریسمان بسته، کاغذی به گردنش آویختند و در کوچه‌ها گردیدند. مأمور دولت و فرمان پادشاهی را به این صورت نمایش دادند».^۳

«عریضهٔ مفصلی به شاه عرض کردم که شاید مقدمهٔ تبریز را درست به شما عرض نمی‌کنند. این فتنه از روس است و معاندین شخص امین السلطان... والا تبریزی‌ها اگر دست خارجی نبود کجا عقلشان می‌رسید سگ را به گردنش طناب ببندند و کاغذی به گردن سگ آویزان کنند که فرستادهٔ شاه امین حضور است؟»^۴

میرزا آقاخان کرمانی هم در نامه‌ای که در اواسط ماه صفر ۱۳۰۹ از استانبول به ملک نوشته، ضمن دادن اخبار قیام آذربایجان، به این ماجرا هم اشاره کرده است. یعنی که خبر آن در حدود ۲۰ روز بعد — شاید هم کم‌تر — از تبریز به استانبول رسیده بوده است:

«فقرة شورش و انقلاب تبریز خیلی اهمیت کسب نموده. تفصیل آن از این قرار است که اولاً اهالی آذربایجان عریضهٔ تند زبان از روی دستورالعمل قانون متفقاً به شاه عرض کرده و حرف‌های بسیار سخت در آن نوشته که اگر شاه این مسئلهٔ رژی را موقوف نکند، ما هم مجبوریم کارهای دیگر بکنیم. شاه این معنی را از تحریک علمای تبریز دانسته، امین حضور را با احکام شدید و فرامین غضب‌آمیز با چند نفر میر غضب به تبریز فرستاده... [مردم تبریز هم]

۱ — تحریم تنباکو در ایران، صص ۵ — ۱۰۴ ۲ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۳.

۳ — خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۵۲. ۴ — روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۶۷.

سگی را در بازار و کوچه می‌گردانیدند که این امین حضور است. ولوله کاغذی به گردن او بسته که این فرمان قضا جریان است. مختصر، خیلی رذالت و شناعت کرده، عظمی از برای سلطنت و فرمان و امین حضور باقی نگذارند.^۱»

امین حضور پس از رسیدن به نزدیکی شهر «ترسیده، در دو فرسخی تبریز مانده، به ولیعهد خبر فرستاد. ولیعهد هم تدبیر در آن دید که خودش به کالسکه سوار شود و رفته امین حضور را پهلوی خود نشاند، به شهر بیاورد و چنین کرد و بعد از دو روز توقف در منزل حکومت، از مجتهدان اذن ملاقات خواست.^۲»

از قرائن چنین برمی‌آید که امین حضور در اواخر محرم ۱۳۰۹ به تبریز رسیده و علت ترس او نیز در حال غلیان و طغیان بودن این شهر بوده است. وضع شهر چنان مغشوش بوده است که بنا به یادداشت ۳۰ اوت/ ۲۵ محرم دکتر فورویه، امیر نظام، حکمران آذربایجان نیز «ظاهراً از ترس صدمه‌ای که ممکن بوده است به خاندان او وارد آید، آن‌ها را به باسمنج که کنسول روس معمولاً ایام تابستان را به آن جا می‌رود... فرستاده^۳» و به نماینده رژی در آذربایجان نیز دستور داده بود که اداره دخیانیات را ببندد و از معامله خودداری کند. در همین روزها که شهر در حال مسلح شدن بوده، مردم «به شاه تلگراف کرده، به او خاطر نشان ساخته [بودند] که از واگذاشتن منافع مسلمین به عیسویان که مخالف قرآن است، خودداری نماید و اگر این تقاضا مورد قبول نیابد، خود با اسلحه از حقوق حق خویش دفاع خواهند کرد^۴». در هفته پایانی محرم هیجان مردم چندان بالا رفته بود که «کارمندان ایرانی رژی در اعلان‌ها تهدید شده بودند که چنان که استعفا نکنند کشته خواهند شد و بسیاری از آنان استعفا می‌کردند. مردم [هم] مسلح می‌شدند و برای نبردهای آینده آذوقه ذخیره می‌کردند^۵». دیگر زمام جنبش از دست حکومت و حتی علمای شهر بیرون رفته بود و بیم آن می‌رفت که اروپائیان و ارامنه دستخوش حمله و غارت و کشتار قرار گیرند^۶.

اوضاع تبریز آرام و قرار از شاه گرفته بود و او «بدون این که احساس خستگی کند، تمام اوقات خود را» به قدم زدن در باغ می‌گذراند و «حال روحی را [داشت] که به عذابی گرفتار آمده باشد^۷». در این روزها وزرا لاینقطع «با تبریز مخابرات تلگرافی حضوری» داشتند؛ تا آن جا که حتی به مأموران سیاسی خارجه نیز برای ارتباط با تبریز فرصتی داده

۱ - بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ - ۵، صص ۳۶ - ۱۳۵.

۲ - شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۳. ۳ - سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۳.

۴ - پیشین. ۵ - از گزارش مورخ ۲۹ اوت / ۲۳ محرم پیتون، نقل از تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۰۷.

۶ - تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۰۶. ۷ - سه سال در دربار ایران، ص ۳۰۲.

نمی‌شد.^۱

سرکنسول روسیه در تبریز، چنین تصویری از تظاهرات روز ۴ سپتامبر/۳۰ محرم این شهر به دست داده است:

«قانون انحصار می‌بایست در ۴ سپتامبر در آن جا (تبریز) به اجرا درآید. ولی در آن روز جمعیت انبوهی که قبلاً اسلحه به آن‌ها داده شده بود، در خیابان‌ها ازدحام کردند. ظاهراً تبریز خیال قیامی مسلحانه در سر داشت و مردان مسلح به سه گروه تقسیم شده بودند. گروه اول می‌بایستی به مقر ولیعهد برود. گروه دوم به مقر امیرنظام و گروه سوم به محله اروپائیان. تنها هنگامی استفاده از اسلحه منتفی شد که تلگرافی از ناصرالدین شاه رسید که در آن وعده الغای امتیاز داده شده بود.^۲»

منظور از تلگراف شاه همان تلگرافی است که شاه در پاسخ تلگراف امیرنظام به او مخابره کرده و در صفحات قبل از آن سخن رفت. گزارش مورخ ۵ سپتامبر/۱ صفر کفیل سرکنسول انگلیس در تبریز نیز مؤید گزارش سرکنسول روسیه در این شهر است. از این گزارش نیز چنین برمی‌آید که هیجان تند اهالی در این روزها «به حدی رسید که طغیان سختی را در پیش داشت. تنها اقدام امیرنظام در انتشار متن تلگراف شاه بود که جلو آن طغیان را گرفت.» او تلگراف شاه را به چاپ رسانده، آن را بر جمعیت هیجان‌زده خواندند. نسخه‌هایی از آن را نیز برای مجتهدان فرستاد.^۳

دکتر فوریه هم که اخبار تبریز را از دربار تهران دنبال می‌کرده، در همان روز ۴ سپتامبر/۳۰ محرم در این باره چنین یادداشت کرده است:

«امروز معلوم شد که در تبریز از چند روز قبل جمعیتی جلوی عمارت ولیعهد اجتماع کرده و با تهدید و به سختی رعایت احکام قرآنی را مطالبه می‌کنند. چون دولت می‌ترسد که این مردم از قول به فعل بپردازند، از سفیر روس خواسته است که دولت روسیه در کار تبریز مداخله کند. شاه چون می‌بیند که روس‌ها اصراری در لغو امتیاز دخانیات و انگلیس‌ها سماجت در حفظ آن دارند، سخت پریشان خاطر شده است. در ابتدا می‌خواست که قشون به تبریز بفرستد و مردم شورشی را سرکوب کند، لیکن به این علت که دولت روسیه وعده میانجی‌گری داده، از این تصمیم برگشته و به کار بردن وسایل مسالمت‌آمیز را علی‌العجله ترجیح داده است.^۴»

۱- پیشین، ص ۳۱۴. ۲- تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۰۸.

۳- پیشین، صص ۹-۱۰۸/ شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۴۳.

۴- سه سال در دربار ایران، صص ۱۵-۳۱۴.

د کتر فوریه در یادداشت روز ۵ سپتامبر/ ۳۰ محرم خود تلگراف یاد شده شاه را باعث تسکین و تفرق مردم تبریز دانسته است.^۷

در همین روزها سرکوبی قیام تبریز با سرباز و سلاح مورد بحث و بررسی دربار و دولت بوده است. اعتماد السلطنه در روز اول صفر یادداشت کرده است که پس از دیدن تشویش و تغییر شاه عریضه مفصلی تهیه کرده، تقدیم می‌کند. در این عریضه پس از توضیح این که «شاید مقدمه تبریز را درست به شما عرض نمی‌کنند. این فتنه از روس است و معاندین شخص امین السلطان و...» پیشنهاد می‌کند که در این مورد «از سه کاری که باید بکنید. ۱- یا قشون برود به زور اسلحه اهالی تبریز را مطیع کند. ۲- یا آذربایجان را از عمل تمباکو مستثنی کنید. ۳- یا مونوپول (انحصار) را موقوف کنید، باندول ایجاد کنید».^۲

کاردار سفارت انگلیس در تهران نیز در گزارش مورخ ۳ سپتامبر/ ۲۹ محرم خود به دولت متبوع خویش اطلاع داده بود که شاه «مخالف به کار بردن قوه قهریه است، مگر به عنوان آخرین وسیله»^۳ یعنی که مسئله توسل به قوه قهریه در هر صورت برای هیئت حاکمه و نیز انگلیسی‌ها مطرح بوده است و چنان که دیدیم، کاردار سفارت انگلیس در تهران به اعتراف خود، امین السلطان را به مناسبت سرکوبی خونین قیام مردم شیراز، صمیمانه تبریک گفته بود. در مورد درهم شکستن مقاومت مردم تبریز هم، حتی فرمان استفاده از نیروی مسلح به پیشکار آذربایجان داده می‌شود. اما چنین استفاده‌ای، چنان که برادر ناصرالدین شاه نوشته، میسر نمی‌گردد:

«شاه تلغرافی به امیرنظام حسنعلی خان گروسی، وزیر ولیعهد فرمودند که مقدار کافی اسلحه و قورخانه داری. به سربازهای تبریز فشنگ بده و در میان شورشیان شلیک نما! جواب امیرنظام این شد که به دست چندین هزار یابی که مسلح هستند دادن اسلحه و مهمات را جایز نمی‌دانم. یعنی سرباز و نوکر هم داخل شورشیان می‌باشند».^۴

به هر روی، امین حضور، چنان که گذشت، در چنین روزهایی به تبریز رسید. در مورد مأموریت این درباری نوکرمنش که به نوشته اعتماد السلطنه «واقعاً آداب نوکری این پادشاه را این شخص بهتر از همه می‌داند، به اصطلاح روز کهنه نوکر است» و «دربی حیاسی و بی تعصبی ضرب المثلی است و در وفا و انسانیت از هر قلیلی اقل، پایه بی شرمی را به جای بلند گذاشته و رایت بد عملی را از بالای ثریا و فرقدین افراشته...» اطلاعات ضد و نقیضی در

۱- پیشین، ص ۳۱۵.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۶۷. ۳- شورش بر امتیازنامه رژی ص ۴۳.

۴- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، صص ۸۴-۱۸۳.

دست است. اوضمن آن که حامل پیام ها و خلعت ها و هدایای شاه برای متنفذان تبریز بوده، در عین حال مأموریت دستگیری رهبران قیام تبریز را نیز داشته^۱ و چند میرغضب نیز به همراه داشته است. هدف فرونشانی قیام بوده است؛ به تهدید یا به تحبیب و یا به هر دو. اما وقتی مخفیانه به تبریز آورده می شود، از ترس جان منفعلی می ماند و «بعد از دو روز توقف در منزل حکومت، از مجتهد اذن ملاقات» می خواهد. بنا به اطلاعاتی که از تبریز به میرزا آقاخان کرمانی در استانبول رسیده، وی گویا ابتدا علما را برای تبلیغ احکام شاهی به منزل ولیعهد احضار می نماید، اما دعوتش بی پاسخ می ماند:

«علما این معنی را حس کرده که مقصود اذیت ایشان است به جهت ترسانیدن چشم عوام، از آمدن سرباز زدند و گفتند هر کاری که امین حضور مأمور به اجرای آن هست، بکند و اگر حکمی از شاه برای ما دارد، در خانه ما بفرستد زیارت کنیم. مردم تماماً شورش کرده که اگر یکی از علما و مجتهدین به منزل ولیعهد بروند، او را پارچه پارچه خواهیم کرد.^۲»

امین حضور وقتی از آمدن علما به منزل نومید می شود، به ناچار خود به فکر رسیدن به حضور آن ها می افتد و گویا ابتدا از حاجی میرزا جواد مجتهد وقت ملاقات می گیرد. خود وی از این ملاقات چنین یاد کرده است:

«بعد از حصول اطمینان از جان، به خانه مجتهد رفتم. تمام کوچه ها و بام ها و خانه مجتهد را محلو از مردم مسلح دیدم که تمام تفنگ مارتین در دست و طپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند. به خدمت مجتهد رسیده، با این حال اظهار هیچ مطلبی را جایز ندیدم. هدایا را رسانیده، دست مجتهد را بوسیده، بیرون آمدم.^۳»

بعضی از علمای تبریز و دست کم یکی از آن ها حتی از قبول هدیه شاه نیز سرباز زده اند. این را از یادداشت مورخ ۲ ربیع الاول ۱۳۰۹ اعتماد السلطنه می توان فهمید:

«... از تفصیلات دیگر این که شاه انگشتر الماسی به توسط امین حضور به جهت موسی آقا^۴ ملای تبریز فرستاده بودند. آن انگشتر را رد نموده بود. امین حضور انگشتر را به التماس از شاه برای خودش گرفت. با این که می شنیدم به چه پررویی گرفت، وقتی که

۱ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۶۶.

۲ - بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶ - ۵، ص ۱۳۵. دو بالوآ، وزیرمختار فرانسه در تهران نیز در گزارش مورخ ۳ سپتامبر / ۲۹ محرم خود نوشته است که امین حضور «برای شناسایی و تنبیه تمام امضاکنندگان تلگراف فتنه انگیز» به تبریز اعزام شده بود. تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۹۲.

۳ - شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۳.

۴ - احتمالاً منظور حاج میرزا موسی، پسر حاج میرزا شفیع ثقه الاسلام و پدر حاج میرزا علی ثقه الاسلام، رئیس شیخی های آذربایجان است.

بیرون آمد طوری معلوم ماها می کرد که شاه این انگشتر را به صرافت طبع همایون مرحمت فرمودند^۱.»

از گزارش ۱۰ سپتامبر/۶ صفر کفیل سرکنسول انگلیس در تبریز چنین برمی آید که امین حضور به میرزا جواد مجتهد اطلاع می دهد که «رژمی بایستی به اجرا درآید و بدین منظور انتظار می رود که مجتهد نفوذ خود را نزد مردم به کار ببرد.» اما مجتهد پاسخ می دهد که «مردم هرگز تن در نخواهند داد و او نمی تواند چنین چیزی را به مردم بگوید^۲.»

امین حضور که قرار بوده در صورت احضار امیر نظام گروسی به تهران، در آذربایجان جانشین او شده، به رتق و فتق امور این ایالت آشوب زده بپردازد و موانع را بالمره از سر راه اجرای امتیازنامه بردارد، نتوانست مدت زیادی در تبریز بماند؛ چه، به گزارش کفیل کنسول انگلیس در این شهر «در بازار اعلان چسباندند که امین حضور باید از تبریز برود، ورنه جانش در خطر است.» و به گزارش وزیرمختار فرانسه در تاریخ ۷ سپتامبر/۳ صفر، وقتی امین السلطان به هنگام مشورت با وزیرمختار روسیه پرسیده بوده که «برای اعاده آرامش در آذربایجان چه باید کرد؟ بوتزوف احضار امین حضور و الغای رژمی را توصیه کرده بود^۳.» از این رو به دستور تلگرافی مورخ ۴ یا ۳ صفر ناصرالدین شاه، بدون سروصدا و با دست خالی تبریز را ترک کرد و بنا به یادداشت ۳۰ سپتامبر/۲۶ صفر دکتر فووریه، در همان روز به حضور شاه رسید^۴.

در همین روزها، یعنی در ۷ صفر ۱۳۰۹ مظفرالدین میرزا ولیعهد تلگرافی به پدر تاجدار خود زده است که حاکی از سردرگمی سردمداران حکومتی در مواجهه با قیام مردم در تبریز است:

«... دستخط مبارک خطاب به امیر نظام را که مبنی بر تغییر خاطر مبارک از جسارت اهالی تبریز بر اجتماع بی شعورانه آن ها و مشتمل بر ایراد و اعتراض خاطر مبارک بر امیر نظام و قاطبه علما و غیره بود، زیارت شد و در حقیقت آیه غضبی بود که بر این غلام بدبخت بی گناه نازل شد. مرگ خود را از خدا می خواهد [خواسته] و بر بدبختی خود گریه می کنم که این غلام و اجزای حکومت آذربایجان خواب و آرام را بر خود حرام کرده، به هزار جان کندن و هزار نوع اهتمام نگذاشتیم که آن فتنه بزرگ که در مغز مردم جا گرفته بود، به ظهور برسد و امیدوار بودم که مقبول خاک پای مبارک بشود... نمی دانم چه عرض نمایم. همین قدر جسارت می نمایم

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۷۱.

۲- شورش بر امتیازنامه رژمی، ص ۴۳. ۳- تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۱۲.

۴- سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۷.

که از یک طرف امیرنظام دست و دلش سرد و در معافی خودش اصرار دارد و از طرف دیگر امین حضور را که بودنش در این موقع ضرورت کلی دارد، احضار فرموده‌اید...»^۱

ناصرالدین شاه که از سویی با سماجت کمپانی صاحب امتیاز و سفارت انگلیس در حفظ امتیاز و از سوی دیگر با اصرار روس‌ها به لغو و با مقاومت روبه توسعه مردم در برابر اجرای آن مواجه بود و نیروهای داخلی و خارجی و ملاحظات دیگری نیز در همین رابطه گرفتارش کرده بودند، برای رهایی از بن‌بست به تقلای بیش‌تری پرداخت و به منظور رسیدن به نتیجه‌ای در این خصوص مذاکراتی بین دربار و دولت از یک سو و سفارت و کمپانی از سوی دیگر آغاز گردید. کندی در نامه مورخ ۴ سپتامبر/ ۳۰ محرم خود به سالزبری نوشت که «ناصرالدین شاه و امین السلطان عاجلاً صوابدید آن جناب را در این زمینه خواستارند که اگر احیاناً وسایل مسالمت‌آمیز مؤثر واقع نشود، آیا امتیاز باید به قوه قهریه محفوظ بماند یا آن که ملغی گردد و غرامت کمپانی با اعطای امتیازات دیگریا به اقساط نقدی ادا شود؟...» و در ادامه نیز از دشواری شرایط و بی‌مناک بودن شاه و صدراعظم از وقوع یک انقلاب احتمالی سخن به میان می‌آورد. وزارت خارجه بریتانیا بر پشت این گزارش یادداشت می‌کند که مسئله اساسی عبارت است از «حفظ قدرت ناصرالدین شاه که ما بایستی با تأسف بسیار شاهد به خطر افتادن آن باشیم.» و سالزبری در ۶ سپتامبر/ ۲ صفر به کندی رهنمود می‌دهد که «ما به قبول این موضوع غیر عادلانه قایل نیستیم که ناصرالدین شاه را وادار به اتخاذ تدابیر شدیدی کنیم... آیا نمی‌توان اقدامی کرد که از الغای امتیاز به مراتب خفیف‌تر باشد؟... آیا رژی نمی‌تواند برای تعطیل موقت عملیات خود در مناطقی که بیش‌تر دستخوش هیچ‌جاند بهانه‌ای پیدا کند؟»^۲

و بدین ترتیب شرایط برای دست زدن به یکی از سه راه حل پیشنهادی اعتمادالسلطنه — که اتفاقاً در همان روز ۱ صفر و به احتمال قوی تحت تأثیر مذاکرات جاری مطرح گردیده — فراهم می‌آید. کندی سه روز بعد خشنودی ناصرالدین شاه از توصیه سالزبری را به وی ابلاغ کرده، اطلاع می‌دهد که «ناصرالدین شاه می‌گوید که عملیات رژی بایستی به طور موقت در آذربایجان تعطیل شود و او دستور خواهد داد که از ورود تنباکوز نقاط دیگر ایران به آذربایجان و همچنین از صدور تنباکوز آن ولایت جلوگیری شود. اعلیحضرت معتقد است این اقدام که خسارات سنگینی برای بازرگانان به بار خواهد آورد، آنان را بر سر عقل خواهد آورد و وادارشان خواهد کرد که رژی را که مدیرش پیشنهاد خواهد کرد با مزایایی آنان را در کار خود

۱ — اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ص ۱۶.

۲ — تحریم تنباکو در ایران، صص ۱۱ — ۱۱۰.

شرکت دهد، بپذیرند.^۱»

ابتدا صحبت از تبدیل کارمندان فرنگی کمپانی به آذربایجانی ها بود؛ چنان که در تلگرافی که امین السلطان از طرف شاه، در اوایل صفر به پیشکار آذربایجان ارسال کرده، چنین آمده است:

«کمپانی می‌گوید، موقوف کردن [امتیازنامه] به هیچ وجه امکان ندارد. زیرا که با دو سه کمپانی فرانسه و عثمانی کثرات بسته و تنباکو فروخته ام و کرورها تنباکو در شیراز و کاشان و تهران و غیره و غیره خریده ام. اما در کار آذربایجان هر نوع تسهیلات بخواهند می‌کنم. مثلاً حرف آن‌ها در فرنگی است، مأمورین فرنگی خود را برمی‌دارم، سهل است از خارج مذهب [یعنی از اقلیت‌های مذهبی] هیچ نمی‌گذارم. کارهای آذربایجان را به خود آذربایجانی‌ها رجوع می‌کنم... در وضع خریدن یا فروختن هر عیبی به نظر علما آمده است، بگویند، رفع می‌کنم... این است حرف‌های کمپانی. حالا ببینید در این صورت و با این تعهدات دیگر چه حرفی باقی می‌ماند.»

در پایان هم متذکر می‌شود که «این نکته را هم لازم است بدانید که اگر این کارها را تجار برای حمل کردن تنباکو به خارجه می‌کنند، هم دولت عثمانی و هم دولت روس قرار داده‌اند تنباکویی که به مملکت آن‌ها وارد شود، ضبط نموده، یک چیز بسیار جزئی به صاحب تنباکو بدهند. و مسلم است این تجارت تنباکو بعداً با این قرارداد روس و عثمانی برای تجار ما هیچ صرفه ندارد...»^۲

یعنی که تجارت تنباکو بعد از این برای تجار آذربایجانی سودی نخواهد داشت، پس بهتر است به پیشنهاد کمپانی دایر بر سپردن کارهای اداری شعبه آذربایجان آن به دست کارمندان آذربایجانی رضایت دهند و بگذارند کمپانی که متحمل این همه هزینه و خسارت شده، به این سود کم بسازد. اما بازرگانان آذربایجانی — که مردم را به دستیاری علما و روشنفکران به جنبش درآورده بودند — «به مقاصد شاه پی برده و فوراً به مخالفت با آن قیام^۳» می‌نمایند و زیر بار نمی‌روند و کمپانی و دربار به ناچار گام دیگری عقب می‌گذارند و این بار در اواسط ماه صفر پیشنهاد می‌کنند که «امور کمپانی در آذربایجان به کمپانی دیگری که فقط مرکب از تجار ایرانی باشد، به مدت یک سال اجاره داده شود».^۴

۱ — پیشین، صص ۱۲ — ۱۱۱.

۲ — اسناد سیاسی دوران قاجاریه، صص ۹ — ۱۸.

۳ — سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۵.

۴ — شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۴۷.

یعنی که بازرگانان آذربایجانی به عاملان کمپانی تبدیل گردند و مردم از صحنه بیرون روند و طغیان فرو نشینند و دستگاه رژی موضع خویش را در مناطق دیگر ایران استحکام بخشد و در این ضمن از ورود توتون و تنباکوی نقاط دیگر به آذربایجان نیز جلوگیری به عمل آورده، بدین وسیله بازرگانان آذربایجانی را عملاً از جریان تجارت خارجی این کالا خارج نماید و بعد از یک سال اختیار تجارت مصرف تنباکودر آذربایجان را نیز از آنان سلب نماید و اسب مراد را در سراسر ایران بتازاند.

در همین روزها که کمپانی و دربار از همه امکانات خود برای رفع بحران و پیشبرد اهداف خود از تمام وسایل ممکن بهره‌برداری می‌کردند، روزنامه اختر را که به مدت ۷ ماه توقیف بوده، راه می‌اندازند تا شتری را که پشت بام برده بود، خود پایین آورد و اختردار سر عقل آمده، به تلافی زدن کوس رسوایی امتیاز بر سر بازار، سند بد نامی خود را با چاپ این اندرزنامه در نخستین شماره دوره جدید روزنامه، به ثبت رساند:

«اندرز هموطنان

به موجب کاغذهایی که این هفته از تبریز رسید، جمعی از اهالی مملکت که خبر از لوازم و مقتضیات حالیه ملک ندارند، به دستاویز این که اداره دخانیات ممالک محروسه ایران به طور انحصار برخلاف ملت است، به پاره‌ای حرکات بی‌قاعده و ناشایست آغاز کرده‌اند که در حقیقت از مردمان آذربایجان که تاکنون مراتب پادشاه‌پرستی ایشان ضرب المثل عمومی است، برازنده و سزاوار نیست.

کسانی که مصدر این حرکات بی‌قاعده‌اند البته از مقتضیات زمان بی‌خبرند و هیچ تصور نمی‌کنند که امروز وضع جهان و انقلابات همه روزه که در آن نمایان است، ما را به حال خود نمی‌گذارد که مانند عهد قدیم به دلخواه خود راه برویم و با تیروکمان با دشمنان بیاویزیم. امروزه دولت با آن مختصر مالیات و بدهی که از رعیت می‌گیرد، نمی‌تواند اسباب دفاع مملکت را به طوری که شاید و باید فراهم بیاورد. لهذا ناگزیر از این است که مانند سایر دول متمدنه راه مداخل تازه برای تهیه اسباب دفاع ملک پیدا بکند.

البته دولت و اولیای دولت در امثال این کارها بیش از دیگران خبیر و بصیرند. نمی‌توان گفت که بدون تأمل و غوررسی و مآل اندیشی به انحصار دخان رخصت داده‌اند. وانگهی، هموطنان خودشان کی بدین خیالات افتادند که دولت از آنان دریغ داشت؟ گذشته از آن، معلوم است [که] امثال این کارها تا پای بیگانه در میان نباشد، از ما برنمی‌آید. امروز که اولیای دولت مصلحت وقت را در این دیده‌اند، هموطنان غیرتمند را است که هریک به قدر امکان از سندات حصه این کومپانی خریداری نمایند که هم در منافع با ایشان شریک و سهیم بشوند و هم در اساس کار حق مداخله و نفوذی داشته باشند.

باری به اعتقاد ما شیوع این گونه اخبار ناگوار در ممالک خارجه و داخله منافی شیوه غیرت و حمیتی است که تبریزیان پیوسته بدان افتخار داشته اند.

دولت در مملکت خود می‌تواند در باب تزئید مالیات مانند انحصار توتون و تنباکو و احداث تمر (تمبر) و امثال این‌ها که هریک در نفس الامر دارای چندین محسنات است، به اقتضای مراسم مملکتداری تدابیر مقتضیه به کار ببرد. دیگر عمر و زید را نمی‌رسد که در مقابل اجراءات دولت بدون مال‌اندیشی و ژرف‌بینی به ممانعت برخیزند.

امیدواریم که رؤسا و متنفذان مملکت اهالی را بدین حرکات ناهنجار ملامت و نصیحت کنند و از عواقب کار یادآوری نمایند تا هر کسی حد خود را دانسته، زبان‌درازی و بلندپروازی را کنار بگذارد و گرنه نتیجه خوب نخواهد شد.

من آن چه شرط بلاغت با تومی‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال^۱»
در همان شماره برای فریب مردم و جلب بخش‌هایی از آن‌ها به همدلی با کمپانی، اعلام کرده است که «از قراری که آگاهی حاصل نمودیم انحصار دخانیات ایران تصور داشته است که رود سعدآباد [سعیدآباد] را به شهر تبریز جاری نماید. هرگاه این تصور از قوه به فعل بیاید زاید علی‌ماکان موجب مزید آبادی مملکت و تزئید شکوه آن شهر مینوبهر خواهد بود^۲».

جالب توجه است که اختردار ۲ ماه بعد نیز، گوا این که جوش و خروش تبریز فرو خوابیده بوده، باز همان حرف‌های پندآمیز خود را تکرار کرده است:

۱ - اختر، س ۱۸، ش ۱ (۱۱ صفر ۱۳۰۹/ ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۱)، صص ۷-۶.

۲ - پیشین، ص ۷. موضوع آوردن آب رودخانه سعیدآباد که گویا مورد توجه مردم شهر قرار گرفته بوده، در حدود دو ماه بعد هم از طرف مظفرالدین میرزای ولیعهد، مورد بهره‌برداری قرار گرفته، و موضوع باز در اختر مطرح گردیده است:

«مردم آذربایجان را مژده به موجب مکتوبی که خبرنگار اختر از تبریز نوشته است، بندگان حضرت مستطاب اشرف اقدس والا ولیعهد که اوقات شریفشان پیوسته مصروف به فراهم آوردن اسباب رفاه ملت و آبادی مملکت است، از دیرگاهی به ملاحظه کمی آب شهر تبریز و اضطراب اهالی، از آن روی در خاطر داشتند که آب رودخانه سعیدآباد، قریه ملکی خودشان را که آبی بس گوارا و قابل شرب است، به تبریز جاری فرمایند و آن شهر مینوبهر را بدین سبب احیا فرموده، مردم آن‌جا را بیش از پیش مرهون احسان خویش دارند... [و چون به علت قرار گرفتن املاک دیگران در مسیرش فرسخی آب از سعیدآباد تا تبریز، این کار میسر نبوده، بعد از اطلاع حاجی میرزا عبدالکریم امام جمعه، مالک قزلجه میدان و داوطلب شدن ایشان به دادن راه عبور برای آب، مانع اصلی برطرف گردیده] برحسب حکم و خواهش حضرت والا به مقدمات کار و عملیات اجرای آب آغاز شده است... اختر، س ۱۸، ش ۱۰ (۱۴ ربیع‌الآخر ۱۳۰۹)، ص ۷۷. اما رود سعیدآباد هنوز هم همچنان در مسیر سابق خود جاری است؛ جز آن که در نتیجه چاه‌های عمیق کنده شده در آبگیرش از رفق افتاده است.

«به موجب خبرهای تلگرافی، امر رژی را در بسیاری از ممالک محروسه ایران در نهایت سهولت استقرار حاصل آمده است. مردم عموماً و طایفه زارع خصوصاً از کمال ملایمت و بردباری مأمورین رژی نهایت خشنودی را داشته‌اند. ولی جای تأسف است که تنها مردم آذربایجان به تشویق پاره‌ای داعیه‌جویان با این که در آن خطه تنباکوبه عمل نمی‌آید، باز در قبول این امر ایستادگی کرده، خودشان را بی‌جهتی در نزد دولت به نافرمانی متهم داشته‌اند.

چنان که پیش‌ترها نوشته‌ایم، ما را در این که عمل رژی خوب است یا بد، حرفی نیست؛ ولی این قدر توانیم گفت در صورتی که این امر به حکم پادشاه در تمامی مملکت مجرا گشته، دیگر از خودداری و ایستادگی به جز ولوله بی‌جا و ندامت چه نتیجه حاصل تواند شد؟ به اعتقاد ما این حرکت هموطنان محترم در انتظار بیگانگان مستحسن نخواهد نمود. لهذا امیدواریم که دانشمندان مملکت که فی الجمله از نکات مطلب باخبرند، مردم عوام را به نصایح مشفقانه از نتایج ناگوار این حرکت آگاهی بدهند تا برخلاف گذشته، به قدم قبول و اطاعت پیش آمده، به تشویق اجانب فریفته نشوند.^۱»

پیش از آن نیز ورقی در همان مایه و مضمون را ضمیمه ظاهراً شماره ۶ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۹) اختر کرده بود. این ورق به صورت نامه‌ای که «از جانب شخص محترمی به اداره رسیده» تنظیم گردیده و به این عنوان و دست‌آویز که «چون مطالب مندرجه آن دارای منافع ملک و ملت و اصلاً راجع به ایران و ایرانیان بود، لهذا در صفحه جداگانه طبع شد که به نظر بیگانه نرسد و از حالت هموطنان ما که خیر را از شر تفریق نمی‌دهند، مطلع نشوند.»

نام، چنین آغاز گردیده است:

«سخت پهنای می‌رویم از راه راست بازگرد ای خواجه راه ما کجاست گرامی مدیر اختر را زحمت عرض می‌دهد. دیروز مکتوبی دیدم که از تبریز به یکی از هموطنان نوشته بودند. از مندرجات آن دریافتیم که بعضی از هنرآزمایان غیرت‌نما که به واسطه بی‌اطلاعی از وضع زمان بدان سرند که شمع را با باد برافروزند و باد را با دام بگیرند و به حکم اغراض شخصیه چشم از منافع حقیقی وطن پوشیده، امر رژی را وسیله پیشرفت مقاصد غیر مشروعه خود کرده، مشتبی از جهال و سبک مغزان را که خورشید بصیرتشان به کلی منکسف است، به گرداب طغیان انداخته، بدین وادارند که در مقابل احسان‌های ولی نعمتی چنین — که چهل و اند سال است در سایه عدالت آن خسرویگانه و پادشاه ترقی‌خواه ملت‌پرور با سعادت حال آسوده — و در چنین عهدی — که هریک از دولت‌های همسایه مانند ارژها دهان حرص باز کرده، مترصد فرصت و جویای بهانه‌اند که ما را فروبرند و نام و نشانی از ما و

از آیین ما باقی نگذارند، از حسن تدبیر آن پادشاه دل آگاه بی مزاحمت جنگ وجدال به سر برده اند — بیرق کفران برافرازند و از جاده‌ای که شارع حق شناسان است، انحراف جویند.

در این که امر رژی به حسب ظاهر حاوی بعضی مفاسد و محاذیر است، حرفی نداریم؛ ولی نه هر چه به ظاهر فاسد نماید، در واقع فاسد باشد. چه، خیلی از کارها، خصوصاً کارهای سیاسی که با تصویب کارآگاهان امور دولتی در عالم اتفاق افتاده، اگر چه در انتظار به حال ملک و ملت مضر نماید، ولی چون نتیجه‌ای را که آگاهان امور سیاسی از تصویب و اجرای آن در نظر دارند و اسبابی که مرایشان را بدین امور واداشته است، با خفایا و مزایایی که به صاحبان بصیرت پوشیده نیست، مطلع بشوند، خواهند دانست که صلاح ملک و ملت در آن است و چاره‌ای به جز اجرای آن نه...»

بعد به سفسطه‌ای طولانی پرداخته که خلاصه‌اش چنین می‌شود. امتیازی که داده شده یا از سر اجبار بوده، یا اختیاری:

۱ — در صورت اول کسی را حق سؤال و مؤاخذه بر فاعل (دهنده امتیاز) نیست، چه «مجبور قاصر است و قاصر در نزد عقل و شرع معذور.»

۲ — صورت دوم نیز دارای چند حالت تواند بود:

الف — امر انجام شده در حال و آینده به نفع ملک و ملت باشد. در این صورت «ملت از پذیرفتن آن ناگزیر و از مطاوعت آن ناچارند. و اگر بعضی از افراد ملت از روی جهالت و یا اغراض شخصی غیر مشروعه پای مخالفت پیش نهند و در مطاوعت مسامحت ورزند، به تأدیب و تعذیب ایشان برخیزند و اگر کارگر نیفتند به مضمون آخرالدوا کار بندند و جانشان را در راه سود عمومی ملک و ملت فدا سازند.»

ب — امر انجام شده در واقع به حال ملک و ملت مضر است. اگر «بالفرض اولیای دولت به اجرای چنان امری (امر مضر) قیام نمایند، ملت راست که پای از دایره ادب بیرون نگذاشته، با هیاهوی وحشیانه پرده ناموس ملت را ندیده و دشمنانی را که تشنگان خون دولت و ملتند، به آبروی اقلیمی سیراب نسازند و عالم انسانیت را به لوث ترک ادب ملوث نکنند... [بلکه عقلای قوم با ادب اشکالات را با دلایل به عرض اولیای دولت برسانند] «انصراف عزمشان را استدعا نمایند.»

ج — امر انجام شده در حال مضر به نظر آید و برای آینده مفید باشد. این امری است ظریف و پیچیده و در این صورت «همه کس را نرسد که بدین کارها مداخله کند و با کارآگاهان امور دولت که نکته‌سنجان علم سیاستند، به منازعه برخیزد که هزار نکته باریک‌تراز مواین جاست... [مداخله در این امر علم و دراکه و دوراندیشی و... طلب می‌کند]»

و بالاخره می‌رسد به این جا که «امر رژی ناچار داخل یکی از احکام اقسام مذکور

است که حکم هریک به طور اجمال گفته شد؛ ولی در حیرتم که افعال و حرکات بعضی از هموطنان که بنا به نگارش نویسنده مکتوب تبریز از ایشان سرزده، داخل کدامین قاعده و قانون است. گویا، دور از هموطنان گرامی و خاکم به دهن، داخل قسم جهالت و موافق قانون نادانی است.»

و در پایان چنین نتیجه گیری می‌کند:

«هموطنان ما یا عالمند و یا جاهل. یعنی از قواعد سیاست و علم حقوق یا آگاه هستند و مفساد را از مصالح چنان که شاید و بایست تمیز توانند داد یا نه. در صورت اولی... هرگاه اغراض شخصیه دیده تحقیق و انصافشان را نبندد، ممکن نیست که مصالح امور و منافع اجزای کارآگاهان امور دولت به ایشان پوشیده ماند و سود واقعی به دیده باریک بین ایشان در کسوت زیان جلوه گر آید. و هرگاه جاهل به علم سیاستند، در آن صورت چون گله‌ای باشند در مقابل چوپان و یا چون اطفال غیر ممیزی که سر رشته عموم تصرفاتشان در دست اولیای خود بوده، خط حرکت ایشان همان خطی بود که اولیایشان تعیین کرده‌اند که هرگاه در بیرون آن خط گامی بردارند، با تلخی مجازات تلخ کام خواهد شد...»

چکیده همه صغری و کبری چینی‌های طولانی فوق که حتی الامکان تلخیص گردید، این است که مردم یا آگاهند و یا نادان. در صورت اول مدافع اقدامات دولت خواهند بود و در صورت دوم آن‌ها را نرسد که خود را داخل معقولات کنند. و در پایان هم اظهار امیدواری می‌شود که «هموطنان محترم به بعضی حرکات نامناسب خود را مورد ملامت دوست و دشمن نکرده، عالمی را به حالت خودشان نخدانند و یقین بدانند که پادشاه هر قوم ایشان را مثل پدر مهربان است. ممکن نیست که خرابی ملک و ملت خود را بخواهند و کاری که به صلاح‌دید وزرای کارآگاه پیش می‌گیرند، هزاران نکات باریک سیاسی را متضمن است و ما و امثال ما از فهمیدن نکات آن عاجزیم^۱».

به هرگونه، فعالیت شاخه آذربایجان رژی عملاً متوقف گردید و در نتیجه، طغیان تبریز به تدریج در اواسط صفر ۱۳۰۹ فروکش کرد تا در جای دیگری باز اوج گیرد. دکتر فوریه در یادداشت روز ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۱/۲۶ صفر ۱۳۰۹ تأیید توقف عملیات انحصار دখانیات در آذربایجان را خاطرنشان ساخته است که «بالاخره پس از این همه گفتگوی دورودراز و اقسام مشورت‌ها و مدت‌ها تردید، تصمیم عملی که گرفته شد، فقط اختصاص به یک ایالت دارد، آن هم نتیجه‌ای نمی‌دهد؛ جز آن که مردم سایر ایالات را ناراضی کند و به ایشان بفهماند که اگر آن‌ها هم دست به همین قبیل تظاهرات در کوچه‌ها بزنند، به همین نتیجه خواهند رسید.

عقب انداختن اجرای امتیاز مسلماً حل قطعی مسئله نیست.^۱»

در اصفهان و...

اقدام به توقف عملیات رژی در آذربایجان به شیوع سریع این شایعه که رژی به کلی ملغی گردیده است، در سراسر ایران منجر شد و این پندار همه گیر چنان مشکلاتی در جریان کار رژی پدید آورد که دربار ناگزیر از صدور بخشنامه و ارسال تلگرافی آن به حکام کلیه ایالات و ولایات، به جز حاکم آذربایجان شد. خفیه نویس انگلیس صورت تلگراف مذکور را که به عنوان حکمران فارس رسیده بوده، عیناً نقل کرده است و چون در جاهای دیگر از روی ترجمه آن به انگلیسی دوباره به فارسی، برگردانده شده، همین متن در این جا نقل می‌گردد:

«به تاریخ ۱۲ شهر صفر ۱۳۰۹. به تمام حکام ممالک محروسه حسب الامر اقدس اعلی روحنا فداء مؤکداً ابلاغ می‌شود که از بابت تقویت و اجرای دخانیات که سابقاً احکام آن صادر و مقرر گردیده است، حالا که موقع برآمدن حاصل و خرید و فروش تنباکو است، با نهایت اهتمام احکام سابقه را اجرا داشته. آن چه لازمه تقویت است، در مأمورین اداره دخانیات به عمل آورده، غفلت نکنید که مورد مؤاخذه خواهید شد که هر نوع شهرت و خبر در باب موقوفی این کار به آن ولایات رسیده باشد، اراجیف و دروغ است و قابل اعتنا نیست و شما که حاکم هستید کمال مسئولیت را در نزد دولت در این مسئله دارید. امین السلطان^۲.»

و همین اعلامیه خاکستر از روی آتش رژی، به ویژه در اصفهان کنار می‌زند. گفتنی است که دستگاه رژی در اصفهان به جهاتی چون تنباکو خیز بودن این ایالت و حمایت بی دریغ شاهزاده ظل السلطان، حکمران خشن و متنفذ اصفهان از کمپانی و زیادی نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلیسی ها در آن سامان قوی بود و مسلط. وقتی بازرگانان به مشارکت کسبه و همراهی علماء، به رهبری آقا نجفی و برادرش شیخ محمدعلی زبان به اعتراض گشودند، ظل السلطان در پاسخ عریضه شان نوشت که «اعلیحضرت مالک جان و مال اهالی ایران است و بهتر از هر کس صلاح رعیت را می‌داند. شما حق ایراد ندارید.» اما معترضان پا پس ننهادند و حتی در اواخر ربیع الاول «یکی از تجار معتبر اصفهان، در مقابل امر ظل السلطان که باید توتون و تنباکورا به عمال شرکت تحویل داد، هر چه را که از این جنس خریده بوده [و مقدار آن را ۱۲ هزار کیسه نوشته اند^۳] آتش زد^۴.»

۲ — وقایع اتفاقیه، ص ۳۸۷.

۱ — سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۷.

۳ — سه سال در دربار ایران، ص ۳۱۹.

۳ — تحریم تنباکو، ص ۷۸.

عصیان اصفهانیان در نیمهٔ دوم ربیع الثانی به اوج خود رسید و به شعاردهی و ناسزاگویی به دربار و شاه ورژ و اعلامیه چسبانی به دیوارها و تظاهرات خیابانی منجر شد. دستور تحریم خرید و فروش و استعمال و کشت دخانیات هم نخستین بار به ابتکار علمای اصفهان صادر گردید و اگرچه عمومیت نیافت و در خارج از اصفهان کسی از آن دستور تبعیت نکرد «ولی در شهر اصفهان اکثر مردم از آن‌ها پیروی کرده، از استعمال توتون و تنباکو خودداری می‌کنند»^۱.

در این روزها تلگراف‌هایی بین دربار و ظل‌السلطان، حکمران اصفهان رد و بدل شده است که نقل تکه‌هایی از آن‌ها پرتوهایی است بر حوادث جاری در اصفهان. ظل‌السلطان در روز یکشنبه، ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۰۹ به پدر تاجدار خود چنین گزارش داده است:

«... اگرچه مفصلاً همراه چاپار پست راپورت روز پنجشنبه و جمعهٔ آقانجفی و ادرش شیخ محمدعلی و ملا باقر فشارکی را عرض کرده‌ام، ولیکن به واسطهٔ اعلاناتی که در کوچه‌ها چسبانیده و هر جا که فرنگی را می‌بینند داد و فریاد می‌کنند، لا علاج دیدم به توسط تلگراف عرض کنم. در این دوروزه در میدان مصلی... اجماعی کرده‌اند که در میررفته، بر ضد دولت در باب تنباکو و بانک و غیره مطالب بگویند... کشیدن قلیان را حرام و کشت و زرع تنباکو را حرام اندر حرام و حامی فرنگی را کافر و واجب‌القتل و نوکر و بستگان آن‌ها را نجس‌العین اعلان کرده‌اند. زیاده بر آن چه تصور بشود اظهار فضولی و جرئت کرده‌اند و کلمات ناشایسته به زبان آورده‌اند... این غلام هم در همه جا بیش از قوهٔ خود جلرگیری از آن‌ها کرده، همهٔ اعلانات را کند و چند نفر هم از اشخاصی را که دنبال فرنگی‌ها فریاد کرده بودند، به چنگ آورده، تنبیه کرد... گمان غلام این است که اگر آن‌ها از طرف شخص همایونی نصیحت یا مؤاخذهٔ سخت و بازخواست نبینند، آرام نگیرند و رفته‌رفته اسباب زحمت بزرگی فراهم می‌آورند...»^۲

از تلگراف دیگری نیز که در همان روز از تلگرافخانهٔ اصفهان به تهران زده شده، باز چنین برمی‌آید که اصفهان در حال غلیان بوده و بر اعلامیه‌های چسبانده شده به دیوارها نوشته بوده‌اند که «کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند، به حمام و مسجد و سقاخانه راه ندهند» و در حمام‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس علما و تجار و غیره قلیان موقوف شده بوده و طلبه‌ها در هر نقطه که قلیان می‌دیدند، می‌شکسته‌اند. حتی در میان خود مذاکره داشته‌اند که باید اجماعاً رفت قهوه‌خانهٔ حضرت والا [ظل‌السلطان] را هم برچید...^۳

۱- تحریم تنباکو، ص ۷۸.

۲- پیشین، ص ۴۱.

۳- استاد سیاسی دوران قاجاریه، صص ۲۲-۳.

و تلگراف‌های زده شده از دربار حکایت از حیرت و سردرگمی ناصرالدین شاه دارند. در یکی از تلگراف‌های شخص شاه به ظل السلطان چنین آمده است:

«ظل السلطان. این روزها بعضی اخبارات از اصفهان به عرض رسیده است که خیلی جای تعجب و حیرت است که چرا مردم بی جهت و سبب آسودگی و امنیت خود را کنار گذاشته، دنبال این نوع کارهای بی معنی و خطرناک بروند. مثلاً به عرض رسیده است که مردم برضد رعایای خارجه و فرنگیان حرف می‌زنند و همچنین علمای اعلام استعمال دخانیات را حرام دانسته‌اند و همچنین در فقره بانک مزخرفات می‌گویند... هر حکمی و هر کناری که دولت می‌کند و اجرای او را مصلحت می‌داند، باید بدانند که آن کار مصلحت مملکت و رعیت و دولت است و ابداً چون و چرایی به زبان نیاورند... [اشخاصی که] برضد حکم دولت سخن بگویند، واضح است که منتهای فضولی و جسارت است و البته همچو اشخاص تنبیه و تأدیب و سیاست سختی را لازم دارند... تنباکو چرا حرام می‌شود؟ زارع مسلمان، فروشنده مسلمان، خریدار مسلمان، دیگر جهت تحریم او را نفهمیدیم چه چیز است؟ و چرا باید نجس باشد؟ همین که اسم کمپانی انگلیسی روی تنباکو باشد، به چه سبب باید نجس بشود؟ پس قند و چای و اتمعه و اقمشه و این همه متاع‌های فرنگی که در همه بازارهای شهرها ریخته است و همه کس می‌خرد و استعمال می‌کند، باید تمام ایران و دنیا نجس و نجس‌العین شده باشند...»^۱

و در پاسخ تلگراف پیش گفته ظل السلطان، چنین تهدید می‌کند:

«... هر قدر قشون از هر جنس، از سواره، پیاده، توپخانه، قزاق‌خانه بخواهد، برای تنبیه اشرار و الواط، فوراً به عرض برسانید، فوراً فرستاده بشود و سیاست و تنبیهی از اشرار و الواط باید بکنید که سال‌های دراز یادگار بماند...»^۲

جنبش مقاومت اصفهان در اوایل جمادالاول ۱۳۰۹ به علت به راه اعتدال آمدن آقاجنقی بر اثر پیام ناصرالدین شاه و همراه گشتن «یک دونفر» از به قول شیخ حسن کربلایی «ارباب عمایم» با حکومت و از میان برداشته شدن منع شرعی استعمال دخانیات توسط بعضی از علما و تهدید و ترغیب حکومت به تدریج فرو نشست.

پس از اصفهان شورش‌هایی نیز در شهرهای مشهد و کرمان برضد امتیاز دخانیات در گرفت که چندان نیرومند و پرمدام نبودند و حالت اعتراض و تشنج نیز در غالب شهرهای بزرگ که کمپانی شعبه‌ای در آن جا داشت، جاری بود و در شهرهایی مانند تهران و شیراز و تبریز نیز هرگز حالت عادی برقرار نشده بود. و با این همه چنان که گذشت رژی به موجودیت و

فعالیت خود، جز در آذربایجان ادامه می‌داد تا آن که تهران دیگر باره به جنبش در آمد و لرزه در ارکان قدرت دولت و دستگاه رژی افکند.

تحریم و الفا

دیدیم که دستور تحریم دخانیات ابتدا از طرف علمای اصفهان مطرح گردید و در آن ایالت تأثیر نیز گذاشت و ارزش معنوی پیدا کرد. در هفته پایانی ربیع الثانی ۱۳۰۹ هم زمزمه‌ای در تهران به گوش‌ها رسید و شایع شد که در جواب استفتای علمای اصفهان حکمی از میرزای شیرازی مبنی بر حرمت استعمال دخانیات صادر شده است. سرانجام در اول جمادی الاول فتوای تحریم استعمال تنباکوبه سرعت برق تهران را درنوردید و در اندک مدتی هزارها نسخه تکثیر شده آن به دست مردم رسید و هنگامه‌ای در پایتخت بر پا شد. مردم دست از استعمال دخانیات کشیدند و قلیان‌ها و چپق‌ها را شکستند. خبر به شهرهای دیگر نیز مخابره شد و صورت فتوای تحریم به همه جا رسید و تأثیر کم و بیش نهاد. از همان اول هم شایعات مختلفی درباره منشأ آن بر سر زبان‌ها افتاد. پیش‌تر گفتیم که بعضی‌ها صدور آن را بر اثر نامه معروف سید جمال‌الدین می‌دانستند^۱ و بعضی سید فال‌اسیری و بعضی دیگر آقا منیرالدین^۲، یکی از علمای اصفهان را که همزمان شورش آن شهر به عتبات رفته و میرزای شیرازی را در جریان امور گذاشته بود، نویسانده آن می‌پنداشتند. بعضی هم بر آن هستند که اول بار حاجی کاظم ملک‌التجار بود که به همدستی چند بازرگان دیگر و با موافقت

۱ - اعتمادالسلطنه درباره نامه فوق که در نیمه دوم جماد الاول ۱۳۰۹، نسخه چاپ شده‌ای از آن به دستش رسیده، بر این باور بوده که «بنای فتنه تنباکو و فتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بود». روزنامه خاطرات، ص ۷۸۳.

۲ - «برخی از آگاهان و از آن جمله فرزند و دوتن از نوادگان آقا منیرالدین، سفر او را به سامره نه از برای بردن پیام عالمان اصفهان نزد میرزای شیرازی، بلکه در واقع برای گریز از تحمیل امام جمعه شهر اصفهان می‌دانند و توضیح می‌دهند که پیش از صدور فتوای تنباکوی میرزای شیرازی، او خود به تنهایی در اصفهان کشیدن تنباکو را تحریم می‌کند ولی امام جمعه شهر که از ترک قلیان و از میان رفتن آیین‌های قلیان‌کشی در مجلس‌های روضه‌خوانی و جز آن ناخشنود بوده، از آقا منیرالدین می‌خواهد که از فراز منبر تحریم خود را لغو کند، یا آن که به خانه امام جمعه رفته، در برابر چشم همگان قلیان بکشد؛ و او که به ظاهر نمی‌خواست به امام جمعه به سبزه پردازد، بر آن می‌شود که از کشور کوچ کند و به سامره رود. نوادگان این مجتهد برآنند که اگر آقا منیرالدین در اصفهان نخست حکم تحریم کشیدن تنباکو را صادر نکرده بودی و در کربلا [سامرا] برانگیخته [استاد خود] میرزای شیرازی نشده بودی، میرزا به آن زودی‌ها حکم تحریم را با چنان صراحت و قاطعیتی صادر نمی‌کرد...» این مطلب را ابوالقاسم سری، مترجم کتاب دین و دولت در ایران، بر پایان چاپ دوم ترجمه خود افزوده است. دین و دولت در ایران، ج ۲، ص ۴۰۳.

میرزا حسن آشتیانی ابتکار علمای اصفهان را به عاریت گرفته، به مرجع عالی قدر تشیع نسبتش دادند و منتشر کردند. ناگفته نماند که ملک التجار بعداً به همین اتهام دستگیر و زندانی شد. ناظم الاسلام کرمانی نوشته است که «جمعی از عقلا خدمت مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی رسیده، معایب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علمای اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتب بر آن را نوشتند. لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند:

صورت حکم به حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه.

قبل از انتشار «شرح را به حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامرا متوقف و رئیس امامیه بودند، نوشتند. ایشان هم امضا فرمودند و خوب ایستادگی فرمود [ند]»^۱. به احتمال قوی دولت نیز برای کاستن از تأثیر فتوا به انتشار بعضی از شایعات دست می‌یازیده است. در هر صورت آن‌چه حقیقت دارد، این است که میرزای شیرازی هرگز انتساب آن را به شخص خودش مورد تکذیب قرار نداد و تا پایان نیز برای اجرائش پای فشرد.

عباس میرزا ملک‌آرا بر آنست که فتوا بعد از آن که به دست اندرکاری سید فال‌اسیری و توسط میرزای شیرازی صادر شد، در ایران منتشر گردید و ابتدا «در شیراز و اصفهان و کاشان، علما فتوای مذکور را در مجالس و منابر برای عوام خوانده، قهوه‌خانه‌ها بسته شد و آن‌چه نی و میانه غلیان بود جمع کرده، در بازار و میدان سوزانیدند و آن‌چه از تهران تلغرافات سخت و تهدیدآمیز به اطراف شد، مفید فایده نگردید. تا آن که مطلب به تهران سرایت کرد و آشکارا طلاب و علما قدغن از کشیدن غلیان نمودند و هر کس کشید او را زدند و هر جا غلیان دیدند شکستند»^۲.

ناصرالدین شاه هم در نامه‌ای خطاب به میرزای آشتیانی نوشته است که مشغول مذاکره برای سلب انحصار داخله از کمپانی بوده‌اند که «این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقتاً بروز کرد و کم کم به تهران رسید و شما که علمای عاقل بزرگ هستید، بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید که غلیان را ترک نمایید...»^۳.

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۹. ۲- شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، صص ۸۵-۱۸۴.

۳- تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۲۲.

اگرچه پیش از آن هم نامه‌هایی در مخالفت با امتیازات داده شده به اجانب و کفره به دربار رسیده بود، اما تأثیر فتوای تحریم در زمان مقتضی صادر شده بی سابقه بود. و اگرچه علمایی چون سید عبدالله بهبهانی، سید علی اکبر تفرشی، ظهیر الاسلام و امام جمعه، هر کدام به انگیزه و علت و ملاحظه‌ای از آن پیروی نکردند، با این همه گزارش‌های موجود حاکی از مراعات عمومی، به ویژه در پایتخت از آن بود. برای اثبات ادعای فوق، به نقل سطوری از چند گزارش گزیده بسنده می‌شود:

«۳ دسامبر [۱۸۹۱] / غرة جمادی الاول ۱۳۰۹...»

فتوایی از عتبات رسیده... این فتوا با انضباط تمام رعایت شده، تمام توتون‌فروشان دکان‌های خود را بسته و تمام غلیان‌ها را برچیده‌اند و احدی نه در شهر، نه در میان نوکران شاه، نه در اندرون اولب به استعمال دخانیات نمی‌زند...»^۲

«۴ جمادی الاول... از [خانه دکتر فووریه] که بیرون آمدم، درست ملتفت نبودم که مسئله استعمال توتون و تمباکوبه این درجه سخت است. بقیه سیگاری که در خانه فووریه می‌کشیدم به لبم بود که بیرون آمدم. شخص مجللی با سرداری خزمی‌گذشت. همین که دیدم من سیگار می‌کشم، بنا کرد به فحش دادن. خلاصه خانه آمدم. شنیدم حاجی ملک‌التجار را به اتهام این که در این باب تمباکو محرک مردم بود، دیشب گرفته، زنجیر نموده، به قزوین که حالا محبوسین را آن جا می‌برند، بردند. عصر که مراجعت به دوشان‌تپه می‌کردم، البته قریب سی هزار نفر مردم تماشای اسب‌دوانی رفته بودند، مراجعت می‌کردند. احدی را ندیدم سیگاریا چپق بکشند.»

«۷ جمادی الاول... طوری مسئله تمباکو مهم است که حتی اندرون خود شاه به هیچ وجه نمی‌کشند. شنیدم شاه فرموده بود به زن‌های خودش که کی غلیان را حرام کرده؟ بکشید. این‌ها چه حرفی است! یکی از خانم‌های آبرومند عرض کرده بود همان کسی که ماها را به شما حلال کرده، همان کس قلیان را تا در اداره خارج مذهب است، به ما حرام کرده. شاه فرموده بود، من می‌کشم، شما هم بکشید. یکی از زن‌های دیگر گفته بود، شما دو خواهر را هم با هم گرفتید! تکلیف مردم که نیست تقلید شما را بکنند. خلاصه عجالتاً احدی در خانه‌ها و کوچه‌ها غلیان نمی‌کشند، غیر از شاه و امین‌السلطان و امین‌اقدس.»

«۹ جمادی الاول... صبح امین‌الدوله دیدن آمد. می‌گفت منع تمباکوبه قدری است

۱- شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۴۷۰ / شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، ص ۱۸۵ / تاریخ بیداری...، ص ۲۲ / خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۵ / تحریم تنباکو در ایران، صص ۳-۱۰۲ و...
۲- سه سال در دربار ایران، ص ۳۲۳.

که سه چهار روز قبل به جهت عیال من غلیان می‌آوردند. بنا و عمله که مشغول کار بودند، دست از کار کشیدند رفتند. پرسیدم چرا می‌روید؟ بنا جواب داد، خانه‌ای که بدین وضوح بی‌دین باشند که غلیان بکشند، ما کار نمی‌کنیم. عصر هم که رئیس تمباکوآمده بود این جا خود او هم مأیوس بود. می‌گفت گمان نمی‌کنم کار از پیش برود با این وضع.^۱»

«یک باره در تهران و همه بلدان ایران چپق و قلیان ترک شد. فرنگی مآبان، یعنی جوانان بی‌مبالات زمان نیز که به فرایض و مستحبات دینی اعتنا و اعتقاد نداشتند، به اهل دین و آئین مقدسین تأسی کرده، سیگار و سیگارت نکشیدند. قهوه‌خانه‌ها بسته ماند و...»^۲

جنبش جدید که در تهران بر ضد رژی در گرفته بود، کم‌وبیش به شهرهای دیگر نیز سرایت کرد. چنان که بنا به یادداشت روز ۱۵ دسامبر/ ۱۳ جمادی الاول دکتر فورویه «با این که به مردم تبریز قول داده شده بود که عملیات شرکت انحصار دخانیات در آذربایجان شروع نخواهد شد، باز ایشان قانع نشدند و بار دیگر سر به شورش برداشتند و چنین می‌نمود که دستوری به عامه مردم برای این کار رسیده و طغیان جنبه عمومی پیدا کرده است»^۳.

خفیه‌نویس انگلیس در شیراز هم در روز ۱۵ جمادی الاول/ ۱۷ دسامبر گزارش کرده است که «دوروز است که کسبه شهر ترک کشیدن قلیان را کرده‌اند و در بازارها به کلی دیده نمی‌شود که کسی قلیان بکشد و بعضی از مردم به میل خودشان قلیان‌هایشان را می‌شکنند... از روزی که این کاغذ [استفتا] را به درب بازار و اماکن چسبانیده‌اند، دوباره شورش از بابت قلیان و تنباکو در میانه مردم افتاده است...»^۴

شاه و دربار و حتی وزارت امور خارجه بریتانیا که احساس کرده بودند سماجت در حفظ امتیاز خطرات جدی در پی تواند داشت، برای برون رفت از بحران و پیشگیری از تشدید آن به دست و پا افتادند. ناصرالدین‌شاه که اعمال فشار و خشونت را بی‌فایده یافته بود، در جستجوی راه‌حل دیگری برآمد و افکار خود را برای چاره‌جویی و مشورت با امین‌السلطان به روی کاغذ آورد:

«... وقتی که رژی را بنا شود با خون رعیت خودمان مخلوط بکنیم و یک شورش و انقلاب دایمی را که تمام کارهای دیگر را بی‌نظم می‌کند، متحمل بشویم و هر آخوند... گوشه مدرسه را که احدی اسمش را نمی‌دانست حالا مشیرومشار رعیت ببینیم، آیا در این صورت نباید یک فکر دیگری کرد، یا باید کرد؟ به اعتقاد من البته باید تدبیری کرد که از این

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲.

۲ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۵. ۳ - سه سال در دربار ایران، ص ۳۲۴.

۴ - وقایع اتفاقیه، ص ۳۹۲.

مخمسه‌ها خلاص شد، اگرچه به ضررهای زیاد باشد... اگر ما بخواهیم به زور اسلحه رژی را در آن جا مستقر و مستقل نماییم، البته باید با تمام رعیت آن جا مشغول جنگ بشویم. البته عیوبات داخلی این جنگ آذربایجان را می‌دانید که چه چیزها است. همان سرحد روس بودنش کفایت می‌کند. آن جا (آذربایجان) که این عمل [رژی] رواج نگیرد، در حقیقت سکتۀ بزرگی به کار رژی می‌رسد و بی‌معنی می‌شود. سایر بلاد را هم که می‌بینید. گاهی اصفهان، گاهی شیراز، گاهی مشهد، کرمان، بلکه همه جا در شورش و انقلاب است. اگرچه شهری و مملکتی را به تهدید و تنبیه ساکت می‌کنیم، اما این سکوت موقتی است و ابداً تمام نشده و نخواهد شد. این بازی تازه را هم که علما در آورده، غدغن کشیدن و حرام کردن تنباکورا کرده‌اند و مردم اطاعت کرده و نمی‌کشند، این خود یک شورش و نافرمانی ساکت و پنهانی است. مردم تا کی می‌توانند قلیان نکشند؟ آن وقت شاید دست به کارهای دیگر بدتر بزنند...»^۱

سرانجام از اواسط نیمۀ اول جمادی الاول ۱۳۰۹ مذاکرات چند جانبه‌ای بین دربار و نمایندگان تجار و علما از یک سو و دربار و سفارت و کمپانی از سوی دیگر آغاز شد. سیاست استعماری دولت انگلیس از مدتی پیش در نتیجه توسعه و تشدید روحیۀ ضد استعماری در ایران، به نرزش گراییده بود و انتخاب سرلاس آب زیرکاه به جای ولف خشن، یکی از مظاهر آن بود. لاسلس که از اواسط ربیع الاول به تهران رسیده بود، مجری سیاست جدید بود؛ اما کمپانی حاضر به چشم‌پوشی از چنان امتیازی نبود و این بر پیچیدگی مذاکرات می‌افزود.

پس از مرحلۀ نخست مذاکرات شفاهی و کتبی، نسبت به الغای انحصار داخلی در ۱۳ جمادی الاول توافق حاصل گردید؛ اما انحصار تجارت خارجی دخانیات مسکوت و همچنان در اختیار کمپانی باقی ماند. در ۱۶ جمادی الاول نیز لغو آن به طور تلگرافی به حکام ایالات ابلاغ گردید. خفیه‌نویس انگلیس در شیراز، مضمون تلگراف امین السلطان در این مورد به حکمران فارس را که در ۱۷ جمادی الاول به شیراز رسیده بود، یادداشت کرده است:

«... بنا به مرحمت و رأفت همایونی نسبت به عموم ممالک محروسه، بعد از این که معلوم شد که عمل انحصار تنباکو و توتون بر عموم اهالی قدری شاق است و از خاکپای اقدس همایون مستدعی معافی و موقوفی آن شدند، برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل و مزید دعاگویی وجود مبارک، این انحصار را در تمام ممالک محروسۀ ایران از امروز موقوف و متروک فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگری معین و مقرر خواهند فرمود که به مرور به کمپانی پرداخته خواهد شد. از تاریخ این تلگراف به بعد [به] عموم اهالی از علما و اعیان و

تجار و عموم اطلاع بدهند که تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحو که میل خودشان باشد، بیع و شری نمایند و ابتدا به مأمورین و کسان اداره دخانیه، اگر چه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است، شما اطلاع بدهید که حکم از این قرار است و ضمناً به موجب امر همایونی روحنفاذیه تأکید می شود مبادا نسبت به مأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت شود که موجب تنبیه و سیاست شدید خواهد شد. مردم همه خودشان را از این زحمت و تحمیل آسوده دانسته، به دعا گوئی وجود مسعود همایونی و به شکرگزاری مراحم کامله همایون خسروانه بیفزاید و بعضی حرکات جاهلانه را به کلی موقوف نماید و عرایض تشکرانه علمای اعلام را به عرض خاکپای مبارک برسد. مورخه ۱۶ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۹.

و در همان گزارش که در ۱۲ جمادی الثانی تنظیم گردیده، آمده است که حکمران فارس پس از دریافت تلگراف فوق، بعضی از علمای شهر را دعوت کرده، تلگراف را به جهت ایشان قرائت می کند و همگی از این مژده بسیار خوشحال می شوند و هر کدام سواد از روی آن تلگراف بر می دارند که در منابر از برای مردم بخوانند. مردم هم چندان خوشحال می شوند که در بعضی مساجد و اماکن چراغان می کنند و فی الفور بنای کشیدن قلیان را می گذرانند و تمام علما تلگرافی مبنی بر خشنودی و تشکر از موقوف داشتن اداره دخانیات به اعلیحضرت همایونی می کنند. نامه ای از میرزا آقاخان کرمانی در دست است که به تاریخ ۲۹ جمادی الاول ۱۳۰۹ از استانبول به ملکم نوشته است. از این نامه چنین بر می آید که در روزهای پیش از اعلان الغای رژی در داخله کشور، تبریز نیز دستخوش تشنج بوده و کشمکش های جاری در این شهر نیز در صدور حکم الغای تأثیر نبوده است. نوشته میرزا آقاخان از این قرار است:

«اخبار جدید می گوید: در تبریز نصره الدوله^۲ فرمانی از جانب همیونی برده در خانه آقای مجتهد ابلاغ نماید، مشعر بر این که آقای مجتهد یا باید حسب الامر اقدس همایونی به عتبات عالیات بروند یا به تهران بیایند یا در همان تبریز از خانه بیرون نیایند. آقای مجتهد در جواب گفته: تهران نمی روم و آرزوی دیدن شاه را ندارم، چرا که او را ناصر دین گمان می کردم، اکنون حامی کفر است و عتبات عالیات را هم هر وقت بخواهم خودم می روم، حاجت به تحکم از طرف دیگری نیست. تبریز هم در خانه نمی نشینم که شما علم کفر را بلند کنید. ناچار از دفاع و جهاد و تکلیف دینی خود را چنین می دانم و شما بروید به شاه تلگراف کنید که سلطنت قاجار بسته به هواخواهی اهالی آذربایجان است. حال که شما اهالی

۱ - وقایع اتفاقیه، ص ۳۹۴.

۲ - منظور عبدالحسین میرزا فرمانفرما است که در غرة ربیع الثانی به ریاست قشون آذربایجان منصوب شده بوده است.

آذربایجان را از خود می‌رنجانید، نتیجه خوب نخواهد داشت. بعد از عرض مراتب به حضور همایونی حکم تلگرافی برای موقوف شدن رژی در داخله ولایات ایران آمده است. سایر ولایات هم از قبیل اصفهان و خراسان و شیراز و دیگر جای‌ها خالی از گفتگو نبوده. عجالتاً گویا رژی را موقوف کرده‌اند.^۱»

به هر گونه، وقتی در همان روز ۱۶ جمادی الاول، امین‌السلطان در مجلسی از دولتیان و علما و تجار اعلام کرد که از امروز زارع و کاسب و تاجر تنباکو مثل سابق می‌توانند به آزادی دادوستد کنند و آن‌گاه از علما خواست که در منبر و مسجد حکم به آزادی استعمال دخانیات کنند، پاسخ شنید که چون امتناع مردم از مصرف دخانیات به حکم میرزای شیرازی بوده، باید منتظر فرمایش او ماند. و در همان مجلس متنی برای مخابره به سامرا تهیه گردید. مجتهد بزرگ هم در پاسخ اگر چه بشارت رفع دخانیه را موجب تشکر و دعاگویی نسبت به ذات اقدس همایونی دانسته و اظهار امیدواری کرد که «انشاء الله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد^۲». مسئله برداشتن تحریم دخانیات را مسکوت گذاشت و در نتیجه بحران همچنان ادامه یافت.

روز ۲۳ جمادی الاول اعلان‌هایی در تهران به دیوارها چسبانده شد که اگر تا روز ۲۶ جمادی الاول «فرنگی‌های رژی» گور خود را گم نکنند و «کارتنباکو موقوف نشود، جهاد خواهد شد و تمام فرنگی‌ها و اتباع آن‌ها را خواهیم کشت. روز ۲۴ جمادی الاول شورای دولت با عجله تشکیل می‌یابد و اعلانی دایر بر این که بنا به اراده شاه «در تمام ممالک محروسه ایران عمل انحصار تنباکو و توتون دخانیات» موقوف گردیده و همه آزاد هستند که «جنس دخانیه خودشان را به هر کس میل دارند، بفروشند و از هر کس میل دارند بخرند...» تهیه و دوساعت از شب گذشته، صورت آن را در اختیار اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات می‌گذارند که فردا صبح آن را در ۲ هزار نسخه چاپ کند^۳. و نسخ چاپی برای آرامش بخشیدن به مردم در شهر پخش می‌گردد. در روز موعود هم حادثه قابل ذکری اتفاق نمی‌افتد.

از قرار معلوم، اطلاعاتی درباره اعلان فوق — گویا گنگ و مسلماً به طور تلگرافی و احیاناً از طریق سفارت — به دفتر اختر رسیده بوده که در شماره مورخ ۲۷ جمادی الاول آن چنین آمده است: «چند روز است که در خصوص رژی تنباکوی ایرانی بعضی سخنان پراکنده در میان است که مأخذ بسیاری از آن‌ها معلوم نیست. چون تاکنون ما را در آن باب خبری که طرف

۱ - بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۱۲.

۲ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۳۶. تلگراف فوق در ۳۰ جمادی الاول به دست علمای تهران رسید.

۳ - روزنامه خاطرات...، صص ۸۴ - ۷۸۳.

و شوق باشد، حاصل نیامده، از آن رو ورود خبرهای صحیح را منتظریم. هرگاه درثانی اطلاعاتی حاصل شد، در صفحات اختر خواهیم نگاشت.»

تمام تلاش های دولت برای رفع تحریم استعمال دخانیات بی نتیجه ماند. شاه که از این وضع به تنگ آمده بود، عاقبت در روز دوم جمادی الثانی، به کامران میرزا نایب السلطنه، پسر و وزیر جنگ خود دستور کتبی می دهد که یا فردا میرزا حسن آشتیانی می رود بالای منبر و قلیان می کشد و به مردم هم می گوید قلیان بکشند و یا این که از تهران بیرون می رود. میرزا هم صبح روز بعد آماده رفتن می شود. اما، انتشار خبر عزیمت وی از شهر، انگیزه شورش بزرگ می شود. هزاران مرد و زن به هیجان آمده مسلح به سنگ و چماق که «اکثر آن ها یک نیم زرغی چهلوار را از میان پاره کرده، کفن وار به گردن انداخته بودند»^۱ به طرف میدان ارگ سرازیر می شوند. اعتماد السلطنه که در آن روز شاهد حادثه بوده، در همان روز چنین یادداشت کرده است: «سراسیمه از جا جسته پرسیدم: چه خبر است؟ گفت: اهل شهر به دور ارگ جمع آمدند. ارگ را گرفته اند. تمام دکانین شهر را بستند. مردم شوریده اند. توپ می برند... خواستم لباس پوشیده، بروم، والده آمده مانع شد. آدم فرستادم. خبر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارگ را گرفته اند...» قریب ۷۰۰-۶۰۰ نفر نیز از صف قراولان گذشته وارد ارگ می شوند. نایب السلطنه بیرون می آید تا مردم را ساکت کند، زن و مرد پرده دری کرده، دشنام می دهند و سیدی با قمه قصد جانش می کند. او هم وقتی می بیند هوا پس است، «به سمت خانه خود فرار می کند. این جمعیت او را تعاقب می نمایند. در این بین کرم بیک قوچاق روسی معروف^۲ می رسد. کرامتی نموده، نایب السلطنه را که دیگر خسته و مانده شده بود، سوار به

۱- شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۴۷۲.

۲- کرم در حدود سال ۱۲۷۶/۱۸۶۰ در یکی از دهات بخش قازاخ ایالت گنجه به دنیا آمد. در جوانی در نتیجه درگیری با ارباب ده خود، به کوه زد و به اصطلاح قاجاق شد. کارش به زودی بالا گرفت و دسته ای تشکیل داد و قفقاز و آذربایجان جنوبی و آناتولی شرقی به جولانگاهش تبدیل شد. ماکسیم گورکی در حدود ۱۸۹۲ درباره اش چنین نوشته است: «کرم نه تنها در قفقاز بلکه در بین قزاق های کوبان نیز به مثابه یک شخصیت افسانه ای شهرت یافته است... از روایات بی شماری که درباره کرم شنیده ام، چنین برمی آید که او یک فرد انسان دوست است و از هیچ خدمتی در حق آن هایی که می شناسد، دریغ نمی کند. اوقهرمان داستان ها و حماسه هاست و با وجود سرسختی و خشونت، یک مجسمه عدالت به شمار می رود.» خاطرات و روایات و اشعار و ترانه ها و ایزودهای گوناگون زیادی به توسط دوستان کرم درباره مردانگی و بی باکی و شجاعت او پدید آمده، بر سر زبان ها افتاده و همین عناصر در جریان انتقال زبانی به زبانی، به هم پیوسته و حالت داستانی به خود گرفته است. روایت هایی ازین زندگی افسانه آمیز کرم از ادبیات شفاهی به ادبیات مکتوب نیز راه یافته، مایه بخش آفرینش آثاری شده است؛ از این قرار: قاجاق کرم، نوشته مچدلیشویای گرجی. این نمایشنامه نخستین بار در نقلیس به روی صحنه آورده شد و سپس در سال ۱۹۲۸ به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه شده، بارها در شهرهای مختلف آن سوی ارس به اجرا درآمد. قاجاق ها در گذشته، نجف بیک و زیرووف این نمایشنامه را تحت تأثیر شنیده های خود درباره کرم نوشته است.

دنيس كوزلوسكى روس و ا كوپ ماكوشيان ارمني نيز هر كدام اثرى به نام قاجاق كرم نوشته اند. فرمان عيوضلى نيز كه خود از بازماندگان بكي از خويشاوندان و ياران كرم است، رمانى به نام قاجاق كرم نوشته است. اين رمان ۴۰۰ صفحه‌اى — كه دربرگيرنده كرم در دوران ياغى گرى است — در سال ۱۹۸۷ با تيراژ ۸۰ هزار نسخه به چاپ رسيده است.

كرم كه در پرتودلاورى و جوانمردى و جانبدارى از مظلومان در ذهن توده‌ها پالایش و تصعيد يافته و در زمره قهرمانان محبوب خلق درآمده، پس از پناهندگى به ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۷/۱۸۸۹ و در آمدن به خدمت شاه و وزير تا حد يك چماقدار سقوط مى‌كند. ناصرالدین شاه در روز ۱۴ رمضان ۱۳۰۶، در سر راه خود به اروپا، در آن سوى ارس برادر كرم را ديده، به همين مناسبت در سفرنامه خود، بدین قرار از او ياد کرده است:

«تيمور پاشا خان [پدر مرتضى قلى خان اقبال السلطنه ماکوي] هم همراه است. چيز عجيبى كه ديدم اين جا، اين است كه تيمور پاشا خان آمد عرض كرد، برادر كرم قاجاق اين جا است. گفتم او را آورد حضور ديدم. چشم سرخى داشت. افتاد روى دست و پاى ما. پرسيدم برادرت چرا رفته است آن طرف؟ جوابى داد. اين كرم قاجاق مدتى در خاک روس شرارت و هرزگى مى‌كرد. حالا رفته است آن طرف آب ارس در خاک ماكو و خوى، معلوم نيست كجاست و نمى‌توان او را گرفت.»

روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، ص ۱۱۶.

دكتر فوريه كه در بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگستان همراه او به ايران آمده، پيش از رسيدن موكب همايوني به ارس، تقريباً در حدود همان محلى كه برادر كرم به حضور شاه رسيده بوده، حرف هاى درباره كرم شنيده و يادداشت کرده است: «۱۱ سپتامبر ۱۸۸۹/ ۱۵ محرم ۱۳۰۷... از دليجان تا سرحد ايران، در غالب نواحى راهزنان متهورى از نژاد تاتار و غيره ديده مى‌شوند كه بسيار خطرناك اند. يكي از راهزنان كه كرم نام دارد و اصلاً ايرانى است و نام او در اين حدود مشهور است، تا كنون اسباب زحمت كلّى جهت نظاميان روسى شده است. كرم در يكي از برخورد هاى اخير خود با نظاميان روسى مجروح شده و به ايران، پيش تيمور آقا، حكرمان ماكو گريخته و تيمور آقا هر قدر روس ها در گرفتن او اصرار مى‌ورزيدند، جرئت به رها كردن وى نمى‌كند. كرم مخصوصاً با حكرمان ابروان دشمنى دارد. گاه گاهى به او نامه مى‌نويسد و خود را به خاطر او مى‌آورد و از احوال خود اطلاعاتى به او مى‌دهد و مى‌گويد كه همين كه حالش بهبود يافت، خدمتش مى‌رسد تا در عرض گلواه اى.

به مغزش بزند و انتقام خود را بگيرد...» سه سال در دربار ايران، ص ۱۰۶

۵ روز پس از گذشتن موكب همايوني از ارس و هنگامى كه شاه در محلى نزديك به صوفيان مشغول صرف ناهار بوده، كرم به حضور وى مى‌رسد. دكتر فوريه گزارش اين بار يابى را چنين داده است:

«همين كه وارد چادر شدم شخصى را كه به يكي از صاحب منصبان قزاق بى شبا هت نبود، بر اسبى عربى چالاک ديدم كه هشت سوار مسلح در ركاب دارد و پيش مى‌آيد. به فاصله كمى از چادر، همه پياده شدند. رئيس ايشان اسب خود را به ديگرى داد و تنها جلو آمد. وى مردى بلند قامت و خوش اندام بود و قريب به سى سال داشت و صورتش به علت آن كه در بيابان زندگى مى‌كرد، قدرى چين خورده و تيره بود. لباسى تيره كوب از چركسى هاى قفقازى كه در روى آن چند جاى فشنگ دوخته بودند، دربر و كلاه اى از پوست بخارا بر سر داشت. بعد از آن كه فهميدم اين سوار... همان كرم، دزد (راهزن) مشهور است، تعجب كردم...» پيشين ۲۳ — ۱۲۲.

ويك ماه بعد، در دومنزلى تهران ملاقاتى بين دكتر فرانسوى و كرم كه همراه شاه راهى تهران بوده، اتفاق مى‌افتد: «۱۸ اكتوبر / ۲۲ صفر... امروز كرم... به ديدن من آمد. شاه لاپد براى اين كه از جانب او خاطر جمع باشد، او را با خود به تهران مى‌برد. به من گفت كه سى ويك سال دارد و دوازده سال است كه به شغل شريف دزدى مشغول است. ولى تصميم گرفته است كه از اين به بعد به حرفه اى ديگر پردازد.» پيشين ص ۱۷۲

كرم ابتدا در جزه تفنگداران خاص همايوني درمى‌آيد و سپس پاسدار ويژه امين السلطان مى‌شود. چنان كه وقتى به جايى مى‌رفته، كرم سوار بر اسب پشت كالسكه او حركت مى‌كرده است. در اين هنگام دولت روسيه هم، به شرطى كه دوباره به قفقاز برنگردد، با پناهندگى او به ايران موافقت مى‌كند. پس از آن هم پنج برادر صلبى اش كه كم و بيش در قفقازيه دست به ياغى گرى زده بودند، به تدريج و به وساطت امين السلطان به ايران مى‌آيند و همه در زمره جان نثاران وى درمى‌آيند.

كرم مدتى پس از ورودش به خدمت دربار، به شرب شراب و استعمال ترياك معتاد شده، در سال ۱۳۱۹، در سن ۴۳ سالگى به سكته درمى‌گذرد و در آب انبار قاسم خان، خارج دروازه اى به خاک سپرده مى‌شود. به دستور اتابك يك بناى چهارطاقى نيز بر سر قبرش مى‌سازند. بعضى بازماندگان او به مناسبت اين كه نام جدش زال بوده، براى خود نام خانوادگى زالتاش را انتخاب کرده‌اند.^{۵۹} تاريخ رجال ايران، ج ۳، صص ۶۷ — ۱۶۳.

اسب خود می‌نماید. [با] یک دست جلواسب را [گرفته] و به یک دست دیگر طپانچه‌ای چند به هوا خالی می‌کند. نایب السلطنه را به خانه‌اش می‌رساند. مردم باز هجوم می‌نمایند که به خانه نایب السلطنه بریزند...^۱» به «سربازان ترک تبریزی» حکم شلیک داده می‌شود؛ اما آن‌ها از تیراندازی خودداری کرده، می‌گویند که «به علما و سادات مسلمانان چطور گلوله بیندازیم؟»^۲ آن‌گاه آقابالاخان معین نظام^۳، فرمانده فوج مخصوص که به «فوج بی‌پدران» شهرت یافته، به افراد فوج تحت فرمان خود فرمان تیراندازی می‌دهد و آن‌ها اطاعت می‌کنند. ۶۰-۷۰ تیر خالی می‌شود و عده‌ای به خاک و خون درمی‌غلطند. فراشان تعدادی از جنازه‌ها را ربوده، در اصطبل شاهی پنهان می‌کنند و شورشیان در حال عقب‌نشینی نعشی چند را مویه کنان به خانه میرزای آشتیانی می‌برند.

شاه درمانده دوتن از نزدیکان خود را برای دلجویی نزد میرزای آشتیانی و علمای دیگر روانه می‌کند. میرزا سازگاری نشان می‌دهد و به دستورش در کوی و بازار جار زده می‌شود که «ای مردم، هر کس به خانه خودش برود. فردا صبح به مسجد حاضر شوید و استماع فرمایشات علما را بنمایید»^۴. مردم متفرق می‌شوند و تشنج به تدریج فرو می‌نشیند.

حادثه خونین روز ۳ جمادی الثانی طغیانی بود خود جوش و نامتشکل و فاقد نقشه و تدارک بینی قبلی و رهبریت و هدف مشخص و بنابراین از پیگیری لازم محروم ماند. اما این به معنی انکار حضور عناصر انقلابی در جریان آن نیست. انتشار اعلامیه‌های انقلابی تهدید کننده شاه و صدراعظم و بیگانگان و دستگیری کسانی به عناوینی چون مفسد و مغرض و بابی و برحذر داشتن علما و مردم از چنین فتنه‌انگیزی و... همه حکایت از وجود چنین عناصر و حتی هسته‌ها و محفل‌های انقلابی و سیاسی تحول طلب دارند که البته درباره نفوذ و تأثیرشان نباید غلو کرد^۵.

یک روز پس از قیام، به دنبال مذاکراتی چند طرفه، سرانجام به طور صریح و این بار به امضای ارنستین، مدیرعامل کمپانی، الغای امتیاز داخلی و خارجی اعلان گردید و روز بعد

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۸۶ - ۷۸۵.

۲ - شرح حال عباس میرزا ملک آراء، ص ۱۸۷ / خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۶۰.

۳ - وی همان محمدعلی خان معروف به آقابالاخان سردار افخم است که در تعقیب و دستگیری آزادی خواهان و کشف و متلاشی کردن انجمن‌های ضد رژیم از خوشونت و بی رحمی فروگذار نمی‌کرد. در دوره مظفرالدین شاه به ریاست نظمیته تهران رسید و زمانی که در آخرین روزهای دوره استبداد صغیر حکمران گیلان بود، به دست گروهی از مجاهدان گیلانی در باغ مدیریه به قتل رسید.

۴ - شرح حال عباس میرزا ملک آراء، ص ۱۸۷.

۵ - در این مورد، رک: شورش بر امتیازنامه رژی، صص ۱۷ - ۱۱۲.

پانصد نسخه چاپی از آن تهیه و منتشر شد. در این اعلان متذکر گردیده بود که چون به اراده دولت اعلیحضرت... انحصار دخانیات کلیتاً از داخله و خارجه موقوف شده، لهذا تجاری که به اداره مرکزی، توتون و تنباکو فروخته اند، می توانند پس از پرداخت وجه دریافتی به اداره، جنس خود را تحویل بگیرند. اعلام الغای امتیازنامه رژی به سفیران ایران در برلین، پاریس، لندن، پترسبورگ و استانبول نیز به قرار زیر، با تلگراف اطلاع داده می شود:

«... مسئله تنباکو و رژی که برخلاف میل و رضای عموم اهالی شد و رفته رفته شکایات مردم زیادتر و اسباب دردسر می شد، بعد از مذاکرات لازم با حسن فطرت و خوش نفسی سرفرانک لاسلس، وزیر مختار جدید انگلیس که خیلی موافقت نمود، فسخ و موقوف شد و حالا مشغولیم که خسارت کمپانی را حساب نموده، بدیم برود.»

و سپس برای بی اهمیت جلوه دادن قیام مردم تهران، چنین گزارش می دهد:

«اتفاق تازه ای که افتاده این است که پریروزیک مفسد شیطانی که هنوز معلوم نشده، شبانه درب خانه علما افتاده و به آن ها گفته بود که دولت حکم کرده است فردا تمام علما را گرفته از تهران بیرون کنند. علما هم وحشت کرده، مردم هم به قدر دوسه هزار نفر از طلاب و کسبه اجتماع کرده بودند که نگذارند علما را ببرند. به قدر سه-چهار ساعت این اجتماع و هیاهو بود؛ تا این که رفع این اشتباه را نموده، مردم شاکر و دعا گو متفرق شدند و چون یک دسته از این مردم با یک دسته از سربازها برخورد، به شرارت می خواستند داخل منزل نایب السلطنه شوند، سرباز قراول مجبور به شلیک شده؛ دوسه نفر از آن ها را مقتول و مجروح نموده، باقی متفرق شده. و غائله به کلی رفع شد و هیچ نقلی نبوده و نیست. محض اطلاع نوشته شد که اگر غیر از این شهرتی برسد، دروغ است — امین السلطان^۱.»

خبر الغای انحصار دخانیه، شاید توسط سفارت ایران در عثمانی در اختیار روزنامه اختر گذاشته می شود و در شماره مورخ ۱۱ جمادی الثانی آن درج می گردد:

«بر هم خوردن عمل رژی تنباکو در ایران

از قرار اخبار موثوقه که از ایران رسیده، دولت علیه ایران نظر به پاره ای ملاحظات صلاح و صرفه ملت را در موقوفی عمل رژی دانسته، آن را بالمره موقوف داشته، به عموم حکام و ولایه ممالک محروسه ایران نیز از آن معنی به واسطه تلگراف نامه ها آگاهی داده شده است که مراتب را به اهالی اعلان و اخبار نمایند.

چون موقوفی رژی بسته به موافقت کمپانی بود که با رضایت او این عمل فسخ شود، لهذا کمپانی نیز ملاحظات دولت و دلایل آن را موجه دیده، راضی به موقوفی عمل رژی

گردیده است. از قرار مذکور گویا وجه غرامت و خسارت کمپانی هم معین شده که هر سال دولت مبلغی به قسط سالیانه به کمپانی بدهد تا این که رضایت کامله او حاصل آید. الحق موقوفی عمل رژی که اسباب آسودگی عامه مردم ایران است، بسیار به جا شده، این معنی دلیل کمال رعیت پروری اعلیحضرت اقدس پادشاه دل آگاه ایران است. لهذا جای آن دارد که عموم ایرانیان در مقابل این مرحمت جهان قیمت همایونی در پس هر فریضه به دعای ازدیاد عمر و دولت اعلیحضرت اقدس متبوع مفخم خودشان تر زبان بشوند.^۱»

و با این همه باز هم از لغو فتوای تحریم و خاتمه اعتصاب استعمال دخانیات خبری نشد. هنوز گویا ملت به وعده های دولت اعتماد نداشت و دولت مجبور بود که به وسایلی برای باوراندن ملت به این که امتیازنامه رژی بالمره لغو شده است، دست یازد. از آن جمله در روز ۲۳ جمادی الثانی دستخطی خطاب به تجار تمباکوفروش تهیه گردیده، برای درج در روزنامه اطلاع به دست اعتماد السلطنه سپرده شد. در این دستخط — که از نظر نمایش روحیه درمأنده شاه و دربار و اوضاع جاری کشور در دوره ۲۰ روزه فترت بین الغای امتیازنامه و صدور حکم لغو فتواست — و می بایست توسط نایب السلطنه و امین السلطان و سایر وزرای دربار برای تجار خوانده شود، از قول شاه چنین آمده بود:

«... حکمی که پادشاه و دولت می کند او را خود دولت لازم الاجرا می داند و هر حکمی که می کند چه در خارجه و داخله و اجنبی و غیر اجنبی از روی خدعه و اشتباه نخواهد بود. یک وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیسی بدهند، دادند. چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند، گرفتند. اعلان دولتی هم نوشته و به همه جا انتشار داده شد که این عمل از کمپانی گرفته شده است. علاوه بر این خود کمپانی انگلیسی هم اعلانی نوشت که دولت ایران امتیاز را از من پس گرفت و کف ید از من شد... با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامی که صادر شد در فسخ و ابطال این قراردادها و دخانیات با کمپانی، کمال تعجب را داریم از این که باز می شنویم در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگر شده باشد موقتی است. اولاً معلوم است که این انتشارات را اشخاص رذل که بدخواه دولت و ملت هستند می دهند... بر همه اعالی و ادانی و بر همه نوکرها و رعیت های دولت خواه صادق و صمیمی لازم و واجب است بعد از این از هر شخص مفسد و مغرضی که این حرف ها را بشنوند یا اعلانی بپهوده نوشته و نصب نمایند او را ببینند، گرفته، به حکومت تسلیم نمایند که آن ها را تنبیه شایسته نمایند. چرا که این نوع شهرت های بی معنی مفسده انگیز باعث نایمینی کسبه و تجار و رعایا و تمام

اهالی مملکت و نایمینی طرق و شوارع شده و کسب و تجارت از میان خواهد رفت. آن وقت دولت لابد می‌شود که برای نظم مملکت و امور جمهور تشبثات فوق العاده به ظهور برساند. وجود شخص رئیس دخانیات [در تهران] البته نمی‌تواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود... [ماندن او در تهران برای تصفیه حساب است] این هم البته دو ماهی طول دارد که کارش را تمام کند، آن وقت برود... باز هم تکرار می‌کنم، این امتیاز بالمره خارجاً و داخلماً متروک و موقوف شده، دایمی است و ابداً موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت به احدی از خارجه و داخله نخواهد داد. تمام آسوده و مطمئن باشند.»

و شاه در حاشیه آن به خط خود افزوده بود:

«صحیح است. تمام این یادداشت و حکم فرمایش ماست که در این ورقه نوشته شده است و سوادى از این فرمایشات را ملک التجار برداشته، به همه جا منتشر نماید. تعجب در این است که بعد از اعلان، چرا آن‌هایی که به کمپانی تمباکو فروخته‌اند، نمی‌روند پول داده، تمباکوی خود را پس بگیرند.^۱»

اما اعتمادالسلطنه از انتشار آن در روزنامه خودداری می‌کند؛ چه، به ادعای اعتمادالسلطنه، رئیس تمباکومی خواهد که آن سند را به حيله و رشوه از وی بگیرد و حتی پیشنهاد پرداخت سه هزار لیره تعارف می‌کند. اما وی ادعا می‌کند که با وجود بی پولی و با نهایت پریشانی که داشته، از قبول مبلغ، که معادل ۱۰ هزار تومان [به پول آن زمان] بوده، سر باز می‌زند و سند را به شاه تقدیم می‌کند و مورد هیچ گونه تقدیری هم قرار نمی‌گیرد.^۲

ناگفته نماند که تنها در روز پس از سپرده شدن دستخط مذکور به دست اعتمادالسلطنه، حکم لغو فتوای تحریم از طرف میرزای شیرازی انتشار می‌یابد و احياناً دیگر احتیاجی به درج آن در روزنامه نمی‌ماند.

در هر صورت در روز ۲۵ جمادی الثانی انتظار به پایان رسید و جارچی‌ها در کوچه و بازار جار کشیدند که «حکم جناب میرزای شیرازی رسید که حرمت قلیان برداشته شده، اجازه استعمال دادند.^۳» و «مردم که بعد از دو ماه قلیان نکشیدن به مقصود خود رسیده و سر خر خارجی را در معاملات داخلی خود از بین برده بودند، کاری به شرایط الغای این امتیاز نداشتند. همین که از لغو شدن قرارداد اطمینان حاصل کردند، داد دلی از دود قلیان گرفتند و زندگانی به حال طبیعی برگشت.^۴»

و شرایط الغای امتیاز وامی بود به مبلغ ۵۰۰ هزار لیره انگلیسی با فرع صدی ۶ که

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۹۱ - ۷۹۰. ۲ - پیشین، ص ۷۹۳.

۳ - پیشین، ص ۷۹۱. ۴ - شرح زندگانی من، ص ۴۷۳.

می‌بایست در مدت ۴۰ سال از محل درآمد گمرکات جنوب به بانک شاهنشاهی پرداخت شود. قرارداد وام فوق بعد از ماه‌ها چانه‌زنی، سرانجام در تاریخ ۱۵ مه ۱۸۹۲/۱۷ شوال ۱۳۰۹ بین دولت ایران و بانک شاهنشاهی بسته شد. اندکی بعد از آن، روزنامه اختر خبر انعقاد قرارداد وام مذکور را به قرار زیر به اطلاع خوانندگان خود رساند:

«روزنامه‌های وین سخن از لغو شدن انحصار تنباکوی ایران و دادن تضمینات آن به میان آورده، می‌گویند که موافق خبرهای تهران، معادل پانصد هزار لیرای انگلیس دربار تهران از بانک ایران استقراض کرده و مقرر است که دولت مشارالیه مبلغ مذکور را در ظرف چهار [چهل] سال تأدیه نماید و در مقابل آن استقراض گمرک فارس را گرو گذاشته‌اند.»
و خود روزنامه افزوده است:

«اگرچه عجالتاً از سقم و صحت این خبر ما را آگاهی حاصل نیست، ولی همین قدر از روی بصیرت می‌گوییم که دولت علیه ایران برحسب موقع مانند دولت‌های دیگر همه ساله به زیر بار گران مصارف فوق‌العاده و غیره فرو نرفته [اشاره است به وامداری عثمانی] و سال‌هاست که سال به سال بدون ظهور غایله و رنج به آکندن گنج اشتغال ورزیده و گنج‌ها پر از میلیون‌ها پول مملو و موجود دارد، دیگر با وجود پول و اقتدار موجود چه محتاج است که به جهت این جزئی مبلغ به مباحه پول از بانک و غیره استقراض نماید و رسوم گمرک خود را مرهون دارد. بناءً علیه سقم این خبر را به صحت آن ترجیح می‌توان داد.^۱»

ناگفته نماند که به نوشته صدرالاشراف، ناصرالدین شاه «شهرت داده بود که سالی یک کروور تومان به خزانه وارد می‌کند و این شهرت را چنان حفظ کرده بود که درباریان هم همین عقیده را داشتند... در آن موقع شهرت یافت که شاه اجازه نداده است از پول‌های خزانه این غرامت را بدهند.^۲» به هر گونه، به قول مورگان شوستر «فایده و سودی که از آن امتیاز جابرانه غاصبانه عاید ملت گردید، معادل ۳۰ هزار لیره خسارت سالانه سود آن قرضه بود که به ذمه این ملت بدبخت قرار گرفت.^۳»

بدین ترتیب «هر کس هرچه رشوه [از بابات کارچاق کنی امتیازدهی از اولیای کمپانی] گرفته بود، در کیسه‌اش ماند.^۴» و برای تعیین شرایط الغا نیز رشوه‌هایی به جیب بعضی از وزرا سرازیر شد. اعتمادالسلطنه که از دور و نزدیک ناظر جریان بوده، می‌نویسد که «انگلیسی‌ها اگر در فقره تمباکو شکست خوردند، حالا به جهت قرض دادن پول بانک صد

۱- اختر، س ۱۸، ش ۳۴ (۲۷ شوال ۱۳۰۹)، ص ۲۶۳.

۲- نقل از: تحریم تنباکو در ایران، ص ۲۱۵.

۳- اختناق در ایران، ص ۱۹.

۴- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۹.

درجه بیش و بالا تر می‌خواهند فایده روحانی و جسمانی ببرند^۱».

می‌دانیم که وام مذکور نخستین استقراض خارجی ایران بود و به دنبال آن وام‌های دیگری نیز از بانک‌های استعماری روس و انگلیس گرفته شد. این وام‌ها نیز گذشته از آن که برای وام‌دهندگان معاملات سودآوری به شمار می‌آمدند، در عین حال یکی از ابزارهای مؤثر افزایش استیلای اقتصادی و سیاسی استعماربر کشور بودند.

روزنامه اختر که دیدیم در این دوره از سیاست دولت ایران پیروی می‌کرده، در نخستین شماره پس از رفع تحریم، بی‌آن که اشاره‌ای به این حادثه مهم بکند، تحت عنوان «برهم خوردن رژی تنباکودر ایران» چنین نوشت:

«چنان که در یکی از نسخه‌های پیش نوشته بودیم، عمل رژی تنباکودر ممالک محروسه ایران به کلی برهم خورده، از جانب حکومت سنی به طور رسمی اعلان شده است که انحصار توتون و تنباکوی ایران داخلی و خارجاً موقوف گشته است.

به طوری که معلوم است، این امر از آغاز مایه عدم خشنودی ملت شده، اولیای دولت ابد مدت ایران نیز به تدریج به معایب کارپی برده، به تدابیر حکیمانه به رفع آن موفق شدند. الحق اهتمامات کافی اولیای دولت علیه مشارالیه در این باب سزاوار تمجید است.

امیدواریم که پس از این اولیای دولت ابد آیت ایران به اقتضای وطن پرستی و دولت خواهی در امثال این کارهای عمده که با مردمان زیرک خارجه طرف مقابل واقع می‌شوند، مراسم حزم و احتیاط را رعایت کرده، از داخل و خارج موشکافی‌ها می‌نمایند و در حفظ منافع عمومی ملک و ملت و مقتضیات آیین و پنداری را فرو نمی‌گذارند و پس از این در این گونه موارد معروضات خالصانه اختر را که مبنی بر دولت خواهی و ملت پرستی است، حمل بر غرض نمی‌فرمایند.

انصاف باید فرمود، تلافی این همه صدمات و خساراتی که در هر چند گاهی بی سبب مشروعی به دستگاه اداره این روزنامه، که خادم حقیقی دولت و ملت است، وارد می‌آید، از کجا خواهد شد؟...^۲»

آشکار است که اختر به توقیف ۷ ماهه خود که در نتیجه درج مقالات افشاگرانه درباره امتیازنامه رژی گرفتارش شده بود، اشاره دارد و به زبان بی‌زبانی ادعای خسارت می‌کند.

جالب توجه است که اختر خبر رفع حرمت استعمال تنباکورا یک ماه بعد و خیلی

۱ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۹۸.

۲ — اختر، س ۱۸، ش ۲۱ (۳ رجب ۱۳۰۹)، ص ۱۶۳.

خلاصه درج کرده است:

«به موجب خبرهایی که از تهران رسیده، به سبب موقوف شدن رژی از جانب حضرات علمای اعلام ایران کثرت الله امثالهم، حرمت استعمال توتون و تنباکو مرفوع شده، مردم از این معنی خیلی مسرور و شادمان گردیده اند.^۱»

در عثمانی

پس از الغای امتیازنامه رژی در ایران عواقب و عوارض آن دامن گیر بازرگانان و اصناف تنباکو فروش ایرانی مقیم عثمانی گردید و اعتراضات و اعتصابات آن ها را سبب شد. از آن جایی که در این مورد در آثار پژوهشی ایرانی و خارجی کم تر سخن رفته، در این جا سعی خواهد شد در این باره اندکی به گستردگی سخن رود.

کمپانی رژی وقتی در ایران تشکیل می گردد، مذاکراتی نیز برای به دست آوردن حق انحصاری واردات دخانیات ایران به عثمانی با دولت آن کشور آغاز می کند. نخستین اطلاعی که در این خصوص به نظر رسیده، مطلبی است که در اختر مورخ ۱۴ ربیع الاخر ۱۳۰۹، یعنی هم زمان اوج گیری جنبش ضد رژی در اصفهان و در آستانه اعلان تحریم استعمال تنباکو، درج گردیده است:

«پس از تشکیل شدن اداره رژی در ممالک ایران، در خصوص پیشرفت این کار، مباشرین عمل در نزد حکومت سنیّه [عثمانی] نیز پاره ای اقدامات به کار می برند. با این که هنوز قراری در آن باب داده نشده است، بعضی از روزنامه های اسلامبول در نقل و نگارش مطلب میزان سخن را نوعی برداشت می کنند که گویا قاعده رژی در ممالک محروسه عثمانی نیز درباره تنباکو مانند توتون مرعی الاجرا خواهد بود. حتی بسیاری در این خصوص به اداره اختر مراجعت نموده، اطلاعات خواسته اند.

از قراری که ما آگاهی یافته ایم، مباشرین امر در خصوص گرفتن جلو قاجاق، یعنی که دیگران به آشکارا و نهان نتوانند تنباکو به ممالک محروسه عثمانی داخل کنند، در نزد حکومت سنیّه اقداماتی داشته اند. چنان که می گویند، مدیر عمومی کمپانی فروش تنباکو در مقابل پاره ای تکالیف از حکومت سنیّه [عثمانی] درخواست نموده است که فروش تنباکورا در ممالک عثمانی منحصر به کمپانی مذکور دانسته، پس از استقرار کار غدغن بشود که به غیر از کمپانی مذکور دیگری نتواند تنباکو داخل خاک عثمانی نماید. و هرگاه کسی از گوشه و

کنار به طور پنهانی تنباکویی وارد ممالک محروسه بکند، موافق احکام غدغن، آن مال را حکومت ضبط نماید. کمپانی نیز در مقابل... همه ساله سی و شش هزار لیرا به حکومت سنیه داده، گذشته از آن به هریک کیلوگرام تنباکو که در ممالک عثمانی به مصرف فروش می‌رسد، یک قروش نیز جداگانه به حکومت دادنی بشود.

چون به حساب همه ساله زیاده بر چهار میلیون کیلوگرام تنباکو به خاک عثمانی داخل می‌شود، از آن ممر نیز سالیانه چهل هزار لیرای دیگر مداخل به حکومت سنیه خواهد رسید. یعنی در صورتی که حکومت غدغن را سخت بگیرد، کمپانی فروش تنباکو سالیانه قریب به هشتاد و دو هزار لیرای عثمانی به علاوه رسوم مقرری پیش به حکومت سنیه منفعت خواهد داد.

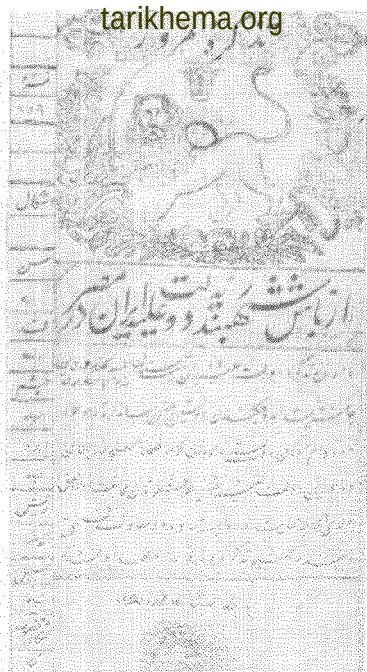
لذا مذاکرات کمیسیون مخصوصی که به ریاست جناب مستطاب افخم صدراعظم در این باب چندی پیش انعقاد یافته بود، به ختام رسیده، مضبوط آن را پریروز در مجلس خاص وکلا رسیدگی نموده، عنقریب در ضمن تصدیق و صدور اراده سنیه آن به حضور همایونی تقدیم خواهد شد.^۱»

در اختر مورخ ۲۸ ربیع الاخر اطلاع داده شده که مقاوله نامه مذکور به تصویب سلطان عثمانی نیز رسیده است.^۲ در اختر مورخ ۱۳ جمادی الاول نیز توضیح داده شده است که دولت عثمانی در حالتی که تاکنون از رسم تنباکو سالیانه ۸۶ هزار لیرای عثمانی انتفاع داشت، از این به بعد به واسطه مقاوله نامه تازه بسته شده میان حکومت عثمانی و شخص مسیو ویکنت دوزوگب، نماینده امور رژی تنباکوی ایران، این مبلغ تا ۱۶۰ هزار لیره بالا خواهد رفت. زیرا پس از این از هر کیلوگرام تنباکوی وارداتی به جای ۲ قروش و ۳۰ پاره، در ۹ ساله نخست ۳، در ۷ ساله بعدی ۴ و در ۷ ساله آخری ۵/۴ قروش گمرک گرفته خواهد شد. از بابت ورود در حدود سالانه ۴ میلیون و خرده ای کیلو تنباکو از ایران به عثمانی نیز سالانه دست کم ۴۰ هزار لیره در ۴ قسط به خزانه دولت عثمانی پرداخت خواهد گردید. بنابراین، براساس برآورد مطبوعات عثمانی، در ۷ ساله آخر دوران ۲۵ ساله امتیاز، از بابت واردات دخانیات ایران، افزون بر ۸۶ هزار لیره رسم گمرک سابق، سالانه زیاده بر ۱۱۶۵۰۰ لیره به خزانه دولت عثمانی وارد می‌شد.^۳

سرانجام ترجمه مقاوله نامه مذکور، که در ۲ جمادی الاول/ ۴ دسامبر ۱۸۹۱ به طور رسمی انتشار یافته بود، در شماره های مورخ ۲۰ و ۲۷ جمادی الاول اختر درج گردیده است.

۱- اختر، س ۱۸، ش ۱۰، صص ۸-۷۷. ۲- اختر، س ۱۸، ش ۱۲، ص ۹۱.

۳- اختر، س ۱۸، ش ۱۴، ص ۱۰۷.



تذکرهٔ مرور از باش شهرداریه (کنسولگری) ایران
در مصر، که در ۱۳ جمادی الاول ۱۲۸۸، برای
مسافرت



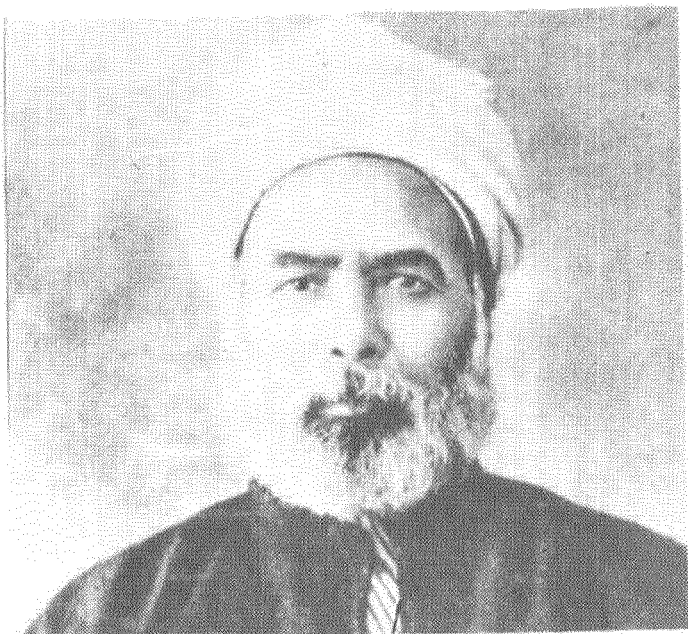
خديو اسماعيل پاشا



خديو توفيق پاشا



نوبار پاشا نوباریان. وی در ۱۸۲۵، در یک خانوادهٔ ارمنی تبار از قره‌باغ کوهستانی به عثمانی مهاجرت کرده، در ازمیر به دنیا آمد. در اروپا تحصیل کرد و به یاری دایی خود، بوغوس یوسفیان — وزیر تجارت و خارجهٔ محمدعلی پاشا — وارد خدمات دولتی مصر شد و در سایهٔ حمایت سرمایه‌های خارجی مدارج ترقی را به سرعت پیمود و به وزارت و نخست‌وزیری رسید و در کاستن از نفوذ عثمانی بر مصر و تشدید وابستگی آن کشور به استعمار از هیچ کوششی فروگذار نکرد. سرانجام هم این عنصر یورژواکمپرادور و کارگزار بانک‌های لندن و پاریس، در اروپا رحل اقامت افکند و در سال ۱۸۹۹ در پاریس درگذشت.



شیخ محمد عبده



احمد میرزا پاشا



ناصرالدین شاه





حاج میرزا جواد مجتهد



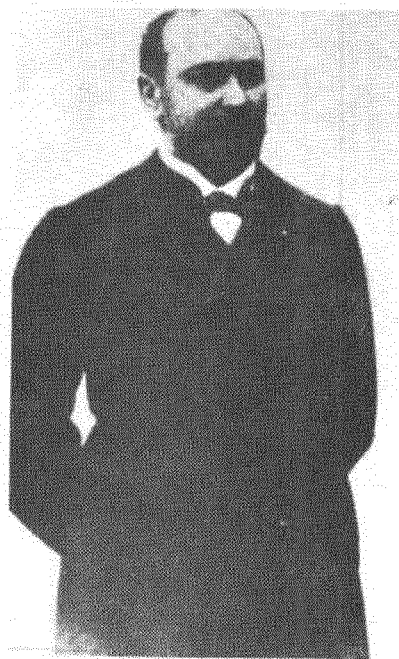
امین حضور



امیر نظام گروسی



اعتماد السلطنه



دکتر فوریه



میرزای شیرازی



به موجب این مقاوله نامه که به امضای صدراعظم و وزیر مالیه عثمانی و ویکونت ژورژ دوزوکب، مدیر و گماشته کمپانی سوسیته دوتنباک رسیده، امتیاز انحصار ادخال تنباکوی خارجه (ایران) به ممالک محروسه عثمانی و فروش آن، از تاریخ ۱۲ ربیع الاول ۱۳۱۰/۴ اکتبر ۱۸۹۲ لغایت ۳ اکتبر ۱۹۱۷/ذی حجه ۱۳۳۵، به مدت ۲۵ سال به کمپانی تنباکو که به عنوان شرکت انونیم تشکیل شده و مرکزی در استانبول داشت، واگذار گردید است.^۱

از خبر مندرج در شماره مورخ ۴ جمادی الاخر/۵ ژانویه ۱۸۹۲ چنین مستفاد می‌گردد که دولت عثمانی از طریق سفارت خود در تهران به دولت ایران نیز اطلاع می‌دهد که «پس از این هرتنباکو که از خارج به ممالک محروسه عثمانی داخل شود، در تحت انحصار خواهد بود».^۲

در آثار ایرانی — غیر از اختر — تا آن جایی که رقم زننده این سطور برخورد کرده، نخستین بار اعتماد السلطنه حرف هایی را که در ۱۰ رجب ۱۳۰۹ درباره موضوع مزبور از ارنتین، مدیرعامل کمپانی تنباکو در ایران شنیده، در همان روز یادداشت کرده است: «می‌گفتند، دولت عثمانی محصول تنباکوی ایران را که حمل به خاک او می‌شود، به یک کمپانی امتیاز داده است که فروش تنباکوی ایران در خاک عثمانی منحصر به او باشد. ۱۰۰ هزار لیره در سال به سلطان عثمانی می‌دهند و شاه بی جهت و سبب می‌خواهد این کمپانی انحصار به عثمانی را به هم بزند. اگر شاه ساکت بماند، این کمپانی سالی ۲۰ هزار لیره به شاه می‌دهد. این ۲۰ هزار لیره را در عوض به مرور محل ادای خسارت ما بکنند».^۳

اعتماد السلطنه همین معلومات را با تغییراتی جزئی در خلسه نیز از زبان امین السلطان آورده است:

برای تأمین اقساط سالانه خسارات کمپانی رژی «ده پانزده هزار لیره هم که معادل چهل پنجاه هزار تومان است، از کمپانی تنباکوی عثمانی خواهیم گرفت. و این کمپانی غیر از کمپانی تنباکوی ایران است. یعنی مجمعی است که از دولت عثمانی امتیاز گرفته که تنباکویی که از خاک ایران به عثمانی می‌رود، از تجار ایرانی به قیمت عادلانه یا کم‌تر ابتیاع نماید و پس. و در فروش این مال التجاره ید واحد باشد و در سال صد هزار لیره به دولت عثمانی بدهد...»^۴

سرانجام کمپانی دارنده انحصار در روز ۶ رمضان ۱۳۰۹/۴ آوریل ۱۸۹۲ شروع کرد

۱ — اختر، س ۱۸، ش ۱۵ و ۱۶، صص ۱۹ — ۱۱۷ و ۲۶ — ۱۲۵. ۲ — اختر، س ۱۸، ش ۱۷، ص ۱۳۲.

۳ — روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۹۳. ۴ — خلسه، ص ۱۳۴.

به اجرای معاملات در عثمانی. یک روز پس از آن روزنامه اختراعاتی درباره کمپانی مزبور و واکنش تجار و کسبه ایرانی تنباکوفروش مقیم عثمانی، به ویژه استانبول به دست داد: «چندی پیش تر امتیاز خرید و فروش تنباکوی ایران در داخل و خارج از طرف دولت علیه ایران به یک کمپانی انگلیسی به طور انحصار داده شده، کمپانی مزبور نیز زیادهای صرفیات داخله را به یک کمپانی دیگر واگذار نموده بود که تا ۲۵ سال حق فروش تنباکودر خارجه حق این کمپانی دؤم باشد.

دومین کمپانی از طرف دولت علیه عثمانی نیز امتیازی حاصل نمود که تا انقضای مدت ۲۵ سال غیر از این کمپانی احدی را حق فروش تنباکودر ممالک محروسه عثمانی نباشد. بالاخره همین که معلوم شد که در این کار محذورات زیاد هست که موجب بسی اشکالات برای تبعه دولت علیه ایران خواهد بود، لهذا اراده اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران بر الغای رژی تنباکو تعلق یافته، محض اظهار مرحمت ملوکانه در حق رعایا حکم همایونی بر ترک آن صادر شد. و کمپانی مذکور هم قبول نموده، دست از کار کشید. ولی کمپانی ثانی که فی الحقیقه فرع رژی ایران است و بالبدیهه معلوم است که در صورت ملغی شدن اصل، فرع نیز به قاعده شرع و قانون عرف ملغی و باطل خواهد شد، مع هذا دست از کار نکشیده و مشغول کار است. دولت علیه عثمانی نیز بنابر فرمان مطاع لابد رعایت و طرفداری او را خواهد نمود.

این روزها اداره مونوپول، یعنی کمپانی انحصار فروش تنباکو تشبثات لازمه به عمل می آورد که اقدام به اجرای آن نماید. تجار و کسبه از تبعه دولت علیه ایران که کارشان دادوستد تنباکو و اکثر گذرانیشان منحصر به عمل تنباکوفروشی بود، از این کار متوحش شده، دکاکین خود را بسته و برای رفع این غایله از سفارت سنیه کبری استدعا و استرحام می نمایند. جناب... ناظم الدوله نیز حسب الامر دولت علیه ایران در باب عالی به تشبثات مقتضیه اشتغال دارند. چون از باب عالی تاکنون جواب مساعدی تحصیل نشده، لهذا جناب سفیرکبیر محض حفظ حقوق تبعه خود روز شنبه، [چهارم رمضان] مراسله رسمی مجدد نوشته و پروتست کرده. و همچنین عرض حال تنباکوفروشان را نیز به باب عالی فرستاده است. از قراری که روزنامه مونیتور و غیره نوشته اند، سفیر دولت فحیمه روس نیز به عمل مونوپول اعتراض نموده و الغای آن را به اصرار تمام از دولت علیه [عثمانی] می خواهد... [اما مشاورین حقوق دولت عثمانی اعلام کرده اند که] به قراری که دولت علیه در حق تنباکو و توتون داده است، کس دیگر را حق مداخله در آن نیست.

از قراری که مسموع شد، کارگزاران دولت علیه در این کار اقدامات زیاد به عمل خواهند آورد؛ اگر در اسلامبول مونوپول موقوف نشود، به طور قطعی اخراج تنباکو از ایران را

منع خواهند فرمود که کسی تنباکوبه خارج نبرد.^۱»

نامه مورخ ۱۳ رمضان وزارت امور خارجه ایران به سفارت کبرای ایران در عثمانی نیز حکایت از وجود جریان مکاتبه بین آن دو در خصوص مورد بحث دارد:

«در جواب مراسله آن جناب، [در] مورخه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۰۹، نمره ۱۲، دایره فقره مونوپل تنباکوزحمت می دهد که چنان که مکرر در ضمن مراسلات سابقه اظهار شده، استقرار شرکت تنباکودر اسلامبول متفرع به بقای مونوپل دخانیات در ایران بود، که به واسطه ظهور مخاطرات معلومه به حکم فورس ماژور به موافقت و رضایت اداره رژی بالکلیه در ممالک ایرانیه لغو و باطل گردید...»^۲

گویا پس از پرداختن کمپانی به اجرای معاملات، بعضی از روزنامه های مزدور استانبول نوشته بوده اند که «همه تجار تنباکو تمامی مالی که در دست داشتند، به شرکت انحصار فروخته... اهالی از تأسیس شرکت این انحصار کمال ممنونیت را داشته اند!» به عموم مأمورین گمرک عثمانی نیز دستور داده شده بوده که «بعد از این از طرف تجار و غیره تنباکوبه ممالک عثمانی اذخال نخواهد شد. لهذا به سبب این ممنوعیت و انحصار، سالیانه مبالغ خطیری موجب منافع خزینه عامه دولت علیه عثمانی خواهد شد.»

و روزنامه اختر در پاسخ آن نوشته ها چنین می نویسد:

«اگرچه به ملاحظه این که اجرای این انحصار موجب مزید منافع عظیمه دولت ابد آیت عثمانی خواهد شد، ما را کمال ممنونیت حاصل است؛ ولی از قراری که به طور موثق آگاهی یافتیم، تبعه و تجار دولت علیه ایران از قبول آن استنکاف، و تبعه روس نیز به خلاف اعلان شرکت انحصار، به آشکار به فروش تنباکو اشتغال داشته اند که این فقره صورتاً و معنأً خالی از اهمیت و اعتنا نخواهد بود»^۳

در همین شماره اطلاع داده شده است که معادل ۱۰ هزار لیره عثمانی از بابت اولین قسط انحصار تنباکوبه حساب دولت علیه ابد آیت، به بانک عثمانی تحویل شده است.^۴ پس از انتشار شماره مذکور اختر، اخبارنامه ای از جانب اداره مطبوعات به اداره اختر فرستاده می شود که ترجمه و جوابش به قرار زیر است:

«چون روزنامه اختر مغایر اصول و قاعده حرکت کرده است، لهذا به طور قطعی به صاحب امتیاز آن اخطار می شود که در صورت تکرر و تجدید آن مورد مجازات شدید خواهد

۱ - اختر، س ۱۸، ش ۳۰ (۷ رمضان ۱۳۰۹)، ص ۲۳۱.

۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۳، ص ۳۵۴.

۳ - اختر، س ۱۸، ش ۳۱ (۱۴ رمضان ۱۳۰۹)، صص ۲۳۹. ۴ - پیشین.

شد. فی ۱۶ رمضان سنه ۱۳۰۹...»

«اختر

اگرچه هرگونه اوامر و اختطارات اداره بهیئة مطبوعات مطاع بوده و اختر تاکنون سرمویی به خلاف امر و اخبار سانسور حرکتی نکرده است، ولی همین قدر توانیم گفت که از جانب مأمورین سانسور در این باب سهوی شده است.^۱»

و گویا به ملاحظه همین اختطارنامه، این شماره فاقد مطلبی دربارهٔ اعتصاب تجار و اصناف ایرانی ساکن استانبول است. اما شمارهٔ بعدی دربردارندهٔ گزارشی دربارهٔ اعتصاب و استنکاف یاد شده است:

«دیرگاهی است که مسئلهٔ مونوپول انحصار تنباکودر ممالک دولت علیهٔ عثمانی موجب خیلی اشکالات و استکا(؟) و استنکاف تبعه و تجار دولت علیهٔ ایران از قبول آن شده، بالاخره کار به جایی کشید که همهٔ اصناف تنباکوفروشان ناچار تمامی داکین خودشان را بسته و در کنج بیچارگی و درماندگی و بیکاری نشسته‌اند و معلوم است که این دکان بستن و بیکار نشستن اختیاری نه، بلکه اضطراریست و موثر خسارت ایشان. زیرا که اگر بخواهند داکین خود را گشوده، به کاسبی مشغول شوند، باید تمامی تکالیف شرکت مونوپول را که موجب محویتشان است، قبول نمایند... اغلب آن بیچارگان خوابگاهی جز داکین خود ندارند، اینست که ناچار در مسجد خان‌والده جمع شده، بی رختخواب و بالاپوش در آن جا می‌خوابند و در گوشه و کنار با کمال اضطراب و بی‌توئی می‌نمایند و علاوه بر این پریشانی و سرگردانی و خسارت متنوعهٔ ایشان در صورت قبول مونوپول کلی است. مبلغی هم که به عنوان سرقلل دکان‌ها داده‌اند و صورتاً و معنأ سرمایه‌ای جز آن ندارند، از میان خواهد رفت که بدان جهت خود آن غریبان با دست خالی گرفتار کربت غربت خواهند شد، عیال و اطفال آنان نیز در مملکت دچار مذلت و گرسنگی خواهند گردید.

از قراری که آگاهی یافتیم چند نفری از تنباکوفروشان نزد مأمورین ادارهٔ انحصار رفته و تکلیف کرده‌اند که مال موجودشان را گرفته، قیمت معمولهٔ آن را بدهند که پول آن را بگیرد و به ترک تنباکوفروشی بگوید. ولی از جانب اداره جواب داده شده است که نخست مال را تسلیم بدهند، پس از چندی رفته، پول آن را بگیرند...

به هر حال... جناب ناظم الدوله... در الغای انحصار که شعبهٔ متفرعهٔ رژی ملغی ایران است و در میزان عقل و انصاف در حالت الغای اصل، فرع را بالطبع حکمی نتواند بود، کمال ایستادگی داشته‌اند و... امیدواریم که از این اقدامات... نتیجه‌ای بر وفق مطلوب

ابنای ملت حاصل آمده، تمامی تبعه و تجار دولت علیه ایران در این ماه صیام به دعاگویی ازدیاد قدرت و شوکت دولتین علیتین اسلام مشغول شوند.^۱»

وبالآخره اداره مطبوعات به تهدید خود عمل کرده، اختر را همچنان که در فصل مربوط به آن روزنامه آمده، نزدیک به یک ماه از ادامه انتشار باز می‌دارد.

در مورد اعتصاب مذکور تجار و کسبه ایرانی یاد شده اسناد و گزارش های دیگری نیز در دست است. یکی از آن ها گزارشی است که کنسول شام برای ارسال به وزارت امور خارجه در ۱۸ رمضان ۱۳۰۹ تنظیم کرده است. فریدون آدمیت چنین دریافت است که «اخبار سیاسی ایران، کاسبکاران ایرانی مقیم اسلامبول را نیز» برانگیخته و آن ها تحت تأثیر همین اخبار دکان هایشان را بسته اند. در حالی که جنبش رژی در سراسر ایران با اعلام رفع تحریم استعمال تنباکودر ۲۵ جمادی الثانی فروکش کرده بوده و چنان که گذشت مغازه بندی و تظاهرات تجار و اصناف تنباکوفروش در ماه رمضان در نتیجه پرداختن کمپانی دارنده امتیاز انحصار واردات و خرید و فروش دخانیات ایران در عثمانی به اجرای معاملات در آن سرزمین بوده است. در سند یاد شده که همانا طبق آن را در اختیار فریدون آدمیت گذاشته، چنین آمده است:

«اتباع ایران در اسلامبول دکان های خود را بر سر همین مسئله انحصار تنباکو بسته، اجماعاً به سفارت می روند. بعضی عرض و اظهارات عوامانه به عمل آورده اند. عاقبت نصیحتاً و تکدیراً از سفارت بیرون کرده اند. و باز به بعضی گونه حرکات می خواسته اند اقدام نمایند. از جانب پولیس و ضبطیه آن ها را ... به حکومت می برند، حبس می نمایند. بعد از سفارت علیه آدم فرستاده، بیرون می آورند... هنوز دکان ها را باز نکرده بودند. و گویا اصل عرض و گفتگویشان بر این بوده که سفارت علیه چرا انحصار تنباکورا در خاک عثمانی تصدیق کرده است. و حالا استدعا داریم رفع این مسئله را بفرمایند.^۲»

میرزا آقاخان کرمانی هم در نامه بدون تاریخی که مسلماً در اواسط نیمه دوم سال ۱۳۰۹ به ملکم نوشته، به مسالمت آمیز نبودن تظاهرات مذکور که گزارش های اختر اشاره ای بدان ندارند، اشاره داد:

«ایرانی های اسلامبول عجب معنی اتفاق را پی برده اند. چنان اجتماع و اتفاقی در خصوص مسئله رژی نمودند و چنان با سفیر جدید تند زبان شدند که سفیر را توهم گرفته، به مابین مراجعت نموده و از آن جا یک فوج ژاندرمه و ضبطیه معاونت خواسته، از ترس این که

۱ - اختر، س ۱۸، ش ۳۳ (۲۸ رمضان ۱۳۰۹)، ص ۲۵۵.

۲ - شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۱۳۴.

مبادا به سفارت هجوم بیاورند و او را اخراج و ازعاج نمایند، چند روزست طابوری (فوجی) عسکر در نزدیک باب عالی به طور احتیاط نشسته و دائماً تبدیل و پولیس در اطراف سفارت می‌گردد^۱».

گویا در نتیجه پرده‌پوشی‌های اختر و خوشخدمتی‌اش به سفیر تازه از راه رسیده که از قرار معلوم انحصار تنباکوی ایران در خاک عثمانی را — احتمالاً در پرتو خیره‌کننده لیره‌های زرین انگلیسی — تصدیق کرده بود، آقامحمد طاهر، صاحب امتیاز و مدیر آن، در معرض اتهام قرار داشته و چنان که از یک نوشته او تحت عنوان «تعجب» برمی‌آید، حتی اعلامیه و احیاناً اعلامیه‌هایی از سوی سازمان‌ها و عناصر رادیکال مقیم استانبول در افشا و تقبیح اعمالش منتشر گردیده است^۲.

چنین به نظر می‌رسد که اعلامیه، یا اعلامیه‌های مذکور با آن محفل روشنفکری که میرزا آقاخان کرمانی یکی از اندام‌های فعال آن بوده، ارتباط داشته است؛ چه اندکی بعد بین روزنامه‌های اختر و کوکب ناصری چاپ بمبئی که میرزا آقاخان کرمانی برای آن مطلب می‌فرستاده^۳، درگیری دامن‌دار و ادامه‌یابی پیش می‌آید و مطالب مندرج در اختر که از سر عصبانیت بر قلم آمده‌اند، ضمن روشن نمودن پاره‌ای از اتهامات زده شده به دارنده اختر، تا حدودی پرتوهایی به موضوع اعتصاب مورد اشاره می‌افکند. نخستین نوشته آقامحمد طاهر در پاسخ گویی به نوشته‌ای تحت عنوان «نتیجه اتفاق کلمه» که در شماره ۱۹ کوکب ناصری به چاپ رسیده، مقاله‌ای است تحت عنوان «اخطار مشفقانه» که به صورت ورقه‌ای جداگانه و به انضمام شماره مورخ ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۹ اختر منتشر گردیده است. از نوشته اخیر چنین برمی‌آید که در مقاله مورد اشاره کوکب ناصری بعد از مبلغی گوشه و کنایه چنین آمده است:

«بعد از انحصار مسئله تنباکودر ایران، مدیر آن کمپانی شعبه تنباکوی بلاد عثمانی را

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۲۹.

۲ — اختر، س ۱۸، ش ۳۴ (۲۷ شوال ۱۳۰۹)، ص ۲۶۳. و نیز، ک: به بررسی زندگی آقامحمد طاهر، در بخش اخترنویسان کتاب حاضر.

۳ — میرزا آقاخان در نامه بدون تاریخی که از قرار معلوم در اواخر رمضان یا اوایل شوال به ملکم نوشته، اطلاع داده است که «میرزا مصطفی بهبهانی روزنامه‌ای در هند می‌خواهد بیرون بیاورد و مقصودش خدمت به انسانیت است. اما خود او آدم کم قوه‌ای از جهت تحریرات می‌باشد. نسخه اول روزنامه‌اش را فرستاده، استعانت قلمی می‌نماید. هرگاه چند آرتیکل و مقاله نوشته داشته باشید، برای او بفرستید خوب است. بنده هم هر قدر بتوانم به او کمک می‌کنم. همین قدر اسم کسی تصریح در آن‌ها نشود، دیگر هر چه مرقوم دارید طبع می‌کند و در ایران هم کسی متعرض نخواهد بود و همچنین جناب مستطاب حضرت شیخ [جمال‌الدین] هر چه مقدر داشته باشند، البته به او اعانت می‌فرمایند...» بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۳۰.

به کمپانی دیگری در اسلامبول فروخت. رئیس کمپانی دوم این امتیاز را از باب عالی خواست. باب عالی جواب به او داد که چون اصلاً این متاع محصول مملکت ایران می باشد، لهذا موافقت دولت علیه ایران شرط است. بناءً علیه، زکب نام، مدیر این کمپانی که شیطان مجسم بود، دوسه نفر از اهالی ایران را فریفته، هریکی را به نوعی آلوده این کار کرد. آن اشخاص بی حمیت نیز به هوای منفعت شخصی خود در صدد ترویج و پیشرفت این کار بر آمدند. چنان که بعضی از آنان در ابتدای ورود جناب جلالت مآب سفیر کبیر آقای ناظم الدوله به اسلامبول چون فی الجمله طرف وثوق و اعتماد جناب سفیر بودند، رفتند و حضرت سفارت پناهی را اغفال نموده، امضایی از ایشان در این باب گرفتند و...»

و اختر نویس که از فحوی کلام خود را آماج حمله یافته، پس از ردیف کردن چندین فحش و لاطایل استدلال می کند که «شخص محترمی که سفیر دولتی است، به قول دوسه نفر سهل است، به قول هزار نفر تبعه هم فریفته نخواهد شد... علاوه بر آن، او قبول کرد، دولت چرا تصدیق می نماید؟...»

نویسنده کوکب ناصری در جای دیگری از مقاله یاد شده چنین نوشته:

«در میان عموم تجار و تبعه دولت ایران مقیم اسلامبول حسی نورانی و اتفاقی روحانی پدید آمد، بالا جماع دکانین خود را بسته، در جامع خان والده اجماع نمودند و به حضور بندگان اعلیحضرت... و علمای اعلام تلگرافات عیدیه کشیدند... تا آن که از طرف... پادشاه ایران احکام اکیده به سفارت اسلامبول در باب اقدام به ابطال این عمل رسید... [سفرای ایران و روس نیز تلاش کردند و وزرای دولت عثمانی به ملاحظه اتحاد اسلام] از اجرای کار رژی باز ایستادند و مدیر کمپانی را جواب سخت دادند و اهالی ایران را کمافی السابق اجازت دادند که در زیر سایه هماویه پادشاه اسلامیان پناه در کمال آسودگی به تجارت و کار خود مشغول باشند...»

و اختر پاسخ می دهد که معلوم نیست خبرنگار کوکب «از نوشتن این دروغ ها چه فایده به جهت خود یا دیگر رقایش ملاحظه» نموده است. با این همه چیزی که «خبرنگار کوکب سهواً راست و درست نوشته، این است که... [سفرای ایران و روس] در باب الغای عمل مونوپول (انحصار) تنباً کو اقدام زیاد نموده و... هنوز هم مشغول مذاکرات با باب عالی هستند ولی تاکنون ثمری از آن اقدامات حاصل نشده و کار به جایی نرسیده است...»

دولت علیه عثمانی امتیازی که به کمپانی مونوپول داده، به اجازه دولت علیه ایران که در ازای خواهش رژی ایران بود، داده است و حالا اگر بخواهد موقوف نماید، مثل دولت ایران باید متحمل خسارت کلی شود و البته نخواهد شد. امیدواریم دولت علیه ایران خود درین

باب تدبیری به کار برد که بدون خسارت جدید موجب الغای عمل مونوپول گردد...^۱»
 اختر بعد از دو هفته باز ناگزیر از درآوردن ضمیمه‌ای تحت عنوان «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» شده است. پیش‌تر در بررسی زندگی آقامحمد طاهر سطوری از این ضمیمه که مربوط به شخص وی بوده، نقل گردیده است و اینک قسمت‌های دیگر آن که با موضوع اعتصاب اصناف تنباکوفروش مقیم استانبول ارتباط دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد.
 اختر در این ضمیمه نیز که انگیزه و بهانه انتشارش درج مقاله‌ای در شماره ۲۰ کوکب ناصری بود، همچنان نویسنده مقاله و همدستان او را بنگی و چرسی و مفسد و مغرض و... نامیده؛ چرا که آماج حمله کوکب چند نفر از مردم بی‌غیرت و حمیت است که در ظاهر و باطن به معاونت پیشرفت کار کمپانی و استحکام عمل انحصار اقدامات مجدانه کرده، برخلاف رضای خلق و خالق، نان گروهی از هموطنان را آجر نموده‌اند. در همین مقاله نویسنده اختر به طور ضمنی متهم شده است به این که چند قروش از کمپانی رژی گرفته، در خصوص مورد قبول مردم بودن انحصار تنباکولایحه بلیغ بیان فرموده است...

در مقاله کوکب آمده که کمپانی مشهور که انحصار تنباکوی ایران را داشت، یک شعبه از انحصار خارج را در ممالک عثمانی به ذوغیب (زوکب) واگذار کرده. ذوغیب هم شرکتی در عثمانی تشکیل نموده، هر منطقه‌ای از خاک عثمانی را به یک شرکت مخصوص واگذار کرد که فروش تنباکو منحصراً به او باشد. از آن جمله اسلامبول و اطرافش را به حاجی حبیب نام سلماسی سپرد...

اختر به دفاع از «جناب حاجی حبیب آقا تاجر سلماسی» برخاسته، می‌نویسد که او «در حالتی که رژی در ایران قایم بود و انحصار فروش تنباکو در ممالک عثمانیه را به کمپانی زغیب داده بود واحدی از علما و شخصی از تجار و اصناف و غیره به مقام ممانعت نیامده و هیچ کس در این باب اعتراضی نداشت، چون مقتضی موجود و مانع مفقود بود، خرید و فروش یک میلیون کیلو تنباکورا در اسلامبول و اطرافش متقبل گردید و ۱۰ هزار لیرا (۳۳ هزار تومان پول ایران) به جهت بیع به شرکت مزبور داد و قونطوراتی بست، تا وقتی که در ایران تجار و اصناف از معایب کار مطلع شدند و عریضه‌ها به حضور اعلیحضرت پادشاه ایران دادند. علمای اعلام هم در این خصوص اقدامات نمودند و... حاجی حبیب به مجرد اطلاع از حالت اهالی ایران و جایز ندانستن علما فوراً چشم از منافع کلیه خود (که هر سال سی-چهل هزار تومان ملحوظ بود) پوشیده و به الغای قونطورات خود کوشیده، خود را کنار کشید...»

اما دیدیم که داده شدن امتیاز به کمپانی زغیب و بنابراین واگذاری انحصار

خرید و فروش تنباکوی استانبول و اطرافش به تاجر ایرانی یاد شده، ماه‌ها پس از درگیری جنبش ضد رژی در ایران بوده است.

میرزا آقاخان کرمانی که بی گمان یکی از دست اندرکاران و سازمان دهان اعتصاب و استنکاف تنباکوفروشان و از آماج های دشنام ها و تهمت های اخترنویس بوده، در نامه ای که در این روزها از استانبول به ملکم فرستاده، درباره حاجی حبیب و ارتباطش با مسئله رژی و رشوه دهی اش به ناظم الدوله و اعتبارباختگی او چنین نوشته است:

«چون در اوایل ورود سفارت (سفیر) جدید مسئله رژی در میان بود و می خواستند تنباکورا در بلاد عثمانی نیز انحصار بکنند، حاجی حبیب سلماسی خود را مباشر این کار قرار داده بود و رفت عقل جناب سفارت پناهی را دزدید و هزار و چهار صد لیره داده، امضای این کار را از سفارت گرفت. این معنی در نظر عثمانی ها سبب وهن عظیمی و دلیل سست عنصری از برای شخص سفارت شده که بلا تأمل و درنگ درین مسئله بزرگ به فاصله چند دقیقه برای مبلغی اندک امضا داد و هم علمای تبریز حکم به ارتداد و کفر حاجی حبیب و کسانی که حامی این کار هستند، نموده اند.^۱»

در هر صورت؛ نویسنده اختر پس از سیاه کردن یک ستون و نیم از ضمیمه خود در دفاع از حاجی حبیب سلماسی و در تحقیر و حتی تکفیر خبرنگار و دارنده امتیاز کوکب ناصری و متهم کردن او به جنون، به دفاع از ناظم الدوله دیا می پردازد و محرکین حرکت تنباکوفروشان ایران استانبول را به باد تهمت و تخطئه می گیرد:

«... بعد از آن که جناب معظم له [به استانبول] تشریف آوردند، و اواخر ماه محرم بود که نه در ایران از طرف اهالی و غیره صدایی بود [که بود] و نه در اسلامبول از طرف تنباکوفروشان و غیره ندایی، که جناب معظم له به موجب امر و تلگراف های امنای دولت علیه ایران فقره امتیاز تنباکورا امضا و تصدیق کردند. مع هذا دولت علیه عثمانی به آن نیز قناعت نکرده، به توسط سفارتش که در تهران است، مخصوصاً از حکومت ایران امضا و اجازه گرفتند. و اجماع تنباکوفروشان، که آن هم ناشی از تشویق و ترغیب بعض مفسدین شقاوت پیشه بود، در اواخر ماه شعبان، بعد از آن که عمل رژی در ایران موقوف شده بود، اتفاق افتاده... حالا انصاف باید کرد که تقصیر سفیر کبیر در این کار چه بوده است و این قسم بی ادبی جاهلانه و اسناد تهمت رشوه گرفتن را به سفیر کبیر، شخصی که فی الجمله عقلی در سر دارد، می تواند مرتکب بشود؟ این همانا غیر از اغفالات مغرضانه و نکرای (زیرکانه) چند نفر از پیروان اشخاص عکایی و قبرسی (بهایی و بابی) که حال دست به دست داده و می خواهند میان ملت و دولت

و اهالی ایران سنگ تفرقه بیندازند، سبب دیگر ندارد. ولی افسوس که بعضی از عوام الناس که هر را از از بر نمی شناسند، فریفته سخنان مزورانه ایشان شده، سه ماه دکان خود را بستند و خانه خودشان به دست خودشان خراب نمودند. و هرکس از عقلای قوم که به ایشان نصیحت کردند که آقایان و همشهریان گرام، گول این مفسدین را نخورید و خود را تمام نکنید، این کار کار رسمی دولتی است، به دکان بستن و در گوشه نشستن چاره این کار نمی شود. دولت علیه ایران حال به جهت رفع و دفع این غایله اقدامات مجدانه به کار می برد... هرگاه کاری ساخته شود به دست دولت و سفارت خواهد شد. حالا را عجلالتاً با هزار گونه التماس و التجا کمپانی انحصار را راضی نموده ایم که بعضی امتیازات به شما بدهد. از آن جمله هر قدر تنباکو در دکان دارید، مداخله در آن ها ننمایید، بروید آن ها را به قیمت اعلا بفروشید. فرق معامله مال خودتان بوده باشد. بعد از آن هرگاه خواستید تنباکواز کمپانی بگیرید، در صدی ۲۰ الی ۲۵ به شما تخفیف بدهد. برای سر قفل دکان هم قراری با صرفه می دهد. هرگاه نخواهید تنباکوفروشی نمایید، کسی به شما زوری ندارد. تا آن وقت هرگاه دولت ها و سفارت ها کار را از پیش بردند و انحصار موقوف شد، شما مال خود را به قیمت اعلا فروخته و منتفع شده اید، و هرگاه موقوف نشد، لامحاله از کسب و تجارت خود عقب نمانده اید. بعضی از حرف فهم های تنباکوفروشان تا گفتند این قرار خوبی است و ضرری به حال ما ندارد، فوراً آقایان مفسد خانه خراب کن صدا به صدا داده، حکم به تکفیر ایشان نمودند و بنای لعن و طرد گذاشتند که این حرف خلاف فرمایشات و فتوای جناب مستطاب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی است و حال آن که حضرات نه جناب مستطاب میرزا را می شناسند و نه از فتوای آن حضرت اطلاع دارند. این حرف را اسباب پیشرفت کار و افسادات خود قرار دادند. هر کس از تجار که بنای نصیحت گذاشت، فوراً او را نیز تکفیر کردند و به قدر چهارصد پانصد نفر تنباکوچی عوام دهاتی را به بهانه این که در ایران مردم ایستادگی کرده، مانع رژی شدند، ما هم با شما تا مردن متفقاً ایستادگی خواهیم کرد و البته انحصار را موقوف و شما را راحت خواهیم نمود، آن بیچارگان را از کار و کاسبی سه ماه تمام انداختند و همه را پریشان و سرگردان نمودند.

عجب تر آن که در این اثنا یک نفر روضه خوان دیوانه را که تازه وارد اسلامبول شده بود، به جهت خودشان مقتدا قرار دادند و او را هم شریک جنایت و قباح خود نمودند... الحاصل، هر روز تنباکوفروشان بیچاره را به امروز و فردا فریب می دادند، تا آن که تنباکوفروشان بیچاره فی الجمله از تلبیس آن ها مطلع شده و فهمیدند که گول خورده، خانه خود را خراب نموده اند، بنای تفرقه گذاشتند، تا بالاخره همه دکان های خود را باز کرده، این روزها مشغول کاسبی خود شدند. ولی چه فایده، بعد خراب البصره.

و حالا امتیازاتی را که کمپانی به ایشان می‌داد، دیگر نمی‌دهد، سهل است، رژی اسلامبول هم توتون به ایشان نمی‌فروشد. و جناب... سفیر کبیر اسباب چینی و مجاهداتی در این باب دارند که شاید اسباب آسایش و رفاهیت بیچاره تنباکوفروشان را فراهم آورند... حالا از همه ملل انصاف می‌خواهیم، اشخاصی که ناصح تنباکوفروشان بودند، خیرخواه ایشان بودند، یا اشخاصی که بدین بهانه می‌خواستند اسم و رسمی به جهت خودشان پیدا نمایند و این همه موجب خسارت و ضرر آن فقرا شدند؟...»

متأسفانه درباره سرنوشت تنباکوفروشان ایرانی مقیم استانبول، منبع و سند دیگری در دسترس نویسنده این سطور نیست. اما از نوشته فوق چنین برمی‌آید که مقاومت آن‌ها عملاً درهم شکسته و کمپانی سوسیته دوتنباک که ذوغیب (زوکب) در رأس آن قرار داشته، سر رشته انحصار واردات و خرید و فروش دخانیات ایران در عثمانی را به دست گرفته است. بعد از افتادن آب‌ها از آسیا هم دولت ایران و سفیرش نیز دیگر نیازی به ادامه مذاکرات بی‌حاصل و سردوانی و وقت‌کشی نیافته، برای دریافت حق‌السکوتی که کمپانی رژی وعده می‌داد، اعلام آمادگی کرد و پس از مذاکرات و چانه‌زنی‌هایی سرانجام قراردادی در ۴ ربیع الاول ۱۳۱۰ «مابین دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران دام سلطانه از یک طرف و کمپانی انحصار ادخال تنباکودر خاک عثمانی از طرف دیگر» برای مدت ۲۵ سال بسته می‌شود که به موجب آن کمپانی مزبور توسط تبعه مسلمین ایران تنباکوخریداری کرده و به عثمانی صادر خواهد نمود و در مقابل کمپانی در سه سال اول سالی ۱۳/۵ هزار لیبره انگلیسی و در شش سال دوم سالی ۱۵ هزار لیبره و در شانزده سال سوم سالی ۲۰ هزار لیبره به دولت علیه کارسازی خواهد کرد.

بدین ترتیب رژی عثمانی، که میراث‌خوار رژی ایران بود، گذشته از آن که بازرگانان و اصناف تنباکوفروش ایران را در عثمانی یا از پای درآورد و یا در برابر خود به زانو درآورد، نمایندگانش در ایران به خرید دخانیات و صدور آن به عثمانی پرداختند. تجار ایرانی نیز برای آن که بتوانند بازرگانان وابسته به رژی عثمانی را از میدان به در کنند و حتی المقدور نگذارند که آن‌ها تنباکورا از ایران صادر نمایند، در شهری مثل اصفهان که یکی از مراکز عمده تولید تنباکودر ایران بود، شرکتی به نام «کمپانی تجارتی مسعودیه محدودیه دارالسلطنه اصفهان» تشکیل دادند. وقتی گزارش این اقدام به ذوغیب، رئیس کمپانی رسید، ناظم‌الدوله، سفیر ایران در استانبول را تهدید کرد که دیگر اقساطی را که قرار بود به دولت ایران بپردازد، نخواهد پرداخت. وقتی مضمون تلگراف ناظم‌الدوله به ناصرالدین شاه رسید، واکنش شدیدی نشان داد

و دستور داد تلگراف تهدیدآمیزی به ظل السلطان، حکمران اصفهان — که خود از سهامداران عمده شرکت مزبور بود — مخابره گردد. در این رابطه تلگراف ها و نامه ها و یادداشت های چندی بین شاه و صدراعظم و والی اصفهان و سفیر استانبول و... رد و بدل شده است که تنها به نقل سطوری از تلگراف شاه به ظل السلطان، که نشان دهنده جوانب مختلف موضوع مورد بحث است، بسنده می شود:

«ظل السلطان. تلگرافی امروز از اسلامبول، از ناظم الدوله به عرض رسید که کمپانی رژی تنباکوی عثمانلو شکوه کرده است، تنباکوهایی که در اصفهان خریده است، کمپانی تنباکوی ایران مانع است که تنباکوی او را ببرند به خارجه و آن ها اقساطی که باید بدهند، نگاه داشته اند.

... خیلی تعجب کردم که این کمپانی تنباکوی ایران کدام پدرسوخته و... است. شما که ظل السلطان هستید درست می دانید، در وقت رژی تنباکو [که] در ایران برقرار بود، همین پدرسوخته ها و تجار و تنباکوفروش ها و توتون فروش های اصفهانی و غیر آن بودند که آن اسباب های فسادانگیز را فراهم آوردند و عمل رژی را برهم زدند، آن همه خسارت و ضرر را به دولت ایران وارد آوردند؛ تا این که دولت عثمانلو در مملکت خودش تنباکورا مونوپل کرد و چون عمده تنباکوی ایران از اصفهان می رود به آن طرف ها، بنا به خواهش سلطان عثمانلو و بنا به خواهش دولت فرانسه ما هم مونوپل تنباکویی [را] که در خاک عثمانلو است، امضا کردیم و آن ها هم قرار دادند که در هر سال مبلغ کلی به دولت ایران بدهند که تمام آن مبلغ را ما عوض قرضی که به رژی داشتیم، واگذار کردیم. حالا این کدام پدرسوخته و کدام... است که برای منفعت شخصی خودش و این که تنباکورا می خواهد به رژی عثمانلو گران تر بفروشد، این ضرر فاحش را به دولت ایران می زند، همچو بهانه ای به دست رژی عثمانلو می دهد و دولت عثمانلو و فرانسه را با دولت ایران به گفتگو و مخاصمه و می دارد... به ارواح شاه مرحوم قسم است که اگر از این ممریک تومان به دولت ما خسارت برسد، از شما (ظل السلطان) و آن تجار و آن اشخاص که اسم خود را کمپانی ایران گذاشته اند و این طور فضولی ها و جسارت ها کرده اند... هست و نیست شان را ضبط دولت [کرده] و بریاد خواهم داد...

جواب این دستخط را خیلی زود بنویسید که ما چه جواب تلگراف ناظم الدوله را بدهیم که رژی عثمانلو ساکت شده و بهانه به دست او نیفتد؟ به تاریخ دوشنبه، غره ربیع الاولی ۱۳۱۲.

بعد از آن هم شاه به صدراعظم دستور می دهد که «... تلگرافی هم الان به

ناظم الدوله بکنید که این اظهارات رژی اسلامبول را که تلگراف کرده بودید، ابدأً بی اصل بود و... اگر اشکالی هم در حمل تنباکوشده بود، رفع شد و ابدأً چنین مقدمه و امری نبوده است. و صریحاً به رژی اسلامبول بگوید و ابدأً برای این حرف‌ها تعویقی در قسط دولت نیندازد و بپردازد. شکایت ذوغیب را هم برای حمل تنباکواز بندرعباس و لنگه رفع کرده، تلگراف و احکامات مؤکد به بنادر صادر شد که به زودی تنباکوی رژی را حمل نمایند که دیگر اسباب مذاکره و سخنی نباشد...^۱»

اما از قرار معلوم این اقدامات برای رفع اختلاف کافی نبوده است که ۲ ماه بعد اعتماد السلطنه در این باره چنین یادداشت کرده است:

«به موجب ابلاغ حاجی امین السلطنه به مجلس شورای مخصوص احضار شده بودم. غرض از انعقاد این مجلس این که بعد از فتنه عمل تنباکویه هم خوردن رژی، کمپانی فرانسوی، انحصار توتون و تنباکوی ایرانی را از دولت عثمانی به سالی هشتاد هزار لیره گرفت که تنباکوی ایران [که] وارد خاک عثمانی می‌شود، خرید و فروشش منحصر به این کمپانی باشد و محضاً سالی ده پانزده هزار لیره هم قرارداد به دولت ایران بدهد که در حمل و نقل تنباکویه خاک عثمانی سختگیری نشود و تقویت به این کمپانی بشود. دولت ایران هم این وجه را یکی از محل‌های ادای وجه خسارتی که همه ساله بایستی به رژی مرهون بدهد؛ قرار داده بود. قسط امسال این تنخواهی که از اسلامبول باید برسد، کمپانی فرانسوی نداده است و حرفش این است که دولت ایران تقویت در حمل تنباکوی ایران به خاک عثمانی نکرده‌اند، سهل است، ظل السلطان در اصفهان توهین کرده و حاجی محمدحسن کمپانی دارالضرب انجمنی تشکیل داده که تنباکوی ایران را حمل و نقل و خرید و فروشش را برای خودش منحصر کرده است. انعقاد این مجلس برای این بود، ولیکن به هیچ جا منتهی نشد. یک قدری غرض، شخص نایب السلطنه به صدراعظم تحویل داد و صدراعظم به او و هر دوه ظل السلطان و امین الدوله به هر سه. مجلس منقضی شد. بنا شد که ناصرالملک را به اسلامبول و پاریس فرستند که وکالت از دولت ایران بکند و جواب کمپانی را بدهد...^۲»

ارزیابی و نتایج

جنبش تحریم تنباکو نخستین جنبش توده گیر ضد استبدادی-ضد امپریالیستی در

۱ - پیشین، ۲۳۱.

۲ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۸۰.

تاریخ ایران است که به پیروزی نسبی مردم منجر شد. پیش از آن در اعتراض ضد استبدادی-ضد امپریالیستی بر ضد قرارداد استقلال برباد ده رویتز، نقش توده مردم در مقایسه با فشار خارجی و اقدامات دیپلماتیک و نیز اعتراضات قشرهایی از روشنفکران و علما، اندک بود. اعتراضات ضد رژی به برکت شرایط عینی مساعد، به سرعت از حد اعتراض به امتیازدهی به یک شرکت خارجی فراتر رفت و رژیم استبدادی وابسته را آماج حملات خود قرار داد و در اندک مدتی سراسر کشور را درنوردید و غالب شهرهای بزرگ را فرا گرفت و به صورت مقابله میان مردم و دولت درآمد. دولت به رغم دست بردن به اسلحه و توسل به خشونت و سرکوبی خونین و ترغیب و در عین حال تحبیب و رشوه دهی، در مقابل موج های زنجیره ای قیام هایی که گاه در این شهر و گاه در آن شهر در می گرفتند، درمانده شد و عزم خود را باخت. کمپانی امپریالیستی و دولت استعماری پشتیبان آن نیز به رغم سماجت در اجرای امتیازنامه سرانجام به ملاحظه مصالح و منافع عمومی استعماری و امپریالیستی خود، به الغای آن تن در دادند. پر دوامی جنبش و گستردگی آن از نظر ابعاد مکانی و زمانی نیز در مقایسه با قیام های هر از چندگاهی گسیخته از هم گذشته که شعله ای می کشیدند و خاموش می شدند، قابل توجه است. به هر گونه، سرانجام دولت و در رأس آن شاه قدر قدرت از سر ناچاری و آشکارا عقب نشست. مردم هم برای نخستین بار دریافتند که می توان دست در دست هم در برابر دولت ایستاد و آن را به عقب نشینی وا داشت. و این برای ایشان یک تجربه تاریخی فراموش نشدنی بود که به راهی که به انقلاب مشروطه منجر شد، پرتوافکند. تجارب و درس ها و دست آوردهای دیگر این جنبش مردمی نیز در جریان جنبش عظیم و پرابعاد مشروطیت و جنبش های ملی و مردمی بعدی و به ویژه انقلاب شکوهمند اسلامی مورد استفاده قرار گرفتند و تکامل یافتند و به ذخایری ماندگار و تکامل پذیر تبدیل شدند. از همین روست که جنبش ضد رژی را پیش درآمد انقلاب مشروطه و آخرین تمرین پیش از اجرای آن نمایش بزرگ نامیده اند و امروزه هر خواننده ای که شاهد انقلاب عظیم اسلامی بوده، شباهت ها و پیوندهای فراوانی بین این دورویداد تاریخی و حرکت مردمی خواهد یافت.

یکی از تجارب گران بهای جنبش یاد شده عملی شدن اتحاد بین قشرها و طبقات مختلف اجتماعی چون علما و روشنفکران متجدد انقلابی و اصلاح طلب و جماعت ناراضی و به ویژه تجار و پدید آمدن جبهه ای از معترضان مخالف با فروش منابع ملی و افزایش نفوذ بیگانگان در کشور بود. تجربه ای که مقدمه ای بود برای اتحاد وسیع تر طبقات و لایه ها و قشرهای مختلف اجتماعی در جریان جنبش مشروطه و جنبش های ملی و مردمی بعدی.

یکی از ویژگی های جنبش ضد رژی، تظاهر اشکالی از مبارزه سیاسی سازمان یافته، البته به صورت ابتدایی آن بود. چاپ و انتشار اعلامیه های ضد دولتی و ضد امپریالیستی در

آستانه و جریان جنبش و دستگیری افرادی مرتبط با هم توسط رژیم و طرح شعارهای حساب شده در جریان نمایش های توده ای از طرف عناصری پراکنده در میان مردم، از وجود انجمن ها و گروه های سیاسی-روشنفکری-انقلابی که عموماً نیز در طیف طرفداران سید جمال الدین اسدآبادی و ملکم — که اینک با هم متحد شده بودند — قرار داشتند و غالباً در تکثیر و توزیع اعلامیه های سید و روزنامه قانون که در لندن در می آمدند و از راه های مختلف به ایران وارد می شدند، شرکت داشتند، خبر می دهند. انجمن ها و سازمان ها و احزاب سیاسی که در آستانه و جریان جنبش مشروطه تشکیل و توسعه یافتند، در حقیقت دوام بخشان و میراث داران همین گروه های پدید آمده و تجربه مبارزه اندوخته در جریان جنبش ضد رژیم بودند.

وجود خطوط تلگراف و امکان پذیر شدن ارتباط سریع بین شهرها و خارج از کشور و به ویژه با عتبات عالیات، در تسریع و توسعه و دامنه یابی و بخشیدن خصلت های ویژه بدان و ایجاد هماهنگی بین اقدامات و حرکت های ضد رژیم شهرهای مختلف و مطرح شدن شعارهای واحد در همه آن ها و متمایز کردن آن از حرکات اعتراضی پیشین تأثیر حتمی داشت.

با این همه چنان که دیدیم، جنبش هنوز چنان که باید و شاید از حرکت های خود جوش عاری نبود و تنها در تبریز بود که تا آستانه قیام مسلحانه پیش رفت. یکی از سبب های پیشرفت کار جنبش هم عدم کارآیی حاکمیت و ناپیکارچگی آن بود. چنان که از سویی نایب السلطنه — که با امین السلطان اختلاف داشت — متهم به مواضعه و زدوبند با میرزای آشتیانی شده و از سوی دیگر جناح امین الدوله در برابر امین السلطان و طرفدارانش قرار داشته است. جنبش نتایجی نیز داشت که غیر از به خود آمدن ملت ایران و «اندکی روبه بیداری»^۱ کردن آن و تجربه اندوزی های مورد اشاره، اهم آن ها به قرار زیر بود:

۱ — افزایش نفوذ روسیه در مقایسه با رقیبش انگلیس در ایران. فیروز کاظم زاده بر آنست که امتیازنامه ظاهراً تجارتنی رژیم تنباکو «فصلی تازه در تاریخ رقابت های روس و انگلیس گشود؛ فصلی که بیش تر آن مربوط به بیان شکست های انگلیس و پیروزی های روس بود»^۲. از آن به بعد، امین السلطان که در نتیجه دنباله روی از سیاست انگلیس تا لبه پرتگاه سقوط پیش آمده بود، برای حفظ مقام و موقعیت خود نسبت به روس ها اعلام وفاداری کرده، در مقابل، حمایت آن ها از خودش را، باز خرید و بعد از آن هم عملاً روسوفیل شد. حتی شاه و دربار نیز از آن به بعد، بیش از پیش نسبت به همسایه شمالی تمایل پیدا کردند و بدین ترتیب نفوذ سفارت روس در دربار و دولت و مقدرات کشور فزونی گرفت.

۲ — علما اگرچه پیش از جنبش نیز از منزلت اجتماعی برتری در جامعه برخوردار بودند، در جریان جنبش بر نفوذشان افزوده شد و حکومت عرفی به ناچار به افزایش قدرت دستگاه شرعی تن در داد و با آن به نوعی کنار آمد. چنان که «علمای تهران قدغن کردند که مردها ریش نتراشند و زن‌ها کفش پاشنه نخواب نپوشند. از این قبیل قدغن زیاد کردند.^۱» در نتیجه، شاه مجبور شد... به خط امین‌الدوله کاغذی به جناب میرزای شیرازی در سامره [نوشته، خواهش کند] کاغذی به ملاهای تهران بنویسند که «در کارهایی که ربطی به آن‌ها ندارد، دخالت نکنند.^۲»

لاسلس، وزیرمختار انگلیس در تهران بر آن بود که «اگر نارضایی عمومی که بر سراسر ایران مستولی است، نبود، محال بود که ملایان چنین قدرتی کسب کنند.^۳» چه، مردم امیدوار شده بودند که با پیروی از ایشان از ستمی که بر آنان می‌رفت، نجات خواهند یافت. در حالی که اعتمادالسلطنه جهالت کارگزاران دولت را باعث افزایش نفوذ علما می‌دانست:

«زحمتی که [شاه] در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاها را کم کنند، جهل و جهالت کارگزاران حالیه دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است که از صدر اسلام تا کنون در مملکت شیعه این طور ایستادگی از علما دیده نشده بود.^۴»

امین‌الدوله هم که مثل اعتمادالسلطنه درباری، بر تافتن فتح و کامکاری علما برایش دشوار بوده، تقصیر را به طور ضمنی به گردن خود شاه می‌اندازد:

یک روز پس از رفع تحریم استعمال دخانیات و به کام آقایان شدن کار «باد به زخم شاهنشاه خورد. چه فایده که تیر از شست و کار از دست رفته بود. به تدارک قضیه برخاست و هر چه کرد در انظار خلق به قوت علما افزود و از اعتبار و اقتدار سلطنت کاست. مثلاً کنت دمنت فرت نظم‌الملک از وزارت پلیس معزول شد؛ همه گفتند از ترس ملاهاست. رفع و منع ظلم و جور مباشرین و استحکام و انتظام آیین معدلت و تشیید اساس دیوان عدلیه تأکید می‌شد، می‌گفتند به خاطر ملاهاست...^۵»

۱ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۳۰. ۲ — پیشین، ص ۸۳۳.

۳ — تحریم تنباکو در ایران، ص ۱۳۰. امین‌الدوله هم به شاه که «در محضر وزرا به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و استیلا و قوت و استعلاي ملاها شکایت می‌فرمود» گفته بود که «بی‌اعتنائی و ناحسابی و شرو شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را... به آقایان ملتجی کرده است...» خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۶۶ — ۱۶۵.

۴ — روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۸۱.

۵ — خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۶۴.

در این میان حکومتیان در قبال علما رفتار دوگانه‌ای داشتند. بعضی از آنان چون امین‌السلطان و نایب‌السلطنه در ظاهر با آن‌ها بنای خصوصیت گذاشته، به مناسبت‌های گوناگون «انعامات و احساناتی به اسم» بعضی از آقایانی که صاحب نفوذی بودند، از دولت تقاضا می‌کردند^۱ و در عین حال هیچ فرصتی را برای نفاق افکنی در بین آن‌ها، به منظور تضعیف موقعیتشان از دست نمی‌دادند. چنان که به عنوان مثال، امین‌السلطان ضمن آن که نسبت به میرزای آشتیانی اظهار ارادت می‌کرد، سید علی اکبر تفرشی را اغوا می‌کند که شایع کند، اطرافیان میرزای آشتیانی از ظل‌السلطان رشوه گرفته‌اند و چنین شایعاتی «نه تنها آمرزاحسن [آشتیانی] را از کار انداخته، ساکت می‌کند، بلکه قسمت بزرگی از اعتبارات او را هم که در قضیه دخانیه تحصیل کرده بود، از میان می‌برد»^۲.

افراط و تفریط‌هایی نیز در کار بود. از یک طرف علمایی چون ملا عبدالله بروجردی الاصل در همدان، در پرتوزهد و تقوا «صید خاطر خلق نموده» و چنان نفوذی به دست آورده بود که حکومت را عملاً ملغی کرده و احکام دولتی را مهمل و معطل داشته بود؛ و یا آقا سید زین‌العابدین سبزواری در خراسان جماعتی از طلاب مدارس را با لقب جندالله در پیرامون خود گرد آورده بود و...^۳ و از طرف دیگر بعضی با استفاده از نفوذ و موقعیت خود، در صدد ثروت اندوزی در می‌آمدند و به مخالفان خود فرصت آن می‌دادند که بر علیه‌شان تبلیغ کنند و بر موقعیت و نفوذ معنوی‌شان آسیب بزنند...^۴

حامد الگار در بررسی «نقش علما در دوره قاجار» به این نتیجه رسیده است که «علما از تفوقی که پس از لغو امتیاز تنباکوبه دست آورده بودند، بی‌درنگ بهره‌برداری نکردند [و حتی در دوره پس از ترور ناصرالدین‌شاه که هرج و مرج و فساد کشور را فرا گرفته، فقر و نارضایتی مردم به اوج خود رسیده بود] اقدامی جدی در تضعیف سلسله قاجاریه ننمودند، سهل است، حتی به نظر می‌رسید که بین دولت و علما نوعی همکاری هم هست»^۵.

با پیروزمند در آمدن علما از میدان مبارزه ضد رژی، توجه روشنفکران لیبرال و دموکرات نسبت به ایشان و بهره‌برداری از نفوذشان و تشویقشان به ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم بیش‌تر می‌شود. پیش از این در بحث از روزنامه قانون دیدیم که میرزا آقاخان کرمانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی به ملکم توصیه می‌کردند که در قانون به علمای عتبات توجه

۱- پیشین، ص ۱۶۸.

۲- حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۲۱. ۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۶۷.

۴- به عنوان مثال، ر.ک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۶- ۸۷۵ / دین و دولت در ایران، ص ۳۲۷.

۵- دین و دولت در ایران، ص ۳۲۸. در مورد مذکور در فصل «قانون در استانبول» اثر حاضر نیز سخن رفته است.

بیش‌تری مبذول گردد و ملوک هم مطالبی در همان راستا در قانون به چاپ می‌رساند. به عنوان مثال در شماره ۱۷ آن که مقارن جنبش رژی منتشر گردیده، از قول یک تاجر تبریزی مقیم تفلیس چنین می‌نویسد:

«... پس ای برادران عزیز قبل از هر کار آن چه قدرت داریم صرف تحصیل امنیت مالی و جانی نمائیم. به این معنی که با اولیای تهران قرار مضبوطی بگذاریم که بعد از این دیگر هیچ ظالم، هیچ نامرد و هیچ بیدین نتواند بدون حکم قانون هیچ یک از ما را حبس یا جریمه یا تنبیه نماید. و از برای این مطلب مهم هیچ لازم نیست که قوانین تفلیس یا رسوم پاریس را به ایران بیاوریم. همان اصول که در اسلام موجود، همان ترتیب که در اسلامبول و در مکه معظمه معمول است، از برای ما خیلی کافی است. چیزی که الان بر عهده ما واجب است، اینست که بلا تأمل به جان و دل بحسبیم به مجتهدین ما و نجات ما را از ارشاد و از همت ایشان بخواهیم. در همت و قدرت ایشان هیچ حرفی نیست... مبدا به وعده‌های لغو دیوانیان فریب بخورید و از دور مجتهدین متفرق بشوید. به محض جزئی غفلت شما، هم مجتهدین و هم آحاد شما را یک به یک تعاقب و به هر نوع نامردی وحشیانه همه را تمام خواهند کرد. امان ای برادران، دامن مجتهدین را از دست ندهیم و تا جان داریم نگذاریم به شخص یا به اعتبار ایشان به قدر ذره [ای] آسیب یا بی احترامی وارد بیاورند...»^۱

و یا در نمره ۲۶ قانون می‌نویسد که «جای تعجب در اینست که محرک بزرگ این عقاید ترقی، خود ملاها هستند. این علمای اسلام که ما دشمن ترقی می‌دانستیم حال می‌بینیم اولین واعظ ترقی شده‌اند... موافق مذهب شیعه سلطنت حالیۀ ایران خلاف اصول اسلام و شاه غاصب است. بنا به این عقیده مذهبی امروز در ایران دو حکومت است؛ یکی مشروع که متعلق به علمای دین است، یکی دیگر غصبی که دستگاه ظلمه می‌گویند. خدام دولت مشروع، یعنی مجتهدین بالضروره دشمن این دستگاه هستند. از شاه ابداً نشان و مواجب قبول نمی‌کنند. حتی آن مسلمانان که داخل نوکری سلطنت شاهی شده‌اند، مواجب خود را حرام و خدمت این سلطنت را گناه می‌دانند. و این مباینت دو حکومت به طوری در قلب این ملت رسوخ دارد که عموم شیعیان با همه فقر خود علاوه بر آن مالیات که دستگاه ظلمه جبراً می‌گیرد، چند فقره مالیات دیگر به اسم ذکوة و خمس و ثلث بدون هیچ اجبار و محض ادای فریضة دین به مجتهدین می‌دهند...»^۲

میرزا آقاخان کرمانی در نامه مورخ ۴ صفر ۱۳۱۰ خود به ملوک گزارش می‌دهد که آقا

۱ - قانون، ش ۱۷، ص ۴.

۲ - قانون، ش ۲۶، ص ۲.

شیخ علی، پسر مرحوم شیخ جعفر^۱، از ملاهای نجف و کربلا که اخیراً به اسلامبول آمده اظهار می‌داشت که «اگر تبدیلی در اوضاع سلطنت و دولت بشود و به خصوص اگر علما دخالت بکنند، آن وقت می‌ترسیم کسی از عهده امور مملکت و سیاست و پولتیک با خارج برنیاید و اجانب مسلط بشوند. زیرا که علما هیچ از امور سیاسی اطلاع ندارند و از عهده برنمی‌آیند. غیر از این وزرای حاضر دیگران هم نیازموده‌اند؛ می‌ترسیم بدتر از بتر شود و به کلی دولت و مملکت برباد رود.» به ملکم پیشنهاد می‌کند که: «در این خصوص باید تأمینات به آن‌ها بدهید. یعنی در قانون نوشته شود که عمل دولت و ملت بر دست این علما که امروز خود را عاری از امور سیاسی می‌دانند؛ چون صاحب علم و دیانت و حب ملیت هستند، هزار بار خوب‌تر و نیکوتر جریان می‌کند و دایر خواهد بود، از حیوانات جاهل سفیه‌بنگی چرسی که به قدرت خداوند بدیهیات و محسوسات خود را نمی‌شناسند و به هیچ کار جز تضییع و تخریب مملکت نمی‌پردازند. وانگهی این علم و فضیلت و دیانت و تقوی که در علمای ما موجود است، سرمایه بزرگی از برای همه چیز است و بر همه کاری ایشان را توانایی می‌دهد. اگر هریک از این ذوات محترم دوماه در امور سیاسی داخل شوند، هریکی به مراتب با این استعداد طبیعی و فضیلت و کمالات شخصی، [از] پرنس بسمارک و سالسبوری هم گوی سبقت خواهند برد. آن‌ها از مشک و عنبر سرشته نیستند. مقصود این است که رفع این وحشت بزرگ اگر از علمای بغداد و نجف و کربلا بشود، از باقی چیزهای دیگر و کارهای دیگر آسوده باشید. شاهکار در همین نکته است که عرض کردم. باقی حل مشکلات و رموز بسته به صریر کلک و رقم آن حضرت است^۲».

بدیهی است که هدف میرزا آقاخان از طرح پیشنهادهایی از این دست و اعمال آن‌ها در قانون، بهره‌برداری از نفوذ و قدرت علما در جهت سرنگون کردن رژیم حاکم و تحقق آرمان‌های اصلاح‌گرایانه و انقلابی خویش بود. ملکم هم به احتمال قوی، تحت تأثیر پیشنهاد مذکور از قول «یکی از رجال آذربایجان» در قانون نمرة ۲۲ چنین می‌نویسد:

۱ — روزنامه اختر خبر ورود عالم مذکور به استانبول را در شماره مورخ ۳ ذی حجه ۱۳۰۹ به قرار زیر داده است: «سرکار شریعتدار آقای آقا شیخ علی دام‌افضاله العالی، نواده مرحوم میرور شیخ جعفر معروف نجفی قدس سره که اباعن جد از اجله علما و مجتهدین عراق است، به جهت تسویه بعضی مطالب شخصی و عمومی، روزیست و هفتم ذی‌قعدة وارد دارالخلافه علمیه شده‌اند.» روز غرة ذی حجه و ورود ایشان به سمع مبارک اعلیحضرت شهبازی [عبدالحمید] رسیده، وعده اظهار مرحمت و الطاف خسروانه درباره ایشان صادر شد. انشاء الله بعد از این هرگونه لطفی درباره ایشان بشود، در ثانی اطلاع خواهیم داد تا کافه مؤمنین از این معنی مسرور شوند.» اختر، س ۱۸، ش ۳۹، ص ۳۰۳.

۲ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵، ص ۱۴۳.

«... بعضی از ملاهای بی اطلاع می‌گویند، اگر این وزرا از میان بروند، دیگر کسی نخواهد بود که با دول خارجه حرف بزند و آن وقت کار خراب خواهد شد... این دسته ملیجک‌ها (درباریان) که تا پریروز در کوچه‌ها بازی می‌کردند، این کمالات دولتی را در مدرسه کدام ناپولیون تحصیل فرموده‌اند؟ دوستان نفر شاگرد دارالفنون داریم که می‌توانند به این وزرای اعظم ما تا ده سال درس بگویند... در همین اهل دربخانه و در میان همین ملاهای ما آدم‌ها هست که می‌توانند فخریک دولت بشوند. ادنی محرر جناب مستطاب حاجی میرزا جوادآقا [مجتهد آذربایجانی] یقیناً دولت را صد مرتبه بهتر از این‌ها نگاه می‌داشت.^۱»

حرف آخر این که جنبش رژی به رغم دست‌آوردها و تأثیرات اجتماعی و سیاسی، از نظر اقتصادی برای توده مردم چیزی به ارمغان نیاورد و حتی اگر چه امتیازنامه رژی ظاهراً ملغی گردید، اما چنان که دیدیم، در نتیجه پایین بودن سطح عمومی آگاهی سیاسی مردم، پس از افتادن آب‌ها از آسیاب و بیرون رفتن مردم از صحنه مبارزه و بعد از آن همه کشمکش بالاخره انحصار تجارت تنباکوباز عملاً به دنباله همان کمپانی انگلیسی واگذار گردید و باب استقراض خارجی اسارت‌آور نیز بر اثر آن گشوده شد و عوارض زحمت افزای دیگری به دنبال آورد.^۲ و در حقیقت، آن که با صرف زحمت و بذل خون از در رانده شده بود، از پنجره باز آمد و نفوذ امپریالیسم همچنان با آهنگ دم‌افزونی در کشور توسعه یافت. جنبش در نتیجه سازش در بالا در میان راه متوقف ماند تا ۱۵ سال بعد، باردیگر با نیروی بیش‌تری باز به حرکت درآمد.

۱- قانون، ش ۲۲، ص ۲.

۲- در شماره ۱۷ قانون که حیثاً در اواخر سال ۱۳۰۸ یا اوایل سال ۱۳۰۹ منتشر گردیده، از قول یک تاجر تبریزی چنین نوشته شده است: «این امتیاز تنباکو هزار یک آن حقوق ماست که این جانوارن ملت خور به این سفاقت به باد فنا می‌دهند... فرضاً امتیاز تنباکو را باطل کردند، مگر تردیدی دارید که در عوض آن بیست قسم حقوق گران بهاترما را به قیمت پست‌تر به شرکای اجنبی خود خواهند فروخت....»

سید جمال الدین (۲)

واپسین منزل

در حالی که بیش از چند ماه از اقامت سید در لندن نمی‌گذشته، رستم پاشا، سفیر عثمانی در انگلیس واسطه دعوت سلطان از او به استانبول می‌شود تا با استفاده از امکاناتی که در اختیارش گذاشته می‌شد، دعوت اتحاد اسلام را سروسامان و سازمان دهد. آشکار است که هدف سلطان عثمانی بهره‌جویی از این جنبش به نفع خود بود و می‌خواست «دستگاه محضّر خویش را با این تزریق تازه معنوی قوت بخشد و از فروپاشیدگی نجات دهد و آن را در قبال رقابت روزافزون استعمارطلبان اروپای غربی محفوظ دارد.» و در عین حال نفوذ خویش را به سراسر کشورهای اسلامی و از آن جمله ایران گسترش دهد. گزارشی رمزی از ملکم در دست است که نشان می‌دهد خیال خلافت و داعیه اتحاد اسلام در عثمانی دست کم بیش از یک دهه پیش از دعوت سید به استانبول سابقه داشته است. ملکم در ۲۱ رجب ۱۲۹۷، هنگامی که سفیر ایران در لندن بوده، به تهران چنین گزارش داده است:

«بعضی از متعصبین و متملقین اسلامبول ذهنی سلطان کرده‌اند که چون دول فرنگستان مصمم هستند عثمانی را از خاک روملی (بخش اروپایی قلمرو عثمانی) به کلی بیرون بکنند، به جهت تلافی چنان شکست عظیم چاره منحصر است که دولت عثمانی رجوع به حقوق و قدرت خلافت بکند و به زور آن اسبابی که باقی مانده، حقوق و تسلط مسند خلافت را از مصر تا هند و به خصوص در ایران و آسیای وسطی جاری بکنند. در این باب بعضی کتابچه‌ها نوشته و یک روزنامه مخصوص هم بر پا نموده و الآن در اسلامبول گرم این

خیال هستند...^۱»

به هر روی، سید با توجه به تجارب و سرخوردگی های خود و آینده مبهمی که در استانبول با وجود حکومت استبدادی خفقان آور عبدالحمید ثانی در انتظارش بود، در قبول دعوت مردد بود و به نوشته براون — که به ادعای خودش در خانه ملک با وی آشنا شده بود — سرانجام به تشویق ملک دعوت مزبور را پذیرفت: میرزای کرمانی هم در جریان استنطاق خود گفته است که «وقتی که سید از ایران به لندن رفت، سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیف از وجود مبارک تو است که دور از حوزه اسلامیت به سر می بری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند. بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم. ابتدا سید قبول نمی کرد؛ آخر پرنس ملک خان و بعضی به او گفتند همچو پادشاهی آن قدر به تو اصرار می کند، البته صلاح در رفتن است.^۲»

علاءالملک، سفیر ایران در استانبول، در یکی از نامه های خود به اتابک نوشته است که سید «در اوایل ورود [به استانبول] خیلی سعی می کرده است که ملک خان را سلطان آورده، وزیر مالیه کند؛ ولی هر چه جمال تلاش نموده بود، نگذاشته بودند به آرزوی خودش موفق شود...^۳»

نامه ای از امین السلطان به ناظم الدوله، سفیر ایران در استانبول در دست است که در «سلخ ذی حجة الحرام» نوشته شده و ابراهیم صفایی «۱۳۱۰ ق» را نیز بدان افزوده است؛ در حالی که این نامه بنا به قراین موجود در آخر ذی حجة ۱۳۰۹ نگارش یافته است. متن آن از این قرار است:

«از قراری که از لندن خبر داده اند به این مضمون، شیخ جمال الدین را از اسلامبول خواسته اند، موقتاً رفته و بر خواهد گشت. خودتان می دانید، این شخص تا چه درجه بدخواهی می کند و چقدر مزخرفات عربی از لندن چاپ و منتشر می کند. اولاً تحقیق نمایید او را به اسلامبول خواسته اند یا نه؟ کی خواسته است؟ سلطان خواسته است یا جای دیگر؟ ثانیاً بلکه کاری بکنید که او را در اسلامبول چنان که در بغداد و بصره بود، گرفته، حبس و توقیف کنند که خیلی واجب است. در این کار تا هر درجه می توانید اقدامات بکنید که خیلی لازم است و اگر بتوانید این کار را بکنید التفات مخصوص خوبی درباره شما خواهد شد. امین السلطان^۴»

سید به احتمال قریب به یقین در اواخر ۱۳۰۹، یا در اوایل ۱۳۱۰/۱۸۹۲ به استانبول رسید و مورد استقبال سلطان قرار گرفت و در خانه ای مجلل در محله نشان طاش، نزدیک قصر

۱ — اسناد نویافته، ص ۱۱۹. ۲ — تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۴.

۳ — سیاستگران دوره قاجار، ص ۲۱۶. ۴ — اسناد سیاسی دوران قاجار، ص ۲۷۵.

سلطان سکونت اختیار کرد. به قول میرزارضا کرمانی، سلطان «ماهی دویت لیره مخارج برای او معین کرد. شام و نهار از مطبخ خاصهٔ سلطانی برای او می‌رسید. اسب و کالسکهٔ سلطانی متصل در حکم و ارادهٔ اش هستند^۱». اعتمادالسلطنه هم در ۲۲ صفر ۱۳۱۰ نوشته است که «سید جمال‌الدین معروف را سلطان عثمانی از لندن احضار به اسلامبول نموده، در عمارت سلطنتی خود منزلش داده تا چه مقصود داشته باشد^۲».

نامهٔ مورخ ۸ محرم ۱۳۱۰ ناظم‌الدولهٔ دیبا، که در پاسخ تلگراف امین‌السلطان در خصوص آمدن سید به استانبول نوشته شده، حکایت از آن دارد که وی (سفیر) توسط صدراعظم عثمانی از سلطان خواستار حبس و احیاناً تسلیم سید به ایران شده و سلطان در پاسخ اظهار داشته است:

«من در این باب به خیال خود خدمت بزرگی به اعلیحضرت همایونی کرده، اورا از ملکم ملعون جدا کرده، این جا آورده‌ام که دهان اورا ببندم که ننویسد و منتشر نکند. مادامی که این جا است مراقب خواهم شد دربارهٔ ایران چیزی ننویسد. بعد اورا به جایی فرستاده، مشغول تدوین کتب می‌کنم که از این خیالات خود دست بکشد، چون اورا متعهداً این جا آورده‌ام حبس او منافی شأن سلطنت است^۳».

امین‌السلطان در پاسخ تلگراف رمزی فوق ناظم‌الدوله، به فرمان کتبی ناصرالدین‌شاه، دستور می‌دهد که سفیر شخصاً به حضور سلطان رفته، صراحتاً بگوید که «اگر این شخص (سید) طرف توجه سلطان واقع شود... با آن بدگویی‌ها که نسبت به شخص اعلیحضرت همایونی نموده است، به نظر دوستی دیده نخواهد شد... این‌ها را صریحاً اظهار داشته، جواب گرفته، تلگراف کنید. ثانیاً، این مسئلهٔ خواستن شیخ جمال‌الدین با آن تفصیل از طرف سلطان به اسلامبول و طرف توجه نمودن خیلی مسئلهٔ مهمی است و نمی‌توان سهل گرفت. خود شما هر طور شده است محرمانه ته و توی این کار را بیرون آورده، این معما را کشف نموده، تفصیل را بنویسد که خیلی لازم است...^۴».

و ناظم‌الدوله در نامهٔ مورخ ۸ صفر ۱۳۱۰ خود به امین‌السلطان گزارش داده است که سلطان در پاسخ پیغام او دایر بر این که به عقیدهٔ شاه ایران دولت عثمانی سید را برخلاف منافع و مصالح ایران جلب کرده، چنین پاسخ داده است:

«عقیدهٔ من هم دربارهٔ سید جمال‌الدین همان عقیدهٔ شاه است؛ ولی برای جلوگیری از

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۵.

۲- روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۳۰. ۳- سیاستگران، ص ۱۹۴ / اسناد سیاسی، ص ۲۷۸.

۴- اسناد سیاسی، ص ۲۸۰.

تحریک و فساد بین اعراب که به تحریک انگلیس ها می کرد، او را دعوت کرده و این جا آورده ام. یقین داشته باشید که نمی گذارم بر ضد منافع ایران چیزی بگویم و بنویسم.^۱»

عباس میرزا ملک آرا هم در دربار ایران شنیده است که عثمانیان در پاسخ شاه، که از آن ها گلایه کرده بود که چرا سید را با مواجب کافی نگاهداری می کنند، گفته بوده اند که «ما به جهت این که دهان سید بسته شود و از شما این قدر بدگویی ننماید، او را نگاه داشته ایم. شما به جای این که از ما ممنون باشید، چرا اظهار رنجش می نمایید و در این اظهار هیچ حق ندارید.^۲»

میرزا آقاخان کرمانی هم در نامه مورخ ۴ صفرالمظفر [به احتمال قریب به یقین ۱۳۱۰] ضمن انعکاس مضمون تلگراف ناصرالدین شاه به سلطان عبدالحمید — که چرا با ادعای دوستی سید جمال را که با ما این قدر دشمن است، محترماً آورده اید و نگاهداری می کنید — و درخواست عبدالحمید از سید — که به سفارت ایران رفته، بگوید که من دولت ایران را عفو کردم و... — و نپذیرفتن سید درخواست سلطان را، می نویسد که، سید «از روزی که به این جا آمده اند، اول ذات شاهانه می خواستند ایشان را اهل و عیال و خانه بدهند؛ قبول نکردند و می گویند هیچ غرضی ندارم جز خدمت به اسلام و خدمت به اسلام را امروز منحصر در این می بینم که همه مسلمانان را به این علم هدایت بخواهم و بر دور این سلطان فرشته فعال حمیده خصال (!) آنان را جمع کنم. خلاصه انشاء الله عاقبت امور به خیر باشد. قدری نصیحت برای جناب شیخ بنویسید که فی الجمله از عالم لاهوتی تنزل به ناسوت نمایند و اوامر سلطانی را زود بپذیرند و...»^۳

از همه فاکت های فوق چنین برمی آید که عبدالحمید بیش تر خواهان در اختیار گرفتن و در چنگ داشتن سید بوده است تا تشکیل سازمان اتحاد اسلامی. اتحاد اسلامی عبدالحمید خواسته هم نمی توانست در پی همان هدف هایی باشد که امثال سید و یا میرزا آقاخان از آن انتظار داشته اند. به کار بردن صفات فرشته فعال و حمیده خصال و... هم نمی توانسته است برای جلب و صید عبدالحمید ها و یا ناصرالدین شاه ها کافی باشد.

اتحاد اسلام

پس از آمدن سید به استانبول، در پیرامون ضرورت اتحاد اسلام و چگونگی تحقق آن،

۱ — سیاستگران، ص ۱۹۴. ۲ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۲.

۳ — بررسی های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵، ص ۱۴۳.

بین عبدالحمید و وی مذاکراتی صورت می‌گیرد و سید تأیید و تأکید می‌کند که «این مسئله از برای دولت اسلامیة کمال اهمیت را دارد و امروز مسلمانان کره زمین زیاده از ششصد کروند. اگر عقد اتحاد و اخوت مابین اینان منعقد شود، هیچ دولت و ملتی بر ایشان غالب و فایق نیاید. من، اگر قوه سلطنتی و مصارفی که از برای این مسئله لازم است شخص خلیفه برعهده گیرد، می‌توانم این مسئله بزرگ را به دستیاری جمعی دانایان ملت پرست انجام دهم.^۱» و به قول میرزارضای کرمانی «سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیة را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد.^۲» سلطان عثمانی ضمن قبول تأمین امکانات مالی و مادی مسئله، تعهد می‌کند که کلیه مذاکرات و مکاتبات رسمی با سلاطین و امرای کشورهای اسلامی را جهت ایجاد زمینه پیشرفت کار خود و دستگاه، دولت عثمانی انجام دهد. سید هم به عهده می‌گیرد که کار مکاتبه «با علما و زعمای اسلام، اعم از شیعه و سنی و غیرهم» زیر نظر او انجام گیرد. قرارهایی نیز برای تشکیل یک کنگره بزرگ از نمایندگان دولت‌ها و علمای مناطق اسلامی در استانبول گذاشته می‌شود؛ کنگره‌ای که وظیفه آن عبارت باشد از تأمین مصالح و وسایل ترقی ملل اسلامی؛ چنان که «هرگاه یکی از دول اروپایی بی اعتدالی را نسبت به یک مملکت اسلامی روا داشت، فوراً آن کنگره عالی اسلامی اعلان جهاد مقدس را به تمام مسلمین دنیا بر علیه آن دولت صادر نموده، گذشته از تحریم امتعه و کالای تجارتی آن دولت، همه مسلمین برای اطاعت از مبارزه قیام [کنند] و شمشیر از نیام کشند.^۳»

سید دست به کار می‌شود و انجمن اتحاد اسلام را در اندک مدتی با شرکت عده‌ای از روشنفکران ایرانی مقیم استانبول و رجال شیعه ترک برپا می‌دارد. این انجمن از ۱۲ نفر متشکل بود؛ به قرار زیر:

ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار^۴، احمد فیضی افندی، سید برهان الدین بلخی، میرزا آقاخان کرمانی، حاج میرزا حسن خان خبیرالملک، شیخ احمد روحی، شیخ محمود افضل الملک روحی، عبدالکریم بیک و حمیدبیک پسران تحصیل کرده حاجی محمدحسین

۱ - سوسمارالدوله، ص ۹۶. ۲ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۱۱۵.

۳ - شرح حال و آثار سیدجمال الدین، اسدآبادی، ص ۵۸.

۴ - شیخ رئیس در حدود ۱۸ سال بعد در این باره نوشت: پس از سفر سوم حج، در سال ۱۳۱۰ «در استانبول قصد اقامت کردم و با جناب غفران مآب، فیلسوف یگانه. سیدجمال الدین افغانی مراودات و معاهدات به میان آمد؛ با این که برخلاف میل سفیر ایران بود، به ممانعت و مزاحمت او وقتی نمی‌گذاشت. میرزا آقاخان کرمانی شهید میدان آزادی واسطه تحریرات و رابطه تمعیرات بود.» مجله آینده، س ۱۶، ش ۱۲ - ۹ (آذر - اسفند ۱۳۶۹)، ص ۸۰۸.

جواهری اصفهانی^۱، احمد میرزا که تازه از ایران به استانبول آمده بوده، نواب حسین هندی و رضا پاشا^۲، وزیر و رئیس کمیسیون مهاجرین عثمانی^۳.

سید در نخستین جلسه انجمن خطابه ای بدین مضمون ایراد کرد:

«امروزه مذهب اسلام که به منزله کشتی بی که ناخدای او محمد بن عبدالله علیه السلام است و تمام مسلمانان کشتی نشینان این کشتی مقدسند و یومنا هذا این کشتی

۱- میرزا آقاخان در نامه مورخ ۱۰ ذی حجه ۱۳۱۱ خود به ملکم دو برادر مذکور را چنین معرفی و توصیه کرده است: «حاج محمد حسین جواهری اصفهانی که در اسلامبول تبعه روس بوده و مرحوم شده، دو نفر پسران معقول بسیار چیز فهم دارد و از جمله هواخواهان و دوستداران قانون [هستند] و از بذل هیچ گونه فداکاری در راه ترقی انسانیت کوتاهی نمی کنند. آقا سید مصطفی اصفهانی کارگزار آن هاست. شاید به توسط او عریضه به جناب عالی عرض نمایند از برای خدمت به ملت ایران. هر قسم صلاح آن ها را می دانید، ایشان را ارائه خیر بفرمایید، بدون خوف و ترس و مضایقه اجرا می کنند. قانون هم اگر بخواهید مستقیماً برایشان بفرستید، در بشکطاش، خیرالدین اسکله سنده جواهری زاده عبدالکریم افندی.» میرزا آقاخان در نامه مورخ ۲۷ ذی حجه ۱۳۱۱ خود هم آن ها را در ضمن کسانی که باید کتاب آدمیت دریافت کنند، معرفی می نماید: «کتاب آدمیت زیاده از حد تصور خوب و مفیدست. در اسلامبول چند نسخه به اسم این اشخاص مستقیماً بفرستید... برای جواهری زاده ها و آقاسید مصطفی که در یک جا هستند.» بررسی های تاریخی، ص ۵، ش ۲، صص ۲۲۱ و ۲۲۴.

۲- رضا پاشا (استانبول ۹۴ - مناسیر ۱۸۲۶). در مناسیر و اروپا تحصیل کرد. زبان های عربی، فارسی و فرانسه و روسی را فرا گرفت. در اناق ترجمه باب عالی کار کرد. سفیر آتن، تهران و پترسبورگ شد. دوبار نیز شهرمین (شهردار) استانبول شد و در عین حال عضو کمیسیون مهاجرین بود. بعضی ها حسین رضا پاشا (استانبول ۱۹۱۴ - یالووا ۱۸۳۸) را - که مثل رضا پاشا عضو کمیسیون مهاجرین و رئیس آن و همچنین وزیر عدلیه بوده و به قول حسین دانش «در همه جا علناً اظهار تشیع می کرده» و روابط نزدیکی با سید داشته - با رضا پاشای مذکور عوضی گرفته اند. شیخ رئیس قاجار در حق حسین رضا پاشا، به هنگامی که وزیر عدلیه عثمانی بوده، چنین گفته است: قد اتصل الحسین الی الرضا و فی حکم الرضا عدل القضا و منتخب نفیس، ص ۳۷.

هنگامی که وی در اوایل شعبان ۱۳۰۵ به والیگری ولایت آیدین منتصب شده و بدان جهت منشور وزارت و عنوان پاشا یافته بود، در مجلس جثنی که به همین مناسبت در استانبول داده شده بود، میرزا حبیب اصفهانی که در همان مجلس حضور داشته، بداهتاً ماده تاریخی به قرار زیر سروده است:

(آن چه را که خواست خداست می خواهد)

شاء ما رب کل شیئی شاء

بر رخس بخت گشت چهره گشا

گشت سر مطابقت افشا

گفت تاریخ او «رضا پاشا»

غازی عبدالحمید سلطان آنک

کرد پاشا، حسین رضا بیک را

در مسما و اسم او با هم

خرد دوربین نکته شناس

۱۳۰۵

اختر، ص ۱۴، ش ۳۲ (۱۳ شعبان ۱۳۰۵)، ص ۲۵۱.

۳- حیات یحیی، ج ۱، ص ۹۹ / شرح حال و آثار سید...، ص ۵۸.

دچار طوفان و مشرف بر غرق است و اهل کفر و زندقه از هر طرف در این کشتی رخنه کرده‌اند، آیا تکلیف کشتی نشین‌های چنین کشتی‌یی که مشرف بر غرق است و سکنه او آمادهٔ هلاکتند، چیست؟ آیا نخست باید در حفظ و حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرق بکوشند یا در مقام نفاق و اغراض شخصی و اختلافات جزیی، در صدد خرابی کشتی و هلاک یکدیگر برآیند؟»

و همهٔ شرکت کنندگان در جلسه یک زبان جواب دادند: «نخست حفظ بیضهٔ اسلام و نجات این کشتی مقدس از غرقاب، فریضهٔ ذمهٔ هر مسلمانی است.^۱»

اعضای انجمن آن گاه به رهنمود سید شروع کردند به نوشتن نامه‌هایی به زبان‌های عربی، فارس، ترکی و هندی به دوستان و آشنایان قابل اعتماد خود، اعم از روحانی و غیر روحانی شیعه در ایران و عتبات و هندوستان و عربستان و آسیای میانه و... در پیرامون آرمان اتحاد اسلام و رأفت و عطف و خلیفهٔ اسلام نسبت به همهٔ مسلمانان، اعم از سنی و شیعه و... قریب چهارصد نامه به اطراف و اکناف جهان مسلمان ارسال گردید و دست کم دویست پاسخ از علمای شیعی به زبان‌های فارسی و عربی، همراه هدایایی به استانبول رسید و همهٔ نامه‌ها به انضمام ترجمهٔ ترکی آن‌ها و هدایا توسط سید به سلطان تقدیم گردید و سلطان از شدت هیجان سید را در آغوش کشید و روی او را بوسید. شیخ احمد روحی در نامه‌ای که در ۲۲ رمضان، از تبعیدگاه طرابوزان به مادر خویش در کرمان نوشته، به فعالیت‌های انجمن اتحاد اسلام و مکاتبات مذکور اشاره کرده است.

«چندی قبل، یعنی دو سال قبل، خونکار روم از جناب سید جمال الدین افغانی که خیلی مقرب و دوستش بود، خواهش نمود که هرگاه بتوانید ملل اسلامی را به یک اتحاد سیاسی دعوت نمایید که اگر سایر ملل عیسویه بر ضد ما برخیزند، هرچه مسلمان روی زمین است با هم متحد باشند در این که یکدیگر را معاونت نمایند. و ما با جمعی مردمان دانا و آگاه نوشتجات بسیار، اول به علمای بغداد نوشتیم، و آنان هم در نهایت امتنان قبول نمودند و عرایض در این باب به سلطان عثمانی نوشته، از طرف سلطان هم بدیشان نشان‌ها و هدیه‌ها و اکرام‌ها شد. این کار مایهٔ اعتبار و اشتها ما در دولت عثمانی شد و بنا بود به ما احسان‌ها و اکرام‌ها نمایند.^۲»

میرزا آقاخان هم در نامهٔ مورخ ۴ ذی حجهٔ ۱۳۱۱ خود به ملکم اطلاع داده است که «با میرزا حسن خان [خبیرالملک] کاغذهای بسیار به تهران و اطراف نوشته‌ایم، فرستاده؛ اگر کسی در عرض راه آن‌ها را باز نکند و به محل خود برسند، دور نیست پاره‌ای نتایج نیز بر آن‌ها

مرتّب شود. چون مردم محل اطمینان نیستند، قبل از وقوع نمی‌توانم عرض کنم. جمعیتی هم امروزه از ایرانی‌ها این روزها تشکیل یافته‌اند [جمعیت اتحاد اسلام؟] که پاره‌ای اقدامات بکنند؛ ولی تا ببینیم نتیجه چه می‌شود و چه طور به آخر می‌رساند. اهالی ایران عموماً خونشان رقیق شده. این است که سهل‌القبول و سهل‌الترک‌اند. مانند برگ خشکیده زود آتش می‌گیرد و زود هم فرومی‌نشینند.^۱»

و همین معنی را در قالب شعری نیز که در طرابوزان سروده، گنج‌انیده است:

همی خواستم تا که اسلامیان به وحدت ببندند یک سرمیان...
 در اسلام آید به فر [سلطان] حمید یکی اتحاد سیاسی پدید
 شود ترک ایران و ایران چو ترک نماند دوئی در شهان سترگ...
 وز آن پس بگیرند گیتی به زور ز جان مخالف بر آرند شور
 ابا چند آزاد مرد گزین نبشتیم بس نامه‌های متین
 روانه نمودیم سوی عراق که برخیزد از عالم دین نفاق
 به نیروی دادار جان‌آفرین همه برنهادند امضا برین
 ببخشید حسن اثر نامه‌ها که خام و نپخته بند خامه‌ها...
 نوشتند ز ایران و هم از عراق که از دل بشستیم گرد نفاق
 همه جان فدای شریعت کنیم به سلطان اسلام بیعت کنیم...^۲
 در این میان به طوری که گذشت، ملکم و پیروانش هم از اتحاد اسلام و خلافت سلطان عثمانی جانبداری می‌کنند. در مقاله مندرج در شماره ۲۸ قانون، از [گویا] گزارش یک عنصر نفوذی در جامع آدمیت به ناصرالدین‌شاه، در این رابطه چنین آمده است:

آدم‌ها «از سلطان عثمانی زیاده از وصف ممنون هستند. می‌گویند اول پادشاه است که معنی اتحاد اسلام را فهمیده است. بر فضایل و خدمات سلطان نسبت به اسلام در ضمن بعضی اعتراضات نسبت به سایر رؤسای طوایف اسلام [ناصرالدین‌شاه؟] یک رساله تألیف کرده‌اند که هنوز نتوانسته‌ام به دست بیاورم. انشاءالله آن را هم به زودی به نظر انور مبارک خواهم رسانید.» در قسمت بعدی همان مقاله در مورد نفوذ اتحاد اسلام در بین قشرهای مختلف مردم ایران غلو شده و سعی گردیده است در خواننده چنین تلقین شود که اتحاد اسلامی‌ها توان آن را خواهند داشت که روزی «دولت حقه» را بنیان گذارند:

«... مقدمات کار را بیش از آن‌چه تصور بفرمایید، پیش برده‌اند... ضامن دولت

۱- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۳۳.

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۸۴-۱۸۳.

کیست که فردا از میان این ملاهای شهر آشوب، یا یکی از این شاهزادگان بیکار و دل پر، یا از میان این جوانان پرشور که این روزها زیاد شده‌اند، یک وجود قابل رئیس کار واقع نشود. هیچ شبهه نیست که بعد از این دیگر نه لشکر، نه هیچ یک از نوکرهای دیوان به این جماعت ابداً مخالفت نخواهد کرد. چنان که مکرر عرض کرده‌ام، این بیدین‌ها در جمیع طبقات نظام و غلام و فراش، حتی در حرم مبارک خرابکاری‌های زیاد کرده‌اند. نکته‌ای که به اعتقاد فدوی نباید گذاشت یک دقیقه از مدنظر همایون رد شود، اینست که سابقاً شورش خلق بسته به وجود اشخاص بود و در این اتفاق ملی شخصیت به کلی از میان رفته است. آن چه هست همه راجع به مطلب است و این مطلب دولت حقه مطلبی نیست که روح یک مسلمان از برای آن پرواز نکند. با این روش بلاشک حکماً در این ملک یک دستگاه دیگر و یک عالم تازه ظهور خواهد کرد.» خفیه‌نویس در پایان هم پیشنهاد می‌کند که دفع شر «این ملاهای مغرور [را] که خود را خادم دولت حقه قرار داده‌اند» باید به دست «ملاهای حلوخور» انجام داد.^۱

بعضی‌ها بر آن هستند که شعبه‌ای از انجمن اتحاد اسلام استانبول در تهران تشکیل شده بود که یحیی دولت‌آبادی نام آن را حوزه بیداران خوانده است. اما چنان که پیش از این نیز مذکور افتاد، حوزه بیداران بر اثر یورش نیروهای امنیتی و دستگیری عده‌ای از اعضای آن، در زمان تشکیل انجمن اتحاد اسلام متلاشی شده بوده است. در نتیجه برهم خوردن چنین سازمانی بوده که وقتی به انتشار یکی از اعلامیه‌های انجمن اتحاد اسلام در تهران احساس نیاز می‌شود، دو نفر از اعضا یا هواداران آن از استانبول به تهران اعزام می‌گردند. دولت‌آبادی شرح حادثه مذکور را چنین شنیده است:

«می‌شنوم سید جمال‌الدین شبی در استانبول، در حوزه خود می‌گوید: اوراقی است [که] به دیوارهای شهر تهران باید چسبیده شود، قرعه باید کشید. به نام هر کس در آمد، او باید مسافرت کرده، خدمت را به انجام برساند. در میان جمع جوانی است که هنوز سالتش به بیست نرسیده و سر پرشوری دارد. قرعه به نام او در می‌آید. حاضرین اعتراض می‌نمایند که سن این جوان اقتضای انجام چنین خدمت بزرگ و تحمل مخاطرات آن را ندارد، چه بهتر که تجدید قرعه شود. سید در جواب می‌گوید: قرعه دوم بازی است، مگر آن که دیگری را با وی همسفر و معاون نمایم. ناچار معاون وی را با قرعه انتخاب می‌کنند و هر دو به تهران می‌آیند. مسافرت در تهران در دفعه اول موفق می‌شوند در مرتبه ثانی در محلی که می‌خواهند انجام خدمت دهند، زنی را به صورت گدایی در کنار دیوار نشسته دیده، اعتنا به او ننموده، می‌خواهند ورقه را بچسبانند، زن از جای برخاسته، چادر را بر کنار افکنده، مردی در کسوت فراشان حکومتی ظاهر می‌شود

و آن جوان را دستگیر می‌نماید. اگر این حکایت صدق باشد، باید بعد از برهم خوردن حوزه تهران و نبودن وسیله در مرکز برای نشر افکار واقع شده باشد.^۱»

اما در هر صورت، اتحاد اسلام و خود سید هوادارانی در ایران داشته‌اند و اینان به رغم بگیر و ببندها از پیروزی قیام تحریم تنباکوشور و جرئت یافته بودند و در فضای پدید آمده مساعد برای چهره‌بندی شعور ملی - اجتماعی و مبارزه سیاسی در پرتو آن قیام مردمی، فعالیت‌های مخفیانه داشته‌اند؛ چه، سید که در زمان حضور در ایران هواداران خود را «تحریر و ترغیب می‌نمود به بیداری مردم؛ لکن پس از تبعید و نفی از تهران دوستانش را وصیت می‌فرمود به کتمان و استتار مقصد^۲.» کمک‌های غیر مستقیمی که برای مسافرت میرزا رضا کرمانی به استانبول و بازگشت او به ایران و ترور ناصرالدین شاه شده، حکایت از وجود چنین عناصری دارد. کاساکوفسکی در خاطرات خود چند بار به وجود چنین عناصری اشاره کرده است:

میرزا رضا در استنطاق خود «تأکید می‌نماید که او تنها نبوده، بلکه عضو حزب بسیار بزرگی است که بالاخره به مقصود عالی و شرافتمندانه خود خواهند رسید^۳.»

صدراعظم پیش از اعدام میرزا رضا با او صحبت می‌کند و می‌گوید: [مظفرالدین] «شاه تورا می‌بخشد؛ به شرط آن که تو همدستان خود را معرفی کنی.» و قاتل جواب می‌دهد: «این مطلب را هرگز باور نخواهم کرد. شما مرا خواهید کشت و هم عموم همدستان بیچاره مرا. بهتر است که همان من به تنهایی هلاک شوم^۴.»

«اما پیروان سید جمال‌الدین آوارشیست، به فعالیت زیرزمینی خود همچنان ادامه می‌دهند. در خود تهران بازداشت‌هایی صورت گرفته ولیکن در همدان عده‌ای به علت تبلیغات علنی توقیف شده‌اند... گویا شایع شده است که مهم‌ترین مبلغین پیروان سید جمال‌الدین در طرابوزان اقامت دارند^۵.»

کاساکوفسکی در جای دیگر از کسانی که به اتهام همدستی با میرزا رضا دستگیر شده بودند و در میان‌شان قصاب و بقال نیز وجود داشته، نام می‌برد. میرزا رضا حتی در زمان اقامت در حضرت عبدالعظیم مخفیانه به تهران رفته، دو شب مهمان شیخ هادی نجم‌آبادی، که به اعتراف خودش با وی هم عقیده و هم خیال بوده، شده و یک تومان هم خرجی از ایشان گرفته است.

۱ - حیات یحیی، ج ۱، ص ۲۸۸. ۲ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۸۳.

۳ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ص ۵۳. احتمالاً برداشت کلنل است از این گفته‌های میرزا رضا در جریان استنطاق: «هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند...»

۴ - پیشین، ص ۸۴. ۵ - پیشین، ص ۶۶.

مدتی پس از شروع فعالیت انجمن اتحاد اسلام، عبدالحمید برآن شد که کارهای اجرایی آن انجمن را به باب عالی و دستگاه شیخ الاسلامی واگذار کند. بدین ترتیب از سید و انجمن مذکور خلع ید شد و کار اتحاد اسلامی عملاً مسکوت ماند. در همین زمان سید به خانه جدیدی انتقال داده می‌شود و تحت نظر قرار می‌گیرد. تاریخ انتقال سید به این خانه را با توجه به اخباری که میرزا آقاخان کرمانی درباره سید از استانبول به ملکم نوشته، تا حدودی می‌توان تعیین کرد. وی در نامه مورخ ۱۲ ربیع الاول ۱۳۱۱ خود نوشته:

«حضرت سید به خانه نو تشریف نبرده‌اند. این روزها خانه را تفریحات می‌نمایند. [سید] وعده داده‌اند که پس از انتقال به خانه شرح حال خود را بنگارند. از روزی که بنده خدمت حضرت ایشان مشرف شده‌ام، یک فی الجمله تنبلی در خودم احساس می‌کنم. تطابق میان حال مرید و مرشد نیز امری از قدیم مسلم بوده^۱.»

از این نوشته چنین مستفاد می‌شود که سید در همان ایام، یعنی در اوایل ربیع الاول و یا در صفر ۱۳۱۱ از مقام گردانندگی امور انجمن اتحاد اسلامی کنار گذاشته شده و بنابراین می‌توان گفت که انجمن مذکور در حدود یک سال پس از تشکیل، با کنار گذاشته شدن سید عملاً به حالت تعلیق و تعطیل درآمده است. سید بیکار شده در همین ایام به میرزا آقاخان قول داده بوده که شرح زندگی پر ماجرای خودش را بنویسد. اما از چنین اثری متأسفانه نشانی به دست نیامده است.

و در نامه مورخ ۷ جمادی الاول ۱۳۱۱ از «انتقال حضرت شیخ اجل از مسافرخانه به خانه مخصوص که به ایشان عنایت شده^۲» خبر داده است.

در نامه‌ای دیگر هم که تاریخ عید فطر (۱۰ دی حجه به احتمال قریب به یقین ۱۳۱۱) را بر پیشانی دارد، ضمن دادن آدرس خانه جدید سید — کوی نشان طاش، مهمانسرای جمیل بیک — خبر داده است که «احوالا تشان خیلی خوب است و سید ابوالهدی که ضد و مخالفان بود، این روزها خیلی پس نشسته و خود جناب شیخ هم خیلی عاقل‌تر و آزموده‌تر شده‌اند و مردم بی معنی و اراذل را از دور خود رانده‌اند^۳.»

میرزا آقاخان در نامه دیگری نیز که در همان روزها، یعنی ۴ ذی حجه ۱۳۱۱ به ملکم نگاشته، درباره سید نوشته:

«حضرت شیخ در خانه خود بالاستقلال نشسته و چند نفر نوکر گرفته، از صبح تا شام به پذیرایی مردم مختلف از هندی و تازی و افغان و مصری و ایرانی و ترک و سودانی مشغولند.

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۷. ۲ — پیشین، ش ۲، ص ۲۲۷. ۳ — پیشین، ص ۲۲۲.

غیر ازین هیچ کاری دیگر ندارند.» و در پایان نامه به حادثه‌ای دیگر در رابطه با وی اشاره کرده است:

«راستی این فقره را فراموش کردم عرض نمایم. حضرت شیخ چند روز است به واسطه فقره‌ای که در روزنامه‌های انگلیس نوشته بودند و دولت گمان کرده بود که به تحریک و تشویش ایشان نوشته‌اند و به این واسطه محمدبیک نامی را که غالباً در منزل ایشان مراوده دارد، به استنطاق برده بودند، با مخبر روزنامه تمیس؛ بعد خلاف آن معلوم و کشف شده بود. یعنی معلوم شد که حضرت شیخ حامی دولت بوده‌اند و آن‌چه تلقین نموده‌اند، خیر دولت بوده و بعد آن‌چه مخبر روزنامه به مرجع خود نوشته، از تحریک سفیر خودشان بوده و این معنی به میدان تحقیق رسید و حضرات خجل و شرم‌زده شدند. حضرت سید نیز میدان وسیعی به دستش آمده، سخت ایستاده، می‌گوید: — دو سال است مرا به این جا جلب نموده‌اید. اگر برای مهمانی است، بس است، اگر برای کاری است که کار من معین نشده و اگر برای حبس است، آن [را] هم زنجیر و زندان لازم است. این کارها هیچ لزومی ندارد. تا بعد چه ظهور کند!»

ویلفرید اسکاون بلنت هم در این ایام ظاهراً دوبار با سید در استانبول ملاقات کرده است. اولی در سال ۱۸۹۲، در آخرین روزهای سال ۱۳۰۹ و یا اوایل سال ۱۳۱۰ و دیگری در سال ۱۸۹۳. ملاقات بار اولش را چنین به یاد آورده است:

«... چندین سال من از دیدار سید جمال‌الدین محروم ماندم. ولی در سال ۱۸۹۲ او را در استانبول یافتیم که نزد سلطان عبدالحمید مقام ارجمندی داشت و مانند یکی از میهمانان در مهمانسرای نشان طاش — دیوار به دیوار قصر ییلدیز — که مخصوص پذیرایی از میهمانان ویژه سلطان بود، می‌زیست. تازه چند روز پیش از ورود من، در زمره مشاهیر رجال وارد دربار گشته و در تشریفات جشن عید قربان [اوایل ژوئیه ۱۸۹۲] حاضر شده بود... [و سلطان اجازه داده بود] پشت کرسی همایونی، حتی نزدیک‌تر از خواجه تاش جای گیرد... [در این دیدار] دخترم همراه من بود و او از دیدن من خیلی خوشحال گردید. اتاق‌هایی که اشغال کرده بوده، بسیار خوش نما بودند. دوستانش که مردانی دانشمند و از طبقه تحصیل کرده بوده، به دورش حلقه زده بودند. از جای برخاست و با خوشرویی تمام مرا شادباش گفته، گونه‌های مرا بوسه زد و دخترم را روی صندلی دسته‌دار تشریفاتی خویش نشاند. چای و قهوه به ما داد و با سخنانی دلنشین آمیخته به عربی و فرانسه که همواره به کار می‌برد، ما را پذیرایی نمود. خیلی آزادانه از هر دری سخن راند و به نظر من سایر میهمانانش تنها ترکی می‌دانستند. روز دیگر در

هتل پرا از ما بازدید کرد...»

و درباره ملاقات دومش که در نیمه دوم سال ۱۳۱۰ و یا نیمه اول سال ۱۳۱۱ ق صورت گرفته، چنین نوشته است:

«... در سال ۱۸۹۳ هم، مانند همه مهمانان سلطان عبدالحمید، هر چند مقامی ارجمند داشته، ولی در تحت مراقبت شدیدی قرار گرفته بوده است... [در این ملاقات] از او مطالب سودمندی از موقعیت خود و عجایب دنیای قصر بیلدیز که در آن جا مهمان و نیمه زندانی بود، به من گفت. او در آن هنگام نیز خرسند می نمود. چه خاطرنوازی از او نفوذی به او بخشیده بود که مهر از دهانش برداشته، همیشه خود را در گفتار آزاد می داشت. من خرسندم که او را در آن موقع دیدم. چه، پس از آن، روزگاری نامیمون تر داشته و انتریک های شیخ ابوالهدا که او را رقیب خود می دید، سلطان را از خاطرنوازی او باز داشته بود. با وجود این تا پایان حیات در نشان طاش جای داشت^۱.»

میرزارضای کرمانی که در روزهای بی کاری و بی تکلیفی سید مدتی در استانبول در حضور وی بوده، در جریان استنطاق خود از کارشکنی هایی که در کار اتحاد اسلامی و سید شده بوده، چنین یاد می کند:

«خلاصه، بعد از این که تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت، چند نفر از نزدیکان سلطان و مذبذبین منافق که دوروبر سلطان بودند، مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده، خواستند خدمات سید را به اسم خودشان جلوه بدهند. سلطان را در حق سید بد گمان کردند. به واسطه ملاقاتی که سید از خدیو مصر کرده بود، ذهنی سلطان کردند که سید از تو مأیوس شده است، می خواهد خدیو را خلیفه بکند. سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد. متصل خیال می کند که الان زن هایش می آیند و می کشندش. لهذا به سوء ظن افتاده، پلیس های مخفی به سید گماشت. اسب و کالسکه هم که به اختیار سید بود، از او منع کرد. سید هم رنجش حاصل کرده، گفت و اصرار کرد که می خواهم بروم لندن. این بود که دوباره اصلاح کردند و پلیس ها را از دور او برداشتند و اسب و کالسکه اش را دادند. بعد از اصلاح، سید می گفت: حیف که این مرد، یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد؛ والا تمام ملل اسلامی را برای او مسلم می کردم...»^۲

از سوی دیگر هم گزارش هایی درباره نامه های ارسالی از استانبول به عتبات و ایران،

۱ - انقلاب ایران، صص ۸۴ - ۳۸۳. متأسفانه به اصل نوشته بلنت دسترسی نبود و به جهت نارسا بودن ترجمه فارسی در نقل بعضی جملات دخل و تصرف قیاسی شد.

۲ - صور اسرافیل، ش ۱۰، ص ۵ / تاریخ بیداری، مقدمه، ص ۱۱۶.

به دربار ناصرالدین شاه رسید و چنین وانمود گردید که سید با بعضی از ایرانیان خارج کشور، زیر پوشش اتحاد اسلام، در صدد تسلیم مملکت ایران به سلطان عثمانی برآمده‌اند. از این رو فشار بر دربار عثمانی به وسیلهٔ سفیر ایران در استانبول، برای تسلیم فعالان انجمن اتحاد اسلامی آغاز می‌گردد و چنان که پیش از این مذکور افتاد، به دنبال یک رشته مذاکرات فعالیت‌های دیپلماتیکی، سرانجام میرزا آقاخان با یارانش دستگیر و تبعید و به ایران تسلیم می‌گردند؛ اما سید به جهت موقعیت خاصی که داشته، در استانبول می‌ماند و مخصوصاً پس از قتل ناصرالدین شاه بیش از پیش تحت نظر قرار می‌گیرد.

ادامهٔ اتحاد اسلام

اندیشهٔ اتحاد اسلام محصول اوضاع و احوالی بود که در نتیجهٔ استیلای اقتصادی و سیاسی روزافزون کشورهای استعمارگر بر آسیا و آفریقا و به ویژه خاورمیانه و به عبارت دیگر غرب مسیحی بر شرق مسلمان در سدهٔ ۱۹، مخصوصاً در نیمهٔ دوم آن سده پدید آمد. پیش از آن ایران و عثمانی، دو دولت مهم خاورمیانه، به انگیزه‌های مختلف و به ویژه به انگیزهٔ اختلافات مذهبی دامن زده شده به دست غرب در حال ترقی و توسعه، قرن‌ها رویاروی هم جنگیده و اینک هر دو گرفتار ضعف و خرابی و دستخوش تجاوز و چپاول غرب برآمده از درون انقلاب‌های بورژوازی و قدم نهاده در راه استعمار و جهان‌خواری بودند. کشورهای اسلامی، از آفریقا گرفته تا شبه جزیرهٔ بالکان و آسیای میانه و چین و هندوستان و کرانه‌های خلیج فارس، بعضی در کام استعمار فرو رفته و بعضی دیگر در حال بلع گردیدن و تقسیم و تکه‌پاره شدن بودند. احساس خطر و وحشت مشترک، احساس نیاز به همبستگی خلق‌های مسلمان را در پی داشت. زمینهٔ تکوین چنین اندیشه‌ای از مدت‌ها قبل پدید آمده بود و شعارهایی در همین زمینه از سوی روشنفکران جوامع مختلف مسلمان در این جا و آن جا و از هر چند گاهی داده می‌شد و به تدریج یک ارمان دینی-سیاسی که مبلغ اتحاد همهٔ مسلمانان، بدون توجه به ملیتشان بود، نضج و شکل می‌گرفت...

این آرمان اگرچه از دین الهام می‌گرفت و چهرهٔ دینی داشت، بیش‌تر در پی همبستگی سیاسی و روی هم رفته یک جریان روشنفکری بود و چنان که هاردینگ، وزیر مختار انگلیس در ایران گزارش داده، «تعداد کمی از مجتهدان به آن روی موافق نشان داده‌اند. پان اسلام در میان محصلان علوم دینی و محصلان سایر مدارس... هر روز قوی‌تر می‌شود... محصلان علوم دینی به جنبهٔ مذهبی آن جلب می‌شوند و محصلان سایر مدارس به

جنبه دموکراتیک آن^۱». این جریان در عین حال که برادری ملل مسلمان را تبلیغ می‌کرد، در اندیشه پدید آوردن وحدت دینی نبود. با این همه در حال و هوای چنین ضرورت‌هایی خصوصیت‌های فرقه‌ای نیز تا حدی فروکش می‌کرد و دیگر نیازی به تقیه احساس نمی‌شد. چنین بود که عتبات عالیات در قلمرو امپراتوری عثمانی به سرعت توسعه یافت و به مرکز روحانیت شیعه مبدل و بر تعداد زوار آن به طور روزافزونی افزوده شد. چندان که بنا به نامه‌ای که در اوایل جمادی الاول ۱۳۰۶ از بغداد به دفتر روزنامه اختر فرستاده شده، در ۴ ماهه اول همان سال قریب به ۱۵۰ هزار نفر زوار از ایران برای زیارت وارد عراق عرب شده بودند. البته هنوز برای آن که همه اشکالات برطرف شود، زود بود؛ چنان که نویسنده همان نامه شکایت می‌کرد که:

«افسوس که بعضی مأمورین جزء به جای این که مقدم این مهمانان را که برای خرج کردن پول خودشان وارد مملکت ایشان می‌شوند، گرمی دارند، از آنان در نهایت بی‌احترامی پذیرایی می‌کنند و بی‌قاعده سخت‌گیری می‌نمایند که این گونه بد رفتاری در حق زوار خواه از روی عمد و خواه سهو باشد در هر صورت برخلاف منافع دولت و مملکت و منافی مقاصد مقدسه اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه است. لهذا امیدواریم که به اندک توجه اولیای دولت ابد مدت عثمانی تغییری در احوال بعضی مأمورین روی بدهد تا روز به روز به مراتب این منافع بیفزاید...»^۲

و یا حتی گاهی برخوردهایی پیش می‌آید. چنان که در عاشورای ۱۳۰۸ در نتیجه پیش‌گیری مأموران عثمانی از اجرای مراسم عزاداری، درگیری‌یی روی می‌دهد که خبرش ۱۲ روز بعد در اختر درج گردیده است^۳. گزارش خبرنگار آن روزنامه در بغداد در حدود یک ماه پس از وقوع حادثه به قرار زیر در آن درج گردیده است:

«امسال در ایام دهه عاشورا حکومت به خلاف سنوات سابقه شیعیان را مانع از سینه زدن و اجتماع و کوچه‌گردی و نوحه‌خوانی گردید تا این که روز عاشورا به شفاعت مردمان محترم اذن و اجازه داد که تنها در صحن مقدس جمع شده، نوحه‌خوانی کنند. به هر حال جمعیت پس از حصول فراغت از نوحه‌خوانی خواستند از در پایین پا که متصل به بازار بزرگ است، بیرون شوند، عساکر مانع شده، چند تن را با سر نیزه تفنگ زخم‌دار کردند و پس از آن آشوب بلند شده، جمعیت خواست تا پیش رود که به یکبار لشکریان را حکم تیراندازی شده، در شلیک نخستین جمعی مجروح و یک ضعیفه حامله و یک مرد نیز از زخم گلوله در جای

۱ - دین و دولت در ایران، ص ۳۳۸. ۲ - اختر، س ۱۵، ش ۲۱ (۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۶)، ص ۱۶۳.

۳ - اختر، س ۱۷، ش ۴ (۲۴ محرم ۱۳۰۸)، ص ۲۶.

خود سرد شدند. از زخم‌داران نیز به فاصلهٔ دو روز نه نفر وفات نمود.

الحق این معنی مایهٔ بسی تعجب و تأسف است. در حالتی که در تمامی هندوستان و خطهٔ قفقاز که حکام و ولایه همه انگلیس و روسند و این آیین بر وجه اکمل در آن جاها مجراست، هیچ گاهی آنان در صدد منع عزاداری دوستداران خاندان نبوت برنیامده‌اند؛ ولی حکومت این جا با وجود مسلمانی در منع اجرای این آیین که از دیرگاهی معمول است، تا این پایه پیش می‌رود و از ریختن خون‌های ناحق نمی‌پرهیزد؛ حال آن که امروز هر ملتی در اجرای آیین خود در هر جا که باشد، آزاد است و معلوم است که این گونه حالات به جز از منافرت مسلمانان از همدیگر و استحکام بنیان نفاق که یادگار ناگوار پیشینیان است، نتیجه حاصل نتواند شد. وانگهی، معتقد عمومی بر این است که وقوع امثال این حالات برخلاف رضای اعلیحضرت اقدس پادشاه اسلامیان پناه است. چه بر جهانیان واضح است که همت والا نه‌مست همایونی از دیرگاهی مصروف به فراهم آوردن اسباب سازش و آمیزش اسلامیان است.^۱»

و البته در نتیجهٔ مذاکرات سفارت ایران در استانبول و باب‌عالی، اولیای دولت عثمانی قول می‌دهند که بعد از تحقیقات لازم به طوری که شاید و باید به تلافی مافات خواهند پرداخت و بعضی مأمورین را که به سبب بی‌مبالاتی مصدر این چنین فتنهٔ عظیمی شده‌اند، مورد مؤاخذه و تنبیه سخت خواهند داشت.^۲»

و بالاخره در شمارهٔ مورخ ۱۲ ربیع‌الآخر ۱۳۰۸ اختر اطلاع داده شده است که «... عدالت سنیهٔ اعلیحضرت اقدس پادشاهی هیچ وقت به وقوع امثال این افعال که موجب تجدید نفاق در میان مسلمین است، راضی نخواهد شد. حال از قراری که آگاهی یافتیم حکومت سنیه در نخستین وهلهٔ تحقیقات، قایم مقام (فرماندار) آن جا را که به سبب تسامح و یا غرض او این فتنهٔ بزرگ حادث شده، با کوماندان لشکری نجف که بی‌جهتی حکم انداختن گلوله به روضهٔ مطهر حضرت اسدالله الغالب داده بود، معزول نموده، به زیر استنطاق آورده است. معلوم است که پس از انجام پرسش و اتمام تحقیقات آن هر دو مأمور وظیفه‌شناس که سبب هتک حرمت مرقد پاک حضرت شاه ولایت و باعث ریزش خون چند تن بی‌گناه شده‌اند، به حکم شحنةٔ عدل و یاسای همایونی به کیفر کردار ناشایست خود خواهند رسید. از قراری که اطلاع حاصل نمودیم همین قایم مقام نجف پیش‌تر در کاظمین نیز مصدر این چنین فتنهٔ عظیم گشته، پس از ثبوت تقصیر از آن جا هم عزل شده است. پس حکومت سنیه را است که این گونه

۱ - اختر، س ۱۷، ش ۶ (۸ صفر ۱۳۰۸)، ص ۴۳.

۲ - اختر، س ۱۷، ش ۸ (۲۲ صفر ۱۳۰۸)، ص ۵۹.

مردمان فتنه‌جوی را دیگر در خدمات دولتی به کار و ندارد.^۱»

برگردیم سر مطلب. سید به اقتضای سیر خاص زندگی و وسعت منطقه گشت و فعالیت و دایره نفوذ و ارتباط با روشنفکران ملل مختلف و قابلیت‌های شخصی و... به صورت سخنگوی فصیح و رهبر پر شور و نافذ این آرمان و جریان تبدیل شد. او به ویژه به جهت موقعیت خاصی که داشت، می‌توانست در نزدیک‌سازی اهل سنت و شیعیان و علما و روشنفکران آزادی‌خواه و توده مردم نقش استثنایی ایفا کند. او صراحتاً اعلام می‌کند که اروپای مسیحی در صدد و براندازی اسلام و اسیرسازی مسلمین است و بنابراین استیلاگران بیگانه را باید از ممالک اسلامی بیرون ریخت و امتیازات اسارت‌گرفته آن‌ها را لغو کرد.

جاذبیت شخصیت سید و موقعیت استثنایی او در جهان اسلام، قدرت‌های مختلف را بر آن می‌داشت تا از وجود وی برای پیش برد هدف‌های خود استفاده کنند. چنان که دولت انگلیس با وی درباره اتحاد جهان اسلام و امپراتوری بریتانیا بر ضد روسیه تزاری به مذاکره می‌نشست و دولتمردان روسیه نیز بر آن بودند تا از نفوذ وی در هندوستان و افغانستان و کشورهای دیگر اسلامی بر ضد انگلیس بهره‌بردار کنند. ناصرالدین شاه هم چنان که دیدیم به منظور توسعه دایره نفوذ خود به وسیله سید، وی را دوباره به ایران دعوت کرد؛ اما نتوانست وجود و حضورش را در ایران تحمل کند. دارالخلافه ناصری نامیده شدن تهران در سال ۱۲۸۴ ق را نیز یکی از دلایل علاقه‌مندی ناصرالدین شاه به خلیفه مسلمین شدن دانسته‌اند.

و بالاخره عبدالحمید بود که در صدد بهره‌برداری از وجود سید برآمد و چنان که دیدیم سید در ابتدا پذیرفت که در راه جلب موافقت و حمایت شیعیان برای اتحاد در زیر لوای سلطان — خلیفه عثمانی تلاش نماید و انجمن اتحاد اسلام تشکیل شده در تحت رهبری سید هم به منظور متحقق ساختن چنین هدفی پدید آمد. شیخ الرئیس قاجار هم چنان که خواهیم دید در رساله اتحاد اسلام خود که در سال ۱۳۱۲ در بمبئی به چاپ رسیده، از همین‌تر اتحاد ایران و عثمانی در زیر پرچم سلطان عثمانی جانبداری می‌کند. میرزا آقاخان کرمانی هم همان‌طور که دیدیم تبلیغ می‌کرد که مسلمانان به فرحمید یک اتحاد سیاسی پدید آورند. او بازگرداندن هفتاد و دو ملت به یک امت واحد محمدی را وسیله تحقق آرزوی اتحاد مسلمین می‌پنداشت. سید نیز اختیار کردن اعتقاد اصیل اسلامی را مقدمه اتحاد همه مسلمانان در زیر بیرق یک خلیفه مشروع می‌دانست.

علل و انگیزه‌های روی‌آوری عبدالحمید به اتحاد اسلام را چنین می‌توان خلاصه کرد:

۱ — سلاطین عثمانی از سال ۱۵۱۷/۹۲۳ که سلطان سلیم اول خود را جانشین خلفای عباسی اعلان کرد، خویشان را خلیفهٔ مسلمین می‌پنداشتند و بنابراین استبدادی نداشت که سلطان عبدالحمید از اتحاد اسلام جانبداری کند.

۲ — عبدالحمید امیدوار بود که در سایهٔ حمایت همهٔ مسلمانان از تجاوزات دولت‌های امپریالیست به ترکیه جلوگیری کند و با تزریق این معنویت امپراتوری محض را جانی تازه بخشد.

۳ — سرکوبی مخالفان و فرونشانی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی خلق‌های غیر ترک امپراتوری عثمانی در سایهٔ مشروعیت کسب شده از طریق آن.

۴ — به زیر لوای خود در آوردن مردمان مسلمان ایران، افغانستان، آسیای میانه و... برای تشکیل یک خلافت پهناور.

پروزی‌های سیاسی علمای شیعه، به ویژه در جریان جنبش رژی، توجه سلطان عثمانی را بیش از پیش متوجه این زمرهٔ اجتماعی بزرگ و متنفذ کرد و قرار گرفتن عتبات عالیات در قلمرو عثمانی امر ارتباط با رهبران ایشان را برای دربار عثمانی آسان‌تر می‌کرد. از این رو حتی پس از جدا شدن راه سید و سلطان از همدیگر، عبدالحمید در دوره‌ای که اتحاد اسلام تبدیل به سیاست رسمی دولت شده بود، به توسعهٔ ارتباط با علمای عتبات ادامه داد. پس از درگذشت میرزای شیرازی. اگرچه وحدت مرجع تقلید از بین رفته بود، با این همه فاضل شریانی^۱، که «از اعظم تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری» و مرجع تقلید اکثر شیعیان شده بود، «سلطان عثمانی همواره طالب خشنودی و رضای خاطر وی بود، هم اجازه داده بوده که هر روز چهل کلمه تلگرافاً با سلطان مکالمه نماید»^۲.

نکته‌ای که در این جا قابل توجه می‌نماید، این است که باید بین اتحاد اسلامی‌های به اصطلاح سید جمال‌الدینی و سلطان عبدالحمیدی، به ویژه پس از جدا شدن آن دو از همدیگر و سپرده شدن ادارهٔ اتحاد اسلام به باب‌عالی فرق گذاشت. اساساً از سویی فتوادل‌ها و حتی سرمایه‌داران و کسانی چون امیر افغانستان و خدیو مصر و خوانین آسیای میانه و سلطان عثمانی توقعاتی از آن داشته‌اند و از سوی دیگر روشنفکران لیبرال و انقلابی چون ملکم و میرزا آقاخان و... امیدهایی به آن بسته بودند. بدیهی است که این همه در دراز مدت نمی‌توانستند در یک صف و حتی راه همگامی کنند. از همین روی نیز بود که نهایتاً کار به رودرویی سید و سلطان کشید و امثال میرزا آقاخان‌ها به دست سلطان — خلیفه به تیغ

۱ — شریانی یا شریان، از روستاهای دهستان ابرغان شهرستان سراب آذربایجان است.

۲ — ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۸۵.

جلادان ایرانی سپرده شدند.

از اطلاعات موجود چنین برمی آید که طرفداران سید و هواداران اتحاد اسلام در ایران، از آن جایی که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و بعد از آن در سازمان های سیاسی مشخص مشکل نشده بودند، خطوط فاصل مشخصی نیز بینشان ترسیم نشده بود؛ از همین روی به مانند دو تکاثف ناپایدار در یک طیف، گاه از هم دور وزمانی چندان به هم نزدیک می شدند که درهم فرو می رفتند و عناصری در بین دو قطب غیر ثابت مدام در رفت و آمد بوده اند. به همین علت است که در ادوار بعدی هم اتحاد اسلامی های انقلابی و مردمی و ضد امپریالیست، معمولاً در کنار عناصر مترجع و فرصت طلب و... مشاهده می شوند.

در نتیجه ضعف و فتوری که بر اثر قتل ناصرالدین شاه در اواخر ۱۳۱۳/اواسط ۱۸۹۶ بر حکومت قاجاریه عارض شد، پان اسلامیسم عبدالحمیدی در عتبات و ایران فرصت شیوع و توسعه یافت و در طی سال های ۴-۱۹۰۰/۲۲-۱۳۱۸ به اوج خود رسید. اما در نتیجه فشار دولت روسیه، که از نفوذ پان اسلامیسم در ایالت های مسلمان نشین خاوری خود خشنماک شده و دست به کار فرونشانی این جنبش شده بود، عبدالحمید که تا سال ۱۹۰۰ به علمای عتبات در تبلیغ ایده اتحاد اسلام آزادی عمل داده بود، از سر ناچاری و برای دفع شر روسیه، عده ای از ایشان را به مدینه تبعید کرد و از آن پس روابط اسلامبول و عتبات به سردی گرایید. اما در ایران، هنگامی که در سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ مخالفت بین علما و دربار قاجاری به علت مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا و وام گیری از روس و تسلیم شدن به اجانب، به اوج خود رسیده بود، ارتباط هایی بین بخشی از علما و دربار عثمانی پیدا شد و مکاتباتی بین آقا نجفی — مجتهد و ملاک متنفذ و مقتدر اصفهانی مرتبط با فاضل شرایبانی، که در این تاریخ در تهران اقامت داشته — و عبدالحمید صورت گرفت. گفته شده است که آقانجفی «به اتفاق سایر علما پیشنهاد های مربوط به پان اسلام را برای قبول سلطان عبدالحمید به عنوان رئیس کل دنیای اسلام تأیید می کرده است.» و بنا به گزارشی «آقانجفی تلگرافی رسمی از شخص سلطان عبدالحمید دریافت کرد، مبنی بر این که هر وقت به کمک نیاز داشته باشی، سلطان از تو دریغ نخواهد داشت»^۱.

یکی از شخصیت های متنفذی که در این دوره در ایران درگیر مسایل اتحاد اسلام بوده، حاج سید ابوطالب زنجان^۲ (۱۳۲۹-۱۲۵۹ق) — که از سال ۱۳۰۰ق در تهران اقامت و

۱ — دین و دولت در ایران، صص ۴۲ — ۳۴۱.

۲ — در مورد احوال و آثار صاحب ترجمه، ر.ک: «مرحوم میرزا ابوطالب موسوی زنجان^۲»، سید کاظم موسوی میرزایی (برادرزاده وی)، یادگار، س ۳، ش ۸، صص ۴۴ — ۳۵.

محکمه شرعیه و مجلس تدریس داشته و از همقدمان شیخ نوری در دوره مشروطیت و مؤلف چند کتاب و رساله بود— است. وی با سید جمال الدین ارتباط داشته است و ناصرالدین شاه، ۴ ماه پیش از قتلش، بر حاشیه یکی از نامه های او به سید که به دست سفیر ایران در استانبول افتاده و به دربار فرستاده بود، با سوز دل چنین نوشته است:

«جناب صدراعظم، حقیقتاً که از این نوع اشخاص و این نوع بد ذاتی ها و فضولی ها و جسارت های آن ها به طوری شخص کج خلق می شود که به تصور نمی آید. این... فضول خمسه ای را چه افتاده که این طور کاغذها، آن هم به سید جمال الدین که... او مشهور آفاق است، بنویسد؟ دولت چرا همچو اشخاص را در پایتخت خود نگاه می دارد. از بس در این کارها اهمال شده است، این طور شده اند. ولایت این شخص خمسه است، البته او را روانه کنید فوراً برود به ولایت خودش. ماندن این شخص در تهران بسیار بد است. گویا ماهانه هم به این مرد... داده می شود. او را هم قطع کرده، به بعضی بیچاره های خوش ذات بدهند. اهمال بد است، بد است.»

سید محمد محیط طباطبایی، سال ها پیش در ضمن پژوهش خود در پرونده های را کد بایگانی وزارت امور خارجه، در یکی از پرونده ها به پاکت بزرگی برخورده که در بردارنده نامه ای به زبان ترکی بوده که آن را حاجی میرزا ابوطالب به خلیفه المسلمین، سلطان عبدالحمید دوم نوشته بوده و پاکت در تهران و یا در استانبول، قبل از وصول به دست عبدالحمید، توسط عوامل جاسوسی ایران ضبط و به دربار فرستاده شده و بعدها به ضبط وزارت امور خارجه انتقال یافته بوده است. احتمالاً نامه مورد اشاره ایشان همان نامه ای بوده باشد که ناصرالدین شاه، یادداشت مذکور را بر حاشیه اش نوشته است. محیط طباطبایی حدس زده است که میرزا ابوطالب در سفر حج خود بر اسلامبول گذشته و مورد التفات سلطان قرار گرفته بوده است.^۱

هاردینگ، وزیر مختار انگلیس در تهران، در خاطرات خود از ابوطالب زنجانی چنین یاد کرده است:

«عالم ترین و روشنفکرترین روحانی شیعه که در تهران دیدم، شیخ محمد ابوطالب بود، که غالباً با وی بحث هایی درباره الهیات و سیاست داشتیم. عقیده شخص من این است که شیخ ابوطالب نیز در همان خط مشی مورد نظر سلطان عبدالحمید (یعنی پیدا کردن راهی برای متحد کردن ملل اسلامی، اعم از شیعه و سنی) کار می کرد. زیرا با این که خودش زیاد به اصول و مبانی نقشه عبدالحمید ایمان نداشت، ولی به هر حال این نکته را خوب تشخیص

داده بود که وجود یک مدرک محکم و آشکار از همبستگی مسلمانان جهان، قدرت و نفوذ پیروان این دین را (برای حفظ منافع اسلامی در سرتاسر جهان متمدن) تقویت، خواهد کرد.^۱»

در این سال‌ها، شمس الدین بیک، که از ۱۳۱۲/۱۸۹۴ تا ۱۳۲۶/۱۹۰۸ (جز فاصله‌ای کم‌تر از ۲ ساله در ۱۵-۱۳۱۴/۱۸۹۶-۹۸ که در ایران نبوده) سفیر عثمانی در تهران بوده، کار ارتباط علمای تهران با باب‌عالی را به عهده داشته و چنان که در صفحات بعدی خواهیم دید، از پناه دادن و کمک رساندن به علمای اتحاد اسلامی چون شیخ الرئیس قاجار دریغ نداشته است. هاردینگ یاد شده، این همتای عثمانی خود در تهران را چنین معرفی کرده است:

«در رأس کوردیپلماتیک و نمایندگان سیاسی خارجهٔ مقیم تهران، سفیر کبیر ترکیه به عنوان مقدم السفرا قرار داشت. زیرا تنها دولتی که در آن تاریخ در تهران سفیر کبیر داشت، باب‌عالی بود. دارندهٔ این مقام محتشم در آن تاریخ شمس الدین بیک بود که مردی بسیار خوش مشرب و مبادی آداب و دوست داشتنی بود... مشارالیه در فقه و کلام اسلامی متبحر بود و خود نیز در یکی از فرقه‌های سری درویشان آناطولی، که تصور می‌کنم فرقهٔ بکتاشیان باشد، عضویت داشت... [همین خصوصیات] تماس او را با فقها و مجتهدان دانشمند ایران تسهیل می‌کرد و من بعضی از آن‌ها را موقعی که شخصاً به منزل سفیر کبیر می‌رفتم، در آن جا می‌دیدم. در واقع عقیدهٔ شخص من این است که سلطان عبدالحمید این دیپلمات صوفی را مخصوصاً از این لحاظ برای منصب سفارت تهران برگزیده بود که در نتیجهٔ ارتباط نزدیکی با محافل اهل علم، عامل تبلیغی هم برای اندیشهٔ پان‌اسلامیزم (اتحاد ملل اسلامی) در ایران باشد که شعبهٔ اصلی آن در اسلامبول، در کاخ ییلدیز فعالیت می‌کرد.^۲»

دامنهٔ اتحاد اسلام به دورهٔ مشروطه و پس از آن نیز کشیده شد که بررسی اش از حیطة شمول این کتاب خارج است. اما نکته‌ای که تذکر آن در این جا لازم به نظر می‌رسد، این

۱- خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ص ۲۵۳.

۲- پیشین، صص ۸۰-۱۷۹. شمس الدین بیک در ۱۸۵۵ در قفقازیه به دنیا آمده، در سنین نوجوانی همراه خانواده اش به استانبول مهاجرت کرده، در رشديه‌های فاتح و بشیکتاش، سلطانی گالاتاسرای و مکتب ملکیه تحصیل کرده، در خدمت دولت وارد شد. دوباره به سفارت تهران رسید؛ اولی در سال ۱۸۹۴ بود که در نخستین روزهای سلطنت مظفرالدین شاه، جای به منیف پاشا سپرد و بار دوم پس از عزل منیف پاشا، به درخواست دولت ایران بار دیگر با عنوان سفارت، در ذی‌قعدة ۱۳۱۵ / مارس ۱۸۹۸ وارد تهران شد و مأموریتش تا حدود سال ۱۹۰۸ در ایران ادامه یافت و سرانجام به علت هواداری از جنبش مشروطهٔ عثمانی، به دستور سلطان عبدالحمید از مقام خود عزل گردید و جای به نصوحی بیک سپرد. وی پس از اعلام مشروطیت دوم به وزارت اوقاف منصوب گردید و... سرانجام در ۱۹۱۷ درگذشت.

است که اتحاد اسلام در جریان جنبش مشروطه به مثابه یک انگیزه و یا هدفی مؤثر، به قراری که سلطان عبدالحمید و بعضی از کارگزاران او مطرح می‌کردند، جلوه‌ای نداشت و هرگز نیز نمودی نیافت. اساساً روحیه پان‌اسلامیستی که همه کشورهای اسلامی در ترکیب یک حکومت واحد در بیابند و ایران نیز در آن ترکیب وارد شود و تحت حاکمیت یک سلطان و یا خلیفه غیر ایرانی درآید یا اصلاً وجود خارجی نداشت و یا از ذهنیت چند نفر چندان فراتر نمی‌رفت که تظاهر بیرونی داشته باشد و به یک شعار توده‌ای تبدیل شود. حتی اکثریت آن‌هایی هم که شعار اتحاد و همبستگی ملل مسلمان را می‌دادند، بیش‌تر در پی جلب حمایت ایشان و فراخواندنشان به بیداری و خودیابی و مبارزه متفق بر ضد امپریالیسم و بازداری آن از تجاوز به سرزمین‌های هم‌پشت و هم‌بسته اسلامی و به عبارت دیگر خواهان تشکیل اتحادیه‌ای از ملل مسلمان بودند.

قتل شاه و مرگ سید

میرزای کرمانی در جریان محاکمه خود گفته است که پس از عزیمت سید به استانبول و وقوع درگیری خونین بین بستگان میرزای شیرازی و اهالی سنی سامره، سلطان عبدالحمید «تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرک شده است که بلاد عثمانی را مغشوش کند. با سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته بود: ناصرالدین شاه به واسطه طول مدت سلطنت و شیخوخیت یک اقتدار ورعی پیدا کرده است که فقط به واسطه صلابت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهد آمد. درباره شخص او باید فکری کرد. و به سید گفت: تو درباره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار.»

در این که عبدالحمید ناصرالدین شاه را، به عنوان شاه کشوری که پایگاه سیاسی شیعیان جهان بود، رقیب متنفذی در برابر خود می‌شمرد، تردیدی نمی‌توان کرد. سید هم، چنان که گذشت، به علل عمومی و شخصی، دل‌خوشی از ناصرالدین شاه نداشت. ادوارد براون نوشته است که وقتی علاءالسلطنه، سفیر ایران در لندن می‌خواهد با پیشنهاد دادن مبلغ هفت‌گیتی سید را از نوشتن مقالات ضد شاه در ضیاء‌الخافقین باز دارد، او پاسخ می‌دهد: «نه، راضی نخواهم شد، مگر این که شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود.» حسین دانش هم که در هنگام اقامت سید در استانبول به منزل او آمد و رفت می‌کرده،

خاطره‌ای را بازگو کرده است که گواهی است ضمنی بر نقش غیر مستقیم سید در ترور ناصرالدین شاه. او می‌نویسد که روزی به خانه سید رفتم و «همین که به بیشش رسیدم، دیدم که سید چشم به زیر افکنده، از یک سرتالار عمارت به آن سرهی با خشم و خشونت قدم می‌زند و هی دیوانه وار و بی آن که مخاطبی پیش خود داشته باشد، با بانگ بلند می‌گوید: «الانجاة الا فی القتل، لاخلص الا فی القتل، لاسلامة الا فی القتل... [چون دیدم که متوجه حضور من نشده است] از همان راهی که آمده بودم برگشتم... [در حدود] یک ماه پس از آن خبر کشته شدن ناصرالدین شاه به ششلول^۱ میرزارضای کرمانی از تهران رسید!^۲»

ارادت میرزارضا به سید دست کم به زمان اقامت وی در تهران می‌رسد. امین الدوله به یاد آورده است که وقتی سواران سید را به خشونت از صحن شاه عبدالعظیم بیرون کشیده و می‌برده‌اند «از اعوان و اصحاب سید هیچ کس به او یاری نکرد؛ مگر میرزارضای کرمانی که سراسیمه به چپ و راست می‌دوید، قفا می‌خورد و ملامت می‌دید و فریاد می‌کشید که: مردم، این سید است و از اولاد پیغمبر شما است. از بزرگان علماست. غیرت کنید و نگذارید مظلوم کشته شود! فغان و اشک و تلاش و کوشش رضا فایده نداد. سید رفت و او به جا ماند^۳.»

عباس میرزا ملک آرا میرزارضا را خدمتکار سید معرفی کرده، نوشته است که پس از بردن سید «حکومت فرستاد آن نوکر را گرفته، آورد و چوب زده، حبس نمود^۴.» حاج سیاح هم که بعدها هم زنجیر میرزارضا شده، گواهی می‌دهد که وی خادم سید بوده و «ارادت عجیب و غریبی به آقا» داشته است. و آقا خود درباره او می‌گفته است که: «او هر وقت از شهر (تهران) [به شاه عبدالعظیم] سلامت برمی‌گردد، می‌گویم: من منتظر شنیدن خبر قتل بودم!» به نوشته حاج سیاح، میرزارضا که به هنگام بردن سید از حضرت عبدالعظیم در شهر بوده، وقتی برمی‌گردد و می‌بیند که به سر او دین بلا را آورده‌اند «فریاد کنان به کوچه و بازار افتاده، می‌گوید: «ای مردم، این امام زاده مرده را که به زیارتش می‌آیید، امام زاده زنده را به سرش این بلا آوردند، تماشا می‌کنید؟ فردا جواب جدش را چه می‌گویید؟ پس بر مناره بالا رفته و فریاد کشیده، مختارخان فرستاده، او را گرفتار کرده، آورده‌اند، به فلک بسته، چوب زیادی زده و حبس کرده، می‌گوید: به سید زیاد ارادت داری؟ می‌گوید: بلی! اگر رها کنید با این پای زخم میان برف به دنبالش می‌روم^۵.» مختارخان، حاکم حضرت عبدالعظیم، پس از گرفتن

۱ — میرزا رضا در پاسخ این سؤال که «این طباچه ششلول بود که داشتی؟» گفته است: «خیر، پنج لول روسی بود.» صوراسرافیل، ش ۹، ص ۸.

۲ — شرح حال و آثار سید...، ص ۸۷.

۳ — خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۵۰.

۴ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۸۱. ۵ — خاطرات حاج سیاح، ص ۳۳۰.

۱۴ تومان رشوه از میرزارضا او را رها می‌کند؛ اما میرزارضا به واسطه خواه‌رزش از امین اقدس، همسر ناصرالدین شاه، کاغذی به مختارخان گرفته، پول خود را از وی پس می‌گیرد.

میرزارضا خود نیز در هنگام استنطاقش به یاد آن روز و ستمی که بر سید رفته بود، افتاده است: «مگر این سید جمال‌الدین، این ذریه رسول صلوة‌الله علیه، این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن افتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام کشیدند، زیر جامه‌اش را پاره‌پاره کردند، آن همه افتضاح به سرش آوردند. او غیر از حرف حق چه می‌گفت؟»^۱

میرزارضا به قراری که پیش از این مذکور افتاد، پس از آزادی از زندان به استانبول رفت و با سید دیدار کرد و به گفته خودش سید چندان به او احترام می‌کرده که «در انظار تمام مردم تالی خود سید به قلم» می‌رفته است. از فحوای سخنان میرزارضا در جریان استنطاقش در رابطه با سید چنین برمی‌آید که او اگر نه به صراحت، به طور ضمنی او را در اجرای نیتی که داشته، مصمم‌تر می‌کند. میرزارضا اگرچه در بازجویی خود می‌گوید که در مورد کشتن شاه از سید «دستور العمل مخصوص» نداشته، پنهان نمی‌کند که «از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت»^۲. به نوشته ناظم الاسلام سید به سفیر ایران در استانبول که در حضور جمعی از سفرای دول خطاب به او گفته بود «عمل میرزارضا به تحریک شماس»^۳ پاسخ داده بود که «من نگفتم میرزارضا ناصرالدین شاه را بکش؛ بلکه گفتم ایران آباد نمی‌شود مگر به قطع ریشه شجره خبیثه استبداد»^۴. و میرزارضا هم در استنطاق خود می‌گوید که به این نتیجه رسیدم که «باید قطع شجر ظلم را کرد، نه شاخ و برگ را»^۵.

شلیک گلوله پنج لول روسی میرزارضا در صحن حضرت عبدالعظیم، تمام تدارکات جشن سال پنجاهم تاج‌گذاری او را که قرار بود ۵ روز بعد برگزار گردد، برهم ریخت و امواج تأثیر آن تا فراتر از مرزهای ایران گسترده شد و استانبول را نیز درنوردید. روزنامه اختر دور صفحات شماره ۳۹ خود را نوار سیاه گرفته، زیر عنوان «مصیبت عظمی برای ایرانیان» نوشت: «در حالتی که از ده روز به این طرف در سفارتخانه... [ایران] و خان‌والده و سایر مساکن ایرانیان برای جشن سال پنجاهم جلوس خاقان سعید مشغول تدارکات شهر آیین بودند،

۱- صوراسرافیل، ش ۹، ص ۶ / تاریخ بیداری... ص ۱۰۵.

۲- پیشین، ش ۹، ص ۷ / ۱۰۷. ۳- تاریخ بیداری...، مقدمه، ص ۸۲.

۴- صوراسرافیل، ش ۹، ص ۸ / تاریخ بیداری...، ص ۱۰۹. ترورشاه اگرچه نشانه شدت نفرت مردم نسبت به دستگاه موجود و لبریز شدن کاسه صبر ملت است، در عین حال دلیل ضعف و غیرمتمثل بودن نهضت ضدامپریالیستی - استبدادی می‌باشد. حوادث بعدی نشان داد که با ترور افراد نمی‌توان نظام نوینی را جایگزین نظام کهن کرد. مقدمه گ. م. پتروف بر خاطرات کلنل کاسا کوفسکی، ص ۱۰.

به ناگاه افق طالع تمامی ملت را سحابی تیره فرا گرفت... چنان که امروز تمامی اسباب آن جشن نیمه تمام مانده و... همه جا به روی اسباب جشنی که آماده داشته بودند، سیاه کشیده، بزمی که برای آن عیش چیده شده بود، به مجلس عزا تبدیل نمودند... در بزرگ خان‌والده و صحن آن را با تمامی پنجره و دیوارهای منازل خودشان سیاه کشیده، از هر سو بیرق‌های سیاه شیروخورشید برافراشته، در بالای بام، به روی طاق‌هایی که برای چراغانی و آیین‌بندی جشن سال پنجاهم جلوس خاقان مغفور زده بودند، پرده سیاه کشیده، بیرق ماتمندی زدند... نفرین خدای بر کسانی باد که به پاره‌ای ملاحظات مذمومه می‌خواهند این ملت مطیع را در نظر دولت متمرّد و منفور جلوه داده، آن دولت رئوف و مهربان (!) را نیز در نظر ملت به عکس آن وانمود کنند. باری، از دیروز (از ۲۱ ذی‌قعدة) در مسجد شریف خان‌والده از جانب جناب مستطاب... علاء‌الملک، سفیرکبیر و عموم ایرانیان در نهایت سوگواری مجلس عزاداری بر پا شده، طبقات رعیت از هر صنف، دسته به دسته با بیرق‌های سیاه و جامه‌های نیلی نوحه‌کنان به مسجد آمده، پس از فاتحه، آن دسته رفته، دیگری می‌آید. خود جناب... سفیرکبیر نیز با جمعی از علما و سادات و اعظم تجار به جای عزاداری نشسته، از واردین پذیرایی می‌فرمایند. در این میان دسته شاگردان دبستان ایرانیان که با لباس‌های سیاه و با حالت حزن‌انگیز نوحه‌خوانی وارد مسجد شدند، بیش از دیگران موجب مزید غم و اندوه... [شدند]...^۱

روزنامه اختر در همان شماره، مندرجات روزنامه‌های ترجمان حقیقت و صباح را در پیرامون قتل شاه نقل کرده، جالب توجه است که علت مرگ شاه را ناخوشی ممتد نوشته است! شماره‌های بعدی اختر پراست از پیام‌های تسلیت مرگ ناصرالدین و جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت و اشعاری که بدین مناسبت‌ها سروده شده‌اند؛ اما به هیچ وجه اشاره‌ای به ترور شاه به دست یک ستم دیده نشده است. حتی در اشاره به علت مرگ او به طور پوشیده چنین نوشته است: «... پس از زیارت و ادای نماز ظهر که هنوز لب از تعلیقات فرو نیسته بودند، به یک حادثه غم‌افزای از پای در افتاده...» همین وبس!

قتل ناصرالدین شاه و افشا شدن این حقیقت که قاتل از استانبول و از پیش سید به تهران رفته، همه نظرها را متوجه سید کرد و فشارهای دولت ایران بر دولت عثمانی برای استرداد وی آغاز گردید. نامه‌های متعددی در این زمینه بین دربارها و سفارت‌های دولتی رد و بدل شده است که بعضی از آن‌ها، و از آن جمله متن ۱۱ نامه و ۲ تلگراف رمز کوتاه از علاء‌الملک، سفیر ایران در استانبول به دربار ایران، از آرشیو وزارت خارجه استخراج شده

از نامهٔ اول که در تاریخ ۲۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ - ۱۰ روز پس از قتل - نوشته شده، چنین مستفاد می‌گردد که سفارت انگلیس در استانبول ابتدا از سید حمایت می‌کرده و پس از مذاکراتی بین دولتین ایران و انگلیس قرار بر آن شده که حکم عدم حمایت از لندن به سفیر انگلیس در استانبول صادر شود.^{۵۵}

در نامهٔ دوم که به تاریخ ۱۰ ذی حجة ۱۳۱۳ نگارش یافته، اظهار گردیده است که «اعلیحضرت سلطان هم به تسلیم او (سید) راضی شده، ولی بعضی ملاحظات که دارد، مثلاً می‌خواهد معلوم دارد که از هم مذاق و دوستان او از عثمانی ها کی ها هستند و برای وجود خودشان محل ملاحظه نباشد. قدری تأمل دارد که اطراف کار را محکم کرده، آن وقت قرار تسلیم او را بدهند. از قرار مذکور بیست نفر پلیس دور خانهٔ شیخ جمال کشیک می‌دهند.»

در نامهٔ مورخ ۱۲ ذی حجة ۱۳۱۳ [میرزا نصرالله خان نائینی] مشیرالملک، معاون وزارت امور خارجه به سفیر ایران در عثمانی نیز از حمایت انگلیس از سید و تلاش برای تسلیم وی به دولت ایران سخن رفته است.

«... در باب جمال الدین در این جا با جناب منیف پاشا مذاکرات زیاد شده و به موجب مادهٔ چهارم مقاوله نامهٔ مورخه ۱۲۹۲ مطالبهٔ تسلیم جمال الدین به سفارت ایران شد و منیف پاشا وعده کرد به باب عالی تلگراف نماید تا ببینیم چه نتیجه خواهد بخشید از سفارت انگلیس [در تهران] هم اظهار شد که جمال ادعا می‌نماید که افغان است و استدعای تبعیت انگلیس را کرده است...»^۲ و از این روی اتابک مقرر می‌کند که اسنادی مبنی بر این که وی رعیت ایران بوده، تهیه گردد و به همین منظور شهادت نامه‌ای دایر بر اسدآبادی بودن سید تهیه می‌شود.

نامهٔ سوم حاکی از آن است که سفیر محرمانه فهمیده است که «مقصود عثمانی ها این است که شیخ جمال را در خارج بگردانند، بلکه یکی از ایرانی ها او را بکشد، هر دو دولت از شر او خلاص بشوند.» مظفرالدین شاه در حاشیهٔ این نامه خطاب به صدراعظم نوشته است که مشیرالملک [که در آن وقت کفیل وزارت امور خارجه بوده] را بفرستد در این باب با

۱ - سیاستگران دورهٔ قاجار، صص ۱۹ - ۲۱۳. شکر هانی اوغلو مشخصات اسناد مربوط به حساسیت دولت عثمانی نسبت به نقش سید جمال الدین در قتل ناصرالدین شاه و نشانی های مکاتباتی را که در این خصوص بین باب عالی و دربار و سفارت عثمانی در تهران مبادله شده، آورده است. جمعیت اتحاد و ترقی...، هانی اوغلو، صص ۱۲۳.

۲ - گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی، چ ۳، صص ۹۹ - ۱۹۸.

منیف پاشا — سفیر عثمانی در ایران — حرف بزند و خود منیف پاشا را هم خبر نمایند، یک روز بیاید و حضوراً فرمایشی که لازم است، بکند.

نامه‌های چهارم و پنجم حکایت از سردوانی و وقت کشی عثمانی‌ها دارد. عثمانی‌ها می‌گویند که دولت ایران باید دلایل قانع کننده‌ای، دال بر شرکت سید در قتل شاه ارائه دهد و ضمناً می‌گویند که «ما هم به قدر هزار نفر اشقیا (یاغی) از سابق در ایران داریم، آن‌ها را هم باید دولت ایران به ما مسترد کند.» در حاشیه نامه پنجم مظفرالدین شاه به صدراعظم نوشته که سفیر کبیر عثمانی را ملاقات کرده، به او حالی نماید که «تا سید جمال را دولت عثمانی رد نکند، مسلم است صفا و محبت میان دولتين نخواهد بود.»

علاءالملک دیبا در آخر محرم ۱۳۱۴ با تلگراف رمز محرمانه پیشنهاد کرده است که اگر «اجازه می‌فرمایید وادارم ایرانیان جمال را بکشند^۱» و مظفرالدین شاه در حاشیه آن دستخط کرده که «این طور صلاح نمی‌دانم.»

از نامه نهم که در ۱۲ ربیع الاول ۱۳۱۴ نوشته شده، چنین معلوم می‌شود که رسیدن دو تلگراف از منیف پاشا^۲، کار شیخ جمال را سست کرده است. توضیح این که منیف پاشا،

۱ — در حالی که سال‌ها بعد که لباس مشروطه دربر کرده بود، به منظور تبرئه خود، به ناظم الاسلام کرمانی گفته است. که «میرزا علی اصغر خان صدراعظم، اصرار غریبی داشت و از طرف دولت ایران اعدام سید را مستدعی و ملتسم بود و من هم سعی خود را درباره نجات سید نمودم و آن‌چه در قوه داشتیم به فعل آوردیم...» تاریخ پیداری...، مقدمه، ص ۱۵. نامه خیلی محرمانه بدون تاریخی نیز به خط علاءالملک به دربار از آرشو وزارت امور خارجه به دست آمده است که پیشنهاد کرده که «چاره منحصر این است که محرمانه به حضرت ولیعهد دامت شوکه العالی دستور العمل داده شود، از الواط دهخوارقان یا جای دیگر تبریز، سوای مغان که حدس به چاکرمی رود، خوب نیست، دو نفر را چیز داده امیدوار فرموده بفرستند، این جا آمده، با جمال راه آمد و شد پیدا کرده، به جزایش برسانند.» اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۴۷.

۲ — منیف پاشا طوری که در صفحات پیشین مذکور افتاده، در این تاریخ سفیر عثمانی در دربار ایران بود. وی برای تبریک پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به ایران اعزام گردیده بود. چنان که امین الدوله درباره مأموریت فوق العاده او چنین گزارش داده است:

«موعد عید قرن نزدیک و اسباب سورو سرور فراهم گشت. فقط از جانب دولت عثمانی یلنف [منیف] پاشا وزیر معارف که سابقاً به سمت وزیر مختاری در تهران مقیم بود، منصوب و نماینده معین گردید که به جشن سال پنجاهم حاضر شود. عزیمت او را از استانبول رسماً خبر دادند. مهماندار و لوازم پذیرایی به سرحد فرستاده شد. باغ بهارستان و عمارات حاجی میرزا حسین خان سپهسالار... به ورود و اقامت یلنف [منیف] پاشا تخصیص یافت.» خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۴ — ۲۰۳. منیف پاشا چند روز پس از قتل ناصرالدین شاه به عنوان سفیر دایمی ایران تعیین گردید. خبر آن در اختر مورخ ۶ ذی حجه به قرار زیر درج گردیده است: «سفارت سنیه تهران به عهده جناب دولت مآب منیف پاشا که پیش‌تر با مأموریت مخصوصه عازم ایران شده بود، محول گردیده.» اختر، س ۲۲، ش ۴۱ (۶ ذی قعدة ۱۳۱۳)، ص ۶۳. در این حال چون ناصرالدین شاه در ۱۷ ذی قعدة به قتل رسیده بود

آشنای مشترک ملک و سید بوده و گواه آن نامه‌های اوست که هنگام اقامتش در ویشی، در سپتامبر ۱۸۸۵/ذی‌قعدة و ذی‌حجة ۱۳۰۲ به آدرس‌های سید در پاریس و لندن نوشته است. او در اولی اظهار تأسف کرده که سید را در پاریس — به این علت که به لندن رفته بوده — نته‌استه بینند. در دومی به ملاقات با سید اظهار شوق کرده و در سومی، در پاسخ نامه سید، قول داده است که برای دیدار با او به لندن برود.^۱

به هر روی، منیف پاشا، از تهران به دولت متبوع خود نوشته بوده است که «از استنطاق قاتل تقصیری به گردن جمال‌الدین وارد نیامده و به شرکت او در قتل شاه شهید دلیلی نیست.» و ضمناً خاطرنشان ساخته بوده که مظفرالدین شاه اهمیتی به امر تسلیم سید نمی‌دهد. اعدام میرزارضا در ۲ صفر ۱۳۱۴ هم باعث شده بود که سفیر ایران نتواند دولت عثمانی را برای اعزام هر چه زودتر سید به ایران برای آن که با قاتل روبه‌رو کرده شود، تحت فشار قرار دهد.

منیف پاشا از طرف باب عالی مأمور تهنیت‌گویی جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت شد و یک روز پس از ورود مظفرالدین شاه به تهران، یعنی در روز ۲۶ ذی‌حجة ۱۳۱۳، همراه سفرا و وزرای مختار دول خارجی در ایران، شرفیاب حضور شده، خطاب به‌ای انشاء کرد که پاره‌هایی از آن قرار است:

«بنده بی مقدار چنان که در پیشگاه اعلیحضرت همایون پوشیده نیست، با مأموریتی فوق‌العاده فرستاده شده، بود؛ اما بر مقتضای تقدیر حق قدیر آن مأموریت به صورت دیگر تحویل یافت... دستورالعمل تازه [ای] که از جانب سنی‌الجواب متبوع مفخم خود... عبدالحمید خان ثانی به بنده رسیده است، بعد از آن که به حضور مهر ظهور اعلیحضرت شهرباری تعزیت و دلسوزی خودشان را عرض و بیان نمایم، مراسم تبریک و تهنیت را به جای آوردم و با این وسیله موالات کامله و مناسبات حسن همجواری که از عهد قدیم تیمناً در میان دو دولت بزرگ اسلام پایدار است، تأکید می‌کنم... [سپس به مأموریت پیشین، خود از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۶ در ایران اشاره می‌کند] من چنان که سابقاً هم چهار سال تمام در پایتخت ایران بودم و همه قسم هم خود را به حفظ و حراست منافع دولتین مصروف می‌داشتم، این دفعه با همان خلوص نیت خدمت محوله را انجام داده، مایه سعادت و خوشبختی خود خواهم داشت.» [و مظفرالدین شاه در پاسخ می‌گوید:] شاهنشاه ماضی پادشاه بزرگی بود و از ایشان مکرر شنیدم که به اتحاد ما بین این دو دولت اسلام قدر و قیمت می‌گذاشتند. تأسی من به ایشان امری است طبیعی. علاوه بر آن، عقیده و سلیقه شخص من بر این است که هر قدر روابط دوستی این دو دولت مستحکم تر شود و بر مراتب صفا و حقیقت آن بیفزاید، بر فواید جهة جامعه اسلامیت می‌افزاید... البته شما با خیرخواهی و بلاغت کاملی که دارید، این مراتب را با درجه کامل تشکر و امتنان به اعلیحضرت سلطان کاملاً بیان خواهید نمود. مأموریت سابق شما را در نظر داریم و یقین دارم خیرخواهی را با وسعت خیال و بصیرت توأم دارید و مصروف حفظ منافع و ازدیاد دوستی طرفین خواهید نمود. در این مقصود ما کمال همراهی را با شما خواهیم کرد و... «مرآة الوقایع مظفری، صص ۳ — ۷۱. به طوری که در جای دیگری از این کتاب متذکر گردیده، منیف پادشاه دو سال بعد در نتیجه عدم رضایت شکایت مظفرالدین شاه از ایران احضار گردید.

۱ — مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین، ص ۳۳.

علاءالملک تذکر می‌دهد که در استانبول به همه چنین معلوم گردیده که فقط او پابی شیخ جمال بوده و از اولیای دولت تهران می‌خواهد که بر سفیر عثمانی در ایران سخت بگیرند تا دولت خود را برای تسلیم سید تحت فشار بیش تری بگذارد و ضمناً حتی برای واداشتن دولت عثمانی به تسلیم «در سرحد قشون و سوار جمع کنند. اگر به یکی دو نقطه قشون بفرستند، کارگزاران عثمانی به اغراق به این جا راپورت می‌فرستند...»

یکی از دستاویزهای عدم تسلیم سید توسط عثمانی‌ها به دولت ایران نیز، این بود که وی را افغانی معرفی می‌کرده و دولت ایران به منظور اثبات تابعیت او، استشهادنامه‌ای که اقارب سید و اهالی اسدآباد همدان آن را امضا کرده بودند، تنظیم کرده، به استانبول می‌فرستد.

دولت عثمانی و به عبارت صحیح تر شخص سلطان عبدالحمید همچنان از تسلیم سید به دولت ایران خودداری می‌کند. علت آن هم قابل درک است. او از لورفتن بعضی از رازها و نقشه‌هایش و نیز از خارج شدن اختیار سید از دستش بیمناک بوده است. از سوی دیگر از نفوذ سید هم وحشت داشته است. وقتی او می‌توانست دستش را از استانبول تا تهران دراز کند، وی نمی‌توانست در همسایگی چنین شخصی که «دل کشتن و صدور فرمان قتل پادشاهان را نیز دارد»^۱ در کاخ خود احساس امنیت کند. از این روی نقشه از بین بردن بی‌سروصدای او را در سر می‌پروراند و اجازه نمی‌داد که پا از خانه بیرون گذارد.

علاءالملک در ۲۵ رجب ۱۳۱۴ به دربار ایران اطلاع می‌دهد که «جمال به طور خیلی بدی که می‌توان قطع امید از او کرد، گرفتار ناخوشی سرطان شده، جراح و اطباء یک طرف چانه او را با دندان‌هایش تماماً بریده و همین روزها خواهد مرد... با وجود این حالت، دیگر اقدامات مجدانه در تسلیم او لازم» نیست. منیف پاشا هم به حاجی سیاح گفته است که «سید جمال الدین به مرض سرطان فوت» شده است.^۲ در حالی که کسانی چون عبدالحسین همدانی، یکی از مریدان سید، و برهان‌الدین بلخی، از ملازمان سید، که در واپسین روزهای حیات وی — که در ۵ شوال ۱۳۱۴/۹ مارس ۱۸۹۷، یعنی ۲ ماه و ۱۰ روز پس از گزارش اخیر سفیر به سرآمد — او را ملاقات کرده‌اند، شهادت داده‌اند که وی سالم بوده و مرگش ناگهانی و در نتیجه مصرف دوائی که طبیب مخصوص سلطان برای تسکین دندان دردش به او داده بوده، اتفاق افتاده است.

از این مقدمات می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ابتدا شهرت داده می‌شود که سید

۱ — ایران و جهان، ج ۲، ص ۸۵۴.

۲ — خاطرات حاج سیاح، ص ۱۹۲.

اسیر در «حبس طلایی» به مرض سرطان مبتلا شده و روبه موت است و بعد در فرصت مناسب مسموم کرده می‌شود. عبدالحسین خان سپهر، با توجه به این که مورخی نیمه رسمی-نیمه درباری بوده و از همین روی سید را عنصری سوسیالیست و دشمن پادشاه و حتی به جهت این که «مدت‌ها مشغول کاغذپرانی به مسلمانان تمام روی زمین [بوده] که دین شیعه را در جزو سلطنت سلطان عبدالحمیدخان قرار بدهد، یعنی تمام مسلمانان سلطان عثمانی را پادشاه خود بدانند» او را برای خوشخدمتی به نظام حاکم بر کشور «مردی مفسد» نامیده، بر آنست که وی را بنابر خواست و اراده پادشاه عثمانی کشته‌اند.^۱

جنازه سید شب هنگام و دزدانه در مزارستان یحیی افندی — که به باغ ییلدیز متصل بود — به خاک سپرده می‌شود و جراید عثمانی دستور می‌یابند که کلمه‌ای درباره او ننویسند. گولدزیهر نوشته است که گور سید به توسط مستر چارلز گرین^۲، ثروتمند آمریکایی — که کمک‌های مالی کلانی برای انتشار انسیکلوپدی اسلامی طبع لیدن می‌کند — پس از جنگ جهانی اول ساخته شد^۳. اما خان ملک ساسانی — که پس از جنگ جهانی اول، یعنی از تابستان ۱۹۱۹ تا تابستان ۱۹۲۱ در استانبول مأموریت داشته — مدعی است که گور سید را در همان ایام مأموریت خود، توسط عبدالحسین همدانی پیدا کرده، می‌دهد قبر را با آجر پا می‌گیرند و سنگی بر آن می‌نهند و معبر آهنی به دورش نصب می‌کنند. خان ملک ساسانی این توضیح را نیز بر گزارش خود افزوده است:

«این که در بعضی نوشتجات و رسائل می‌نویسند — هرگاه یک جوانمرد آمریکایی آرامگاهی برای سید نمی‌ساخت، نشانی از او نمی‌ماند — شاید اخبارنگاران حقیقت نویس بنده حقیر را آمریکایی فرض نموده‌اند.^۴»

در اواخر سال ۱۳۲۳ ش، بر اثر اقدامات دولت افغانستان، براساس این ادعا که سید افغانی است، استخوان‌های وی به کابل انتقال داده شد.

سید، ترکان جوان و بابی‌ها

سید با وجود آن که در استانبول تحت نظر بود، در خانه خودش برای روشنفکران ترک و از آن جمله ترکان جوان کنفرانس‌هایی ترتیب و آن‌ها را تحت تأثیر سخنان شورانگیز خود قرار

۱ — مرآت الوقایع مظفری، ص ۱۶۱ / یادداشت‌های ملک المورخین، ص ۱۸۷.

Charles Grane — ۲

۳ — انسیکلوپدی اسلامی، چاپ ترکیه، ج ۳، ص ۸۴. ۴ — سیاستگران دوره قاجار، ص ۲۲۴.

می‌داده است. در مقالاتی که به مناسبت مرگ سید در مطبوعات ترکان جوان به چاپ رسیده، به طور کلی با نظر موافق و حتی ستاینده با شخصیت وی برخورد شده است. روزنامه قانون اساسی که در سال ۱۸۹۷ در قاهره منتشر می‌شده، در شماره ۱۴ (۲۶ شوال ۱۳۱۴/۲۹ مارس ۱۸۹۷)، ۲۰ روز پس از درگذشت سید، مقاله‌ای تحت عنوان «شیخ جمال الدین افغانی» چاپ کرد و در شماره بعدی خود که در ۱۵ آوریل ۱۸۹۷ انتشار یافت، نوشت که «در شماره گذشته که ترجمه حال و عکس‌های فیلسوف شهیر، شیخ جمال الدین افغانی مرحوم را درج کرده بودیم، فراموشمان شده بود بنویسیم که مشارالیه یکی از ارکان مهم و مرشد جمعیت اتحاد و ترقی بودند...» در همین نوشته با استناد به یک نامه مخصوص که چند روز قبل از استانبول واصل شده بود، ادعا گردیده که مومی الیه مرحوم یادداشت‌های گران‌بهای به فارسی و عربی در پیرامون کاخ ییلدیز و بالخاصه احوال عمومی و خصوصی سلطان حمید داشته است که به عنوان یک یادگار بسیار ارزنده قبل الوفات به یکی از اعضای جمعیت تسلیم کرده است.^۱

روزنامه مشورت هم که یکی از ارکان‌های ترکان جوان بوده و از اواخر سال ۱۸۹۵ به زبان ترکی، با یک ضمیمه به زبان فرانسه در پاریس منتشر می‌شده، در شماره ۳۱ (۱۵ مارس ۱۸۹۷)، درست ۶ روز پس از مرگ سید مقاله‌ای تحت عنوان «جمال الدین» به قلم خلیل غانم، به زبان فارسی در ضمیمه فرانسوی درج کرد. غانم در مجلس مبعوثان اول به عنوان نماینده سوریه شرکت داشته و پس از انحلال مجلس به پاریس فرار کرده بود و روزگار خود را با روزنامه‌نگاری می‌گذراند. او از سال ۱۸۹۵ در انتشار مشورت با احمدرضایک همکاری داشت و دارای دیدگاه‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی بود. در میان اسناد سید کارت ویزیتی از خلیل غانم، مدیر روزنامه دبا^۲ موجود است که خطاب به وی چنین نوشته است: «لطف فرموده، آقای دیولافوا را که مسیورانان به من معرفی کرده است، بپذیرید. ایشان از سیاحان دوستدار شرق و شیفته علم است»^۳.

دبا همان نشریه‌ای است که متن خطابه ارنست رنان در دانشگاه سربن، در شماره ۳۰ مارس ۱۸۸۳ و مقاله سید در رد آن خطابه در شماره ۱۸ ماه مه ۱۸۸۳ آن درج گردیده بود. دیولافوا (۱۸۴۴-۱۹۲۰) همان مهندس و باستان‌شناس معروف فرانسوی بود که در سال ۱۸۸۱ مأمور کارهای باستان‌شناسی در ایران شده^۴ و با کاوش‌ها و اکتشافات شوش و کشف

۲ — Débats

۱ — جمعیت اتحاد و ترقی... هانی اوغلو، صص ۲۲ — ۱۲۱.

۳ — مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده...، ص ۵۹.

۴ — اعتماد السلطنه در ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۹۸ / ۲۶ مه ۱۸۸۱ آقا و خانم دیولافوا را در تهران ملاقات کرده است:

کاخ‌های داریوش و اردشیر در سال ۱۸۸۵ شهرت فراوانی کسب کرد و ذخایر گران‌بهای از آثار هنری و نمونه‌های معماری ایران را در سال ۱۸۸۶ به موزه لوور پاریس منتقل کرد. کتاب ۵ جلدی هنر باستانی ایران که در فاصله سال‌های ۸۴-۱۸۸۲ چاپ و منتشر گردیده، از تألیفات اوست. مادام دیولافوا همسر او بود.^۱

عبدالقادر المغربي — رئیس مجمع علمی دمشق و در گذشته در سال ۱۹۵۶ — به محیط طباطبایی گفته است که سید را در استانبول ملاقات کرده بوده و در زمان انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی «هرکس به نحوی از انحاء پیش از آن با سید جمال‌الدین ارتباطی داشته بود، این سابقه را حجت قاطع مشروطه‌خواهی و شایستگی خود برای نامزدی در انتخابات مجلس [مبعوثان] می‌دانست.» چنان که محمد پاشا مخزومی «برای ترویج وجود خود در کار نامزدی انتخابات مبعوثان در لبنان مدعی شد که خاطرات سید جمال‌الدین را در اسلامبول گردآورده است و روزنامه‌های بیروت جهت انتشار آن بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.»^۲

در رابطه با ارتباط سید و قتل ناصرالدین شاه نیز مطالب مختلفی در روزنامه‌های ترکان جوان به چاپ رسیده است. یک هفته پس از قتل ناصرالدین شاه، مقاله‌ای تحت عنوان «رحمت به مرده، باقی مانده‌ها به سلامت» در شماره ۱۷۵ (۷ مه ۱۸۹۶/۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۳) روزنامه میزان که از اوایل همان سال در قاهره منتشر می‌شد، درج گردیده است. در این مقاله عمل ترور ناصرالدین شاه مورد تأیید قرار نگرفته بود. اما در همان تاریخ به رهنمود ابراهیم تمو، قصیده‌ای تحت عنوان «داریسی عبدالحمیدین باشینا» (دستش بر سر عبدالحمید) سروده، تکثیر و در استانبول پخش گردید. احمد رضا، یکی دیگر از رهبران اتحاد و ترقی نیز اگرچه با خون‌ریزی و اعمال خشونت مخالف بود، با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «اجمال احوال» در شماره ۱۱ (۲۰ ذی‌حجة ۱۳۱۳) چنین اظهار نظر کرد: «... انتقام بابی‌ها که ۴۸ سال پیش معروض ظلم شده بودند، به روی ایران یک در تجدد و ترقی گشود. بر این امیدیم که آه و فغان

«امشب خانه حکیم طلوزان مهمان هستم. مقارن غروب رفتم. جمعی بودند. من جمله مسیودیولافوا. شخصی است که از طرف دولت فرانسه مأمور تحقیقات علمی است که ابنیه قدیم ایران که در زمان ساسانیان ساخته شده و ابنیه اعراب که در اندلس و مغرب بنا شده و همچنین ابنیه خلفای عباسی شباهت چگونه به هم دارند. زن این شخص که سی و پنج ساله به نظر آمد، با لباس مردانه همراه شوهر آمده است. خیلی «زن عالمه و حراف است. بسیار از آشنایی با من خوشحال شدند. علی‌الخصوص بعضی اطلاعات که به آن‌ها دادم و دو جلد مرآت البلدان را به آن‌ها تعارف نمودم. بسیار نزد آن‌ها صاحب قدر و علم قلم رفتم، در صورتی که هیچ نیستم.» روزنامه خاطرات...، ص ۸۰.

۱ — دایرة المعارف فارسی، مصاحب، ص ۱۰۳۴.

۲ — سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۷۲.

قربانیان [جمعیت] اتحاد و ترقی عثمانی نیز بی تأثیر نخواهد ماند...^۱»

مطلب قابل تذکر و تحقیق این که در مطبوعات ترکیه غالب جنبش های آزادی خواهی و سازمان های ضد استبدادی و مبارزان ایرانی و از آن جمله سید جمال الدین اسدآبادی و میرزارضای کرمانی، تحت تأثیر اطلاعات مخدوش و اتهامات دولتی و وابستگان به دولت و نیز مطبوعات غربی، بابی به قلم رفته اند. به عنوان نمونه می توان به نامه ای که امین السلطان در ۵ ذی حجه ۱۳۱۳ به وزیرمختار ایران در لندن مخابره نموده، اشاره کرد:

«... در باب انتشار اخبارنویس طیمس (تایمز) در مسئله جمال الدین، صحیح و این مسئله مسلم است که این شخص قاتل از اسلامبول و از پیش جمال آمده... درباره جمال الدین آن چه بکنید صحیح است. او مذهب و عقیده آنارشیزست دارد ولی با طایفه بابیه هم محض این که جمعیتی دارند و قوتی پیدا کند، در این دو ساله اخیر متحد شده و با جمعی از رؤسای بابیه مقیم اسلامبول به هم ساخته. وقتی که اتحاد شیعه و سنی را عنوان کرده و کاغذها به ایران فرستاده اند که بعضی از آن ها به دست آمده و موجود است و از همه این تفصیلات به دولت عثمانی هم اظهارات لازمه شده است، ولی قدری مسامحه می کنند و شهادت شاهنشاه شهید یقین است که از بی دینی جماعت بابی و مریدهای جمال و ملکم ناشی شده است که تمام این ها روی هم رفته آنارشیزست هستند و عداوت مخصوص آن ها با شاه شهید برای همین بود که به کلی برضد پیشرفت خیالات آن ها بود. صدراعظم^۲»

مشیرالملک — که تنظیم کنندگان گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی به اشتباه او را همان علاء السلطنه پنداشته اند؛ درحالی که منظور میرزا نصرالله خان نائینی بعداً مشیرالدوله شده است که در زمان ترور ناصرالدین شاه معاون وزارت خارجه بوده — در نامه مورخ ۲۳ ذی قعدة ۱۳۱۳، قاتل شاه را فردی معرفی کرده است که «در اوایل بابی بوده است و در سال اولی که جمال الدین به تهران آمد، خدمت او را اختیار کرده، مذهب دهری و عقیده سوسیالیست را تکمیل کرده و از فدایی های آن محسوب شده است...»^۳

ادوارد براون نوشته است که اکثریت قریب به اتفاق روزنامه های انگلیس در روزهای نخست، ترور شاه را به بابی ها نسبت داده بودند و تنها در نتیجه انتشار نامه های او که به بعضی از روزنامه ها فرستاده بود و نیز انتشار نوشته های خبرنگاران روزنامه های وین استاندارد و منچستر گاردین و... فلان بود که «این تئوری و هم آسا که آن ها (بیابیان) دستی در مرگ ناصرالدین شاه داشته اند، به زودی، حتی از طرف حکومت ایران ترک گردید^۴». در

۱ — جمعیت اتحا و ترقی...، ص ۱۲۳. ۲ — سیاستگران...، صص ۱۳ — ۲۱۲.

۳ — گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۳، ص ۱۹۶. ۴ — انقلاب ایران، ص ۵۹.

این میان نخستین بار خبرنگار روزنامه اتریشی وین استاندارد بود که ضمن مردود دانستن نسبت ترور شاه به بابی ها، این حادثه را با جریان اتحاد اسلام مربوط دانسته بود. در مقاله او که ۱۰ روز پس از ترور، یعنی در ۱۲ مه به چاپ رسید، چنین آمده بود:

«به محض این که خبر کشته شدن شاه رسید، من به فراست دریافتم که این جنایت می‌بایستی با نقشه سلطان ترکیه برای متحد ساختن دو فرقه اسلامی رابطه داشته باشد؛ اکنون به نظر می‌آید این قضیه واقعیت داشته باشد؛ چه قاتل شاه، ملا شیخ رضا یک شیخ بابی نیست. آن انجمن سری [متشکل از بابیان که سال ها پیش] قصد جان شاه را داشته، ابداً با این پیشامد رابطه نداشته است... اکنون معلوم شده است که رضا چندین ماه از سال اخیر را در مسافرخانه‌ای در نزدیک استانبول به سر می‌برده و این مهمان‌خانه از طرف سلطان برای پذیرش ملاها و شیوخی که از طرف اعلیحضرت [سلطان عبدالحمید] طبق یک لیست مستمری بگير هستند، اختصاص داده شده. سلطان با آن‌ها دم‌به‌دم درباره متحد کردن شیعیان با سنیان به نفع دستگاه خلافت تبانی و تعاطی افکار می‌نماید...»^۱

ناگفته نماند که مورنینگ پست یکی از نخستین روزنامه‌هایی بود که به شیوع توهم ارتباط سید با بابی گری کمک زیادی کرد. چه، در حدود یک هفته و چند روز پس از قتل ناصرالدین شاه در آن روزنامه نوشته شده بود که «سید جمال‌الدین متصف به افغانی که لیدر بابیان شناخته شده...»^۲

چنین به نظر می‌رسد که معلومات مندرج در گزارش مورخ ۲۲ نisan ۱۳۱۲ خلیل رفعت پاشا (۱۸۳۰-۱۹۰۳) — که از ۱۸۹۳ وزیر داخله (کشور) و سپس صدراعظم عبدالحمید بوده — از امثال نامه‌های رسمی پیش گفته و مطبوعات غربی یاد شده مایه گرفته باشد.

«... بنا به معلومات چاکرانه بنده، شیخ جمال‌الدین از ارکان جمعیت بابی و ارباب فساد بوده، آدمی است که از نظر هیچ طرف حائز اعتبار و اعتماد نیست. نام برده ضمناً با جمعیت فراماسونی و کمیته‌های ارمنی و زمره ترکان جوان دارای مناسبات و مکاتبات مخفیانه است...» خلیل رفعت پاشا در همین نامه از عبدالله ندیم نامی که تحت تأثیر افغانی بوده و به جهت فساد عقیده از در سعاد (استانبول) تبعید گردیده، نام می‌برد و به سه فاسدالفکر دیگر تبعید شده به طرابلس غرب نیز اشاره می‌کند که با افغانی ارتباط داشته‌اند.

هانی اوغلو که بینش مثبتی نسبت به جنبش ترکان جوان ندارد، با اتکا به معلومات مخدوش مندرج در گزارش خلیل رفعت پاشا، نتیجه‌گیری کرده است که چون افغانی از ارکان

جمعیت بابی بوده و قاتل ناصرالدین شاه هم از وی الهام گرفته، بنابراین او نیز بابی بوده است و در نتیجه آن فرد ایرانی را که به ابراهیم تمونشریات غیر مجاز می‌رسانده، بابی معرفی کرده است.^۱ در حالی که خود تمو کوچک‌ترین اشاره‌ای به بابی بودن وی نکرده است. به نوشته تمونشریات غیر مجاز منتشر شده در اروپا را شخصی به نام رضا عجم که بعدها تحت تلقینات جمال‌الدین افغانی، شاه ایران را به قتل رساند، به دست او می‌رسانده است.^۲

با توجه به این که دوره اقامت میرزا رضا در استانبول در حدود سه ماه بوده و مدتی هم در آن جا در بیمارستان بستری بوده، احتمال کمی می‌توان داد که وی همان ایرانی رساننده نشریات به ابراهیم تمو بوده باشد.

هانی اوغلو از راه دیگری نیز به اثبات بابی بودن قاتل شاه ایران کوشیده است. دست‌آویز او در این مورد نامه‌ای است که دکتر ناظم — یکی از اعضای کمیته مرکزی جمعیت اتحاد و ترقی — به اسحق سکوتی^۳ — که گویا به مطالعه آثار با بیان علاقه مند بوده است — نوشته و از وی خواسته است، شعری را که قاتل شاه به هنگام کشیده شدن به دار خوانده بوده، برایش بنویسد. در این جا نیز تنها دلیل بابی بودن قاتل شاه، گویا علاقه مندی اسحق سکوتی به مطالعه آثار بابیان است؛ چه، در آن قسمت از نامه ناظم — که در کتاب هانی اوغلو نقل گردیده — هیچ نشانه‌ای دال بر بابی بودن قاتل وجود ندارد:

«سکوتی جان، نمی‌دانم به یاد می‌آوری یا نه؟ وقتی من در ژنوبودم، توبیتی به من خواندی که فدایی قاتل شاه به هنگام کشیده شدن به دار خوانده بود. آیا می‌توانی آن را همراه ترجمه ترکی اش در نخستین نامه‌ات برایم بنویسی؟ فراموش که نمی‌کنی، میشی چشم من؟...»^۴

بابی نامیدن مبارزان ضد استبدادی ایران در آن دوره امر شایعی بوده است. چنان که در گزارش‌های مأموران روسی نیز بابی به مفهوم انقلابی ایرانی به کار رفته است. به عنوان مثال در نامه‌هایی که ای. ا. دمینسکی، رئیس پلیس اسبق باکوبه کلنل کاساکوفسکی، فرمانده بریگاد قزاق در ایران نوشته، بابی به مفهوم مذکور به کار رفته است. در نامه مورخ ۲۳ ژوئن ۱۸۹۶/۱۲ محرم ۱۳۱۴ او چنین می‌خوانیم:

۱ — جمعیت اتحاد و ترقی...، صص ۲۳ — ۱۲۲. ۲ — خاطرات وطنیه، صص ۸ — ۶۷.

۳ — اسحق سکوتی (۱۹۰۳ — ۱۸۶۸) از فارغ التحصیلان طبعیه عسکری و از بنیان‌گذاران جمعیت اتحاد و ترقی بود. پس از فرار از عثمانی در سوئیس اقامت گزید. استخوان‌هایش پس از اعلان مشروطیت به استانبول انتقال داده شد.

۴ — جمعیت اتحاد و ترقی...، ص ۱۲۴.

«میرزا محمدرضا کرمانی، قاتل شاه، پس از مراجعت از استانبول در خانه سید نصرالله پدر اوغلو که بابی است و تبعه ایران اهل رشت ساکن باکومی باشد و در کوچه چادری، خانه شخصی دارد، اقامت گزید.^۱»

در نامه ای دیگر هم به بازداشت یک نفر بابی تبریزی موسوم به آقامیرزا جلیل مشهدی اسماعیل اوغلو، ساکن شهر شماخی اشاره شده که نامه های زیادی از نقاط مختلف ایران دریافت می کرده و در میان آن نامه ها «نامه ای هم از میرزا محمدرضا کرمانی، قاتل شاه یافت شد [ه] که در آن تقریباً مرگ شاه را پیش گویی نموده و نوشته ... که به زودی روزگار بهتری خواهد رسید...^۲»

می دانیم که باکودر اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ به واسطه مهاجرت های بلند مدت و کوتاه مدت ایرانیان جویای کار، یکی از کانون های پرتب و تاب مبارزات دموکراتیک و انقلابی برون مرزی ایرانیان بوده و در عین حال از پناه گاه های بابیان نیز به شمار می رفته است. اما تعیین درجه صحت اطلاعات منعکس شده در نامه های خصوصی دمیسنسکی، به ویژه ماه ها پس از عبور میرزارضا کرمانی از باکو و پس از معروف شدن او در نتیجه ترور ناصرالدین شاه، ناممکن است؛ اما در هر صورت حکایت از آن دارند که در آن تاریخ در کشورهای هم جوار ایران شایعات زیادی در پیرامون وابستگی میرزارضا و غالب مبارزان ضد استبدادی ایرانی به فرقه مزبور بر سر زبان ها بوده است.

یحیی دولت آبادی در مورد علت بابی شدن میرزارضا کرمانی توضیحی نوشته است که جا دارد در این جا بازخوانی شود:

«ناصرالدین شاه همه وقت در مورد مقصرین سیاسی این سیاست را به کار می برده که نسبت بابی گری و فساد عقیده به آن ها بدهد. در این وقت هم همان سیاست به کار رفته، در تهران و همه جای مملکت شهرت می دهند [که] کشنده شاه بابی و ارتکاب این عمل از روی فساد عقیده بوده است...» بیداران ملت برای نقش بر آب کردن نقشه های دولتیان به تبلیغات مخالف می پردازند و خود یحیی دولت آبادی هم «در ضدیت با این سیاست باطل» (بابی وانمود کردن قاتل) «از زبان میرزارضا شعری ساخته، منتشر می نماید تا مسلمانی و تشیع اوظاهر شده، از هدف تیر تهمت بابی گری نجات یابد... [شعر در اندک مدتی] در تهران مشهور شده، به ولایات هم می رسد. به این عنوان که میرزارضا وصیت نموده، این شعر روی سنگ قبر او نوشته گردد. و شعر این است:

۱ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ص ۷۸.

۲ - پیشن، ص ۸۱.

محب آل محمد غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای شاه شکار^۱ دولت آبادی اشاره به حادثه‌ای کرده است که در نتیجه شایع شدن انتساب میرزارضا به بابی‌گری، در آن روزها اتفاق افتاده است:

«... شاعری و رقاء تخلص، با پسرش به تهمت بابی‌گری در محبس دولت است. یکی از بستگان شاه، ملقب به معین السلطان که می‌شنود کشته شاه بابی است، بر تنفر او از هر بابی افزوده شده، برای اطفای حرارت قلب خود به محبس رفته، با حربه‌ای که در دست دارد، اول پسر را پیش چشم پدر و بعد پدر را به قتل می‌رساند^۲».

کنل کاساکوفسکی با آن که جنبش‌های دموکراتیک مردم ایران در اواخر سده ۱۹ را به غلبه بابیه نسبت می‌دهد^۳، شهادت داده است که میرزارضا سراسر شب سحرگاهی را که قرار بوده، اعدام گردد، «به دعا و نماز گذراند [و] کلیه شایعاتی که در ابتدا دشمنان بابیه سعی داشتند انتشار دهند که قاتل بابی است، به کلی عاری از حقیقت است. این مرد پاک‌ترین و باایمان‌ترین مسلمان شیعه است.» به نوشته این کنل روسی فرمانده بریگاد قزاق، میرزارضا وقتی چشمش به چوبه دار می‌افتد، آن اندازه قوت قلب داشته است که بگوید: «مردم، بدانید که من بابی نیستم و مسلمان خالص هستم.» و پس از ادای شهادتین، می‌گوید: «این چوبه دار را به یادگار نگهدارید. من آخرین نفر نیستم^۴».

عبدالحسین خان ملک المورخین سپهر که به تبعیت از سیاست شایع، میرزارضا را «از بابیه^۵» معرفی کرده، درباره صحنه اعدام او توصیفی به دست داده که حاکی از قوت قلب و آسودگی خیال آن مرد در لحظه عزیمت جان است:

«پس از آن که او را گرفتند، در عمارت سلطنتی محبوسش داشتند و هر روز از او استنطاق می‌نمودند. از قرائن چیزی بروز نداد و محض حرمت دو ماه محرم و صفر از قصاصش تعویق افتاده، در دویم شهر ربیع الاول پیچی ایل هزار و سیصد و چهارده هجری، ابتدای روز، در میدان مشق تهران، داری بر پا کردند و میرزارضا را با موزیک در حالتی که اطرافش سوار و سرباز بود، به آن جا برده، به دارش زدند و مردم برای تماشا ازدحام داشتند. پس از آن که او را به دار زدند، خنده کرد و مردم را از دور و نزدیک نگریست شاید واسطه پیدا کند. در این بین سیدی رسید و دسته گلی بدو پرانید. او را گرفتند. گویا سببش معلوم نشد. نسبت جنون به سید

۱ - حیات یحیی، ج ۱، صص ۵۳ - ۱۵۲. ۲ - پیشین، ص ۱۵۳.

۳ - «کاساکوفسکی وقتی از تعداد با بیان صحبت می‌کند، ظاهراً عموم مخالفین سلطنت قاجاریه را در نظر می‌گیرد.» خاطرات کاساکوفسکی، ص ۱۱.

۴ - پیشین، ص ۸۴. ۵ - یادداشت‌های ملک المورخین، ص ۱۱۲.

در مورد مردود بودن نظر آن‌هایی هم که از سر غرض یا ساده‌لوحی و تحت تأثیر تبلیغات ناروا سید را بابی معرفی کرده‌اند، احتیاجی به ارائه دلیل احساس نمی‌شود. با این همه برای خالی نبودن عریضه، نظر دوسه نفر در این مورد نقل می‌گردد:

سید حسن تقی‌زاده: «سید جمال‌الدین یک مسلمان ترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پر شور بود. مشارالیه اگر چه متعصب نبود، ولی پیرو انحرافی در دین هم نبود. مقاله او که در دایرة المعارف بطرس بستانی راجع به مذهب بابیه نوشته، دلیل آنست که وی احساسات خوبی نسبت به آن مذهب نداشته.^۲»

خود فرقه بابیه نیز که به منظور خوشخدمتی به ناصرالدین شاه، در نامه مورخ ۱۰ محرم ۱۳۰۸ خود به وی، نوشته‌اند که جمال‌الدین فتنه‌انگیزی‌های خود را به نام آنان شهرت می‌دهد، بر سوابق مخالفت و خصومت سید با خودشان تأکید دارند:

«... جمال‌الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد، در اکثر روزنامه‌ها بدگویی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلام نمود... از آن جمله در روزنامه‌های مصر مقالات مفصله بر قدح و ذم این طایفه مرقوم نمود و رساله‌ای در هندوستان تألیف و فصل مشبعی در نکوهش حرکت و روش این طایفه ترقیم کرد و چون بطرس بستانی، دایرة المعارف، یعنی قاموس عمومی به لسان عربی تألیف نمود، جمال‌الدین جمیع قبایح و شایع و رذایل و ذمائم را جمع نموده، به صورت مقاله‌ای مجسم نموده و نسبت به این طایفه داد و از مؤلف خواهش درج در آن کتاب نمود. حال آن کتب و اوراق موجود و در ممالک خارجه منشور...^۳»

حسین دانش، که سید را از نزدیک می‌شناخته: «وقتی که صحبت از باب و بابی می‌شد، سید جمال‌الدین به هر ملاحظه که بود، علناً جرح دین ایشان را می‌کرد و با وجود بودن طالب اصلاح دین اسلام، فایده و مزیتی در دین باب نمی‌دید و می‌گفت: با بیان چه همتی در راه تخفیف تکالیف دین محمدی کرده‌اند؟ چه خدمتی به مسلمانان نموده‌اند؟ جز این که قرآن را مبدل به بیان کنند و مکه را مبدل به عکه؟ این را نمی‌توان در حقیقت اصلاح نامید. مسلمانان هیچ احتیاجی به دین تازه دیگر نداشتند.^۴»

میجر فیلوت، در مقدمه حاجی بابای اصفهانی ضمن معرفی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی نوشته است که آنان «صورتاً پیروان سید جمال‌الدین، لیدر بابی‌ها، که بعدها به محرک بودن قتل شاه مظنون گردیده، بوده‌اند.» ادوارد براون که سید را از نزدیک می‌شناخته و

۱ - مرآت الوقایع مظفری، ص ۵۷. ۲ - کاوه، س ۲، ش ۳، ص ۱۰.

۳ - اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ص ۲۸۷. ۴ - شرح حال و آثار سید...، ص ۸۹.

درباره بابی گری و بسایان مطالعاتی داشته، پس از نقل قول مذکور فیلوت، ضمن اعتراض به او، اظهار داشته:

«سید جمال الدین بابی نبوده، بلکه جزئی توجهی هم به آنان نداشته، ولی اطلاعات شایانی از تاریخ و آشنایی بسیاری با رئوس مسائل و تعلیمات و اجتهادات آنان داشته است.^۱»

میرزا محمدخان بهادر هم در پاسخ به فیلوت نوشته است که «شمردن سید جمال الدین در عداد رؤسای بابیه غلط فاحشی است و بعید نیست که بعضی از آن‌ها محض این که به خودشان اهمیت بدهند، سید را از جمله ارکان و بزرگان خود قلم داده‌اند.^۲» در همین رابطه می‌توان به نامه‌ای که یکی از بابیان ساکن استانبول توسط میرزا آقاخان به ملکم فرستاده، اشاره کرد. میرزا آقاخان در نامه‌ای که در اوایل سال ۱۳۰۹ به ملکم ارسال داشته، درباره نامه مذکور و نویسنده‌اش چنین نوشته:

«... شخصی از آشنایان پاکت جوف را داده که به جناب میرزا سید جمال الدین [که در آن تاریخ در لندن به سر می‌برده] برسد. بنده محل ایشان را چون نمی‌دانستم، لفا خدمت مستطاب عالی فرستادم. مرحمت فرموده، مقرر دارید به ایشان برسانند. این شخص که این پاکت را داد از حضرات بابیه است، ولی آدم معقول مربوطی است. جوابش را تمنا نموده.^۳» و در نامه بعدی خود — گویا در پاسخ ملکم که اطلاعاتی درباره بابی مذکور خواسته بوده — اطلاعات بیش‌تری درباره او می‌دهد:

«آن آشنای حقیر را که صاحب کاغذ بود، اگر جناب سیدنا شیخ می‌خواهند بشناسند، باید جواب رقه او را مفصل بنگارند. اسمش را در آخر کاغذ رقم نموده. ظاهراً پسر یکی از اوصیای باب باشد. درست از عمق کار او بنده اطلاع ندارم. ظاهراً جوانی خوش صورت و معقول... است. زبان انگلیسی را خیلی خوب می‌داند. از ترس مسلمانان به تبدیل لباس در میان ارامنه به سر می‌برد. با بنده یک نوع خصوصیتی دارد. زیرا که مرا مغل آسایش خود نمی‌یابد... هر چه می‌خواهد می‌گوید. من هم اغلب با او مجادله می‌کنم و می‌گویم سخنان شما اغلب موهومات است...» و پس از بازتاباندن پندارهای وی درباره ملکم — که پیش‌تر مذکور گردیده — نظر او را درباره سید بازگویی می‌کند:

«در باب سیدنا جناب مستطاب شیخ جمال الدین هم خیلی تمجید می‌نماید و می‌گوید — اهل علم و خبرست و ما منکر حق هیچ‌ذی حقی نیستیم. فقط چرا در بعضی مواضع

۱ — انقلاب ایران، ص ۸۷.

۲ — هفتاد و دو ملت، ص ۵۳. ۳ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۱۱.

به خلاف علم و وجدان خود به ناحق و افترا سخن می‌گوید... عجالتاً اصرار دارد بر این که جناب مستطاب سید چون در چند موضع نوک خامه تعرض را به جانب حضرات [با] بیان دراز فرموده‌اند... [بہتر است رسالہ‌ای مستدل دربارہ این طایفہ بنویسند و مردم را از گمراہی نجات بدهند...] کدام مقصود ازین مقدس تر کہ در عرض پنجاہ سال امری بر مردم مستضعف مشتبہ شدہ و... مثل جناب سید کشف حقیقت بفرمایند و خلقی را از تردید بیرون بیاورند...^۱

سخن آخر

در مورد سید اظهار نظرهای گوناگونی شده است. غالب آن‌هایی که فیض یاب محضرش شده‌اند، استعداد شگرف، فضل و کمال و فصاحت فوق العاده او را ستوده‌اند. یکی، اعجوبه دهرش نامیده، دیگری آیتی از آیات الله؛ و آن دیگری او را دریایی از علم و فضل یافته است. احمد عرابی، رهبر جنبش آزادی بخش ملی مصر، در نامه‌ای که از کلمبو، تبعیدگاه خود، در محرم ۱۳۰۲ ق به محمد عبده برای درخواست شماره‌های منتشر شده عروة الوثقی نوشته، سید را «وارث علوم انبیا و مرسلین» نامیده^۲ و محمد عبده، شاگرد و مریدش — که زمانی مفتی دیار مصر شده — در نامه‌ای خطاب به سید، چنین نوشته است: «از سوی توبه من حکمتی رسیده است که با آن دل‌ها را منقلب می‌کنم و عقول را درمی‌یابم و در خاطرهای مردم تصرف می‌کنم... روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقل‌های ما را روشن ساخت...^۳» در این میان کسانی نیز برخورد دیگر گونه‌ای نسبت به او داشته‌اند. به عنوان مثال امین الدوله بر آنست که سید «در حکمت عملی و امور سیاسی تبخیر داشت. از دیگر فنون و فضایل هم بهره و نصیب کامل نبرده، معلوماتش محدود [بود]. و به قوت حافظه و لافظه آن چه را که از افواه رجال و اوراق روزنامه ذخیره خاطر کرده بود، به طرز خوش می‌گفت و...^۴»

به طور کلی می‌توان گفت که سید از یگانگان روزگار خود بود. مردی که بخش اعظم جهان اسلام و حتی جهان متمدن جولان گاه و میدان مبارزه‌اش بود. مبارزه برای بسیج مسلمانان به منظور پیکار با استعمار و استبداد و تأمین استقلال و آزادی و ترقی ملت‌های مسلمان و به طور کلی احیای عظمت جهان اسلام. مبارزه‌ای نابرابر، پیچیده و نیازمند

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، صص ۳۲ — ۲۳۱. ۲ — مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده...، ص ۵۵.

۳ — پیشین، ص ۶۴. ۴ — خاطرات سیاسی...، ص ۱۲۹.

امکاناتی که به دشواری از قوه به فعل می‌آمد. سید در هر سرزمین مسلمان‌نشینی که اقامت می‌گزید، چنان طوفانی از هیجان در افکار دست کم قشرهایی از مردم برمی‌انگیخت که هیئت‌های حاکمه مرتجع و وابسته و حتی قدرت‌های استعماری از حضورش احساس خطر می‌کردند و از همین روی در حالی که امیدوارانه قدم در جایی گذاشته بود، غالباً به خشونت از آن جا بیرون رانده و بافته‌هایش پنبه می‌شد. می‌توان گفت که سید غیر از روسیه از هیچ کشوری به میل و اراده خود بیرون نرفته است. چنان که خودش نیز در این مورد گفته است: «من به هر کجای دنیا که رفتم آوازی در آن جا افکندم و جنبشی به اهل آن جا دادم.» اما آوازی که بالاخره از طنین می‌افتاد و جنبشی که موج‌وار فرو می‌نشست. علت آن هم تا حدودی روشن است. سید بیش‌تر شور می‌آفرید؛ شوری که از وجود و حضور و سخشن ناشی می‌شد و کم‌تر فرصت آن می‌یافت که به کار مستمر سازمان‌دهی بپردازد تا بتواند وظیفه تحقق آرمان‌های خود را به عهده آن بگذارد. با این همه تکان‌هایی که در جوامع فرو رفته در رخوت قرون ایجاد می‌کرد، بیدارگر بودند و تأثیرگذار و فراموش نشدنی. از همین روی است که ادوارد براون بر آنست که او «در یک رشته از وقایع مسلمانان شرق بیش از سایر معاصرین خود دست داشته است و برای نوشتن تاریخ جامع او باید تاریخ کامل قضایای شرق نوشته شود...» [در کشورهای مانند ترکیه، مصر و ایران] هنوز نفوذ او در طرق گوناگون مانند نیروی زنده‌ای در جریان است.^۱

از ویژگی‌های دیگر مشی مبارزاتی سید نوسان او بود بین انقلابی‌گری تند و اصلاح‌طلبی ملایم و بین توده‌های مردم و دربارها. او در عین حال که از محبوبیت و مقبولیت عامی در بین توده‌های مردم برخوردار و حضورش در میان آن‌ها برای استعمارگران و استثمارگران تشویش‌انگیز بود، به جای آن که تمام قابلیت‌های خود را برای بسیج قابلیت‌های آن‌ها به کار گیرد، بیش‌تر اوقات خود را با این امید که بهبودی در اوضاع و احوال توده‌های مسلمان پدید آید، صرف نشست و برخاست و مذاکره با شاه ایران، سلطان عثمانی، تزار روس، خدیو مصر، پاشاهای ترک و دیپلمات‌های انگلیسی و روسی و... کرد و حتی گاهی با این چشمداشت که می‌توان از یکی از آن‌ها بر ضد دیگری استفاده کرد و با اصلاح از بالا کارهای اساسی انجام داد، تن به مصالحه‌ها با آن‌ها داد؛ غافل از آن که هر کدام از آن‌ها هدف‌های سلطه‌جویانه خود را داشتند و از ظن خویش یار او می‌شدند و می‌خواستند که از نفوذی که او بین توده‌ها داشت — و نیرو و اعتبار از آن‌ها یافته بود — در جهت منافع خود استفاده کنند و حتی با وجود رقابت‌هایی که با هم داشتند، در از بین بردن او متفق می‌شدند. اگر چه

سید هم هدف های خود را داشت و می کوشید راه خود را برود؛ اما راه پیچیده بود و عوامل بازدارنده عینی بسیار و مؤثر. از این رو چنان که دیدیم آرمان اتحاد اسلام با آن سرشت متضادی که داشت و مشکل می توانست هدف های روشنفکران مردمی و عبدالحمیدها را یک جا تأمین کند، تحقق نیافت و حتی اساس یک جنبش ضد استعماری و استبدادی یک پارچه ای که روزی بتواند زلزله سیاسی منطقه ای ایجاد کند، گذاشته نشد و دست پیروان پراکنده سید در سرزمین های گوناگون اسلامی به هم نرسید. چنین بود که کاخ سلطان عثمانی که سید در مرحله پایانی عمرش می خواست به جای سنگر از آن استفاده کند، با فاصله انداختن بین او و توده های میلیونی، به زندان و قتل گاهش تبدیل شد.

کسروی بر این عقیده بود که «سید به کار بزرگی برخاسته بوده، ولی راه آن را نمی شناخته. و آن گاه هیچ گاه خود را فراموش نمی کرده. در چنین کوشش هایی نخستین گام خود را فراموش کردنست. سید اگر به جای رفتن به این دربار و آن دربار همه به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه ها کوشیدی، به نتیجه بهتری رسیدی».

ناظم الاسلام کرمانی پاره ای از مکتوبی را آورده که گویا سید آن را در اواخر عمرش به یکی از دوستان خود نوشته است. اگر این نوشته واقعاً از خود سید باشد، حکم نوعی وصیت نامه سیاسی را دارد و گویای این حقیقت است که وی سرانجام به راهی که به منزل سعادت خلق های خاورزمین منتهی می گردد، نزدیک شده بوده است:

«من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم... ولی افسوس می خورم از این که کشت های خود را ندر ویدم، به آرزویی که داشتم کاملاً نایل نگردیدم. شمشیر شقاوت نگذاشت بیداری ملل مشرق را بینم. دست جهالت فرصت نداد صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم. ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم های بارور مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم. آن چه در آن مرزعه کاشتم به نمورسید، هر چه در این کویر غرس نمودم، فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت... [به دوستان و هم مسلک های ایرانی خود پیام می فرستد که] شما که میوه رسیده ایران هستید، برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید، از حبس و قتال نترسید. از جهالت ایرانی خسته نشوید. از حرکات مذبوحانه سلاطین متوحش نگردید... سیل تجدد به سرعت به طرف مشرق جاری است، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است. شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع

اشخاص. شما تا قوه دارید، در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدیده گردیده، کوشش نمایید، نه در نیستی صاحبان عادات... سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده، رفع نمایید...^۱»

با همه آن چه که گذشت و با وجود آن که آرمان اصلی سید، که تشکیل جبهه واحد اسلامی در برابر تجاوزهای غرب استعمارگر بود، تحقق نیافت؛ با این همه کوشش های او بی نتیجه نماند و ثمره هایی در کشورهای مختلف و به ویژه ایران به بار آورد. میرزای کرمانی که خود از فدائیان سید بود، در محاکمه خود که می دانست به اعدام منجر خواهد شد، این تأثیرگذاری را چنین برآورد کرده است:

«شما می دانید، وقتی که سید جمال الدین در این شهر آمد، تمام مردم از هر دسته و هر طبقه، چه در تهران، چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات اورفتند و مقالات او را شنیدند. چون هر چه می گفت الله و محض خیر عامه مردم بود. همه کس مستفید و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید. مردم بیدار بودند، هوشیار شدند. حالا همه کس با من هم عقیده است...^۲»

و حسین دانش، سال ها پس از مرگ سید، او را به یک شعله برق مانده کرده است که در میان یک طوفان بر جهان تافت و گذشت و چیزی از خود باقی نگذاشت، «مگر این که بگویم که اگر سی سال پیش از این تحریکات و مجادلات سید در ایران به قصد تخریب سلطنت مستبد ناصرالدین شاه و هدم سطوت او به وقوع نپیوسته بود، احتمال که از بیست و اند سال به این طرف ملت ایرانی چندین مسافات در راه تیقظ و تجدد نپیموده و بلکه روی آزادی را هم به این زودی ندیده بود...^۳»

محمد محیط طباطبایی بر آنست که «غالب افرادی که پیرامون اتحاد اسلام در آغاز این قرن به تکاپو و گفتگو و جنب و جوش برخاستند در روسیه و ترکیه و هندوستان و مصر و سوریه و ایران، از پروردگان مکتب فکری سید بودند... تقی زاده از قول احمد آقایی و شاه تختینسکی... نقل می کرد که با وجود محدودیت وضع اقامت او در روسیه، مانند اخگری بود که در دل جوانان مستعد شعله این اتحادطلبی را برافروخت. مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد در دهلی و شیخ عبدالقادر مغربی [نایب رئیس فرهنگستان عرب در دمشق] که درک فیض مجالس سید را در اسلامبول کرده بودند، همین معنی را به شکل دیگری بیان می کردند.^۴»

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۸ - ۸۷. ۲ - پیشین، ص ۱۰۷ / صوراسرافیل، ش ۹، ص ۷.

۳ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، صص ۵ - ۹۴.

۴ - سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، صص ۱۲ - ۲۱۱.

حامد الگار در عین حال که سید را در زمره شخصیت‌هایی به شمار آورده که در حاشیه رویدادهای ایران ایستاده‌اند و تأکید دارد بر این که «بیش‌تر نفوذ سید در خارج از ایران» بوده، سهم او را در تاریخ ایران — به جهت نقشی، هرچند از دور در ترور ناصرالدین‌شاه داشته، حایز اهمیت انکارناپذیری می‌داند.^۱

ناظم الاسلام کرمانی برخلاف دیگران هدف اصلی مبارزات سید را ایران دانسته، بر آنست که «مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیة و اتفاق مسلمانان بود؛ لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود».^۲

با توجه به آن چه که مذکور افتاد، سید را می‌توان یکی از بیدارگران عصر بی‌خبری و از تدارک بینندگان زمینه ذهنی جنبش مشروطیت ایران به شمار آورد و قبول کرد که بخشی از محصول کوشش‌ها و کشته‌هایش در آن جنبش درو شد.

یاران سید

نام‌های اعضای انجمن ۱۲ نفری اتحاد اسلام پیش از این مذکور افتاد و غیر از خود سید، سه تن از ایشان که عبارت بودند از میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خبیرالملک معرفی گردیدند. اینک بعضی دیگر از آن‌ها که سال‌ها در استانبول زیسته و اسم و رسمی داشته‌اند و اطلاعاتی درباره‌شان موجود است، مورد معرفی قرار می‌گیرند:

شیخ الرئيس قاجار

ابوالحسن میرزا در سال ۱۲۶۴، سال جلوس ناصرالدین شاه، در تبریز به دنیا آمد. پدرش شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه هفتمین فرزند فتحعلی شاه بود که از دانش و ادب بهره داشت و شعر نیز می‌سرود و مادرش خورشید خانم، دختر سهراب خان گرجی از امرای گرجستان و جزو اسرای حمله آقاخان به گرجستان بود. وی به گفته شیخ الرئيس «عاقلة زمان بود و عقيلة زنان [و] در بلاغت تحریر و طلاق تقرر دست طولاً داشت، بل ید بیضا^۱». هنگامی که طفلی شیرخواره بوده، دچار بیماری آبله و از یک دیده نابینا شد و مدتی بعد مرض موحش وبا در تبریز بروز و او را نیز گرفتار کرد؛ اما گذشته از آن که جانش را نگرفت، نور دیده‌اش را که آبله از او گرفته بود، به وی بازگرداند. از ۶ سالگی به مکتب رفت و در ۱۱ سالگی همراه پدر به تهران و در ۱۴ سالگی به مشهد رفت و اندکی بعد پدرش را در آن شهر از دست داد. پدرش در واپسین دم حیات او را وصیت کرد که «فرزند، ملا شو!»

تحصیلات خود را که در تبریز آغاز کرده بود، در تهران و مشهد ادامه داد و در پرتو استعداد درخشان خود از «اقران و اخوان» پیش راند و بیش خواند و ضمن فرا گرفتن فنون ادبی، ریاضی، فلسفه، کلام، طب، فقه و اصول، شعر نیز می‌سرود و در شعر حیرت تخلص می‌کرد. دو سالی در مدرسه نظامی تهران تحصیل کرد و قواعد مشق سربازی آموخت، اما دل به سربازی نداد و رهسپار راهی شد که پدر در پیش پایش نهاده بود. در اواخر ۱۲۸۹ برای تکمیل معلومات به عتبات رفت و پس از حضور در مجالس دروس مشایخ و فضلالی کربلا و نجف روی به سامرا نهاد و از محضر میرزای شیرازی، آن «انسان کامل و مرکز مکارم الاخلاق والفضایل» فیض‌ها برد و طرف‌ها بست و پس از کسب اجازهٔ اجتهاد، در حدود سال ۱۲۹۴ به وطن بازگشت و با دریافت لقب شیخ‌الرئیس، مأمور خدمت در آستان قدس رضوی شد.

در خراسان ضمن به عهده داشتن مسئولیت دارالشفای رضوی به تدریس و ارشاد و موعظه پرداخت و در نتیجهٔ صراحت لهجه، بارکن الدوله، برادر ناصرالدین‌شاه که متولی باشی آستان قدس بود، درگیری پیدا کرد و مدتی به کلات نادری تبعید شد. سرانجام به علت در افتادن با آصف الدوله فرمانروای عیاش و ولخرج خراسان، مشهد را در سال ۱۳۰۱ ق ترک گفت و پس از آن مدتی در قوچان بساط درس و وعظ گسترد و چون مزاحمت‌های والی مستبد قطع نگردید، روی سوی عشق‌آباد نهاد و این قطعه را توسط نایب السلطنه به ناصرالدین‌شاه فرستاد:

نایب السلطنه بر گوبه شه پاک سرشت که یکی ز اهل خراسان به من این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به توارزانی باد ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت
و ناصرالدین‌شاه در جواب او چنین سروده:

نایب السلطنه بر گوبه خراسانی زشت که شهنشاه جواب توبه این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به من ارزانی باد هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت^۱.
شیخ‌الرئیس مدتی در عشق‌آباد رحل اقامت افکند و در مساجد آن جا موعظه کرد و صلاهی اتحاد و اتفاق در داد و آخرسر از طریق استانبول سفر حج گزارد. سپس در صفر ۱۳۰۲ به استانبول بازگشته، در آن جا رحل اقامت افکند و به مدتی بیش از دو سال به وعظ و تدریس در دبستان ایرانیان و «کسب شهرت تامه» و «جلب قلوب خاصه و عامه» مشغول شد. در سال ۱۳۰۲ ق نیز مراسم حج را به جای آورده، به نوشتهٔ اختر در ۲۲ صفر ۱۳۰۳ به استانبول

۱- «ناصرالدین‌شاه و شیخ‌الرئیس»، محمود فرهاد معتمد، یغما، س ۳، ش ۸ (آبان ۱۳۲۹)، ص ۳۴۶.

بازگشت^۱.

اطلاعات به دست آمده حکایت از آن دارند که شیخ در میان ایرانیان مقیم استانبول از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. روزنامه اختر، سه ماه پس از بازگشت شیخ از سفر حج سال ۱۳۰۲-۳، درباره گذران و موقعیت او چنین نوشته است:

«قریب سه ماهست که از اعظام بزرگان و اجله علمای ایران جناب... شیخ رئیس، از زیارت حج بیت الله الحرام مراجعت و در دارالسعادة استانبول توقف و اقامت فرموده اند. ذات ستوده صفات آن بزرگوار مستغنی از تعریف است و شأن شریعت ارکان ایشان فراتر از حیز توصیف. عشری از اعشار خصایل گزیده و خصایص پسندیده ایشان را در طی صحایف و اوراق نتوان گنجانید... اگر بزرگی از روی شرف و نسب است، نسبت ایشان به خاندان سلطنت قاجار، [که] بهترین نسب ها است، [می رسد] و اگر بزرگواری از راه علوحسب است، محسوب بودنشان از اعلم علما و افضل فضلاء ایران برترین حسب ها... لقب شیخ الرئیس را که لقب شیخ ابوعلی سیناست، به استحقاق دارا می باشند... هرکس مصداق این مقالات را مشاهده کردن و به رأی العین دیدن می خواهد، اینک آن جناب در مسجد خان والده شب ها را رونق افزای کرسی وعظ و افادت و انجمن آرای مجلس نشر و افاضتند. اصحاب دیده بینا و ارباب گوش شنوا، خرد و بزرگ از تجار و ارباب حرفت و صنعت و سایر، از نزدیک و دور با کمال شوق و بهجت به مجلس وعظ ایشان حاضر و از تقاریر شافی موعظه و تفاسیر وافی آیات و اخبار ایشان مستفید و بهره مند می گردند. جناب مستطاب آقای معین الملک سفیرکبیر دولت علیه ایران چند مرتبه بالذات زانوزن انجمن وعظ... ایشان گردیده، در احترام و اعزاز نواب معظم الیه سر مویی فروگذار نفرمودند... این معنی مزید اشتیاق و رغبت اهالی ایران گردیده است. به نوعی که شب و روز از سعادت حضور آن جناب انفکاک را جایز و روا نمی دانند. الحق ایران و ایرانیان هر قدر به وجود مسعود آن بزرگوار مباحات و افتخار نمایند، بجاست... امیدواریم که خداوند مدت این افادت و استفادت را بر ایشان و بر ما بندگان طویل و همت بزرگان دین را بر مثنی چشم و گوش بستگان دلیل خیر و خیر دلیل فرماید^۲».

وی گذشته از مقبول عام بودن، از سویی با دربار ایران و از سوی دیگر با دربار عثمانی مناسبات حسنه ای داشته است. به نوشته روزنامه اختر در شب ۶ رمضان ۱۳۰۳ همراه معین الملک سفیر برای افطار به مابین همایون (دربار) رفته و سلطان «یک قطعه نشان ذی شأن

۱- اختر، س ۱۲، ش ۲۰ (۲۴ صفر ۱۳۰۳)، ص ۱۵۴.

۲- اختر، س ۱۲، ش ۳۰ (۶ جمادی الاول ۱۳۰۳)، ص ۲۳۶.

مجیدی از درجهٔ دوم و یک عدد قوطی انفیة مرصع در حق جناب آقای حاجی شیخ رئیس اهدا فرموده» و شیخ مورد التفات خاص شاهانه قرار گرفته و خطابه‌ای به زبان فارسی در حضور سلطان خوانده است:

«... با وجود یگانگی و اتحاد ملیت که المؤمنین اخوه، چگونه می‌شود کسی تصور مبایت و مغایرتی میانهٔ دودولت اسلام نماید و شوکت و قوت آل عثمان را نخواهد، مگر جاهل و غافل باشد. و همچنین که خاطر مبارک شاهانه متوجه فواید اتحاد دولتین اسلامتین است، خاطر قدس شاهنشاه ایران هم به کلی موافق این مسلک و مدرک را داراست...»^۱

ابراهیم صفایی مقام علمی و انتساب نزدیک شیخ به ناصرالدین شاه و کوشش او در راه اتحاد اسلام را از موجبات احترام عبدالحمید به شیخ و پرداخت ماهواره به وی از طرف سلطان دانسته است.^۲

به نوشتهٔ روزنامهٔ اختر شیخ تصمیم داشته است که پیش از رمضان ۱۳۰۳ استانبول را ترک کرده، به ایران برگردد؛ اما به اصرار اهالی ایران مقیم استانبول و خواهش معین الملک، تغییر تصمیم داده، در آن شهر ماندگار شد و «ایام مبارکهٔ رمضان را همه روزه طرف عصری در جامع خان‌والده مجلس وعظ مهیا و حضار مستمعین از بیانات آن جناب مستفیض می‌شوند...»^۳

در استانبول، گروه انبوهی از بازرگانان و کسبه و روشنفکران، هریک به منظوری و چشمداشتی، اعم از مادی و معنوی و شخصی و سیاسی در اطراف شیخ گرد آمده بودند و از تکریم و تعظیم وی فروگذاری نمی‌کردند. حاجی رضاقلی، تاجر و مدیر دبستان ایرانیان که دستش با قلم و طبعش با شعر و ادب آشنا و دمخور بود، در زمرهٔ مریدان ثابت قدم شیخ جای داشت و استفاده و استفاضه از محضر مراد را مغتنم می‌شمرد و از تمجید و تبلیغ وی باز نمی‌ماند. نامهٔ زیر که قطعه شعر ۲۲ بیتی بداهتاً سروده شده‌ای از شیخ ضمیمهٔ آن است، نشان از اردات او دارد:

«خدمت منشی محترم روزنامه گرامی اختر زحمت عرض می‌دهد.

اگرچه پایهٔ قدر و منزلت جناب مستطاب عمدة العلماء والمجتهدین و قدوة الاسلام و المسلمین، سرکار شریعتمدار آقای شیخ رئیس دامت برکات افاداته از آن رفیع تر است که آن ذات فرشته صفات را به شعرسرای ستایش توان کرد، ولی چون موزونی طبع پیرایهٔ جمال اهل ذوق و کمال است، امروزه به تأیید خداوند، این عالم صمدانی شخص اول

۱- اختر، س ۱۲، ش ۴۸ (۱۳ رمضان ۱۳۰۳)، س ۳۷۸.

۲- رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۷۵. ۳- اختر، پیشین، ص ۳۷۹.

سخن رانی و سخن دانی است و آن چه مایه حیرت خردمندان و انجمن معارف است، این است که اگر کسی تمام اوقات را در فن سخن سرایی مصروف داشته باشد، به این مایه نمی تواند در فنون نظم و نثر و انشاء نافذالاراده و دایم الاجاده باشد، چند روز قبل در حضور معارف ظهورشان مذاکره شد که شعر را به زبان فارسی صرف ساده گفتن به طوری که خالی از تکلف باشد، دشوار است. فرمودند من چنان می توانم گفت که شنونده و خواننده اصلاً ملتفت نشوند التزامی به کار رفته. قلم را گرفتند و این لالی گران بها را منظوم و اعجاز گوهرزای خودشان را معلوم نمودند. مناسب دید که به واسطه روزنامه گرامی که خادم فضل و ادب و مروج دانش و معرفت است، این هدیه عظمی به همه اصحاب سخن و ارباب ذوق برسد و فیض را عمومیت باشد. خاصه جمعی از دانایان که به زبان دری و پهلوی درس مقامات معنوی را طالبند، از این روش زیبا بهره وافر گیرند و بهجت خاطر یابند.

اقل الحاج رضاقلی

فغان ز گردش این آسمان کج رفتار
که روز روشنم از کین اوست چون شب تار...
اگر ندانی می گویمت که تا دانی
ز چیست دشمن من روزگار ناهنجار
ز ترس آن که مگر بیهستی شود باهوش
ز بیم آن که مگر خفته ای شود بیدار
سپهر سنگ ستم را به دست کینه همی
فرو بکوبد بر مغز مردم هشیار...^۱
روزنامه اختر به مناسبت های مختلف از شیخ رئیس یاد می کرد و مراتب احترام و اعزاز او را به جای می آورد. بعضی از سروده های فارسی یا عربی شیخ نخستین بار در اختر به چاپ رسیده اند و مدیر و منشی اختر با یادداشت های شیخ که گاهی بر ایشان می فرستاد، اوراق روزنامه خود را زینت و قدر می بخشیدند. به عنوان مثال می توان به یادداشتی اشاره کرد که شیخ در آستانه موسم حج برای راهنمایی حجاج به روزنامه اختر فرستاده. در این جا تنها سطور آغازین آن یادداشت به اضافه توضیحی که اختر بر آن افزوده، نقل می گردد:

«ورقه ایست که محض به جهت راهنمایی و تسهیل امر احرام بندی حجاجی که از راه دریا عازم بیت الله الحرام می شوند، از جانب جناب مستطاب عمدة العلماء المحققین و زبدة الفقهاء المتبحرین، آقای شیخ الرئيس ادام الله ایام افاضاته به جهت درج نمودن در اختر به اداره رسیده است:

به اداره کثیر الانارة جریده اختر اظهار می شود. (والنجم اذا...) که از روی

۱ - اختر، س ۱۲، ش ۳۸ (۲ رجب ۱۳۰۳)، ص ۳۰۱. برای متن کامل این چامه ر.ک: گزیده ای از سروده های شیخ الرئيس قاجار، صص ۷ - ۵۶. در منتخب نفیس در ذیل این شعر آمده: آمیزش عربی به زبان فارسی طوری است که یک شعر بی کلفت نمی توان گفت؛ و این شعر پارسی ساده است بی کلفت.

هوس و هوا نمی‌گویم و آسایش برادران دینی می‌جویم.

(از نفوس پاک اختروش مدد سوی اخترهای گردون می‌رسد)...^۱»
خطابه‌هایی که شیخ برای ایرانیان مقیم آن سامان ایراد می‌کرده، از موضوعاتی چون آزادی و برابری و اتحاد مسلمانان مایه می‌گرفته‌اند. از همین روی گویا نگرانی‌هایی برانگیخته بوده‌اند که «با آن که وظیفه‌دانی و موقع‌شناسی اولیای دولت علیه ایران مقتضی بود که طول اقامت [اورا] در آن مرکز سلطنت اسلامیة مغتنم بشمارند و از وجود [او] استفاده روحانی نمایند، به هر ملاحظه که بود اصرار در معاودت به ایران کردند.^۲» و او نیز حفظ مرتبه معین الملک، سفیرکبیر ایران را بر صلاح شخصی خود ترجیح داده، با وجود آن که در استانبول «ابواب گشایش و اسباب آسایش باز و فراهم بود» به ترک استانبول تن در داد و بعدها — پس از فتح تهران در ۱۳۲۷ ق — در این باره چنین نوشت:

«در مراجعت حج در اسلامبول به خواہش دوستان ایرانی و عثمانی به نشر معارف ایمانی و اشاعه عدل و داد و ارائه قبایح ظلم و استبداد مشغولیت داشتم. متجاوز از یک سال به مواعظ نافعه و کلمات تامه مرجعیت خاصه و عامه را نایل آمد، از دولت (زیر آن نوشته دربار) ایران توسط پرنس ملک‌خان تطیب خاطر و ترضیه ظاهری به عمل آمد، به تهران برگشته، به مشهد مقدس مراجعت کردم.^۳»

از فحوای نوشته اختر نیز چنین مستفاد می‌گردد که بازگشت شیخ به ایران اختیاری نه، بلکه اجباری بوده است:

«حضرت مستطاب شریعتمدار والا آقای حاجی شیخ الرئیس ادام‌الله ایام افاضاته که گاهی به محامد جلیله و اوصاف جمیلہ حضرتشان نسخ اخترتزرین داده شده است، پارسال [که] پس از معاودت [از] طواف بیت الحرام، وارد در سعادت شدند، به خواہش جمع کثیر از معاریف ایرانیان در دارالسلطنه اسلامبول توقف فرموده، به مواعظ حسنه و نصایح مستحسنه به ایفاظ قلوب سامعین می‌پرداختند... تا این که شب جمعه گذشته، پس از ختام موعظه که مجلس به دعای بقای عمر و دولت و فزونی اقبال و شوکت اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه ایران خلداً الله ملکه به پایان آمد، از عزیمت خودشان به سوی دارالخلافة تهران اخبار و اشعار از این رهگذر عموم حضار را محزون و مکدر فرمودند. از قراری که اطلاع حاصل نمودیم عزیمت حضرت مستطاب به این تعجیل محض امتثال امر و اراده اقدس همایون شاهنشاه ایران بوده است که پیش‌تر به واسطه جناب... معین الملک... به حضرت مستطاب مشارالیه

۱ — اختر، س ۱۲، ش ۴۴ (۱۴ شعبان ۱۳۰۳)، ص ۳۴۷. ۲ — منتخب نفیس، ص ۱۴.

۳ — مجله آینده، س ۱۶، ش ۱۲ — ۹ (آذر — اسفند ۱۳۶۹)، ص ۸۰۸.

القا شده. جناب... ملک... که تازه وارد در سعادت شده‌اند در باب احضار ایشان به دربار همایون و مشمول بودن به مراحم ملوکانه بعضی فرمایشات مرحمت آیات خسروانه را نیز تبلیغ فرموده‌اند که از آن رو در حرکت خیلی تعجیل دارند. از قراری که آگاهی حاصل شد، از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاه ایران یک حلقه انگشتی الماس به جناب مستطاب معظم له اعطا فرموده شده است که این روزها به حضرت ایشان خواهد رسید.^۱»

شیخ در هر صورت در اواخر ربیع الاخر استانبول را ترک کرده، پس از رسیدن به تهران گزارش باریابی خود به حضور عبدالحمید را به وزارت خارجه می‌دهد. بنا به این گزارش شیخ رئیس به اتفاق معین الملک — سفیر کبیر ایران در عثمانی — و میرزا ملکم خان — سفیر ایران در لندن که در بازگشت از ایران به محل مأموریت خود، حامل نامه‌ای به سلطان عثمانی بوده — به حضور سلطان شرفیاب می‌شوند. «محاورة این مجلس سؤالاً و جواباً ترکی» بوده و شیخ به فارسی ترجمه نموده است. سلطان از شیخ رئیس می‌خواهد که سلام و یگانگی او را به حضرت شاه عرض کند و آنچه از اتحاد و دوستی و خلوص او می‌داند، در حضور شاهانه اظهار کند و بگوید که «دشمنان ما در علیه اسلام یکی هستند. خوب است این دو حکومت اسلامی هم یکی باشند.» سلطان از شیخ رئیس می‌خواهد که وی را همیشه از حالات و وضع امور خودش به توسط سفیر باخبر سازد و او در پاسخ می‌گوید که «این بنده در ایران هم خود را در ظل رعایت و پرتو عنایت ذات شاهانه می‌دانم...» وقتی سلطان آرزو می‌کند که شیخ رئیس را باز هم در استانبول ملاقات کند، موضوع تحصیل پسر وی در استانبول مطرح می‌شود:

«جناب معین الملک عرض کردند: علی الخصوص که در این جا علاقه هم دارند. پسرشان این جا است. اعلیحضرت [فرمودند]: او امانت عزیز می‌پیش من. انشاء الله کسب معارف خواهد کرد و از امتحان خوب بیرون می‌آید. همین ایام او را به حضور می‌خواهم. داعی: اگر قصوری در قابلیت و استعداد او باشد، با وجود این نوع توجه و مراقبت خاطر اقدس همایونی، به فضل الله امیدوار می‌توان بود که عنقریب دارای معارف شود. اعلیحضرت: بعضی گفتند او را به مکاتب ملکیه بگذارم، ولی من حریه را بهتر دیدم. سربازی شغل شریف بزرگی است...» بعد سلطان از ملکم می‌پرسد: «کی می‌روید؟» و او جواب می‌دهد: «در همین هفته مرخص می‌شوم.» پس از آن که از سلطان خداحافظی کرده، بیرون می‌آیند، منیر پاشا^۲، از طرف سلطان ابلاغ می‌کند که: «بازماندگان لابد از شما پاره‌ای

۱ — اختر، س ۱۳، ش ۱۷ (۲۴ ربیع الاخر ۱۳۰۴ / ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷)، ص ۱۳۰.

۲ — محمود منیر پاشا (۹۹ — ۱۸۴۴) در پاریس تحصیل و در اداره تحریرات خارجه و سفارت عثمانی در فرانسه

هدایای اسلامبول را توقع دارند. از صرف جیب مبارک به دست مقدسشان سیصد لیرا به شما (شیخ رئیس) عطیه فرموده‌اند. یک قوطی سیگار هم به ناظم الدوله (ملکم) مرحمت فرموده‌اند.^۱»

روزنامه اختر تاریخ این دیدار را روزآدینه، ۱۹ ربیع الآخر ۱۳۰۴ ثبت کرده، به اعطای «عطیه مخصوصه» به او اشاره نموده و نوشته است که «در خصوص تربیه و تعلیم فرزند آن جناب که حسب الاراده سنیّه در مکتب حریه مشغول تحصیل است، وعد فرموده‌اند.^۲» پیش‌تر، در فصل مربوط به تحصیل کردگان ایرانی مدارس استانبول دیدیم که به نوشته حاجی پیرزاده، یکی از ۶ محصل ایرانی مشغول تعلیم و تحصیل در مکتب حریه استانبول در سال ۱۳۰۵، شیخ بهایی، پسر شیخ رئیس بوده است. به نوشته ابراهیم صفایی، «شیخ رئیس از همسر اول خود دوپسر داشت که در استانبول تحصیل کرده بودند و هر دو جوانمرد شدند و از ازدواج دوم نیز دوپسر و... به جای گذاشت. دوپسرش در پاریس تحصیل کردند و در خدمت نظام و پلیس درآمدند.^۳» ابراهیم صفایی نام یکی از دوپسر بعدی شیخ رئیس را بهاء الدین شهر رئیس نوشته است. بنابراین بهاء الدین غیر از شیخ بهایی بوده است.

اسماعیل نواب صفاء، در آن جا که از سفر حج شیخ رئیس در سال ۱۳۰۹ ق و پریشانی خاطر وی از طرف فرزند شیرخواره اش، حسام الدین میرزا سخن به میان آورده، حسام الدین میرزا را همان پسری دانسته که «بعداً در عثمانی به خاطر محبتی که سلطان عبدالحمید به شیخ رئیس داشته، وارد دانشکده افسری می‌شود» اگر چه ایشان خاطرنشان ساخته‌اند که در سال ۱۳۳۰ خورشیدی که در خرمشهر بوده‌اند با بهاء الدین میرزا شهر رئیس، رئیس شهر بانی آن شهر و برادر ایشان حسام الدین میرزا معروف به حسام همایون شهر رئیس بازنشسته آرتش بوده، رابطه دوستی و آشنایی داشته^۴، با این همه چنین به نظر می‌رسد که ایشان حسام الدین میرزا را جایگزین شیخ بهایی مذکور کرده باشند؛ چه حسام الدین میرزا وقتی در سال ۱۳۰۹ ق شیرخواره بوده، سال‌ها بعد می‌توانسته وارد دانشکده افسری بشود؛ در حالی که خواهیم دید شیخ در سال ۱۳۱۱ ق استانبول را ترک کرده و تا سال ۱۳۳۲ ق به استانبول بازنگشته و در این زمان فرزندانش که به احتمال قوی همان بهاء الدین و حسام الدین

خدمت کرد. پس از بازگشت به استانبول مدیر تحریرات خارجیّه و سپس مترجم دیوان همایون شد و سرانجام در سال ۱۸۷۸ وزیر تشریفات عمومیّه شد.

- ۱- منتخب نفیس، صص ۱۷-۱۱۰.
- ۲- اختر، س ۱۳، ش ۱۷، ص ۱۳۰.
- ۳- رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۹۱.
- ۴- شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۴۰۲.

بعداً نام خانوادگی شهرتیس انتخاب کرده باشند، در فرانسه مشغول تحصیل بوده اند.

در ایامی که شیخ الرئیس در استانبول بوده، بین او وجودت پاشا، وزیر عدلیه و رضا پاشا مشیر اکرم و رئیس کمیسیون مهاجرین مذاکراتی در خصوص ایجاد زمینه برای اتحاد اسلام صورت گرفته است. بنا به گزارشی که شیخ الرئیس در ۲۹ ذی قعدة ۱۳۰۳، جهت تسلیم به سفارت ایران تنظیم کرده، مذاکره بین او وجودت پاشا و رضا پاشا در روز جمعه، ۲۶ ذی قعدة ۱۳۰۳ در کوشک ساحلی جودت پاشا صورت گرفته است. سخنانی در لزوم و وجوب رفع مغایرت دولت ایران و عثمانی و اتحاد ملل اسلامی ایراد می گردد. شیخ الرئیس می گوید: «این مغایرت که تا به حال پیدا شده است، نتیجه ملاحظات سیاسی است که در زمان معادات (دشمنی) سلاطین عثمانیه مقابله در میان عموم اهالی نشر شده؛ و الا سب و لعن صحابه از ضرورت مذهب شیعه نیست... و من خود که یکی از رؤسای روحانی شیعه اثنی عشری گفته می شوم، عقیده خود را می گویم و حاضریم که به همه اهالی ملت خود برسانم و در ضمن رساله مخصوصه که طبع و نشر نمایم، به اتحاد هیئت اسلامیت دعوت کنم...» سرانجام جودت پاشا و رضا پاشا می پرسند که «برای حصول اتحاد و رفع مغایرت ملی چه باید کرد؟» و شیخ الرئیس پیشنهادهایی به قرار زیر تقدیم می کند:

۱ - عموماً لسان روزنامه های عثمانی را اصلاح باید کرد که نسبت به ایران بیان دیگر داشته باشند و پاره ای خشونت تحریر و سوء تعبیر را به کلی تغییر بدهند.

۲ - روزنامه مخصوصی به اسم اتحاد اسلامیت ایجاد و نشر شود که عموم تبعه دولت عثمانیه اراده سنیة سلطانیه را در اتحاد با دولت و ملت ایران بدانند، آیه و اعتصوم به حبیل الله را جمعاً بخوانند.

۳ - از طرف ذات شاهانه به مراقد شریفه ائمه اثنی عشریه اهدای هدایا بشود و در ترمیم و تزیین بقعه بقیعیه اجازت ملوکانه صادر شود که جلب قلوب شیعیان را به دعا گویی ذات شاهانه اولین وسیله است.

۴ - در حفظ مرتبه علمای شیعه که در عراق و مشاهد مقدسه مجاورت دارند و در ظل رعایت و حمایت سلطان عثمانی هستند، اعتنای مخصوص لازم است که ولات و قضات به حرکات متعصبانه و اقدامات متعذانه موجب تفرقه نباشند، بلکه فرقی بین الفریقین نگذارند.

۵ - دستور منع ازدواج اتباع عثمانی و ایرانی لغو گردد. (این فقره خلاصه شد.)

۶ - حسن معامله با حجاج ایرانی در حرمین شریفین در تحت یک اعلان رسمی مؤثر و رفع پاره ای تحمیلات و تکلیفات متمایزه.

۷ - قدغن اکید به وزارت مطبوعات که مؤلفات راجعه به توهین ورد شیعه را ابداً اجازه طبع و نشر ندهند.

به نوشته شیخ رئیس، جودت پاشا و رضا پاشا جمیع پیشنهادهای او را، به شرطی که دولت ایران نیز مراتب مودت و حسن تفاهم را مراعات کند، لازم الاجرا می‌دانند. سرانجام قرار بر آن نهاده می‌شود که رضا پاشا گزارش مجلس را به حضور سلطان تقدیم دارد و اوامر سلطان را ابلاغ نماید.^۱

ابراهیم صفایی نوشته است که «متعاقب همین حسن قبول روزنامه اتحاد اسلام منتشر شد و مدتی خود شیخ رئیس مسئول آن بود.^۲»

چنین به نظر می‌رسد که شیخ رئیس در همین دوره از اقامت خود در استانبول وارد لژ گرانداوریان شده باشد؛ چه، ناظم الدوله دیا در نامه محرمانه‌ای که در دوره دوم اقامت شیخ در استانبول، یعنی در ۴ شعبان ۱۳۱۰ به ناصرالدین شاه نوشته، خاطرنشان ساخته است که «اوقاتی که جناب مشیرالدوله [معین‌الملک قبلی] در اسلامبول ریاست فراموش خانه اسلامبول را داشت، او را هم داخل فراموش خانه کرده، بدین وسیله با اشخاصی که عامل بلاعمل و واعظ غیر متعظ هستند، ارتباط باطنی به هم رسانیده، و از صبح تا شام سوراخی نمی‌ماند که آن جا سری نزنند...»^۳

شیخ رئیس در تهران «از حضور همایون اعلیحضرت... شرفیابی حاصل نموده، مورد نوازش ملوکانه» قرار گرفت و حتی چنان که خبرنگار اختراطلاع حاصل نموده «از جانب... شاهنشاه ایران عصای مرصعی به نواب مشارالیه مرحمت فرموده»^۴ شد. امین‌السلطان هم او را مورد التفات قرار داده، مأمور آستان قدسش کرد. او هم پس از توقف کوتاهی در تهران راه خراسان را در پیش گرفت. احتمال آن وجود دارد که ملاقات میرزا آقاخان و شیخ رئیس در کتابخانه آستان قدس رضوی، پس از بازگشت او به مشهد و پیش از مهاجرت میرزا آقاخان از ایران صورت گرفته باشد. شاید شیخ رئیس هم در تشویق مستقیم و یا غیر مستقیم آن جوان سرگشته و جوینده برای مسافرت به استانبول سهمی داشته باشد. ناگفته نماند که میرزا آقاخان در کتاب رضوان خود، به تقلید از سعدی داستان بلندی پرداخته است، تحت عنوان «جدال با مدعی». در جریان داستان مباحثه در پیرامون جبر و اختیار چندان بالا می‌گیرد که مباحثان داوری پیش شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار می‌برند. این را می‌توان نشانه اعتقاد میرزا آقاخان بر کمال دانش و بینش شیخ رئیس دانست.

شیخ رئیس در حدود ۵ سال در مشهد ماندگار شده، سرانجام به علت گرفتاری‌هایی

۱ - منتخب نفیس، صص ۲۳ - ۱۱۷. ۲ - رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۷۳.

۳ - فراماسونری و فراموش خانه در ایران، ج ۲، صص ۹ - ۳۸.

۴ - اختر، س ۱۳، ش ۳۲ (۱۷ شعبان ۱۳۰۴ / ۱۱ مه ۱۸۸۷)، ص ۲۵۷.

که برایش پیدا شده بود، بار دیگر عزم سفر می‌کند و پس از آن که «در یازدهم رمضان ۱۳۰۹ هجری در آستان حضرت ثامن الائمه... عتبه بوس» می‌شود، «از روحانیت آن مقام رفیع اعلاء... استمداد کرده» از کشور خارج می‌شود و پس از سیاحت سمرقند و بخارا و مرو و چهارجو و صحراهای ترکمان، روی سوی قفقازیه می‌نهد و «همه جا آشنایان و احباب و مریدان منبر و محراب شرایط همراهی و هواخواهی را مرعی» می‌دارند. در تفلیس «عمدةالتجار وزبدةالاحرار حاجی محمدباقر تاجرباشی تبریزی» و «معمدالسلطان میرزارضاخان معین‌الوزاره» — کنسول ایران در تفلیس که بعدها لقب ارفع الدوله گرفت و به پرنس ارفع معروف شد — قدر صحبتش را می‌دانند و از وی به گرمی پذیرایی می‌کنند.

شیخ رئیس پس از مدتی توقف در قفقازیه عازم استانبول شد و «در ورود اسلامبول، اهالی ایران، به خصوص اهل آذربایجان که دوستان صمیمی و آشنایان قدیمی بودند، لوازم تکریم را به عمل آوردند. خاصه، مقرب الخاقان قبله‌الاعظم والاعیان، عمدةالتجار حاجی محمدتقی طاهباز که مرجع عموم اهالی و حامی حقوق تمام تبعه ایران است و... در نهایت ملایمت کفایت مهمات ملت را به عهده درایت گرفته... با این بنده همه قسم مهربانی و جان فشانی را دریغ نداشت.^۱»

به موجب خبری که در روزنامه اختر درج گردیده، «جناب مستطاب شریعتمدار والا، آقای حاجی شیخ رئیس...» در حدود ۲۳ شوال، همراه عیالش به اسلامبول وارد شده، مورد استقبال مستشار سفارت ایران و جمعی از تجار و معتبران ایرانی مقیم آن سامان قرار می‌گیرد و برای ملاقات با ناظم الدوله، به سفارت می‌رود و به اصرار ایرانیان در مسجد خان‌والده سخرانی می‌کند و سپس نماینده سلطان عبدالحمید از وی دلجویی می‌کند و او در سلام روز جمعه شرکت کرده، مورد التفات خاص سلطان قرار می‌گیرد.^۲

شیخ رئیس تا ماه ذی‌قعدة در استانبول گذرانده، پس از به جای آوردن مراسم حج، باز به استانبول مراجعت کرد و تا ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ در آن شهر ماند.

دوره اخیر اقامت شیخ رئیس در استانبول مقارن بود با آمدن سید جمال‌الدین به این شهر و تشکیل انجمن اتحاد اسلام و عضویت وی در آن. در شماره ۲۸ قانون، در مقاله‌ای که گویا گزارش یک نفوذی درباری در سلسله آدمیت به شخص ناصرالدین شاه است، به همکاری شیخ و سید اشاره رفته است:

۱ — منتخب نفیس، ص ۱۹.

۲ — اختر، س ۱۸، ش ۳۴ (۲۷ شوال ۱۳۰۹ / ۲۵ مه ۱۸۹۲)، ص ۲۶۲ / اختر، س ۱۸، ش ۳۵ (۵ ذی‌قعدة...)، ص ۲۷۰.

«سید جمال الدین از قراری که می‌گویند بر سر این مسئله اتحاد در اسلامبول آتش غریبی افروخته است. او کم بود که حالا یک شیخ رئیس هم افزوده شده است. می‌گویند سعی دارد که به تصدیق سلطان مظهر اعظم بشود.^۱»

شیخ در این دوره ضمن آن که در مذاکرات با بعضی از دولتمردان عثمانی و شخص سلطان در پیرامون مسایل مربوط به اتحاد اسلام شرکت می‌کرد، در مساجد اسلامبول نیز سخنرانی‌هایی به منظور توجیه و تبلیغ و پیشبرد اهداف آن سازمان ایراد می‌نمود. یکی از محصولات ارتباط و نشست و برخاست‌های شیخ با دولتمردان و به ویژه سلطان عثمانی مدحیه‌های متعددی است که بعضی از آن‌ها در منتخب نفیس از آثار شیخ رئیس مندرج است. از آن جمله اند: قصیده عربی ۱۶ بیتی «در تبریک عید جلوس اعلیحضرت عبدالحمیدخان ثانی، سلطان عثمانی»؛ قصیده عربی ۱۸ بیتی در تشکر از سلطان به جهت محبتی که وی در سفر دوم شیخ نسبت به او ابراز داشته است و ماده تاریخ بنای مسجد حمیدیه، ساخته شده در ۱۳۰۲. متن شعر عربی اخیر، تحت عنوان «ماده تاریخی که در تأسیس جامع نورلامع حمیدیه» در روزنامه اختر نیز به چاپ رسیده و درباره استقبال سلطان از آن شعر نوشته شده است که «اراده سنیة مقدسه صادر شد که آن اشعار آبدار به رسم یادگار در الواح مخصوصه نگاشته شود و در جامع نورلامع شرف تعلیق پذیرد...» و بنابراین «الواح شریفه به خط عمدة الخطاطین، میرزا آقای افشار، معروف به صاحب قلم که از معاریف خوش نویس‌های ایران است^۲، با تذهیبی نیکو و تذهیبی دلجو در این روزها صورت اتمام پذیرفته... به توسط معتمدالسلطان‌باش ترجمان سفارت کبری تقدیم حضور مبارک [شاهانه] گردید و فوق‌العاده در پیشگاه پادشاه اسلام پناه پسندیده افتاد...^۳»

میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که در ظاهر مناسبات خوبی با شیخ داشته و به قول خود شیخ «در دعوت عمومی و خلوت خصوصی پاس مقام و حفظ احترام» او را لازم‌الرعایه می‌دانسته، در راپرت محرمانه مورخ ۴ شعبان ۱۳۱۰ به ناصرالدین‌شاه، از فعالیت‌های او در استانبول پرده برداشته است. این راپرت ظاهراً در تعقیب عریضه‌ای که شیخ رئیس توسط ناظم الدوله به شاه تقدیم کرده، فرستاده شده و جالب توجه است که ناظم الدوله گویا از بیم شیخ،

۱- قانون، ش ۲۸، ص ۳.

۲- منتخب نفیس، صص ۹- ۴۷ و ۹۱- ۹۰. مسجد مذکور به حمیدیه جامعی یابیلدیز جامعی معروف و برپاست.

۳- این هنرمند در صفحات آینده معرفی خواهد شد.

۴- اختر، س ۱۲، س ۶۳ (۳۰ ذی‌حجه ۱۳۰۳)، ص ۵۰۰.

در پایان از شاه خواهش کرده است که آن را «بعد از ملاحظه یا پاره فرما [بند] یا به خود چاکر اعاده دهند.»

«... عریضه علیحده در باب حاجی شیخ رئیس معروض حضور مبارک داشته‌ام. خودش هم همان عریضه را دیده است. لکن محرمانه عرض می‌نماید که این مرد عمامه را وسیله فتنه و فساد قرار داده، آدم ناراحت و بی لجام است. مالک زبان و قلم هم نمی‌باشد... از صبح تا شام سوراخی نمی‌ماند که آن جا سری نزنند. اگرچه از حسن توجه اولیای دولت علیه تا به حال جرئت خلاف نکرده و تمام اقدامات او را مهمل و بی نتیجه گذاشته‌ام، لکن با وجود این، اقامت چنین آدم جری و جسور، خاصه با انتساب به خانواده سلطنت عظمی در این جا به هیچ وجه مناسب نیست و حالاً و مالاً شایسته شأن دولت و مقتضی پوتیک مستقیم نمی‌باشد. باید به هر نحوی که ممکن است، او را از این جا تطمیع کرده، برد. می‌دانیم تولیت آستانه مقدسه را به چنین شخصی که خالی از عیوبات شرعی و عرضی نیست، نمی‌توان تفویض کرد؛ اما می‌توان به مراحم ملوکانه امیدوار کرده، به تهران برود و آن جا نگاه داشت. در تهران مصدر هیچ گونه شرارت نمی‌تواند بشود... بیش‌تر از این ماندن او در اسلامبول حسنی ندارد و به شأن و شوکت دولت برمی‌خورد...»

ناصرالدین شاه هم در حاشیه همان راپرت چنین نوشته است:

«هر طور هست شیخ را به تهران بیاورند. خرجی هم بدهند، توسعه معاش هم بدهند، ضرری ندارد. کاغذ هم بنویسد که او را روانه کنند.^۱» به نوشته میرزا آقاخان، در آن روزها «شاه هزار تومان برای او فرستاده نزد سفیر که او را به ایران روانه کند.^۲» میرزا آقاخان بلافاصله نظر خود را درباره شخصیت شیخ مزبور و چگونگی همراهی او با جنبش و جمعیت اتحاد اسلام و در حقیقت تک‌روی وی ابراز می‌دارد:

«در هر نقطه می‌گوید من همراه هستم و همراهی می‌کنم و همه چیزها را می‌فهمم؛ ولی چه فایده، آن جوهری که باید باشد، نیست. حالات عموم ایرانی‌ها مثل برگ‌های خشک درختان شده است. زودی آتش می‌گیرند و همان ساعت فرو می‌نشینند. باید باطناً قطع نظر از این طایفه قاجار و چند نفر... احمق بی‌شعور نمود و کاری کرد شاید آن طبایع بکر دست نخورده و آن خون‌های پاکیزه مردم متوسط... به حرکت بیاید. این‌ها جمع حرکاتشان تحت غرض است و به هیچ چیزشان اطمینان نیست.^۳»

گویا در نتیجه سرد شدن اجاق اتحاد اسلام و یا به درخواست دولت ایران و در هر

۱- فراماسونری و فراموش‌خانه در ایران، صص ۴۰ - ۳۹.

۲- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۶. ۳- پیشین.

صورت به خاطر حفظ مناسبات دوستانه با دولت ایران و باز داشتن آن از کمک به ارامنه شورشی ایالت های شرقی امپراتوری، دولت عثمانی از تمدید ویزای اقامت شیخ رئیس خودداری می کند. میرزا آقاخان کرمانی در نامه مورخ ۱۱ ذی حجه ۱۳۱۱ خود به ملک، به تغییر سیاست دولت عثمانی و پناه ندادن به شیخ رئیس اشاره دارد.^۱ تغییر سیاستی که به دست یی و تبعید و سرانجام تسلیم میرزا آقاخان و یارانش به دولت ایران منجر گردید.

به هر روی، شیخ رئیس در ربیع الثانی ۱۳۱۱، استانبول را همراه افراد خانواده خود ترک کرد و در راه اندازی او از آن شهر، همه دوستان و به ویژه حاجی حبیب آقا تاجر سلماسی نهایت همراهی و مساعدت را مبذول داشتند. پس از زیارت بیت لحم و قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز وحی انگیز بود» در حالی که از استانبول به عزم عتبات حرکت کرده بود، به قول خودش، پیلش یاد هندوستان کرد و در عشر آخر ماه جمادی الاخره، در بندر بمبئی فرود آمد و تا اواخر سال ۱۳۱۴ در هند گذراند و از مهمان نوازی «مقرب الخاقان، مرجع الاعیان و ملجاء الاخوان، حاجی عبدالحسین صاحب امین التجار»، بازرگان ایرانی تبار ساکن بمبئی و سلطان محمدشاه، نبیره آقاخان محلاتی و راجه مهابلشور و... برخوردار شد و اوقات خود را در این مدت به موعظه و تدریس تألیف گذارند.

شیخ در دوره اقامت خود در هندوستان کتاب هایی تألیف و به چاپ رسانده که عبارتند از: منتخب نفیس از آثار شیخ رئیس، که جامع اشعار عربی و فارسی و مراسلات اوست و در اوایل سال ۱۳۱۲ به سعی و اهتمام مرتضی حسینی برقانی در بمبئی به چاپ رسید؛ کتاب الابرار در بیان بطلان دعوت احمد قادیانی، مدعی مهدویت به زبان عربی و اتحاد اسلام. نگارش رساله اخیر در سال ۱۳۱۲ ق انجام پذیرفته، در همان سال در بمبئی به چاپ رسیده و در سال ۱۳۶۳ ش به کوشش صادق سجادی در تهران تجدید چاپ شده است. حامد الگار بر آنست که این رساله بهترین رساله فارسی است که «راه اصلاح مسایل اسلامی را در قرن نوزدهم نشان داده است»^۲. می دانیم که شیخ از هنگامی که در سال ۱۳۰۳ در استانبول اقامت داشته، به فکر تألیف چنین اثری بوده و به جودت پاشا و رضا پاشا قول داده بود که رساله مخصوصه ای در دعوت به اتحاد اسلام طبع و نشر نماید. ضمناً یکی از مواد برنامه انجمن اتحاد اسلام، تشکیل یافته در تحت ریاست سید، تألیف رساله هایی در موضوع اتحاد مسلمانان بوده است. شیخ رئیس در این رساله به تمجید از سلطان عبدالحمید برخاسته، او را یگانه ملجاء اهالی اسلام و عامل توحید مسلمانان دانسته است:

۱ - بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۲.

۲ - نقش روحانیت پیشرو در...، ص ۳۱۷.

«امروز نقداً آن چه وسیله دلخوشی قاطبهٔ مسلمین و جالب انظار عقلای روی زمین است، سرمشقی است و خط حرکتی است که اعلیحضرت شوکت مآب، سلطان عبدالحمیدخان ثانی، احیاءکنندهٔ دولت عثمانی برای ترقی دین و دنیا به مقام خلافت عظمی نشان می‌دهد. این سلطان منورالفکر (!) صائب‌الرأی، یگانه ملجاء اهالی اسلام در این اندیشه است که کلمهٔ مسلمین را به نقطهٔ توحید آرد و اختلافات داخله را مرتفع سازد و نمایش سلطنت اسلامی را به صورت حکومت روحانیه و خلافت را شده بنماید. اگر محترمین علما و معتبرین وکلا، با تنورات فکریه و تصورات خیریه از خیالات مقدسهٔ این پادشاه هوشمند عمیق‌المقال سریع‌الانتقال همراهی داشته باشند، در ترقی دولت و توقی ملت، حالت منتظره‌ای نخواهد ماند»^۱.

به نظر شیخ، شرایط عثمانی برای پیش بردن هدف‌های اتحاد اسلامی بهتر از اوضاع ایران است؛ چه «صورت انعقادیهٔ دولت ایران به مناسبات اعتقادیهٔ مذهب شیعه بالطبیعه طور دیگر است. در این دایره، خط روحانی و جسمانی به یک مرکز منتهی نمی‌شود. رشتهٔ ریاست روحی در دست مجتهدین اعلام و فقهای مسلم اسلام است، و رشتهٔ سیاست جسمی در دستگاه سلطنت. تبعهٔ مسلم مالیات و عوارض را به دیوان می‌دهند به زور، خمس و زکوة را به مجتهدین تقدیم می‌کنند به رضا. پادشاه شیعه کائناً من کان نمی‌تواند خود را امام‌المسلمین بداند و مفترض الطاعه بخواند...»^۲ در حالی که در عثمانی چنین نیست و دو شعبهٔ دینی و ملکی تمانع و تراخم نمی‌کنند که نتایج وخیمه و شداید عظیمه به بار آید. بنابراین «الیوم منافع مشروعه و مقاصد مقدسهٔ علمای اعلام و اساطین اسلام عموماً در این است که سلطنت علیهٔ عثمانیه را به نظر مرجعیت ملاحظه فرمایند»^۳. اما با این همه شیخ در راه اتحاد اسلام از مواضع شیعی خود هرگز عدول نمی‌کند و مثل غالب طرفداران نظریهٔ اتحاد اسلام به اتحاد تشیع و تسنن اعتقادی ندارد؛ بلکه «بیش‌تر روبرو به اتحاد مسلمانان شیعه و سنی دارد»^۴. به قول خودش «بدیهی است مقصود نه این است که شیعه سنی شود یا سنی راه تشیع گیرد»^۵.

شیخ‌الرئیس در زمانی که در هندوستان بوده، با ملکم مکاتبه کرده، او را حضرت اشرف آدم» خطاب کرده است. حامد الگار با استناد به نامهٔ بدون تاریخی از میرزا آقاخان به ملکم، نوشته است که «شیخ‌الرئیس پیش از بازگشت به هندوستان، طی سفری که به عتبات

۱ - اتحاد اسلام، ص ۵۰. ۲ - پیشین، صص ۵۱ - ۵۰. ۳ - پیشین، ص ۴۸.

۴ - «شیخ‌الرئیس قاجار و اندیشهٔ اتحاد اسلام»، مجید تفرشی، تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، پاییز ۱۳۶۸، ص ۷۰.

۵ - اتحاد اسلام، ص ۳۸.

داشت، تعدادی از نسخ قانون را در میان علما پخش کرد.^۱

اما چنان که گذشت، وی اگرچه هنگام خروج از استانبول قصد سفر به عتبات را داشته، پیلش یاد هندوستان می‌کند و امکان مسافرت به عتبات را نمی‌یابد.

از نامه مورد اشاره حامد الگار نیز چنین برمی‌آید که شیخ نه در سر راه خود از استانبول به هندوستان، که مدتی پس از رفتن به هندوستان، از آن جا عازم عتبات شده است. گفتیم که شیخ رئیس در ربیع الثانی ۱۳۱۱ استانبول را ترک کرده و به طوری که میرزا آقاخان در نامه مورخ ۷ جمادی الثانی ۱۳۱۱ خود به ملکم نوشته، در هنگام خروج از استانبول [به اتحاد اسلامی ها] قول داده بوده که «مدتی در عتبات عالیات مانده، عیوب کارها را به علما حالی نمایند و خاطرنشان سازند».^۲ اما از مصریک سربه هندوستان می‌رود. نامه مورد اشاره حامد الگار تاریخ نگارش ندارد و در هر صورت به احتمال قوی در نیمه دوم سال ۱۳۱۱ و به احتمال ضعیف در اوایل سال ۱۳۱۲ نگارش یافته و همچنان که حامد الگار استنباط کرده، حاکی از مسافرت شیخ به عتبات است. نوشته مربوط به شیخ این نامه از این قرار است:

«حضرت شیخ رئیس هم که در ایام توقف اسلامبول وعده‌های چنین و چنان دادند که می‌روم عراق عرب، مطابق مقصود شما عمل می‌کنم و در حقیقت دل پر درد و پر خونی دارد و جرئت رفتن ایران را هم ندارد، این روزها از بمبای (بمبئی) به عراق عرب حرکت کرده است؛ ولی کاغذ ایشان از عراق عرب هنوز نیامده است».^۳

اما نه در منتخب نفیس که در اوایل ۱۳۱۲ در بمبئی به چاپ رسیده و نه در «سرگذشت خود نوشته شیخ...» که در اواخر عمر خود نوشته، اشاره‌ای به مسافرت وی به عتبات در سال‌های ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ ق وجود ندارد؛ بلکه در اثر دوم سخن از مسافرت به عتبات در سر راه خود از هندوستان به ایران رفته و به نوشته خودش بعد از سالی توقف در عتبات به سوی ایران حرکت کرده است. بنابراین احتمال آن وجود دارد که نوشته میرزا آقاخان که مبتنی بر شنیده‌ها بوده، از واقعیت به دور بوده باشد. نوشته شیخ در مورد موضوع بحث از این قرار است:

«... به ملاحظه وصول مکاتبات سربیه از مرحوم سید جمال الدین و پرنس ملکم خان و ایفای وظیفه مأموریت روحانی و پنهانی با تقبیل (بوسیدن) اعتاب مقدسه عراق عرب تجدید عهد کرده، در نجف اشرف و حائر (موضع قبر حسین ع) مبارک در طی مواعظ عمومی و تقریرات خصوصی لزوم مداخله علمای اعلام و حجج اسلام را در سیاسیات ایران اثبات و

۱- میرزا ملکم خان، ص ۲۳۵.

۲- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۲۷. ۳- پیشین، س ۵، ش ۱، صص ۱۰-۲۰۹.

خاطر نشان نمودم. پس از سالی توقف و تشرف از طریق بصره به شیراز آمد^۱ م. شیخ رئیس در اواخر سال ۱۳۱۴ در شیراز رحل اقامت می افکند و تا سال ۱۳۲۰ ق در آن شهر مشغول تدریس و ترویج آزادی و بیداری افکار می شود و سرانجام به علت تکفیر شدن و تهمت بابی گری خوردن به ناچار آن جا را ترک می گوید. به گزارش خفیه نویس انگلیس هنگامی که وی در نیمه دوم رمضان ۱۳۱۴ در شیراز بوده، عصای مرصعی که از جانب ناصرالدین شاه برایش مرحمت شده بوده، به دستش می رسد و او نیز خلعت پوشان می گیرد و شب ماه رمضان شیرینی و شربت می دهد و جمیع اعیان و علما و بزرگان در این مجلس حضور پیدا می کنند^۲.

در گزارش ماهانه خفیه نویس انگلیس در شیراز که شامل اخبار و شرح حوادث یک ماهه بین ۱۹ ربیع الاول تا ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۱۵ می باشد، آمده است که در یکی از شب هایی که به مناسبت روشن شدن چشم شخص نابینایی در آستانه حضرت شاه چراغ در بازار و اطراف آن آستانه چراغان بوده، پسر شیخ محمد طاهر عرب در شاه چراغ بالای منبر «به جناب حاجی شیخ رئیس لعن کرده است و نسبت بابی گری به ایشان داده. شب بعدش آدم ها و اتباع حاجی شیخ رئیس پسر شیخ محمد طاهر را در کوچه قریب منزلش می گیرند، عرق رویش می ریزند که مست است و او را به قدر واقع می زنند، با قمه زخمی به صورتش و چند نیش کارد هم به تن او می زنند. مشارالیه خود را به خانه می رساند. شیخ محمد طاهر فوراً می رود منزل قوام الملک اطلاع می دهد. الواط محله مشارالیه هم که طایفه بیات باشند جمع می شوند که بریزند به خانه شیخ رئیس، قوام الملک مانع می شود. صبح آن شب شیخ محمد طاهر و آقامیرزا هدایت الله مجتهد و حاجی سیدعلی اکبر می روند در مسجد مرحوم حاجی نصیرالملک با اجماع طلاب و اهل محله در آن جا جمع می شوند، کاغذی می نویسند به جناب ناظم الدوله [سفیر پیشین ایران در استانبول که در این تاریخ حکومت فارس را داشته] که باید شیخ رئیس را از شهر بیرون کنید یا آن که خودمان او را بیرون خواهیم کرد. جناب ناظم الدوله به آن ها قول داده است که [تا] ده روز شیخ رئیس را از شیراز روانه کند. ولی حال خود شیخ رئیس در صدد اصلاح است^۳».

و اصلاح هم می کند و به اقامت در شیراز ادامه می دهد. از گزارش خفیه نویس مذکور چنین برمی آید که در محرم ۱۳۱۸ هم یک سید روضه خوان — گویا — به تحریک امام جمعه شیراز روی منبرها نسبت به شیخ رئیس بدگویی می کرده و او را بابی می نامیده است^۴.

۱ — «سرگذشت خود نوشته شیخ رئیس حیرت» با آینده، آذر — اسفند ۱۳۶۹، صص ۱۰ — ۸۰۸.

۲ — وقایع اتفاقیه، ص ۵۲۱. ۳ — پیشین، ص ۵۳۳. ۴ — پیشین، ص ۶۰۸.

در ذی حجه ۱۳۱۹ هم که دارودسته شجاع السلطنه، حکمران مخلوع فارس می‌خواسته‌اند عده‌ای را به همراه شیخ رئیس به تلگراف خانه ببرند که به تهران تلگراف کنند که ما شجاع السلطنه را می‌خواهیم، «علما و کسبه و اشخاصی که در مسجد نبوده‌اند، همه متفق شده بودند که اگر شیخ رئیس از منزلش بیرون آید که به تلگراف خانه برود اورا پاره پاره کنند، اطراف خانه اورا همه با یراق محاصره کرده بودند. شیخ رئیس هم از ترس به کلی از منزل بیرون نیامد^۱».

سرانجام شیخ به تبعیت از دستور تلگرافی تهران که تحت فشار مخالفان خود در شیراز صادر شده بود، در ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۰ شیراز را به قصد اصفهان ترک می‌گوید^۲. در اصفهان هم «چند ماه هر روز به منبر وعظ صعود کرده، فضایح و قبايح حکام ظلم و عالم نمایان اعوان ظلمه را تشریح و توضیح^۳» می‌نماید و از آن جا رهسپار تهران می‌شود. به محض ورودش به تهران امین السلطان از طرف مظفرالدین شاه به او ابلاغ می‌کند که «شاه می‌فرمایند هر وقت تصور می‌کنم شیخ رئیس در تهران به منبر خواهد رفت، فرائض (رگ‌های گردن) من مرتعش می‌شود. به شرط این که موعظه نکند، حق ورود و اقامت دارد.» اما یکی از روحانیان متنفذ تهران اعتنایی به این منع و مزاحمت ننموده، مسجد خود را به شیخ تفویض می‌کند و تشیخ نیز «خیلی بی‌پرده و عریان... قواعد عدل و فواید مشروطه را گوشزد خواص و عوام» می‌کرد^۴؛

در همین دوره بهائیان بر آن می‌شوند تا با استفاده از بعضی کلمات گنگ و پهلودار وی که گاهی در منبر بر زبان می‌آورده، اورا بهایی قلمداد کنند و در صدد صیدش برمی‌آیند و حتی بر آن بوده‌اند تا شیخ را با پول فریفته، برای تبلیغ گری به آمریکا بفرستند^۵ و او وقتی متوجه نقشه‌ها و نیت آن‌ها می‌شود، می‌گوید:

«پس از عمری خدمت به اسلام و کوشش در راه اتحاد اسلام، مرا به دین سازان چه کار؟ اگر بنا بود که پس از پیغمبر اسلام پیغمبری بیاید، من خودم دعوی پیغمبری می‌کردم^۶». وقتی موج‌های جنبش مشروطه به حرکت درآمد، شیخ به همراهی با آن برخاست و از طرف انجمن ملی که در اوایل سال ۱۳۲۲ تشکیل یافته بود، به عضویت کمیته انقلاب برگزیده شد. این کمیته که دارای ۹ عضو بود و رجال نام‌آوری چون ملک المتکلمین، سید

۱ - پیشین، ص ۶۶۷. ۲ - پیشین، صص ۸۱ - ۶۸۰.

۳ - «سرگذشت خود نوشته شیخ رئیس حیرت» آینده، آذر - اسفند ۱۳۶۹، صص ۸۱۱.

۴ - پیشین. ۵ - ریحانة الادب، ج ۳، صص ۲۳ - ۳۲۱.

۶ - رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۸۱.

جمال‌الدین اصفهانی، یحیی دولت‌آبادی و محمدرضا مساوات در آن عضویت داشتند، به قول مهدی ملک‌زاده «هسته مرکزی انقلاب آینده»^۱ به شمار می‌رفت. با گذشت زمان و توفنده‌تر شدن امواج حرکات مردمی، سخنان شیخ نیز شور و التهاب فزاینده‌ای می‌یابد؛ چندان که مردم را به قیام برضد حکومت جابر فرا می‌خواند. برای آن که سر جاییش نشاندن شود «همه وقت انداز تبعید و اخطار تهدید می‌رسید. یک دفعه خواستند به کرمان و حرمان تبعید [کنندش] غیرتمندی حجة الاسلام طباطبایی آقاسید محمد دامت برکاته باعث جنبش اهل تهران شد. از یک منزلی معاودت [کرد]. چندی دیگر شبانه خواستند با سواره و پیاده دورخانه [اش] را احاطه و دستگیر [ش] نمایند. به سفارت سنیه عثمانی توسل و تحصن کرده، با تأمینات رسمیه بیرون آمد^۲». عبدالحسین خان سپهر بر صحت ادعای شیخ گواهی داده است:

«در عشر اول صفر [۱۳۲۴]، شاهزاده حاجی شیخ رئیس در منزل خود روضه‌خوانی می‌نمود و خود به منبر می‌رفت و بدگویی دولت را می‌نمود و ازدحامی می‌شد. شاه به نیرالدوله حاکم تهران حکم کرد اورا اخراج نمایند. با جمیعت زیاد به خانه اورفته، اورا به خارج شهر برد که به کرمان برود. آقاسید عبدالله مجتهد در همان شب، کاغذ سخت به شاه نوشت که بی جهت چرا باید اورا اخراج کرد؟ اورا مرخص نماید که به تهران بیاید؛ والا اول حرف ما سر این کار است و آتشی بلند خواهد شد که خاموش نشود. همان شب اورا مرخص کردند و روز بعد باز بالای منبر رفته و خیلی به دولت گوشه و کنایه زد و گفت: دولت ایران در پناه روس است. و اجترامش بیش تر شد و دولت ضعیف [تر]^۳».

ابراهیم صفایی نیز در اشاره به گرفتاری‌های شیخ در آستانه انقلاب مشروطیت نوشته است که «به واسطه تندروی در تحریک افکار دوبار از طرف عین‌الدوله دستور توقیف او داده شد، که یک بار با شفاعت سفیر عثمانی از وی رفع مزاحمت نمودند و بار دیگر چند هفته در سفارت عثمانی متحصن گردید^۴». مهدی ملک‌زاده در بازنمایی رویدادهای نخستین ماه‌های سال ۱۳۱۴ ق که به اعلان مشروطه منجر گردید، در این مورد چنین نوشته است:

«شیخ رئیس ابوالحسن میرزا که یکی از آزادی‌خواهان و عضو کمیته انقلاب بود و در آن زمان برای پیشرفت مقاصد ملیون کوشش بسیار می‌کرد و در خانه خود منبر می‌رفت و از ستمگری‌های دولتیان سخن می‌راند، مورد تعقیب قرار گرفت و حکم توقیف او از طرف عین‌الدوله صادر شد؛ ولی سفیر عثمانی از او حمایت کرد و مانع توقیف او شد. کتاب آبی

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ج ۲، ص ۱۶.

۲- «سرگذشت خود نوشته...»، ص ۸۱۱. ۳- یادداشت‌های ملک‌المورخین، ص ۳۳۴.

۴- رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۸۲.

علت حمایت سفیر عثمانی را عضویت شیخ رئیس در جمعیت اتحاد اسلام می‌داند.^۱ و در گزارشی که تحت عنوان «خلاصه وقایع ایران در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۴]» از سفارت انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه آن کشور ارسال گردیده، پیش از پرداختن به ماجرای بست نشینی در سفارت انگلیس در ژوئیه ۱۹۰۶/جمادی الاول ۱۳۲۴، آن‌جا که از ایجاد زمینه برای این اقدام بحث شده، از التجای شیخ رئیس به سفارت عثمانی چنین سخن رفته است:

قبل از محاصره مسجد و رفتن علما به قم «شیخ رئیس که از معاریف و عاظ است، از خوف دولت به سفارت عثمانی پناهنده شد و از آن‌جا خارج نگردید تا وقتی که به توسط سفارت تأمین نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند.^۲»

چنین به نظر می‌رسد که پناهندگی شیخ به سفارت عثمانی در حدود اواسط جمادی الاول ۱۳۲۴ صورت گرفته باشد.

ابراهیم صفایی بدون ارائه سندی نوشته است که شیخ رئیس «چون عضو انجمن اتحاد اسلام و مورد توجه و احترام مخصوص سلطان عبدالحمید بود، از طرف سفارت عثمانی هر ماهه صد لیره ترک به او داده می‌شد و به مناسبت داشتن چنین ممرعاشه‌ای مستغنی زندگی می‌کرد.^۳»

ناگفته نماند که شیخ رئیس در عین حال متهم است به این که «با سفارت انگلیس ارتباط داشت و در مواقع لزوم از حمایت آنان برخوردار می‌شد. چنان که داف گرانت، شارژ دافر سفارت انگلیس در گزارش ۲۵ آوریل ۱۹۰۶ درباره‌اش می‌نویسد:

«شیخ رئیس که با این سفارت روابط دوستانه دارد، در موقع احساس خطر به سوی ما روی آورد. اما خوشبختانه لزومی پیدا نشد که اقدام غیررسمی در این باب به عمل آید. زیرا ملایان هم مسلک او به اندازه‌ای نیرومند بودند که از او حمایت کنند...^۴»

شیخ رئیس پس از اعلام مشروطیت به نمایندگی مجلس شورای ملی رسیده و در زمره متنفذترین نمایندگان دوره نخست قانون‌گذاری جای گرفت. او در این دوره نیز به سخنرانی در روزهای جمعه برای مردم در خانه خود ادامه می‌داد و مردم را در مقابل خود کامگی محمدعلی میرزا — که معمولاً او را مستبد بد مست می‌نامید — فرا می‌خواند. از همین روی بود که «مشیرالسلطنه دوبار به دستور شاه در صدد توقیف وی برآمد؛ ولی باز حمایت سفارت

۱ — تاریخ انقلاب مشروطیت ایران...، ج ۲، ص ۱۲۹. ۲ — کتاب آبی، ج ۱، ص ۹.

۳ — رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۷۹. ۴ — فراماسویری و فراموش خانه در ایران، ج ۲، ص ۳۷.

عثمانی او را ایمنی داد.^۱» وقتی مجلس به توپ بسته شد، وی یکی از گرفتاران باغ شاه بود. خودش از آن روزهای شکست و خوف چنین یاد کرده است:

«در هنگام آن هنگامه که محمدعلی میرزا سوء سریرت (باطن) و خبث سنجیت خود را بی پرده کرد؛ مسجد و مجلس را مهدوم، علما و امرا و وکلای معدلت خواه را با انواع عقوبت گرفتار کرد، همان روز دور خانه بنده محصور قزاق بود. اسب و کالسکه و فروش بیرونی را یغما کردند. چون قصد هجوم به اندرون داشتند، به حفظ ناموس از خانه بیرون آمده، به منزل... رفتم... قزاقی از بالای بام بنده را هدف گلوله خواست... تیر آن خطا کار اصابه ننمود. از همان خانه سروپای برهنه، مسلوب العمامه و الردا با دست بسته به موقف لیاخوف آوردند. حکم کرد به باغ شاه ببرند و در حضور مرکز استبداد محکوم به اعدام شدم. نمی توان گفتم که از مأمورین رذالت پیشه چه صدمات بیرون از اندیشه دیدم.^۲»

با این همه، اسارت و زنجیر بر گردنی او بیش از یک هفته نمی پاید؛ چه «شعری برای شاه می سازد و او را به حق خویشاوندی سوگند داده، خلاص می طلبد و رها می گردد».^۳ و وقتی پس از رهایی از زنجیر استبداد به خانه ویرانه خود می آید، معلوم می شود که یگانه فرزند هوشمندش، احمد سراج الدین که در کمال و جمال کم نظیر بوده... «از بیم و هراس محاصرین و صدای دلخراش توپ و شر پل و از تأثر گرفتاری پدر پیر در همان روز مهممه و ملحمه دلش باخته و کارش ساخته شده» است.^۴

در دوره استبداد صغیر خانه نشین می شود و به روایتی گویا سه چهار ماهی پیش از فتح تهران به دست مجاهدان و سقوط محمدعلی میرزا، سفری به استانبول می کند؛ چه محمد امین ریاحی با استناد به فهرست توقیف اوسرای (ص ۲۹۸) نوشته است که «شیخ رئیس... (در گذشته ۱۳۳۶ [که صحیحش ۱۳۳۸ ق است] که در ۱۳۲۷ ق هنگام جلوس سلطان محمد پنجم در استانبول بوده، قصیده ای در تبریک جلوس او ساخته است».^۵ اما استنباط نویسنده این سطور این است که در ذکر اتفاق حضور شیخ رئیس در جریان جلوس محمد خامس اشتباهی صورت گرفته و به علت دسترسی نداشتن به فهرست مذکور تعیین این که اشتباه از تدوین کننده فهرست سر زده یا از استفاده کننده از آن، میسر نیست. چه به طوری که در سطور بعدی خواهد آمد مسافرت شیخ به استانبول و رسیدنش به حضور محمد خامس در ۱۳۳۲-۳۳ ق بوده است.

۱ - رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۹۳.

۲ - «سرگذشت خود نوشته...»، ص ۸۱۱. ۳ - حیات بچی، ج ۲، ص ۳۳۴.

۴ - «سرگذشت خود نوشته...»، ص ۸۱۲. ۵ - زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۵۴.

به هر روی؛ شیخ پس از فتح تهران به نمایندگی دوره دوم مجلس انتخاب می‌گردد؛ اما پیش از به پایان رسانده شدن دوره دوم قانون‌گزاری با اولتیماتوم دولت‌های روس و انگلیس، از مجلس کناره‌گیری می‌کند. در سال ۱۳۳۲ که قصد مسافرت به فرانسه - برای دیدار فرزندان خود - را داشته، مدتی در استانبول رحل اقامت می‌افکند و مهمان سلطان محمد خامس می‌شود و چون به علت شروع جنگ جهانی موفق به ادامه مسافرت نمی‌شود، در ۱۳۳۳ به ایران بازمی‌گردد و از آن پس تا اواخر عمر خود که در رجب ۱۳۳۸/فروردین ۱۲۹۹ به پایان می‌رسد، در خانه خود تدریس و وعظ می‌کرده است.

شیخ آرزو داشته است که پس از مرگ در آرامگاهی که برای خود در مجاورت حرم حضرت رضا ترتیب داده بوده، دفن گردد؛ اما آیت‌الله زاده خراسانی به این علت که شیخ نسبت به پدرش آخوند خراسانی بدگویی کرده بوده «به تهران تلگراف نمود که اگر نعل شیخ رئیس به مشهد آورده شود، دستور می‌دهد که آن را بسوزانند.^۱» از این روی، در حضرت عبدالعظیم و در ایوان مقبره ناصرالدین شاه به خاک سپرده شد.

شیخ رئیس غیر از آثار یاد شده، کتاب‌ها و رساله‌های زیاد دیگری نیز تألیف کرده است.^۲ مهدی ملک‌زاده ضمن ستودن مقام علمی و شیرین گفتاری او اظهار تأسف می‌کند که «چه در خطابه‌هایش و چه در گفتگوهای عادی به حدی سجع و قافیه به کار می‌برد که به جای آن که الفاظ را برای درک معانی به کار برد، معانی را فدای الفاظ می‌کرد.^۳»

سید برهان‌الدین بلخی

سید برهان‌الدین بلخی اگرچه یکی از ۱۲ عضو انجمن اتحاد اسلام تشکیل شده در استانبول به شمار آمده، اما کار چندانی به سیاست نداشت. وی درویشی صاحب‌دل بود که دوستی با سید جمال‌الدین را از پدر به ارث برده بود. پدرش سید سلیمان بلخی یکی از

۱- تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۴۲.

۲- «شیخ رئیس قاجار...»، تفرشی، تاریخ معاصر ایران، ...، ص ۷۰.

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ج ۱، صص ۱۳-۲۱۲ شیخ رئیس به قرینه‌سازی کلمات بسیار علاقه‌مند بوده است. گوینده درباره پسرش گفته بود: «ما همیشه در فکر الکل و فی الکل بودیم و او در فکر الکل و فکل است.» خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۸۰. زمانی هم که در سلام رسمی خواسته بود سلطان احمد شاه را ببوسد و او خود را کنار کشیده بود، گفته بود: «از قبله (بوسه) عالم (دانشمند) نرمد قبله عالم.» وقتی هم که علی اکبر ساعت ساز، از پادوهای سیاسی برای بازداشتن او از سخن گفتن در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، در مسجد به سوی او تیراندازی کرده بود، خطاب به او گفته بود «ای عقربک خاردار می‌دانم از کجا کوکت کرده‌اند!»

محدثان فاضل ترکستان بود که رخت سفر به استانبول کشیده بود. ینابیع الموده که اثری است در اثبات حقانیت مذهب تشیع و در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ در استانبول به چاپ رسیده، از تألیفات اوست. آگهی این کتاب در شماره‌های مختلف سال ۱۴ (۱۳۰۵) روزنامه اختر مندرج است:

«ینابیع الموده»

کتاب مستطابی از تألیفات شیخ اجل مرحوم و مغفور شیخ سلیمان البلخی القندوزی الحسینی اعلی الله مقامه است، که مشتمل بر مناقب و احادیث وارده معتبره در فضایل ائمه اثنی عشر و مدایح اهل بیت حضرت خیر البشر، که اغلب آن احادیث شریفه از صحاح سته و سایر کتب معتبره اهل سنت و الجماعه جمع و تلفیق و در دارالخلافة اسلامبول به زیور طبع آراسته شده است...

سید در نخستین سفرش به استانبول، همراه دوست دانشمند خود خواجه تحسین — مدیر دارالفنون — به حضور سید سلیمان می‌رسیدند و در خانه‌اش «مجلس‌های علمی و سیاسی منعقد می‌ساختند»^۱.

سید برهان‌الدین که مثل مردم خیه و بخارا لباس‌های بلند و زرد و سرخ و سفید می‌پوشید و عمامه سبز بر سر می‌نهاد، جنبه محدثی و ملایی پدر را نداشت و بیش تر اهل شعر و عرفان بود. به فارسی و ترکی استانبولی و ترکی جغتایی شعر می‌سرود و پیرقندوز و قنغن تخلص می‌کرد و در زمان اقامت شیخ رئیس در استانبول «دوستی و صمیمیت و مشاعره‌ها در میان شاهزاده مرحوم و سید برهان‌الدین بوده است»^۲.

خان ملک ساسانی درباره روابط دو سید و خود نوشته است که سید برهان‌الدین «در مدت توقف سید در استانبول همیشه نزد او می‌رفت و در سنوات ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ ش که من در اسلامبول بودم متجاوز از نود سال داشت و اغلب با من محشور بود. برای من چنین حکایت کرد که روز قبل از وفات سید به دیدنش رفتم، حالش بسیار خوب بود؛ در اتاق قدم می‌زد و سیگار برگی می‌کشید»^۳.

سید برهان‌الدین پسری به نام محمد موسی برهان‌زاده داشته است که به نوشته مجتبی مینوی، بر قسمت‌های سفید اوراق یک مجموعه قدیمی خطی «چیزهایی از خود و از پدرش

۱ — «یک مجاهد بزرگ. سیدجمال‌الدین افغانی»، ترجمه از جریده وطن، منطبعة اسلامبول، شماره ۳۰ ماه اوت ۱۹۲۴؛ نقل از شرح حال و آثار سید...، ص ۱۱۵.

۲ — «برهان‌الدین بلخی و سیدجمال‌الدین»، حسین دانش؛ نقل از شرح حال و آثار سید...، ص ۱۱۵.

۳ — سیاستگران دوره قاجار، صص ۲۲ — ۲۲۱.

نوشته. از آن جمله قسمتی از نامه پدرش را به شیخ رئیس قاجار در باب سید جمال الدین و جواب شیخ رئیس را و شعری را که پدرش در باب مزار سید جمال الدین گفته بود که این بیت در آن است:

اوست از سادات معروف کُتر همچو جَد خویش حیدر وارث پدغمبر است^۱

احمد فیضی افندی

وی در حدود سال ۱۲۵۸/۱۸۴۲ در روستای ترکمبور، واقع در دهستان مهران رود شهرستان تبریز به دنیا آمد. پیش پدرش به تحصیل پرداخت و برای ادامه تحصیل به نجف راه یافت و سپس سر از جامع اظهر درآورد. هنگام تحصیل در الازهر توجه عبدالرحمن سامی پاشا را که در سال ۱۸۶۳ به مصر رفته بوده، جلب کرد و همراه او به استانبول رفت و در قصر اورحل اقامت افکند و پس از قبول تبعیت عثمانی کاتب تحریرات آماسیه شد و بعدها به تدریس زبان و ادبیات فارسی در مکتب سلطانی گالاتاسارای (غلطه سرای) و دبستان ایرانیان پرداخت و با نام مستعار سروش در روزنامه معروف ترجمان حقیقت نویسنده‌گی کرد. در شرح حال توفیق فکرت، شاعر نام‌آور ترک آمده است که وی در دوره تحصیل خود در سلطانی گالاتاسرای تحت تأثیر معلمانی چون معلم فیضی افندی، رجائی زاده اکرم و معلم ناجی قرار گرفته، نخستین شعرهای خود را به نظر و تصحیح فیضی افندی می‌رسانیده است.^۲

یحیی دولت‌آبادی که در اواخر عمر فیضی افندی با وی آشنا شده، او را چنین معرفی کرده است: «فیضی افندی از اشخاص وطن پرست ایده‌آل بود که سال‌ها در استانبول اقامت داشت و در دایره (اداره) معارف عثمانیان خدمت می‌کرد. در سفر اول من به استانبول [در سال ۱۹۰۸] معلم مزبور با من الفت یافت...»^۳

در میان اسناد بازمانده سید جمال الدین نامه‌ای پیدا شده است که به تاریخ ۲۰ ربیع الآخر ۱۲۸۹/ [۲۸ ژوئن ۱۸۷۲]، یعنی در حدود یک سال و ۴ ماه پس از اخراج سید از استانبول و زمانی که وی در مصر به سر می‌برده، نگارش یافته است. ایرج افشار نام نویسنده آن نامه را فیض خوانده است؛ اما با توجه به این که کاغذ علامت College (Constantinople) Robert را دارد و فیضی افندی در رابرت کالج استانبول ادبیات فارسی تدریس می‌کرده،

۱ - مجموعه اسناد و مدارک...، صص ۵۴ - ۱۵۳.

۲ - تورک تجدد ادبیاتی تاریخی، اسماعیل حبیب، ص ۴۴۲ / توفیق فکرت، زندگی، هنر و آثارش، ص ۱۴

۳ - حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۶۳.

می‌توان حدس قریب به یقین زد که نویسنده آن نامه کسی جز فیضی افندی نبوده است. این نامه که به زبان ادیبانه و ممزوج با اشعار نوشته شده، با این ابیات آغاز می‌شود:

ای ضیاء الحق جمال الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق‌ها تنگ و نحیف گر نبودی خلق‌ها سست و ضعیف
در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لبی بگشاد می^۱
از این نامه چنین برمی‌آید که سابقه آشنایی فیضی افندی با سید جمال الدین دست کم به زمان مسافرت نخست او به استانبول می‌رسد.

فیضی افندی پسری داشته است به نام محمد صفاییک که در زمان جنگ جهانی اول مستشار سفارت عثمانی در تهران بوده و به ایرانی‌ها مساعدت می‌کرده است.^۲

فیضی افندی آثاری به زبان‌های فارسی و ترکی پدید آورده که نام‌های بعضی از آن‌ها به قرار زیر است: علوم فارسی، قاموس، منتخبات فارسیه، واویلا، دیوان اشعار، سوزوگداز، جیب لغتی (لغت ترکی به فارسی-فارسی به ترکی جیبی) و... ولی غالب این آثار پیش از آن که فرصت چاپ و انتشار یابند، در جریان آتش سوزی خانه‌اش از بین رفته‌اند. اما چند کتاب آموزش زبان فارسی که برای تدریس در مدارس عثمانی تألیف کرده، به چاپ رسیده‌اند و بعضی از آن‌ها بیش از ده بار تجدید چاپ شده است. علی گنجلی و خانم مژگان جمهور مشخصات برخی از آن‌ها را که به دست آورده‌اند، به قرار زیر ثبت کرده‌اند:

۱ - علاوه لی اصول فارسی، تألیف معلم فیضی، استانبول ۱۳۰۷، آصادوریان مطبعه سی، طبع پنجم.

۲ - زبان فارسی، تألیف معلم فیضی، استانبول ۱۳۲۵، شرکت مرتبیه مطبعه سی، طبع چهارم.

۳ - زبان فارسی، تألیف معلم فیضی، مکاتب رشدیه نک ایکنجی سنه لری ایچون (برای تدریس در سال دوم دوره اول دبیرستان‌ها)، استانبول ۱۳۲۶، قاسپار مطبعه سی، طبع سوم.

۴ - زبان فارسی، تألیف معلم فیضی، طشره مکاتب اعدادیه سی و بالعموم رشدیه نک ایکنجی سنه سینه قدر تدریس اولنمق اوزره (برای تدریس در پایه‌های بالایی دبستان‌های ولایت‌ها و خارج از مرکز و به طور کلی برای تدریس در دبیرستان‌های دوره اول تا سال دوم)، استانبول، قاسپار مطبعه سی، چاپ اول ۱۳۲۵، چاپ دوازدهم با اضافات

۱ - مجموعه اسناد و مدارک...، ص ۳۱.

۲ - حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۶۳.

۱۳۲۹ ق.

۵ - تعلیم سخن، استانبول ۱۲۹۲.

۶ - زبان فارسی جدید، تألیف معلم فیضی، استانبول ۱۲۸۹ هجری قمری، مطبعه

شیخ یحیی.

۷ - اصول فارسی، استانبول، چاپ پنجم ۱۳۰۷، چاپ چهاردهم ۱۹۲۳.

۸ - مختصر اصول فارسی، تألیف معلم احمد فیضی، استانبول، شرکت مرتبه

مطبعه سی، چاپ چهارم ۱۳۰۸، چاپ پنجم ۱۳۱۴.

۹ - قند پارسی، استانبول ۱۳۱۰.

به مناسبت تجدید چاپ «اصول فارسی» فیضی افندی در سال ۱۳۰۳ ق، تقریظی در

روزنامه اختر به چاپ رسیده است که عیناً در این جا نقل می‌گردد:

«عزت مآب فیضی افندی، معلم فارسی مکتب سلطانی که از افاصل و ادبای مشهور

و معروف است، پیش تر خجسته کتابی به نام فوق تألیف و تدوین نموده، به حلیه طبع آرایش

داده بود. راستی تا حال کتابی به لغت ترکی که مشتمل بر قواعد عمده زبان پارسی و دارای

اصول و مبانی آن باشد، بدین کفایت و زیبایی و حسن بیان و شیوایی می‌توان گفت که تألیف

نشده بود. شاهد مدعا آن که کتاب مذکور در آغاز طبع در نظر وزارت جلیله معارف مطبوع و

مستحسن افتاده، در بسیاری از مکاتب دولتی و غیره همان وقت برای تدریس شاگردان پذیرفته

شده بود. تا این که فاضل مومی الیه خواست که طالبان از منافع آن بیش از پیش بهره بردارند،

بعضی تصرفات مقتضیه دیگر هم در بعضی جهات آن به کار برد و پاره‌ای شواهد منظومه از قول

شعرا دانشمند فرس که در معرض اثبات مدعا حجت تواند بود، بدان افزود و بدین وسیله پایه

قدر آن کتاب سودمند را از آن چه بود، برتر نموده، دوباره انتشار داد. همانا این نیست مگر از

نتایج باهره عصر معارف حصر و اعلیحضرت... که... مقاصد روزافزونی به تعمیم و انتشار

علوم و فنون مصروف و معطوف است.

لهذا فاضل مومی الیه را برای این اثر فرخنده و رنج تازه‌ای که در اکمال آن بر خود

هموار نموده، تبریک و بدین مساعی جدید اش بدین رباعی که مرقوم افتاد، به ایفای تشکر

می‌پردازیم:

باز دادی توداد فضل و هنر

آفرین فیضی ستوده سیر

گشت اکنون ازین خجسته اثر^۱

معرض را زبان بد کوتاه

۱ - «کتاب‌های آموزشی فارسی در عثمانی»، علی گنجلی، حسین داودی، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱، صص ۹۳ - ۵۹۰ / زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۴۶.

۲ - اختر، س ۱۳، ش ۳۶ (۱۶ رمضان ۱۳۰۴)، ص ۲۸۸.

چاپ چهارم «اصول فارسی» دو سال بعد، در اخترچنین آگهی گردیده است: «عزت‌مآب فیضی افندی، معلم فارسی مکتب سلطانی که از فضیلتی عصر و ادبای دهر است، رساله‌ای به نام فوق در بیان قواعد فارسی تألیف و ترتیب کرده است. چون رساله مذکور دارای قواعد کلیه زبان فارسی و فواید کافیه است، لهذا همه روز طرف توجه عمومی شده، بیش از پیش در مکاتب اسلامبول و سایر ممالک محروسه عثمانی به مراتب تعمیم و پیشرفت آن می‌افزاید. چنان که بار چهارم است که آن رساله سودمند طبع و نشر می‌شود. این بار نیز فاضل مشارالیه به قدرده صحیفه بدان رساله افزوده است و معلوم است که این معنی خود مزیدی به مراتب استفاده متعلمین خواهد بود. الحق فاضل مشارالیه در گرد آوردن این رساله خدمت معتنا بهی به معارف مملکت نموده، همت ایشان در این باب سزاوار هزار گونه تمجید است.^۱»

فیضی افندی اتری نیز دارد تحت عنوان رباعیات خیام که در حدود دهه اول سده ۱۴ م در استانبول به چاپ رسیده است. رضا توفیق و حسین دانش ارزش زیادی به این نخستین رساله ترکی نوشته شده درباره خیام قایل شده، در مقدمه ترجمه رباعیات خیام خود که در سال ۱۳۴۰ ق/۱۹۲۲ در استانبول منتشر شده، در این باره چنین نوشته اند:

«تقریباً سی-سی و پنج سال پیش از این، معلم فیضی افندی مرحوم برای نخستین بار یک رساله ترکی مختصر درباره خیام نوشته، در حدود بیست-سی رباعی هم در آن درج کرده است. معلم مرحوم در حالی که در ولایت آذربایجان ایران به دنیا آمده بود، مملکت ما را برای وطن انتخاب کرده، بخش کلی عمر خود را در استانبول به خدمت تدریس گذرانده و در همین جا نیز در گذشته است. ضمن شاهد شدن به حادثات ادبی جاری چهل-پنجاه سال اخیر، خود به یکی از عاملین ادبیات عثمانی تبدیل شده، با تعقیب همان مسلک ادبی که ناجی افندی مرحوم رهسپر آن بود، به ادبیاتمان خدمت کرده و احترام به دست آورده است...^۲»

فیضی افندی داستانی نیز نوشته است، تحت عنوان پاک نهاد و پاکدامن. این داستان که از یک اثر فرانسوی اقتباس گردیده، در سال ۱۳۰۱ ق در استانبول به چاپ رسیده است.^۳ حلمی یوجه‌باش دو قطعه از اشعار طنزآمیز او را در آنتالوزی ادبیات طنز خود آورده است. اما آن دو بیش تر اشعار تغزلی از نوع اشعار خمیره هستند. مطلع شعر نخست چنین است:

۱- اختر، س ۱۵، ش ۸ (۲۵ صفر ۱۳۰۶)، ص ۶۰.

۲- رباعیات عمر خیام، ص ۹.

۳- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۵۰.

ساقیا پیانه مان را خالی مگذار
دل مستانه مان را سرخوش گردان

ساقیا بوش قویما پیمانه میزی
نشئه لندیر دل متسانه میزی
و شعر دوم از این قرار است:

بهار موسمی، گشت و گذار موسمی دیر
کوئول بیرآز گزیب ایلن، بهار موسمی دیر
دوروب بنفشه گیبی منتظر بویون بو کلیم
مسیره لرده ملاقات یار موسمی دیر
یاییلدی دامن صحرا به آهوان بهشت
کمند شوق و هوسله شکار موسمی دیر
ناصیل بو عمر عزیزی آقوب گندر گوژه لیم
کنار آب رواندا قرار موسمی دیر
بیرالده ساغر می دیگرالده دفتر شعر
ترنم غزل آبدار موسمی دیر
بیراق شو مدرسه نین کهنه پیکه سین ملا
سریر میکده پی اختیار موسمی دیر

موسم بهار است و موسم گشت و گذار
ای دل دمی بخرام و بیاسای که موسم بهار است
بنفشه وار گردن خمانده، منتظر بمانیم که
موسم ملاقات یار در تفرجگاه هاست
آهوان بهشت پراکنده شدند در دامن صحرا
موسم شکار با کمند شوق و هوس است
برای آن که ببینیم عمر عزیز چسان در گذر است
موسم آن است که در کنار آب قرار گیریم
به دستی جام باده و به دستی دفتر شعر
موسم ترنم غزل آبدار است
ول کن نیمکت کهنه این مدرسه را ملا
که موسم اختیار سریر میکده است امروزاً.

در شماره ۸ سال ۸ اختر، شعری ترکی که فیضی افندی به مناسبت داده شدن منصب
امیر تومانی به معین الملک، سروده، درج گردیده است:

«قطعه ماده تاریخی است که به زبان ترکی، ادیب اریب، فاضل سخنور، دانش پژوه
کامل، حضرت فیضی افندی، معلم فارسی مکتب سلطانی، در تبریک و تهنیت منصب جلیل
امیر تومانی جناب جلالت مآب اجل معین الملک، سفیر کبیر ایران... انشاد درده اند:

معین ملک و خدیو اجل محسن خان
که یوق کمال و کیاست ده ذاته ثانی...
اثر ددی فیضی عاجز مناقبین احصا
اوپوب قودی باشنه چرخ اشبو تاریخی
معین ملکه سزا در امیر تومانی

۲۱۲۹۸

روزنامه اختر خبر داده شدن یک نشان افتخار عثمانی را به فیضی افندی درج

۱ - آنتولوژی ادبیات طنز و شوخی، صص ۲۵ - ۲۲۴.

۲ - اختر، س ۸، ش ۸ (۲۰ صفر ۱۲۹۹ / ۱۱ ژانویه ۱۸۸۲)، ص ۶۰.

کرده است:

«به عزت مآب فیضی افندی، معلم فارسی مکتب سلطانی، چهارم درجه نشان مجیدی مرحمت فرموده شده است.» اخترپس از درج این خبر، در شأن وی چنین نوشته است: «عزت مآب فیضی افندی از مشاهیر ادبا و افاضل است. مدت ها است که در مکتب سلطانی به سمت معلمی فارسی بوده، از کمال استقامت و پاکدامنی طرف حسن توجه عمومی است و در تسهیل قواعد فارسی نیز رساله های سودمند دارد. الحق افندی مومی الیه درخور هرگونه التفات و نوازش است.^{۵۷}»

tarikhema.org

mandegar.tarikhem

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.o

سفیران عثمانی در ایران

نجات گویونچ، محقق ترک، مقاله ای دارد، تحت عنوان «سفیرایمان در تهران در سده ۱۹ و تأثیرات آن‌ها بر مناسبات ترک-ایران»^۱. وی این مقاله را براساس اسناد موجود در آرشیوهای نخست وزیری و وزارت امور خارجه و مراجعه به دفترهای «عهدنامه و نشان ایران» و دفترهای «اراده و ییلدیز» تهیه کرده است. نقطه شروع کار خود را نیز سال صدور خط همایون گلخانه، یعنی سال ۱۲۵۵ ق/ ۱۸۳۹ قرار داده است. تدوین کنندگان گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی نیز که دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران منتشر کرده، فهرستی از اسمای سفرای عثمانی در ایران در همان محدوده زمانی مورد تحقیق نجات گویونچ فراهم آورده اند.^۲ فهرست اخیر اگرچه براساس اسناد مربوط به مناسبات ایران و عثمانی تنظیم گردیده، دارای اختلافاتی به فهرست محقق ترک هستند و در هر صورت مکمل و کمک کننده می باشند. علت های اختلافات هم تا حدودی قابل تحقیق هستند و به طور کلی ناشی از آن شده اند که سفر معمولاً نمی توانسته اند بلافاصله پس از انتصاب، در محل مأموریت خود حاضر بشوند و در مواردی نیز سفیرانی پیش از رسیدن به تهران جای به دیگری سپرده اند و نیز بعضی از سفیران بیش از یک بار به این مقام منتصب شده اند ضمناً در غیاب سفیران هم معمولاً مصلحت گزارها، یا شارژ دافرها و یا یکی از وابستگان ارشد سفارتخانه به نیابت آن‌ها کار می کرده اند.

نویسنده این سطور کوشیده است براساس مقاله تحقیقی و نیز فهرست یاد شده و به

۱ - «سفیرایمان در ایران...»، کنفرانس های آتاتورک، صص ۸۰ - ۲۷۱.

۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۱، صص ۷ - ۸۶.

کمک بعضی منابع کمکی محدود که در اختیار دارد، فهرستی بالنسبه کامل تر، با اطلاعاتی دربارهٔ سفیرانی — که دربارهٔ شان به اطلاعاتی دسترس بوده است — تنظیم نماید.

۱ — اسعد افندی وقعه نویس. وی در سال ۱۷۸۹ در استانبول به دنیا آمده است. در سال ۱۸۳۴ قاضی استانبول شد و در سال ۱۸۳۵، برای تبریک جلوس محمدشاه بر تخت سلطنت، به عنوان سفیرکبیر موقت به ایران اعزام گردید. پس از بازگشت به استانبول در سال ۱۸۳۷ برای تبریک جلوس ملکهٔ ویکتوریا بر تخت سلطنت بریتانیا، با عنوان سفیرکبیر فوق العاده به لندن فرستاده شد. وی دولتمردی بود با فرهنگ. سال ها مدیر تقویم وقایع، روزنامهٔ رسمی دولت عثمانی و عضو مجلس احکام عدلیه بوده است. در سال ۱۸۴۵ به عضویت کمیسیون که به منظور اصلاح مکاتب صبیان تشکیل گردیده بود، انتخاب گردید و یکی سال بعد به ریاست مجلس معارف عمومی رسید.

۴۰۰ جلد اثر برگزیده که وی به کتابخانه‌ای که در کنار خانه اش بنیان نهاده بود، اهدا کرده، اکنون در کتابخانهٔ سلیمانه نگهداری می‌شوند. چند جلد کتاب تألیف کرده است که از آن جمله اند: اثری ۲ جلدی به نام تاریخ که شرح حوادث سال های ۲۵-۱۸۲۱ را دربر می‌گیرد. باغچهٔ صفاندوز که تذکره‌ای است مشتمل بر احوال و آثار شاعرانی که در فاصلهٔ سال های ۱۸۳۵-۱۷۲۲ زیسته اند. دیوان اشعار و... او را نخستین روشنفکری به شمار آورده اند که در دورهٔ پیش از تنظیمات از سادگی زبان جانبداری کرده است.^۱

ظاهراً اسعد افندی مورد بحث غیر از اسعد افندی خزانه دار باشی زاده است که سفارتش در ایران در ربیع الاول ۱۲۴۱/۱۸۲۵ به پایان رسیده و ترجمهٔ سفارت نامه اش را محمد امین ریاحی به چاپ رسانده است.^۲

۲ — کمال افندی. نام وی در فهرست گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی آمده و اطلاع دیگری دربارهٔ اش در دست نیست.

۳ — ابراهیم صارم افندی. وی در سال ۱۸۰۱ در استانبول به دنیا آمده، در زمان سلطنت سلطان محمود دوم به عنوان سفارت به لندن رفت. پس از مرگ سلطان محمود دوم در سال ۱۲۵۵ و شکست لشکر عثمانی در جنگ با ابراهیم پاشا — پسر محمدعلی پاشا، خدیو مصر — که محمدشاه به فکر حمله به بغداد افتاده بود، سلطان عبدالحمید بر اثر نگرانی از بسیج ایران، صارم افندی را در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹، چهار سال پیش از آغاز کنفرانس ارزنة الروم در سال ۱۲۸۹/۱۸۴۳ به ایران گسیل داشت. گفتگوی حاجی میرزا آقاسی با صارم افندی به جایی نرسید و آن دو نتوانستند به توافقی مشخص برسند و سفیر عثمانی بدون دست یابی به

نتیجه‌ای تهران را ترک کرد^۱.

صارم افندی که پس از بازگشت به عثمانی لقب پاشا گرفته، به وزارت تجارت و امور خارجه و مستشاری صدارت و پس از رشیدپاشای بزرگ، در ۱۸۴۷ به صدارت رسید. وی نویسنده وقوعات داخلی، تقویم وقایع، نخستین روزنامه ترکی زبان عثمانی بود. گزارش سفر سلطان محمود دوم به چناق قلعه را او نوشته و در شماره نخست تقویم وقایع به چاپ رسانده است. به همین مناسبت است که او را نخستین گزارش سفرنویس و نخستین روزنامه‌نگار ترک به شمار آورده‌اند^۲.

۴ — سبزه‌زاده علی نامق افندی. وی پدر محمد سعید پاشای انگلیس که به سعید پاشای کوچک نیز شهرت یافته (۱۹۱۴-۱۸۳۸) و در دوره استبداد و مشروطیت دوم بارها به صدارت رسیده است، بود. سفارت وی به تهران در سال ۱۲۶۴/۱۸۴۷ صورت گرفته و در سال ۱۸۵۳ درگذشته است.

۵ — سامی افندی. در استانبول به دنیا آمد. در ۱۸۳۸ منشی سفارت عثمانی در وین شد. در ۱۸۴۶ به سفارت برلین منتقل و در ۱۸۴۸/شعبان ۱۲۶۴، مصلحت‌گزار تهران شد و در سال بعد به مناسبت تاج‌گذاری ناصرالدین شاه، مقام سفیرکبری تهران یافت و در ۱۸۵۱ تهران را ترک کرد.

سامی افندی اروپا دیده علل انحطاط امپراتوری عثمانی را بررسی کرده، راه چاره را در اروپایی گشتن دانست و برای اثبات نظر خود اثری به نام رساله اروپا نگاشت. انتشار این رساله در سال ۱۸۴۶ را یکی از نخستین گام‌های برداشته شده به سوی نوگشتن به شمار آورده‌اند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت^۳.

۶ — احمد وفیق افندی^۴ (پاشا) (۱۸۹۱-۱۸۲۳). نویسنده، مورخ، مترجم و اندیشمند معروف ترک. در ربیع الاول ۱۲۶۷/ژانویه ۱۸۵۱ به عنوان سفیرکبیر تهران تعیین گردید.⁵⁸ سبب‌هایی که برای انتخاب وی به این مقام برشمرده شده، عبارتند از: دانستن زبان فارسی و چند زبان دیگر، آشنایی به احوال ایران، وقوف به جریان‌های اصلی سیاسی عصر، کامیابی در مأموریت‌های پیشین، سر در آوردن از نقشه و آگاهی بر مسایل ارضی و نظام‌نامه‌های حقوق عثمانی که صلاحیت لازم برای حل مسایل ارضی را به وی ارزانی می‌داشتند. تا زمان سفارت وفیق پاشا دولت عثمانی در ایران سفارتخانه نداشت و به جهت

۱ — امیرکبیر و ایران، ص ۶۹. ۲ — میدان لاروس، ج ۶، ص ۱۷۹.

۳ — میدان لاروس، ج ۱۰، ص ۸۹۸.

۴ — در گزیده اسناد سیاسی...، احمد رفیق افندی نوشته که احیاناً غلط چاپی است.

گسترش مناسبات سیاسی و تجارتي بين دو کشور، لزوم ایجاد سفارت دائمی در تهران بیش از پیش احساس گردید و سفارت عثمانی در سال ۱۸۵۱ در تهران گشوده شد.

احمد وفیق پاشا موفقیت‌هایی در مأموریت خود در تهران به دست آورد و توجه و احترام دولت و شخص ناصرالدین شاه را چندان جلب کرد که حتی پس از برکنارشدنش از سفارت تهران در سال ۱۸۵۴، در ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۲۷۱/۷ ژانویه ۱۸۵۵ به دریافت یک نشان ارزنده از شاه ایران مفتخر گردید.

۷- سید حیدر افندی^۱. وی از ۱۸۵۳ در تهران بوده، در آوریل ۱۸۵۶ به مصلحت‌گزاری تهران تعیین گردید و بنا به سندی دیگر در ۲۰ دسامبر ۱۸۵۹ به وزیرمختاری تهران منصوب شد. به موجب سندی که در صفحه ۳۵ گزیده اسناد سیاسی ایران (ج ۳)، به چاپ رسیده، حیدرافندی در رمضان ۱۲۷۷ / مارس ۱۸۶۱ توسط سلطان عبدالمجید به عنوان اورته‌ایلچی (وزیرمختار) عثمانی در تهران به ناصرالدین شاه معرفی شده و به موجب سندی دیگر که در صفحه ۴۱ همان کتاب درج گردیده، در ۷ ذی‌حجه ۱۲۸۱ / اوایل ماه مه ۱۸۶۵ از تهران احضار و به سفارت وین منصوب شده است.

۸- خیرالله افندی حکیم‌باشی (۱۸۲۰-۶۷). طبیب، فیلسوف و مورخ ترک. وی در همان تاریخ احضار حیدرافندی، به سمت وزیرمختاری عثمانی در ایران معرفی گردیده است. در اواخر سال ۱۲۸۳ / ۱۸۶۷ در تهران وفات یافت و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. پدر نصوحی بیک - که بعدها به سفارت تهران رسید - و عبدالحق حامد، شاعر معروف ترک است و بعضی از آثارش عبارتند از: مقالات طبیه، معلومات فنییه، مسائل حکمت، سیاحت‌نامه اروپا، تاریخ دولت علیه و...

۹- یوسف رضابیک. وی در ۲ ذی‌حجه ۱۲۸۳ / ۱۸ آوریل ۱۸۶۶ به وزیرمختاری تهران تعیین و با نامه مورخ ۲۱ محرم ۱۲۸۴ سلطان عبدالعزیز به ناصرالدین شاه معرفی گردید و در محرم سال ۱۲۸۵ / مه ۱۸۶۸ به تهران رسیده، شروع به کار کرد.

۱۰- احمدناظم افندی. پس از عزل یوسف رضابیک به عنوان شارژ دافتر تهران منتصب گردید و مأموریتش در تهران تا مارس ۱۸۷۳ ادامه یافت.

۱۱- اشرف پاشا، شاعر و نظامی ترک. در رجب ۱۲۸۸ / اکتبر ۱۸۷۱ به وزیرمختاری تهران تعیین گردیده، در مه ۱۸۷۲ در تهران شروع به کار کرد؛ اما به علت بیماری محل مأموریت خود را به زودی ترک گفت. به نوشته روزنامه اختر (۱۹ جمادی‌الآخر ۱۲۹۴) وی «در شعر و انشاء و زبان فارسی مهارت» داشته است.

۱- در گزیده اسناد سیاسی...، نام او را حیدر افندی نوشته که اشتباه است.

۱۲ — محمد طاهر منیف افندی. شرح حال این دولتمرد دانشمند در جای دیگری از این کتاب آمده است. در ۲ شوال ۱۲۸۹/۳ دسامبر ۱۸۷۲ به سفارت تهران منصوب گردید و در ۳ صفر ۱۲۹۰/۲ آوریل ۱۸۷۳ وارد تهران شد و تا اوایل ۱۲۹۴ در این شهر ماند. سفارت منیف افندی در ایران مقارن است با خلع سلطان عبدالعزیز از سلطنت و جلوس و سقوط سلطان مراد پنجم و جلوس عبدالحمید و حوادث مشروطیت اول. نامه‌ای از سلطان مراد به ناصرالدین شاه — که به تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۹۲ نگارش یافته — در دست است که در آن ضمن دادن خبر جلوس خود بر تخت سلطنت عثمانی، منیف افندی را در مقام ایلچی کبری در دربار ایران ابقا کرده است.^۱ وی به نوشته روزنامه اختر، در ۸ ماه صفر ۱۲۹۴/۲ فوریه ۱۸۷۷ تهران را ترک کرده، از طریق رشت و تفلیس عازم استانبول شده، در ۲۲ ربیع الاول — حدود ۴۴ روز پس از حرکت از تهران — به استانبول رسید و به کار جدیدش که وزارت معارف بود، اشتغال ورزید.^۲

۱۳ — سید حیدر افندی. وی از ۲۰ جمادی الاخر ۱۲۹۴/۲ ژوئیه ۱۸۷۷ تا ۱۶ صفر ۱۲۹۵/۱۹ فوریه ۱۸۷۸، این بار به عنوان سفیر در تهران خدمت کرده است. اطلاعات فوق درباره سفارت سید حیدر از مقاله پیش گفته نجات گویونج برگرفته شده است؛ اما از اخبار درج شده در اختر چنین برمی آید که سید حیدر این بار اگرچه به سفارت تهران تعیین گردیده، اما در تهران حضور به هم نرسانده است. خبر اول چنین است: «چند ماه است جناب حیدر افندی برای سفارت سنیه تهران معین شده است. سفارت ایشان هم به سمت سفارت کبری و ایلچی فوق العاده است. همه کس منتظر بود که جناب مشارالیه به کمال شتاب به محل مأموریت خودشان رفته، در چنین موقع نازک و مهمی به لوازم مأموریت خود پردازد... به طور غیر رسمی شنیده شد که ایشان را تردیدی درباره عزیمت به ایران حاصل شده است و بعضی موانع شخصیه داشته اند که از موجبات این تأخیر شده است...»^۳ و خبر دیگر از این قرار است: «جناب حیدر افندی که به سفارت تهران نامزد شده بودند و در ثانی به والی گری اهره منصوب شدند. از جانب وزارت جلیله خارجه دو نفر از رجال دولت را برای عرض به مابین همایون نوشته اند. بنابراین دور نیست تا چند روز دیگر سفیر تهران معین بشود».^۴

۱۴ — فخری بیک. وی پیش از انتصاب به سفارت تهران، مستشار وزارت امور خارجه

۱ — گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۳، ص ۷۱.

۲ — اختر، س ۳، ش ۱۵ و ۱۹ (۱۲ و ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۴)، صص ۸۶ و ۱۱۴.

۳ — اختر، س ۳، ش ۵۵ (۱۷ رمضان ۱۲۹۴)، ص ۴۰۱.

۴ — اختر، س ۳، ش ۶۵ (۲۹ ذی قعدة ۱۲۹۴)، ص ۴۸۲.

عثمانی بود و در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ وارد تهران شد و خدمتش در پایتخت ایران تا سال ۱۳۰۲ ق ادامه یافت.

سپهسالار در تلگراف ۲۹ ربیع الاول ۱۲۹۵ خود به صاحب دیوان، پیشکار ولیعهد در آذربایجان اطلاع داده است که «فخری بیک، ایلچی کبیر عثمانی از دیار بکر بیرون آمده، عنقریب به سرحد می‌رسد. فوراً یک نفر سرتیپ اول برای مهمانداری او معین نموده، به من اطلاع بدهید. زود به سرحد خوی روانه دارید که قبل از وقت حاضر باشد. از تبریز وزرای مختار خیلی گذاشته‌اند. تشریفات و پذیرایی آن‌ها را می‌دانید. لیکن این فخری بیک سفیر کبیر است. خیلی باید محترم‌تر و موافق شأن سفارت کبری وارد شود. البته خیلی مواظبت نمایید که غفلتی به ظهور نرسد. جا و منزل خیلی خوب بدهند...»^۱

صاحب دیوان هم به طوری که پیش از این مذکور افتاد، در همان روز به سپهسالار اطلاع می‌دهد که [میرزا یوسف خان] مستشارالوزرا را برای مهمانداری سفیر در نظر گرفته‌اند. سفارت وی در ایران مقارن بود با وزارت و صدارت سپهسالار. در یکی از شماره‌های سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ اختر مطلبی در پیرامون نقش وی در توسعه مناسبات حسن همجواری ایران و عثمانی درج گردیده که خلاصه آن به قرار زیر است:

در شب ۱۷ رمضان، سپهسالار — که در آن تاریخ وزیر امور خارجه بوده — به همراهی عده‌ای از رجال و درباریان جهت افطار به سفارتخانه ییلاقی عثمانی در شمیران می‌روند و در شب ۲۰ همان ماه سفیر کبیر و اجزای سفارت عثمانی به دعوت سپهسالار به کاخ جدید الاحداث وی که «بعد از عمارات عالییه پادشاهی در تهران مثل» نداشته، می‌روند و در آن جا «از چراغان و موزیک و آتش بازی و سایر لوازم پذیرایی همه چیز کاملاً فراهم بوده است.» در پایان اظهار نظر می‌گردد که «از وقتی که جناب جلالت مآب فخری بیک افندی به سمت سفارت کبری مأمور و مقیم دربار دولت علیه ایران شده‌اند، بردوستی و موالات دولتین علیتین اسلام افزوده، جراحات اسلاف التیام داده می‌شود...» در پایان هم خبر داده شده است که سفیر مذکور در روز عید فطر «به حضور آفتاب ظهور اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی دام ملکه مشرف شده بودند» و شاه برای ملاقات با سلطان اظهار شوق کرده بود.^۲

فخری بیک پس از بازگشت از ایران به عثمانی ابتدا در زمره مستشاران وزارت امور خارجه در آمده، مدتی بعد به (فرمانداری) مدلولو منصوب شد و سرانجام در روز ۱۲ رجب ۱۳۰۷/۴ مارس ۱۸۹۰ در محل مأموریت خود «به ناخوشی سکتہ دست تصرف از تعلقات

۱ — تلگراف عصر سپهسالار، ص ۱۰.

۲ — اختر، ص ۵، ش ۴۳ (۶ ذی قعدة ۱۲۹۶)، ص ۳۳۶.

جهان فانی کوتاه داشته، رخت به سر منزل جاودانی کشید^۱:»

۱۵ - خلیل خالدبیک. در ۲۴ ذی حجه ۱۳۰۲ به سفارت تهران منصوب شد. در شماره ۲۶ ذی حجه ۱۳۰۲ اختر، خبری درباره تصمیم گیری باب عالی به اعزام وی درج گردیده است:

«از قراری که اطلاع حاصل نمودیم، باب عالی تصور داشته است که سعادت مآب خالدبیک افندی، سفیر بلغراد دربار رومانی را به سفارت تهران معین نماید. گویا در این باب چنان که معمول است، استمزاج نامه ای نیز مقرر بوده است به دربار ایران نوشته شود.»
خبر ورود وی از طریق دریای خزر به بندرانزلی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۰۳، در روزنامه اختر داده شده است^۲. اعتمادالسلطنه در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۰۳ در تهران از وی دیدن کرده و او را ستوده است:

«خانه سفیر کبیر عثمانی [که تازه آمده است] رفتم... اسم این سفیر خالد پاشا است. مرد باشعوری است. پسر احمد پاشا والی حلب است. فارسی را در کمال خوبی حرف می زند. فرانسه و انگلیسی و آلمانی را خوب می داند^۳.» خبر اعطای نشان به او در روزنامه اختر درج شده است:

«از جانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران، به جناب فخامت نصاب خالدبیک افندی، سفیر دولت علیه عثمانی مقیم تهران نشان مرصع تمثال همایون و به عزت مآب امین بیک افندی، منشی اول سفارت سنیه نیز یک قطعه نشان شیر و خورشید اعطا فرموده شده است^۴.»

وی تا اواسط سال ۱۳۰۹ در تهران ماندگار شد. خبر رفتنش از تهران به قرار زیر در اختر درج شده است: «خالدبیک افندی، سفیر سابق عثمانی در ایران به والیگری ولایت اتنه معین شده... به اسلامبول وارد شده...»^۵

وی غیر از خلیل خالدبیکی است که سال ها در انگلستان رحل اقامت افکنده و در فاصله سال های ۱۱-۱۹۰۲ در دانشگاه کمبریج ترکی درس می داده و از دستیاران ادوارد براون معروف و مؤلف چند کتاب انگلیسی و ترکی بوده و سرانجام در سال ۱۹۳۴ در استانبول

۱ - اختر، س ۱۶، ش ۲۸ (۱۸ رجب ۱۳۰۷)، ص ۲۲۸.

۲ - اختر، س ۱۲، ش ۲۷ (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۰۳)، ص ۲۱۳.

۳ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۹۹.

۴ - اختر، س ۱۳، ش ۳۰ (۳ شعبان ۱۳۰۴)، ص ۲۳۹.

۵ - اختر، س ۱۸، ش ۲۵ (۱ شعبان ۱۳۰۹)، ص ۱۹۵.

در گذشته است.

۱۶ - نصرت پاشا. وی به عنوان سفیر فوق العاده دولت عثمانی، نامه و نشان هدیه خاص سلطان عبدالحمید را به شخص ناصرالدین شاه تقدیم می‌کند. شاه همان روز دریافت نشان تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان به سلطان نموده، جواب زیر را دریافت می‌کند:

«اعلیحضرتا. این که از بابت نشان امتیازی که به جهت اعلیحضرت همایون شما اهدا و به توسط نصرت پاشا، که از مشیران ما است، ارسال نموده بودیم اظهار ممنونیت فرموده و حسن توجهات شاهانه خودتان را درباره مشارالیه مبذول داشته‌اید، باعث امتنان ما شده است. از جناب حق تعالی تمنا می‌نمایم که این اثر مودت و مخادنت سبب افزایش و تشدید و تأکید روابط یک جهتی و دوستی که بین الدولتین موجود است، بشود. فی ۱۵ شعبان ۱۳۰۳ عبدالحمید^۱»

۱۷ - علی غالب بیک. وی در ۱۱ جمادی الاول ۱۳۱۰/۱ دسامبر ۱۸۹۲ به سفارت تهران منصوب شده، در رجب همان سال وارد این شهر می‌شود.

۱۸ - شمس الدین بیک^۲ (۱۸۵۵-۱۹۱۷). وی در تاریخ ۳ ربیع الاول ۱۳۱۳ به تهران وارد و ۱۰ روز بعد به حضور ناصرالدین شاه شرف یاب شده سه نامه سلطان عبدالحمید را که در ۴ محرم ۱۳۱۳ نگارش یافته بودند و یکی به احضار غالب بیک از سفارت تهران و دومی به انتصاب خودش به سفیر کبیری تهران و سومی به احضار ناظم الدوله دیا از سفارت ایران در عثمانی مربوط بود، تقدیم کرد. شمس الدین بیک در اوایل سال ۱۳۱۴/اواسط ۱۸۹۶ جای به منیف پاشا سپرد و در عشر اول محرم ۱۳۱۴ / ژوئن ۱۸۹۶ تهران را ترک گفت تا دیگر بار جای منیف پاشا را بگیرد. ملک المورخین خبر عزیمت او را از تهران بدین صورت یادداشت کرده است:

«در عشر اول محرم ۱۳۱۴، شمس الدین بیک، سفیر دولت عثمانی به حضور همایونی تشریف جست و مرخصی گرفت که به مملکت خود برود. اعلیحضرت همایونی محض التفات درباره سفیریک قطعه نشان آفتاب به زوجه مشارالیه مرحمت کرد.^۳»

۱۹ - منیف پاشا. وی که از دسامبر ۱۸۷۲ تا حدود ۱۸۷۶ سفیر تهران بوده، در ۱۸۹۶/۱۳۱۳ جهت شرکت در جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به تهران آمد و به علت ترور شاه، به عنوان سفیر دایمی در تهران ماندگار شد.

۱ - اختر، س ۱۱، ش ۵۲ (۱۱ شوال ۱۳۰۳)، صص ۱۴ - ۴۱۳.

۲ - برای شرح حال او رجوع شود به فصل مربوط به اتحاد اسلام.

۳ - مرآت الوقایع مظفری، صص ۶ - ۷۵.

وی در روز ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۱۳، روز تاج‌گذاری مظفرالدین شاه، به همراه شمس‌الدین بیگ و به اتفاق سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه، در سلام عام شرکت کرده، خطابه‌ای مبنی بر تهنیت جلوس همایون و شکرگزاری از مأموریت خود و براتب اتحاد بین دولت ایران و عثمانی معروض داشت. افضل‌الملک نوشته است که «سفیر مذکور، محض ادب و اظهار یک جهتی دو ملت ترک و عجم، خطابه خود را به زبان پارسی عرض کرد و بندگان اقدس همایونی، محض این که مبدا سفیر مذکور در ادای زبان پارسی عاجز شود و خجل گردد، مخصوصاً به او فرمودند: ترکی تکلم کن! ما ترکی می‌دانیم. سفیر معزی‌الیه از این فقره به هیئت شکرگزاری و اظهار امتنان درآمده، محض ادب، نطق خود را به همان زبان پارسی ادا نمود و به ترکی اسلامبولی تکلم نکرد که حفظ ادب کرده باشد.»^۱

منیف پاشا اقدام‌السفرا بوده و در اعیاد مذهبی و ملی در رأس کردیپلماتیک، در دربار حضور به هم می‌رسانده است. وی دو سال بعد، به علت رنجیدگی شاه ایران از رفتار غرور آمیزش، از مقام خود معزول گردید. نوشته عبدالحسین خان سپهر در این مورد از این قرار است:

«منیف پاشا، سفیر کبیر دولت عثمانی در تهران چون مردی متهور و تندخو و غیر متواضع بود و از آداب تشرف به آستان پادشاهی کمایلیق بهره‌مند نبود و در مطالب راجعه بین الدول خشونت آغاز می‌نمود، از جمله یک روز [که] برای مطلبی به خاکپای همایونی تشرف بسته [بود]، در آن روز ترش‌رویی نمود و لازمه آداب حضور پادشاهی را به جای نیاورد. اعلیحضرت شاهنشاه ایران که سایه خدای سبحان است، سخت برآشفته و به عرایضش وقتی نگذاشت. پس از آن جناب صدراعظم و حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه را احضار نمود و از حرکات سفیر شکایت فرمود. صدراعظم به تدابیر صائبه تلگرافی به اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان، پادشاه عثمانی زد که منیف پاشا هنوز آداب ورود به درگاه سلاطین را فرا نگرفته. البته اعلیحضرت سلطان با آن اتحاد و وداد که با پادشاه ایران دارند، راضی به حرکات او نمی‌شوند و او را به دربار عثمانی احضار می‌نمایند. سلطان فوراً جواب تلگراف را زد که منیف پاشا معزول است و شاهنشاه ایران هر کسی را میل دارند، به این سفارت اختیار سازند...»^۲

۲۰ — شمس‌الدین بیگ یا پاشا به تقاضای دولت ایران در ربیع‌الآخر ۱۳۱۵/ سپتامبر ۱۸۹۷ به سفارت در ایران منصوب شد و از اوایل ذی‌قعدة همان سال/ مارس ۱۸۹۸ دیگر باره در تهران به کار پرداخت. عبدالحسین خان سپهر خبر ورود وی به تهران و باریابی اش را به قرار زیر ثبت کرده است:

«بعد از عزل منیف پاشا از سفارت ایران، دولت عثمانی بر وفق دلخواه پادشاه ایران، شمس الدین بیک را به سفارت کبری نامزد کرد و مأمور به اقامت دارالخلافه تهران نمود. در روز یکشنبه، چهارم ذی القعدة، با احترامات فوق العاده، به باغ شاه ورود کرد و از آن جا به تهران آمد. محمد ربیعی پاشا میرلوا که از یاوران مخصوص سلطان عثمانی بود، به مأموریت فوق العاده با منیف پاشا^۱ همراه بود و مظهر بیک نیز در تبعیت ایشان بود. روز سوم ورود، به خاکپای همایونی تشریف جستند... سفیر کبیر نامه سلطان را به دست مبارک شهریار داد و نشان ذی شأن مرصع را که هدیه سلطانی بود، تقدیم داشت^۲.»

مأموریت وی در تهران تا سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ ادامه پیدا می کند و در آن سال به علت هواداری از جنبش مشروطیت عثمانی به فرمان عبدالحمید از مقام خود خلع گردیده، تهران را ترک می گوید و پس از کامیابی فرقه اتحاد و ترقی در نخستین دولت بعد از پیروزی قیام ژوئیه ۱۹۰۸ مقام وزارت می یابد.

۲۱- محمد ربیعی پاشا. وی که از «یاران حضرت شهریار و از میرلوا (سرتیپ) های حریه» بود، در مارس ۱۸۹۸/شوال یا ذی حجه ۱۳۱۵ به همراه هیئتی به عنوان سفیر فوق العاده به تهران فرستاده شد. وظیفه او تقدیم نشان از طرف سلطان عبدالحمید دوم به مظفرالدین شاه بود. ورود و حضور در تهران به طوری که دیدیم در زمان انتقال وظیفه و مقام سفارت عثمانی در تهران از منیف پاشا به شمس الدین پاشا بود و پس از در حدود دو ماه اقامت در تهران، در اول ماه مه ۱۸۹۸/۹ ذی حجه ۱۳۱۵ تهران را ترک گفت. عبدالحسین سپهر درباره انجام مأموریت وی چنین نوشته است:

«محض اظهار مرحمت درباره محمد ربیعی پاشای میرلوا، سفیر مخصوص فوق العاده دولت عثمانی، در یکی از ایام ماه ذی حجه، برای ناهار به خاکپای همایونی در قصر ایض تهران دعوت شد. در آن روز شمس الدین بیک سفیر کبیر نیز حضور داشت. اعلیحضرت همایونی محض اظهار مرحمت درباره محمد ربیعی پاشا، یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید مرصع با یک رشته حمایل سبز مخصوص آن سفیر [به] مزبور مرحمت فرمود و [وی] اجازه مرخصی گرفته، به اسلامبول رفت^۳.»

۱- به نظر می رسد که در این جا اشتباهی صورت گرفته باشد. چه محمد ربیعی پاشای میرلوا، سفیر فوق العاده عثمانی همراه شمس الدین بیک، سفیر کبیر جدید عثمانی به ایران آمده، در ۴ ذی قعدة باهم وارد تهران شده اند و در روز سوم ورود خود شرفیاب حضور شده اند و محمد ربیعی نشان هدیه خاص سلطان عثمانی را تقدیم نموده است. ر.ک: افضل التواریخ، صص ۷۵-۱۷۴.

۲- پیشین، صص ۲۸-۲۲۷.

۳- پیشین، ص ۲۳۶.

۲۲ — عبد‌الخالق نصوحی بیک (۱۸۳۷-۱۹۱۲). وی پسر خیرالله افندی — که به هنگام سفارتش در سال ۱۸۶۶ در این شهر درگذشت — و برادر بزرگ عبدالحق حامد، شاعر معروف ترک است. در مکتب حربه تحصیل کرد و در مکتب عثمانی تأسیس شده در پاریس ادامه تحصیل داد. بعدها لباس نظامی از تن در آورده، وارد اتاق ترجمه باب عالی شد. در بعضی از بخش‌ها و ولایات عثمانی حکومت کرد. در ژوئیه ۱۹۰۸ جای شمس الدین پاشا را در سفارت تهران گرفت و خدمتش در ایران تا سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ ادامه یافت. پس از برکناری از سفارت تهران کمیسر بلغارستان شد و سپس به عضویت مجلس اعیان رسید. مردی بود صاحب قلم^۱.

ناگفته نماند که وی بنا به خبری که در اختر درج گردیده، در سال ۱۳۰۹ نیز به سفارت تهران عثمانی منصوب شده بوده است:

«سفارت سنیه تهران به عهده کفایت جناب عطوفت مآب نصوحی بیک افندی... محول و تفویض شده است... سفیر مشارالیه مهین فرزند مرحمت و غفران پناه خیرالله افندی صاحب تاریخ است^۲.» در شماره مورخ ۱۰ رجب ۱۳۰۹ اختر ضمن دادن خبر مرحمت شدن مدال طلا و نقره امتیاز از جانب سلطان عبدالحمید به نصوحی بیک افندی، سفیر کبیر تهران، آگاهی داده است که وی «دو روز بعد از راه باطوم به صوب محل مأموریت خودشان حرکت خواهند نمود^۳.» اما از قرار معلوم وی به تهران نرسیده به مقام دیگری منصوب گردیده است؛ چه اختر در شماره مورخ ۱ شعبان ۱۳۰۹ خود چنین خبر داده است که «سعادت مآب خالدهیک افندی، سفیر سابق تهران که به تازگی به والی گری ولایت اطنه (آدانا) معین شده است، روز سه شنبه پیش (۲۴ رجب) با واپور کومپانی روس وارد اسلامبول شده است...^۴» بهجت بیک افندی. پس از معرفی سفیران دولت عثمانی در دربار قاجار، جا دارد به یکی از کنسول‌های آن دولت نیز که در سال ۱۳۰۹ ق ۲۵ سال از مأموریتش در تبریز می‌گذشته، اشاره ای بشود. ادوارد براون که در صفر ۱۳۰۵/نوامبر ۱۸۸۷ او را در تبریز ملاقات کرده، چنین معرفی اش نموده است:

«با آقای بهجت بیک، کنسول ترکیه در تبریز آشنا شدیم. وی فارسی را خوب می‌دانست و مرد بذله گویی بود. من هیچ کس را ندیدم که مثل او در غذا خوردن اشتها داشته باشد^۵.»

۱ — میدان لاروس، ج ۱، ص ۲۸.

۲ — اختر، س ۱۸، ش ۱۹ (۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۹ / ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲)، ص ۱۴۶.

۳ — اختر، س ۱۸، ش ۲۲، ص ۱۷۰. ۴ — اختر، س ۱۸، ش ۲۵، ص ۱۹۵.

۵ — یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۰۷.

روزنامه اختر ضمن دادن خبر مرحمت شدن نشان درجه دوم مجیدی از طرف دولت عثمانی به وی، در معرفی اش چنین نوشته است:

«سعادت مآب بهجت بیک افندی از ۲۲ سال به این طرف در تبریز، که مقر حکمرانی آذربایجان است، به سمت کارپردازی اول دولت علیه عثمانی برقرار و به دولت خواهی و ملت پرستی مشارالین و به اقتضای حسن سیرت و کمال دیانت و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده که مرایشان را مسلم است، تاکنون در تبریز احدی از ایشان آزرده خاطر نشده، در نزد هر طبقه ای از اهالی ولایت محترم و طرف حسن توجه عمومی است...»^۱

و بالاخره، ناصرالدین شاه که در ۴ رمضان ۱۳۰۶، او را در خلعت پوشان تبریز دیده، چنین وصفش کرده است:

«خلاصه رفتیم که برویم به عمارت خلعت پوشان... از پله بالا رفتیم. راه پله تنگ پیچ پیچی داشت. همین که بالا رفتیم سرم گیج خورد. افتادم غش کردم. امین السلطان و سایرین هم که آمدند، به همین حالت غش کردند... مدتی طول کشید تا حال آمدیم. این بالاخانه را فرش کرده و ساخته بودند که قونسول ها را این جا به حضور بیاورند. من دیدم بهجت افندی با آن تنه گنده محال است بتواند از این راه پله بالا بیاید. گفتیم فرش ها را برچیدند، اتاق پایین انداختند و از بالا پایین آمدیم... قونسول ها آمدند. بهجت افندی قونسول عثمانی که بیست و دو سال است در تبریز قونسول است... بهجت افندی مرد که تنه گنده بد اندام گردن کلفت خریست...»^۲

نکته گفتنی این که در تمام دوره بیش از ۷۰ ساله ای که سفیران مذکور واسطه ارتباط دو کشور بوده اند، به رغم رقابت و چشم همچشمی پوشیده ای که بین سران و دولت های دو کشور وجود داشته، و با وجود اختلافات و مسایل مرزی، روابط دولتمندان دو کشور روی هم رفته دوستانه بوده و هرگز به چنان نقطه بحرانی که به قطع رابطه و درگیری منجر بشود، نرسیده است. نجات گویونچ از مطالعه گزارش های سفیران مذکور به این نتیجه رسیده است که ناصرالدین شاه — که ۵۰ سال از ۷۰ سال یاد شده با سلطنت او مصادف بوده — «در حقیقت دوست ترکان و طرفدار ایجاد روابط حسن همجواری با دولت عثمانی بوده است. در مقابل پاره ای از دولتمردان در نتیجه اختلافات و کشمکش های موجود در میان خود، در سیاست خارجی نیز از رأی های متفاوتی پیروی می کرده اند و بدیهی است که گاهی شاه را تحت تأثیر

۱ — اختر، ص ۱۵، ش ۸ (۲۵ صفر ۱۳۰۶ / ۳۱ اکتبر ۱۸۸۸)، ص ۵۹.

۲ — روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، ص ۸۸.

تلقینات خود قرار می‌داده‌اند.» اما چنان که گذشت، اصل تقویت مناسبات حسن همجواری و تفاهم و دوستی متقابل بر تمایلات دیگر غلبه داشته و از تظاهرات همین سیاست دوستی پرورانه عبارت بود از اعطای نشان‌ها و هدایا در فرصت‌های مختلف از طرف شاه و دربار به سفرا و کارمندان سفارتخانه عثمانی در تهران و از طرف سلطان و دربار عثمانی به وابستگان سفارت ایران در استانبول و صدور و ارسال و تبادل پیام‌های تبریک بین دو دربار به مناسبت‌های مختلفی چون اعیاد و جشن‌های مذهبی مانند قربان و فطر و سالگرد تولد شاه و سلطان و...

نجات گویونچ بازدید ناصرالدین شاه در اوت ۱۸۷۳/جمادی الاخر ۱۲۹۰ و بازدید مظفرالدین شاه در ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۰/۵ جمادی الاخر ۱۳۱۸ از استانبول را از عوامل بارز تقویت سیاست حسن همجواری مورد بحث به شمار آورده است.

عثمانی، استانبول و ایرانیان

استانبول

این شهر با قرار گرفتن در پیوستن گاه دو دریا و دو قاره و به اعتباری — به جهت فاصله کوتاهش از سواحل مصر — سه قاره، و به واسطه به هم رسیدن شاهراه‌های بری و بحری در آن جا، دارای موقعیت جغرافیایی ممتازی است. عوامل دیگری نیز چون سوابق و آثار تاریخی، غنا و تنوع فرهنگی، مرکزیت اقتصادی و سیاسی، اعتدال آب و هوا و زیبایی طبیعی و... بر تداوم موجودیت و جاذبه آن افزوده است. شهر اگرچه همیشه توجه و هوس فاتحان و غاصبان را برانگیخته، به جهت موقعیت دفاعی فوق العاده از دریا و خشکی روی هم رفته به ندرت دستخوش تسخیر و انهدام گشته و بنابراین امکان آن یافته است که دست کم وجوهی از تمدن و فرهنگ دیرین پدید آمده و شکل گرفته در خود را به ادوار بعدی انتقال دهد.

این شهر در حالی که پایتخت امپراتوری روم شرقی بوده، قرن‌ها چونان دژ تمدن غرب در برابر تهاجمات شرق ایستادگی کرد و در عین حال به مثابه یکی از عمده‌ترین آمیزش‌گاه‌های تمدن‌های غرب و شرق باقی ماند. پس از از سر گذراندن موج‌های پیاپی حملات اقوام به حرکت درآمده از شرق و شمال، آماج یورش‌های نیروهای پر شور مسلمان که فتح کنان تا پشت دروازه‌هایش رسیده بودند، قرار گرفت؛ اما محاصره‌های پی در پی دراز مدت که از زمان عثمان تا هارون الرشید ادامه یافت، به نتیجه‌ای نرسید. یورش‌ها و تهدیدهای ترکان سلجوقی و عثمانی نیز پس از قرن‌ها درگیری و پیشروی و توسعه و محاصره تدریجی، سرانجام در میانه سده ۱۵ م تحقق یافت.

حادثه سقوط امپراتوری بیزانس (روم شرقی) و فتح استانبول^۱ در سال ۱۴۵۳ به دست ترکان عثمانی دارای آن چنان اهمیت و نتایجی در تاریخ جهان است که آن را یکی از نقاط عطف بزرگ و مؤثر و پایان سده‌های میانه و آغاز سده‌های جدید دانسته‌اند. استانبول که تا آن تاریخ در غرب مسیحی در برابر شرق مسلمان بوده، از این تاریخ به بعد به در شرق مسلمان در برابر غرب مسیحی و مرکز امپراتوری عثمانی توسعه‌یاب در اروپای شرقی و پیشرو به سوی اروپای مرکزی تبدیل شد و در پرتو ثروت‌های جاری حاصل از فتوحات مداوم در اروپا و آسیا و آفریقا، از هر نظر روی به تحول و توسعه نهاد. غالب کلیساها به مساجد تبدیل گشتند و بانگ اذان و توپ‌های افطار و امساک در ماه رمضان جای زنگ ناقوس‌ها را گرفتند و با این همه استانبول با گذشته خود قطع ارتباط کامل نکرد و در آمدن سرزمین‌های اروپایی — مسیحی پنهان‌ور در زیر سیطره امپراتور — خلیفه‌های عثمانی خواه‌ناخواه دروازه این پایتخت بیزانس تبدیل شده به پایتخت عثمانی را دست کم به سوی و روی اروپا نیمه باز گذاشت.

پناهگاه روشنفکران

با گذشت زمان و توقف امواج فتوحات در اروپا و بازگشت آن‌ها به سوی مرکز امپراتوری عثمانی، شهری که از بالا به اروپا نظر داشت، به تدریج مفتون و مغلوب پیشرفت‌های آن می‌شد و به ناگزیر در صدد تشبه به آن بر می‌آمد. از همین روی آهنگ اخذ مظاهر تمدن فرنگی در امپراتوری عثمانی و به ویژه مرکز آن، استانبول، از سده ۱۸ شتابی روزافزون گرفت و این شهر در سده ۱۹ به دروازه نفوذ مظاهر خیره‌کننده مذکور به شرق شد و پرتوهایی از آن از همین طریق به ایران رسید و عثمانی و استانبول به یکی از عمده‌ترین انتقال‌دهندگان محصولات مصرفی مادی و معنوی غرب به کشور ما شد. اقامت گروه‌های قابل توجهی از ایرانیان در شهرهای عثمانی و به ویژه استانبول و آمد و شد بسیاری دیگر از ایرانیان به آن سامان، انتقال آن‌چه را که از اروپا به آن جا منتقل شده بود، به ایران تسهیل می‌کرد.

ایرانیان و زبان و ادب فارسی در عثمانی

اقامت ایرانیان در امپراتوری عثمانی و به ویژه استانبول سابقه طولانی دارد. این

۱ — گویند سلطان محمد فاتح هنگام ورود به کاخ امپراتور بیزانس این بیت فارسی را زیر لب زمزمه می‌کرده است:

پرده‌داری می‌کند بر قصر قیصر عنکبوت بوم خدمت می‌زند بر گنبد افراسیاب

اقامت‌ها حتی به دوره پیش از تشکیل امپراتوری عثمانی و به زمان تسلط سلجوقیان بر آناتولی می‌رسد. این اقامت‌ها به طور کلی یا در نتیجه انتقال داده شدن‌ها به آن سرزمین به دست شاهان و سرداران بوده و یا به علت فرار از ایران و پناهنده شدن به آن جا به جهات سیاسی و مذهبی صورت گرفته و یا به منظور کسب و کار و تجارت اختیار گردیده است. چنان که سلطان سلیم عثمانی در ۹۲۰ / ۱۵۱۴ تعداد کثیری از اهالی تبریز را به عثمانی کوچاند و بسیاری از آن‌ها برای همیشه در آن سرزمین ماندگار شدند.

آناتولی از هنگام تصرف آن سامان به دست ترکان سلجوقی یکی از پناه گاه‌های روشنفکران ایرانی بوده است. با استقرار سلجوقیان، که در ایران با زبان و فرهنگ ایرانی آشنا و خوگر شده بودند، و کارگزاران و دیوانیان ایرانی آنان در آسیای صغیر و مهاجرت شمار فراوانی از ایرانی‌ها به آن سامان، زبان فارسی به تدریج به زبان رسمی آن دیار تبدیل شد و آثار زیادی از شعر و نثر به این زبان در آن جا پدید آمد.

سرودن و نوشتن به زبان فارسی در آسیای صغیر در دوره استیلای ایلخانان مغول بر آن خطه از اواسط سده ۷ (۱۳) نیز همچنان ادامه یافت و زبان فارسی بیش از پیش در آن سرزمین ریشه دوانید. مهاجرت بهاءالدین ولد و ماندگار شدن او و فرزندش مولانا جلال الدین رومی در قلمرو سلاجقه روم نه یک مورد استثنایی، بلکه نمونه‌ای از ده‌ها، بل صدها مورد دیگر است. شمس تبریزی هم بی گمان تنها درویشی نبود که سیرکنان به قونیه رسید و در آن جا رحل اقامت افکند و آن چنان شور و تحولی آفرید. ذبیح الله صفا، با وجود آن که تمایلات قوم پرستانه بر آثار ارزنده‌شان سایه افکنده، به پناه بردن روشنفکران ایرانی به آناتولی تحت فرمان سلاجقه و عثمانیان در طی سده‌ها اشاره‌ها دارد و این سرزمین ترک نشین را از کانون‌های عمده پاسداری از ادبیات و زبان پارسی در خارج از قلمرو ایران زمین به شمار آورده است:

«قبول ایللی مغول، آسیای صغیر را از حملات سخت و خون‌ریزی‌ها و قتل و غارت‌های بی امان مغول و تاتار تا حدی دورنگاه داشت و آن را به صورت یکی از پناه گاه‌های بزرگ برای علما و دانشمندان ایران که از جلو حمله تاتار می‌گریختند، قرار داد. علاوه برین... سلاجقه روم وسیله بزرگی برای نشر زبان و ادب فارسی در متصرفات خود گردیدند و از این بابت در تاریخ ایران صاحب شأن و مقامی بزرگند»^۱.

«در آن روزگار قونیه، که پایتخت سلاجقه روم بود، بر اثر توجه و علاقه سلجوقیان مرکز عده‌ای از علما و متصوفه گردیده و حملات مغول و فرار دسته‌یی از اکابر به روم نیز ممد این تجمع شده بود. چنان که در همان دوران که مولوی در آن شهر سرگرم ارشاد بود، بزرگانی

از قبیل صدرالدین قونوی و فخرالدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی که همه از بزرگان عهد بودند، در همان شهر به سر می بردند و نجم الدین دایه نیز چند گاهی آن جا بود.^۱

«در قرن هفتم و هشتم [۱۳ و ۱۴م]، آسیای صغیر یکی از مراکز بسیار مهم ادب فارسی و محل اجتماع شاعران و نویسندگان پارسی گوی، مخصوصاً عدّه کثیری از عارفان ایرانی بود که بدان دیار مهاجرت کرده و بساط تعلیم و تربیت گسترده و آثار شیوایی به نثر و نظم پارسی پدید آورده بودند.^۲»

احمد آتش در مقاله تحقیقی خود زیر عنوان «آثار فارسی در قرن ششم تا هشتم هـ. ق (۱۲ تا ۱۴م) در آناتولی» که در جلد ۸-۷ مجموعه ترکیات در سال ۱۹۴۵ درج گردیده، ۳۷ کتاب و رساله را که در طی آن قرون در آن سرزمین تألیف شده، به ترتیب تاریخ تألیف معرفی کرده است که به نظر محمدامین ریاحی «تعدادی از آثار دیگر را هم بر آن ها می توان افزود.^۳»

زبان فارسی که در هنگام بنیان گذاری دولت عثمانی، زبان مکاتبه و تألیف و شعر و ادب در آناتولی بود، پس از فتح استانبول نیز به رواج خود در قلمرو و به گسترش عثمانی ادامه داد. خود سلطان محمد فاتح از آشنایان به زبان فارسی بود و اشعاری در تذکره های عثمانی به نام وی ثبت شده است. دربارش نیز پناهگاه و مجمع سرایندگان و نویسندگان ایرانی بوده است.

قبولی، یکی از شاعران ایرانی که پس از سال ها سرگردانی در آذربایجان رخت سفر به عثمانی کشیده و به دربار سلطان محمد فاتح راه یافته و مداح او و پسرش بایزید شده، بر آن است که با رسیدن به آن سامان، زندگی اش سامان گرفته:

تا به ملک روم افکند آسمانم از عجم داشت روز از روزم اندر روم خوش تر آسمان از بیتی دیگر از وی نیز چنین برمی آید که امثال او کم نبوده اند:

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل گفتنی است که قبولی پیش از تشکیل دولت صفویه در ایران زندگی می کرده و اطلاعات موجود حاکی از آن است که پس از بنیان گیری آن دولت و شعله ور شدن آتش جنگ های خانمان سوز پایان ناپذیر و تشدید اختلافات بین دو کشور، به علت رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران، تعداد مهاجران روشنفکر به قلمرو عثمانی بیش از پیش افزایش یافت:

«ثروت سرشار سلطان عثمانی و تسلط آنان بر بخش های بسیار پهناوری از کشورهای

۱- پیشین، ج ۳، بخش ۱، ص ۴۵۲. ۲- پیشین، ج ۴، صص ۴۱-۱۳۹.

۳- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۴.



امیر نظام گروسی در سال های ۱۳۰۲ و ۱۳۱۵، که در هردو «پیشکار و کارگزار کل ممالک آذربایجان» بوده است.



آقا بالاخان سردار افخم و کامران میرزا



قاچاق کرم



نام این نامه که به تاریخ ۲۳ ذی قعدة ۱۳۱۳ (۶ روز پس از ترور ناصرالدین شاه) از وزارت خارجه به سفیر ایران در
 استانبول نوشته شده، اظهار گردیده است که قاتل شاه در اوایل بانی بوده و سپس تحت تأثیر جمال الدین، مذهب
 دهری و عقیده سوسیالیست را تکمیل کرده، فدایی او شده، به علت انتشار اعلامیه های ضد سلطنتی محبوس گردیده
 و پس از آزادی، از ایران به استانبول رفته، در آن جا با سید ملاقات کرده و... سرانجام شاه را کشته است.
 در عکس فوق آن که سرنجیر میرزا رضا را به دست دارد، به روایتی پدر رضاشاه بوده است.



در این نامه که به تاریخ ۲۳ ذی قعدة ۱۳۱۳ (۶ روز پس از ترور ناصرالدین شاه) از وزارت خارجه به سفیر ایران در
 استانبول نوشته شده، اظهار گردیده است که قاتل شاه در اوایل بانی بوده و سپس تحت تأثیر جمال الدین، مذهب
 دهری و عقیده سوسیالیست را تکمیل کرده، فدایی او شده، به علت انتشار اعلامیه های ضد سلطنتی محبوس گردیده
 و پس از آزادی، از ایران به استانبول رفته، در آن جا با سید ملاقات کرده و... سرانجام شاه را کشته است.
 در عکس فوق آن که سرنجیر میرزا رضا را به دست دارد، به روایتی پدر رضاشاه بوده است.



میرزا آسودا پس از قتل شاه



آخرین عکس سید



ایمان نامه
فقه محمد بن محمد باقر
از آیه الله العظمی

حضرت میرزا محمد باقر
در روز جمعه ۱۲۰۴

در روز جمعه ۱۲۰۴

نیز در روز جمعه ۱۲۰۴

تاریخ مع ۱۲۰۴

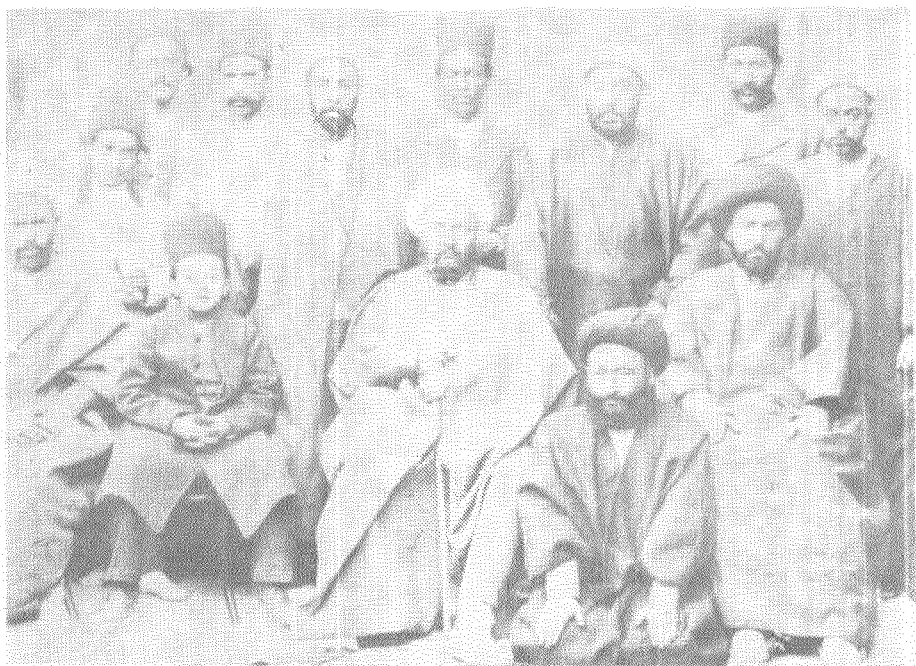
ایمان نامه

میرزا آسودا

تاج دارکش تاج دار شده



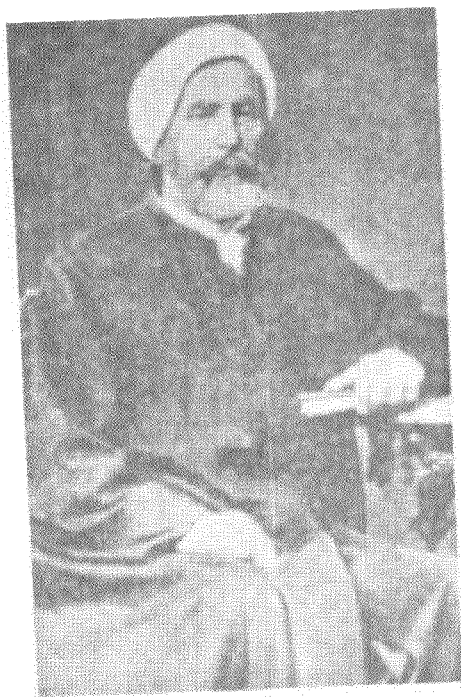
سید برهان الدین بلخی



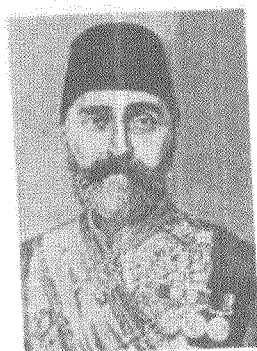
ابوالحسن میرزا حیرت نبوی (شیخ الرئيس قاجار). عکس بالای شیخ در استانبول گرفته شده است.



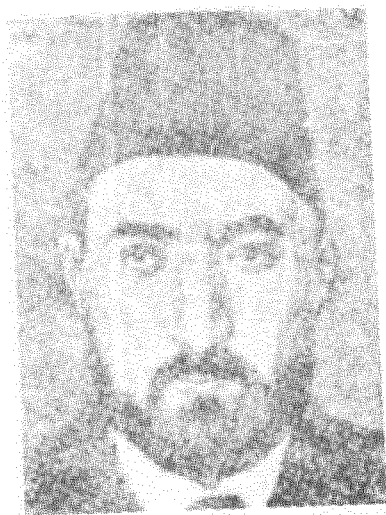
احمد وفاق پاشا



خواجہ تحسین افندی



عبدالخالق نصوحی بیک



منیف پاشا



خیرالله افندی با پسرش عبدالحق حامد، شاعر معروف



خلیل بیگ افندی

«دستور اعلیٰ مأمورین دولت علیای ایران»
«سلطان مبین»

باید دولتت نمایندگی امور بحار و نیمه
کلی مشیت و داشته از هر چه آید. و مرتبه
اطلاقی باشد. و اگر امکان دارد تمام توابع آنها
در محل مأموریت شما حضور رسیده و اقدامات
سفارت گیری لازم باشد باید بدون حالت سطل
بسفارت اخبار نمایند.

هر مصلحتی که سفارت اخباری نمایند باید
مبهم و غیر مستقیم باشد بطریق واسطی، انضمام
سین گردد. نویسد در تالان روز در دولت تاریخ
از تالان شخص چنان آدم نباشد ایران نیمه تالان
هم تالان قسمی از امتداد وارد آمد.

باید کار کاران علیه کالی و سبب و ولایت
بهم رسانیده و بیطرفی امور افتاده را بدستاری
آنکه عین و خصوصیت انجام داد و دچار
مشکلات نباشد کرد.

برای قطع دعوی تعیین دو نفر بمقام
در کار بر دوازده ماه به مجلس محاکمه مرکب از دو
نفر اجراء و یک نفر منشی عیون نوشتن شرط و ثبت
محاکمه که ترتیب داده شود که امور محله محصور
مدعی علیه و بازوای آنها در محاکمه مجلس رسیدگی
و قطع و فصل شود در محاکمه ازوم اعلام مقتضی
قرین ربط بنمود.

این اجراء را باید نیمه و یکبار که در تحت
اداره شماست خودتان اختیار انتخاب کنید.
باینکه عین فرجه مدت تقریباً اجراء انتخاب نمایند
ازین هشت نفر هر دو نفر سه ماه هر هفته
در محله حاضر بمرکز است نمایانور نیمه رسیدگی
نمایند پس از آنکه نو با دو نفر تمام شد
دو نفر دیگر دو مدت سه ماه مشغول
رسیدگی امور بشوند هنگام بازگشت به آنتر است
استعلامی از مدعی و مدعی علیه را در
شرایط دادند استعلامات حل مراجعت بمقامت
گیری دارند در این صورت لازم است محصل
قضای که سطل خود را بسفارت گیری رجوع
نمایند یا ضمناً و یکبار را بسواد اسناد خود که
بهم کار برداشته مورد شده باشد یا ضمناً اعلام
مجلس محاکمه قریبتر کسی طرم اسناد بپول شود
که در دوران استیفاء سفارت گیری موافق قانون
استیفاء حق سکندر و ظاهر بر رسیده که
امور نیمه و حفظ حقوق آنها باید عموم استیفاءات
و بسفارت گیری و اجرت نمایند خاصه اموری
و اگر جامع برسد و امکان آن قریب برسد

باشد و باید آن را بپورت از روی نامند صبح
و بپورتی باشد.

برای آنکه آسیا و نیمه دولت علیه ایران
حقوق و تکالیف خود را عیناً نمایند از طرف
حاکمانه فرستاده شد که باید در مصلحت خود
آن گذاشته از روی حق سلفه نمایند و اگر
بر خلاف آن رفتند و جوی گرفته بودند مورد و افتاد
خواهد شد که آخرین و نیمه آن مصلحت شما از
سطل خارج خواهد بود.

انضمامی که از نیمه ایران نخواهند نمود
تمامی اقوال باید بعد از اول ملت سلفی نسبت
و انضمام گردد و وضع حق غایت را بود و انضمام
دولت محلی چون سؤال از مأمور دولت ایران
و تعویق سطل همان شخص نمیتواند اورا نمایند
قبول کند باید محلی و صلوح شود که شخص
مربور در تحت محاکمه و سوزنیت نبوده و موافق
قانون نمایندیت تحت اتصال علی التوالی در محاکمه
محلی محاکمه گردد و شروط تقاضیه را اعلام
گیری داشته است و این صورت نمایانور بر امت
بسفارت گیری نماید جواب بسؤال سکونت
نویسد و آنوقت هم که کیفیت و بسفارت اخبار
نمایند باید بطور واضح اسم و محل توطن
و کتب و نوع حرفه شخصی را بنویسد که کتب
و کتابی است و چه قدر مدت است که در محاکمه
محلی توقف داشته و مشغول چه کتب و کار
است و اگر بر خلاف شروط مزبور دولت
محلی کسی را به نسبت قبول کرده که در دایره
بجای قبول نکرده خود را بسفارت اطلاع دهد.

در باب احوال حقوقی اگر ورثه و یا وصی
او نمایند باید احوال و اشیاء را بنمایند
چند نفر از موکلین و مستورین محلی همان سیاهه
کرده و در دفتر کار در تالان محلی و بنام مستشار
محلی چند نفر بزرگ و دینی او را بنام ترک
را در آورده فیض وصول بکند و سطل نمایند
و لازم است که این سیاهه را در حق وصول
را محلی بدین مقرر باید بهر واسطه نمایند و اگر
مدعی دارد باید در محاکمه محلی که با مستشار
و حضور اجراء رسیده که در صورت ثبوت
شرایط آنرا از ترک حق مدعی را از او بزرگ
دینی گرفته است باید آنرا اگر در حق و حاکم
نویسد و دینی نماید باید از آن مستشار چند
نفر مستورین ترک را سیاهه کرد صورت مجلس
بهری باید مقرر نوشته که در دایره حق آنکه
بدری و مسودت محصل سیاهه را بجهت سفارت
بفرستید که بپورت اطلاع داده شود که ترک

خود شتار آید تسلیم نگردد باید کالی وقت را
در جمع و سطل ترک سطل بنویسد.

در باب نسبت ترک یعنی انضمام هر یک
از وراثت مدعی نسبت قانونی باشد. رجوع
به امر افتاده محلی محلی گردد. تمام کار خود را از
آنها مستخرج این محلی مطابق با نسبت هیئت
توق ایران باشد که بر و قضیه آن تعیین مأمور
ایران است خواهد و نیمه دولت ایران باشد و خود
در تحت خارج باشد هیچ تفاوت نیست بدست
حکومت محلی بیع و وجه من الوجوه سطل ترک
جای نیست مثلاً آن است اطلاق و سطل را باید
بمأمور ایرانی موافق تقاضیه محلی تقسیم کند
اگر کار کاران محلی در سطل نمایند یا سیاهه
نمایند و احوال خود را بپورت بفرستد بپورت اطلاع
بدهد تا حکم لازم صادر شود.

انباری که محاکمه بزرگ است محلی بنویسد
باید باشد اطلاع مأمور ایران رسانیده و مأمور
اطراف آنرا در دست ملاحظه نماید که محاکمه
مستطین محله و مطابق نباشد اگر صحیح و بی
عیب باشد بعد از آنکه و الا بعد از آنکه در آنرا
قبول نماید.

از سطلان باید احوال حاکمات حاکمات را مستحضر
نمایند خواص و سائل اجراء کار در دایره بزرگ
انباری باید و اگر آن آنها را در سطلان است
رسیده که در بعضی سطل کالی باید و اگر خواص
و اجراء کار در دایره باشند کار در دایره
بازوای باید و در دایره ثبوت رسیده چون سطل
و جواب آن کار در دایره باید با امر خارج از مأموریت
خود خواهد شد.

در باب جمع که دولت محلی مطالبه و اندی کند
باید تمام اسناد و اشیاء سطل انضمامی که کتب
و وسایل مشغول باشد. محاکمه و رجوع و سطل ایران
مدعی علیه استعلام نماید.

و هر یک مأمورین دولت سطل آنها مطالبه
نمایند باید محلی نماید.

قرین شریعت محلی باشد ۱۳۴۸

دستور العمل به مأموران سفارت و کنسولگری های ایران در عثمانی، در پیرامون رسیدگی به امور اتباع ایران در عثمانی

tarikhema.ir

mandegar.tarikhema.org

آرامگاه حافظ
 در میان باغ که در میان حافظ بود...
 یکشنبه است به روز جمعی غنای او...
 بیلی شب بر لب سیرینک نایب...
 یاد شیراز گشود کرد و ناله سینای...
 برگشته آواز چون حافظ رن...
 دل شاهروح ایران چه توان چند...
 قریبا بوی کوی آید آفاقش...
 در بین دیو شمس بود ماهیان...
 سید گلشن شاهان و عرف سر بلند...
 بر سر کلاه ملی روی آفاق خاک...
 از میان گل سواد آید سبستان...
 در میان آید پادشاه شهبان...
 از این جهان آید آواز و بوی گل بادی...
 از این جهان آید آواز و بوی گل بادی...

Rindlerin ölümü

K. Recavi



یحیی کمال



فرهاد میرزا معتمدالدوله

اسلامی باعث شد که درگاهشان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان و ادیبان دیارهای گوناگون گردد. دسته بزرگی ازین عالمان و ادیبان از آغاز عهد صفوی به بعد... از ایران مهاجرت کرده و در دوره‌هایی محدود یا نامحدود در خاک عثمانی باقی مانده و کتاب‌هایی به عربی و به فارسی در آن جا تألیف نموده‌اند. علاوه بر این بر اثر توجه خاصی که پادشاهان عثمانی و بزرگان دولتشان به زبان و ادب فارسی داشتند، پایتخت آنان از پناه گاه‌های بزرگ شاعران و ادیبان زمان و محل گرد آمدن نسخه‌های فراوان از کتاب‌هایی که عالمان و ادیبان ایرانی به تازی و پارسی تألیف کرده‌اند، در کتابخانه‌های شاهان و بزرگان درگاهشان گردید که هنوز هم بسیاری از آن‌ها در جای خود باقی است.^۱ اجتماع همین کتاب‌های بی‌شمار و کتاب‌های دیگری از سراسر بلاد اسلامی در روم باعث شد که بهترین کتاب‌ها در ذکر موضوعات علوم و معرفی کتاب‌هایی که در فنون مختلف تا عهد مؤلفانشان پدید آمده بود، در آن دیار به وجود آید... خلاصه سخن آن که در عهد فرمانروایی سلسله صفویان به علت‌های مختلف... درباره دانش‌های عقلی و ادبی و پرورش سخنوران فارسی کوتاهی می‌شد، وجود دولت عثمانی در خارج از ایران قسمتی از این کوتاهی و قصور را جبران می‌نمود و جبران قسمتی دیگر را برای گوهرکامیان هند باقی می‌گذاشت.^۲

اگرچه زبان ترکی در دوره عثمانی به تدریج به زبان رسمی دربار عثمانی تبدیل شد، نوشتن و خواندن به زبان فارسی در عثمانی هرگز ترک نگردید. گذشته از آن که آثاری به نظم و نثر در این دوره پدید آمده، نامه‌های رسمی بسیاری نیز به فارسی نگاشته می‌شده است. در همین دوره زبان فارسی از آناتولی فراتر رفته، در سرزمین‌های بالکان نیز که تحت استیلای عثمانی درآمده بودند، رواج یافت.

۱- محمدمامین ریاحی حدس زده است که تعداد نسخ گران بهای خطی فارسی محفوظ در کتابخانه‌های دولتی و مجموعه‌های خصوصی ترکیه به ۳۰۰ هزار جلد سر برزند. زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، صص ۲۳ - ۲۲۲. توفیق سبحانی تاکنون پنج فهرست از کتاب‌ها و رسالات خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه، چون کتابخانه‌های راشد افندی، بورسا، مغنیا و... تنظیم و منتشر کرده است. در هر کدام از این کتابخانه‌های گمنام ده‌ها و بلکه صدها گنجینه گرانقدر و متروک «که شاید نمونه آن‌ها در دیگر کتابخانه‌های بزرگ و نامی دنیا وجود نداشته باشد» نگهداری می‌شود. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مغنیا که یک کتاب ۵۰۰ صفحه است، مشتمل است بر معرفی بیش از ۲۴۱ کتاب و ۱۰۵ مجموعه خطی ارزنده. مجتبی مینوی که در سال ۱۳۲۹ برای آشنایی با کتابخانه‌های ترکیه در آن کشور به سر می‌برده، در مقاله‌ای که ترجمه‌اش در روزنامه وطن، چاپ استانبول به چاپ رسیده، خطاب به مردم آن کشور چنین نوشته است: «من برای کتب به این جا آمده‌ام و ترکیه شما و بالخصوص استانبول شما آن قدر که از این حیث ثروتمند است، از هیچ حیث نیست. گنج فناناپذیری به وسعت اقیانوس کبیر در کنج کتابخانه‌های شما ودیعه نهاده‌اند...» یغما، ص ۳، ش ۸ (آبان ۱۳۲۹)، ص ۳۰۴.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، صص ۶ - ۴۵.

بوگدانوویچ، ایران‌شناس یوگسلاویایی، در مقالهٔ محققانهٔ خود تحت عنوان «ادبیات فارسی در یوگسلاوی»^۱ از نفوذ پانصد سالهٔ زبان و فرهنگ ایرانی در ایالت‌های مختلف آن کشور بحث می‌کند و در مقاله‌ای دیگر که «نویسندگان و شعرای فارسی‌گوی یوگسلاوی»^۲ عنوان گرفته، ۱۶ شاعر و نویسنده از آن سرزمین‌ها را که آثاری به فارسی پدید آورده‌اند، معرفی کرده است.

رواج شعر و ادب فارسی در عثمانی، سرزمینی که مردمش به زبان‌هایی جز فارسی تکلم می‌کرده‌اند، به وجود فرهنگ‌های فارسی به ترکی و کتب شرح و تفسیر متون تقاضای روزافزون و زمینهٔ مساعدی پدید آورد. از همین روی است که فرهنگ‌ها و شرح‌های متعددی در سرزمین‌های عثمانی تألیف گردیده است.^۳

گذشته از آن که شاعران ترکی سرای زیادی در عثمانی به زبان فارسی نیز شعرهایی سروده‌اند، تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات عثمانی قابل توجه است. چندان که «ادبیات دیوان» را از جهت قالب و مضمون، تقلیدی از شعر فارسی به شمار آورده‌اند. ابیات شاعران سبک مذکور چندان آکنده از لغات و ترکیبات فارسی است که خواندن آن‌ها برای فارسی‌زبانانی که آشنایی اندکی با زبان ترکی داشته باشند، ممکن می‌نماید؛ در حالی که ترک‌زبانانی که با زبان و ادب فارسی آشنایی نداشته باشد، به خواندن و دریافتن مفاهیم آن‌ها موفق نخواهند شد.

ترجمه‌ها و تأثیر پذیری‌ها

با شیوع صنعت چاپ و توسعهٔ مدارس نوین، ترجمهٔ آثار کلاسیک زبان فارسی به زبان ترکی عثمانی، که از قرن‌ها پیش آغاز شده بود، به ویژه از اواخر سدهٔ ۱۹ رواج بیش‌تری می‌یابد. تنظیم فهرست کاملی از متون فارسی ترجمه شده به ترکی خود موضوع کتابی کوشش طلب تواند شد. «این قدر هست که کم‌تر متن فارسی، ترجمه نشده مانده است و شاهکارهای مهمی چون دیوان حافظ و گلستان سعدی و مثنوی مولوی و رباعی‌های خیام نه یک بار که بارها ترجمه شده است. نام و مشخصات برخی از ترجمه‌های چاپ شده را در کتاب‌شناسی

۱- راهنمای کتاب، س ۵، ش ۱۲-۱۱ (بهمن و اسفند ۱۳۴۱)، صص ۹۰-۹۸۲.

۲- مجلهٔ وحید، ج ۱، ش ۸ و ۹ (مرداد و شهریور ۱۳۴۳)، صص ۶۷-۶۰ و ۳۴-۲۶.

۳- برای اطلاع بیش‌تر دربارهٔ فرهنگ‌ها و شرح‌های مذکور ر. ک: زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، صص ۱۸-۲۱۳.

ترکیه درباره ایران می‌توان دید.^۱»

محمدامین ریاحی «به عنوان نمونه نام‌های مترجمان رباعی‌های خیام (به خط لاتین)^۲ و سال چاپ آن‌ها را که از همان کتاب استخراج شده» به قرار زیر ذکر کرده است: عبدالله جودت ۱۹۱۴، چاپ دوم ۱۹۲۶؛ حسین دانش و رضا توفیق ۱۹۲۲، چاپ دوم ۱۹۲۷؛ حسین رفعت ۱۹۲۶، چاپ دوم ۱۹۴۳؛ فیض الله ساجد ۱۹۲۹؛ احمد خیاط ۱۹۳۱؛ عبدالباقی گؤل‌پینارلی ۱۹۵۳؛ واصف ماهر قوجا ترک ۱۹۵۴، چاپ دوم ۱۹۵۵؛ چاپ چهارم ۱۹۶۹؛ رشدی شارداغ، چاپ دوم ۱۹۶۰؛ صباح الدین ایوب اوغلو ۱۹۶۱، ۱۹۶۹؛ محمد نوری گنج عثمان ۱۹۶۳؛ عبدالقادر [قاراحان؟] چاپ دوم ۱۹۶۹؛ احسان حمامی زاده ۱۹۶۶.^۳

ناگفته نماند که کتاب‌شناسی فوق در سال ۱۹۷۱ منتشر گردیده و بی‌گمان در فاصله بیست و اند سال بعدی نیز ترجمه‌ها و چاپ‌های جدیدی از رباعیات خیام در ترکیه منتشر گردیده است.

پیش‌تر گفتیم که نخستین بار فیضی افندی بود که ترجمه‌ای از رباعیات خیام را در اواخر دهه نهم یا اوایل دهه دهم سده ۱۹ در استانبول انتشار داد. فیضی افندی در روی جلد رساله مختصر خود یک رباعی ترکی درج کرده که حاکی از وقوف او به دشواری کار ترجمه رباعیات است:

ارباب کماله نقص بولمق مشکل	عیب جویی از ارباب کمال، مشکل است
صحرای تعصب ده یورولمق مشکل	خسته شدن در صحرای تعصب، مشکل است
خیامه تعرض ائتمک آسان اما	تعرض کردن به خیام آسان است، اما
خیام گبی سخنور اولمق مشکل.	سخنوری چون خیام شدن، مشکل است.

حسین دانش و رضا توفیق در کتاب قبلاً معرفی شده خود، درباره ترجمه رباعیات خیام دکتر عبدالله جودت چنین نوشته‌اند:

«مدت‌ها بعد از فیضی افندی، یعنی چند سال قبل، دکتر عبدالله جودت بک، کتابی تحت عنوان رباعیات خیام به چاپ رسانده، در مقدمه آن بعضی اطلاعات صحیحه درباره آن شاعر نقل کرده است. به جهت این که وی پیش از دیگر نویسندگان عثمانی به چنین امر

۱- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۲۰.

۲- می‌دانیم که خط لاتین از سال ۱۹۲۸ به بعد در ترکیه متداول گردیده و بنابراین کتاب‌هایی که تا آن تاریخ در آن کشور به چاپ رسیده، به خط عربی است نه لاتین.

۳- زبان و ادب...، ص ۲۲۰.

مهمی اقدام کرده، تشکر از زحماتش بر ادبای عثمانی فرض است؛ ما در این مورد از مرددین نیستیم. با این همه، به اعتبار این که خیام را از سال‌ها پیش می‌شناسیم و مخصوصاً به پیروی از ذوق خود در پیرامونش تحقیق کرده‌ایم، هم از روی کمال خلوص و هم با قلیلی صلاحیت ادعا توانیم کرد که کتاب عبدالله جودت بک ضمن حائز فضل تقدم بودن، از نقایص زیادی نیز عاری نیست و ترتیب دادن ظریف تر آن احساس شده و زمانش نیز رسیده است. بزرگ‌ترین نقص آن اثر، گرد آمدن صدها رباعی بیگانه از خیام در آن است. حرفی نیست که عبدالله جودت بک مجموعه رباعیاتی را که مسیونیکلا سال‌ها قبل به زبان فرانسه ترجمه و طبع کرده، اساس کار خود قرار داده است. در صورتی که دست کم از سی سال باز خاورشناسان بزرگ زیادی در پیرامون هویت شخصی، زمان و زندگی خیام و به ویژه رباعیاتش، تحقیقات دامنه داری انجام داده، اشتباهات مهمی را تصحیح کرده‌اند. چنان که ژوکوفسکی، پرفسور معروف، با حوصله و متانت زیادی به تحقیق پرداخته، سرایندگان ۸۲ رباعی از رباعی‌های نسبت داده شده به خیام در اثر مسیونیکلا را شناسایی و در حقیقت آن‌ها را به صاحبان اصلی خود عودت داده است. بدیهی است که با زحمت زیاد، رباعی‌های متعلق به دیگران زیادی در آن مجموعه شناسایی خواهد شد... پرفسور براون^۱، ایران‌شناس فاضل در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران خود، ضمن بحث از خیام، تمام این جهات را متذکر شده و خوانندگان را هشدار داده است که از افتادن در دام چنین خطاهای فاحشی پرهیز کنند^۲».

ناگفته نماند که مسیونیکلا در زمان محمدشاه، مترجم سفارت فرانسه در تهران و پس از آن کنسول فرانسه در رشت بوده و از مکاتبات میرزا فتحعلی آخوندزاده با او چنین برمی‌آید که در صدد ترجمه مکاتبات کمال الدوله او به زبان فرانسه بوده است^۳. وی رباعیات خیام را براساس دو مجموعه از رباعیات خیام که یکی در ایران و دیگری در بمبئی به چاپ سنگی رسیده بوده‌اند، تدوین و به زبان فرانسه ترجمه کرده بود. این اثر به رغم غیر تحقیقی بودنش در جلب توجه اروپائیان نسبت به ادبیات خاورزمین و به ویژه فارسی مؤثر بود. صادق هدایت در مقایسه کارهای فیتز جرالده و او چنین نظر داده است:

«فیتز جرالده که نه تنها مترجم رباعیات خیام بوده، بلکه از روح فیلسوف بزرگ نیز ملهم بوده است... [او] با ذوق و شامه شخصی خودش بهتر رباعیات اصلی خیام را تشخیص

۱ - حسین دانش و رضا توفیق کتاب خود را به پرفسور ادوارد براون و سرتوماس آدامز، پرفسور عربی دانشگاه کامبریج اهدا کرده‌اند.

۲ - رباعیات عمر خیام، صص ۹-۱۱.

۳ - امیرکبیر و ایران، ص ۵۵۲ و الفبای جدید و مکتوبات، صص ۱۰۶، ۲۹۹، ۲۲ - ۳۲۱، ۱۹ - ۴۱۱ و ۴۲۸.

داده تا نیکلا مترجم فرانسوی رباعیات خیام که او را به نظریک شاعر صوفی دیده و معتقد است که خیام عشق و الوهیت را به لباس شراب و ساقی نشان می‌دهد؛ چنان که از همان ترجمه مغلوپ او، شخص با ذوق دیگری مانند رنان خیام حقیقی را شناخته است.^۱»

همو، کارژو کوفسکی (۱۹۱۸-۱۸۵۸) — ایران شناس روس، عضو آکادمی علوم پترسبورگ و مؤلف کتاب‌ها و مقالاتی در پیرامون زبان و ادبیات فارسی و تاریخ مردم ایران و تحقیقاتی در پیرامون فرق مذهبی و طریق درویشی ... — درباره رباعیات خیام را چنین ارزیابی کرده است:

«مستشرق روسی ژوکوفسکی، مطابق صورتی که تهیه کرده، در میان رباعیاتی که به خیام منسوب است، ۸۲ رباعی گردننده پیدا کرده؛ یعنی رباعیاتی که به شعرای دیگر نیز نسبت داده شده. بعدها این عدد به صد رسیده. ولی به این صورت هم نمی‌شود اعتماد کرد. زیرا، مستشرق مذکور صورت خود را بر طبق قول (اغلب اشتباه) تذکره‌نویسان مرتب کرده که نه تنها نسبت رباعیات دیگران را از خیام سلب کرده‌اند، بلکه اغلب رباعیات خیام را هم به دیگران نسبت داده‌اند...»^۲

چنان که پیش از این نیز اشارت رفت، حسین دانش رباعی‌های منتسب به خیام را به نثر ترجمه کرده و می‌دانیم که نثر از حمل کامل پیام مستتر در شعر عاجز است. یحیی کمال^۳

۱ — ترانه‌های خیام، ص ۱۱. ۲ — پیشین، ص ۲۱.

۳ — یحیی کمال بیاتلی (۱۹۵۸ — ۱۸۸۴). در اوسکوپ به دنیا آمد. تحصیل کرد. تحت تأثیر ادبیات جدید شکل گرفته در ثروت فنون قرار گرفت. در ۱۹۰۲، هنگامی که ۱۹ سالی از عمرش می‌گذشته، به اروپا فرار کرده، در پاریس رحل اقامت افکند و ادامه تحصیل داد و با غالب رهبران سرشناس ترکان جوان چون احمد رضا، پرنس صباح‌الدین، سامی پاشا زاده سزایی، عبدالله جودت آشنا شد. بعد از اتمام تحصیل در رشته سیاست بین‌الملل، در سال ۱۹۱۲ به ترکیه بازگشت. در دارالفنون به تدریس تاریخ تمدن، تاریخ ادبیات غرب و تاریخ ادبیات ترک پرداخت. در مبارزه‌های بخش شرکت کرد. در سال ۱۹۲۲ به عنوان مشاور در هیئت سیاسی اعزام شده به لوزان داخل شد. در ۱۹۲۳ به نمایندگی مجلس کبیر ملی انتخاب شد. بعدها هم بارها به مجلس راه یافت. به عنوان وزیر مختار در ورشو، مادرید و لیسبون خدمت کرد. نخستین سفیر کبیر ترکیه در پاکستان تازه به استقلال رسیده شد. انیستینوی یحیی کمال آثارش را پس از مرگش انتشار داد. گنبد آسمان خودمان در ۱۹۶۱، با نسیم شعر قدیم در ۱۹۶۲ و رباعی‌ها و سرایش ترکی رباعیات خیام در سال ۱۹۶۳ و چند اثر دیگرش و از آن جمله خاطراتش و دیگر آثار منظوم و منثور چاپ و منتشر گردید. رباعی‌ها و سرایش رباعیات خیام به ترکی از دو بخش جدا از هم تشکیل یافته؛ رباعی‌های خود شاعر، ترجمه رباعیات خیام به شعر. یحیی کمال را یکی از آخرین حلقه‌های سلسله شاعران وطن‌پرست بزرگی چون نامق کمال، عبدالحق حامد، توفیق فکرت، سلیمان نظیف، ضیاگو کالپ و محمد عاکف به شمار آورده‌اند و گفته‌اند که او احساس و ادراک، کهنه و نو، ذوق و تحقیق ... را به طور متعادل درهم آمیخت.

از شاعرانی است که به فکر برگرداندن رباعیات خیام به شعر ترکی افتاد و سال‌ها با علاقه‌ای تسکین‌ناپذیر با رباعیات خیام — که دانش و توفیق به چاپ رسانده بودند — و رفت و خود نیز رباعیات زیادی سرود و به نظر نهاد سامی بانارلی به بهترین شاعر رباعی سرای زبان ترکی تبدیل شد. خودش که رباعی‌های سروده‌ی خویش را عادتاً به دست دوستانش می‌سپرده، از انتشار زبان به زبان آن‌ها به وجد آمده، احساس خود را در قالب این رباعی ریخته است:

فرقینده دئییلدیک گوگه ارمیش سریمیز	سرم‌ان به آسمان رسیده بود و خود نمی‌دانستیم
شیمدن گرو گلزار سخن دیریئریمیز	بعد از این گلزار سخن جایگا همان است
گئتمیش خبر نشوه‌سی خیامه قدر	خبر نشوه‌اش رسیده است به خیام
حظ وئرمیش احبایه رباعی لریمیمز	رباعی‌هایمان دوستان را محظوظ کرده

یحیی کمال که بر آن بود «خیامیمیش حقیقتی آرزوچ فیسیلدایان» (آن که حقیقت را کم و بیش نجوا کرده، خیام بوده است) به ترجمهٔ رباعی‌ها از این مجرا نزدیک شده است که اگر فلان رباعی فارسی را، خیام می‌خواست به زبان ترکی بسراید، چگونه می‌سرود؟

خیامی آلیب ترجمه ائت در لرسه	اگر گفتند که خیام را بردار ترجمه کن
ئویرنمک ایچون طالب ایسن بیر درسه	اگر خواهان آموختن درسی هستی
دریم کی رباعیسی نی نظم ائتمه لی سن	می‌گفتم رباعی‌اش را چنان باید بسرایی که
خیام اونو ترکیده ناسیل سؤیلرسه	خیام خود آن را در ترکی چنان می‌سرود.

نوشتهٔ ناتمامی دربارهٔ سرودن رباعیات خیام به ترکی از یحیی کمال در دست که روشن‌گر چگونگی کارش در این زمینه تواند بود:

«وقتی از خواندن کتاب‌ها خسته می‌شوم، برای تنوع، یکی از رباعیات خیام را برداشته، برای چندمین بار از نظر می‌گذرانم و مشغول برگرداندنش به ترکی می‌شوم. مثلاً اگر قرار بود خیام این رباعی را به ترکی بسراید چگونه می‌سرود؟ سعی می‌کنم این را کشف کنم. این گرچه خسته‌کننده، اما مشغولیستی است سرگرم‌کننده. از این گونه ترجمه کردن بعضی گوشه‌های ناشناخته کشف کردم... [و از آن کشف‌ها سخن می‌گوید.] دیروز باز به عادت مألوف معروف‌ترین رباعی‌های خیام را دست گرفتم. همان رباعی را که با ندای کوکوکو از خرابهٔ یک کاخ شاهانه، فانی بودن دنیا را خاطرنشان می‌سازد. در نخستین نگاه باز نقلش به ترکی و در وزن رباعی مشکل به نظر رسید. و همین دشواری مرا جلب کرد. گفتم که از هر سویی تجربه‌ای بکنم و برای غلبه بر این دشواری سعی خودم را بکنم. نخستین مصراع خیام این است: «آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی» ای دادبیداد، همین مصراع اول چیز پربلایی است. مصراع بعدی هم از این قرار است: «بر درگاه او شهان نهادندی رو» و... پس از تقلای زیاد این شکل به نظر مناسب آمد:

بیر قصر ایدی چکمیش گوگه برج و بارو
 شهریشه یوز سوردو گویر قصر ایدی بو...
 و در ادامه این سرایش ترکی چنین آوردم:

بیر قمری جهان نماسی او ستونده دوروب
 هر آن ثوتویور، دی یوردو کوکو کوکو
 فاخته ای بر کنگره اش نشسته
 هر آن می خواند و می گفت که کوکو کوکو
 کوکوی آخر مصراع پایانی در ترکی تنها صدایی است و بس؛ در حالی که در فارسی
 غیر از صدا، به معنی کو؟ چه شد؟ کجا رفت؟ نیز هست و معنی شعر را به شایستگی تمام
 می کند...^۱

هدایت، «تقلید آواز فاخته [در این رباعی را] که در ضمن به معنی کجا رفتند؟ هم باشد، یک شاهکار زیرکی، تسلط به زبان و ذوق» دانسته است. پل والری هم با در نظر گرفتن محال بودن برگردانی چنین ظرایفی است که شعر را چیزی خوانده که در ترجمه نابود می شود. اما شاعران بزرگ هم تنها به واسطه ترجمه هاست که به انسانیت تعلق پیدا می کنند. شعر اگرچه در ترجمه آسیب می بیند، موفقیت یک مترجم در برگرداندن آن به زبانی دیگر نسبی است. نزدیک شدن به روح و زبان یک شعر بستگی به عوالم چندی دارد که پیدا کردن پیوند روحی با شاعر در پرتو صداقت و صمیمیت مترجم صاحب صلاحیت از عمده ترین آن هاست. یحیی کمال از چنین صداقتی برخوردار بود و در پرتو چنین صداقتی بود که روی ترجمه های خود مدت ها زحمت می کشید و برای آن که مصراعی زاده شود ماه ها انتظار می کشید و برای جا افتادن عبارتی آن را بارها با حزم و احتیاط و بدون احساس خستگی تراش می داد. و با این همه عمرش برای تمام کردن بعضی از رباعیات کفایت نکرد و بدیهی است که اگر بیش تر از آن چه که زیست می زیست، بعضی از رباعیات به ترکی سروده شده خیام، زحمت بیش تری می بردند و صیقل یافته تر و جا افتاده تر می شدند و زمان در جام ریختن آن هایی که در خم بودند نیز می رسید.

صاحب ذوق دیگری که در پی انتقال رباعیات خیام به زبان ترکی برآمد، صباح الدین ایوب اوغلو^۲ بود. وی در همه ترجمه هایی که از رباعیات خیام به ترکی شده

۱ - تاریخ مصور ادبیات ترک، ج ۲، صص ۹۱ - ۱۱۹۰.

۲ - صباح الدین ایوب اوغلو (۷۳ - ۱۹۰۸)، در فاصله سال های ۳۲ - ۱۹۲۸ در دانشگاه های فرانسه تحصیل کرد. در دانشگاه های ترکیه در موضوعاتی چون زبان شناسی فرانسه، تاریخ فرهنگ، ادبیات تطبیقی ترک - فرانسه و... تدریس کرد. ترجمه کتاب دولت افلاطون که با همکاری علی جیم جوز آمده چاپ کرده بود، برنده جایزه بهترین ترجمه سازمان زبان ترک شد. کتاب روی آسمان آبی ماند را که مجموعه ای است از فلکلور ترکیه، به اتفاق یاشار کمال تألیف کرد. مقالات زیادی در پیرامون زبان، ادبیات و هنر در مطبوعات ترکیه به چاپ رسانده که به صورت

بودند، کم و بیش یک عیب می‌بیند و آن زبان متکلف و متصنع آن‌هاست. او اگرچه فارسی نمی‌دانسته، ولی احساس می‌کرده است که متفکر و شاعری چون خیام نمی‌توانسته است با چنین زبان معقد و غامضی سخن بگوید. هدایت هم که اهل زبان و قلم است، زبان خیام را سلیس و ساده و سهل ممتنع یافته است:

«ترانه‌های خیام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی و معمولی گفته شده که هر کسی را شیفته‌آهنگ و تشبیهات قشنگ آن می‌نماید و از بهترین نمونه‌های شعر فارسی به شمار می‌آید. خیام قدرت ادای مطلب را به اندازه‌ای رسانیده که گیرندگی و تأثیر آن حتمی است و انسان به حیرت می‌افتد که یک عقیده فلسفی مهمی چگونه ممکن است در قالب یک رباعی بگنجد... وزن ساده و مختصر شعری خیام خواننده را خسته نمی‌کند و به او فرصت فکر می‌دهد. خیام در شعر پیروی از هیچ کس نمی‌کند. زبان ساده او به همه اسرار صنعت خودش کاملاً آگاه است و با کمال ایجاز به بهترین طرزی شرح می‌دهد... هیچ کدام [از شاعرانی که به خیال پیروی از سبک خیام افتاده‌اند] نتوانسته‌اند به سادگی و گیرندگی و به بزرگی فکر خیام برسند. زیرا بیان ظریف و بی‌مانند او با آهنگ سلیس مجازی کنایه دار او مخصوص به خودش است. خیام قادر است که الفاظ را موافق فکر و مقصود خودش انتخاب بکند. شعرش با یک آهنگ لطیف و طبیعی جاری و بی‌تکلف است. تشبیهات و استعاراتش یک ظرافت ساده و طبیعی دارد...»^۱

ایوب اوغلوپس از انتشار ترجمه عبدالباقی گؤل پینارلی از رباعیات خیام، درمی‌یابد که خیام آن‌چه را در عالم اندیشه کرده، در زبان سروده‌های خود نیز کرده و مثل همه سخنوران بزرگ پیوند خود را با زبان زنده مردم کوچه و بازار حفظ کرده است. جالب توجه است که کریستسن رباعی را وزن شعری کاملاً ایرانی دانسته و هارتمان برآنست که رباعی ترانه نامیده و اغلب به آواز خوانده می‌شده است.^۲ یان رییکا هم احتمال داده است که تکیه گاه خیام «اشعار عامیانه بوده که در آن معارضه با نظام دنیا، سرنوشت، بی‌عدالتی... همگی از احساس بیدادگری و اختناق سرچشمه می‌گیرد».^۳

ایوب اوغلو براساس چنین دریافتی است که می‌گوید هرودوت هم که داستان سرایی چون دده قورقود بوده، در زبان علمای فرانسوی به مانند یک پرفسور سوربن ایراد سخن کرده

← کتاب‌های آبی و سیاه (۱۹۶۱) و تجربه‌ها (۱۹۷۴) تجدید چاپ شده‌اند. در ساختن چند فیلم در پیرامون تاریخ هنر نیز شرکت داشته است.

۱ - ترانه‌های خیام، صص ۷ - ۵۴. ۲ - پیشین، ص ۵۳.

۳ - تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۶۴.

است. گنجشک حافظ هم در ترجمه‌ها، عنقای زمردین شده و خانه‌ای که سعدی از آن سخن گفته، در چشم مترجمان قصر گردیده است و بدین ترتیب سادگی و روانی و گیرایی اولیه‌شان از دست رفته است. ایوب اوغلو بعد از این مقدمات می‌گوید که «با این همه من به هیچ روی در صدد بی ارزش جلوه دادن تلاش‌های مترجمان قبلی خیام نیستم. برعکس از نشستن با آن‌ها سر سفره خیام که هر کدامان او را به نوعی دیگر درمی‌یابیم و بحث کردن با ایشان بزرگ‌ترین لذت‌ها را می‌برم.»

او کارهای چند مترجم رباعیات پیش از خود را چنین ارزیابی می‌کند:

«رضا توفیق، که تنها به رباعی‌های فلسفی ارزش قایل می‌شود، رباعی‌هایی را که شراب واقعی را می‌ستایند از خیام نمی‌داند... عبدالله جودت خیام اصیل را در بعضی رباعی‌هایی که در چاپ‌های زیادی از رباعیات خیام راه نیافته‌اند، پیدا می‌کند. حسین رفعت هم خیام عاشق را واقعی ترمی‌شمارد. چند رباعی از آن‌هایی را که یحیی کمال پسندیده و به ترکی ترجمه کرده، در هیچ کدام از متونی که در دسترس بودند، پیدا نکردم. بسیاری از رباعی‌هایی نیز که فیتز جرالد با آزادی افراطی به انگلیسی ترجمه کرده و در سده نوزدهم توجه و علاقه سراسر غرب را نسبت به آن‌ها جلب کرده، به نظر دانشمندان به خیام تعلق ندارند...»

ایوب اوغلو بر آن بوده است که رباعیات خیام که به زبان مردم سروده شده، در عثمانی به زبان غیر مردمی و فاخر ترجمه گردیده و لازم است که با در نظر گرفتن دریافت مردم امروز از شعر و با بهره‌برداری از امکانات زبان امروز ترکی به این زبان ترجمه شود. از این رو ضمن اساس قرار دادن رباعیات خیام ترجمه عبدالباقی گؤل پینارلی، به آثار دیگر دارای ارزش علمی چاپ شده در اروپا و ترکیه نیز مراجعه کرده، چند رباعی از آن‌ها را نیز انتخاب و ترجمه و به مجموعه خود که در بردارنده ترجمه ۳۸۸ رباعی است، علاوه کرده است. وی در عین حال که اعتراف دارد به این که ترجمه‌های نیمه کاره مانده‌اش کم‌تر از آن‌هایی که در مجموعه‌اش وارد کرده، نیست و حتی در میان ترجمه‌های نیمه کاره رها کرده‌اش به بعضی از معروف‌ترین رباعی‌های خیام هم — که به علت بازی کردن شاعر با واژه‌های فارسی ترجمه‌ناپذیر شده‌اند — می‌توان برخورد کرد؛ و نیز قبول دارد که مجموعه‌اش در بردارنده تمام رباعی‌های منتسب به خیام نیست — و هیچ کتابی هم نمی‌تواند همه سروده‌های واقعی خیام را مشتمل گردد — با این همه مدعی است که رباعی‌هایی هم که ممکن است در گوشه و کنار پیدا شوند، چیز زیادی بر آن چه که در مجموعه وی گرد آمده، نخواهند افزود.

درباره ترجمه‌های دیگر رباعیات و اشعار و آثار شعرا و نویسندگان کلاسیک فارسی گو و فارسی‌نویس به زبان ترکی و تأثیر برداری شعرای ترکیه از شعرای ایران امکان

گفتگو نیست؛ اما از یک شعر یحیی کمال نمی‌توان صرف نظر کرد و آن شعر این است:
حافظین قبری اولان باغچه ده بیر گل وارمیش
در همان باغی که قبر حافظ در آنست،
گلبنی بوده که

یثیدن هرگون آچارمیش قانایان رنگیله
گئجه بلبل آغاران وقته قدر آغلارمیش
اسکی شیرازی خیال ائتدیرن آهنگیله
ثولوم آسوده باهار ثولکه سیدیر بیر رنده
گوئلو هریرده بخوردان گیبی ییلار جا توتر
و سرین سرولر آلتیندا قالان قبریونده
هر سحر بیر گل آچار هر گئجه بیر بلبل توتر.
هر روز با رنگ خونین از نومی شکفته است
بلبل شب تا سپیده دمان می‌نالیده است
به آهنگی که شیراز قدیم را به خیال می‌آورده
مرگ برای یک رند دیار آسوده بهار است
دلش در هر جا چونان بخوردانی می‌بوید
و در قبر مانده در سایه خنک سروها
هر سحرگاه گلی می‌شکفتد و هر شب
بلبلی می‌خواند

سال‌ها بعد، ایزد^۱، شاعر ایرانی، شعر «مرگ زندان» یحیی کمال را به شعر فارسی
برگردانده و به خطی خوش بر لوحه‌ای نویسانده، آن را از طرف انجمن ادبی حافظ، شخصاً به
موزه یحیی کمال اهدا کرده است:

آرامگاه حافظ

در همان باغ که آرامگاه حافظ بوده است
گلبنی در بر آرامگاه او بوده است
از همان گلبن و سر بر قدمش می‌سوده است
بلبلی شب همه شب سینه به گل می‌مالید
یاد شیراز کهن کرده زدل می‌نالید
بهر گوینده آزاد چون حافظ رند
عالم مرگ چو آسوده بهارستانی است
دل شاعر چه ز ایران و چه توران و چه هند
همچنان مجمر پر عود عبیر افشانی است
قرن‌ها بوی بخور آید از آن آتشدان
وز همین رایحه و شعله بود جاویدان
سایه افکن شود از چارطرف سروبلند
روی آرامگاه شاعر گلزار پرست
هر سحرگاه گلی روید از آن خاک نژد
هر شبی ناله کند در غم او بلبل مست

۱ — کاظم رجوی (ایزد) در سال ۱۳۹۱ در دیلمقان آذربایجان به دنیا آمد. از فرهنگیان صاحب ذوق است. تاریخ و جغرافیای سلماس، زندگانی ابونصر و... از آثارش است. شعرهایش که بیش‌تر در موضوع‌های تاریخی و میهنی است، در مطبوعات سال‌های گذشته به چاپ رسیده است. تبریز و پیرامون، ص ۲۴۶.

از همان گل شود آراسته بستان هنر
وز همین ناله پر آهنگ شبستان هنر

تهران، کاظم رجوی (ایزد)

انجمن ادبی حافظ به آرامگاه یحیی کمال بیاتلی اهدا می‌کند. رئیس انجمن،
ذبیح الله ملک‌پور، آذرماه ۱۳۴۲.

تدریس زبان فارسی در عثمانی

بر اثر رواج زبان و ادبیات فارسی در عثمانی، تدریس این زبان از دیرباز در مدارس و مکاتب آن سامان متداول بوده است. در دوره تنظیمات نیز که مدارس جدید نوع اروپایی تأسیس یافت، تدریس فارسی جزو برنامه‌های رسمی قرار گرفت. پیش‌تر، ضمن بررسی احوال و آثار میرزا حبیب اصفهانی، فیضی افندی، آقا محمد طاهر و حسین دانش، دیدیم که ایشان مؤلف کتب درسی فارسی آموزی چندی بوده‌اند و بعضی از آثار درسی ایشان بارها با تیراژهای زیاد تجدید چاپ شده است. دکتر حسین داودی با استفاده از تقریرات و یادداشت‌های استاد علی گنجه‌لی، مقاله‌ای پرداخته است تحت عنوان «کتاب‌های آموزش فارسی در عثمانی». در این مقاله مشخصات ۹۵ جلد کتاب چاپی مخصوص تدریس فارسی در عثمانی دوره پیش از تغییر الفبا به لاتین در سال ۱۹۲۸ — که ادعا شده است همه به نظر نویسنده رسیده و «البته این جا و آن جا کتاب‌هایی هم هست که نویسنده ندیده است» — ارائه گردیده و این فهرست «از نظر میزان توسعه و عمق زبان فارسی در کشور عثمانی حایز اهمیت است.^۱» اما محمد امین ریاحی ادعای نویسنده مقاله را — که خود تک تک کتاب‌های معرفی شده را دیده است — نپذیرفته، بر آن است که مشخصات بیش‌تر کتاب‌های معرفی شده، از مقاله مرگان جمهور تحت عنوان «کتابنامه آثار و ترجمه‌های فارسی و انتشارات مربوط به ایران چاپ شده در ترکیه» برگرفته شده است.^۲ ناگفته نماند که مقاله مورد اشاره که در سال ۱۳۵۰ از طرف کتابخانه ملی آنکارا انتشار یافته، «حاوی مشخصات ۱۳۲۲ کتاب و مقاله است که به زبان فارسی یا ترجمه از متون فارسی، یا در موضوعات مربوط به ایران در ترکیه چاپ شده است و نسخه آن در کتابخانه ملی [آنکارا] موجود است. با این که کتابخانه ملی آنکارا هم مثل کتابخانه ملی خودمان ناقص است و همه کتاب‌های منتشر

۱ — نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱، صص ۶۰۴ — ۵۸۹. ۲ — زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص

شده، مخصوصاً کتاب‌های سال‌های قدیم‌تر را در اختیار ندارد، با این همه آن کتاب منبعی سودمند و حاوی اطلاعات جالبی است.^۱»

از بررسی مقاله مذکور چنین برمی‌آید که پیش از تأسیس مدارس جدید نوع اروپایی آثاری چون گلستان و بوستان و بهارستان و پندنامه منسوب به عطار کتاب‌های عمده آموزش فارسی در عثمانی بوده‌اند و هرکدام بارها تجدید چاپ شده‌اند. در دوره تنظیمات کتاب‌های آموزشی ویژه زیادی براساس برنامه‌های درسی وزارت معارف برای سطوح مختلف آموزشی تألیف گردیده است. محمد امین ریاحی اسامی کتاب‌های فارسی آموزی در عثمانی را به ترتیب نخستین چاپ آن‌ها، از مقاله مرگان جمهور آورده^۲ و از بررسی کتاب‌های درسی دوره نود ساله‌ای که زبان فارسی جزو برنامه رسمی مدارس عثمانی بوده، به دو نکته جالب توجه یافته است:

«یکی این که در پنجاه سال نخستین، مؤلفان از اتباع عثمانی بوده‌اند و در چهل سال آخری ایرانیان نظیر حبیب اصفهانی و فیضی تبریزی نیز به تدریس فارسی در مدارس و تألیف کتاب‌های درسی آغاز کرده‌اند. دیگر این که نخستین تألیفات، نام‌هایی از ترکیبات عربی دارند؛ در حالی که در سال‌های بعد نام‌های ساده فصیح فارسی معمول شده است و این بیش از آن که حاصل ذوق مؤلفان ایرانی باشد، اثر تجدد ادبی در عثمانی است که در شعر شاعران آن دوره و در نام‌های آثار آن‌ها دیده می‌شود.^۳»

در یکی از شماره‌های سال ۱۲۹۹ ق اختر نقدی بر یکی از کتاب‌های دستور تألیف شده توسط یکی از مؤلفان عثمانی درج شده است که جا دارد قسمت‌هایی از آن در این جا نقل گردد:

«در این روزها مؤلف مشهور احمد حمدی افندی باز بر تألیفاتش تألیف دیگر افزوده و اسمش را قواعد سلیمیه گذاشته است. بنا به ادعای خود مؤلف که در دیپاچه ثبت است، گویا موضوع این کتاب مشتمل بر جمیع مطالب فارسی و دارای کافه قواعد آن زبان است. بنده نیز از آن جایی که فی الجمله به زبان پارسی آشنایی دارم، برای تجربت صحت و سقم مدعای مؤلف، کتاب مذکور را مطالعه کرده و دیدم که نه آن کتاب را به فارسی مناسبتی هست و نه فارسی را بدان کتاب مشابعتی... بر همگنان واضح است که در ادای معنی، هر لسان فی حد ذاته شیوه خاصی دارد که به سایرین نمی‌ماند و در وقت نقل و ترجمه لسانی به لسان دیگر آن شیوه حاضر را از دست نباید داد تا قوت و فصاحت سخن فوت و ضایع نگردد... جناب

۱- پیشین، صص ۴۳- ۲۴۲. ۲- پیشین، صص ۴۵- ۲۴۴.

۳- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۴۷.

مؤلف ... هرگز بدین نکته برنخورده، مقالات ترکیه را برداشته، حرف به حرف به فارسی ترجمه کرده است. چنان که از مثنوی فقرات آن کتاب که نمونه خروار است، معلوم می‌شود که نوشته است:

آن‌ها از مکتب رانده شده هستند. تو چرا برپا ایستاده کرده نشدی. شما چرا برای امتحان برده نشدید. همه به قانون بند کرده شوند. شما از این جا نخواستید شدید. و حال آن که همه می‌دانند که هیچ کدام این جور تعبیرات بلیغه (!) در زبان فارسی نیست...

پس می‌توان گفت که این کتاب مشتمل بر فارسی نوظهوریست که جناب مؤلف از پیش خود به ایجاد و اختراعش همت فرموده‌اند، نه آن فارسی بدیع البیانی که الیوم در ایران مستعمل و آثار باهره اکابر لسان به آن نگاشته شده است.

و آن چه موجب مزید تأسف است، آن است که در رخصت‌نامه کتاب مزبور از جانب انجمن وزارت معارف مندرجات کتاب را که مملو از غلطات است، تحسین‌ها و ستایش‌ها به عمل آمده و به تعمیم آن در مکاتب ممالک محروسه شاهانه قرار داده‌اند. احتمال می‌رود که انجمن معارف به نظر امعان کتاب مزبور را مطالعه نکرده‌اند و یا این که محض برای دلخوشی مؤلف که رئیس انجمن تفتیش علمی است، از معایب فاحشه آن اغماض کرده‌اند...^۱

احمد حمدی افندی مذکور معروف به شیروانلی احمد حمدی است که در سال ۱۸۳۱ در شیروان به دنیا آمده، در مدارس قدیمی تحصیل و تدریس کرد. به عضویت و ریاست انجمن تفتیش و معاینه — که اداره‌ای بود وابسته به وزارت معارف عثمانی و وظیفه‌اش بررسی تألیفات و ترجمه‌ها و صدور اجازه چاپ و انتشار به آن‌ها بود — و عضویت مجلس معارف رسید و آثاری به قرار زیر تألیف و ترجمه کرد: ترجمه مقامات حریری، اصول فقه، خلاصه الفرائض، اصول جغرافیا، سیاحت‌نامه هندوستان و... وی در سال ۱۸۸۷ برای مأموریتی دولتی به هندوستان اعزام گردید و در سال ۱۸۹۰ درگذشت.^۲

از یک شیروانی دیگر به نام عبدالمجید شیروانی نیز نام رفته که مؤلف کتاب‌هایی به نام‌های گنجینه قواعد فارسیه و نتیجه قواعد فارسیه برای مکاتب ابتدایی و سلطانی عثمانی بوده است. کتاب اول در ۱۲۹۹ق و کتاب دوم در ۱۳۲۹ق در استانبول به چاپ رسیده‌اند. محمدامین ریاحی معلم و مؤلف اخیر را «از ایرانیان آن سوی ارس» مقیم استانبول معرفی کرده است.^۳

۱ — اختر، س ۸، ش ۳۵ (۲ رمضان ۱۲۹۹)، صص ۷۶ — ۲۷۵.

۲ — میدان لاروس، ج ۱۱، ص ۷۹۴. — زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۵۴.

واسطه انتقال

یکی از پژوهندگان پرتلاش تاریخ تأثیر تمدن و فرهنگ غربی بر ایران سده ۱۹، استقرار ترکان در شبه جزیره آسیای صغیر را عامل بسیار مهمی دانسته است که «چون دیوار چین بین ایران و دنیای غرب که بساط دانش و حکمت و فن جدید در آن گسترده بود» حایل گشته و «در واقع مجرای تنفس ایران را بست و میان ما و جهان علم و هنر نوعایق شد^۱». ایشان ضمن آن که تسلط ترکان بر آسیای صغیر را «از سانه‌های عظیم تاریخ مدنیت شرق و غرب» برآورد کرده‌اند، نسبت به مردمی که قرن‌ها روی در روی اروپا — که علم و فن یک روی سکه‌اش و توسعه طلبی و استعمار و تجاوز رویه دیگر آن بوده — ایستاده، چنین قضاوت کرده‌اند:

«در سایه شمشیر تا قلب اروپا پیش رفتند و چند قرن با خونریزی فرمانروایی کردند؛ اما هیچ بهره‌ای از علم و حکمت اروپا نبردند، و حتی از تحولات فکری و اجتماعی بزرگی مانند رنسانس و اصلاح دین و انقلاب صنعتی و عصر روشنایی خبردار نگشتند. سرسختی این قوم در دانش‌ناپذیری از شگفتی‌های تاریخ فرهنگ بشر است. حد تعقل مدنی عثمانی را در قرن هفدهم از این جا باید شناخت که حتی فن ساعت‌سازی را تحریم کردند، برای این که دستگاه ساعت کارمؤذن مسجد را ضایع می‌گرداند. اما هم‌زمان آن در ایران برای ساعت‌ساز فرانسوی که پیرو نا توان گشته بود، مستمری سالیانه برقرار نمودند. جیمز موریه می‌نویسد: «هر آینه ایرانیان به اندازه ترکان با اروپا ارتباط داشتند... تا حال در فنون و علوم با ما برابری و رقابت می‌کردند^۲».

اما به راستی آیا پایه داوری درباره سرشت و اخلاقیات یک قوم و بررسی علل عقب ماندگی یا پیشرفت کشوری را بر چنین دلایل و شواهدی می‌توان نهاد؟ مگر جیمز موریه که بود؟ یک کارگزار مغرض استعمار که در آثارش از هیچ توهین و تحقیری نسبت به ایرانی‌ها دریغ نورزیده. او «در هر دو سفرنامه [خود] و در داستان حاجی بابا بدبختی مسلمانان را از اسلام می‌بیند و هر جا که فرصتی می‌یابد تورات و انجیل را به رخ مسلمانان می‌کشد^۳». می‌دانیم که وی در یک خانواده فرانسوی الاصل پروتستان مقیم عثمانی و در شهر از میر به دنیا آمده و به خدمت استعمار انگلیس در آمده و سال‌ها در ایران بوده و به سفارش اربابان خود سعی بر آن داشته است که بین ایران و همسایه‌هایش و به ویژه عثمانی تفرقه بیندازد و از نزدیک شدن آن‌ها به یکدیگر جلوگیری نماید. همان سیاستی که دو کشور را قرن‌ها

۱- امیرکبیر و ایران، ص ۱۶۰ / فکر آزادی، صص ۲- ۲۱.

۲- امیرکبیر و ایران، ص ۱۶۰. ۳- از ماست که بر ماست، ص ۱۰۷.

رویاروی هم قرارداد و این رویارویی چندان ادامه یافت که هردو از پای درآمدند. استناد به چنین اظهارنظرهای حسابگرانه‌ای مسلماً که آب ریختن است در آسیاب بدخواهان مردمانی که از دشمنی‌های دیگران ساخته برایشان متحمل رنج بی شمار شده‌اند. سفرنامه‌های مسافران بیگانه‌دارای دیدگاه‌های مختلف، دربارهٔ اقوام و مردمان دیگر و از آن جمله ایرانیان نیز، از چنین اظهارنظرهای مغرضانه و یک سونگرانه‌ای خالی نیست. اساساً باور به وجود تفاوت‌ها و تمایزات فیزیکی و روحی در بین نژادها و تیره‌های انسانی و قایل شدن سهم تعیین‌کننده به استعداد و یا عدم استعداد ترقی‌پذیری در یک قوم، یک باور ضد علمی و ضد انسانی است که نابرابری‌های اجتماعی، بهره‌کشی انسان از انسان و جنگ و... را توجیه می‌نماید و ماهیت اجتماعی انسان‌ها را تحت الشعاع ویژگی‌های بیولوژیکی قرار می‌دهد.

ویل دورانت که با نظریه وسیع‌تری به تاریخ و تمدن جهان می‌نگرد، عقیده‌ای را که ترکان را در مقایسه با مسیحیان (اروپائی‌ان) قومی وحشی به شمار می‌آورد، مغرضانه و بساطل ارزیابی می‌کند و بر آنست که در سدهٔ ۱۶ علم و ابزار کشاورزی آن‌ها دست کمی از مغرب زمین نداشته است^۱ و «تعداد باسوادان در متصرفات اروپایی ترکیه در قرن هفدهم شاید بیش از کشورهای مسیحی بوده»^۲ و «قسمت اعظم مجارستان از آن لحاظ تسلیم ترکان شد که تحت تسلط عثمانی از آزادی مذهبی بیش‌تری برخوردار بود تا امپراتوری کاتولیک»^۳. و «پروتستان‌های سیزلی مشتاقانه به ترکیه عثمانی می‌نگریستند و با طیب خاطر حاضر بودند که آزادی مذهبی را به بهای اطاعت از مسلمانان خریداری کنند»^۴. و «ترکان به مراتب کم‌تراز مسیحیانی که جهت گرفتن برده به شمال آفریقا حمله می‌کردند، به دادوستد برده می‌پرداختند و ظلم و شقاوت کم‌تری مرتکب می‌شدند»^۵. و از همهٔ آن‌ها گذشته، هنوز در سدهٔ هفدهم «ریشه‌های امپراتوری عثمانی به اندازه‌ای با آسیا پیوستگی داشتند که ترکان مغرور حاضر به تقلید از غرب» نباشند.

این نکته نیز ناگفته نماند که، ایران از طریق روسیه و بنادر جنوبی و هندوستان نیز با غرب و غربیان ارتباط داشته و گذشته از هیئت‌های سیاسی و نظامی و تجارتی و مذهبی گوناگون راه یافته به ایران از دورهٔ آق‌قویون‌لوها به بعد، هیئت‌ها و افرادی از ایران نیز به اروپا راه یافته‌اند. منظور این است که پذیرش و جذب تمدن نوین اروپایی شرایطی را که با ساختار اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی ارتباط داشته، طلب می‌کرده و تنها ارتباط و آشنایی و حتی مجاورت نمی‌تواند برای اخذ آن کافی به حساب آید. نقش استعمار در جلوگیری از انتقال

۱ - تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۸۳۴.

۲ و ۳ و ۴ و ۵ - پیشین، ج ۷، ص ۶۱۳.

بنیان‌های پیشرفت و اقتدار خود به مستعمرات و نیمه مستعمرات را نیز نباید از نظر دور داشت و عوامل بازدارنده داخلی و خارجی بسیاری را به حساب نیاورد... از همه این‌ها گذشته، میزان اخذیات ترکان عثمانی به هیچ وجه کم‌تر از اخذیات ایرانیان از فرهنگ و تمدن غربی نبوده و خود محقق گران‌مایه نیز دست کم در موردی اعتراف دارند به این که «دوران سپهسالار در قیاس تاریخی با عصر تنظیمات عثمانی که رهبری ترقی خواه متشکل مستمری داشت... به شکست و نامرادی انجامید»^۱.

حرف آخر این که عثمانی‌ها در موارد زیادی نقش واسطه را در انتقال بعضی از مظاهر تمدن غربی به ایران داشته‌اند. برای قضاوت واقع بینانه در این مورد به تحقیقات تطبیقی بی طرفانه و روشنگر نیاز است.

مهاجرت‌ها

از دیرباز به علل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گوناگون مهاجرت‌های فردی و گروهی زیادی از ایران به کشورهای هم‌جوار و از آن جمله عثمانی صورت گرفته است و آهنگ آن در نتیجه نابسامانی اقتصادی و عدم امنیت داخلی و... از اواسط نیمه دوم سده ۱۹ سرعت و شدت بیش‌تری گرفته است. ابراهیم بیگ، قهرمان رمان ارجدار زین العابدین مراغه‌ای در همه جای عثمانی و روسیه با گروه‌های انبوه زحمت‌کشان ایرانی مواجه می‌شود. گفتگویی که بین او و یکی از ایرانیان مقیم باطوم در آن شهر صورت گرفته، پرتوهای روشنگرانه‌ای بر این مسئله اجتماعی-اقتصادی می‌افشاند:

«گفتم — عجب است که در این مملکت به هر طرف می‌نگرم ایرانی است؛ ولی همه پریشان و پرمرده و بیکار. معلوم می‌شود که همه بی چیزند!

گفتم — بلی همشهری در این جا بسیار است. چون امروزی‌کشنه و کارها تعطیل است، از آن جهت در این جا جمع شده‌اند. فردا بسیاری پی کار می‌روند. گفتم — چه کار دارند؟

گفتم — همه فعله و حمال؛ مگر چهل پنجاه نفر میوه فروش و آشپز و دست فروشند. مابقی سرگردان و محتاج قوت لایموت.

گفتم — مگر چه قدر هستند؟

گفتم — چهار پنج هزار باید باشد.

با خود گفتم — سبحان الله در این شهر کوچک چهارپنج هزار نفر ایرانی، آن هم بدین وضع و حالت پریشانی.

گفتم — آقا جان چه می فرمایید، تمامی شهرها و قصبه ها، حتی دهات قفقاز پر از این قبیل ایرانیان است. نسبت به سایر جاها در این جا بسیار کم است.

گفتم — دولت ایران چرا این ها را رخصت جلای وطن می دهد؟

گفتم — خدا پدرت را بیامرزد... اولاً در ایران امنیت نیست، کار نیست، نان نیست، بیچارگان چه کنند؟ بعضی از تعدی حکام، برخی از ظلم بیگلربیگی و داروغه و کدخدا [ترک دارودیار گفته اند]. این ناکسان در هر کسی بویی بردند که پنج شاهی پول دارد، به هزار گونه اسباب چینی بر او می تازند. به یکی می گویند که برادرت سرباز بوده از فوج گریخته، به دیگری می آویزند که پسر عمویت چندی قبل شراب خورده... این است که مردم جلای وطن کرده، ممالک روم و روس و هندوستان را پر کرده اند. آن جاها نیز از دست سفر و قونسل ها و بستگان و حیفه خوار ایشان آسوده نیستند... از قراری که شنیدم در اسلامبول و سایر ممالک روم نیز تعدیات بر ایرانی خیلی بیش از این ها است... از این قونسل ها که در ممالک روم و روس می بینی بالادست آنان از هر کدام دو هزار سه هزار منات گرفته به این جاها فرستاده اند. اینان نیز باید در ظرف یک سال پنج شش مقابل آن را که داده اند به زور و جبر از رعیت بیچاره بگیرند.^۱»

و گفتگویی دیگر بین او و یک ایرانی دیگر در تفلیس صورت می گیرد:

«گفتم — در این جا ایرانی خیلی بسیار به نظر می آید. ماشاء الله به هر سوی نگاه

می کنم، همشهریست.

گفتم — بلی بسیارند.

گفتم — چه قدر می شود؟

گفتم — در خطه قفقاز قریب به شصت هزار نفر می گویند.

گفتم — سبب جلای وطن و اختیار غربت نمودن اینان چیست که این قدرها به خاک

خارجه ریخته، متحمل این گونه خواری و زحمتند؟

گفتم — از کم درآمدی مملکت ایران و بیکاری مردم و تعدی زبردستان در حق

زیردستان و بی صاحبی رعیت... این است که در قصبه ها و دهات حوالی دورونزدیک

سرحداث، در قبرستان ها و سنگ قبور کم تر نام مرد دیده می شود. همه نام زنست. گویی شهر

زنان است!

گفتم — کاسبی دیگر نیست، اینان همه فعله اند؟

جواب داد — کاش همه فعله بودندی. غالباً دزدی و کیسه بری هم می‌کنند. و از این قبیل هزار گونه رسوایی بار می‌آورند که خجالت آن‌ها را ما می‌کشیم.^۱»

وقتی هم در ایران سیاحت می‌کند، از هر جا می‌گذرد، می‌بیند «همه جا زمین قابل هرگونه زراعت و حراست است. ولی چه سود که غالباً بایرولم یزرع افتاده است. همچنان بعضی از شهرهای بزرگ و کوچک از قلت سکنه گویی وادی خاموشان است. بس که اهالی ناچار از مهاجرت به ممالک خارجه شده‌اند، شهرها خالی از مخلوق به نظر می‌آید... بس که مردم از تعدی حکام به ممالک خارجه هجرت نموده، ناگزیر از جلای وطن شدند، نسل‌ها انقراض یافت. تناسل و تناکح انقطاع پذیرفت. پس بدین حال خون باید گریست. به قول بعضی از جغرافیون، در اواخر عهد دولت نادری با آن همه صدمات متوالیه جنگ و جدال و زمان فترت، باز جمعیت ایران را از چهل تا شصت کرو ر ثبت کرده‌اند. حالا از یک صد و پنجاه سال به این طرف بیست کرو ر از جمعیت مملکت را به بیگانگان باخته و بیست کرو ر دیگر را نیز این حکام ظالم، خود تاخته، مهجور دارودیار ساخته اند.^۲»

میرزا آقاخان کرمانی هم در نامه‌های خود به ملکم گاهی از فرارهای ایرانیان به کشورهای هم جوار سخن به میان می‌آورد. به عنوان مثال در نامه ای که در اواخر سال ۱۳۰۸ نگاشته، در این باره چنین می‌نویسد:

«امورات ایران در هذالسنه خیلی هرج و مرج است. هرچه این دستگاه بیش تر دوام بکند، خطرات انهدام و اسباب انقراض پیش تر می‌آید و بیش تر می‌شود... به سرمبارک شما هر کس قوه داشته، از ایران به هر طرف توانسته، فرار کرده. هیچ ممکن نیست کسی بتواند در این اوضاع رشک ماستی در آن مملکت زیست و ایست بنماید. همه کس رخت از آن ورطه هولناک بیرون می‌کشند و همه مردم از نوکر و عسکر و ملا و اعیان و رعیت و تاجرو پيله و رو قاطرچی و ساربان از این اوضاع به تنگ آمده، بلکه از جان خود سیر شده‌اند. یقین بدانید، ذره ای امید برای هیچ ذی شعوری نمانده.^۳»

و در نامه ای دیگر که تاریخ ذی حجة الحرام سنه ۱۳۱۱ را بر خود دارد، ضمن تشریح اوضاع اقتصادی و اجتماعی آشفته ایران، باز به مسئله مهاجرت‌ها می‌پردازد:

«هیچ سال نیست که صد هزار نفر مردم با استطاعت ایران به اطراف فرار نکنند. نود هزار جمعیت شهر کرمان از ده سال به این طرف به سی هزار نفر رسیده. آن هم کسانی که قوه

۱ — پیشین، صص ۲ — ۲۱. ۲ — پیشین، صص ۱۵۶ و ۱۵۸.

۳ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵، ص ۲۸ — ۱۲۷.

حرکت ندارند... مردم شیراز و پشت کوه و کردستان و کرمانشاهان همه در هند و عراق عرب متفرق اند، اهالی آذربایجان همه در قفقاز و اسلامبول و آناتولی به سر می‌برند. اهل مازندران و استرآباد در بنادر روسیه. دیگر چه باقی مانده است؟ هرگز یک نفر کرمانی به اسلامبول نمی‌آمد؛ این روزها در کوچه و بازار شهر زیاد از شصت هفتاد نفر کرمانی و یزدی می‌بینم.^۱»

و در نامه باستان هم دیدیم که نالیده است که:

همه مردم از دست بیداد شوم گریزند در هند و قفقاز و روم...
در یکی از شماره‌های اوایل سال ۱۳۱۲ ق روزنامه اختر، مقاله مفصلی به چاپ رسیده است، تحت عنوان «مکتوب از بادکوبه». در این مقاله به سیل مهاجران گیلانی — که «حسابشان از الوف می‌گذرد» — از طریق بادکوبه به خاک روس اشاره شده، خاطرنشان گردیده است که «سبب عمده این حال نیز که مردمان تنگدست فوج فوج به خارج می‌ریزند، همانا تنزل قیمت مسکوکات نقره مملکت است.» در حالی که قیمت مسکوکات ممالک محروسه ایران نسبت به سابق نصف به نصف پایین آمده بوده. یعنی، در صورتی که قیمت کالاهای مصرفی دو برابر شده بوده، مزد عمله و فعله به همان میزان سابق باقی مانده بوده. باد به دستان به دنبال یافتن کار و مزد بیش‌تر ناگزیر از ترک دارودیار خود بوده‌اند. نویسنده مقاله اعلام خطر کرده است که «هرگاه تا دو سال دیگر کار بدین منوال بگذرد، بسیاری از مردم گیلان از تدارکات معیشت به کلی درمانده، به خارجه خواهند ریخت. حال آن که در خارج نیز آسوده نمی‌گذارند...»^۲

به طوری که گذشت، گروه‌هایی از ترک وطن کرده‌ها و غربت کش‌های ایرانی به دنبال پیدا کردن کار از مرزهای عثمانی گذشته، در شهرهای مختلف آن امپراتوری روبه زوال پراکنده می‌شدند و در آن میان اکثریت آن‌ها در استانبول پناه می‌گرفتند.^{۵۹}

ایرانیان مقیم

یکی از واسطه‌های انتقال فرهنگ و اندیشه‌های غربی به ایران، ایرانیان ساکن عثمانی و به ویژه استانبول بودند. میرزا محمدحسین فراهانی که در اواخر سال ۱۳۰۲ و اوایل سال ۱۸۸۵/۱۳۰۳ گذارش به استانبول افتاده، تعداد «تبعه ایران در استانبول و اطراف آن [را] قریب شانزده هزار نفر^۳» شنیده است. خان ملک ساسانی — پسر او — هم که از اواسط

۱ — بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، صص ۲۴ — ۲۲۳.

۲ — اختر، س ۲۱، ش ۶ (۲۶ صفر ۱۳۱۲)، ص ۸۲.

۳ — سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، ص ۱۲۹.

سال ۱۹۱۹ تا اواسط ۱۹۲۱ مسئول سفارت ایران در استانبول بوده، نوشته است که «ایرانیانی که هنوز تبعه ایران باقی مانده‌اند، از دفاتر کنسول خانه که هر ساله برای رؤسای خانواده‌ها قریب چهار هزار تذکره صادر می‌نماید، شاید عده‌شان قریب ۱۶ هزار نفر باشد^۱». وی با مراجعه به دفتر سفارت، عده ایرانیان تذکره‌بگیر ساکن آناتولی — غیر از استانبول — را در سال ۱۳۰۵ قریب ۱۰ هزار و ۸۰۰ نفر در آورده است. از صورتی که وی براساس دفاتر سفارت تهیه کرده، چنین برمی‌آید که در اغلب شهرهای آناتولی تعدادی تبعه ایرانی سکونت داشته‌اند. در این میان در آدانا ۲۷۱۴، در ازمیر ۹۵۵، در ارزروم ۷۲۱، در سامسون ۶۶۴ و در وان ۴۴۸ نفر ایرانی ساکن بوده‌اند^۲. جالب توجه است که ۳۳ سال بعد تعداد ایرانیان ساکن آناتولی به تحقیق خان‌ملک ساسانی به حدود ۵/۱ رقم مذکور افت کرده است. ایشان علت اصلی این کاهش تعداد را وادار شدن بسیاری از ایرانیان به گرفتن تذکره اجنبی و گسیل شدن اجباری افراد زیادی به میدان‌های مرگ بار نبردهای سوریه و بین‌النهرین در جریان جنگ جهانی اول دانسته‌اند^۳.

ایرانیان به علل مختلفی که ظلم و زورگویی کارگزاران کنسولگری‌های ایران در عثمانی در رأس آن‌ها قرار داشته، ناگزیر از گرفتن تذکره بیگانه و ترک تبعیت ایران می‌شده‌اند. میرزا آقاخان کرمانی در یکی از نامه‌های خود به ملکم، که در سال ۱۳۰۸ از استانبول به لندن ارسال کرده، به موردی از علت فوق توجه داده است:

«این ایام در اسلامبول خبری جز عزل و انفصال جناب جلالت مآب آقای معین‌الملک سفیرکبیر منکوباً نیست... هنوز به درستی سفیر این جا معلوم نشده. می‌گویند اسدالله خان وکیل‌الملک [ناظم‌الدوله دیبای بعدی] صد هزار تومان در تهران پیشکش کرده و سفارت اسلامبول را به او داده‌اند. شیوع این خبر در اسلامبول موجب آن شد که جمعی از تجار معتبر و آقایان متمول ایرانی ساکن در اسلامبول ترک تبعیت نمودند؛ و در این ایام فترت خیلی‌ها تبعه عثمانی خواهند شد...»^۴

وی در نامه‌ای دیگر، به تاریخ ۲۰ شعبان — به احتمال قوی ۱۳۱۱ —، به مورد دیگری از ترک تبعیت یک تاجر ایرانی اشاره کرده است:

«این روزها یکی از تجار معتبر ایران، موسوم به حاجی محمدعلی قزوینی نیز که اقلأ صاحب صد هزار لیره است، ترک تبعیت نموده. او را برده‌اند در سفارت، شکنجه بسیاری نموده و آن‌گاه قبض به نه هزار لیره به نام یک تنباکوفروشی که در عمر خود هیچ وقت مالک

۱ — یادبودهای سفارت استانبول، ص ۹۴. ۲ — پیشین، صص ۸ — ۹۷. ۳ — پیشین، ص ۱۰۰.

۴ — بررسی‌های تاریخی، س ۴، ش ۶ — ۵، صص ۲۷ — ۱۲۶.

پنج لیرا نبوده، از او دریافت نموده اند. مشارالیه پس از خلاصی مراتب را حضور خلافت پناهی و نظارت خارجی و عدلیه و ضبطیه عارض شده...^۱»

قانون منع ازدواج نیز که در سال ۱۲۸۶ در عثمانی به تصویب رسیده بود، علت دیگر انتقال تبعیت ایرانیان به عثمانی به شمار می‌آمد. به موجب این قانون فرزندان مردان ایرانی ازدواج کرده با زنان عثمانی، تبعه آن کشور به شمار می‌آمدند. قانون مزبور از زمان ابلاغ شدنش مورد اختلاف و مذاکره بین دو دولت بود و سرانجام به توافقی منجر شد که سفارت ایران شرایط آن را به کنسول گری ها و کارپردازان ایران در شهرهای مختلف ممالک عثمانی ابلاغ کرد:

«مدتی بود که مسئلهٔ عسکریهٔ اولاد ایرانیانی که با زنان عثمانی ازدواج نموده اند، در میان سفارت سنیه کبری و باب عالی مطرح مذاکره... بود. لهذا به موجب قراری که این اوقات فی مابین سفارت سنیه کبری و باب عالی داده شده، مقرر است اولاد ایرانیانی که قبل از انتشار نظام نامهٔ اخذ عسکری که پارسال از جانب کارگزاران دولت عثمانی اعلان و انتشار یافته، از زنان عثمانی متولد شده اند، به کلی از قید عسکری معاف، مستثنی از مضمون نظام نامهٔ مذکور بوده، به صفت تابعیت اصلیه والدشان شناخته خواهند شد. ولی در این ضمن امر ازدواج تبعهٔ دولت ابد آیت ایران بانسوان عثمانیه ممنوع و مقرر است که هرگاه کسی به خلاف ممنوعیت بعد از این با زنان عثمانی ازدواج نماید، بدون قبول عذری به ممالک ایران تبعید، و جاری کنندهٔ نکاح نیز نفی خواهد شد. و زوج، زوجهٔ خود را در صورتی که راضی باشد، همراه تواند برد. و اگر بعد از مدتی مجدداً به ممالک عثمانیه مراجعت نمایند، اولاد آنان به جزای خلاف ممنوعیتی که کرده اند، بدون تضييع حقوق تابعیت اصلیه، وقتی که به سن بیست سالگی، که زمان خدمت عسکریه است، رسیدند، داخل سلک عسکری عثمانی خواهند شد... اگر از اولاد ایرانیه که تا حال از زنان عثمانی متولد شده، به سلک عسکری ادخال کرده اند، به موجب قرار مشروح پس گرفته و هرگاه حکومت محلیه در این باب اظهار عذرو اشکالاتی نماید، بدون حالت معطلی چگونگی را به سفارت سنیه کبری اشعار دارید که به اجرای ایجاب آن اقدام شود... فی شهر ۱۳۰۵^۲»

چنین افرادی به تدریج از ایرانیت دور می‌شدند و در جامعهٔ عثمانی به تحلیل می‌رفتند. سال ها و بل نسل ها طول می‌کشید که چنین افرادی با ایران و ایرانی کاملاً قطع علاقه کنند. فرزندان کسانی چون میرزا حبیب اصفهانی، احمد فیضی افندی و... که در این کتاب مورد

۱ - بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۱۴.

۲ - اختر، س ۱۴، ش ۴۷ (۲۹ ذی قعدة ۱۳۰۵)، ص ۳۷۳.

معرفی قرار گرفته‌اند، دارای چنین وضعی بوده‌اند. خان‌ملک ساسانی، مصطفی ذهنی پاشا بابان زاده^۱ و پسرش اسمعیل حقّی بابان زاده^۲ را از زمرهٔ چنان ایرانیان تبعیت ایران باخته‌ای به شمار آورده است. به نوشتهٔ او پدر که از ایرانیان سلیمانیه بوده، در ایام پیری نیز دل و جانش بستهٔ ایران بوده؛ در حالی که پسر از ارکان کمیتهٔ اتحاد و ترقی به شمار می‌رفته است.^۳

به برآورد خان‌ملک ساسانی اکثر ایرانیان ساکن استانبول، یعنی ۸۰ درصدشان اهل آذربایجان بوده‌اند که اغلبشان از تبریز، خوی، سلماس، شبستر و ممقان آمده بوده‌اند. ۲۰ درصد باقی مانده را اصفهانی‌ها، تهرانی‌ها، قزوینی‌ها، خراسانی‌ها و... تشکیل می‌داده‌اند. گاهی در مطبوعات عثمانی مطالبی در رابطهٔ مستقیم یا غیرمستقیم با ایرانیان درج می‌گردید که تأثیر سویی بر موقعیت این جامعهٔ نه چندان کم شمار مهاجر در آن محیط می‌گذاشت. از جمله مطالبی در این خصوص در روزنامهٔ میزان درج می‌گردیده که، مدیر شرکت طبعیهٔ ایرانیه انتقادی بر آن نوشته است:

«... نگارندهٔ محترم میزان چندیست که به علاوهٔ مسلک منقذی رأیش بر این قرار گرفته است که در هر چندگاهی به هرنحوی که ممکن باشد، دستاویزی پیدا کرده، دربارهٔ ایرانیان به بدگویی آغازد. این است که گاهی می‌نویسد — در بیک اوغلی یکی از مکاریان ایرانی طفلی را با خنجر زخم‌دار نموده، طفل بدان زخم در گذشته است — گاهی می‌گوید — ایرانیان اوامر و قوانین حکومت را گوش نداده، اوراق فسادآمیز طبع و نشر می‌کنند. چون خان‌والده مأمّن و تحصن گاه ایشان است، حرکات آنان از نظر حکومت مخفی است. پولیس (پلیس) و سایر مأمورین حکومت جرئت دخول بدان جا ندارند — و سخن را نوعی برداشت می‌کند که باید حکومت، خان مذکور را به توپ ببندد. به نگارندهٔ میزان باید گفت، ای بندهٔ خدا:

با چون خودی در افکن اگر پنجه می‌کنی ما خود شکسته‌ایم چه باشد شکست ما؟
وانگهی مقصود شما از این همه افتراها دربارهٔ مثنی ایرانیان که غریب و مهمان این

۱ — وی که در ۱۸۴۸ به دنیا آمده بود، هنگام ولایت مدحت پاشا در بغداد مهردار او شد. در عراق، یمن و آناتولی و روملی خدمت کرد و والی حجاز شد. خلافت در اسلام؛ قوای معنویه؛ علم و اسلام از تألیفات اوست. سال‌ها پس از مرگ پسرش زنده ماند و سرانجام در ۱۹۲۹ چشم به روی زندگی بست.

۲ — در ۱۸۷۶ به دنیا آمد. در سلطانی گالاتا تاسرای و ملکیه درس خواند و بعدها در ملکیه حقوق تدریس کرد. پس از انقلاب در ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ با عنوان نمایندهٔ بغداد به مجلس رفت. در کابینهٔ حقّی پاشا (۱۱ — ۱۹۱۰) وزیر معارف شد. یکی از شخصیت‌های منتفذ اتحاد و ترقی بود. در روزنامهٔ طنین، ارگان اتحاد و ترقی مقالات سیاسی می‌نوشت. در ۱۹۱۳ به درود زندگی گفت.

۳ — یادبودهای سفارت استانبول، ص ۹۴.

ملکند، چیست؟... حال آن که نه در بیک اوغلی چنان واقعه‌ای اتفاق افتاده و نه خان‌والده تحصن گاه ایرانیان است... چندی پیش به سبب اشتباه کاری‌های شخص منفعت‌پرست بزرگی در حضرت همایون حکم شده بود که مطبعه ایرانیه تفتیش بشود. این بود که صبحگاهی میخائیل افندی نامی از ملت ارمنی که از مأمورین تفتیش و خفیه وزارت جلیله معارف است، به همراه مأمور پلیس به مطبعه آمده، در نهایت احترام از او پذیرایی شد. پس از خوردن قهوه اظهار مأموریت خود نمود. با این که بدون اطلاع سفارت سنیه حق تفتیش نداشتند، باز فوراً او را به مطبعه برده، آن‌چه طبع می‌شد به دقت رسیدگی کرد، چیزی که معترض شد به طبع کلام قدیم بود. جواب دادیم، وقتی که غدغن بود ما نیز رعایت می‌کردیم، تا این که حکم غدغن شکست و از جانب مشیخت اسلامی (دستگاه شیخ الاسلامی) اجازت داده شد و چند جا هم به طبع آن پرداختند. پس از آن ما نیز مثل سایرین به طبع آن مباشرت نمودیم...^۱»

پیش‌تر، در سال ۱۲۹۴/۱۸۷۷، هنگام شعله‌ور بودن جنگ روس و عثمانی که بعضی از روزنامه‌های استانبول مطالب تحریک‌کننده‌ای در مورد مناسبات سیاسی ایران و عثمانی می‌نوشته‌اند، روزنامه اختر گاهی به پاسخ‌گویی برخاسته، در حدود توانایی خود سعی در حفظ و تقویت تفاهم بین ایرانی‌ها و عثمانی‌ها می‌کرد. از یکی از مقالات اختر در این سال چنین برمی‌آید که روزنامه حقیقت، چاپ استانبول نوشته بوده است که «چهل و پنجاه هزار نفر از ایرانی‌ها به کمال آزادی در ممالک محروسه راه می‌روند؛ اگر به قدر ذره حقارتی که در ایران درباره آن‌ها می‌شود، در این جا می‌دیدند، هرگز ترک دارودیار خود نمی‌کردند.» نویسنده اختر ضمن تذکر این که محرر حقیقت در تعداد نفوس ایران در ممالک محروسه عثمانی غلو کرده، مدعی شده است که ایرانیان که «به غیرت و کوشش و کارکنی موصوف هستند، مانند زن‌ها در خانه‌های خودشان نشستن را عار خود می‌دانند، وقتی که اقتضا کند، برای کسب معیشت و سیر در اقطار زمین و تحصیل اطلاعات به خارج‌ها می‌روند...» اما به طوری که گذشت، نبودن آزادی و شرایط مساعد کار و زیست در ایران علت عمده پراکندگی و آوارگی ایرانیان در دیارهای غربت بود. از همین نوشته چنین برمی‌آید که در بعضی محلات استانبول به ایرانی‌ها اتاق و خانه به اجاره داده نمی‌شده است.^۲

خان‌والده، عزاداری و...

میرزا محمد حسین فراهانی در مورد کاروبار ایرانیان ساکن استانبول نوشته است که از

۱ - اختر، س ۱۵، ش ۱ (۱۳۰۶)، صص ۴ - ۵.

۲ - اختر، س ۳، ش ۲۵ (۱۸ ربیع الثانی ۱۲۹۴)، صص ۶۷ - ۱۶۶.

۱۶ هزار نفر اتباع ایرانی... هزار نفر تاجر و باقی کاسبند و «محل تجار معتبر ایرانی در خان‌والده است. و خان‌والده خان بزرگی است، تجار نشین و کسی جز ایرانی در آن جا نیست. و در همان جا مسجدی ساخته و روضه خوانی می‌کنند»^۱.

خان‌والده (والده‌خانی) بزرگ‌ترین سرای استانبول است که به سفارش والده کوئم سلطان (۱۶۵۱-۱۵۸۹)، زوجه سلطان احمد اول و مادر چند شاهزاده و سلطان عثمانی در اواسط سده ۱۷م ساخته شده است. این سرای دارای سه حیاط بزرگ است که همه با حجره‌ها احاطه گردیده‌اند.

ایرانیان و شیعیان استانبول در ایام عزاداری محرم هر سال در همین سرای عزاداری می‌کرده‌اند^۲. تعداد زیادی از اهالی استانبول در روز عاشورای هر سال برای تماشای مراسم عزاداری شیعیان به این سرای روی می‌آورده‌اند. حاجی پیرزاده که در سال ۱۳۰۵ - البته نه در ماه محرم - در استانبول بوده، ضمن اشاره به این نکته که بیش‌تر مردم استانبول در نتیجه معاشرت با ایرانی‌ها و بر اثر تبلیغات حاجی میرزا صفا به مذهب تشیع گرایش یافته‌اند، می‌نویسد که شیعیان «اسلامبول که از اهل ایران و اهل روس می‌باشند، هر سال در محرم، خاصه در عاشورا در کاروانسراها روضه‌خوانی و تعزیه‌داری مفصل می‌نمایند و مخصوصاً در شب عاشورا به قدر هزار نفر متجاوز از اهل آذربایجان و سایر بلاد ایران و اهل قلیس و قراباغ و گنجه و شیروان که به تصرف روس است، تماماً سر خود را با قمه زخم زده و لباس سفید پوشیده و خون‌ها از سر آن‌ها جاری و یا حسین یا حسین گویان در کوچه و بازار و کاروانسراها گردش می‌نمایند و مردم اسلامبول از زن و مرد با کمال خضوع و خشوع در کاروانسراها برای تعزیه‌داری حاضر می‌شوند و گریه‌ها و زاری‌ها می‌کنند»^۳.

معمولاً در شماره‌های ۲ سال‌های مختلف روزنامه اختر که از اوایل محرم شروع به انتشار می‌کرده، گزارش‌هایی در پیرامون برگزاری مراسم عزاداری حسینی در استانبول چاپ شده است. از این گزارش‌ها چنین برمی‌آید که ایرانیان مقیم استانبول و شیعیان عثمانی، روزهای تاسوعا و عاشورا در خان (کاروانسرا)‌های والده، ییلدیز، نصوح‌آقا و سنبللی و مسجد والده و تکیه حسینی عزاداری می‌کرده‌اند و تعداد بی‌شماری از عثمانیان و خارجیان برای تماشای مراسم می‌آمده‌اند. به عنوان نمونه و ایجاد تصور، سطور زیر از بعضی از گزارش‌های یاد شده در این جا نقل می‌گردد:

۱- سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، ص ۱۲۹.

۲- میدان لاروس، ج ۱۲، ص ۵۱۱ / انسیکلوپدی اسلامی، ج ۵، ص ۱۲۱۴.

۳- سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۲، ص ۱۱۴.

«... در این دهه عاشورا به آیین همه ساله، اهالی ایران مقیمین در سعادت مشغول تعزیه داری... بودند. شب‌ها در تکیه سرای خان‌والده و خان‌وزیر و خان‌یلدزو خان‌نظیف آقا مجلس عزای برپا و روزها نیز طرف صبحی در جامع شریف خان‌والده و عصری در تکیه حسینی روضه خوانی بود. شب عاشورا صحن خان‌والده را سیاه کشیده، حضرات تجار ایرانی جلو منازل خودشان صندلی و نیم‌تخت گذاشته، از واردین بومی و بیگانه که به دیدن آن وضع حزن‌آیین می‌آمدند، در نهایت تواضع پذیرایی نموده، بلا استثنا به دادن شربت و چایی مراسم احترام را درباره واردین مرعی می‌داشتند.

طرف مغرب شاگردان دبستان ایرانیان در حالتی که همگی لباس سوگواری دربر داشتند، نوحه خوانان و سینه‌زنان اول به خان‌وزیر، سپس به خان‌والده آمده، دور تا دور خان را در حالت بسیار حزن‌انگیز گشته، مردم را از نوحه خوانی آنان که هریک جام آبی در دست گرفته، مناسب آن نوحه می‌خواندند، خیلی رقت دست داده، از این حالت حزن‌آمیز ایشان شور غریبی در میان حضار افتاد.

پس از آن دسته‌های خونین کفن از خان‌های وزیر و نظیف هریک جمعیت انبوهی به خان‌والده آمده، مراسم محبت خانواده نبوت را به عمل می‌آوردند. اعظام علما و سادات و اکابر تجار و سایر اعزّه با سرهای برهنه پیشاپیش دسته‌های خونین کفن نوحه خوانی می‌نمودند. تا سه ساعت از شب رفته این آیین سوگواری برپا بوده.

پس از آن مجلس عزای بقای عمر و دولت و ازدیاد سطوت و شوکت پادشاهان اسلام به پایان آمده، حضار به آواز بلند آمین گفته، آن‌گاه حضرات تجار سفره شام گسترده، حاضرین را بدون استثنا اطعام نمودند.

از عصر تا سوعا... [میرزا جوادخان مصلحت‌گزار و حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال کنسول با اجزای دیگر سفارت] به تمشیت عزاداران و پذیرایی اکابر و اعظام واردین مشغول بودند... بسیاری از اجله مأمورین سفارتخانه‌ها و معاریف اهل اروپ و بزرگان مملکت [عثمانی] در آن مجمع حضور داشتند.

برای خواندن زیارت و ایفای رسم عزاداری روز عاشورا، همه اهل ایران به موقع موسم به سید احمد دره‌سی که قبرستان ایرانیان است، رفته، پس از ختام زیارت‌نامه، در پیشگاه مسجد آن جا مرثیه خوانی نموده، طرف عصری با دسته‌های نوحه خوانی در نهایت انتظام برگشته...

از اول محرم هر شب از جانب وزارت ضبطیه برای نگاهداری انتظام و حفظ احترام مجالس تعزیه فرزند خیرالانام مقدار کافی نفرات ضبطیه و پولیس به امر حراست و حفاظت گماشته شده، روز عاشورا بعلاوه پولیس، از عساکر ژاندارم نیز به قدر لزوم سواره در دورماتیان

مأمور به ترصد و حفاظت بودند.

عشر اول این ماه را به قرار همه ساله در تکیه حسینه از جانب ... معین الملک ... مجلس عزاداری برپا بوده، همه روزه زیاده بر دویست نفر از فقرا و ضعفا را طعام داده می شد.^۱»

«... شب عاشورا مجمع عام در والده خانی بود. دسته های نوحه خوان و سینه زنان و خونین پیراهنان که فدائیان حسین نامیده می شوند، با سرهای خون آلود، با بیرق های سیاه و الوان و اسب های آیین بسته و دیگر ترتیبات مقرر در دسته در ماتمکده می گشتند... جمعیت انبوه از مرد و زن، از غریب و بومی و بزرگ و کوچک در بالا و پایین و صحن حجرات ازدحام داشتند. از وزرای فخام و علمای اعلام و مأمورین گرام نیز در این عزا حاضر و از فیض سوگواری بهره مند بودند. از سفرای بزرگ و صاحب منصبان ایشان و اعظم تجار اجانب نیز جمعی حاضر و با حیرت و تأثر تمام ناظر بودند...^۲»

«... شب جمعه که تاسوعا و آخر لیلی عزا بود، به قرار پیش، دسته های نوحه خوانان و خونین کفنان با سینه های چاک و سرهای شکافته، سینه زنان و واویلا گویان به خان والده آمده، همه جا مقدار کافی از پولیس و عساکر نصرت مآثر ملوکانه در ایاب و ذهاب همراه دسته های عزاداران بود... عزاداران تا پاسی از شب رفته به اجرای مراسم سوگواری پرداخته، آن گاه مجلس عزا به دعای بقای عمر و دولت دو پادشاه جلیل القدر اسلام به پایان آمد... فردای آن نیز که روز جمعه و عاشورا بود، بسیاری از ایرانیان با دسته های آراسته نوحه خوانان، در ضمن خواندن زیارت عاشورا به دره سید احمد که قبرستان ایرانیان و عرصه وسیعی است، رفتند و...^۳»

«شب عاشورا... به عادت سنوات سابقه، دسته های نوحه خوانان در نهایت آرامی از سایر کاروانسراها و خانات در حالت بسیار حزن انگیز به خان والده آمده، مراسم تعزیت را به پایان رسانیدند...^۴»

«شب چهارشنبه پیش که فردای آن روز عاشورا بود، دور تا دور خان والده را محبان خاندان نبوت سیاه کشیده، در هر سو برای پذیرایی دسته های نوحه خوانان، سایر تکیا یا شمع های عزا برافروخته بودند. اول شب شاگردان دبستان ایرانیان همه شال های عزا به گردن

۱ - اختر، س ۱۲، ش ۲ (۱۲ محرم ۱۳۰۳)، ص ۱۰۷.

۲ - اختر، س ۱۳، ش ۲ (۱۴ محرم ۱۳۰۴)، ص ۱۰.

۳ - اختر، س ۱۶، ش ۲ (۱۲ محرم ۱۳۰۷ / ۹ سپتامبر ۱۸۸۹)، ص ۱۶.

۴ - اختر، س ۱۷، ش ۲ (۱۰ محرم ۱۳۰۸ / ۲۶ اوت ۱۸۹۰)، ص ۱۲.

بسته، نوحه خوانان و سینه زنان با ترتیب مخصوص به خان‌والده رسیده، مردم را از مشاهده آن‌ها حال رقت تمام دست داده، بومی و غریب را عنان تمالک از دست رفته، بر مصایب و رزایای وارده بر آل اطهار گریه‌های بی اختیار کردند. پس از آن دسته‌های خونین کفنان که چهار دسته بوده، مقدارشان به هشتصد می‌رسید، پی در پی در حالت بسیار حزن‌انگیزی بدان جا رسیده، به اقامه مراسم تعزیه داری پرداختند. تا چهار ساعت از شب رفته آیین عزا در کمال نظم بر پا بوده، آن گاه پس از دعای بقای عمر و دولت و ازدیاد شأن و شوکت دویادشاه عدالت‌پناه اسلام مقرون به حسن خاتمت گردید. روز چهارشنبه نیز که عاشورا بود، ایرانیان به قرار معمول به اسکدار گذشته، در حوالی قبرستان سیداحمد... زیارت عاشورا خواند[ند] و... در این دهه عاشورا در ازمیر و طرابوزان و ارزروم و سایر نقاط ممالک محروسه عثمانی که ایرانیان را کثرت و جمعیتی هست نیز مجالس تعزیه در کمال شکوه بر پا شده. خصوصاً در ازمیر که خیلی به قاعده ماتمداری کرده‌اند.^۱

در سال ۱۲۹۶ ق انجمنی به نام انجمن حسینی جهت تأسیس یک تکیه حسینی برای عزاداری حضرت حسین (ع) و یک مکتب ملتی در استانبول تشکیل می‌شود که اعضای چهارده گانه آن از میان تجار و معتبران ایرانی مقیم انتخاب می‌شوند. معین الملک، سفیر ایران به ریاست اول و حاجی میرزانجفعلی خان به عنوان رئیس ثانی آن در نظر گرفته می‌شوند. نظام نامه انجمن که توسط میرزانجفعلی خان تنظیم شده بود، در شماره‌های ۲۶ و ۲۷ سال ۶ روزنامه اختر به چاپ می‌رسد و اسامی اعضا و فهرست اعانه دهندگان در ۴ صفحه به انضمام شماره ۴ سال ۶ (محرم ۱۲۹۷) اختر منتشر می‌گردد؛ ولی از ساخته شدن حسینی و مکتب خبری نمی‌شود. در اعلانی که در لزوم و وجوب ساخته شدن حسینی و در اختر به چاپ رسیده، چنین آمده است:

ایرانیان «... هر سال در ایام محرم به عزاداری اشتغال می‌ورزند... چنان که در استانبول نیز در چند جا به کمال جان‌فشانی و بذل مقدور سال به سال اقدام در این کار مقدس دارند؛ ولی این آیین را در میان خان‌ها و جاهای کسب و مسکن‌های خودشان اجرا می‌کنند که غالباً آن جاها گذشته از این که جاهای تنگ و باریک و بی گنجایش است، با لذات لایق این نیست که مقام ماتم حسینی بشود. خصوصاً که آن جاها مخصوص ملت خودشان نیست و هرگونه آرایش در مقامات و مساکن مذکوره هست...»^۲

خان‌ملک ساسانی که یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول در استانبول حضور

۱- اختر، س ۲۲، ش ۳ (۱۶ محرم ۱۳۱۳ / ژوئیه ۱۸۹۵)، صص ۷-۳۶.

۲- اختر، س ۶، ش ۴ (۲۳ محرم ۱۲۹۷ / ۶ ژانویه ۱۸۷۹).

داشته، اطلاعات دقیق تری در مورد مذکور به دست داده است:

«قبل از حاجی میرزا حسین خان سپهسالار و مرحوم حاجی میرزا صفاء، ایرانیان استانبول جرئت این که در ایام عاشورا علناً عزاداری کنند نداشتند. اقتدار میرزا حسین خان به آن ها اجازه داد که در استانبول هم مثل ایران مجالس روضه خوانی برپا دارند. اما در آن ایام قمه زدن معمول نبود. در دوره های بعد که خواستند به عزاداری وسعتی بدهند، قمه زدن را هم معمول داشتند. به این ترتیب که از اول محرم در خان‌والده چادری عظیم برپا نمود، شب‌ها روضه می‌خواندند و دسته‌های سینه‌زن با علم و مشعل آمد و شد می‌کردند و در شب عاشورا نزدیک غروب آفتاب کفن پوشیده و قمه می‌زدند... حتی از اغلب جاهای دوردست برای این نمایش قمه زدن به استانبول می‌آمدند که عزاداری ایرانی‌ها را ببینند.^{۶۰} تا اوایل جنگ جهانی اول ترتیب عزاداری به نهج مذکور بود. در آن ایام به اسم جمع‌آوری اسلحه قمه‌های ایرانی‌ها را ضبط کردند... در تمام مدت جنگ فقط روضه خوانی معمول بود و قمه زدن موقوف شد.^۱»

بازرگانان ایرانی

سابقه اقامت گزینی بازرگانان ایرانی در استانبول به اواسط نیمه اول قرن ۱۸ میلادی بازمی‌گردد. پیش از آن نزدیک به دو قرن در نتیجه جنگ‌های صفویان و عثمانیان راه تجارتی ایران و اروپا از طریق عثمانی بسته مانده بود. در نتیجه شکست قطعی عثمانیان از اتریشی‌ها و تحمیل پیمان پاساروویچ بر عثمانی در سال ۱۷۱۸، عثمانی تحت فشار اتریش که از یک سو علاقه مند به تجارت با ایران بود و از دیگر سو به علت دشمنی با روسیه نمی‌خواست کالاهای ایران از راه بندر حاجی طرخان در بحر خزر به اروپا فرستاده شود، راه مذکور را گشود و بعد از آن غالب بازرگانان ایرانی برای وارد و صادر کردن کالا به جای راه‌های خلیج فارس و روسیه، از راه نزدیک آسیای صغیر استفاده می‌کردند. در نتیجه رونق‌گیری همین راه تجارتی تعدادی از بازرگانان ایرانی که نقش واسطه بین ایران و اروپا را داشتند، در استانبول اقامت اختیار کردند.^۲

پیش از این گفتیم که خان‌والده مرکز بازرگانان ایرانی بوده است. اسماعیل امیر خیزی که کتاب خود را در ۱۳۳۹ شمسی تألیف کرده، نوشته است که «از صد سال پیش، بلکه پیش‌تر، تجار ایرانی و مخصوصاً تجار آذربایجان که با فرنگیان دادوستد داشتند و وسایل

۱ — یادبودهای سفارت استانبول، ص ۱۰۸.

۲ — سفارت‌نامه‌های ایران، صص ۵۶ — ۴۹.

حمل و نقل هم تا اندازه ای صعوبت داشت، غالباً سروکار ایشان با استانبول بود. زیرا اغلب نمایندگان صاحبان کارخانه های اروپا در استانبول اقامت داشتند و تجار ایرانی هم نمایندگان خود را به استانبول فرستاده، مشغول خرید و فروش می شدند. به عبارت آخری استانبول مرکزیت داشت و واسطه تجارت مابین ایران و اروپا بود. از این روی عده زیادی از تجار ایرانی در استانبول اقامت می ورزیدند. علاوه بر طبقه تجار، از سایر طبقات نیز برای کسب به استانبول می رفتند. پنجاه و شش سال پیش که من یکی دو ماه در استانبول اقامت کردم، اغلب اصناف آن جا از اهل ایران بودند. اصناف ایرانی مقیم استانبول برای آن که ترتیب صحیحی در کارشان باشد، هر صنف هم برای خود رئیسی انتخاب می کردند. چنان که اگر اختلافی در بین ایشان روی می داد، حل و فصل آن را به رئیس رجوع می کردند. و تجار هم در اغلب موارد مجمعی داشتند که برگزیدگان هفته ای یک مرتبه یا هر دو هفته یک مرتبه، در آن جا گرد آمده، راجع به پاره ای مسایل لازمه مذاکره می کردند.^۱» ناگفته نماند که همین مجمع در دوره استبداد صغیر و قیام آذربایجان تبدیل به انجمن سعادت ایرانیان شد. در این باره در جای دیگری سخن خواهد رفت.

خان ملک ساسانی درباره ترکیب شغلی تجار و اصناف ایرانی چنین نوشته است: ایرانیان استانبول داخل هرگونه بازرگانی و پیشه شده، از هیچ کاری روگردان نیستند. تجارت قالی ایران اغلب به دست آنان و تجار معتبر هم در میانشان بسیار است. بعد از قالی فروشان، کتاب فروشان و کاغذ فروشان می آیند که هم عده شان بسیار و هم صاحب ثروت و معتبرند. حاج میرزا فتحعلی اصفهانی... دارای کارخانجات دباغی و صابون پزی و قلمکار سازی و رنگرزی و قالی شوری و حلوایی و غیره بود که سال ها چندین صد نفر کارگران ایرانی در دستگاه او مشغول کار بودند. همه این کارخانجات را شخصاً دایر کرده و هم خودش اداره می کرد.^۲

حاجی پیرزاده که در حدود ۲۰ سال پیش از مسافرتش به استانبول، سال ها در آن شهر گذرانده بوده، از مشاهدات خود به این نتیجه رسیده که تجارت ایران در طی ۲۰ سال گذشته، یعنی از حدود سال های ۸۰ سده ۱۳ تا سال های نخست سده ۱۴ ق از رونق افتاده بوده است. به نوشته او در آن هنگام «تجار معتبر با پول ایرانی در اسلامبول بودند و وضع اسلامبول مثل حالا (۱۳۰۵ ق) خراب و پریشان نبود. مردم عثمانی و تبعه ایرانی خیلی با پول و با مایه بودند و معاملات و دادوستد بسیار می شد و [برای] قونسولخانه خیلی گشایش می شد.

۱- قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۳۶-۲۳۵.

۲- یادبودهای سفارت استانبول، صص ۵-۹۴.

حالا تبعه ایران هرچه دیدم و تفحص و ملاحظه نمودم یک نفر آدم معتبر با پول ندیدم. خیلی مردمان بی پا و بی مایه در اسلامبول جمع شده اند. سابق بر این تجار خیلی معتبر از اهل ایران در اسلامبول توقف داشتند و تجارت می نمودند، از آن ها ابداً کسی نمانده است...»^۱

پیرزاده در میان تجار معتبر باقی مانده در خان‌والده از تاجری به نام حاجی میر آقای تاجر تبریزی نام می برد که چهارپسرش در استانبول و تبریز فعالیت داشته اند و به نوبت در یکی از دو شهر مذکور به سر می برده اند.^۲ در زمان اقامت حاجی پیرزاده در استانبول یکی از پسران از تبریز آمده بوده تا پسر دیگر به تبریز برود. یکی از این پسران به نام حاجی میرمحمد آقا به حاجی پیرزاده — که مهمانش بوده — گفته است که «سال های قبل وضع معامله و دادوستد تجارت خودشان از اسلامبول به تبریز سالی به قدر هفتاد هزار لیره عثمانی می شده و حالا سالی به قدر چهل هزار لیره معامله می نمایند. یعنی ماهوت و متقال و حریر و چیت و چلواری به تبریز می فرستند و در بیست ماه تنخواه این اجناس بر نمی گردد و به اسلامبول نمی آید و از این جهت تجارت و کسب و تجار اسلامبول کم شده است. تجاری که در اسلامبول می باشند، همه بی مایه و بی دولتمند؛ مثل تجار ایرانی... [بمبئی و مصر] یک نفر آن ها حالا در اسلامبول نیستند. حالا کسانی که در اسلامبول تجارت می نمایند، کلاً نایب و دست فروش و وکیل تجاری می باشند که در تبریز و تهران می باشند والا کسانی، یعنی تجاری که در اسلامبول هستند از خود مایه کامل ندارند».^۳

چنین به نظر می رسد که از رونق افتادن تجارت ایران و عثمانی با ضعف روزافزون و تشدید وابستگی سیاسی و اقتصادی عثمانی و ایران به غرب و رکود بیش از پیش اقتصاد ملی آن ها مربوط باشد. میرزا آقاخان کرمانی در نامه مورخ ذی حجه ۱۳۱۱ خود به ملکم، به یکی دیگر از علل رکود و افول تجارت ایران با خارج و از آن جمله عثمانی اشاره کرده است:

«... ما بودیم و چهار نفر تجار ایران که با خارجه سروکاری داشتند. از وقت شکستن

۱ — سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۲، ص ۸۶.

۲ — در چند شماره اواخر سال ۲۲ (۱۳۱۳ ق) اختراعاتی بدین شرح درج گردیده است:

«اعلان ذیل را از تبریز جنابان سلاله الاطیابان آقای حاجی میرزا احمد آقا و آقا میرزا ابوالقاسم آقای مرتضوی که از اجله سادات و اعظم تجارند، برای درج در صحایف روزنامه و انتشار به اداره فرستاده اند:

عالی جناب عمده التجار، حاجی ملا احمد تاجر تبریزی از جانب ما برادران مرتضوی وکیل مطلق کل امور تجارتی در علیه اسلامبول است. قول و امضای مومی الیه قول و امضای ما می باشد. عموم تجار محترم خارجه از فرنگی و رومی و غیره را به موجب همین ورقه اطمینان داده می شود، هرگونه سند تجارتی به امضای مومی الیه در دست هرکس باشد، اداره مرتضوی مقیم تبریز آن را سند و امضای خود دانسته، مجرا خواهد داشت...»

۳ — سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۲، صص ۸ — ۱۸۷.

قیمت پول ایران آن‌ها هم همه برشکستند... تجارت ایران با خارجه بعد از این به کلی قطع خواهد شد و جز ضرر چیزی نخواهد داشت. زیرا که لیره عثمانی پنج تومان قیمت پیدا کرده^۱.

رکود تجارت استانبول در رکود تجارت ایران و به ویژه شهرهای آذربایجان نیز مؤثر افتاد. چنان که به عنوان مثال یک خویی نیز در این باره به ابراهیم بیک گفته است:
 «... تجارت اسلامبول بالمره تمام شد. کسانی که با اسلامبول تجارت داشتند همه خراب شده، از پای در افتادند^۲».

پیامدهای جنگ‌های خانمان سوز سال‌های ۷۸-۱۸۷۷ عثمانی-روس نیز که ۱۰ سال پیش از بازدید حاجی پیرزاده از استانبول اتفاق افتاده بود - و این حادثه مقدمه اخراج ترک‌ها از اروپا به شمار می‌آید - در رکود اقتصادی و تقلیل قدرت خرید مردم تأثیر داشته است. خود پیرزاده در این مورد چنین نوشته است:

«مدت بیست سال قبل که در اسلامبول بودم تا حال که این سفر مراجعت نمودم، خیلی وضع اسلامبول تغییر به هم رسانیده است. بعد از جنگ و منازعه دولت روس با دولت عثمانی و خرابی و پریشانی مردم وضع و اسلوب شهر خیلی خراب و پریشان و کثیف شده و مردمش پریشان و فقیر به نظر می‌آیند و کوچه و خیابان‌های شهر به همان وضع سابق برقرار است، بلکه خراب‌تر و بی‌ترتیب‌تر شده است...^۳»

دبستان ایرانیان

ایرانیان ساکن استانبول برای خود مزارستان و بیمارستان و دبستان و... داشتند دبستان مورد بحث که «اساس و پروگرام آن از روی مکاتب اعدادیه برداشته شده^۴» بود، به نوشته خان‌ملک ساسانی که به اسناد سفارت ایران در استانبول دسترسی داشته، در سال ۱۳۰۱ تأسیس یافته است. در شماره مورخ ۱۴ ذی قعدة ۱۳۰۲ اختر هم عمر دبستان مذکور ۲۰ ماه نوشته شده و بنابراین می‌توان گفت که تاریخ تأسیس آن در حدود ربیع‌الآخر ۱۳۰۱ بوده است. در همین شماره اعلام شده است که «وضع دبستان نه بر وفق آرزوی ملت پرستان است» زیرا، آن‌هایی که تعهد پرداخت مبالغی را کرده بودند، نپرداخته بودند. اما یک ماه و اندی بعد اعلام می‌گردد که «صنف غیرتمند تنباکوفروشان ایرانی [مقیم استانبول]» به عهده

۱- بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۱، ص ۲۲۵. ۲- سیاحت‌نامه ابراهیم بیک، ص ۱۵۵.

۳- سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۲، ص ۹۸. ۴- اختر، س ۲۰، ش ۳۲ (۱۴ شعبان ۱۳۱۱)، ص ۵۰۲.

می‌گیرند که جهت تأمین مخارج دبستان سالی ۶۰۰ عدد مجیدی نقره‌پیشگی در اختیار اداره دبستان بگذارند.^۱

میرزا حسین فراهانی، متخلص به گلبن و ملقب به ملک الکتاب (۱۳۳۱-۱۲۶۴ق) — که در تدوین مجلدات مطلع الشمس شرکت داشته و پدر احمدخان ملک ساسانی بود — به هنگام بازگشت از مکه چند روزی در استانبول اتراق کرده و از دبستان مذکور بازدید به عمل آورده است. پس از نقل اخبار ورود او به استانبول و بازدیدش از دبستان ایرانیان، گزارشش از دبستان مزبور نقل خواهد گردید:

«دیروز با واپور محله [به] نام خدیو، جمعی از حجاج ذوی الابتهاج وارد در سعادت شده‌اند. از آن جمله عالی جاهان مقرب الحضرة الخاقانیه، حاجی میرزا حسین ملک الکتاب و... وارد شده‌اند.^۲»

«از قراری که اطلاع نمودیم مقرب الخاقان حاجی میرزا محمد حسین ملک الکتاب که از دانشمندان ایران... [هستند]، روز پنجشنبه گذشته [۲۵ صفر ۱۳۰۳] معزی الیه محض از راه ملت خواهی و ترقی پروری به دبستان ایرانیان رفته، در مجلس امتحان خصوصی شاگردان شرف حضور به هم رسانیده، از درجه تحصیل شاگردان که همه سؤالات را جواب‌های کافی می‌دادند، اظهار خشنودی نمودند. معزی الیه دو روز پیش از این [۲۹ صفر] عازم دارالخلافه شده‌اند.^۳»

دبستان اطفال ایرانیان «چند سال است برقرار شده. در اول برقراری این دبستان معین الملک میهمانی مفصلی کرده، علی‌الرسم اعیان و سفرا را دعوت نمود و در مجلس عنوان کرد که چنین خیالی در مد نظر است. هریک از مدعوین چنانچه معمول است هر مبلغ که مقدورشان بود، اعانت کردند. تنخواهی جمع شد و آن تنخواه را به یکی از تجار ایرانی سپردند. بعد مجلسی ترتیب و ایرانیان را طلبیدند و قرار دبستان را گذاشتند. و تجار ایرانی به ملاحظه تمدن و وطن پرستی، قرار دادند از بابت مخارج دبستان هریک به حسب استطاعتشان اعانتی نموده، شهریه معینی بدهند؛ خواه طفل در دبستان داشته باشند یا نداشته باشند. بعد اطفال درس خوان را معین نمودند و لباس مخصوصی به جهت آن‌ها قرار دادند و خانه‌ای کرایه کردند و از آن تنخواهی که جمع شده بود، و اسباب منزلی از قبیل میز و صندلی و آئینه و کتاب و غیره خریدند و معلمین عربی و فارسی و فرانسوی و له و پیشخدمت و کفش دار و

۱- اختر، س ۱۱، ش ۱۲ (۲۶ ذی حجه ۱۳۰۲)، ص ۹۱. ۲- اختر، س ۱۲، ش ۱۹ (۱۶ صفر ۱۳۰۳).
ص ۱۴۷.

۳- اختر، س ۱۲، ش ۲۱ (۲ ربیع الاول ۱۳۰۳)، ص ۱۶۳.

فراش نیز برقرار داشتند و حاجی میرزا مهدی نام را به ریاست کل گماشتند که مشارالیه سخنگو و با مدرک و متدین و کافی و با علم است. و اطفال [از] شصت نفر متجاوزند و مجالس متعدده دارند و به اختلاف مراتب فهمشان درس آنها مختلف است. صبح می آیند و عصر می روند و ناهار در دبستان می خورند... اگر طفلی بی کس و یتیم و فقیر است که هر چه می خورد مخارج او از دبستان داده می شود، و اگر شب جا و مکان هم نداشته باشد، در همان دبستان می خوابد...»^۱

مدیر روزنامه اختر که در سال ۱۳۰۵ ق در یکی از جلسات انجمن اداره دبستان شرکت کرده، چنین گزارش داده است که «وضع دبستان خیلی درهم و پریشان است. وجهی که به عنوان اعانه از جانب غیرتمندان ملت داده می شود، کفاف مخارج آن را نمی کند... امر اداره دبستان منحصر به اعانه غیرتمندان ملت است. در آغاز کار مقدار اعانه معین و بدان میزان هم مخارجی برآورده شده بود؛ حال آن که در ثانی بسیاری از اعانه دهندگان پای همت پس کشیده، به ترک فتوت گفته اند و اکنون خرج دو مقابل دخل است. بدیهی است که با این حال از بقا و دوام و ترتیب انتظام آن اطمینان حاصل نتواند شد؛ که این یکی موجب تأسف و تأثر است که در شهر پای تخت بزرگی مانند اسلامبول و این همه کثرت هموطنان که به حمدالله اغلب صاحب ثروت و مکنت هستند، این کار مقدس مهمل و متروک ماند. حال آن که به نسبت نفوسی که از هموطنان در این مملکت هست، هرگاه ماهی هر کدام بدون استثنا پنج قروش اعانه بدهند، عمل اداره دبستان را بالغاً بالغ کفایت خواهد نمود...»^۲

برای آن که بودجه دبستان تأمین گردد، بنا به سنتی که چند سال پس از تأسیس آن متداول شد، هر سال برنامه کنسرتی در سالن سفارت ایران ترتیب می یافت و در این برنامه گروهی از نوازندگان مخصوص حضور همایونی (سلطان عبدالحمید) نیز شرکت می کردند. هر سال یکی دو هفته پیش از برگزاری برنامه، آگهی آن دراخترداده می شد و پس از اجرای برنامه نیز گزارش آن در اختر درج می گردید. از این گزارش ها چنین برمی آید که برنامه معمولاً با حضور کارمندان عالی رتبه سفارتخانه های کشورهای دیگر، رجال و دولتمردان عثمانی و تجار و معتبران ایرانی مقیم استانبول، که تعداد آنها معمولاً به حدود ۴۰ نفر — اندکی کم تر یا بیش تر — بالغ می شد، اجرا می گردیده، و کلیه درآمد حاصل از آن در اختیار انجمن اداره کننده دبستان گذاشته می شده است. این سنت که به ابتکار معین الملک متداول شده بود، در زمان سفرای بعد از او چون میرزا اسدالله خان ناظم الدوله دیبا و میرزا محمودخان علاءالملک دیبا

۱ — سفرنامه میرزا حسین فراهانی، صص ۵۵ — ۲۵۴.

۲ — اختر، س ۱۴، ش ۱۵ (۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۵)، ص ۱۱۹.

نیز برگزار می‌گردید و خود آن‌ها نیز در آن شرکت می‌کرده‌اند.^۱ در برنامه برگزار شده در ذی قعدة ۱۳۱۳ سفیر کبیر فرانسه نیز در زمره مهمانان بوده است.^{۶۱}

غیر از آن، معمولاً ناصرالدین شاه سالانه در حدود ۵۰ لیوه به دبستان کمک مالی می‌کرده. اسماعیل پاشا، خدیو مخلوع مصر نیز در سال ۱۳۰۶ مبلغ ۱۰ لیوه به دبستان اعانه داده است. مؤید الملک که در سال ۱۳۰۵ از دبستان بازدید به عمل آورده، «به مناسبت تقرب عید مبلغ هفتاد تومان پول ایران برای لباس چند نفر از اطفال بی بضاعت انعام و به چهار نفر طفل یتیم که شب و روز در مکتب بوده، اداره دبستان متحمل مخارج آنان [بود] نیز به هر کدام یک لیرای فرانسوی احسان» کرده‌اند. در همین زمان، میرزا حبیب اصفهانی که ناظم دبستان بوده، «قصیده‌ای در ستایش جناب معزی‌الیه به رشته نظم کشیده، در آن جا تقدیم» وی می‌کند.^۲

غیر از میرزا حبیب اصفهانی، افرادی چون میرزا آقاخان کرمانی، مهدی اختر، حسین دانش، شیخ الرئیس قاجار و ویزنتال افندی و کسان دیگری در آن مدرسه تدریس کرده‌اند. ویزنتال افندی مؤلف یک لغت جیبی ۶۴۰ صفحه‌ای فرانسه به ترکی و یک لغت ترکی به فرانسه بوده و روزنامه اختر در سال ۱۳۰۲ ق درباره مناسبات وی با دبستان چنین نوشته است: دبستان معلمان خوبی دارد. «نظارت درس و معلمی زبان فرانسه و تاریخ عمومی و فن اصول دفتری در عهده ویزنتال افندی است که از کثرت معروفي احتیاج به تعریف ندارد که علاوه از مطبوعات عثمانی در عالم مطبوعات اروپ نیز نامش همه روزه زبانزد است. برای تعلیم ریاضی و نقشه کشی و املاي فارسی و ترکی هم معلمین کافی هست...»^۳

همه ساله در پایان سال تحصیلی، با حضور تعدادی از مقامات سفارتی و عده‌ای از رجال و معارف عثمانی و تجار و معتبران ایرانی «رسم توزیع مکافات (جایزه) به عمل می‌آمده است. چنان که در ۲۴ ذی حجه ۱۳۰۶ چنین مراسمی با حضور نماینده منیف پاشا، وزیر معارف عثمانی، در محل دبستان برگزار گردیده و از قرار آگاهی به دست آمده «صنف غیرتمند کتاب فروشان ایرانی به مناسبت همین توزیع مکافات، پیش از وقت هر کدام به اقتضای غیرت ملی و ترقی خواهی چند جلد کتاب به اداره دبستان فرستاده بودند [تا] به شاگردانی که استحقاق مکافات دارند، هدیه بشود...»^۴

۱ — اختر، س ۱۵، ش ۲۸ (۱۳۰۶)؛ س ۱۶، ش ۲۹ (۱۳۰۷)؛ س ۱۸، ش ۲۹ (۱۳۰۹)؛ س ۱۹، ش ۲ (۱۱ شعبان ۱۳۱۰)؛ س ۲۰، ش ۳۴ (۲۷ شعبان ۱۳۱۱)؛ س ۲۲، ش ۳۷ (۱۳۱۳).

۲ — اختر، س ۱۴، ش ۲۲ (۳ جمادی الثانی ۱۳۰۵).

۳ — اختر، س ۱۱، ش ۶ (۱۴ ذی قعدة ۱۳۰۲)، ص ۴۳.

۴ — اختر، س ۱۶، ش ۱ (۵ محرم ۱۳۰۷)، ص ۵.

بر اثر زلزله شدیدی که در اوایل سال ۱۳۱۲ ق استانبول را لرزاند، دبستان مدتی به سبب شکستی که در بنیان آن راه یافته بود، تعطیل گردید و بعد از تعمیرات لازم در اواسط ربیع الآخر همان سال باز شد. به نوشته روزنامه اختر در این زمان در وضع اداره آن پاره‌ای تغییرات و در پروگرام درس‌ها و مقدار صنوف (کلاس‌ها) نیز اصلاحاتی اعمال گردید^۱.

دبستان در سال ۱۳۱۱ ق قریب به نود نفر شاگرد داشته که از آن جمله سی نفر اطفال یتیم و فقیر و بی‌چیز بوده‌اند و تمامی مخارج لباس و خوراک و اسباب تحریرشان از جانب اولیای دبستان تأمین می‌شده و کلیه هزینه آن که در حدود ۸۰۰ لیرای طلای عثمانی بوده، از طریق اعانه گردآوری می‌شده است^۲.

تعداد شاگردان دبستان در بین سال‌های ۲۷-۱۳۱۸ ق در حدود صد نفر — که در ۸ کلاس مشغول تحصیل بودند — رسید. پس از حاجی میرزامهدی، ریاست مدرسه با حاجی رضاقلی خراسانی بود که ضمن اشتغال به امر تجارت، به جهت علاقه‌مندی به تعلیم و تربیت اطفال ایرانی، به خوبی از عهده این کار برمی‌آمده است. شیخ الرئیس قاجار «در جواب مکتوب عالی‌جاه اشرف‌الحاج، حاجی رضاقلی، مدیر دبستان ایرانیان» نامه‌ای به تاریخ ۱۰ جمادی الآخر ۱۳۰۵ نوشته است. نامه با این بیت شروع شده است.

ای یار من ای حاجی ناجی وی جمله احباب به اقبال توراجی^۳
هنگام اقامت شیخ الرئیس در استانبول، حاجی رضاقلی از معاشران او بوده و چنان که در شرح حال شیخ آمده، قطعه شعری که وی در سال ۱۳۰۳ در حضور حاجی مذکور فی البداهه سروده، حاجی متن آن را به پیوست نامه‌ای — که نمونه‌ایست از شیوه نگارشش — برای درج در اختربه آن روزنامه ارسال داشته است.

حاجی صاحب قلم نیز بوده است و به طوری که در فصل مربوط به اختر دیدیم، ابتدا مدیریت آن روزنامه را به عهده داشته است و «همیشه به حبل‌المتین مقاله می‌فرستاد^۴». رساله‌ای نیز تحت عنوان دبستان خرد در سال ۱۳۰۴ ق منتشر شد که روزنامه اختر هواخواهان علم و معرفت را به انتشار آن مژده داده و درباره‌اش نوشته است: «رساله مذکور در زیر امضای عزت‌مآب تحسین افندی، ناظر درس و به دستگیری همت حاجی رضاقلی آقا، مدیر دبستان ایرانیان رونق افزای عالم مطبوعات گردیده، در هر پانزده روزیک بار طبع و نشر می‌شود. چنان

۱- اختر، س ۲۱، ش ۱۲ (۱۶ ربیع الآخر ۱۳۱۲).

۲- اختر، س ۲۰، ش ۳۲ (۱۴ شعبان ۱۳۱۱)، ص ۵۰۳.

۳- منتخب نفیس، صص ۵۰-۱۴۹.

۴- زندگی طوفانی، ص ۴۴.

که در عنوان آن رساله گرامی نوشته شده است، منافع آن عاید پاره‌ای لوازم و اسباب هندسی و جغرافی دبستان ایرانیان است و مندرجات آن مزید استفاده اطفال دبستان^۱.
حاجی رضاقلی آزادی خواه بوده و میرزا آقاخان کرمانی نام وی را در زمره کسانی که ملکم می‌بایست به آن‌ها قانون بفرستد، قید کرده است.

حسین دانش که ایرانی مذکور را از نزدیک می‌شناخته، درباره‌اش گفته است:
«حاج رضاقلی یک ایرانی متدین و غیرتمند و با حمیت بود که دائماً حفظ سنن ملی ایرانی را اس دیانت و حمیه ذمت می‌دانست و چون از مفاخر و شعایر ایرانی سخن گفته می‌شد، فوراً دو چشم درشت اشعرش بالای ریش انبوه سیاهش مانند دوشمشعل در تاریکی یک جنگل درخشان می‌شد، در اعصاب و عروقه خون آتشین غیرت و عصبیت همواره در فوران بود. خنده‌های متسلسل مدیدش مانند تهورهای شدیدش گوشزد خاص و عام بود و شهرت تمام داشت. حاجی مرحوم یکی از محبان صادق حاجی شیخ رئیس... نورالله مضجعه بود...»^۲^{۶۳}
ناگفته نماند که در شهر طرابوزان نیز دبستانی برای کودکان ایرانیان مقیم آن شهر وجود داشته است. در یکی از شماره‌های اواخر سال ۱۳۰۲ اختر خبری درباره خریداری خانه‌ای برای مدرسه ایرانی آن شهر درج گردیده است:

«به طوری که آگاهی حاصل شد، این اوقات از حسن اهتمام سرکار معتمدالسلطان، حاجی میرزا حسین خان [مسعود انصاری که خود اهل قلم بود و در فضل مربوط به اصلاح الفبا از وی سخن رفته است] جنرال قونسل سابق دولت علیه ایران در ولایت طرابوزان و همت و مراقبت تجار و ارباب غیرت ایرانیان مقیمین ولایت مشارالیه‌ها، یک باب خانه برای مکتب کودکان ابنای ملت به دویت و پنجاه و یک لیرای عثمانی خریده و قریب یک صد لیرای دیگر نیز برای تعمیر و ترمیم آن مصروف گشته و همه اسباب لازمه آن به کمال شایستگی فراهم آورده شده است...»^۳

میرزا علی خان امین الدوله که در ذی قعدة ۱۳۱۶، در سر راه خود به مکه، در ساحل طرابوزان توقف داشته، درباره مدرسه مذکور چنین نوشته است:

«میرزا اسدالله خان قنسل و آقا محمد تاجر که مدیر و مراقب دبستان ایرانیان است (این دبستان به تشویق و همت میرزا اسدالله خان تشکیل شده و به امداد تجار ایرانی متوقفین طرابوزان دایر کرده است.) تا مغرب در کشتی بودند. از ترقی و پیشرفت مکتب و هوش و

۱ — اختر، س ۱۳، ش ۳۲ (۱۷ شعبان ۱۳۰۴)، ص ۲۵۵.

۲ — ایوان مداین، تسدیس قصیده خاقانی، ص ۲۵.

۳ — اختر، س ۱۱، ش ۵۸ (۲۴ ذی قعدة ۱۳۰۲)، ص ۴۵۹.

استعداد می‌گفتند. مجدالملک و معین‌الملک [برادر و پسر امین‌الدوله که همراهش بودند] را هم برده بودند به مکتب و خیلی ترتیب آن را تحسین می‌کردند.^۱

تقی رفعت^۲ بعدها، در آستانه جنگ جهانی اول، چند سالی مدیر مکتب ناصری ایرانیان در همین شهر طرابوزان بوده است.

در شهر ازمیر نیز یک «دبستان ملتی مخصوص به نام مکتب فرسیه ایرانیه» وجود داشته است که در نهایت انتظام اداره می‌شده و «برخلاف دبستان ایرانیان اسلامبول، مداخل آن به مخارجش افزونی» داشته است.^۳

حجاج ایرانی

استانبول بر سربیکی از دوراه عمده حجاز قرار گرفته بود. میرزا محمدحسین فراهانی که در سال ۱۳۰۲ حج گزارده، می‌نویسد که «در این سال از ایران به مکه معظمه سه هزار و کثری آمده بودند. به این معنی که هشت صد نفر از راه شام آمد که پنجاه نفر از آن‌ها از تشنگی و باد سام مرده بودند، و قریب یک صد نفر هم از راه جبل به دزدی و لباس تبدیل آمدند، و یک هزار و دویست نفر از راه بوشهر و بندرعباس و بغداد آمده و از جده وارد شده، و یک هزار و کسری هم از راه اسلامبول آمدند...»^۴ از این جا معلوم می‌شود که در حدود نصف حجاج از راه استانبول رفته‌اند. این راه در مقایسه با دوراه دیگر راهی بوده است راحت و دارای

۱- سفرنامه امین‌الدوله، ص ۸۴.

۲- پسر آقا محمد تبریزی بود. در استانبول تحصیل کرد. چند سال مدیر مکتب ناصری ایران در طرابوزان بود. در زمان جنگ جهانی اول، حوالی سال ۱۳۳۵ ق به تبریز آمد و معلم زبان فرانسه شد. سردبیر روزنامه تجدد بود و ناشر مجله آزادیستان - که ۴ شماره از آن در آمده - بود. به زبان‌های ترکی و فارسی و فرانسه شعر می‌گفته. مقالات او در دفاع از تجدد ادبی در مقابل سنت‌گرایان انجمن دانشکده، حاکی از استعداد شگرف این نویسنده پرشور است. وی از فعالان جنبش ملی آذربایجان به رهبری خیابانی بود و پس از کشته شدن خیابانی، در مخفی‌گاه خویش در ده قزل‌دیزج گویا خودکشی کرد. از صبا تا نیما، ج ۲، صص ۶۶ - ۴۳۶. بی‌مناسبت نیست اشاره شود که تقی رفعت برادری داشته است به نام عبدالکریم فرهان که در سال ۱۳۱۸ ش بر اثر ضرب و شتم مأموران از مرکز آمده، جان داد و چنان شهرت دادند که وی خودکشی کرده است. در سال ۱۳۲۰، سه ماه پس از برافتادن رضاخان، ح. فرهان نامی که احتمالاً برادر دیگر رفعت بوده، نامه‌ای تحت عنوان «فرهان خودش را نکشت، فرهان را کشتند» در شماره ۱۲ (۲۰ آذر ۱۳۲۰) روزنامه آذربایجان به چاپ رسانده و در این نامه تقی رفعت را شهید راه آزادی نامیده است.

۳- اختر، س ۱۲، ش ۲۶ و ۲۹ (۷ و ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳)، صص ۲۰۷ و ۲۲۷.

۴- سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، صص ۷۰ - ۱۶۹.

امکانات مسافرتی بهتر. اکثر حجاج مناطق شمالی ایران از این طریق عازم حج می شده اند. بدین ترتیب که از راه دریای خزر و یا از طریق مرز خاکی ایران و روسیه خود را به باکو و بالاخره تفلیس می رساندند و از آن جا با استفاده از راه آهن تفلیس-پوتی که در نیمه دوم دهه ۶۰ قرن ۱۹ کشیده شده بود، به ساحل دریای سیاه می رسیدند و از آن جا سوار کشتی شده، فاصله پوتی و استانبول را معمولاً در مدت ۵-۶ روز طی می کردند و از استانبول نیز بر کشتی نشسته، از طریق اسکندریه یا پرت سعید و کانال سوئز و دریای سرخ، در مدت بین ۱۱ تا ۱۶ روزه جده می رسیدند. بدیهی است که در بین راه گاهی توقف های اختیاری یا اضطراری می کرده اند. امین الدوله که در ۸ ذی قعدة ۱۳۱۶ از انزلی حرکت کرده و در ۲۲ ذی قعدة به اسکندریه رسیده بوده، در یادداشت همان روز چنین می نویسد:

«بیست روز نیست که حرکت کرده ایم. اقطار آسیا و اروپا و افریقا را به هم پیچیدیم. باید به مخترعات زمان شکر گفت. اگر کشتی بخار و راه آهن نبود، باید این راه به یک سال پیموده شود، آن هم به نهایت مشقت^۱.» ناگفته نماند که در زمان مسافرت امین الدوله راه آهن تفلیس-باکو نیز دایر بوده است. این راه احتمالاً در اوایل سال ۱۸۸۲ دایر گردیده؛ چون بنا به خبری که در نوامبر ۱۸۸۱ به دفتر روزنامه اختر رسیده، «عملیات خط راه آهنی که از تفلیس تا بندر بادکوبه در ساحل دریای خزر واقع است و از چندی به این طرف ساخته می شد، نزدیک به ختام بوده است^۲.» در حالی که از گزارش درج شده در شماره ۲۰ سال ۸ اختر چنین برمی آید که در آوریل ۱۸۸۲ ساحل دریای سیاه به ساحل دریای خزر-با خط آهن- متصل شده بوده است. اهمیت این گزارش توجیه گر نقل آن در این جاست:

محمد رحیم خان علاءالدوله امیرنظام، پیشکار آذربایجان تجارتبریز را دعوت کرده، تسطیح و هموار کردن راه آستارا را به آن ها پیشنهاد می کند؛ چه «اهالی آذربایجان به جهت حمل و نقل امتعه تجارتی به ممالک روس احتیاج فوق العاده به راه مذکور دارند. خصوصاً اکنون که خط راه آهن پوتی را دولت روس به لنگرگاه بادکوبه رسانیده، این احتیاج نوعی سمت ازدیاد گرفته است. پس از این از راه مذکور هرگونه مال التجاره را در نهایت سهولت به واسطه واپورهای آتشی از دریای حاجی ترخان (خزر) به ممالک روس می توان نقل کرد. و نیز مال التجاره ای که از راه اسلامبول به ایران فرستاده می شود، در صورت ساخته شدن از این راه هم زودتر به مقصد می رسد و هم خرج و مصرف کرایه کم تر از مخارج سایر راه ها می شود^۳.» منظور از طرح موضوع حجاج این بود که بعضی از آن ها که گذارشان به استانبول

۱- سفرنامه امین الدوله، ص ۱۱۰. ۲- اختر، س ۸، ش ۱ (۲۴ نوامبر ۱۸۸۱)، ص ۴.

۳- اختر، س ۸، ش ۲۰ (۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۹ / ۴ آوریل ۱۸۸۲)، ص ۱۵۴.

می افتاد، ضمن آن که کم و بیش تحت تأثیر اوضاع و احوال آن شهر قرار می گرفتند، گاهی ارتباط هایی هم با افراد و گروه های سیاسی وابسته به اوپوزیسیون پیدا می کردند و حامل نشریات و پیام هایی به کشور می شدند. میرزا آقاخان در نامه مورخ ۱۲ ربیع الاول ۱۳۱۱ به ملکم خبر داده است که «امسال خیلی اشخاص را هنگام رفتن به مکه دعوت به راه صلاح و طریق هدی نموده، الواح قوانین (نسخه های روزنامه قانون) بسیار به ایشان داده شد. اقرارها دادند که چون به مملکت برسند، چنان و چنین بکنند؛ اما چه فایده، اغلبشان را ناخوشی و با داخل در سلک اموات نمود^۱».

میرزا آقاخان در نامه دیگری که در ذی حجه ۱۳۱۱ به ملکم نوشته، اشاره ای نیز دارد به وضع فلاکت زده زمره ای از حاجیانی که گذارشان به استانبول می افتاد:

«خدا می داند بزرگان و امرای ایران را می بینم که از تهران می آیند بروند به مکه، به عینه مثل گدایان سامره در خراب ترین و کثیف ترین خان ها منزل می کنند و به اسواء احوال می گذرانند و آثار ذلت و فقر و خواری در طبقات الوجه ایشان نمودار است. جایی که حال بزرگان و امرا این باشد، فقرا چه خواهند بود؟^۲» و حاج زین العابدین مراغه ای به مواردی از گرفتاری های حجاج تنک مایه اشاره دارد. یکی از حجاج به ابراهیم بیک چنین تعریف کرده است:

«... بسیاری از دهاتیان معنی استطاعت را نفهمیده، به وعده و وعید علما همین که یک صد تومان یا یک صد و پنجاه تومان در کیسه خودشان دیدند، عزم سفر حجاز می کنند. بیچارگان در اول مرحله آن را باخته، کارشان به گدایی منجر می شود. چنان که دوسه نفر از همشهریان من تاب عسرت و نیستی را نیاورده، در معاودت از جده در واپور فوت شده، [به] دریاشان انداختند. در کرانتین (قرنطینه) طور سینا نیز چند تن را دیدم که گدایی می کردند... هرگاه من مجتهد می شدم حکم می کردم که هر کس از هفتصد تومان کم تر پول برای مصارف راه داشته باشد، مکه بر او حرام است^۳». در نظر داشته باشیم که جلد اول سیاحت نامه ابراهیم بیک در آستانه جنبش مشروطه به چاپ رسیده است.

معمولاً شماره های ماه های شوال اختر در بردارنده اخبار رسیدن کاروان های عازم حج از ایران به استانبول و شماره های ربیع الاول آن روزنامه منعکس کننده ورود حجاج ذوی الابتهاج در سر راه خود به ایران، به استانبول است. به عنوان مثال اخبار سفر حج حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام — جد و معلم ثقة الاسلام شهید که از شاگردان حاج سید کاظم رشتی و

۱ — بررسی های تاریخی، س ۵، ش ۲، ص ۲۲۷. — ۲ — پیشین. صص ۲۵ — ۲۲۴.

۳ — سیاحت نامه ابراهیم بیک، ص ۱۶۴.

ریس شیخیه در آذربایجان و از متنفذین و محترمین روزگار خود بوده — به قراری که در اختر مندرج است، با حذف زواید در این جا نقل می‌گردد:

«جناب مستطاب آقای حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام... به عزم زیارت بیت الله - الحرام دیروز در حوالی ظهر وارد این شهر سعادت‌مند شده‌اند. اعضای سفارت ایران و همگی معتبرین تجار و معارف اهل ایران و غیرهم با یک واپور مخصوصی که بیرق شیر و خورشید در آن برافراشته شده بود، تا قریه قواق آناتولی که در اول بوغاز واقع است، به استقبال رفته بودند... [معین الملک...] جناب مستطاب معظم را با همراهان ایشان که چند نفر از علما و معتبرین‌اند، به ساحل خانه سفارت آورده، در آن جا منزل فرموده‌اند و اهالی... به زیارت آن جناب... مشرف شده‌اند. از جمله همراهان جناب معظم له فرزند بزرگ ایشان، جناب علامه محقق آقامیرزا موسی صدر [از رهبران جنبش تنباکو در تبریز و پدر شهید نام‌آور] است.

سن جناب مستطاب ثقة الاسلام... در حوالی هشتاد است که تاریخ تولدشان سنه هزار و دویست و هجده است و این بار دوقم است که حج می‌نمایند... چون در ساحل خانه ییلاق سفارت کبری برای عامه اشکال دارد که فیض یاب بشوند... استدعا کرده‌اند که چند روزی روزانه در شهر، در سفارتخانه ایران اقامت فرمایند که برای همگنان رسیدن به فیض حضور مقدس آن جناب آسان باشد...»

«از قراری که مسموع افتاد، اعلیحضرت همایون پادشاهی (عبدالحمید) چند روز پیش تر مقرر فرموده‌اند که ورود جناب مستطاب ثقة الاسلام... بلا تأخیر به عرض همایونی برسد، تا آن که قرار ملاقات با آن شخص بزرگوار را مقرر فرمایند که این یکی نیز دلیل بزرگی و پاکی نیات مقدسه پادشاهانه است.^۱»

«جناب... ثقة الاسلام... روز پنجشنبه [۱۵ شوال] با واپور لوئید از راه اسکندریه و مصر عازم حجاز شدند... [معین الملک و سایر اعضای سفارت و گروهی از ایرانیان مقیم استانبول ایشان را بدرقه کردند.]

از قراری که از امیر نوشته بودند، هنگام ورود جناب... ثقة الاسلام به اسکله از میر از جانب... کارپرداز اول و اجزای کار پردازخانه و عموم تجار و معتبرین تبعه ایران لازمه احترامات و استقبال به عمل آمده، از جانب حکومت [عثمانی] نیز یک دسته سرباز برای احترام با چند نفر از مأمورین معتبر برای پذیرایی جناب معظم له در اسکله حاضر بوده‌اند و لازمه

احترامات را به جا آورده اند.^۱»

«جناب... ثقة الاسلام... که در چند ماه پیش تر عازم زیارت بیت الله الحرام شده بودند، این روزها... با جمله همراهان خودشان... وارد لنگرگاه در سعادت شدند. [سفیر همراه اجزای سفارتخانه و جمعی از معتبرین ایرانیان از ایشان استقبال کرده، به سفارتخانه آوردندشان]^۲»

«جناب... ثقة الاسلام... دیروز که چهارم ماه [ربیع الاخر] بود، با واپور فرانسه (پاکا) نام، به اتفاق فرزند ارجمندشان... حاجی میرزا موسی صدر و دیگر همراهان گرام از راه پوطی و تفلیس عازم تبریز شدند... [از ایشان بدرقه باشکوهی به عمل آمد] و حین ورود جناب معظم و مسافرین به واپور، در دکل میانی واپور بیرق شیروخورشید برافراشته شد. همراهان جناب مستطاب معظم علاوه بر آنان که از تبریز بودند، جمعی از اهل قزاق و سایر جاهای ممالک قفقاز در حجاز به ملتزمین حضور مبارکشان ملحق شده، در همه جا با ایشان بودند...^۳»

اوضاع استانبول

گزارش‌های زایران خانه خدا که گذارشان در نیمه دوم سده ۱۹ به این شهر افتاده، حاکی از دگرگون شدن بافت شهر و نفوذ و هجوم امواج فرهنگی مآبی در آن است. شاهزاده سیف الدوله که یکی از نخستین زایران این دوره است که سفرنامه‌ای از خود به یادگار گذاشته، در سال ۱۲۷۹ / ۱۸۶۳، استانبول را شهری یافته است که «برای زندگانی و تعیش دنیا به جهت کسی که چندان مقید مذهب و آخرت نباشد و مایه معاشی داشته باشد، مسلماً بهتر از همه جای دنیاست، به جهات عدیده که ذکر آن‌ها مایه طول کلام است.^۴»

سیف الدوله جمعیت استانبول را نزدیک به سه کرور (۱/۵ میلیون) نفر نوشته که درست به نظر نمی‌رسد. چه، در نخستین سرشماری عمومی که ۶۴ سال پس از بازدید وی از استانبول، یعنی در سال ۱۹۲۷ به عمل آمده، جمعیت آن شهر در داخل محدوده شهرداری نزدیک به ۷۰۰ هزار نفر ثبت گردیده است.^۵ به نوشته سیف الدوله «همه قسم مردم در این

۱- اختر، س ۵، ش ۴۱ (۲۱ شوال ۱۲۹۶)، ص ۳۱۹.

۲- اختر، س ۶، ش ۱۱ (۱۴ ربیع الاول ۱۲۹۷)، ص ۸۶.

۳- اختر، س ۶، ش ۱۴ (۵ ربیع الاخر ۱۲۹۷)، ص ۱۱۰. ۴- سفرنامه سیف الدوله، ص ۱۰۷.

۵- انسیکلوپدی اسلامی، ج ۵، ص ۱۱۴۰ / میدان لاروس، ج ۶، ص ۴۸۶.

زمین جمعند. در واقع مجمع نفوس عالم است. از هر ملک و ملتی در این شهر موجود است. فرنگی، روسی، عرب، عجم، هندی، مغربی، ترک، افغان، بخارایی، یهود و اهل ینگى دنیا از همه طوایف فرنگی و نصارا موجودند^۱.» و به قول محمدحسین فراهانی:

«مرد زندان دو عالم همه این جا جمعند کافر و ارمنی و گبر و نصاری و یهود و مسلمان و کافر همه مخلوط و گریز و پرهیز و اسلام و کفری نیست؛ و کافر و مسلمان را اسباب امتیازی نه. مردان به وضع فرنگیان لباس دارند و مسلم و کافر زلف ها زده و فینه بر سر می گذارند. غالب البسه نسوان نیز به وضع فرنگیان است^۲.»

سیف الدوله از ممنوع نبودن هیچ قسم هرزگی، همین قدر که باعث اذیت مردم نشود، از مکان های فسق و فجور، آشکار بودن میخانه ها در همه جا و مخصوصاً در کوی بیک اوغلی، که محله فرنگی نشین و وضع عمارات و مغازه هایش عین فرنگستان بوده و چراغ های گاز شب هایش را چون روز روشن می کرده ... سخن می گوید. او می نویسد که استانبول «در واقع چیزی که از صورت اسلام دارد، مساجد و مناره های بسیار است. در حقیقت هیچ یک از بلاد اسلام این قدر مساجد و مناره ندارد. دقت زیادی هم در خوب نگاه داشتن آن ها دارند^۳.»

در شوال ۱۲۹۲ هم بین فرهاد میرزا و تشریفاتی دربار عثمانی چنین گفتگویی صورت گرفته است:

«گفت: در ولایت ما جامع چوق نماز قلان آز. یعنی مسجد بسیار است و نمازخوان کمست.

گفتم: دور نیست چندی بگذرد، بگوئید جامع چوق، نماز قلان یوق. یعنی مسجد بسیار و نمازخوان نیست.

خیلی خندید و گفت: درست فرمودید. از اتصال اروپا و راه آهن و واپور همه چیز نزدیک است مثل اروپا بشود. اگر در ایران هم راه آهن باز بشود، آن جا هم رفته رفته از اتصال اروپا به صورت ما خواهند شد^۴.»

محمدحسین فراهانی هم تذکر داده است که در استانبول «مساجد و معابد بی نظیر و عدیل، و نمازخوان کم یاب و قلیل است... قواعد دین احمدی را برانداخته، و قانون ناقص به طرز فرنگیان ساخته اند. از آن جا رانده و از این جا مانده اند؛ نه کار آخرت کرده اند، نه دنیا.

۱- سفرنامه سیف الدوله، ص ۹۴.

۲- سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، ص ۱۱۷.

۳- سفرنامه سیف الدوله، ص ۱۰۲.

۴- سفرنامه فرهاد میرزا معتمد الدوله، ص ۹۹.

فقط اسلام رسمی است والسلام. رسوم و آدابی که حال به درجه کمال از فرنگیان آموخته اند، نداشتن دین و لایابالی گری در مذهب و آیین است.^۱»

حاجی پیرزاده نیز که دو سال پس از فراهانی در استانبول بوده، همین معنی را به الفاظی دیگر بیان می‌دارد:

«نیز بسیاری از اهل اسلامبول زن و مرد بی دین و لا مذهب به جهت کثرت معاشرت با فرنگی ها بی تقوی و آیین شده اند، و این ها را آلا فرنگ می‌گویند. شام و ناهار خود را در سر میز می‌خورند و شراب و عراق [عرق] را آشکار می‌نوشند و نماز نمی‌گزارند و روزه نمی‌گیرند...^۲» او درباره لباس و اطوار زنان استانبول چنین می‌نویسد:

«زن های عثمانی حالا بیش تر لباسشان مثل زن های فرنگی شده است... چندی نمی‌گذرد که زن های اسلامبول به کلی رو نخواهند گرفت و مثل زن های فرنگی روی باز در کوچه و بازار راه خواهند رفت؛ چرا که حالا نیز بسیار از زن ها روی باز در کوچه حرکت می‌کنند و زن های اعیان و اشراف اسلامبول در بعضی مجالس و محافل کسانی که دیدن آن ها می‌آیند ابداً رو نمی‌گیرند. حتی در محله فرنگی ها که می‌روند به کلی روی خود را باز می‌کنند و برای خرید و فروش که در بازار می‌روند و در دکان ها می‌نشینند ابداً رو نمی‌گیرند و حالا از این جهت در اسلامبول در زن های اهل اسلام خیلی هرزه و بی ناموس پیدا شده است...^۳»
 فرهاد میرزا وقتی در مهمانی سفارت ایران در استانبول، که معین الملک به افتخار شرف داده بوده، شاهد رقص مختلط زنان و مردان می‌شود، شرح مشاهدات خود را با اظهار تأسف چنین به پایان می‌رساند:

«عنقریب همه ولایات سویل زاسیون خواهند شد. از عمر ما چیزی باقی نیست؛ ولی آیندگان خواهند دانست که هر چه نوشته شده، حق است. در ایران، بلکه تمام آسیا زن ها هر هفت نهاده (با هفت قلم آرایش کرده) با روی گشاده در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد...^۴»

در یکی از شماره های رمضان ۱۲۹۹ اخترا انتقادی از شیوع بی حجابی در استانبول درج گردیده که خواندنی است:

«شب جمعه گذشته ضعیفه حامله ای به عزم تفرج سوار تراموای شده، در اثنای راه درد وضع حملش گرفته، در میان آن جمع وضع حمل کرده است. راستی حالت بعض نساوان

۱ - سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، صص ۱۸ - ۱۱۷.

۲ - سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳ - پیشین، ص ۱۱۵. ۴ - سفرنامه فرهاد میرزا...، ص ۹۹.

اسلامبول از درجهٔ اعتدال تجاوز نموده، علاوه بر این که روزها بدان تفصیلات غیر معقول از گشت و گذار فارغ نیستند، بدان قناعت نکرده، شب‌ها نیز در میان محلات با کالسکه و پیاده به هر سو می‌گردند. قدغن حکومت را هم دربارهٔ آن‌ها هیچ تأثیری نیست که این وضع حقیقتاً شایستهٔ مستوری مخدرات اسلام نیست. در هیچ یک از بلاد اسلام این رسم مذموم مشهود نبوده، در همهٔ ممالک اسلام هر مسلم و مسلمة در ماه مبارک رمضان بیش از سایر ایام به لوازم عبادات و طاعات و تلاوت و نماز می‌پردازند؛ مگر در اسلامبول که به عکس بیش از سایر اوقات بازار فسق و فجور رواج می‌گیرد... به جای زمزمهٔ تسبیح و تهلیل، چنگ و عود می‌نوازند... بدتر از همه وضع میدان سلطان با یزید است که طرف عصر همه روز جمعیت انبوهی از نسوان سوار کالسکه و پیاده در آن جا گرد آمده، از میان صفوف مردم بالا و پایین رفته، بعضی از جوانان بی عار نیز دنبال آن‌ها افتاده، حرکاتی از طرفین به ظهور می‌رسد که از ذکر آن‌ها شرم می‌کنیم... مشاهدهٔ این حالات ناگوار موجب مزید اندوه و تأسف غیرتمندان اسلام است؛ چه این حرکات شکوه اسلام را در نظریگانگان می‌کاهد و اخلاق اخلاف را افساد می‌کند. اکنون که حکومت جلوائن حالات مذمومه را نمی‌گیرد، پس زنان را اقلأً تفرجگاهی قرار بدهند که مردان را بدان جا راه نباشد.

خدای توفیق بدهد جناب حافظ پاشا وزیر تازهٔ ضبطیه را که روز جمعهٔ گذشته خودشان به میدان سلطان بایزید آمده، کالسکه‌های زنان و مردان را که با هم مخلوط و از بی عاری هیچ فروگذاری نمی‌کردند، به عنف و شدت از همدیگر سوا کرده، در گذرگاه‌ها خودشان پولیس گماشته، از دحام را پراکنده داشتند.

یاد داریم که پارسال نیز وزیر مشارالیه محض از راه غیزت اسلامیة در صدد منع این حالات ناگوار برآمده، خویشتن در باب برانداختن این قاعدهٔ مذمومه اقدامات مؤثره به کار می‌بردند و تا یک درجه هم موفق شده بودند؛ ولی افسوس که آن وقت نفوذ بعضی مانع از حصول این مقصود مقدسشان گردیده، بعضی از روزنامه‌های ترکی نیز به جای این که این اقدامات حسنهٔ وزیر مشارالیه را تحسین و تمجید بکنند، به اقتضای مسلک بی ملاحظگی که مرآن‌ها راست، به تشویقات بعضی کوتاه نظران فریفته شده، این حرکات حسنهٔ ایشان را به ناحق مورد مؤاخذه داشتند و سخنان بیهوده گفتن آغاز کردند؛ به طوری که مانع از اجرای این مطلب گردید. در حالتی که موافق قانون منیف شریعت مطهرهٔ اسلام بود...^۱

در یکی از شماره‌های رمضان سال ۱۳۰۷ اختر نیز مطلبی در رابطه با موضوع مورد بحث مندرج است که به خواندنش می‌ارزد:

«پیش‌تر نوشته بودیم که از مقام صدارت عظما در باب عدم رعایت بعضی مخدرات اسلامی به آداب تستربه عهده وزارت علیه ضبطیه امری صادر شده است که مأمورین ضابطه در این باب کمال مواظبت را به عمل آورده، هریک از نساوان اسلام را که در کوچه و بازار بی نقاب و مکشوف الوجه ببینند، بدون استثنا گرفته، مورد مؤاخذه نمایند.

حال از قراری که آگاهی حاصل نمودیم، در این خصوص به وزارت ضبطیه دوباره از مقام عالی صدارت عظما به طور مؤکد حکم صادر شده است که نگذارند مخدرات اسلام در معابر با روی گشاده که برخلاف قوانین مقدسه اسلام است، راه بروند.

اختر

الحق این تأکیدات حکومت سنیه موجب خشنودی غیرتمندان اسلام و متضمن بسی حکمت هاست که سودمند به عالم اسلامیت و انسانیت است. کاش حضرات علما و بزرگان ایران هم به اقتضای غیرت دینداری و حفظ آداب مقدسه مسلمانی امثال این قدغن و تنبیه را در حق نساوان آن سامان صادر می‌نمودند که آنان نیز در خانه پای (!) خودشان را از محارم پوشانند (!)

راستی وضع لباس امروزی نساوان ایران منافی آداب مقدسه اسلام و اسباب افتضاح ملت است. واقعاً این لباس کوتاه که نمونه لباس زنان سازنده و رقاص و بی عصمت فرنگ است، با سلیقه و غیرت ایرانیان خیلی منافات دارد. لهذا امیدواریم که اولیای دولت و علمای ملت مردم را به اجبار و نصیحت به ترک آن جامه‌های نازیبا وادارند و روا ندانند که ملت بیش از این هدف سهام شماتت بدخواهان و بدگویان گردد.^۱»

در پایان بی‌مناسبت نیست نکته ظریف و قابل تعمقی که سید جمال‌الدین اسدآبادی جهان گشته درباره شهر استانبول گفته، در این جا بازگوشود. سید که از حدود ۱۳ سال پس از اخراجش از استانبول، در اواخر ۱۳۰۹ یا اوایل ۱۳۱۰ به این شهر برمی‌گردد، یکی از دوستانش گویا از وی می‌پرسد: «در عرض [سین] ده سال که میان این مسافرت و مسافرت نخستین خودتان فاصله بود، در ممالک اروپا چه ترقیاتی ملاحظه کردید؟»

و سید پاسخ می‌دهد:

«در همه اروپا و خصوصاً در پایتخت‌های بزرگ آن خیلی فرق و ترقی احساس کردم و بسیار تازگی‌ها و پیشرفت‌ها دیدم.»
آن شخص دوباره می‌پرسد:

«آیا در این پایتخت هم که الآن هستید فرق و تجدیدی مشاهده نمی‌کنید؟»

سید جواب می‌دهد:

«چرا؟ درین پایتخت نیز ترقی کلی می‌بینم؛ اما با یک فرق، و آن این است که ترقیات این جا شبیه است به زینت و آرایش مردی که جامه و زیورهایش عاریتی است و از خود نیست. این ترقی‌ها و قشنگی‌ها که در این جا می‌بینم، از کوشش مثنی‌فرنگیان که در این شهر سکنی دارند به عمل آمده است. و اگر آن‌ها بیرون بروند، این شهر همان هوای تاریک و همان منظرهٔ برهنه و بی رونق سابق را نشان خواهد داد...»^۱

و این نظر کم و بیش دربارهٔ شهرهای کشورهای وابسته صادق تواند بود.

روشنفکران ایرانی استانبول دیده

همان‌طور که گذشت، ایرانیان از طرق مختلف و به قصدهای گوناگون به استانبول می‌رفتند و در آن جا رحل اقامت می‌افکندند و در عین حال کم و بیش ارتباط خود را با وطن خویش حفظ می‌کردند و معمولاً دل با وطن و هموطنان خود داشتند. در فصول گذشته به معرفی بعضی از روشنفکران ایرانی مقیم استانبول پرداخته شده؛ اما بدیهی است که آنان تنها روشنفکران ناگزیر شده به اقامت در آن سامان نبوده‌اند؛ بلکه می‌توان گفت که ایشان تنها سرشناسان آنان بوده‌اند. به علت نقص اطلاعات، بسیاری از روشنفکران ایرانی که در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۹ و در آستانهٔ انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی در آن سامان زندگی و فعالیت کرده‌اند و ای بسا که با ترکان جوان و آزادی‌خواهان آن دورهٔ عثمانی ارتباط داشته‌اند، چنان که باید و شاید شناخته نشده‌اند. تعدادی از «بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی» که در کتابی به همین نام مورد معرفی قرار گرفته‌اند، تحصیل کردهٔ عثمانی و به ویژه استانبول بوده‌اند. بی‌گمان مطبوعات و اسناد و کتابخانه‌های ترکیه و خاطرات منتشر نشدهٔ ایرانیانی که در آن دوره در آن سامان زندگی کرده‌اند، در بردارندهٔ مطالب روشنگر زیادی در این مورد خواهند بود. بعضی از روشنفکران ایرانی که مدتی در عثمانی گذرانده‌اند، به عنوان نمونه در این جا معرفی می‌گردند. بدیهی است که با جستجوی بیش‌تر این فهرست را می‌توان تکمیل‌تر کرد.

حاج سیاح محلاتی

وی که در ۱۲۵۲ق به دنیا آمده بود، در حدود ۲۳ سالگی به قصد سیاحت و

جهان گردی از ایران خارج شده، یکی دو سالی در تفلیس به سر برده، ضمن تدریس فارسی و عربی در یکی از مدارس ارامنه، اوقات خود را صرف آموزش زبان های ترکی و ارمنی و روسی می کند. به نوشته خودش در تفلیس با میرزا فتحعلی [آخوندزاده] و ملا احمد [سالیانی، شیخ الاسلام قفقاز؟] محصور بوده است. معلم ترکی او در تفلیس یک ارمنی از میری به نام یعقوب بوده است. یعقوب که «زیاد از اسلامبول تعریف می کرد» [ه] که همچه شهری در عالم نیست. «هوس دیدن آن شهر را در دل او شعله ور می کند. در حدود سال ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷ / ۶۰-۱۸۵۹، در حالی که سفارش نامه ای از یکی از ارامنه تفلیس به یک ارمنی ساکن استانبول در دست داشته، از طریق دریای سیاه رهسپار آن شهر می شود. در آن جا، به طوری که پیش تر اشارت رفته، به خدمت حاجی میرزا صفا رسیده، از کمک های او برخوردار می شود و بعد از چند روز به قصد فراگیری زبان فرانسه به مدرسه لازاریست ها — واقع در کوی بیک استانبول — راه پیدا می کند و در پرتو همت و تلاش شبانه روزی خود و محبت مسیوبری، مدیر آن جا — که عالم به السنه مختلفه آسیا و از آن جمله فارسی و ترکی بوده و در ایران سیاحت و در اصفهان مدرسه باز کرده، اما به علت مخالفت ها کار مدرسه سرنگرفته بوده — به مدت دو سال در آن مدرسه مذهبی که مخصوص تحصیل اطفال بوده، اقامت گزیده، قدری زبان فرانسه و قدری زبان عثمانی می آموزد و به دنبال مشکلاتی که پس از انتقال مسیوبری به فرانسه برایش پیش آمده بود، استانبول را ترک می کند و به گشت و گذار در اروپا می پردازد تا بار دیگر گذارش به این شهر بیفتد. این بار به مدت ۲۰ روز در استانبول رحل اقامت افکنده، باز از محبت های حاجی میرزا صفا و حاجی محمد باقر تاجر اصفهانی برخوردار می شود. خود وی اشاره ای به تاریخ سفر اخیرش به استانبول ندارد؛ اما محمد قزوینی نوشته است که «در مراجعت به استانبول با سید جمال الدین افغان آشنا شده و از مریدان او گردیده است»^۱. اگر آشنایی او با سید در استانبول صورت گرفته باشد، هنگام سفر اول سید به استانبول، یعنی در سال ۱۲۸۷ / ۷۱-۱۸۷۰ بوده است. اما حاج سیاح گذشته از آن که در سفرنامه اش نامی از سید نبرده، در خاطراتش، ضمن یاد کرد سفر نخست سید به ایران و ورودش به بوشهر در اواخر سال ۱۳۰۳ ق، نوشته است که «این بزرگوار (سید) را در مصر و در اروپا دیده و ارادت داشتم»^۲. بنابراین احتمال این که حاجی سید را در استانبول دیده باشد، کم است.

حاج سیاح به دنبال گشت و گذار در اروپا، در اواخر سال ۱۳۰۲ ق وارد استانبول شده، به اصرار مصلحت گزار سفارت ایران — میرزا جواد خان — چند روزی در استانبول رحل

۱ — «وفیات معاصرین»، قزوینی، یادگار، س ۵، ش ۲ — ۱، ص ۱۰۹.

۲ — خاطرات حاج سیاح، ص ۲۸۷.

اقامت افکننده، مصاحبانش را فیض یاب می‌کند. به وساطت مقامات سفارت «در خصوص سفارش ایشان از جانب باب عالی به ولایاتی که... [می‌خواست از آن‌ها بگذرد] توصیه‌نامه‌ها [یی] شرف تسطیر» می‌یابد. وی پیش از حرکت از استانبول از دبستان ایرانیان و تکیه و مکتب حسینی بازدید می‌کند و میرزا نجفعلی خان نایب اول سفارت او را تا واپور بدرقه می‌کند. در آن هنگام اظهار نظر شده است که «جناب مشارالیه اول سیاحی است از ایران که جمیع ممالک شرق و غرب و امریک را به تفصیل و آگاهی گشته و امروز دانای زبان‌های بسیار از السنه غریبه و شرقیه هستند...»^۱

در روزنامه اختر مطلبی نیز درباره سفرها و سفرنامه حاج سیاح آمده است که چون در جایی اشاره به آن نشده است، در این جا نقل می‌گردد:

«شخصی از هموطنان محترم که در بلاد قفقاز اقامت دارد و به دولت خواهی و ملت پرستی معروف است، کاغذی به اداره فرستاده و در آن نوشته است که — البته اداره اختر باخبر است که چندی پیش از این در خصوص سیاحت عالی جناب معالی آداب، حاجی میرزا محمدعلی سیاح محلاتی اصفهانی بعضی روزنامه‌های هندوستان و روزنامه گرمی فرهنگ [که از جمادی الاول ۱۲۹۶ به طور هفتگی در اصفهان منتشر می‌شد] تفصیلات مفیده می‌نوشتند و یاد دارم که روزنامه اختر نیز پیش تر تفصیل ورود آن جهانگرد صاحب وقوف را به دارالسعاده اسلامبول و عزیمتشان را از راه سویس (سوئز) به سوی بنادر فارس دریکی از صفحات خود نوشته بود. پس از آن دیگر خبری از آن شخص هنرمند پاک سیرت در میان نیست. حال آن که عموم غیرتمندان ملت را دیده و گوش به آوازه طبع و نشر نتایج سودمند سیاحت ایشان باز بود... آگاهی داشتیم سیاح مومی الیه که قسمت بزرگی از روی زمین را با همه دانایی و بینایی و آگاهی از السنه خارجه گشته است، سیاحت‌نامه‌ای ترتیب داده بود؛ ولی افسوس که تاکنون از طبع و نشر آن خبری در میان نیست.» آن گاه روزنامه اختر اضافه کرده است که «این که نگارنده محترم می‌گوید آگاهی دارم که عالی جناب معالی آداب، حاجی میرزا محمدعلی سیاح اصفهانی سیاحت‌نامه خود را مرتب داشته، در واقع مژده بزرگی برای هواخواهان علم و آگاهی است... ما نیز در خصوص طبع و نشر آن، که باعث استفاده عمومی گردد، به آرزوهای نگارنده محترم کاغذ فوق عن صمیم القلب اشتراک می‌نماییم»^۲.

می‌دانیم که انتشار خاطرات حاج سیاح و بخشی از سفرنامه او در آن زمان مسیر نگردیده، چند سال پیش ممکن شده است.

۱ — اختر، س ۱۱، ش ۸ (۲۸ ذی قعدة ۱۳۰۲)، صص ۶۰ — ۵۹.

۲ — اختر، س ۱۴، ش ۲۱ (۲۶ جمادی الاول ۱۳۰۵)، صص ۶۸ — ۲۶۷.

در شرح حال میرزا علی معجز شبستری (۱۳۱۳ ش - ۱۲۹۰ ق / ۱۹۳۴-۱۸۷۳)، یکی از درخشان‌ترین سیمای ادبیات طنز آذربایجان آمده است که وی پس از مرگ پدرش در حدود ۱۶ سالگی به دعوت برادرانش (حسن و حسین) - که مثل بسیاری از شبستری‌ها برای کار و آوردن «کلفته بیرلقمه طعام» (لقمه‌ای برای اهل و عیال) به استانبول رفته بودند و هنوز هم اولاد و احفادشان جامعه شبستری‌های استانبول را تشکیل می‌دهند، به آن شهر مسافرت کرد و در حدود ۱۶-۱۵ سال در آن‌جا به کار کتاب و کاغذفروشی مشغول شد و در پرتو علاقه‌مندی به مطالعه، با ادبیات نوین ترک آشنایی به هم رساند و تحت تأثیر اشعار شاعران آزادی‌خواهی چون نامق کمال، توفیق فکرت، محمدامین یورداقول و... به سرودن شعر پرداخت. استعمال بعضی لغات و ترکیبات عثمانی چون یاپدیرماق (ساختن)، دون (دیروز)، دیشاری (بیرون)، فاره (موش)، مساعده (اجازه)، ژون لار (جوانان)، حزیران (ژون)، فابریک (کارخانه)، پارا (پول)، گیدی‌یور (می‌رود)، قوشارگیدر (فرار می‌کند) و... در شعر معجز، یکی از نشانه‌های اقامت طولانی او در عثمانی است. ترتیب دهندگان آنتولوژی ادبیات آذربایجان جنوبی با توجه به قراین موجود نوشته‌اند که «معجز به هنگام زندگی در استانبول یکی از خوانندگان و مبلغان پر شور نشریات گروه‌های ضد رژیم فعال در خارج از کشور بوده است و علاقه‌اش به مطالعه چنین نشریاتی سبب شده است که به پاره‌ای از مسایل مهم روزگار خود با چشم بازتری بنگرد»^۱.

نخستین سال‌های روی‌آوری معجز به شعرسرایی مقارن بود با انتشار روزنامه ملا نصرالدین و تأثیرگذاری این روزنامه - که غیر از قفقازیه، در ایران و عثمانی نیز خوانندگانی داشت - به جهان‌بینی و خلاقیت ادبی او کاملاً محقق و محرز است. از همین روی هم است که معجز را یکی از برجسته‌ترین رهروان راهی دانسته‌اند که صابر گشاینده آن بوده است. گویند، او همیشه به دوستان خود می‌گفته است که «من گرک خلقی صابر کیمی آییلدام.» (من باید مثل صابر مردم را بیدار کنم)^۲. به نوشته عزیز میراحمدوف وقتی جلیل محمد قلی زاده در سال ۱۳۳۹ / ۱۹۲۱ روزنامه ملا نصرالدین را در تبریز چاپ و منتشر می‌کرده، معجز با وی به همکاری پرداخته، شعرهای خود تحت عناوین «اولسون گرک» (باید باشد) و «شبستر حمام لاری» را در آن به چاپ رساند. شعر نخست بدون امضای سراینده و شعر دوم با نام مستعار (تازه شاعر) به چاپ رسیده است^۳.

۱ - آنتولوژی ادبیات آذربایجان جنوبی، ج ۲، ص ۷۵.

۲ - کلیات میرزا علی معجز شبستری، مقدمه. ۳ - تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۲، صص ۴۱ - ۷۴۰.

شعرهای معجز را به طور کلی به دو نوع می‌توان تقسیم کرد: ۱- شعرهای جدی که غالباً شعرهای تغزلی او را تشکیل می‌دهند. در این گونه شعرها هم از عشق و محبت سخن می‌رود و هم به موضوعات اجتماعی پرداخته می‌شود. ۲- شعرهای طنز و فکاهی که جنبه انتقادی دارند و حاکی از تیزی و شهامت سراینده خود هستند. اسلوب شعری او در حالی که از سویی به مکتب صابر وابسته است، از سوی دیگر نیز یادآور هجوهای لعلی و صراف می‌باشند^۱.

بعضی از اشعار معجز به طور آشکار و پوشیده بیانگر حال و روز، و آمال و آرزوها، و غم‌ها و گرفتاری‌های ایرانیان غربت‌گزین است. شعر «شب‌سترده» (در شب‌ستر) یکی از آن‌هاست. در این شعر که به صورت مکاتبه تنظیم یافته، زنی از شب‌ستر به شوهرش که در استانبول کارگری می‌کند، چنین نوشته است:

قیمت نان ارزان است، جای نگرانی نیست
روزی فقط یک قران خرج قند و چای می‌کنم
چیت در این جا گران است، اگر کسی آمد،
چند آرشین

شالی و تنبانی برای خودم و دخترهایمان
بفرست

اگر به شب‌ستر بیایی می‌توانی روزگارت را
بگذرانی، پسر عمو

اگر به حرف من گوش کنی، دست به دست،
کار را از پیش می‌بریم

اگر به وطن بیایی و گاوی به ده تومان بخری
و اگر یک طویله و یک کاهدان بسازی

من هم شیرش را می‌دوشم و سرگینش را تپاله
می‌کنم

جایش را تمیز می‌کنم و تو هم می‌چرانیش و
چوپانی می‌کنی

ارزاندی چو رک قیمتی، یو خدور نگرانلیق
قند چای آلیرام گونده فقط بیرجه قرانلیق
چیت بوردا بها دورگلن اولسابش اون آرشین

گوندرمنه هم قیزلارا شاللیق و تومانلیق
گلسن گونشیستانه عم اوغلو گنچنیرسن

باخسان سوزومه الاله وئرروخ داقازاننوخ

گلسن وطنه اون تومنه بیر اینک آلسان
بیر طویله قایتدیر سان اگر بیرده سامانلیق
منده ساغارام هم پشینین یاپپا قاییرام

آلتین سیلرم، سنده اوتار ائیله چوبانلیق

و شوهر از استانبول در پاسخ او می‌نویسد:

... تا عم قیزی وار گۆزده ایشیق، تنده توانا

ای دختر عمو، مادام که نور به دیده و توان
در تن داریم

هر زحمت، هر محنته غربتده دایا ننوخ
یاتدیم من، اوزان سنده هله وقته قالیر چوخ
صبح مدنیت آچیلان دمده او یاننوخ

هر زحمت و محنتی را تحمل می‌کنیم
من خوابیدم، تو هم دراز بکش، هنوز زود است
آن دم که صبح تمدن بدمد، ما هم بیدار
می‌شویم

وقتا کی طلوع ائیلدی خورشید ترقی
'وند اکی ایشیق لاندی بیزیمده آباد ائلیق
منده گلرم یانوا، یعنی او زمان کی
نه سنده طراوت قالی، نه منده جوانلیق
من ساققالی، سن زلفی حنا ایله بویارسان
وئرورخ اوزمان ال اله بولغاری دولاننوخ...

زمانی که خورشید ترقی طلوع کرد
زمانی که آبادی ما هم روشن شد
من هم پیش می‌آیم، یعنی وقتی که
نه ترا طراوتی می‌ماند و نه مرا جوانی
من ریشم را، تو هم زلفت را حنا می‌بندی
و آن گاه دست در دست هم در بلغار(?)
گردش می‌کنیم

شعر بلند «عاشق پریشان» هم دارای ابیاتی است با همان مضمون:

کافر هم زن اهل شبستر نباشد
این اسم بی مسما چه فایده ای برای ما دارد
ده سال می‌رود، می‌آید ده روز در ولایت
می‌ماند

شبستر اهلینه کافر ده اولماسین آروات
نه خیری وار بیزه بو اسم بی مسمانین
اون ایل گئدر، گلر اون گون قالار ولایتده

ای کاش نه چنین وصلی داشتی و نه چنان
هجرائی

نه بئيله وصلون اولئیدی، نه ائيله هجرانین

دست از وطن کشیده، نروم، چه کنم ای یار؟
به من بگو ببینم این ویران شده گذرانش کجا
بود؟

وطندن ال چکیب ای یار گئتمه ییم، نیلیم؟
بو یور گؤروم گذرانی هانی بو ویرانین

مطمئن باشید که انسان قدم به دیار بیگانه
نمی‌گذارد

یقین بیلین کی قدم با سماز ئوزگه تور پاغه

وطن ده خوش گئچه گروزگاری انسانین ..

شعر چاپ نشده ای را هم دوست معجز شناسم، م. نقابی در اختیارم گذاشته که به
نظر می‌رسد، به هنگام اقامت معجز در استانبول سروده شده است. این شعر زبان حال
غربت کش‌های آذربایجانی گرفتار زورگویی‌های مأموران سفارت ایران و نیز عثمانی، در عید
نوروز است. به عنوان نمونه، ۳ بند از این شعر ۱۴ بندی در این جا نقل می‌گردد:

گر آرایسه جیبده پارا	اگر پول در جیبیت کم باشد
یوره گینه وورما یارا	به دلت زخم مزین
نسیه آل گلمه دارا	نسیه بخور، غمی به دل راه مده
مبارک گونون یادائله	روز مبارکت را یاد کن
یئه پلو کونلون شادائله	پلو بخور، دلت را شاد کن

* * *

گوردون مأمور گیردی خانا	وقتی دیدی که مأمور وارد کاروانسرا شد
سندده قاچ سوخول بیرانا	توهم در رو، در جایی قایم بشو
اله گنچسن اولوفنا	اگر گیر بیفتی، بد می شود
قورخما چیغیر فریاد ائله	نترس، داد و فریاد کن
هم داد ائله، بیداد ائله	داد و بیداد راه بینداز

* * *

اوزا تسا الین خالی یا	اگر [مأمور] دستش را به طرف قالیچه دراز کرد
تلفن ائت قونوش والی یا	تلفن کرده، با والی حرف بزن
بوایشی قویسون سالی یا	این کار را بگذارد برای سه شنبه
عزیز گوندور بایرام ائله	امروز روز عزیزی است، جشن بگیر
یئه شکر کونلون رام ائله	شیرینی بخور و دلت را رام بکن

شعرهای «عم قیزی» (دختر عمو)، «اوتور والده خان دا» (بنشین در خان والده)، «اسلامبولا مکتوب» (نامه به استانبول)، «معجزون استانبولدان تبریزه مسافرتی» (مسافرت معجز از استانبول به تبریز)، «عمه» و... نیز با غربت کشی و استانبول پی ارتباط نیستند و دارای حال و هوای نمونه های یاد شده هستند.

معجز در آستانه جنبش مشروطه به ایران برمی گردد و به قول خودش با مشاهده حال زار وطن به نوحه سرایی می پردازد و آن هایی که سروده های او را نمی پسندند، بر ضدش اعلان جنگ می کنند و عرصه را بروی تنگ می گیرند:

چون قایتیدیم وطنه آپما دهانین دئدیلر	چون به میهن باز گشتم، گفتند دهان نگشا
دینمه دانیشما و تر پتمه زبانین دئدیلر...	خاموش باش و زبانت را نجبان...
دئدیم اللهه باخین ائتمه یین آخر ثولدم	گفتم: شما را به خدا دست از سرم بردارید
گر بوجور ائتمیه سن چوخدو زیانین دئدیلر...	گفتند: اگر چنین نکنی خیلی ضرر می کنی

و با این همه، به رغم همه مشکلات، او سلاح روشنگری از دست نمی دهد و با وجود تنگ بودن عرصه زندگی برایش، تا سال ۱۳۱۲ ش در زادگاه خود، به زندگی و آفرینش ادبی

و سرودن اشعار طنزآلود ادامه می‌دهد. برای تأسیس مدرسه دخترانه در زادگاه خود صادقانه تلاش می‌کند و سرانجام در سال ۱۳۰۹ شمسی چشمش به گشودن چنین مدرسه‌ای روشن می‌شود.

گوزلرین روشن اولاً معجز خبروئر هر کسه
سال شمسی مین اوچوزدوققوز، بیرعالی مدرسه
چشمانت روشن، معجز، به هرکس خبرده
در سال هزار و سیصد و نه شمسی، مدرسه‌ای
عالی
ملت برای دختران باز کرد و خانم هان همصدا
شدند
آشدی ملت قیزلارا، وئردی خانملارسس سه
اوستول اوسته اگلشیب، کاغذ یازان نسوانه باخ
زن‌هایی را که روی صندلی نشسته، کاغذ
می‌نویسند، بنگر

سرانجام بر اثر تحمل ناپذیرتر شدن زندگی در زادگاه، همراه همسرش به شاهرود — که با جنای متمکنش در آنجا سکونت داشته — مهاجرت می‌کند، اما یک سال بعد روی در نقاب خاک می‌کشد. سال‌ها بعد یکی از دوستانش استخوان‌های شاعر را به زادگاه وی منتقل و آن‌ها را در جوار آرامگاه شیخ محمود شبستری — که معجز پس از بازگشت از استانبول مجاورش بوده — به خاک می‌سپارد.

نکته قابل توجه در شخصیت معجز، امیدواری او به آینده است. او عمر جهالت را که آن را باعث همه بدبختی‌ها می‌داند، پایان‌پذیر می‌انگارد و در پرتو امید مایه گرفته از آگاهی و مردم دوستی تا آخرین نفس، با نشاط و پی‌گیری یک انسان متعهد با آن و عوارضش به مبارزه ادامه می‌دهد.

خود زندگی نامه کوتاهی که معجز به زبان مادری خود نوشته و این نوشته نخستین بار در سال ۱۳۲۰ ش به چاپ رسیده، گویای سختی روزگار و سرسختی شاعر است:

«تخلص من معجز، نامم علی حاج آقا اوغلی (علی پسر حاجی آقا) است. پدرم یکی از نجارهای شبستر بود. وقتی ۱۶ ساله بودم، پدرم وفات کرد. پس از وفات پدرم به استانبول رفتم و ۱۶ سال در آنجا ماندم. بعد به شبستر آمده، حال زار وطن را دیده، به نوحه سرایی پرداختم. نوحه سرایی من... ها را خوش نیامد. بر ضد اعلان جنگ دادند. بیست و شش سال با هم جنگیدیم. چنان که وقتی خیرات می‌کردند، مرا دعوت نمی‌کردند؛ مهمانی می‌کردند، من نمی‌رفتم. اما تا آخر، با جسارت با آن‌ها جنگیدم. یعنی با شعرهایی که به زبان مادری خود سروده‌ام، آن‌ها را افشا کرده‌ام. سرانجام چشم روی آزادی را دید. تاکنون سه هزار بیت شعر سروده‌ام، اما خودم آن‌ها را نگاه نداشته‌ام، به دوستانم داده‌ام. بعضی از ایشان آن‌ها را تدوین کرده‌اند. زبان فارسی را خوب نمی‌دانم و به فارسی کم نوشته‌ام. وانگهی،

دیدم که آذربایجانی‌ها که به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌کنند، نمی‌توانند از اشعار فارسی استفاده کنند. هدف من فهماندن مطلب بود؛ چندان که هر مرد و زنی به زبان مادری خود بفهمد. و چون غالب اشعارم فکاهی است، از این رو همه به خواندن آن‌ها مایل خواهند بود.^۱»

معجز شاعری بود که سال‌ها بعد از درگذشتش کشف و معرفی شد.^۲ نسخه‌های شعرهایش بین کسانی که او را می‌شناختند، پراکنده بوده و چنان که جواد هیئت خاطرنشان کرده‌اند، پاره‌ای از اشعار این شاعر مردمی پیش از چاپ دهان به دهان می‌گشته است.^۳

مجموعه‌ای از اشعار معجز را زنده یاد حاج محمدآقا نخجوانی^۴، معارف پرور گران‌مایه آذربایجانی گرد آورده بودند که همین مجموعه در زمان جنگ جهانی دوم به دست غلام ممدلی افتاد و او نخستین بار منتخبی از اشعار او را — متأسفانه با دخل و تصرف‌های ناروا — در سال ۱۳۲۴ ش / ۱۹۴۵ در تبریز به چاپ رساند. پس از آن مجموعه‌های اشعار او بارها در تبریز و باکو به چاپ رسیده است. با این همه هنوز نسخه‌هایی از شعرهای چاپ نشده شاعر در این جا و آن جا پراکنده است و ای بسا که بسیاری نیز از بین رفته باشد. به امید روزی که کلیات کامل و ویراسته و مهذب از تمام سروده‌های دست‌یافتنی این شاعر واقع‌گرای طنزپرداز و آزاده فراهم آید.

میرزاآقا صاحب قلم

وی از خوش‌نویسان چیره‌دست آذربایجانی و از خاندان افشار ارمیه بوده که پس از گذراندن عمری در زادگاه خود ارمیه، عازم استانبول شده، در آن شهر رحل اقامت افکنده و هنر خود را عرضه داشته است. کتاب گلستان از جمله آثاری است که به قلم کتابت خفی خوش

۱ — آذربایجان، ش ۳۱ (۳ اسفند ۱۳۲۰)، ص ۲.

۲ — نخستین جلسه «شاعر لر مجلسی» در سال ۱۳۲۴ ش در خانه‌ای که معجز در آن زیسته بود، تشکیل گردید.

۳ — نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴ — نامه‌ای از معجز به حاج محمدآقا در دست است که در سال ۱۳۰۱ ش و به ترکی آذربایجانی نوشته شده است. از این نامه چنین برمی‌آید که وی نسخه‌ای از سروده‌هایش را برای حاجی محمدآقا فرستاده است: «سلام عرض می‌شود. بنده تقریباً در حدود سه ماه پیش منظومه‌هایی توسط پست به شما فرستاده‌ام. عنوان (نشانی) پاکت را به نام حاجی ... نوشته‌ام. اگر در شهر شخص دیگری به همین نام باشد، به او مراجعه فرمایید. برای خالی نبودن عریضه، چیزی نوشته، توسط کربلایی مهدی فرستادم... روزنامه‌ها زیارت گردید، از تشکرش عاجزم...» و بالاخره از حاجی خواهش کرده است فتح بندی خریده، برای او بفرستد. آثار تازه و چاپ نشده میرزا علی معجز شبستری، شیدا، ص ۱۳۳.

این هنرمند نگارش یافته، در استانبول چاپ سنگی شده و چنین رقم و تاریخ دارد: «کتابه العبد الاحقر، میرزا آقا المتخلص به صاحب قلم افشار ارومیه، سنه ۱۲۹۱». همین کتاب چند سال بعد در باغچه سرای - واقع در اوکراین - تجدید چاپ گردیده است. از آگاهی کتاب مذکور چنین برمی آید که صاحب القلم در همان سال ۱۲۹۱ به استانبول مهاجرت کرده است:

«کتاب گلستان... در سال گذشته از اتفاقات حسنه، عالی جناب میرزا غالب، المقلب به صاحب قلم، که از مشاهیر خطاطان ایران است، به در سعادت تشریف آورده و برحسب خواهش دوستان قبول نمودند که نسخه مذکوره را بنویسند. لهذا نسخه مذکوره در کمال نفاست و خوبی باسمه شده...»^۱

نسخه ای خطی از نصیحة الملوك سعدی در کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری می شود که به قلم نیم دو دانگ خوش نوشته شده و چنین پایان پذیرفته است:

«به جهت تقدیم... سلطان عبدالحمید غازی... در دارالخلافة اسلامبول، در دهم شهر ربیع الاول سمت اتمام پذیرفت... از قلم بنده بی مقدار صاحب قلم افشار ۱۳۰۹».

قطعه ای نیز در مجموعه مهدی بیانی وجود دارد که به قلم چهار دانگ و نیم دو دانگ خوش نوشته شده و چنین رقم و تاریخ دارد: «راقمه صاحب قلم غفرله، سنه ۱۲۹۴».

پیش از این نیز دیدیم که ماده تاریخی که شیخ الرئيس قاجار در تأسیس جامع حمیدیه در سال ۱۳۰۳ ق به زبان عربی سروده بوده، به خط همین «عمدة الخطاطین، میرزا آقای افشار، معروف به صاحب قلم...» در الواح مخصوص نگاشته شده، جهت نگهداری به رسم یادگار در همان مسجد، به سلطان تقدیم گردیده و فوق العاده مورد پسند وی قرار گرفته است.

اثر دیگر از آثار ارزنده قلم زیبایی آفرین صاحب قلم کتیبه مرمری بالای در ورودی مدرسه طالبیه مسجد جامع تبریز، است. البته بالای در ورودی - که به بازار گشوده می شود - دو کتیبه است. اولی مرمری و در بالاست و منتهی به تاریخ ۱۲۱۶ - اوایل سلطنت فتحعلیشاه - می باشد و دومی که در زیر همان کتیبه مرمری قرار گرفته، و در بردارنده نام های چهارده معصوم (ع) «به خط نستعلیق درشت زیبا، روی قطعاتی از سنگ رخام نقر و حواشی آن ها با نقش اسلیمی منتقش گردیده» می باشد و به این جمله ختم می گردد: «در سنه ۱۲۹۴ کتبه الحقیق میرزا آقا».

حاج حسین آقا نخجوانی که کتیبه مزبور را خوانده، نوشته است که آن را

۱ - اختر، س ۱، ش ۲ (۱۸ ذی حجه ۱۲۹۲).

۲ - احوال و آثار خوش نویسان، ج ۱، صص ۵ - ۴.

«خوش نویسی به نام میرزاآقا در سال ۱۲۹۴... کتابت کرده است.^۱» و هیچ اطلاعی درباره‌ی وی به دست نداده است؛ در حالی که مؤلفان کتاب بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی آن اثر هنری ارزنده را «یادگار هنرمند خوش نویس ارومی، میرزاآقا صاحب قلم... [و] نمونه‌ای بارز از هنر کم نظیر او» دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که «جناب حسین نخجوانی چون شرح احوال وی را استقصا نفرموده‌اند، لذا متعرض لقب و زادگاه ایشان نشده‌اند.^۲»

اما نظر ایشان را نیز به طور صددرصد نمی‌توان پذیرفت؛ چه از تواریخ آثاری که این هنرمند در استانبول پدید آورده چنین مستفاد می‌گردد که وی پیش و پس از کتابت کتیبه مورد بحث در استانبول اقامت داشته است. البته احتمال آن وجود دارد که در همان تاریخ به تبریز آمده باشد؛ اما حداقل از دو خوش‌نویس میرزاآقا نام نیز که یکی کمره‌ای بوده و دیگری زنجان، می‌توان یاد کرد که در آن تاریخ در حال حیات و آفرینش هنری بوده‌اند. در این میان احتمال این که کاتب کتیبه مورد بحث، میرزاآقا زنجان یا خسته‌ای باشد، بیش‌تر است. چه، وی ضمن آن که «از تاریخ سال ۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷ هجری قمری در قید حیات و در این مدت خوش‌نویس مقرر بوده است»، به ویژه «در کتیبه‌نگاری دست قوی‌تر» داشته و چند کتیبه در آستانه حضرت معصومه و آستانه رضوی که ارقام و تواریخ «میرزاآقا، ۱۳۰۴»، «راقمه میرزاآقا ۱۳۰۳» و... را دارند، اثر او هستند.^۳ با این همه نظر صاحب‌نظران و خط‌شناسان در این مورد صائب‌تر تواند بود.

مهدی بیانی — شاید با توجه به نصیحت‌الملوک یاد شده که به عبدالحمید تقدیم گردیده — احتمال داده است که میرزاآقاخان صاحب قلم در دربار سلطان عبدالحمید سمت کاتبی داشته؛ اما فعلاً دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات این ادعای تردیدآمیز در دست نیست. نوشته اختر در مورد کتابت شعر عربی، شیخ‌الرئیس نیز که توسط مترجم‌باشی سفارت ایران به سلطان تقدیم گردیده، حکایت از آن دارد که این هنرمند در خارج از دربار عثمانی می‌زیسته است. دلیل دیگر زندگی و کار آزاد و خارج از دایره و سایه دربار، روایت‌هایی است که در مورد عریضه‌نگاری‌های وی بر سر زبان‌ها بوده است.

گفته‌اند وی عریضه‌نویسی می‌کرده و هرچه از این رهگذر و از راه‌های دیگر خط‌نویسی به دست می‌آورده، در راه کیمیاگری صرف می‌کرده و به محض فراغت از کار نویسندگی «در اتاقی از خانه خود که در همه جای آن لوله‌های آزمایش و داروهای شیمیایی

۱ — چهل مقاله، ص ۸۰.

۲ — بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲۶.

۳ — احوال و آثار خوش‌نویسان، ج ۱، صص ۵ — ۲.

بوده، کار می‌کرده و در طلب کیمیای موهوم بیهوده صرف وقت می‌نموده است.^۱»

و باز روایت کرده‌اند که صاحب قلم در ازای هر عریضه‌ای که به عنوان سلطان عثمانی می‌نوشته، یک لیره مزد می‌گرفته است. به روایت غلوآمیز دیگری او برای هر سطر نوشته خود یک لیره مطالبه می‌کرده و می‌ستانده هم؛ چه، غالب عریضی که به خط وی به دست سلطان عبدالحمید می‌رسیده، مورد توجه قرار می‌گرفته و مقصود عریضه دهنده معمولاً برآورده می‌شده است. سبب آن را هم زیبایی و جذابیت خط استاد دانسته‌اند که سلطان نمی‌توانسته از آن چشم برگیرد و کراراً از نظر می‌گذرانده و به مندرجاتش توجه می‌یافته و بر اثر تأثیر خوب خط، عریضه اثر خود را می‌بخشیده و به آن ترتیب اثر داده می‌شده است.

و باز روایت شده است که «از اقبال خوش این هنرمند این موضوع بین دادخواهان اسلامبول شایع شده بود. به طوری که دارندگان حاجت همواره در جلو خانه محقروى صف می‌کشیدند. اما عیب کار این جا بود که او روزی بیش از دو فقره عریضه نمی‌نوشت و بدبختانه پولی هم که از این راه به دست می‌آورد، صرف تحقیقات کیمیا می‌کرد».^۲

به احتمال قوی با جستجو در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های دولتی و شخصی ترکیه بتوان به آثار چشم‌نواز دیگری از این هنرمند دور افتاده از وطن دسترس یافت.

وی بنا به خبری که در شماره مورخ ۱۵ شعبان ۱۳۰۹ اختر درج گردیده، پس از نزدیک به ۲۰ سال اقامت در عثمانی در صدد بازگشت به وطن بوده است. خبر مذکور واپسین آگاهی موجود درباره زندگی این هنرمند است:

«مدال

عالی جناب حاجی میرزا حسینعلی افشار، الشهیر به صاحب قلم که از معارف خوش‌نویسان روزگار و شخص محترم و گوشه‌نشین پرهیزکار است، پیش‌تر مرقعی در نهایت خوبی و صفا که واقعاً هر حرفش قلم‌نسخ به خط میرعماد و رشید[ای قزوینی؟] می‌کشید، به رشته سطور در آورده، به سلیقه بسیار مرغوب جلد و تذهیب کرده، به حضور همایون اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه تقدیم نموده بود. ذات اقدس ملوکانه که با گوشه‌گیرانش مرحمتی خاص و گوشه چشمی است، بعلاوه عطیه سنیه همایونی، آن آزاده مرد را به اعطای یک قطعه مدال افتخار نیز قرین انواع مباحات فرموده‌اند.

از قراری که آگاهی حاصل نمودیم خوش‌نویس مومی‌الیه که قریب بیست سال است در اسلامبول و شامات و خطه حجاز مغفرت طراز سیاحت داشت، این روزها در صدد

مراجعت به سوی وطن مألوف است. یعنی تا آخرین ماه از راه باد کوبه و رشت عازم تهران خواهد شد. خدایش به سلامت دارد.^۱»

ساعی افندی

یاد کرد احوال و آثار صاحب قلم، یاد قلم دار و قلم باز دیگری را که به طور تصادفی به نامش در جایی برخورد کرده بودم، در ذهنم تازه کرد. درباره زندگی اش اطلاعات خیلی در دست است. همین قدر دانسته است که وی در حدود ۱۸-۱۲۱۷ / ۱۸۰۳ در تبریز به دنیا آمده، هنگامی که در استانبول مشغول کار حکاکی بود، به دعوت محمدعلی پاشا به مصر رفت. ۱۴ سال در آن جا رحل اقامت افکند و کار کرد و پس از پایه ریزی چاپخانه ای در قاهره به استانبول بازگشت و در این شهر به عنوان ناظر دوم تقویم خانه^۲ به کار پرداخت.

ساعی افندی از خوش نویسان روزگار خود بود و در تعلیق نویسی صاحب اسم و رسم بوده است. قالب های حروف چاپی که او بر اساس تعلیق نویسی ریخته بود، تا هنگام انقلاب خط در سال ۱۹۲۸، در مطبعه دولتی مورد استفاده بود. پس از کناره گیری از تقویم خانه، مطبعه ای در بخش سلطان احمد استانبول برپا داشته، به کار چاپ کتاب اشتغال ورزید. در اواخر عمرش که در حدود ۷۰-۱۲۶۹ / ۱۸۵۳ به سر آمده، به مصر رفت و گویا واپسین ماه ها و روزهای عمر خود را در آن جا به گذراند.^۳

اگر فرصت تحقیق باشد، بی گمان ده ها و حتی صدها نویسندگان و سخنور و هنرمند دور افتاده از وطن و به زیر خاک رفته در غربت را می توان سراغ گرفت و غبار فراموشی را از چهره هایشان سترد و آفریده هایشان را که جزو ذخایر ملی ما مردم برآمده از این آب و خاک هستند، شناسایی و برای همه شان شناسنامه تنظیم کرد.

علی مسیو...

علی مسیو، یکی از آزادی خواهان متمدنی و از بنیان گذاران مرکز غیبی و «پیر

۱- اختر، س ۱۸، ش ۲۷، ص ۲۱۱.

۲- مطبعه ای که برای چاپ روزنامه رسمی دولت عثمانی، که تقویم وقایع نام داشت تأسیس و تخصیص یافته بود. تقویم وقایع نخستین روزنامه ترکی منتشر شده در ترکیه است و از ۵ جمادی الثانی ۱۲۴۷ / ۱۱ نوامبر ۱۸۳۱ تا سال ۱۹۲۲ انتشار یافته است.

۳- میدان لاروس، ج ۱۱، ص ۸۴۴.

مجاهدین» در آذربایجان در دوره پیش از درگیری جنبش مشروطه، یعنی دوره مورد مطالعه این کتاب، «بنا به اقتضای شغلش [که تجارت بوده] مدت ها در استانبول اقامت داشته و اغلب فرزندانش در این شهر متولد شده بودند.^۱» و حاجی خان، پسر بزرگش که «از رؤسای مجاهدین و معاونین ستارخان بود» «در مکتب چینی سازی پیلدیز در اسلامبول که از تأسیسات سلطان حمید بود، با دو نفر طفل ایرانی دیگر تحصیل علم چینی سازی کرده بود» و در کارخانه چینی سازی که پدرش پس از بازگشت از استانبول، در تبریز دایر کرده بود، کار می کرده است.^۲ اگرچه در مورد فعالیت سیاسی این فرزندان آگاه و دلاور در عثمانی اطلاعی در دست نیست، اما بی گمان جنبش آزادی خواهی عثمانی در شکل گیری افکار اجتماعی آنان بی تأثیر نبوده است.

در مورد سرنوشت کارخانه چینی سازی که علی مسیو در تبریز دایر کرده بود، اطلاعی در دست نیست. در سال ۱۳۰۹ ق، یک تاجر آذربایجانی دیگر، کارخانه چینی سازی دیگری در همین شهر دایر کرده است. خبر آن را روزنامه اختر از روزنامه اطلاع، چاپ تهران، به قرار زیر نقل کرده است:

علی اکبر اصغرزاده نامی از ایروان به روزنامه اطلاع نوشته است که «پارسال که حاجی عباسعلی آقا تاجر تبریزی [الشهیر به چایچی] برای انشاء و احداث یک فابریک چینی سازی در دارالسلطنه تبریز از طرف دولت علیه ایران امتیاز گرفته، به واسطه بعضی موانع، سال گذشته را اقدام به عمل آن نکرده بود. امسال... [همراه یک کارشناس آلمانی] با مقداری آلات و اسباب لازمه از اسلامبول عزیمت نموده، در بیست و دوم ذی حجه [۱۳۰۸]... وارد ایروان و روز دیگر از این جا عازم ایران شد. از قرار تقریر ایشان، ان شاء الله از ماه محرم الحرام شروع به عمل خواهند کرد و از هر نوع ظروف و اوانی خواهند ساخت. خداوند عالم او را موفق گرداند...» بعد هم اظهار امیدواری کرده است که کارخانه هرچه زودتر به راه افتد و مردم هم «از مصنوعات همان کارخانه بخزند نا سبب رواج کارخانه مزبور و موجب هیجان سایر هموطنان [برای برپایی کارخانه] گردد».^۳ در شماره های بعدی سال ۱۳۰۹ ق اختر به تکمیل کاربنیان گذاری کارخانه و نزدیک به اتمام بودن آن و این که «(سوبا) یعنی بخاری چینی نیز تولید خواهد کرد، اشاره شده و از حاجی عباسعلی آقا چایچی در زمره بانیان صنایع ملی تجلیل شده است».^۴ اما رقابت و دسایس بیگانگان از پیشرفت کار آن

۱ - نقش مرکزی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۴.

۲ - نامه هایی از تبریز، ص ۲۰۶. ۳ - اختر، س ۱۸، ش ۵ (۹ ربیع الاول ۱۳۰۹)، صص ۹ - ۳۸.

۴ - اختر، ش ۷ (۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۹)، ص ۷۵.

جلوگیری کرده است. به تحقیق محمدعلی جمال زاده «کارخانه چینی سازی حاج محمدحسن امین دارالضرب در تهران و کارخانه حاجی عباسعلی و حاجی رضا در تبریز، که به واسطه دسایس روس ها به هم خورد و قریب ۱۳۰ هزار تومان به مشارالیهما ضرر وارد آورد^۱». احتمالاً کارخانه چینی سازی علی مسیونیز - اگر بر پا شده بوده، به همین سرنوشت گرفتار شده باشد.

تقی زاده و...

تقی زاده در یکی از سخنرانی های خود که تحت عنوان «تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان» ایراد کرده، پس از خاطرنشان ساختن این حقیقت که بسیاری از پیشروان تمدن جدید ایران در دوره قاجاریه از ولایت آذربایجان برخاسته اند، متذکر شده است که «تمدن جدید بیش تر از سه منبع به آذربایجان وارد می شد» که یکی از آن ها عثمانی بود و استفاده از این منبع «به واسطه آشنایی به زبان ترکی و اتصال معنوی از این راه - که سایر قسمت های ایران از آن محروم بودند - [با] استانبول» ممکن می گردید^۲. وی پس از بردن نام های روشنگران ایرانی سرشناس تربیت شده و پناه گرفته و فعال در استانبول - که درباره شان در این کتاب سخن رفته است - از «بعضی سردستگان زمان های بعد و اوایل مشروطیت هم که از عثمانی تأثیری در آن ها بود و یا در استانبول چشمشان باز شده بود، مانند آقاسید محمد شبستری^۳ (بعدها به ابوالضیا معروف شد) و حاجی رسول صدقیانی^۴ و معتمدالتجار^۵ و جمعی

۱- گنج شایگان، ص ۹۴. ۲- مقالات تقی زاده، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- ر.ک: آخرین زیرنویس فصل مربوط به طالبوف در این کتاب.

۴- بازرگان روشنفکری که چند سال در استانبول به سر برده بود و پس از بازگشت به تبریز و سال ها پیش از درگیری جنبش مشروطه، به همدستی علی مسیوشب نامه ها تهیه و پخش می کردند و یکی از بنیان گذاران سازمان مرکز غیبی بود. تاریخ مشروطه، صص ۱۵۱ و ۱۶۷.

۵- معتمدالتجار برادر امین التجار بود. این دو برادر مدت ها در استانبول به سر برده، از رهبران معتدل جنبش مشروطه خواهی در آذربایجان بودند. حاج امین التجار که از سال پیش از درگیری انقلاب مشروطیت در تبریز رحل اقامت افکنده بود، از اعضای انجمن ایالتی تبریز در دوران استبداد صغیر بود. روزنامه های ایران و اختر خبر داده شدن لقب امین التجاری به وی را درج کرده اند: «از جانب دولت علیه ایران به عالی جاه معالی دستگاه، عمده التجار حاجی میرزا شفیع آقا تاجر اصفهانی که از اعظم تجار ایران است و... مدت ها در اسلامبول اقامت و تجارت داشته، اکنون در تبریز هستند، لقب نبیل امین التجاری مرحمت فرموده شده است.» اختر، س ۱۴، ش ۱۴ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۵)، ص ۲۹۰. پسران امین التجار که عبارت بودند از امیر لشکر محمودخان امین (سرتپ امین) «مرتضی امین و... تحصیل کرده استانبول بودند. محمودخان پس از تحصیل در مدارس نظامی عثمانی در

دیگر... که کتب و مقالات ترکی شوری در دل آن‌ها برانگیخته بود، مانند نوشتجات نامق کمال، ادیب و شاعر آزادی طلب مشهور ترک و بعدها نوشته های احمد رضا در روزنامه شورای امت منتشر در پاریس و غیره» سخن به میان آورده است.^۱ بعد هم نوشته است که «خوب به یاد دارم که شورای امت به مرحوم حاج میرزا آقا فرشی^۲ در تبریز می رسید و من در جوانی در خانه او همیشه آن روزنامه و چیزهای دیگر را نظیر آن در ترکی و فارسی می خواندم.» و سپس توضیح می دهد که «مرحوم حاج میرزا آقا فرشی از پیشروان و پیش قدمان آزادی طلبان و اشخاص بیدار و منور تبریز بود که شاید از ۲۰ سال قبل از مشروطیت شور و شوق وطن دوستی و افکار جدید داشت. آن مرحوم با من سال ها هم قدم بود و مخصوصاً کتاب دوست بود و از جمله نوشته های آزادی طلبان را جمع می کرد. ما پیش او رسایل و مقالات میرزا ملکم خان را (که البته مخفی نگاهداری می شد) می خواندیم.^۳»

تقی زاده مدعی است که از سال های ۱۶-۱۳۱۵ ق [۱۸۹۸] «با عالم معارف و آداب ترکی عثمانی آشنا شدم و نه تنها کم و بیش کتب ترکی را می خواندم، بلکه به واسطه شور شدید سیاسی و آزادی خواهی که از همان اوان و مخصوصاً از ۱۳۱۶ قمری به این طرف داشتم، به روزنامه های انقلابی مشروطه طلبان عثمانی که در پاریس و مصر منتشر می شد هم دست می یافتم و خواندن آن ها و مخصوصاً روزنامه شورای امت... تأثیر خیلی زیادی در افکار من و روح من داشت. در پاییز سال ۱۳۲۲ ق (اواخر سپتامبر ۱۹۰۴ مسیحی) در اوان جنگ روس و ژاپن سفری به استانبول و سال بعد به بیروت و دمشق کردم. مدت قریب شش ماه که در استانبول بودم، همه را به خواندن کتب ترکی (که از سال ها به آن آشنا شده بودم) گذراندم و اگر چه در آن زمان استبداد فوق العاده در مملکت عثمانی مستولی بود، من علاوه بر عده زیادی

آرتش آن کشور به خدمت پرداخت و در جنگ جهانی اول در جبهه داردانل فرماندهی یک دسته از یک آتشبار را داشته و سپس به خدمت آرتش ایران درآمده. مرتضی امین که بعدها به ریاست بلدیة تبریز و نمایندگی رسید، در دوره استبداد صغیر از اعضای فعال انجمن سعادت ایرانیان در استانبول بوده است. میرزا محسن معتمدالتجار برادر بزرگ امین التجار و در دوره های دوم و پنجم نماینده تبریز در مجلس بوده. وی نخستین بار با شهامتی هر چه تمام تر سردار سپه را که با قلدری در حال هموار کردن راه خود به سوی تخت سلطنت بوده، به استیضاح کشیده، و در کار او اختلال کرده است. به نوشته تقی زاده در بین مشروطه خواهان تبریز غیر از او کسی با خط لاتین آشنایی نداشته است. دکتر شفیع امین — که در سال ۱۳۷۰ ش درگذشت — پسر اوست.

۱- مقالات تقی زاده، ج ۱، صص ۸۰-۳۷۹.

۲- وی تاجر فرش بوده و از صرف پول در راه مشروطه مضایقه ای نداشته است. در دوره اول و چند دوره بعدی به نمایندگی مجلس رسید. دارای مسلک اعتدالی و لیبرالی بود.

۳- مقالات تقی زاده، ج ۱، ص ۳۸۰.

از کتب ادبی و ترجمه ترکی کتب فرنگی، کتب آزادی طلبان آن مملکت را نیز به طور بسیار مخفی به دست آورده و خواندم.^۱»

وی در خاطرات خود نیز به مسافرتی که در سال ۱۳۲۲ق، همراه محمدعلی تربیت^۲ از طریق نخجوان، ایروان، قلیس، باطوم به استانبول کرده، اشاره نموده است:

«ایرانی ها در والده خانی حجره و تجارتخانه و منزل داشتند... در طرفی که ایرانی ها بودند، اتاقی گرفتیم. زمان سلطان عبدالحمید بود که نفس نمی شد کشید. من شوق زیادی به کتاب داشتم. صبح و شام از پیش کتاب فروش ها کتاب امانت می گرفتم و می خواندم. کتاب فروشی بود که کتاب های ممنوع داشت. اقلأ صد کتاب به من داد. از کتاب های نامق کمال و رمان و تئاتر و غیره. قریب شش ماه آن جا بودیم، پاییز و زمستان. در آن جا اشخاص تربیت شده را دیدیم. دبستان ایرانی را دیدیم. رئیس آن جا رضاقلی خراسانی بود که همیشه به حبل المتین مقاله می فرستاد. دیگر حاجی زین العابدین مراغه ای که سفرنامه [سیاحت نامه] ابرهیم بیگ را نوشته و در ایران این کتاب ممنوع بود. منزلش رفتیم و با نویسندگان روزنامه اختر آشنا شدیم.^۳»^{۶۵}

تقی زاده که به نمایندگی دوره اول مجلس انتخاب شده بود، پس از بمباران مجلس و فرار از ایران، در لندن با احمد رضا بیگ، ناشر پیشین شورای امت از نزدیک آشنا شد. احمد رضا بیگ که پس از پیروزی انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی به ریاست مجلس مبعوثان رسیده بود، اینک به نمایندگی از طرف دولت اتحاد و ترقی، در رأس هیستی از دولتمردان تازه به

۱- پیشین، ص ۲۴۲.

۲- محمدعلی تربیت، هم سن و سال، همدرس، یارغار و شوهر خواهر تقی زاده بود. در حدود ۱۳۱۶ق حوزه ای از جوانان بیدار و متجدد در تبریز تشکیل شد که تربیت، تقی زاده، سیدحسین عدالت و سید محمد شبستری هسته مرکزی آن را تشکیل می دادند. این جمع در ۱۳۱۹ مدرسه ای به نام تربیت، برای تدریس علوم جدید و زبان های خارجی و کتابخانه (کتابفروشی) تربیت را برای فروش کتب اروپایی، ترکی استانبولی و عربی و فارسی تأسیس کردند. مدرسه در برابر امواج مخالفت ها فروپاشید؛^{۶۶} اما کتابخانه تا دوره استبداد صغیر دوام آورد. این کتابخانه که در اواخر شعبه ای در تهران بر پا داشته بود، یکی از مراکز روشنفکران آذربایجانی به شمار می رفت و در جریان حمله استبدادیان به تاراج رفت و طعمه حریق گردید. از کارهای فرهنگی دیگر این جمع انتشار گنجینه فنون از اواخر سال ۱۳۲۰ تا اواخر ۱۳۲۱ بود. در طی کم تر از یک سال ۲۴ شماره از این مجله علمی منتشر گردید. محمدعلی تربیت در دوره دوم مجلس به نمایندگی انتخاب گردید و بعدها به ریاست معارف آذربایجان و بلدیة تبریز رسید. در دی ماه ۱۳۱۸ درگذشت. دانشمندان آذربایجان و تاریخ مطبوعات ایران - که توسط براون به انگلیسی ترجمه شده - از آثار ارزنده اوست. یک رشته مقالات تحقیقی نیز در مجلاتی چون مهر و ارمغان به چاپ رسانده است. کتابخانه تربیت که امروز فایده رسان است، از باقیات صالحات آن زنده یاد می باشد.

۳- زندگی طوفانی، صص ۴ - ۴۳.

قدرت رسیده، از انگلستان بازدید می‌کرده است. از آن جایی که تاریخ این ملاقات به دوره حاکمیت اتحاد و ترقی در عثمانی مربوط است، از آن در کتاب دیگری سخن خواهد رفت.

ارتباط در آستانه و جریان جنبش مشروطه

غیر از نام بردگان، چنان که پیش از این نیز مذکور افتاد، بی گمان روشنفکران ایرانی گمنام و کم‌تر معروف دیگری نیز در دوره مورد مطالعه، در عثمانی زندگی و فعالیت می‌کرده‌اند و حتی بنا به اسنادی به توسط ایشان ارتباط بین آزادی خواهان و مشروطه طلبان ایران و عثمانی ممکن می‌شده است. شریف ماردین بر آن است که اگرچه بین کسانی مانند میرزا ملکم خان و سید جمال الدین با نوعثمانیان ارتباط‌های محدود و نامنظمی وجود داشته، نمی‌توان از تأثیر گسترده متقابل آزادی خواهان ایران و عثمانی در آن دوره سخن گفت؛ ولی از سال‌های ۸۰ سده ۱۹ وضع دگرگون می‌شود.

ابوالضیا توفیق که از نوعثمانی روی گردان شده بوده، در گزارشی که به سلطان داده، نوشته است که سازمانی به نام شرکت ایرانیه^۱، ینجاهمین چاپ وطن [یا خود سلسره]، نوشته نامق کمال را تهیه کرده است. شریف ماردین از سازمانی به نام گنج ایران (ایران جوان) یاد کرده که جمال الدین افغانی سازمان ده آن بوده است. بعضی از وابستگان آن سازمان انتشارات ممنوعه ترکان جوان را از اروپا به عثمانی می‌آورده‌اند و آثار نوعثمانیان را تکثیر و منتشر می‌کرده‌اند^۲. ابراهیم تموهم چنان که پیش از این گفته شد، نوشته است که نشریات اتحاد و ترقی را که در اروپا به چاپ می‌رسیده، توسط ایرانی‌ها به دست می‌آورده است.

ناگفته نماند که شریف ماردین آمدن بابی‌ها به ترکیه را از علل تأثیرگذاری ایرانیان در تکوین جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی دانسته و حتی عنوان فصل مربوط به نقش ایرانیان در شکل‌گیری جمعیت یاد شده را «تأثیرات بابی در زمان تشکیل جمعیت اتحاد و ترقی»

۱- سازمان مذکور احتمالاً همان شرکت طبعیه ایرانیه است که در خان‌والده چاپخانه داشته و اعتراض مدیر آن به نویسنده روزنامه میزان را چند صفحه پیش نقل کردیم. ضمناً همین شرکت ایرانیه در استانبول کتابفروشی نیز داشته و در فصل مربوط به فراموش‌خانه دیدیم که نامه خسروان جلال الدین میرزا که دروین به چاپ رسیده بوده، در «مکاره کتابفروشی شرکت ایرانیه» به فروش می‌رسیده است. شرکت مورد بحث با انتشار اعلانی در شماره‌های مختلف سال ۱۳۱۳ ق اختر اعلان انحلال کرده و از سهامداران خواسته است که با ارائه سند، نسبت به وصول سهم خود اقدام کنند. از این اعلان چنین فهمیده می‌شود که مدیر شرکت مزبور محمد طاهر- به احتمال قوی مدیر و صاحب امتیاز اختر- بوده است.

۲- افکار سیاسی ترکان جوان، ص ۵۵.

گذاشته است. او حتی پا را فراتر نهاده، اظهارنظر کرده است که سید جمال الدین در اواخر عمر خود به نوعی مشاور بابی‌ها تبدیل شده بود و جمعیت گنج ایران را نیز او با سازمان دهی بابیان ساکن در استانبول تشکیل داده و فعالیت‌های آن را متوجه ایران ساخته بود.^۱

چنان‌که پیش‌تر نیز خاطرنشان گردید، توهم دور از واقعیت انتساب سید به بابیه در نتیجه تبلیغات دولت ایران پدید آمده بوده است. کنل کاساکوفسکی که گفتیم لفظ بابی را به جای انقلابی و اصلاح طلب و به طور کلی ضد رژیم استبدادی قاجاری گذاشته، نوشته است که «آن‌ها نه فقط بابابیان ماورای قفقاز و ماورای خزر، بلکه با ترکیه نیز روابط نزدیک و مستقیم دارند».^۲

لفظ مشروطه

تقی زاده در خطابه‌ای که در پیرامون تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران ایراد کرده، گفته است که «کلمه مشروطیت از لغت شارث فرنگی، به معنی فرمان و قرارداد اخذ شده و در مشرق زمین هم لفظ مشروطیت و هم اصطلاح قانون اساسی و هم خود شکل حکومت معروف به این اسم به ایران از مملکت عثمانی آمده و از آن جا اقتباس شده است».^۳

وی پس از مرور تاریخچه مشروطیت اول عثمانی و اشاره به استبداد ۳۲ ساله سلطان عبدالحمید «که سرمشق بسیار ظالم و بد جنس محمد علی شاه قاجار بود» چنین تذکر می‌دهد که: «این مشروطیت اولی که نخستین حکومت ملی در شرق بود، در اذهان مسلمین عدالت دوست و آزادی خواه مشرق به یاد ماند و چون تأسیسات مدنی جدید و مغربی و اصلاحات سیاسی و کشوری و لشکری در سیر از ممالک اروپا به سوی ممالک اسلامی مشرق نخست به مملکت عثمانی و مصر (و مخصوصاً به عثمانی) وارد شده و نفوذ کرده و از آن جا به تدریج به سایر ممالک اسلامی و از آن جمله به ایران راه یافته است، طبعاً در نهضت اصلاح و تجدد سیاسی و نهضت آزادی طلبی و تغییر شکل حکومت و تأسیس عدالت و حکومت ملی نیز که از اوایل قرن چهاردهم به تدریج در ایران به ظهور آمد، مملکت عثمانی تا حدی سرمشق بود».^۴

و در مقاله دیگری درباره منشأ لفظ مشروطه چنین توضیح داده است:

۱- پیشین.

۲- خاطرات کنل کاساکوفسکی، ص ۱۹۶. ۳- مقالات تقی زاده، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴- پیشین، صص ۶- ۲۵۹.

«کلمه مشروطیت بلاشک از مملکت عثمانی آمده و از زمان تأسیس حکومت ملی در استانبول در سنه ۱۲۹۳ قمری و آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید ثانی با پیشقدمی مصلح نامی آن مملکت مدحت پاشا این لغت در آن جا رایج شد. اصل و اشتقاق این لغت بر این جانب مجهول است و گفته اند که از کلمه شارث فرانسوی و چارتای انگلیسی (از اصل لاتینی کارت) که حکم قانون اساسی دارد، گرفته شده است...»^۱

رضازاده شفق هم بر آنست که «کلمه مشروطه از ترکیه به ایران آمد[ه] و ممکن است ترک ها آن را درست کرده باشند...»^۲

عبدالهادی حائری هم از تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که «در ترکیه عثمانی از چندی پیش از اعلام مشروطه ۱۲۹۳ / ۱۸۷۶ واژه مشروطه در پیوند با حکومتی به کار برده می شده است که بر اساس یک قانون اساسی پایه گذاری شود. نامق کمال، اندیشه گر سده ۱۹ عثمانی، به کرات در نوشته های خود عبارت های دولت مشروطه و اداره مشروطه را به معنای حکومت قانونی و غیر استبدادی به کار برده است»^۳. و «واژه مشروطه به این معنی از ترکیه عثمانی به ایران آمد و به نظر می رسد که برای نخستین بار میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۸۶۸ / ۱۲۸۵، هنگامی که سفیر ایران در دربار امپراتوری عثمانی بود، این واژه را در خلال برخی از گزارش های خود به معنی مورد بحث کنونی ما به ایرانیان معرفی کرد»^۴.

پیوند دو انقلاب

در شرح حال شیخ الرئیس قاجار دیدیم که سفارت عثمانی در آستانه اعلان فرمان مشروطه، به وی که تحت تعقیب عین الدوله، صدراعظم مستبد مظفرالدین شاه بود، پناه داد و برایش تأمین گرفت. اما در این زمان عثمانی هنوز خود در زیر ابرهای سیاه استبداد حمیدی بود و پناه داده شدن به شیخ مربوط به مناسبات خاص وی با سلطان عبدالحمید بود و وابستگی او به اتحاد اسلام؛ نه حمایت سلطان مستبد عثمانی از جنبش مشروطه در ایران.

می دانیم که نزدیک به دو سال پس از اعلان مشروطیت در ایران بود که انقلاب ۱۹۰۸ ترکان جوان بساط استبداد حمیدی را درنوردید و یوسف مشروطه را پس از ۳۲ سال، دیگر باره از چاه استبداد درآورد. تا پیش از دریده شدن پرده اختناق حمیدی چنان سانسور

۱- پیشین، ص ۳۹۰.

۲- خاطرات مجلس و دموکراسی چیست، ص ۱۴۱.

۳- تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۲۵۲. ۴- پیشین. ونیز: ایران و جهان اسلام، صص ۲۲- ۲۱۲.

شدیدی بر مطبوعات عثمانی اعمال می‌شده است که مردم آن کشور از حوادث مربوط به جنبش مشروطه خواهی و اعلان فرمان مشروطه در اوایل اوت ۱۹۰۶ در ایران بی اطلاع مانده بودند؛ اما خبر تخریب مجلس اول و برچیده شدن بساط مشروطه در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، قریب یک ماه قبل از اعلان مشروطیت ثانی در عثمانی در ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸، در مطبوعات عثمانی منتشر شد و «مردم عثمانی نفهمیدند که کدام مجلس برانداخته شده؛ زیرا که از وجود چنین چیزی اطلاع نداشتند».^۱

یحیی دولت‌آبادی هم که پس از بمباران مجلس خود را به استانبول رسانده بوده، تأیید می‌کند که «در ظرف دو سال مشروطیت دولت ایران، جراید عثمانی کلمه‌ای در این موضوع ننوشتند؛ اما روز شنبه ۲۳ جمادی الثانی که مجلس ما را در تهران به توپ بستند، تمام جراید عثمانی این خبر را نشر می‌دهند. بدیهی است این کار به امر سلطان بوده که آب چشمی از مشروطه خواهان ملت خود گرفته باشد، [تا] به خیال آزادی نرفتند».^۲

اما روشنفکران ترک مقیم اروپا رویدادهای سیاسی ایران دستخوش تب و تاب مشروطه را کم و بیش تعقیب می‌کرده‌اند و نسبت به جنبش مشروطه خواهی ایران علاقه‌مندی نشان می‌داده‌اند.^{۶۸} چنان‌که دومین کنگره لیبرال‌های عثمانی، در واپسین روزهای سال ۱۹۰۷، در حدود ۶ ماه پیش از بمباران مجلس، پیامی تلگرافی به شرح زیر به مجلس مبعوثان ایران فرستاد:

«کنگره فرق مخالف دولت عثمانی مجتمع در اروپا، علاقه عمیق خود را نسبت به نمایندگان ملت ایران — که به حقوق و وظایف خود با اطمینان قلبی وقوف دارند و برای آزادی و عدالت ملت خود مجاهده می‌کنند، ابراز می‌دارد. کنگره امیدوار است که حکومت مشروطه که در قلمرو دولت عثمانی برقرار خواهد شد، دوستی بین دو مملکت هم جوار را تقویت و به تمدن شرق خدمت خواهد کرد. زنده باد مجلس مبعوثان ایران.

رؤسای کنگره: مالومیان [داشناک]، احمد رضا، پرنس صباح الدین».^۳

در جریان روی نمودن اختلافات مرزی بین عثمانی و ایران و اشغال بخش‌های شمال غربی و غربی آذربایجان به دست نیروهای عثمانی در سال ۱۳۲۵ / ۱۹۰۷ به فرمان سلطان عبدالحمید نیز، کمیته مرکزی جمعیت اتحاد و ترقی «به عنوان همدردی با آزادی خواهان ایران و نیز به نام همسایگی و هم جوار، پیام‌های محبت آمیزی برای دارالشورا و انجمن تبریز فرستادند».^۴

۱ — مقالات تقی زاده، ج ۱، صص ۴۳ — ۲۴۲.

۲ — حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۷.

۳ — تاریخ انقلابان و ترکان جوان، ص ۲۴۲.

۴ — ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۰۲.

متن ترکی همین پیام که به عنوان «حضور عالی انجمن ملی تبریز» فرستاده شد، تحت عنوان «مکتوب هیئت متحده عثمانیان ترقی خواه از پاریس به انجمن مقدس» در شماره ۱۰ سال ۲ (۲۹ رمضان ۱۳۲۵) روزنامه انجمن تبریز به چاپ رسیده است و «جواب انجمن مقدس» به آن نیز در همان شماره به زبان ترکی عثمانی با این تذکر درج گردیده است:

«هرچند قرائت این دو مکتوب که به لسان ترکی عثمانی نوشته شده، برای قارئین و مشترکین محترم فارسی خوان تا یک درجه دشوار است، مع هذا بر حسب تمنی و صوابدید اعضای انجمن مقدس به ترجمه آن نپرداخته و عیناً درج نمودیم.»

اما ترجمه فارسی همان پیام، تحت عنوان «سواد مکتوبیست که از طرف هیئت مرکزی جمعیت اتحاد و ترقی عثمانیه به مجلس شورای ملی ایران، ۱۸ اغستوس (اوت) سنه ۱۹۰۷» در شماره (۵ رمضان ۱۳۲۵ / ۱۳ اکتبر ۱۹۰۷) روزنامه مساوات مندرج است، که عیناً در این جا نقل می‌گردد:

«معروض حضور عالیست.

حادثه مؤسسه ای که در این اواخر در مسئله سرحدی به میان آمده، جمعیت اتحاد و ترقی ما با تأسفات عمیقانه متأثر است. همواره جمعیت ما طالب اتحاد دولتین علیتین اسلام و تحکیم جبل‌المتین اخوت بوده و هست. بیش‌تر از این کدري و مهم‌تر ضرری ملحوظ نمی‌شود، در موقعی که مصائب خارجه از هر طرف به عالم اسلامیت مستولیست و محض کسب قوت و قدرت در رفع و دفع آن مصائب خارجه بنا به حکم عقل و حکمت و از مقتضیات سیاست و حقیقت می‌بایست اخوت و اتحاد این دولت اسلام زیادتر از سابق باشد و هیچ شایسته نه که اختلافات جزئی سرحدیه را در حکم امروزیکی از دو طرف در نظر آرد. ولی افسوس چه توقع عقلانی منطقی توان کرد از یک حکومت مستبدانه ظالمانه حمیدیه که امروز تمام ممالک عثمانی اسیر پنجه ظلم و استبداد او و اداره جابرانه او است. آیا قابل است پادشاهی که به ملت و تبعه خود رحم و شفقت ندارد، به همسایه خود داشته باشد؟ خصوصاً آن همسایه ای که بعد از چند صد سال استبداد امروز می‌خواهد قدم ترقی با اصول مشروطیت و مشورت به شاهراه سعادت بردارد و سرمشق ملت مظلوم همسایه گردد، (یک کلمه ناخوانا) از این معامله زیادتی است. پادشاهی که مشغول محو کردن حقوق و حریت ملت خود، حکمرانی که به رعیت خود با نظر عداوت و اجنبی نگاه نماید، البته افعال و اعمال همچو پادشاهی یا دولتی را رعیت و ملت آن پادشاه نمی‌تواند تصدیق نماید. بناء علی هذا از راه درستی و راستی مستلعی هستیم که این حادثه مؤلمه و مؤسسه سرحدیه را ملت نجیب ایران از

اثر وهم و جنون شخصی سلطان حمید تلقی فرمایند. جداً و صحیحاً در مقابل این احوال مخالفت کارانه متأسف و متألم، ملت ایران هم ما را نباید راضی به این اقدام بدانند. امیدواریم رجال محترم دولت علیه ایرانیه به پاس حقوق اسلامیت که امروز از هر طرف محل تعرض اجانب است، با نظر حکمت و اعتدال، در موقعی که در هر طرف دنیا خون مسلمانان ریخته می‌شود، راضی به خون‌ریزی نشده و همچنین مداخله حکومت اجنبیه را که موجب تأثر و تأسف مؤمنین است، روا ندانند. همین قدر با بصیرت عاقلانه حل مشکلات فرمایند. الحاصل جمعیت ما و ملت بی گناه و بی کس ما در این موقع از صمیم قلب توصیه [به] تفکر نموده، مستدعی آمال سعادت و بختیاری از حضرت خداوند باری هستیم. باقی امر و فرمان ذات آصفانه عالی است.^۱»

از پاسخ مجلس به نامه مذکور اطلاعاتی در دست نیست؛ اما ترجمه پاسخ انجمن تبریز به همان نامه در این جا درج می‌گردد:

«جواب انجمن مقدس

به حضور عالی هیئت مرکزی جمعیت ترقی و اتحاد عثمانی در پاریس.

نامه مورخ ده شعبان معظم شما عز و وصول یافت و در حضور هیئت انجمن ملی و عموم فدائیان قرائت گردید. از حسیات انسانیت پرورانه و غیرت اسلامی تان در قلب تمام برادران اسلامی مان مسرت بزرگی حاصل شد. از جانب حق تمنی می‌کنیم که با توفیقات ربانیه خود شما را به مقصودتان نائل گردانند. به شما مژده باشد که زحمات چهارده ماهه ما بی ثمر نمانده است. متمم قانون اساسی در روز ۲۹ شعبان [۱۳۲۵] به صحنه همایونی پادشاهمان رسید. امروز آنچه قلب ما را، بل قلب اسلام را در هر جا و در کل ایران جریحه دار می‌کند، این مسئله سرحد است. معلوم حضرات عالی است که در طی این چند سال، عثمانی ها اتحاد بین دو کشور اسلامی را بر باد داده‌اند. بدیهی است که تغییر عادات مستبدانه صدها ساله کار سهلی نیست و مایه انقلاب‌هایی خواهد شد. ما در حالی که از برادران اسلامی مان چشم یاری داشتیم؛ برعکس، شاهد تجاوز به مرزمان شدیم؛ به این هم قانع نشده، در حالی که هیچ کس در برابر عثمانی ها مقاومتی نکرده، آن‌ها به هر دهی که رسیده‌اند، به نحوی وحشیانه دست به قتل و غارت زده، بر هیچ زن و بچه‌ای رحم نکرده‌اند. با خباک یکسان کردن یک ده هزار خانواری با شلیک ۶۰ تیر توپ و تلف کردن همه نفوس آن از زن و بچه و بزرگ و کوچک موافق کدام انسانیت و مذهبی است؟ مستدعی است انصاف بدهید، آیا یک مسلمان غیور می‌تواند این حالت تأسف آور را فراموش کند؟ گناه ایرانیان این است که خود را

از قید استبداد خفقان آور رها نموده، سلطنت مشروطه را به پادشاه خود قبولانند. این کار سلطان حمید را خوش نیامده، از ترس این که از ایرانیان به عثمانیان نیز سرایت کند، صلاح کار خود را در آن دیده است که آخر عمری، در حالی که خود را خلیفه عصر و جانشین پیغمبر می داند، خون مسلمانان بیچاره را بریزد. در صورتی که ایرانی ها بی غیرت ترازبوترها و ترانسوالی ها نیستند و تا آخرین قطره خون خود از هر وجب خاک خود در برابر متجاوزان دفاع خواهند کرد. این مسئله سرحد باعث هیجان شدید عموم ایرانی ها شده؛ چندان که هر بی چیزی داروندار خود را فروخته، برای دفاع از وطن خود یک تفنگ و مقداری فشنگ خریده است. علما و وعاظمان هم برای جلوگیری از خونریزی، به ملت نصیحت می کنند که در شرع شریف جهاد با مسلمانان ممنوع است. حتی ریخته شدن یک قطره خون، حبیب اکرممان، حضرت پیغمبرمان را از امت خود بیزار می کند. اگر عثمانی ها از تجاوزات خود دست برندارند، نتیجه بسیار وخیمی را باید انتظار کشید. در این صورت است که حاج پرست ها به آرزوی دیرین خود خواهند رسید. خواهشی که ما از شما داریم، اینست که از هیچ کوششی برای حل این مسئله دریغ نفرمایید تا بیش از این بین دو کشور مسلمان کدورت حاصل نشود. متمنی است دروذهای خالصانه ما را به تمام برادران مسلمانمان در آن جا برسانید و ما را هیچ وقت از احوال خود بی خبر نگذارید.

انجمن ملی تبریز^۱.

گفتنی است که نظر شایع در محافل سیاسی آن زمان این بوده است که تجاوز نیروهای عثمانی به مرزهای ایران براساس توافق پنهانی محمدعلی شاه و سلطان عبدالحمید و به منظور درهم کوبیدن آذربایجان، دژ جنبش مشروطه ایران صورت گرفته است. این نیروهای متجاوز تا سال ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ (سه سال پس از پیروزی حزب اتحاد و ترقی در عثمانی) در مناطق اشغالی خود — که از نواری مرزی تا حدود سلماس و شاهین دژ و مراغه گسترده می شده — باقی ماندند.

در همان شماره نخست روزنامه مساوات — که ترجمه نامه کمیته مرکزی جمعیت ترقی و اتحاد از آن نقل گردید — ترجمه مقاله بلندی نیز از شماره ۹ روزنامه شورای عثمانی، منطقه مصر، مندرج است. مترجم مقاله، یا سردبیر روزنامه در پایان آن توضیح داده است که «غرض از ترجمه و نقل این مقاله طولانی آن است که هموطنان محترم از افکار و مقاصد احرار عثمانی درباره اداره مستبده دولت خودشان باخبر شوند و درجه مقهوریت و جفا کشی مسلمانان ترکیا را دیده و فریاد و انین شان را شنیده، قدر نعمت عدل و مساوات را که نصیب ما ایرانیان

شده، بدانند و هیچ وقت دست اتمام و تمسک از دامن آزادی و مشروطیت رها نکنند و این شعر را همه وقت ورد زبان سازند و بگویند:

دیر آمدی ای نگار سرمست زودت ندهیم دامن از دست^۱.
در مطبوعات دوره اول مشروطیت ایران که یک ماه پیش از پیروزی انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی، به استبداد صغیر منجر گردید، گاهی مطالبی درباره حوادثی که به انقلاب مذکوره راه گشود، منتشر می گردید. از آن جمله در شماره ۲۴ (۲۴ محرم ۱۳۲۶) روزنامه صوراسرافیل خبری از روزنامه ارشاد، درباره شورش های آناتولی درج شده است:

«اهالی آناتولی — آسیای صغیر — و قسمت شرق مملکت ترکی (عثمانی) به علت کثرت اصل و عوارض مالیات و اجحاف و فشارهای ظالمانه مأمورین دیوان به تنگ آمده و بر آن ها شوریده اند. در بعضی نقاط دیگر آن جا برای آزادی و تغییر وضع، جمع کثیری دم از مشروطیت زده، به خصوص مردمان وان از ادای مالیات و قبول تحکم عمال سلطنت به کلی می خواهند خود را خارج کنند و تا به حال زد و خوردهای زیادی با قشون دولتی نموده اند و رشادت های فوق العاده بروز داده و هشتصد نفر مقتول و صد و شصت و پنج باب خانه خراب شده^۲!»

در گزارشی نیز که تحت عنوان «خلاصه اخبار عراق عرب» در شماره ۳۱ (۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۶) آن روزنامه درج گردیده، آمده است که «چیزی که بیش تر باعث اغتشاش داخله عثمانی شده، اینست که از قرار معلوم عده کثیری از مشروطه خواهان ترکی در اطراف اسلامبول مشغول اقدامات مخفی شده و پس از اطلاع، مابین همایونی (دربار عثمانی) در صدد جلوگیری و ممانعت برآمده و در بین عساکر و آن دسته مختصر نزاعی روی داده و از طرفین معدودی کشته شده اند^۳»

ناگفته نماند که ۱۲ روز پس از انتشار شماره مذکور صوراسرافیل، محمدعلی شاه دست به کودتا زد و بساط مشروطه در ایران درنور دیده شد و یک ماه پس از آن هم، یعنی چهل و چند روز پس از چاپ گزارش یاد شده، «مشروطه خواهان ترکی»، یعنی ترکان جوان جمعیت اتحاد و ترقی در عثمانی به پیروزی رسیدند.

اعلان مشروطیت عثمانی مقارن بود با اوایل دوره استبداد صغیر و آغاز قیام مسلحانه تبریز. در همین روزها سرودی در تبریز بر سر زبان شاگردان مدارس و فدائیان جان بر کف

۱ — مساوات، ش ۱، ص ۷.

۲ — صوراسرافیل، ش ۲۴، ص ۵.

۳ — پیشین، ش ۳۱، ص ۴.

نهاد، افتاده بود که براساس سروده‌ای از نامق کمال^۱ ساخته شده بود:

آمال و افکارمان سعادت وطن است	آمالیمیز، افکاریمیز اقبال وطن دیر
خاک وطن قلعه سرحدمان است	سرحدیمیزه قلعه بیزیم خاک وطن دیر
آن چه در روزنبرد سراسر دیده می‌شود،	دعواگونی یک سرگورونن قانلی کفن دیر
کفن خونین است	
ایرانیان هستیم، جان می‌دهیم و نام می‌ستانیم	ایرانلی لاریق جان و ثریریک نام آلاریق بیز
در نبرد همه با شهادت کام می‌گیریم.	دعواده شهادتله هامی کام آلاریق بیز ^۲

این شعر که نامق کمال خود عنوان «غوغا تورکوسو» (ترانه غوغا) بدان داده و در تواریخ ادبیات «وطن شرقیسی» (ترانه وطن) نامیده شده، در بخشی از نمایش نامه وطن یا خود سلسره، نوشته نامق کمال، به طور دسته جمعی خوانده می‌شود و تماشاگران نیز بازیگران را همراهی می‌کنند. این شعر بدون دخل و تصرفی عمده در رسم الخط، عیناً از نمایش نامه مذکور نقل می‌گردد:

آمال و افکارمان سعادت وطن است	آمالمز، افکارمز اقبال وطندر
عثمانی‌ها هستیم، زینتمان کفن خونین است	عثمانلیلرز زینتمز قانلی کفندر
خاک بدن قلعه سرحدمان است	سرحد مزه قلعه بزم خاک بدندر
ما در نبرد همه با شهادت کام می‌گیریم	غوغاده شهادتله بتون کام آلورزبز
عثمانیان هستیم، جان می‌دهیم و نام می‌گیریم	عثمانلیلرز جان ویررز نام آلورزبز
آن چه در بیرقمان دیده می‌شود خون است و شمشیر	قان ایلله قلیجدر گورینان بایرا غمزده
ترس جان با دره‌ها و کوه‌هایمان بیگانه است	جان قورقوسی گزمز اووه مزده طاغمزده
در هر گوشه‌ای از خاکمان شیری خفته است	هر گوشه ده بر شیریاتار طوپرا غمزده
.....	غوغاده
نام عثمانی لرزه بر اندام هر شنونده‌ای می‌افکند	عثمانلی آدی هر طویانه لرزه رساندر
هیبت اجدادمان معروف جهان است	اجداد مزک هیبتی معروف جهاندر

۱ - ترتیب دهندگان آنتولوژی ادبیات آذربایجان جنوبی، این شعر را به سعید سلماسی نسبت داد، وزیر نام او آورده‌اند. ج ۲، ص ۱۶۱. منبع این اشتباه شاید شرح حال سعید سلماسی به قلم سلام الله جاوید باشد. به نوشته او هم‌زمان سعید در جنگ با استبدادیان - که به شهادتش منجر شد - ضمن دادن شعارهایی، اشعار مذکور را با هم می‌خوانده‌اند. فداکاران فراموش شده، ج ۴، صص ۷ - ۲۶.

۲ - تاریخ مشروطه، ص ۲۱۶.

فطرت دگیشور صانمه، بوقانینه اوقاندر

چنین نینگار که سرشت عوض می شود، این
خون همان خون است

غوغاده

طوپ پاتلاسون آتشری اطرافه صاچلسون

توپ منفجر گردد و آتش هایش بر اطراف

افشانده شود

جنت قپوسی جان ویرن اخوانه آچلسون

در بهشت به روی برادران محضر گشوده شود

دنیا ده نه بولدق که اولومدنده قاچلسون

در دنیا چه یافتیم که از مرگ نیز روی گردان

شویم^۱

غوغاده

بر این شعر نظیره های زیاد و تحت تأثیر قالب و محتوایش اشعار زیادی در عثمانی و مناطق ترک نشین دیگر سروده شده است که به عنوان نمونه بند نخست سروده طنزآمیزی از میرزا علی اکبر صابر در این جا نقل می گردد:

آمال و افکارمان افنای وطن است

آمالمز، افکارمز، افنای وطن در

کین و غرض و حرص زینت تنمان است

کین و غرض و حرص بیزه زینت تن در

عملی در کار نیست، کارمان تنها لاف

افعال یوق، آنجاق ایشیمیز لاف دهن در

است و گزاف

دنیا ده اسارتله بوتون کام آلیریز بیز

در دنیا همه با اسارت کام می گیریم

قفقازی ها هستیم، راه می زنیم و نام می گیریم

قفقازلی لاریز، یول کسیریز، نام آلیریز بیز^۲

پیروزی انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی، در حدود ۱۰ روز پس از اعلان مشروطیت ثانی و

اعتبار یابی قانون اساسی در عثمانی، به اطلاع مردم تبریز رسید. از گزارش چارلز مارلیک

— کاردار سفارت انگلیس در ایران — به وزیر امور خارجه انگلیس چنین برمی آید که انتشار آن

خبر به توسط ژنرال کنسول عثمانی در تبریز، در ۶ رجب ۱۳۲۶ / ۴ اوت ۱۹۰۸ «باعث قوت

قلب ملتیان [که با نیروهای فرمان شنواز محمدعلی شاه مجلس و مشروطه کوب می جنگیدند]

گردیده و اعلانی مشعر بر این که اگر تا زمان ورود حکومت با استعداد ترتیب صحیحی داده

نشد، بهتر این است که سلطان عثمانی را شاه خود قرار بدهیم، در تمام شهر الصاق گردید^۳».

اما از قرار معلوم خبر مذکور در تهران زودتر از تبریز در زیاخته بوده است. ناظم الاسلام

کرمانی در حوادث غره^(۱) رجب ۱۳۲۶ / ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۸ در این باره چنین نوشته است:

۱ — وطن یا خود سلسره، صص ۵۱ — ۴۹. ۲ — هوپ هوپ نامه، ص ۴۷.

۳ — کتاب آبی، ج ۱، ص ۲۷۲.

«... طرف عصر رفتم منزل ذوالریاستین کرمانی و در آن جا از مشروطه شدن عثمانی مذاکره بود؛ مذکور شد که امشب در سفارتخانه عثمانی چراغان و جشن مشروطیت را گرفته و مردم را هم دعوت کرده اند. خیلی بد دردی است که عثمانی از ایرانی جلوگیری کند. خداوند خودش شاه را اصلاح کند.»

هارتویک، کاردار سفارت روس در تهران هم در گزارش ۲ اوت ۱۹۰۸ / ۴ رجب ۱۳۲۶ خود، در «شرح وقایع اتفاقیه در تهران» چنین نوشته است:

«۱۲ ژوئیه [۲۵ ژوئیه، یک روز پس از اعلان مشروطیت در عثمانی] برای اولین بار در تهران شایع شد که سلطان، مشروطه را به ملت خود اعطاء می کند. این شایعه تأثیر بسیار زیادی گذاشته و امید برای حفظ رژیم مشروطه در ایران را زنده کرد. نصوحی بیک^۲، سفیر جدید ترکیه، روز ۱۲ [۲۵] ژوئیه وارد تهران شد و روزپانزدهم [بیست و هشتم] به حضور شاه رسید. در هنگام شرفیابی شاه به طور مشروح درباره جریانات و تمایلات جدیدی که در ترکیه وجود دارد و نیز در مورد عللی که سلطان را واداشته بود چنین قدم غیر منتظره ای را بردارد، سؤال کرد^۳».

وی در گزارش دیگری که ۵ روز پس از گزارش اول تنظیم کرده، نوشته است که «در نتیجه شایعاتی که در تهران، در مورد اعطای قانون اساسی توسط سلطان به ملت خود منتشر شده بود، یک جمعیت ۱۵۰ نفری با استفاده از ورود نصوحی بیک، سفیر جدید ترکیه در تهران روانه ساختمان تابستانی سفارت ترکیه شده و با بست نشینی در آن جا سعی کرد دخالت سفارت ترکیه را به نفع حفظ رژیم مشروطه در ایران برانگیزد. اما شاه به سفیر ترکیه بی فایده بودن چنین اظهاراتی را از سوی این عده، پس از انتشار دستخطی که برای اطلاع همگان در مورد تشکیل مجلس جدید و عفو عمومی اعلام شده بود، گوشزد کرد...^۴»

اینک حوادث مربوط به مناسبات فرهنگی ایران و عثمانی به برهه پیروزی انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی و پایان حد زمانی تعیین شده برای این کتاب رسیده است. بعد از آن با فرود آمدن ضربه شکننده بر پیکر رژیم استبدادی حمیدی گشایشی در جامعه عثمانی پدید می آید و استانبول به پناهگاه و کانون مبارزه عناصر آزادی خواه ایرانی تبدیل می گردد. بررسی دوره

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۲، ص ۱۷۸.

۲- برای شرح حال وی رجوع شود به فصل مربوط به سفیران عثمانی در ایران کتاب حاضر.

۳- کتاب نازنجی، ج ۱، ص ۲۶۵. ۴- پیشین، ص ۲۶۷.

حاکمیت حزب اتحاد و ترقی و مناسبات فرهنگی بین ایران و عثمانی در آن دوره موضوع کتاب دیگری است که در دست تألیف می باشد.

پایان

افزوده‌ها

۱ (ص ۲۵) — دربارهٔ پیشرفت‌های ژاپن مطالب و مقالات زیادی در مطبوعات فارسی، مخصوصاً برون مرزی و به ویژه در زمان جنگ روس و ژاپن (۵ — ۱۹۰۴)، به چاپ رسیده است. غیر از کتاب‌هایی چون تاریخ ژاپن، ترجمه و تألیف ماطه‌وس خان ملیک یانس که در سال ۱۳۲۲ ق در تهران منتشر گردید و منظومهٔ ۱۱۲ صفحه‌ای میکادونا که سرودهٔ حسینعلی تاجر شیرازی بوده و در سال ۱۳۲۳ ق در کلکته انتشار یافته، به مقالاتی چون «ترقی علم در ژاپن»، چاپ شده در روزنامهٔ ثریا، شمارهٔ ۱۰ (۱۱ شعبان ۱۳۱۶)، ص ۱۰؛ «سبب ترقی ژاپن»، مندرج در روزنامهٔ چهره‌نما، شمارهٔ اول (سلخ محرم ۱۳۲۲/ ۱۵ آوریل ۱۹۰۴)؛ «سر تقدم ژاپن و تاریخ آن»، درج شده در شماره‌های ۴۰ — ۸۳۷ سال ۱۲ (۱۳۲۲ ق) روزنامهٔ حکمت؛ «منم که آقا محمدشاه قلعهٔ شوشی را گرفت»، مقاله‌ای دربارهٔ پیشرفت‌های ژاپن، که در شمارهٔ ۴۹ (۲ جمادی الاول ۱۳۱۵) تربیت؛ «امپراتور ژاپن»، به چاپ رسیده در ادب، سال ۳، شمارهٔ ۳۶ (۲۳ شوال ۱۳۲۲)؛ «ترقی ژاپن» در شماره‌های ۲۱ و ۲۲ سال ۶ (۱ و ۱۰ جمادی الاول ۱۳۱۵) ناصری و... می‌توان اشاره کرد. طالبوف هم ترجمه‌ای از قانون اساسی ژاپن را برای آگاهی عامه ضمیمهٔ مسائل الحیات خود کرده است.

ذکاءالملک، نویسندهٔ مقالهٔ مذکور مندرج در تربیت بر آن بود که «ترقیات فرنگ به واسطهٔ کاریک روز و دوروز و رنج یک سال و دوسال نیست. چند قرن حکمای بزرگ و فضیلائی مجتهد و مردان کار و ارباب غیرت خود را در آتش تجارب سوختند تا چیزها آموختند و ذخیره‌ها اندوختند. بعد از آن که جمله جمع و حاضر شد، دولت و ملت ژاپن که سخت در بند پریشانی بودند و دفع استیصال را فکر چاره می‌نمودند، وقت را غنیمت دانسته، پخته و

ساخته‌ها را به چنگ آوردند و کردند آن‌چه کردند...»^۱
 و در شماره مورد اشاره ادب دربارهٔ موتسوهیتو آمده است که «میکادوی حالیه به دستورالعمل شخصی از وزراء، موسوم به اوگو... ابواب ترقی را بر روی مملکت خود گشوده... وضع قانون و بنای مجلس پارلمنت نهاد و سلطنت خود را مشروطه ساخت و همچنین تأسیس مدارس کرد... خلاصه این پادشاه از رجال بزرگ صفحهٔ روزگار است که تاکنون چشم ثابت و سیار هم تراز و مانند او را ننگریسته...»^۲

میرزا ملکم خان هم زمانی که سفیر ایران در رم بوده، در نامهٔ مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۱ [۱۵ جمادی الاخر ۱۳۱۹] خود از پاریس به وزیر خارجه، به تعریض و کنایه اشاره دارد به پیشرفت‌های ژاپن و لزوم اخذ بی‌قید و شرط تمدن غربی: «عقلای بی‌علم عثمانی می‌گویند، ما نمی‌توانیم تدابیر فرنگستان را قبول بکنیم؛ زیرا که دین ما از دست می‌رود؛ خیال باطل، حرف لغو! دولت جاپون که چهل سال قبل از این در دنیا به کلی مفقود بود، به محض این که از ترقی خارجه بویی شنید، بلادرنگ جمیع علوم و ترتیبات فرنگستان را اخذ کرد و در مدت ده سال شد یکی از اعظم دول روی زمین و از این علوم خارجه ابداً خللی به دین آن ملک وارد نیامد و نخواهد آمد؛ زیرا که ترقی دنیا مال مخصوص هیچ مذهب نیست. تحریر اقلیدوس و تلغراف و گنه‌گنه و تنظیم مالیات و اصول آبادی به هیچ دین منافات ندارد؛ مگر به دین سفهای خودپرست.»^۳

۲ (ص ۴۱) — ریاست دارالفنون (مدرسهٔ مظفری)، گویا پس از عزیمت ندیم باشی، با کاظم خان حکیم باشی، پدر حسین کاظم زادهٔ ایرانشهر بوده است.^۴
 اخبار و اعلان‌هایی دربارهٔ مدرسهٔ مذکور در روزنامهٔ ناصری به چاپ رسیده است که نقل سطوری از آن‌ها می‌تواند تصویری از وضعیت آن در ذهن خواننده ایجاد کند:
 «مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریه به مراقبت میرزا جعفرخان ملک الشعرا حکیم باشی و نایب‌الریاست مدرسهٔ مزبوره و مهدی قلی خان سرهنگ ناظم در کمال نظم و ترتیب است. معلمین فارسی، عربی، طب، ریاضی، هندسه، حساب، ژاو [ژئو] گرافی، زبان فرانسه و خط نستعلیق همه روزه در ساعات مقرر در اتاق‌های درس حاضر شده و به تعلیم شاگردان مشغولند.»^۵

۱ — تربیت، شماره ۴۹، ص ۱۹۵. ۲ — ادب، ص ۲۸۵.

۳ — گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، ص ۳۳۸.

۴ — سوانح عمر، ص ۳۲. ۵ — ناصری، س ۱، ش ۶ (۱۵ ذی‌حجه ۱۳۱۱/۱۹ ژوئن ۱۸۹۴)، ص ۴۹.

«چون چندی به ملاحظه تعزیه داری محرم و صفر و گرمی هوا مدرسه مظفریه تعطیل بود، امروز که غرهٔ ربیع الاول است، انشاء الله تعالی افتتاح خواهد شد. اعلان عمومی می‌نماید که مدرسهٔ مزبوره اشخاصی را که وقت تحصیلشان نگذشته باشد، مجاناً بدون این که مطالبهٔ حقی از احدی بنماید، قبول خواهد نمود و مطلقاً فیما بین احدی از اولاد شاهزادگان و امرا و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و فقیر و غنی در مقام تعلیم فرق نگذاشته، نسبت به عموم شاگردان به کمال مواظبت و مراقبت به تعلیم و آموزگاری خواهد پرداخت. واقعاً دریغ است کسانی را که اولاد خویش بی کار گذاشته و در حالتی که همه قسم اسباب تربیت آن‌ها موجود و مانع مفقود باشد، از واداشتن آن‌ها به تحصیل علوم مضایقت نمایند.»^۱

این خبر در اواخر سال ۱۳۱۲ دربارهٔ مدرسهٔ مورد بحث در یک روزنامهٔ محلی به چاپ رسیده است: «مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریهٔ تبریز که از اول ماه مبارک رمضان به ملاحظهٔ احترام آن بسته و تعطیل بود، به مبارکی و میمنت از روز فیروز چهارشنبه، هفتم همین ماه (شوال) افتتاح شده و همه روزه کلیهٔ معلمین و متعلمین با نهایت مراقبت و مواظبت مشغول تعلیم و تعلم هستند...»^۲

«مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریه که از غرهٔ محرم الحرام [۱۳۱۳] به ملاحظهٔ ادای مراسم تعزیه داری و احترام و حرارت هوا... [تعطیل بود، روز ۳ ربیع الاول افتتاح شد] و هرگونه شاگرد فقیر که راغب به تحصیل باشد، مجاناً با کمال امتنان پذیرفته می‌شود. حقیقتاً زهی بی‌انصافی است که با وجود این اسباب حاضر برای تحصیل، ابنای وطن بیکاری را شعار خود سازند.»

و در شمارهٔ مورخ ۱ رجب ۱۳۱۳ آن گزارش بازدید مظفرالدین میرزای ولیعهد — که دو پسرش، شعاع السلطنه و سالارالدوله نیز جزو شاگردان این مدرسه بوده‌اند — از مدرسهٔ مذکور داده شده است.

جالب توجه است که «اسمعیل بیک [غصبرنسکی] مدیر محترم ادارهٔ گرامی ترجمان، از رسائل دروس النحویه که در باغچه‌سرای به طبع و انتشار رسانده [بوده]، چند جزوه به مدرسهٔ مظفریهٔ تبریز اهدا و ارسال نموده بودند.» سه جزو از آن‌ها هم به ابوالفتح میرزا، پسر مظفرالدین میرزا تقدیم شده بوده و میرزا جوادخان منشی باشی که رئیس دفتر او بوده، تقریظی نوشته، در روزنامهٔ فاصری به چاپ رسانده است. آن تقریظ با این جملات به پایان می‌رسید: «... به این جامعیت و اختصار کتابی دیده نشده که در چند درس مختصر متعلم را به

۱ — ناصری، س ۱، ش ۱۱ (۱ ربیع الاول ۱۳۱۲/۴ سپتامبر ۱۸۹۴)، ص ۹۳.

۲ — ناصری، س ۲، ش ۲ (۱۱ شوال ۱۳۱۲/۳۱ مارس ۱۸۹۵)، ص ۱۴.

رتبهٔ معلمی رساند و از تحصیل مسائل نحو مستغنی سازد. ای کاش معلمین به تدریس این کتاب زحمت خود و اطفال را کم‌تر می‌کردند و اطفال نیز از صدمت چوب و ضربت سیلی و تکرار الفاظ مستعار طوطی وار و جنگ زید موهوم و عمرو معدوم خود را آسوده می‌داشتند.»

مسئول مدرسهٔ مظفریه نیز اظهار تأسف کرده است که «نسخه [های] مرسله کم بوده و به تدریس شاگردان مدرسه کفایت ننمود؛ زیرا که نظر به انتشار آن، به بعضی اشخاص دیگر نیز مجاناً داده شده تا فایده‌اش عام و حجت بر محصلین تمام باشد.»^۱

همین کتاب سه جلدی یک سال بعد در مطبعهٔ روزنامهٔ ناصری تکثیر شده، برای فروش عرضه می‌شود.^۲

۳ (ص ۵۴) — در مورد نخستین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ — که از دههٔ سوم صفر ۱۲۹۰/آوریل ۱۸۷۳ از تهران شروع گردیده و در حدود ۵ ماه طول کشیده — رجوع شود به روزنامهٔ سفر فرنگستان اول، که در سنهٔ ۱۲۹۱، یعنی یک سال پس از آغاز همین سفر، زیر نظر محمدحسن خان [اعتمادالسلطنه] در دارالطباعهٔ دولتی به طبع رسیده است.

شاه و ملتزمان رکابش پس از بازدید از پایتخت‌های مهم اروپا، در روز ۱۸ جمادی الثانی / اواسط اوت ۱۸۷۳، در بندر برندیزی ایتالیا به کشتی‌های سلطانی و طلیعه که سلطان عبدالعزیز برای آوردن ایشان به استانبول، فرستاده بود، سوار می‌شوند و در روز ۲۳ جمادی الثانی، با تشریفات رسمی شکوهمندی پا به ساحل استانبول می‌نهند و روز ۱ رجب/۲۵ اوت، آن شهر را باز با کشتی سلطانیه — که ناصرالدین شاه به اعتراف خودش، در فرنگستان هم به این قشنگی وزینت کشتی سواری ندیده بوده — ترک می‌گویند. گزارش دید و بازدیدها و گردش و تفریح‌های شاه و همراهان در طی ۸ روز در استانبول بسیار مفصل است و در این‌جا تنها سطور از آن نقل می‌شود:

وقتی کشتی پرتوپاله — که به نام مادر سلطان و مجلل‌تر از سلطانیه بوده و [من] شاه در بویغاز به آن منتقل شده بودم — به ساحل استانبول نزدیک شد، «از تبعهٔ ایران که در اسلامبول زیاد هستند، قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سورا شده، به استقبال آمده بودند.»

وقتی کشتی به مقابل عمارت بیگلربیگی رسید، «سلطان [عبدالعزیز] که در عمارت بیگلربیگی بودند، سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند، شده، آمدند به کشتی

۱ — ناصری، س ۱، ش ۱۴ (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۱۲)، ص ۱۱۴.

۲ — ناصری، س ۲، ش ۲۸ (۱ رجب ۱۳۱۳)، ص ۲۴۳.

ما. روی صندلی نشستیم. صدراعظمین (محمد رشدی پاشا، مشهور به شیروانی زاده که فارسی می‌دانست و سپهسالار) هم نشستند. بعد از قدری صحبت برخاسته، از کشتی پایین آمده، با سلطان سوار قایق شدیم. صدراعظمین و حسین اونی [عونی] پاشای سرعسکر [نیز] در قایق ما بودند... سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان می‌زدند. سلطان ما را بردند بالا و اتاق‌ها و عمارات منزل ما را نشان داده، تعارفات زیاده کرده، مراجعت به عمارت خودشان نمودند. سن سلطان چهل و چهار سال است؛ هم سن ما هستند. امروز در آمدن به بغاز از قلاع و کشتی‌های جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد...»

بعد از نیم ساعت شاه برای بازدید سلطان به عمارت طولمه [دولمه] باغچه می‌رود و مورد استقبال و پذیرایی گرم و تحت تأثیر شکوه و تجملات کاخ‌های یاد شده قرار می‌گیرد. روز دیگر سفرای خارجه مقیم استانبول و وزرای دولت عثمانی به حضورش می‌رسند. ابتدا ایقناتیو [ایگناتیف] سفیر کبیر روس و سپس الیوت [سفیر کبیر انگلیس] جداگانه به حضورش می‌رسند و بعد در تالاری با سفرای دول دیگر دیدار می‌کند. از چند وزیر عثمانی و از آن جمله مدحت پاشا وزیر عدلیه، راشدپاشا وزیر خارجه، جودت پاشا وزیر علوم و... نام می‌برد.

در روزهای بعدی چند بار در مهمانی‌های سلطان شرکت و با خود وی و سفرای روس و انگلیس دیدارها می‌کند و هر روز گوشه‌هایی از جا‌های دیدنی پایتخت عثمانی را می‌بیند و سرانجام روز جدایی شاه و سلطان از هم فرا می‌رسد و...^۱

۴ (ص ۶۰) — علی بیگ حسین زاده در سرمقاله شماره ۷ فیوضات، که به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه — در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ — نوشته، از مسافرت وی به استانبول یاد کرده است. او که در آن تاریخ در استانبول به سر می‌برده، از اجتماع عثمانیان و ایرانیان مقیم استانبول در گذرگاه شاه در روزی که وی از کاخ ییلدیز عازم سفارت ایران بوده، یادی می‌کند و می‌نویسد که در آن روز در خیابان باب عالی از کثرت جمعیت جای سوزن انداختن نبوده و همه هم این مسافرت را مثبت ارزیابی می‌کرده‌اند. یک عثمانی به یک ایرانی می‌گوید:

— افندیم، شاه‌تان آدم خوبی به نظر می‌رسد. او می‌تواند دروازه خوشبختی را به روی ایران بگشاید. ژاپن را میکادو بود که ژاپن کرد. ایران را هم او می‌تواند ایران بکند. ایرانی‌ها می‌توانند از این مسافرت خیلی بهره‌مند شوند.

— ما از شاه‌مان خیلی راضی هستیم! زیرا که او با نیت اتحاد است که به این جا آمده. اگر بین این دو دولت اتحاد نیرومندی پدید آید، هم ایرانی و هم عثمانی و هم همه عالم

اسلام ترقی می‌کند؛ والا اروپایی‌ها مانع ترقی مان می‌شوند...^۱

ناگفته نماند که علی‌بیک حسین‌زاده کمند احسان مظفرالدین‌شاه را برگردن داشته و سینه‌اش مزین به نشان اهدایی همایونی بوده است. اگر باور نمی‌کنید، این خبر را بخوانید:

«نشان از قراری که با نهایت مسرت و انبساط آگاهی حاصل نمودیم، از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه، یک قطعه نشان‌ذی‌شأن شیروخورشید از درجهٔ سوّم به افتخار سرکار معارف آثار علی‌بیک حسین‌زاده، منشی اول جریدهٔ شریفهٔ یومیّهٔ حیات دام حیاتها مرحمت شده است. روزنامهٔ ناچیز الحدید با زبان بی‌زبانی به خدمت اجزاء محترمهٔ جریدهٔ فریدهٔ حیات از شمول مراحم کاملهٔ ملوکانهٔ همایونی عرض تهنیت می‌نماید...»^۲

«شرح ورود اعلیحضرت همیونی به اسلامبول» به تفصیل در شمارهٔ مورخ (۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۸/۱۵ اکتبر ۱۹۰۰) روزنامهٔ پرورش، چاپ قاهره مندرج است.^۳

5 (ص ۸۱) — خبر فارغ‌التحصیل شدن دو جوان آذربایجانی در اواخر سال ۱۳۱۷ ق از یکی از مدارس عالی استانبول بدین صورت در روزنامهٔ ناصری مندرج است:

«جناب مهدی‌خان فرزند محترم جناب مستطاب ملاذالانام آقای نظام‌العلماء سلمه الله و جناب محسن‌خان پسر جناب جلالت مآب اجل آقای علاءالملک سفیر کبیر که چند سال در مدرسهٔ حربیهٔ اسلامبول مشغول تحصیل بودند، در این ایام امتحان فراغت تحصیل داده و دیپلوم از مدرسه گرفته و به جانب تهران حرکت نموده‌اند. و از جانب دولت علیهٔ عثمانی نشان مجیدی از درجهٔ سیم به معزی الیهما اعطاء گردیده است.»^۴ می‌دانیم که نظام‌العلماء و علاءالملک برادر بوده‌اند و بنابراین دو فارغ‌التحصیل یاد شده عموزادهٔ هم بوده‌اند. محسن‌خان مذکور بعدها تا درجهٔ سرلشکری در ارتش ایران ارتقا یافت.

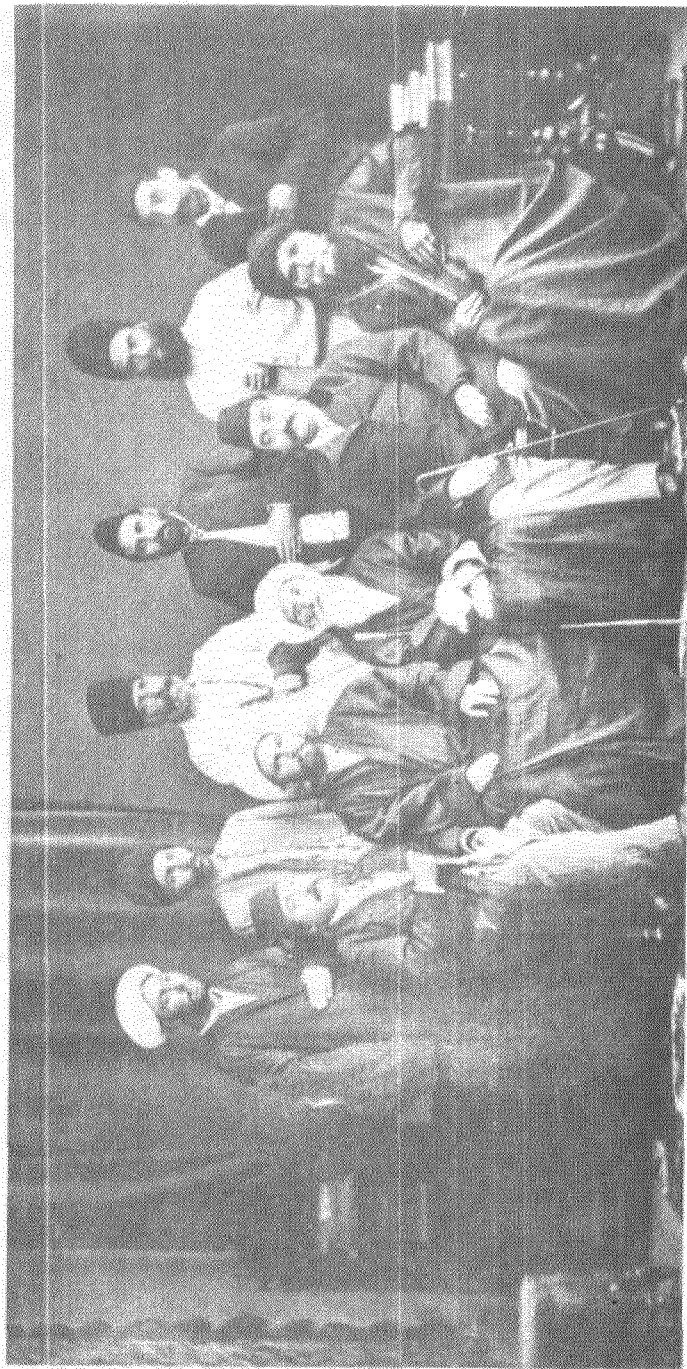
در شمارهٔ مورخ ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۱۸ روزنامهٔ ترکی انوارشرقیه که در ارزروم به چاپ می‌رسیده، خبری در مورد تحصیل ۱۰ نفر از اشراف‌زادگان ایران در مدارس نظامی استانبول مندرج است. سفارت ایران ترجمهٔ همان خبر را همراه بریدهٔ روزنامه، به تاریخ ۴ محرم ۱۳۱۹

۱ — فیوضات، شماره ۷ (۱۰ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۴/۱۲ ژانویهٔ ۱۹۰۷)، صص ۱۰۰ — ۹۷.

۲ — الحدید، س ۱، ش ۱۹ (۸ رمضان ۱۳۲۳/۶ نوامبر ۱۹۰۵)، ص ۳.

۳ — پرورش، س ۱، ش ۱۷، صص ۷ — ۱.

۴ — ناصری، س ۷، ش ۱ (۱ شوال ۱۳۱۷/۲ فوریهٔ ۱۹۰۰)، ص ۱۱.



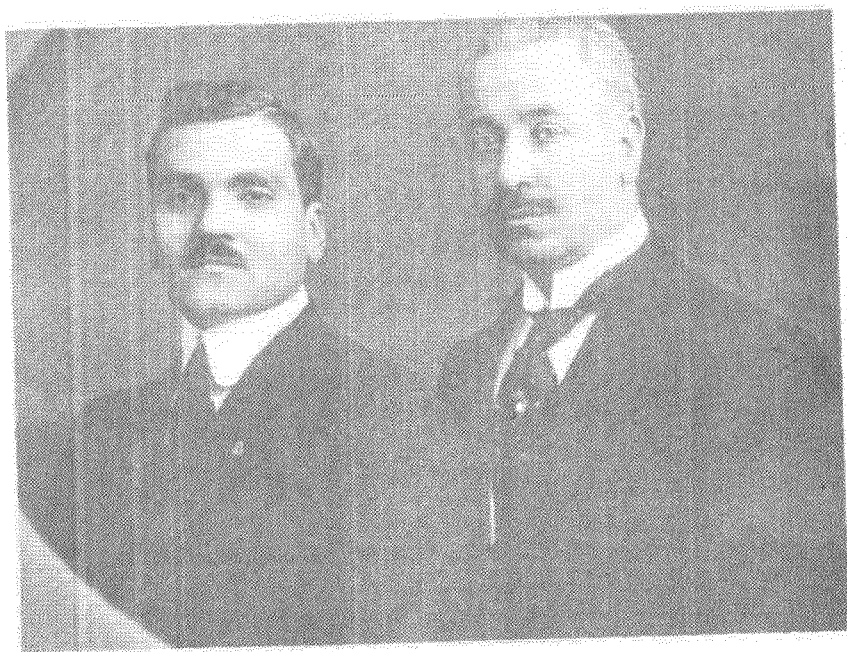
عکسی که به احتمال قریب به یقین در جریان سفر حج میرزا شفیق ثقه الاسلام در استانبول گرفته شده است. دارنده عکس (صادق صادق) تنها به دو مکملای نشسته، یعنی پدرش (میرزا جوادخان) و دایی اش (معین الملک) اشاره کرده است. از توضیحی که میرزا محمد آقا ثقه الاسلام درباره این عکس نوشته، چنین برمی آید که سه معلم نشسته عبارتند از: میرزا شفیق و میرزا موسی، پدر و جد ثقه الاسلام شهید. سومی، آقا سید محمد است. رک: سوانح عمری، صفحه پیش از صفحه ۵۱.



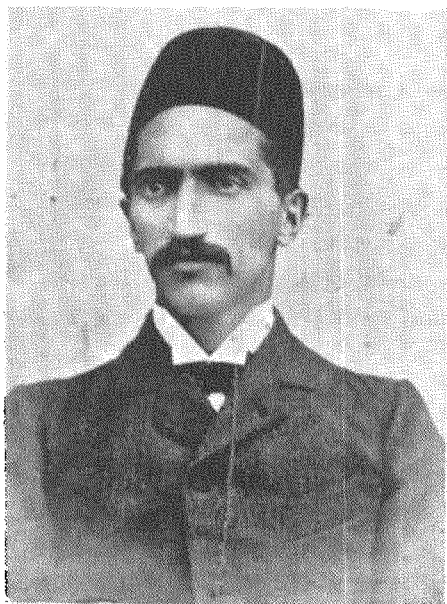
مجتاز



صابر



تربیت و تقی زاده



میرزا یوسف خان اعتصام الملک



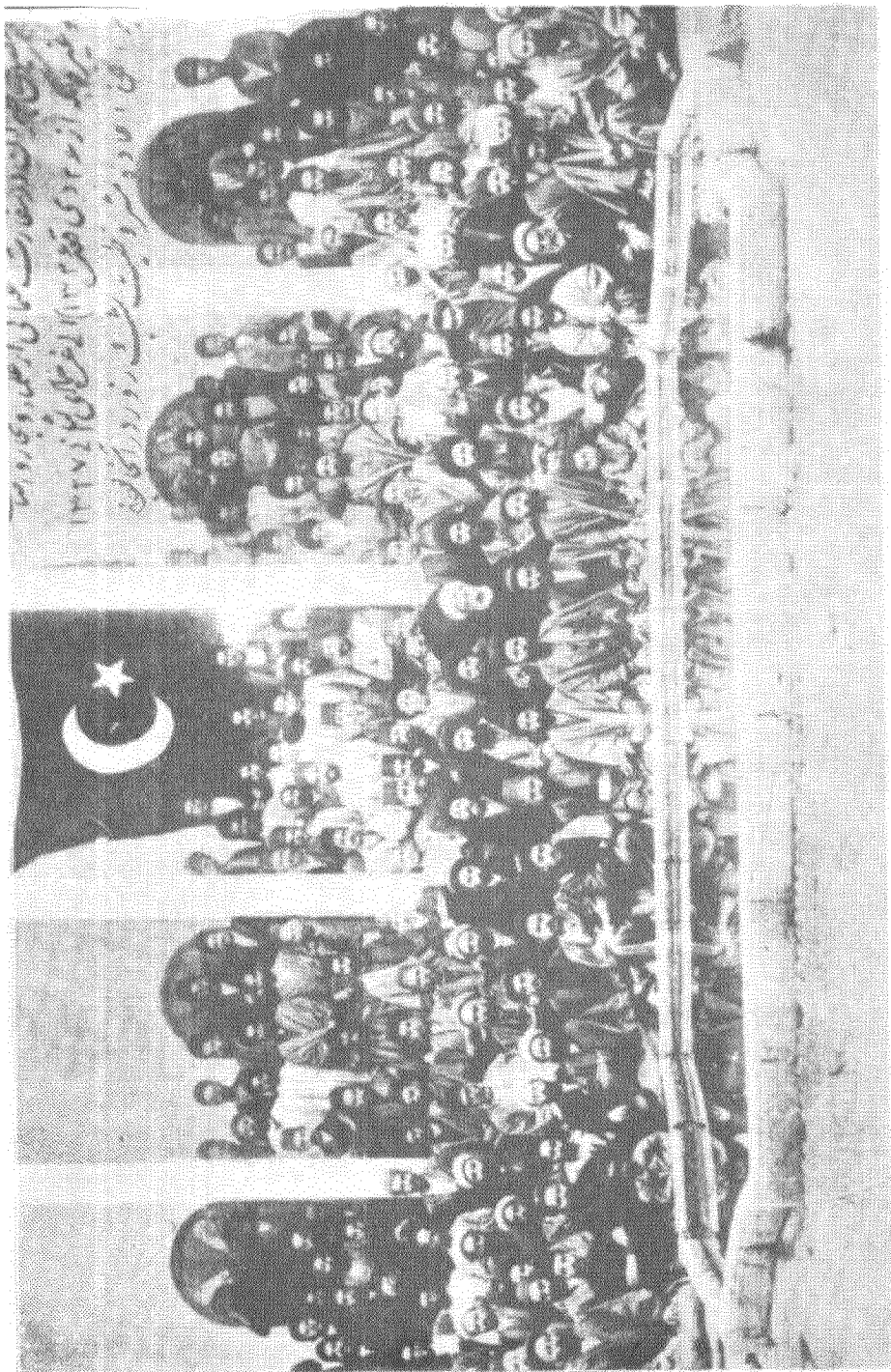
حاجی رسول صدیقی



سید محمد شبستری (ابوالغصاء)



علی مسیوبا دوپرش



ایستاد عالی حضرت تبریز ولایت داخله ایران (ه افغان) ولایت روسیه (همسات) ولایت عثمان (مغروش) ولایت ارمین (امرانک) قبت بیکنه تبریز و شاهی ولایت داخله شاهاهی قبتا املانان مطری پانزده شاهی	 کتاب تبریز	اداره دودار السلطنت تبریز سرای میرزا مهدی عنوان اسالان و وثیقات باسم شاهانه استیصال میرزا نوشت میشود عنوان تلگراف جریه انجن عمل توزیع سرای میرزا مهدی درخود اداره روز چهارشنبه ۲۹ رمضان الحک
مفت چهار بار طبع و توزیع میشود در صورتی که اگر تخفیف داده میشود		
این روزنامه ۵۰۰ مغلوب با بخر میفردس از وقایع و اتفاقات بومیته شهردار السلطنت تبریز و بعضی از ولایات جزو اذربایجان و مالک ایران و معالیه که در ابع منافع عامه باشد باز اسالان و میباید و میباید اگر اتاجن ملی را بطور خلاصه بشتر کن محترم میرساند مکانبات و تلگرافات لازم را محض اطلاع عموم درج مینماید و لوایح و مقالات مفیده بشرط امضاء قبول میشود و بعد از طبع صاحبان خواستند ادندارد و بعد از اشتراک بعد از ارسال ده هفت روزانه میشود		

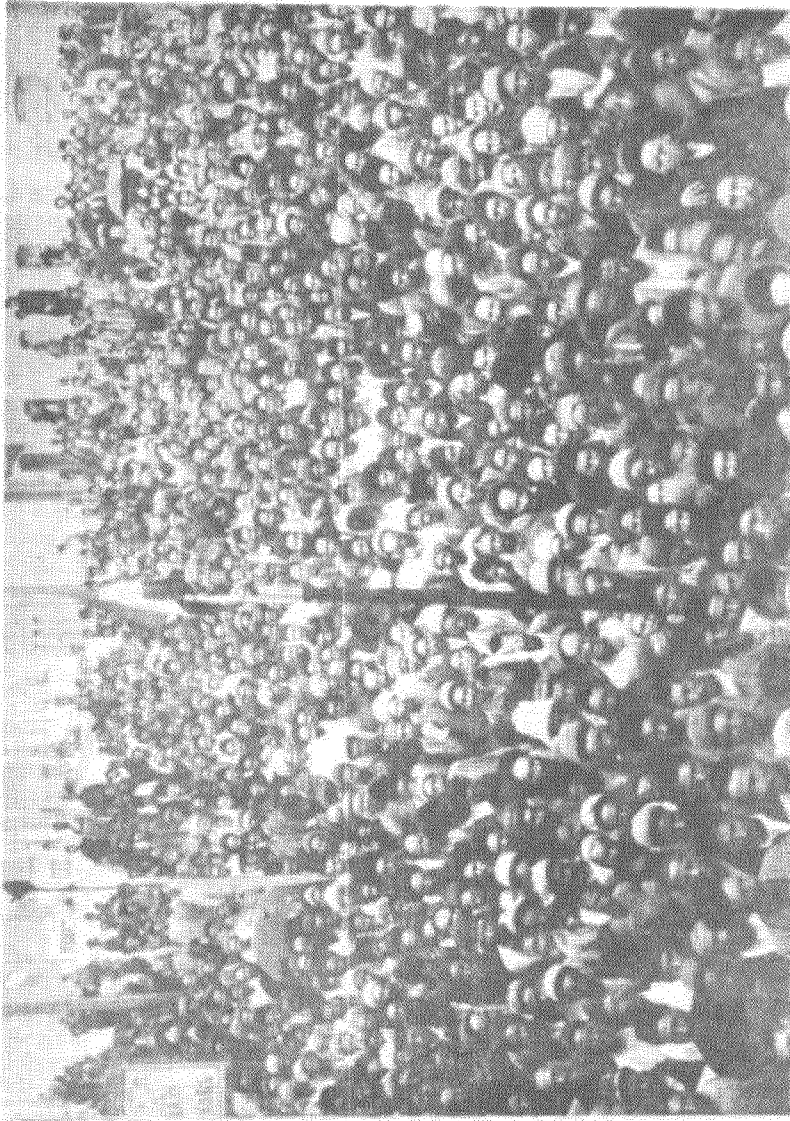
ممالک عثمانیه بی اسیر علی ایتمکه چانان حکومت مسند میر حمیدیه دن محمول و منطبق نه بکنه بیایر که حدود او زند و وقوعه کثیرین حادثه چون کورسون کدی بفرسند کدی مکنه دم و شفق اولمایان برپادشاهان قالیبد و که قوشون منجوق النون برسد دار بر حکومت که کدی ملک حق و حریفی محو اینکه او فرشته رق اوکا بر جنبی نظر عداوت و بدو اوله برادمدن صد و اید جک کافر افعال و حرکات ملک بفرست حق فکری کی با فله مبعجی اشکار در بناء علیه بوعادته مؤلفی دو غریب دو غری به سلطان عبد الحمید زاده و هم و جنونی کی تلقی بؤملرین و حال بوکه قوش افکار و حشای الدینیز ملک عثمانیه بوسکا فارشی جدا صحیح و صحیحی رحس ناسفله متفس اولدینک بالاعتقاد قبولی عرض و دجا ایده رز . منله واقعه فی نظر حکمت و اعتداله اله جعفرندن امین اولدینز دولت علیه ایرایه رجال محترم رسک حقون مقدس

ملکوت هت متجده عثمانیا
نقجه انبار لیس انجمن مقید
تبریز انجمن ملی حضور بالینه
انجمن حدود او زند و وقوعه کل حادثه مؤسسه جمعیتری الدین برجن ناسفله شاعر ابندی . شرق بوا یکی دولت علیه بنی بنی جنی برامل اتفاق اوکنده ابندی برجل بین اخونله باغی کورمالدین جمعیترا بچون بوضع دن نیاده بادی کدر و ضرر برشی اولماز عالم اسلامیه هر طرفدن مسلحان اصناف خارجی بر دفع ایده بملک قوتی انجمن اخوت و اتحاد و امان لازمگر کن و دین و شریعت عقل و حکمت و ایجاب سیاست و حقیقت دانما بون امرای دکن شرق بوا یکی دولت اسلامیه راسته حوله کلمه جک الد اوفای برسنه انزاله بیه نظر المله کورمکن و بون چاره رفت چالتمند ها بول بر ارضیت مؤمنو ایدیه مز . بوگون بوقون

سطوری از متن مکتوب جمعیت ترقی و اتحاد عثمانی در محکومیت تجاوز عثمانی به قلمرو ایران



ابراهیم آقا قارصی با دسته ای از مجاهدان تحت فرمان خود. وی همراه برادر خود، آیدین پاشا، به اردوی انقلابی ستارخان پیوسته، در سنگرهای آزادی خواهی آذربایجان جانبازی ها کردند. آیدین پاشا به دست نیروهای استبداد خواه در آذربایجان کشته شد و ابراهیم آقا بعدها به ترکیه رفته، توسط دولت اتحاد و ترقی به فرمانداری قارص منصوب شد.



اجتماع ایرانیان مقیم باکو در آن شهر به مناسبت اعلان فرمان مشروطه؛ چاپ شده در شماره ۳
(۲۲ شوال ۱۳۲۴) مجله فیوضات.



مخبر السلطنة از تقویمی صحبت کرده است که «از باد کوبه آوردند که روی آن صوری از صالح و طالع نقش بود ... اکثر این اشخاص از مخالفین هستند...» عکس ها از بالا به پایین و از راست به چپ عبارتند از:

سلطان مراد خامس، شیخ شامل، شاعره؟ خانم، میرزا ملکم خان، حسن بیگ زردابی، سیدجلال الدین حسینی (مدیر جیل المتین) عباس آقا تبریزی و سیدحسن تقی زاده.
در شماره ۳۶ سال ۲ (۵ محرم ۱۳۲۵) روزنامه عدالت چاپ تبریز هم آگهی فروش یک تقویم دیوارکوب در کتابخانه تربیت تبریز درج شده است که مقوای زیرینش «جامع تمثال... [محمدعلی شاه]... و آقا سیدمحمد طباطبایی و جناب مدحت پاشا و جناب آقایف مدیر روزنامه ارشاد و جناب آخوندوف محمدقلی بیگ کنگری و جناب ملانصرالدین جلیل محمدقلی زاده» بوده است.

به وزرات خارجه ارسال داشته است. ترجمه خبر از این قرار است:

«اعلیحضرت مظفرالدین شاه زمانی که تشریف فرمای اسلامبول شدند، به اعلیحضرت سلطان اظهار فرمودند که خیلی میل دارم که بعضی از نجبای ایران آمده، در مدارس نظامی اسلامبول تحصیل نمایند. چنان که سابقاً هم نوشته بودیم؛ اعلیحضرت سلطان این میل و آرزوی اعلیحضرت شاهنشاه معظم الیه را قبول فرمودند. از قراری که شنیدیم این اوقات ده نفر از نجبای ایران به اسلامبول وارد شده، به توسط سفارت دولت علیه ایران مقیم اسلامبول به مدرسه اعدادی نظامی که واقع در قلالی است، فرستاده شده اند...»^۱

ناگفته نماند که بازدید مظفرالدین شاه از استانبول در اوایل جمادی الاخر ۱۳۱۸ صورت گرفته است.

میرزا رضاخان ارفع که در سال ۱۳۱۹ ق به سفارت ایران در استانبول منصوب گردیده بود، مدعی است که پس از ارائه اعتبارنامه اش به سلطان، وزیرخارجة عثمانی به او میگوید که: «سلطان به شرف این مأموریت شما، به تمام ادارات وزارت معارف امر داد که هرسال دوازده نفر از بزرگ زادگان ایران می توانند به مدارس نظام و طب و حقوق بگذرند، برای تحصیل مجانی قبول خواهند کرد.» و خود می افزاید: «این بالاترین مساعدت و مرحمت بود که سلطان بروز دادند و از ایرانی ها چندین نفر را گذاشتند که از آن جا فارغ التحصیل شدند؛ از جمله سرتیپ صادق خان کوپال و سردار انتصار مظفرخان اعلم و دکتر غلام حسین خان اعلم و امین زاده رئیس اداره صناعت و دکتر رفیع امین و حسن خان حاکم مازندران و استرآباد و محمودخان نایب سرهنگ و غیره بودند؛ و شیخ اسدالله مقانی که در دیوان تمیز است و عبدالرحیم خان و زهرا خانم قابله و راضیه خانم و مرضیه خانم طیبیه و یوسف خان و جلیل خان و مصطفی خان ارفعی دندان ساز.»^۲

میرزا رضا صحاف زاده یکی دیگر از تحصیل کردگان استانبول بود. وی از تربیت یافتگان و دستیاران میرزا حسن رشیده در تبریز و تهران بوده و دبستانی به نام پرورش نیز در تبریز تأسیس کرد؛ اما لاگرمه در آن روزگار معمم بود، در نتیجه اشکال تراشی های نااهلان، از کار مکتب داری و تدریس بازماند و به عثمانی گریخت و در استانبول در رشته های طب و جراحی و حقوق تحصیل کرد و موفق به دریافت مدرک دکتری در رشته های مذکور و در همان جا ماندگار شد.^۳

۱ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، صص ۶۷ - ۱۶۶.

۲ - ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع، صص ۸۸ - ۳۸۷.

۳ - تاریخ فرهنگ آذربایجان، صفوت، صص ۹ - ۷ و ۲۲.

۶ (ص ۸۵) — در شماره ۲۵ (۵ ذی حجه ۱۳۱۶) ثریا در گزارشی که درباره حجاج ایرانی عازم مکه — که در آن روزها گذارشان به مصر افتاده بوده — درج شده، یادداشتی هم درباره لعلی نگارش یافته که عیناً در این جا نقل می‌گردد:

«میرزا علی خان شمس الحکما، شهریه لعلی که از چند گاه قبل به مصر تشریف آورده، قصد زیارت حرمین الشریفین، یعنی مکه معظمه و مدینه منوره را داشتند، به واسطه شدت مرض صدریه که دیرگاهی است عارض مزاج ایشان شده، حکما هوای حجاز را جداً مضر طبیعت این ناخوش یافته، حرکت و عزیمت بدان صوب را تجویز نکردند، ناچار معزی الیه فسخ عزیمت کرده، ادای فریضه حج را به سنه آتیه محول داشتند.

میرزا علی خان شمس الحکما فاضلی است دانشمند و دانشمندی ارجمند، طبیبی ادیب و ادیبی لسیب. اشعار رنگینش چون لعل لبان خوبان حیات بخش و مفرح روح و بیانات شیرینش چون شکر خنده شکر دهان کاسف غم و کروب و کاشف انبساط و فتوح [است]. درس طب ایرانی در ایران و طب فرنگی در مدرسه طبیه اسلامبول تکمیل کرده است.»^۱

7 (ص ۱۰۷) — آخوندزاده برای جلب نظر موافق قواد پاشای صدراعظم قطعه شعری ۹ بیتی نیز در مدح وی سروده، ضمن آن خواهش کرده است که به تقاضایش بذل توجه شود. این قطعه با این ابیات شروع می‌شود:

هر طرفدن اهل اسلامه بوگون تبشیر دیر	امروز اهل اسلام را از هر سوی بشارت می‌دهند
کیم سلیمان شاهه آصف وش وزیر و میر دیر	که سلیمان شاه را وزیر و میری است آصف وش
شکرلله آل عثمان دولتینده بوزمان	شکر خدای را که در این زمان در دولت عثمانی
زینت افزای صدارت صدر ذوالتدبیر دبیر...	زینت افزای صدارت صدری است صاحب تدبیر!

8 (ص ۱۱۳) — لازم به تذکر است که به نوشته مؤلفان فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، «کتب مرحوم اعتضاد السلطنه را مرحوم سپهسالار خریداری و خود آن‌ها را وقف کرده است.» در این کتابخانه ۴ نسخه رسم الخط و تقاضانامه آخوندزاده به شماره‌های ۶۴ — ۷۶۱ نگهداری می‌شود که هر چهار نسخه به گمان مؤلفان اثر مذکور به خط شخص آخوندزاده می‌باشند. آغاز نسخه اول از این قرار است: «به وزارت علوم اعلی حضرت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه، از مترجم السنه شرقیه در خدمت افخم جانشین قافقاز، میرزا فتحعلی آخوندزاده،

۱ — ثریا، س ۱، ش ۲۵، صص ۶ — ۵.

معروض نامه است. بنابر قصصوات الف باء اسلام به سیاقی که در دیباچه کتاب اول خودم تصریح کرده‌ام...»

نسخه دوم در ۱۲۸۵ نگاشته شده و امضای آخوندزاده را در پایان خود دارد و «مشمول بر کاغذ و مکتوبی است که آخوندزاده از تفلیس در خصوص تغییر خط به وزارت علوم آن عصر نگاشته...»

نسخه سوم مشتمل بر اشکال حروف جدید و ترکیبات آن بوده و در سال ۱۲۹۲ ق داخل کتابخانه اعتضادیه شده است.

نسخه چهارم به خط کاتب سه نسخه قبلی است و «مشمول بر سواد تقریر مطبوع جمعیت علمیه عثمانیه در خصوص الف باء و رسم الخط آخوندزاده و سواد فرمان سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و سواد شرحی که مؤلف به جمعیت علمیه عثمانیه در جواز شرعی تغییر خط اسلام و تاریخچه مختصری از خطوط اسلامی است، می‌باشد. و در ذیل سواد تقریر مذکور سرتیپ دوم علی خان، ژنرال قسول دولت ایران در تفلیس، مطابق بودن آن را با اصل به خط خوب خود نگاشته و در آخر نسخه میرزا فتحعلی آخوندزاده امضا کرده است.»^۱

۹ (ص ۱۲۶) — میرزا رضاخان ارفع که در فاصله سال‌های ۹۵ — ۷۸/۱۲۹۲ — ۱۸۷۵ — که مقارن بوده است با واپسین سال‌های زندگی آخوندزاده — در تفلیس مشغول تحصیل بوده و به ادعای خودش به خانه آخوندزاده آمد و رفت داشته است، می‌نویسد که وی «دختری داشت، [اورا] داده به خان بابا خان، پسر بهمن میرزا؛ و مخصوصاً به آن دخترش اجازه داده

۱ — فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، صص ۸ — ۲۶.

۲ — بهمن میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه و برادر محمدشاه و از شاهزادگان باسواد و فرهنگ دوست قاجاری و مؤلف تذکره محمدشاهی است. مدت‌ها حاکم تهران و والی آذربایجان بوده و در زمان ولایت آذربایجان، عبداللطیف طسوجی و سروش اصفهانی را مأمور ترجمه الف لیل و لیل از عربی به نشر و نظم فارسی کرد و آن دو به خوبی از عهده ترجمه این شاهکار ادبی برآمدند. در اواخر سلطنت محمدشاه در صدد جانشینی او برآمد و چون توطئه براندازی‌اش کشف گردید، به سفارت روسیه در تهران پناهنده شد و با موافقت محمدشاه و تحت حمایت روس‌ها همراه افراد خانواده‌اش به قفقاز عزیمت کرد. و پس از سه سال توقف در تفلیس، در شهر شوشا رحل اقامت افکند. پس از به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه نیز روس‌ها قصد به سلطنت رساندن او را داشته‌اند که موفق نشده‌اند. در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ در شوشا درگذشت. خان باباخان یکی از پسران او بود که با سیره بیگم، دختر آخوندزاده ازدواج کرد. این دختر در سنین جوانی و گویا به مرض سل در سال ۱۲۸۸/۱۸۷۱ در گذشته است. به روایتی ضعیف که نگارنده از رادیو باکو شنیده، خان باباخان پس از مرگ زن اولش که دختر آخوندزاده بوده، با دختر دیگر او ازدواج کرده است. اما منابع مورد مراجعه نگارنده حاکی از آن هستند که یکی از دو دختر آخوندزاده به کودکی مرده بوده است.

بود که مثل زن‌های روس بی حجاب برود؛ در صورتی که تمام زن‌های مسلمان‌های آن‌جا [تفلیس] باحجاب بودند. میرزا فتحعلی را به واسطه این حرف‌های آزادانه و بی حجاب رفتن دخترش مسلمان‌های تفلیس که خیلی متعصب بودند، دوست نمی‌داشتند. و خود میرزا فتحعلی می‌گفت، هر وقت او را در کوچه می‌دیدند چشمشان را پایین می‌انداختند که چشمان روی او را نبیند. این شخص خیلی رقیق‌القلب بود. ناظری داشت که اجازه داده بود وقتی که مهمان نبود با او در سر میز یک جا شام و ناهار می‌خورد. آن ناظر تعریف می‌کرد که میرزا فتحعلی سیاهه مسلمان‌های بی بضاعت آن‌جا را دارد و شب‌های جمعه و روزهای عید مسلمانان به آن‌ها همیشه محرمانه به توسط او اعانه می‌فرستد و به او قدغن کرده که اسامی آن‌ها را به کسی نگوید.^۱

اعتماد السلطنه که در رجب ۱۲۹۰ / نوامبر ۱۸۷۳ از تفلیس گذشته، از ملاقات آخوندزاده چنین یاد کرده است:

«... در این اثنا در باز شده، میرزا فتحعلی معروف به آخوندزاده داخل شد. این شخص را از قدیم می‌شناختم؛ اما هیچ وقت به صحبت او مایل نبودم و همیشه از معاشرت او وحشت و نفرت داشتم. چه مرد فاسد العقیده بی دین عامی بی معرفت‌تست!... با خود عهد کرده‌ام که هر وقت قوه داشته باشم او را یا به حکم یا به حيله به خاک ایران آورده، بعد از ثبوت و وضوح عقاید او، در حضور اهل اسلام سزای او را به شرع شریف واگذارم. ان شاء الله. خلاصه از آمدن او چندان خوش نگذشت. شامی خوردیم...»^۲

۱۵ (ص ۱۳۸) — مستشارالدوله اثری نیز تألیف کرده است تحت عنوان رساله در وجوب اصلاح خط اسلام. این رساله در ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ نگارش و در همان سال انتشار یافته است. در مقدمه آن خاطر نشان می‌سازد که «تخمیناً سی و پنج سال قبل از این بنده حقیر ملتفت این نکته شده‌ام که خط اسلام مانع ترقی اهالی اسلام است.» و سپس می‌افزاید که در سال ۱۲۷۳ — که سال سوّم مأموریتش به کارپردازی حاجی ترخان بوده — از یکی از دوستانش شنیده است که میرزا فتحعلی آخوندوف نامی در تفلیس خط تازه‌ای اختراع کرده؛ وقتی هم نمونه آن را به دست آورده، دیده است که «الحق آخوندوف زحمت زیاد کشیده و اختراع بدیع کرده بود.» اما این خط عاری از اشکال نبوده. سپس از نظر منیف پاشا در این خصوص و کار ملک — که نمونه خط اختراعی خود را در اواخر ۱۲۸۳ ق در پاریس به او نشان داده بوده —

۱ — ایران دیروز، خاطرات ارفع، صص ۷ — ۴۶.

۲ — سفرنامه صنیع الدوله از تفلیس به تهران، صص ۲۱ — ۱۹.

سخن به میان می‌آورد و به استفتای خود از علمای مشهد در ۱۲۹۷ ق که متنش در اختر به چاپ رسیده، اشاره می‌کند و آن‌گاه رساله «میرزا رضاخان، ترجمان اول و نایب کار پردازخانه ایران در تفلیس» در باب اصلاح خط را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و بالاخره از مراحل سه گانه هیر و گلیفی، سیلابیک و الفبایی مورد بحث مسیو میسر فرانسوی در رساله شب نشینی اسلامبول سخن می‌راند و وارد بحث لزوم اصلاح خط می‌شود و نهایتاً توافق خود را با نظر بیان شده آخوند احمد حسین زاده در معلم الاطفال — که یک جلد برایش هدیه فرستاده بوده — بیان می‌دارد. در صفحات ۶ — ۳۵ هم از گلستان چاپ شده به خط ملکمی — که یک نسخه برایش فرستاده بود — تعریف می‌کند. به نوشته میرزا لطفعلی تبریزی، چاپ شده در نمره‌های ۲۱ و ۲۲ اختر-اوایل سال ۱۳۰۳ نیز اشاره کرده، در پایان نمونه «خط اختراعی شخص عزیزی از دوستان» را که احیاناً خودش باشد، عرضه می‌دارد. در صفحه پایانی رساله، ایرادهای میرزا حسین خان کار پرداز تربیزون [طرابوزان] به الفبای ملکمی را بازگو کرده است. آخر سر هم تذکر داده است که «این رساله را به این نیت نوشته‌ام که اگر وقتی عقلا و دانشمندان اسلام عموماً ملتفت و معتقد این نکته بزرگ، یعنی لزوم اصلاح خط شده و به مقام اصلاح برآیند، فهرست گونه حاضر بوده باشد.»

ناگفته نماند که برادر ملکم در همان سال ۱۳۰۳/۱۸۸۶ رساله‌ای به فریدالملک نشان داده، می‌گوید: «جناب میرزا یوسف خان مستشارالدوله در وجوب خط اسلامی می‌نوشته و در آخر آن رساله از کتاب گلستان که با خط جدید ملکمی چاپ شده، خیلی تحسین کرده بودند.»^۱

۱۱ (ص ۱۴۱) — میرزا رضاخان ارفع که در هنگام تحصیل خود در اوایل دهه پایانی سده ۱۳ ق در تفلیس با شیخ الاسلام قفقاز آشنا شده بوده، از وی چنین یاد می‌کند: «آخوند ملا احمد، شیخ الاسلام کل قفقاز از اهالی سالیان بود و تحصیلاتش تماماً همان‌جا و قره‌باغ بوده، به ایران و سایر شهرهای خارجه هیچ وقت نرفته؛ ولی او یک کتابخانه داشت که اغلب کتب تاریخی ایران و ترکستان و عثمانی را جمع کرده بود. ادبیات زبان فارسی و مخصوصاً ترکی عثمانی را خیلی خوب می‌دانست و یک حافظه غریبی داشت... اغلب نجبا و بیک‌زاده‌های تفلیس مجلس اورا به مجلس میرزا فتحعلی ترجیح می‌دادند؛ چون آن وقت معمول نبود که چندان به تئاتر و کمدی بروند؛ عوض تیاتر و کمدی و ساز و آوازی به

منزل میرزا فتحعلی آخوندوف و یا به منزل شیخ الاسلام می‌رفتند...»^۱

۱۲ (ص ۱۴۱) — میرمحسن نواب (۱۹۱۸ — ۱۸۳۳)، شاعر، نویسنده، نقاش، خطاط و موسیقی‌شناس آذربایجانی که در زادگاه خود شوشا مکتب اصول جدید و مطبعه و قرائتخانه گشوده و در رأس انجمن ادبی «مجلس فراموشان» آن شهر قرار داشت و رساله‌ای ارزنده به نام وضوح الارقام در علم موسیقی دارد، در تذکره نواب — که به احوال و آثار شعرای قره‌ب اختصاص دارد — درباره‌ی ذاکر چنین نوشته است:

«قاسم بک در خضرستان تولد یافته و مسکنش شهر شوشی قراباغ است و در سنه ۱۲۷۱ مرحوم شده؛ در حالتی که ۶۷ سن داشت. اکثر اوقات در پیش مکتب‌خانه‌ای که بنده در آنجا درس می‌خواندم می‌نشست. پیوسته قلم و کاغذ در دست در تفکر می‌بود و اشعار می‌نوشت... اشعارهای فارسی^۲ و ترکی از همه‌جور بسیار دارد...»

فریدون بیگ کوچرلی هم در رساله‌ای ۷۱ صفحه‌ای که به مناسبت صدمین سال تولد آخوندزاده، در سال ۱۹۱۱ منتشر کرده^۳، از روابط دوستانه بین وی و ذاکر سخن به میان آورده است. به نوشته کوچرلی، ذاکر در مکتوبات منظومی که از قره‌باغ به آخوندزاده می‌فرستاده، تصویرهای جاننداری از محیط زندگی خود به دست می‌داده است. حتی به قولی تیپ حاجی قره را آخوندزاده از ذاکر گرفته است. ذاکر گاهی هم در سروده‌های خود به ستایش دوست خود می‌پرداخته است. چنان که در شعری خطاب به او گفته است:

... کتابتین دگر ملک دنیا به کتابت ارزش ملک دنیا را دارد
نه حاجت ایستمک سیم وزر سندن چه حاجت که سیم وزر از تو خواسته شود
تک یار ادیب سنی واحد یکتا واحد یکتا تورا بی مانند آفریده
اخلاقینا، اطوارینا مرحبا! مرحبا بر اخلاق و اطوارت!
آخوندزاده هم گاهی نامه‌های منظومی به سبک و سیاق ذاکر به او می‌نوشته است. در یکی از چنین نامه‌هایی به طعنه از نزدیک شدن ذاکر به خورشید بانو ناتوان (۹۷ — ۱۸۳۲) — که در شوشا به دنیا آمده و در همان‌جا زیسته و درگذشته — سخن رانده است:

۱ — ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع، ص ۴۷.

۲ — «ذاکر زبان فارسی را مکمل می‌دانست و اشعار و غزلیات آبداری به این زبان دارد.» مواد تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۱، بخش ۲، ص ۳۸۹.

۳ — کوچرلی به نوشته خودش در گردآوری اطلاعات و مواد برای رساله خود، از یاری‌های بی دریغ رشید، پسر آخوندزاده که اندکی پیش از انتشار رساله مذکور درگذشته، برخوردار شده است.

قاسم بیک ائشیتدیم یاخین اولوبسان
 خان قیزینا آخر ندور بورفتار
 ائدیسن خوبلری یوزیول امتحان
 ائیلر سن اونلا را گئنه اعتبار
 قاسم بیک، شنیدم نزدیک شده‌ای
 به خانقیزی، آخر این چه رفتاریست
 خوبان را صدار امتحان کرده‌ای
 بازهم به آن‌ها دل می‌بندی
 از همین نامه چنین فهمیده می‌شود که بین آخوندزاده و خورشیدبانو ناتوان کدورتی
 پدید آمده بوده و آخوندزاده از قاسم بیک خواسته است که پیش خان قیزی رفته، از وی دلجویی
 کند.

کؤچرلی آرزو کرده است که دیوان ذاکر به همان صورتی که برای دوستش میرزا
 فتحعلی نوشته، چاپ و منتشر شود.^۱

13 (ص ۱۵۳) — خبر درگذشت میرزا محمدحسین خان انصاری با اطلاعاتی دربارهٔ احوال و
 آثار او به قرار زیر در روزنامهٔ ناصری داده شده است:

«از قراری که با کمال تأسف آگاهی حاصل شد، مرحوم حاجی میرزا
 محمدحسین خان مصباح السلطنه ژنرال قونسول دولت علیه ایران در هندوستان به تاریخ ۱۷ شهر
 ذی قعدة الحرام ۱۳۱۱ به رحمت ایزدی پیوسته. مرحوم مزبور تقریباً چهل سال در خدمات عمدهٔ
 دولتی و غالباً در ادارهٔ دیپلماتیک بوده و با کمال جان‌نثاری و صلاح‌اندیشی [به] دولت علیه
 خدمت کرده، مدتی در عتبات عالیات و مدتی در طرابوزان به کار پردازی مأمور بوده، در
 آن‌جا مکتب مخصوصی برای ایرانیان مقیم آن‌جا اداره نموده و از شش سال پیش مأمور
 هندوستان شده، در بمبئی نیز دو باب مکتب به جهت فقرای ایرانی دایر نموده و نسبت به تمام
 تبعهٔ دولت علیه ایران که در اطراف هندوستان به کسب و تجارت و غیره مشغولند، کاملاً
 حمایت و حسن سلوک مرعی می‌داشت و در سن پنجاه و دو سالگی داعی حق را لبیک اجابت
 گفته...

مرحوم مزبور را دو پسر است به فضل و هنر آراسته... مخصوصاً میرزا محمدعلی خان
 [نایب قونسول] دارای علوم ادبیه و زبان انگلیسی است و کتابی مسمی به نجوم‌الهند تألیف
 نموده، حالات راجه‌های هندوستان را در آن مندرج ساخته، تاریخی وافی و کتابی نافع
 است. تا نمیرد پدری کی پسرش گیرد جای...»^۲
 کتاب نجوم‌الهند که به دوزبان فارسی و انگلیسی تألیف و در ۱۱ — ۱۳۱۰ در بمبئی

۱ — مواد تاریخ ادبیات آذربایجانی، ج ۱، بخش ۲، ص ۴۶۷.

۲ — روزنامهٔ ناصری، س ۱، ش ۹ (اصفر ۱۳۱۲)، صص ۳ — ۷۲.

به چاپ رسیده، مشتمل است بر ۱۲۰ صفحه مطلب و اوراقی در بردارنده تصاویر ۱۴ راجه و ناصرالدین شاه و مؤلف که در زمان تألیف این کتاب نایب اول جنرال قنصل ایران در هند بوده است. یادداشت میرزا فضلعلی آقا تبریزی بر روی نسخه‌ای از این کتاب حاکی از آن است که خود مؤلف آن را در سال ۱۳۳۰ ق در تهران به وی اهدا کرده است.

محمدحسین خان انصاری کتاب دیگری تألیف کرده بود، به نام مفتاح لسان العرب که پس از مرگش به همت پسرش در بمبئی به چاپ رسیده و سپس در آستانه صدور فرمان مشروطه در تهران تجدید چاپ شده. میرزا محمدعلی خان هم که بعدها لقب نصرت السلطان یافته، تاریخ یونان را از زبان فرانسه ترجمه کرده است. این ترجمه در اوایل سال ۱۳۲۴ ق در مدرسه سیاسی تدریس می‌شده است.^۱

14 (ص ۱۵۵) — نظام العلما از نفوذ و شهرت زیادی در آذربایجان و حتی محافل علمی تهران برخوردار بوده است. نقل سطوری از یک نوشته میرزا محمدحسین ذکاءالملک درباره او گواهی است بر این مدعا:

«این اوقات جناب مستطاب قیلة الانام، ملاذالاسلام، عمادالعلماء العظام، سید سند اعلم امجد آقای نظام العلما... یادی از بنده ناچیز فرموده، دو جلد کتاب که هریک سماء عالم کمال است و سحاب مطیر افضال، برای ارادت شعار به ارمغان ارسال داشته... یکی مقالات نظامیه نام دارد محتوی بر مواظ و حکم و تجارب و عبر... نسخه شریفه دیگر موسوم به تحفة الامثال که عبارت است از امثال سایه...» و پس از معرفی هردو کتاب که اولی چاپ تبریز و دومی باسمة اسلامبول بوده، از سابقه آشنایی خود با وی سخن می‌راند: در جریان دو سفر به آذربایجان «در هر سفر در شهر تبریز از محضر آن سید جلیل و عالم اجل آن دید که تشنه از فرات بیند یا خسته از آب حیات...»^۲

15 (ص ۱۵۶) — اما اعتمادالسلطنه در حدود یک سال بعد دو صفحه از روزنامه شرف [شماره ۸۴ (سال ۱۳۰۸)] را به تصویر رسمی و شرح زندگی «عمدة الامراء العظام معین الوزاره، جنرال قونسول مقیم تفلیس» [میرزارضاخان] تخصیص داد و تمام عناوین و القاب و نشان‌ها و مناصب او را با احترامی هرچه تمام تر پشت سرهم ردیف کرد. از آن نوشته پرتعارف و مدهانه چنین برمی‌آید که وی در سال ۱۲۷۰ ق [۱۸۵۴ م] در تبریز به دنیا آمده، به آموزش السنه و علوم

۱ — ادب، س ۵، ش ۱۸۸ (۹ ربیع الثانی ۱۳۲۴/۲ ژوئن ۱۹۰۶)، ص ۳.

۲ — تربیت، ش ۴۲ (۲ جمادی الاول ۱۳۱۵)، ص ۱۶۷.

مختلف پرداخته و کسب کمالات می‌کند و در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ به نیابت و مترجمی جنرال کنسولگری تفلیس می‌رسد و مراتب ترقی را در پرتو توجهات ملوکانه و قابلیت خود به سرعت می‌پیماید و... سرانجام «در سنه ۱۳۰۷، حسب الیاقه به لقب معین‌الوزاره ملقب و به منصب سرتیپی اول منصوب و به سمت جنرال قونسولی دولت علیه مأمور به اقامت قفقازیه [تفلیس]» می‌شود.

یازده سال بعد، محمد باقر اعتماد السلطنه که جای عموی در گذشته خود در وزارت انطباعات را گرفته بود، یک شماره از روزنامه شرافت — یعنی شماره ۵۶ (جمادی الاول ۱۳۱۹) — را به این رجل فرازجوی پشت هم انداز و خود شیفته اختصاص داد و او را «به قوت عقل و کثرت دانش و دها و غیرت وطن پرستی و دولتخواهی و خبرت در امور سیاسی و فنون دیپلوماسی و...» ستود و ترجمه شرح حال او را که در شماره مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۱ روزنامه سن پترزبورگسکی و نند دیستی به چاپ رسیده بوده، درج کرد. در این شرح حال نیز که به مناسبت انتقال وی از سفارت روسیه — احتمالاً به طور سفارشی — نگارش یافته بود، به تمام مناصب و نشان‌ها و القاب او چون پرنسی و اشرفی و امیرتومانی و... اشاره شده است.

در اواخر همین دوره از زندگی سیاسی میرزا رضاخان، یعنی زمانی که سفیر و وزیر مختار ایران در روسیه، سوئد و نروژ بوده، به عنوان نماینده ایران در کنفرانس صلح لاهه که از مه تا ژوئیه ۱۸۹۹/ اوایل سال ۱۳۱۷ ق به پیشنهاد تزار روس برگزار شده بود، شرکت کرد و تا توانست از مواضع و منافع دولت تزاری و شخص تزار دفاع کرد و فرصت آن را یافت که در مطبوعات خارجی و داخلی بیش‌تری خودش را مطرح سازد. روزنامه‌تیرا که در این تاریخ در مصر منتشر می‌شده، در شماره‌های مختلف خود ضمن انعکاس اخبار کنفرانس، از تمجید و تجلیل «جناب ارفع الدوله، مأمور مخصوص اعلیحضرت اقدس همایونی در مجلس نزع (خلع) سلاح در لاهی» فروگذار نمی‌کند و به ویژه شماره ۳۸ (۶ ربیع الاول ۱۳۱۷/ ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۹) خود را به مناسبت سخنرانی وی در کنفرانس، به چاپ تصویر او از «روزنامه پارلمنت آف پیس» مزین می‌کند؛ در حالی که تیرا روزنامه مصور نبوده و هرگز عکس و تصویری در آن به چاپ نمی‌رسیده است. میرزا علی محمدخان کاشانی، صاحب امتیاز و نگارنده روزنامه پیش از درج متن نطق جناب پرنس، با غرور خاصی چنین می‌نویسد:

«در این اسبوع (هفته) که روزنامجات اروپا به اداره رسید، صورت نطق میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر و وزیر مختار دولت علیه ایران مقیم دربار دولت بهیه روس و مأمور مخصوص اعلیحضرت همایون در مجلس نزع سلاح لاهی که در حضور مأمورین محترم دول شرق و غرب، هنگام افتتاح مجلس به زبان فرانسه کرده بودند، من جمله در روزنامه تاکبالات [داک بلاد، منطبعة لاهه] که از روزنامجات مشهور فرنگستان است، نیز پس

از تمجید از حسن سیاست و وفور کیاست ایشان، نطق مزبور مطالعه شد. چون دارای اهمیت است، لازم دانستیم ما نیز ترجمه کرده، به مطالعه مشترکین گرام برسانیم و نهایت متشکر و مفتخریم که ما را نیز در صفحه فرنگستان مأمور دیپلماتیکی مانند ارفع الدوله است که چون در چنین مجلسی نطق کند نقش را به السنه مختلفه ترجمه کرده، در روزنامجات معتبر فرنگستان مندمج و مندرج دارند و ما اصل نطق را به زبان پارسی معمول در ذیل ترجمه نمودیم.

ارفع در ابتدای نطق خود می‌گوید که دولت ایران به دعوت دولت بهیه روس در کنفرانس شرکت کرده و سپس به تشکر از «روزنامجات روسی و سود (سوئد) و نروج (نروژ)...» می‌پردازد که در حق وی «زیاده نشریات ستایشکارانه انتشار داده و به واسطه این که به عالم مطبوعات و ادبیات جزئی رابطه و مناسبتی» داشته، تجلیلش نموده‌اند و «روزنامجات ایران نیز صمیمی اظهار شادمانی و مسرت کرده»‌اند. آن‌گاه به پاسخ‌گویی به نمایندگانی چون نماینده دولت آلمان که تشبث تزار را برای برپایی چنان مجلسی ناشی از «خود غرضی و خودبینی» جلوه می‌داده‌اند، می‌پردازد و اظهار می‌دارد که چون شخص اعلیحضرت امپراتور را از نزدیک می‌شناسد، اطمینان دارد که «تکلیفات حکومت روس در این بابت یک رویه از قلب منیر که مهبط انوار انسانیت است، نشأت کرده است.» و بعد هم برای اثبات نظر خود به ذکر خاطره‌ای می‌پردازد که در جریان تاج‌گذاری اعلیحضرت امپراتور وی به علت کسالت، مدهوش از اسب به زمین می‌افتد و امپراتور امر به ایست موبک امپراتوری می‌فرماید و تا او را به کالسکه راحت منتقل نمی‌سازند، حرکت نمی‌کند و بعداً هم مکرر توسط آجودان‌های حضور خویش جویای حالش می‌شود...^۱

شرح حال ارفع الدوله نیز که از نشریه انگلیسی ویژه‌ای که در بردارنده تصاویر و زندگی‌نامه‌های نمایندگان شرکت‌کننده بوده، ترجمه و در شماره پیش گفته ثریا مندرج است. در این شرح حال، میرزا رضاخان «محبوب‌ترین آسیایی» شرکت‌کننده در کنفرانس معرفی شده و درباره‌اش چنین آمده است:

«میرزا رضاخان عموماً نسبتی به مأمورین اقصای شرق که در آسیایی بودن با وی شرکت دارند، ندارد. حقیقتاً از مردان این دوره و عصر است که در تبریز و قفقاس و اسلامبول تربیت یافته. بعلاوه زبان فارسی و ترکی و عربی از السنه اروپ زبان فرانسه و آلمانی و روسی و سودی (سوئدی) و لختی از انگلیسی می‌داند...»

در این شرح حال مختصر نیز حتی الامکان اهم مناصب و مأموریت‌ها و القاب و

۱ - برای تفصیل گزارش حضور میرزا رضاخان در این کنفرانس رک: ایران دیروز، خاطرات ارفع، صص

نشان‌های وی ذکر گردیده، در پایان به آثار قلمی اش اشارت رفته است:

«میرزا رضاخان عالمیست مصنف که از وی کتاب‌ها به یادگار مانده. من جمله:

الفبای رشدی در فرانسه و فارسی، و منتخب دانش در فارسی و فرانسه، مه موارد و دانش در فرانسه و روسی است.^۱

در شماره ۴۳ (۱۲ ربیع الثانی ۱۳۱۷/۲۰ اوت ۱۸۹۹) ثریا نیز به نقل از مطبوعات سخن از «دو خدمت بزرگ این مأمور محترم ما در مجلس نزع سلاح» رفته است. «اول باید کلیه مسلمین حضرتش را تهنیت گویند و از وی تشکر کنند؛ و آن فقره مسجد و موقوفات اوست که تاکنون در بلاد اجانب به موقوفات مساجد از روی احترام نمی‌نگریستند و عساکر محارب املاک موقوفه مساجد و اماکن خیریه اسلام را مانند خالصه دیوان می‌دانستند و بر تقدیس و تکریم آن وقعی نمی‌نهادند. الحمدلله به اقدامات کامله و توجهات تامه ارفع الدوله که کاغذ مخصوص در این باب از طرف دولت متبوعه معظمه خود به کنفرانس نوشته، در مجلس صراحتاً قرار گذاشتند که موقوفات مساجد نیز مانند موقوفات کلیسا مقدس و از آفت یورش و ضبط عساکر محارب مصون باشد و به همان چشم که به موقوفات کلیسا نگاه می‌کنند، به همان نظیر نیز به موقوفات مساجد باید نگاه کنند. و این مسئله به عالم اسلامیت بسیار خدمت بزرگی است که هرگز به مرور دهور مندرس نشود و فراموش نگردد.» «خدمت دوم ایشان که فقط به دولت متبوعه معظمه خودمان کرده، همانا فقره نصب بیدق خورشید احمر است به جای صلیب احمر بر فراز بیمارخانه‌های اردوی جنگ...» بعد هم درباره مصونیت بیمارستان‌های صلیب سرخ در جنگ‌ها توضیح می‌دهد و می‌نویسد که «دولت ما نیز ناچار بود که بر فراز مریم‌بخانه‌های سیار خویش قبل از این یا صلیب احمر یا هلال احمر که مال دولت عثمانی است، بیاویزد...»

در پایان هم شعری که شمس الحکما لعلی به مناسبت تصویب مصونیت اوقاف مساجد به همت ارفع الدوله در کنفرانس صلح لاهه سروده، درج گردیده است. در این جا تنها دوبیت پایانی آن که در بردارنده ماده تاریخ تصویب آن لایحه است، نقل می‌شود:

مرحبا بر ارفع الدوله هزاران آفرین زنده کرد اسلامیان را این سخن‌دان دلیر
لعلی این امر عسیر از فرشه انجام یافت یافتم تاریخ سالش را ز تصحیف عسیر

غشیز

غ ش ی ز
۱۰۰۰ ۳۰۰ ۱۰ ۷ : ۱۳۱۷

ناگفته نماند که دیوان لعلی از قصاید و ماده تاریخ های فراوانی که به مناسبت های مختلف در مدح ارفع الدوله سروده، گران بار است و در این جا به عنوان نمونه عناوین بعضی از آن ها آورده می شود:

«در تعریف ماده تاریخ قصر فیروزه در بورژوم [از بخش های ییلاقی تفلیس که به ارفع الدوله تعلق داشته]»، «در تعریف و تاریخ عمارت دانش آباد [در بورژوم]»، «قطعه در موقعی که به ارفع الدوله میرزا رضاخان از طرف امپراتوری روس نشانی رسیده بود»، «در فوت علی خان، پسر ارفع الدوله»، «در تاریخ قصر الماس [در تفلیس] متعلق به ارفع الدوله»، «در تعریف باغ ارفع الدوله و ماده تاریخ آن»، «ماده تاریخ بنای مقبره جد ارفع الدوله» و در حدود ۱۰ قطعه دیگر! به دستور میرزا رضاخان بعضی از این قطعه های به مناسبت ساختمان ها سروده شده، در قطعه سنگ های مرمر نقر و در همان ساختمان ها نصب گردیده اند.^۲

شرکت میرزا رضاخان در کنفرانس صلح انگیزه سرایش «آوازه بزم صلح لاهی» شد. منظومه ای که با این ابیات آغاز می گیرد:

باید ز اختراع جدید تفنگ و توپ مانع شوند جمله دول خاصه در اروپا
خواهند اگر مخاصمت از دل برون کنند بر عده سپاه نباید فزون کنند...

این منظومه ۵۳ بیتی به خط نستعلیق نوشته شده، همراه دو منظومه دیگر به زبان و خط عثمانی — که در حقیقت حکم ترجمه آزاد «آوازه» را دارند و توسط مصطفی رشیدپاشا نامی سروده شده اند — به سال ۱۳۲۳ ق به صورت کتاب در استانبول به چاپ رسیده و این بیت بر روی جلدش نشسته است:

این مثنوی صلح ز دانش به روزگار ماند به طالبان اخوت به یادگار!
خود دانش هیچ فرصتی را، حتی در مراسلات رسمی، برای تبلیغ خود و اثرش از دست نمی داده است. به عنوان مثال در مراسله ای می نویسد:

«مثنوی صلح، اثر بنده که به پانزده زبان ترجمه و طبع شده و به دستخط آفتاب نقط همایون [مظفرالدین شاه] زیب و آرایش یافته و به جهت صلح جویان عالم و عموم سلاطین که تقریباً چهل و پنج سلطنت است، از طبع درآمده؛ نسخه اول آن را تقدیم اعلیحضرت همایونی می نمایم... رمضان ۱۳۲۱» اصل فارسی و ترجمه ترکی آن — به ترجمه فرید نامی — در

۱ — ثریا، س ۱، ش ۴۳، صص ۸ — ۷.

۲ — منتخب دانش، صص ۷ — ۸۶ و صص ۶ — ۹۴.

شماره‌های ۱۱۲-۱۰۹ سال ۱۹۰۴ روزنامه شرق روس نیز به چاپ رسیده است. آوازه بزم صلح به اشخاص زیادی از ملیت‌های مختلف و از آن جمله در سال ۱۹۰۶ به لئونولستوی، که روابط دوستانه‌ای با او داشته، اهدا شده است.^۱ پرنس صلح هم لقب تازه‌ای بود که بعد از این مأموریت بر رشته پایان‌ناپذیر القاب و عناوین «این پرنس طویل‌العنوان» که «عادتاً [نیز] در مکاتبات و مراسلات، اکثر آن عناوین را به دنبال نام خویش ذکر می‌کرد» افزوده شد و بعد از آن مصرع «پرنس صلح شد عنوان به دانش از بالا» را سجع مهر خود قرار داد. خودش را با سرودن این مثنوی بزرگ‌ترین مبلغ صلح در جهان می‌پنداشت و به وزارت متبوعه خود می‌نوشت: «... اکنون به تمام روی زمین ثابت شده که اول طرفدار صلح عالم نماینده شاهنشاه ایران در کنفرانس لاهه و در سفارت اسلامبول است. اینک صورت جواب‌هایی که رسیده، به تهران می‌فرستم. شهر صفر ۱۳۲۲.»^۲

لقب دانش را نیز به پیشنهاد ملکم رند بر خود بسته است. به نوشته خودش وقتی گذار ملکم در اواسط سال ۱۲۹۹/۱۸۸۲ به تفلیس می‌افتد، او رساله‌رشدی را به وی تقدیم می‌دارد و می‌گوید که ترجمه فرانسوی آن در تحت طبع است؛ ملکم هم تقریضی بدین قرار بر آن می‌نویسد:

«آقای میرزا رضاخان فدایت شوم. شما که در اغلب دقایق ترقیات عهد ما اطلاعات عمیق حاصل کرده‌اید، البته تا به حال خوب ملتفت شده‌اید که علاوه بر اسم شخص هرکس باید اسم خانواده هم داشته باشد... به ملاحظه آن کمالات مختلف که در نهایت خوشوقتی در وجود شما مشاهده می‌کنم، خیلی مناسب می‌بینم که اسم خانواده خود را دانش قرار بدهید... غره رمضان ۱۲۹۹ ناظم الدوله ملکم.»^۳

وی با استفاده از موقعیت سیاسی خود در روسیه مناسباتی با مطبوعات آن‌جا و به ویژه مطبوعات ترکی زبان قفقاز داشته و ناظم آخوندوف این مناسبات را بسیار جدی و مثبت ارزیابی کرده است:

«ناگفته نماند که میرزا رضاخان دانش، نویسنده، سیاستمدار و رجل اجتماعی یکی از دست‌اندرکاران فعال نشریات ضیا، ضیای قفقازیه، و سپس گشکول و شرق روس بوده است. روزنامه ضیای قفقازیه در شماره ۳۰ سال ۱۸۸۴ خود اطلاعاتی درباره شخصیت، سواد، دانستن زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسوی و روسی او به دست داده است. در خصوص این که او مؤلف منتخب دانش است و تخلص دانش را میرزاملکم‌خان به او داده، در

۱- با زبان اسناد، ص ۱۲۵. ۲- یادبودهای سفارت استانبول، ص ۲۷۶.

۳- ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع، ص ۲-۷۱.

روزنامه ضیای قفقازیه معلوماتی وجود دارد.»

«در پیرامون زندگی دانش، آگاهی‌هایی در روزنامه شرق روس مندرج است. نگاه کنید به شرق روس، ۱۹۰۴، شماره ۱۰۲.»

«به مطلبی در پیرامون تشکیل انجمن معارف در سال ۱۸۸۱ به همت میرزا رضاخان در [شماره ۱۶ (۲۸ مه ۱۸۸۱) ضیای قفقازیه برخورد می‌کنیم. قمری در بندی شاعر هم قصیده‌ای در این باره سروده، به روزنامه فرستاده است. [رک: شماره ۲۷ (۱۲ سپتامبر ۱۸۸۱) ضیای قفقازیه].»

«کشکول در سال ۱۸۹۰ از خلاقیت ادبی دانش بحث کرده است. [رک: شماره ۱۱۳ سال ۱۸۹۰ کشکول]. از اسناد آرشیوی چنین برمی‌آید که سانسور تزاری به چاپ اشعار مترقیانه دانش در کشکول اجازه نمی‌دهد و آن‌ها را از صفحات روزنامه حذف می‌کند. [رک: MDTA جمهوری گرجستان، طبقه ۴۸۰، پوشه ۱۰۰۰]. در میان اسناد سانسور، ترجمه روسی شعر «در کلیسا» نیز که به انتشارش اجازه داده نشده، موجودات است. در این شعر زیبایی دختری که مشغول عبادت در کلیسا بوده وصف شده است. شاعر زیبایی واقعی و طبیعی را از عیسی و مریم که شمایل‌هایشان بر دیوار کلیسا آویخته شده بوده، برتر یافته است.^۱»

«روزنامه شرق روس نیز در اوایل قرن‌مان خلاقیت ادبی و فعالیت سیاسی میرزا رضاخان دانش... را مورد توجه خاصی قرار داده است... [رک: شماره ۱۲-۱۹ سال ۱۹۰۴ شرق روس].»

«خدمات دانش در اخترچندان زیاد بوده که حتی م. تربیت، او را مؤسس روزنامه اختر به شمار آورده است. دانش در دوره انتشار این روزنامه (۹۶-۱۸۷۵) سفیر استانبول ایران بوده است. فعالیت دانش هم در ضیا (ضیای قفقازیه) و هم در اختر از صفحات جالب مناسبات مطبوعاتی مان به شمار می‌روند.»^۲

پیش از هر مطلب دیگر باید توجه داشت که در پاراگراف اخیر دو اشتباه به قرار زیر صورت گرفته است:

۱- تربیت، میرزا رضاخان دانش رانه، بلکه میرزا نجفعلی خان دانش را مؤسس روزنامه اختر دانسته و در این مورد نوشته است: «روزنامه اختر، منتشره در تاریخ ۱۲۹۲ هجری نیز یکی از مؤسسات او [میرزا نجفعلی] است...»^۳ به طوری که در فصل مربوط به اختر این کتاب ملاحظه می‌شود، میرزا نجفعلی خان در حقیقت هم یکی از مؤسسان اختر بوده است.

۱- درباره این شعر رک: منتخب دانش، صص ۴-۲۲.

۲- با زبان اسناد، صص ۲۶-۱۲۲. ۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳.

۲- میرزا رضاخان دانش از سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ به سفارت استانبول تعیین گردیده و در این زمان سال ها از تعطیل اختر می گذاشته است.

منتخب دانش نیز مجموعه ای است ۹۶ + ۴۶^۱ صفحه ای از سروده های وی و بعضی از مدیحه های ستاینده هایش چون میرزا علی خان لعلی و فتح الله خان شیبانی. این کتاب - که تقریرات دانش و گردآورده اسمعیل نصیری، منشی قراجه داغی است - بیش تر انبان شعرهای بافته آبیکی است با شأن نزول های آبیکی تر. غالب آن ها حکایت از دلباختن های لحظه ای و معرکه گیری های معمولاً رسوایی آفرین دارند و متضمن ارزش بدیعی و ادبی چندانی نیستند. احتشام السلطنه که به هنگام سفارت او در روسیه مدتی کفالت وزارت امور خارجه را داشته، درباره اشعار و مناسبات و خدمات (!) او چنین نظر داده است:

«هنرش شعر بافی و قصیده سرایی و مدیحه گوئی است؛ در حالی که فی الواقع طبع شعر و اصولاً با زبان و ادبیات فارسی چندان آشنایی ندارد. در تمام فرنگستان به پرنس شاعر و سفیر شاعر! (البته به طور استهزاء) شهرت دارد. مأموریت او، در هر درباری که اقامت داشته، سراسر صرف تنظیم مراسلات عاشقانه و تبدیل محل مأموریت، اعم از قونسولگری یا سفارتخانه، به مرکز تجمع زنان هر جایی ... بوده است. تمام اوقات نمایندۀ سیاسی ایران در قفقاز و پطرزبورغ و اسلامبول و دیگر پایتخت های مهم صرف ساختن تملق نامه و مدیحه سرایی برای جانشین قفقاز و امپراتور روسیه و سلطان عثمانی و ترجمه کردن مهملاتی که به هم بافته و رساندن آن ها به توسط وزارت تشریفات برای ایشان می شد و یا این که پرنس ارفع الدوله در صدد آشنا شدن با زنان و زیبارویان اندرون بود که قصاید او را به حضور امپراتور و سلطان برسانند ... چون این پرنس طویل العنوان (!) تعلق خاطر به ایران و تعصب وطنی نداشت، در پطرزبورغ از روس ها روس تر و در اسلامبول از ترک ها ترک تر بود و به قصد جلب توجه و تملق گوئی در هر مأموریتی که بود، به جای آن که سفیر و نمایندۀ ایران باشد، شجره نامه ای برای اثبات این که اجداد و اعقابش از مردم آن مملکت بوده اند، تهیه می کرد...»^۲

شاهد ادعای احتشام السلطنه جزوه ای است ۱۱ صفحه ای تحت عنوان دولت علیه ایرانک تفلیس جنرال قونسولگر لیگنک (نایب اول) میرزا رضاخان و اونک ترکجه - فارسجه نسب نامه و ذکر حالی (نسب نامه میرزا رضاخان، نایب اول جنرال کنسولگری تفلیس دولت

۱- این کتاب اگرچه تاریخ شعبان ۱۳۰۹ را بر روی جلد خود دارد، از دو بخش تشکیل یافته است. بخش اول آن مشتمل بر ۹۶ صفحه است و ظاهراً در حدود سال ۱۳۱۰ چاپ شده و بخش دوم آن که عنوان «ملحق به منتخب دانش» را دارد، ظاهراً در ۱۳۱۷ و یا حتی بعد از آن به چاپ رسیده است.

۲- خاطرات احتشام السلطنه، ص ۴۰۶.

علیه ایران و ذکر حال او به ترکی و فارسی) که به پیوست شماره ۳۲ سال ۱۸۸۱ روزنامه ضیای قفقازیه منتشر شده است.^۱

گفته شده است ارفع الدوله در دوره سفارت روسیه از بابت دلالتی استقراض ایران از روس مبالغ هنگفتی به جیب زد و در سایه مأموریت های آب و نان دار تفلیس و پتربورگ و استانبول و چاییدن رعایای ایران ثروت سرشاری به دست آورد.^۲ از کارهای نیک او تأسیس مدرسه دانش در تهران بود.^۳

انتشار الفبای رشدی میرزا رضاخان^۴ به اظهار نظرهایی درباره رساله مذکور و اصلاح الفبا در ضیای قفقازیه میدان داد. از آن جمله، شیخ الاسلام آخوند احمد حسین زاده در شماره ۳ ژانویه ۱۸۸۱ آن روزنامه، خطاب به دانش چنین نوشت:

«دلایلی را که در خصوص اصلاح الفبا ارائه داده بودید، پسندیدم؛ اما ملت به جهت عوامی و علما به علت جهالت پرستی مانع این کار خواهند شد...»

«الفبای جدید رشدی» میرزا رضاخان به صورت ضمیمه شماره ۴ (۳۱ ژانویه ۱۸۸۱) ضیای قفقازیه منتشر گردیده است. در همین شماره نظر عبدالحمید افندی، مفتی ماورای قفقاز درج گردیده است. وی الفبای جدید پیشنهاد شده در رساله رشدی را شایان تقدیر برآورد کرده است.

در شماره بعدی، یعنی شماره ۵ (۱ فوریه ۱۸۸۱) همان روزنامه نامه ای از میرزا محمودخان [علاءالملک]، کنسول ایران در تفلیس به چاپ رسیده که در آن بر ضرورت الفبای نوع اروپایی برای مسلمانان تأکید شده است.

در شماره ۶ (۱۶ فوریه ۱۸۸۱) روزنامه ضمن چاپ ترجمه ترکی رساله رشدی، نظر یک نویسنده تیمورخان شورایی — که احتمال دارد طالبوف بوده باشد — درج گردیده است.

۱ — کتاب آذربایجان، صص ۳ — ۱۲.

۲ — این گزارش که در نخستین روزهای سفارت ارفع در استانبول به تهران فرستاده شده، مؤیدی است بر ادعای مذکور:

«۱۴ شعبان ۱۳۱۹ وارد اسلامبول شدم... نیک نامی که در مدت بیست و پنج سال خدمت در قفقازیه و پترزبورگ تحصیل کرده ام، چقدر خوب است. دویست و هشتاد صندوق اسباب شخصی [به دست آمده در ضمن تحصیل نیک نامی!] از پترزبورگ به استانبول فرستاده بودم، صندوق ها رسیدند. از صبح تا شام مشغول چین اسباب ها هستم.» یادبودهای سفارت استانبول، ص ۲۷۴.

۳ — درباره این مدرسه رجوع شود به: روزنامه شرافت، شماره ۵۶ (جمادی الاول ۱۳۱۹)، ص ۴/ روزنامه ادب، شماره ۱۸۸ (۹ ربیع الثانی ۱۳۲۹)، ص ۳/ حیات یحیی، ج ۱، صص ۴۳ — ۲۴۲ و...)

۴ — میرزا رضا می نویسد که وقتی در تفلیس تحصیل می کردم، «اولین خیال تغییر الف و با را او [آخوندزاده] به من تلقین کرد...» ایران دیروز، خاطرات ارفع، ص ۴۶ و درباره نگارش و چاپ رساله رشدی یا رشدیه رک: همان، صص ۷۱ — ۶۹.

در شماره ۷ (۲۶ فوریه ۱۸۸۱) ضیای قفقازیه، نظر مثبت آدولف برژه، خاورشناس معرفی شده در این کتاب، دربارهٔ رسالهٔ میرزارضا به چاپ رسیده است. او خطاب به میرزا رضاخان نوشته است: «شما با این اثر برای خود حیات ادبی کسب کردید.»

گویا در روزنامهٔ ایران نقدی بر رسالهٔ مورد بحث میرزا رضاخان، به قلم محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) به چاپ رسیده بوده که روزنامهٔ ضیای قفقازیه با آن به مخالفت پرداخته است.^۱

ناگفته نماند که ضیای قفقازیه موضع روشنی در قبال مسئلهٔ اصلاح یا تغییر الفبا نداشته و به همین جهت مقالات ضد و نقیض در همین خصوص در آن به چاپ رسیده است. از جملهٔ مطالب مستدل در همین زمینه نوشته‌ای از حسن بیگ زردابی است که در شماره‌های ۵—۲۳ (۸ و ۱۵ و ۲۲ مه ۱۸۸۰) ضیا به چاپ رسیده است. زردابی در این نوشته اظهارنظر کرده است که اصلاح نظام آموزشی و تکمیل شیوهٔ تدریس الفبا بر اصلاح الفبا اولویت دارد و ضروری‌تر می‌نماید. اصلاح الفبا هم نباید از حد تخصیص یک علامت به یک صدا فراتر رود. او آموختن نام حروف (الف، لام و...) به کودکان را یکی از موانع اولیهٔ آموزش خواندن و نوشتن به شمار می‌آورد.^۲

نام‌های پاره‌ای از آثار ارفع در پشت جلد آوازهٔ بزم صلح لاهی به قرار زیر مندرج است:

الفبای رشدیه (فارسی و فرانسه)، سلامتی شاه (فرانسه)، منتخبات دانش (فرانسه)، سرگذشت دانش (فارسی و فرانسه)، مجموعهٔ اشعار (فارسی و فرانسه)، لآلی شرق (فارسی و فرانسه)، طول عمر طبیعی انسان (فارسی، ترکی و فرانسه).

خود وی نوشته است که «من از دارالفنون‌های دنیا برای نوشتجات خودم لقب حکیمی در ادبیات دارم.»

او نام خانهٔ مجلل خود در مناکورا دانشگاه صلح گذاشته، آن‌جا را تبدیل به موزه‌ای دیدنی کرده است. پدر سرلشکر حسن ارفع بود و می‌گفت: «خانوادهٔ من از من شروع می‌شود!»

۱ — اما خود دانش می‌نویسد که از رسالهٔ الف و با که به زبان فرانسه در تفلیس به چاپ رسانده بودم، نسخه‌ای توسط ژنرال کنسول عثمانی در تفلیس به کامل‌پاشا، وزیر معارف و سپس صدراعظم عثمانی فرستادم و جواب تمجیدآمیزی از وی دریافت کردم و جرئت یافته «رسالهٔ رشدیه را با سواد کاغد کامل‌پاشا یک نسخه به تهران، به صنیع الدوله محمدحسن‌خان که بعد اعتمادالسلطنه شد، فرستادم. آن وقت در تهران روزنامهٔ رسمی بود موسوم به ایران و مدیریت آن با محمد حسین‌خان فروغی، پدر ذکاءالملک بود و برخلاف انتظار در یک ستون آن تمجید زیادی از این رساله و از من نوشته بودند و این خیال را رد نکرده بودند.» ایران دیروز، ص ۷۱.

۲ — از زبان اسناد، صص ۲۴ — ۱۲۱.

دربارهٔ سفارت استانبول او که از سال ۱۳۱۹ ق شروع شده و ۹ سال ادامه یافته و مقارن جنبش‌های مشروطهٔ ایران و عثمانی بوده، در کتاب دیگری سخن خواهد رفت.

16 (ص ۱۵۷) — تربیت پس از اشاره به رسالهٔ خط دانش انسانیت انجمن دانش بمبئی و آثار حاجی میرزا لطفعلی آقا مجتهد تبریزی و میرزا کاظم‌خان آلان براغوشی متخلص به مطلع و میرزا علی‌خان اویسی و رسالات یک نفر دکتر از اهل ارناثود و... که هریک نیز خطی اختراع کرده بوده‌اند، خاطر نشان می‌سازد که «بالجمله در این اواخر عدهٔ مخترعین الفبای جدید در مرکز و سایر نقاط مختلف ایران بیش از پیش شده و رساله‌های مفصل در جراید و مطبوعات منتشر ساخته و می‌سازند؛ ولی چنان که گفته شد، هنوز یک صورت مرغوبی از آن‌ها مطبوع طبایع نگشته و مقبولیت عامه پیدا نکرده است.»^۱

17 (ص ۱۵۷) — تقی زاده با انتشار مقدمهٔ تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل‌های تمدن در سال ۱۳۰۷ ش، از تغییر خط هواداری نمود و الفبایی هم که دارای ۳۱ علامت (حرف) برگرفته از الفبای لاتین بود، برای خط فارسی پیشنهاد کرد. اما بعدها ضمن خطابه‌ای تحت عنوان «لزوم حفظ فارسی فصیح» که در شمارهٔ اسفند ۱۳۲۶ مجلهٔ یادگار منتشر گردید، اعلام داشت که «این جانب در بیست سال قبل تمایلی به قبول خط لاتینی برای فارسی داشته [ام]... ولی بعدها به واسطهٔ معایبی که در این کار دیدم و... از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار می‌کنم.»

18 (ص ۱۶۲) — فرهاد آقازاده (شرقلی) که در سال ۱۸۸۰ در شوش به دنیا آمده و در سال ۱۹۳۱، در باکو درگذشته، تحصیل کردهٔ دانشسرای معروف گوری و معلم و روزنامه نگار بوده است. در نیمهٔ دوم عمر خود آثاری در زمینهٔ زبان ترکی پدید آورده که «نه ایچون عرب حرف لری تورک دلیینه یارامیر» (چرا حروف عربی برای زبان ترکی متناسب نیست؟) از آن جمله است. رسالهٔ ۲۰۰ صفحه‌ای اخیر، در سال ۱۹۲۳، زمانی که مباحثاتی در زمینهٔ اصلاح و تغییر خط در جمهوری آذربایجان می‌رفته، توسط کمیتهٔ الفبای جدید ترکی طبع و نشر شده است.

روی جلد کتاب در بردارندهٔ دو نقل قول به زبان فارسی است؛ اولی جملاتی در مورد اصلاح خط و شکل حروفات مسلمین، از کتاب معلم الاطفال آخوند احمد حسین زاده که در

این کتاب مورد معرفی قرار گرفته است؛ و دیگری یک رباعی است از علی هروی که ربطی اصولی به موضوع کتاب ندارد:

چهل سال عمرم به خط شد تلف سرزلف خط نامد آسان به کف
ز مشقش دمی هر که فارغ نشست چورنگ حنا رفت خطش زدست
پس از بحثی دربارهٔ پیدایش و تکامل و انتشار خط، به نواقص و نارسایی های خط عربی پرداخته، اندیشهٔ اصلاح و تغییر الفبا را از آخوندزاده به بعد در سه دورهٔ آخوندزاده، محمدآقا شاهختینسکی و انتباه — به ویژه در آذربایجان و عثمانی — مورد بررسی قرار می دهد. آقابیک یادگاروف و پرنس میرزا رضاخان ارفع را — که رسالهٔ رشدیهٔ خود به زبان فارسی را در مطبعهٔ شرکت ایرانیهٔ استانبول به چاپ رسانده — و فریدون بیک کوچرلی^۱ را از همفکران

۱ — فریدون بیک کوچرلی (گنجه ۱۹۲۰ — شوشه ۱۸۶۳). معلم، ادبیات شناس و نویسنده. در ۲۲ سالگی از دانشسرای گوری فارغ التحصیل شد و در ایروان و دانشسرای گوری درس داد. «ادبیات تاتارهای آذربایجان» به زبان روسی نخستین اثر تألیفی اش بود که در ۱۹۰۳ به چاپ رسید. «مواد تاریخ ادبیات آذربایجان را در ۲ جلد و ۴ بخش در ۲۶ — ۱۹۲۵ منتشر ساخت. آثاری از نویسندگان روسی را به زبان ترکی آذربایجانی و ستارگان فریب خوردهٔ آخوندزاده را به زبان روسی ترجمه کرد «تاریخ ادبیات آذربایجان» او در دو جلد در ۱۹۷۸ به چاپ رسیده است. آثار دیگری و از آن جمله چند کتاب در زمینهٔ ادبیات کودکان نیز از تألیفاتش هستند. کوچرلی در زمانی که در دانشسرای گوری مشغول تدریس بوده، مقاله ای جهت درج به روزنامهٔ ناصری چاپ تبریز ارسال داشته و ترجمهٔ مقاله در شمارهٔ موج اصفر ۲۱/۱۳۱۶ ژوئن ۱۸۹۸ آن روزنامه به چاپ رسیده است:

«مکتوب ذیل با ترکی خیلی صاف و ساده به اداره نوشته و فرستاده شده؛ ما از روی اجبار به ترجمهٔ آن پرداخته، درجش نمودیم.»

مقاله با این یادداشت آغاز می شود:

«جناب مدیر! چون به دفعات عدیده در صفحات روزنامهٔ خود مقالات مفیده درج فرموده و می فرمایید، حقیر نیز از آنجا که خود را در جرگهٔ خیرخواهان دولت علیهٔ ایران می شمارم، لهذا چند کلمه در همین مبحث نوشته و ارسال ادارهٔ شما می دارم تا اگر پسند خاطر و صلاح حال باشد در روزنامهٔ شریف درج کنید.»
و با این جملات گشوده می شود:

«اولین سبب ترقی ملل مختلفهٔ کل ممالک فرنگ همان کثرت نشر مطبوعات و ترویج ادبیات است.»
و سپس از کثرت انواع روزنامه ها و مجلات در کشورهای غربی و اهمیت نقش مطبوعات در آن کشورها سخن می رود و اظهار می شود که «نخست فریادرس بی کسان و دستگیر از پا افتادگان و چارهٔ بیچارگان مطبوعات است.»

آن گاه از این که «در قرن شانزدهم اهالی فرنگ به تمامی مقلد اهالی ایتالیا گردیده و متابعت ادبیات رومه لویورک را کردند؛ در قرن هفدهم پیروی اقوال و نصایح اسپانیا را... در قرن ۱۸ ادبیات انگلیس را ترجیح دادند...» و فرانسوی ها با وجود داشتن شخصیت هایی چون ولتر و ژان ژاک روسو و دیدر واز ادبای ممالک دیگر آموختند و روس ها هم که دوست سیصدسال قبل صاحب ادبیات نبوده اند، در پرتوخواندن رسائل ادبیه و رمان های فرنگ و ترجمهٔ آن ها به زبان خود به جایی رسیدند که «امروزه آثار و ثمرات غالب ادبای روس از قبیل تولستوی و

آخوندزاده در زمینه تغییر الفبا معرفی می‌کند. کُچرلی نظر خود در مورد موضوع مورد بحث را در سال ۱۸۹۸، در شماره‌های ۲۳۰، ۲۳۸ و ۲۶۴ روزنامه کاوکازبه زبان روسی درج کرده است.^۱ دوره آخوندزاده با ابوالفضیاء توفیق — که در این کتاب مورد معرفی قرار گرفته — به پایان می‌رسد.

محمدآقا شاه تختینسکی از نخستین شماره شرق روس — که از سال ۱۹۰۲، بعد از سال‌ها دوندگی و با پولی که در نتیجه فروش ملک پدری موفق به انتشارش شد — نظر خود در مورد اصلاح الفبا را مطرح می‌کند. مقالاتی در انتقاد از این نظر در بعضی از روزنامه‌های قفقاز و کریمه به چاپ می‌رسد و به روایتی بحث بین موافقان و مخالفان اصلاح و تغییر الفبا چندان دامنه پیدا می‌کند که گویا از میرزای شیرازی چنین استفتایی می‌شود که «آیا شریعت به این که قرآن مجید با حروف لاتین نوشته شود، اجازه می‌دهد؟» و پاسخ می‌گیرند که «هرگاه حروف لاتین قرائت قرآن را تسهیل بکند، مغایرتی با شرع نخواهد داشت.» ناگفته نماند که شاه تختینسکی بعدها اصلاح الفبا را نا کافی شمرده، از طرفداران پذیرش الفبای لاتین

داستویفسکی به السنة مختلفه فرنگ ترجمه گردیده و... سخن می‌رود.

و پس از مقدمات مذکور به این نتیجه می‌رسد که «می‌باید در هر مملکتی ابواب فنون و علوم به روی همه مردم باز باشد...» و «...شاعر حقیقی و ادیب کامل را لازم است همواره درد کش و غصه‌خوار احوال ملت خود باشد و...» «...ولی افسوس که شعرای ما چند صدسال است، یعنی از ابتدای ظهور شعر و شاعری در ایران، همان از متخیلات شاعرانه و مضامین موهومه دم می‌زنند...» و «...آن ایام که فصاحت شعر و بلاغت نظم در تعریف خط و خال و توصیف حسن و جمال و شکایت از هجران و... بود، گذشت و آن طبقه شعرا مردند و رویه خود را هم همراه خود بردند؛ حال وقت آن است که فصیحای عصر و بلغای عهد شیوه کهنه شعرای متقدمین را از دست بدهند و وصفی نو در کار شعر و شاعری بنهند و به نحوی علیحده اظهار فضل کنند و مضامین تازه که مفید حال عامه و مناسب این روزگار باشد، در اشعار خویش ادا نمایند و به آوازی نو برای متاع و بازار خود مشتری و خریدار جویند...»

و سرانجام مقاله با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد:

«باید در هر حال باب علم و معرفت به روی همه کس باز و فراز باشد تا از یک طرف بدهند و از طرف دیگر بستانند. افسوس که ما نه چیزی می‌دانیم که به کسی تعلیم نماییم و نه می‌خواهیم چیزی از کسی یاد بگیریم.

یا فایده ده آن چه سودانی دگری را

یا فایده گیر آن چه ندانی زدگر کس

فریدون کُچرلی [کُچرلی]

ناصری، س ۵، ش ۱۳، صص ۱۰ — ۷.

۱ — وی بعدها و در جای دیگر نیز از نظر آخوندزاده درباره تغییر الفبا جانبداری کرده، اظهار می‌دارد که بذرهایی او کاشته در حال بار دادن هستند. در ضمن خاطرنشان می‌سازد که مرحوم اسماعیل بیگ غاصبرنسکی که در ابتدا اعتنایی به تصور الفبای مسلمانان نداشت، در اواخر عمر خود اصول املائی متداول را به هم زده، کلمات را به شیوه خود تقطیع می‌کرد. رک: مواد تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۱، بخش ۲، ص ۴۸۸.

با درگیری انقلاب دموکراتیک ۷-۱۹۰۶ روسیه، بحث در پیرامون مسئله اصلاح الفبا وارد مرحله جدیدی می‌شود. عده‌ای از معلمان که فرهاد آقازاده نیز یکی از آن‌ها بوده، کتابچه الفبایی را که تألیف کرده بودند، به دومین کنگره معلمان باکو که در ۱۹۰۷ بر پا گردیده، ارائه می‌دهند. آن‌ها در طرح خود برای هر صدا تنها یک علامت (حرف) برگزیده و حرکات را تبدیل به حروف کرده بودند. چنان که فتحه را با های هوز نشان داده و مثلاً کلمه کلم را که له می‌نوشتند. اما با استدلال‌هایی چون «تغییر الفبا باعث تفرقه در عالم اسلام می‌شود» و «تصویب اصلاح الفبا در صلاحیت یک کنگره اسلامی است، نه کنگره معلمان باکو» از تصویب آن جلوگیری می‌شود.

مباحثات بین هواداران و مخالفان اصلاح و تغییر الفبا و لاتین‌چی‌ها و اصلاح‌چی‌ها بعد از آن هم چنان ادامه پیدا می‌کند و از مرز انقلاب اکتبر نیز می‌گذرد. در سال ۱۹۱۹ کمیسیونی در جوار وزارت معارف آذربایجان تشکیل می‌گردد که روشنفکرانی چون محمود بیگ محمود بیگوف، رشید بیگ افندی‌زاده، سلطان مجید غنی‌زاده و... در آن شرکت داشته‌اند. کمیسیون سرانجام لایحه‌ای را که عبدالله بک افندی‌زاده تهیه کرده بود، می‌پذیرد و به انتشار آن تحت عنوان آخرین الفبای ترکی، اجازه می‌دهد. تصویب نهایی آن لایحه کار پارلمان آذربایجان بود، که پیش از پرداختن به آن در نتیجه پیشروی آرتش سرخ در آذربایجان منحل می‌گردد. انتشار کتاب مورد بحث فرهاد آقازاده در ۱۹۲۳ از طرف کمیته الفبای جدید ترکی از جمله اقداماتی بوده که زمینه را برای تغییر الفبا در آذربایجان آماده می‌سازد.

در سال‌های یاد شده، در ترکیه سال‌های پس از انقلاب ۱۹۰۸ نیز کوشش‌هایی در این زمینه صورت می‌گرفته است. جمعیت اصلاح حروف که در این سال‌ها تشکیل گردیده، رساله‌ای تحت عنوان محسنات الفبای جدید منتشر می‌کند. کمیسیونی که کسانی چون احمد مدحت افندی، ام‌الله افندی، نجیب عاصم، ولد چلبی، فؤاد رائف بک در آن عضویت داشته‌اند، بعد از اعلان مشروطه تشکیل می‌شود که، یک سال بعد، بدون نتیجه منحل می‌گردد. گفته شده است احمد جواد، شاعر ملی‌گرای آذربایجانی کتابچه املایی را که در ۱۹۲۰ در باکو انتشار داده، با استفاده از دست‌آورد‌های کمیسیون یادشده تألیف کرده بود.

19 (ص ۲۵۷) - خبر درگذشت معین‌الملک مشیرالدوله شده در سال ۱، ش ۴۱ (۱۲) ربیع الثانی (۱۳۱۷) روزنامه ثریا بدین وجه مندرج است:

«... جناب مشیرالدوله، وزیر امور خارجه دولت علیه ایران که چندگاه قبل برای معالجه و تداوی مزاج با حکیم مخصوص از ایران به فرنگستان تشریف برده بودند، این ایام در پاریس داعی حق را لبیک گفته، به...»

«مختصر شرح حال مرحوم میرزا محسن خان مشیرالدوله...» در شماره ۴۴ (۱۹ ربیع الثانی) ثریا داده شده و در شماره ۴۵ (۲۶ ربیع الثانی) آن روزنامه «شرح فوت مرحوم...» درج گردیده است.

از این شرح چنین برمی آید که میرزا محسن خان در ۹ اوت ۱۸۹۹ در حالی که در هتل بولستی پاریس اقامت داشته، «جناب نظام [ناظم] الدوله پرنس ملکم خان را طلبیده، وصایای خویش را که دایره دین و دولت و اعقاب و بازماندگان خویش بود، به جناب معزی الیه تودیع فرمود، سپس به خط پرنس ملکم خان شرحی تقریر کرده، نوشته آمد و همان نوشته را به خط خود امضا نموده، صحه گذاشته، باز به پرنس سپرد... و در ساعت ده شب دهم اوت، در حالتی که هشتاد و سه سال از عمر وی گذشته بود، بدرود عالم فانی فرمود...» و جنازه اش در روز ۱۲ اوت با تشریفات رسمی و با حضور «مأموران دوایر مهمه فرانسه... و سفرای خارجه مقیم پاریس» و احمد جلال الدین پاشا، یاور مخصوص سلطان عبدالحمید و جمعی از ایرانیان و عثمانیان و... در گورستان مونمارت امانت گذاشتند تا بعداً به نجف اشرف انتقال یابد.

مجلس ترحیم آن مرحوم در ۶ ربیع الثانی ۱۳۱۷ در تهران در مسجد سپهسالار و در تبریز در «مسجد مشهور به کریم خان که جدای میرزا محسن خان مشیرالدوله و بنانهاده آن مرحوم است» توسط مستشارالدوله [شوهرخواهرش]، برگزار شده است.^۱ در شماره مورخ ۲۱ شوال ۱۳۱۷/۲۲ فوریه ۱۹۰۰ ناصری آمده است که «به موجب نوشته جراید عثمانی، جناب غفران مآب حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه دولت علیه که چند ماه قبل در پاریس وفات یافته، بر حسب وصیت خود آن مرحوم امروزها جنازه را با احترامات لازمه حمل کربلای معلّا نموده اند.»^۲

خانه ییلاقی معین الملک در استنبه [استنبه، istinye] واقع در ساحل بخش میانی بغاز استانبول که شاهد مهمانی های مجلل و پرتشریفات او شده بود، سال ها بعد مورد توجه ارفع الدوله، سفیر ایران در استانبول قرار گرفته، طی نامه مورخ ۲۰ محرم ۱۳۱۹ از وزارت خارجه خواسته است که برای سفارت خریداری شود:

«در خصوص ییلاق مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله در تهران مکرر به عرض اولیای دولت علیه رسانیدم و قرار شد که یک ده خالصه که تقریباً ۲۵ هزار تومان قیمت داشته باشد، دولت علیه به ورثه مرحوم مشیرالدوله بدهند و این ییلاق را از ورثه آن مرحوم ابتیاع بفرمایند. مستدعی است در این باب چون وقت ییلاق می رسد، قرارداد دولت علیه را مرقوم بفرمایید که هم تکلیف ورثه آن مرحوم معلوم بشود و هم تکلیف سفارت. اگر چنانچه اولیای

دولت از خیال خریدن ییلاق صرف نظر فرموده اند، آن را هم مرقوم بفرمایید تا به مضمون وکالت نامه عیال مشیرالدوله مرحوم که در خصوص فروش آن جا به منبع السلطنه داده است، بسپارم در این جا اقدامات لازمه را به عمل بیاورند که بلکه آن بیچاره ها آسوده بشوند.»

مظفرالدین شاه بر حاشیه نامه نوشته است:

«عجالتاً پولی نیست که ییلاق خریده شود.»^۱

20 (ص ۲۷۷) — تربیت از یک نشریه ژلاتینی به نام شاهسون نیز نام برده است که در حدود ۱۳۰۶ و یا شاید اندکی پیش تر در استانبول انتشار می یافته است. تهیه و انتشار این نشریه را که «حکومت استبدادی ایران را با یک شیوه مضحک پرریشخندی به شدت تمام مورد انتقاد قرار» می داده، به طالبوف و بعضی از همراهان وی و از آن جمله سید محمد شبستری (ابوالضیاء) نسبت داده اند. تیراژ این نشریه در حدود ۳۰۰ نسخه بوده که به عنوان اشخاص مختلف در کشور ارسال می شده اند.^۲

روزنامه ناصری به نقل از اختر، از انتشار روزنامه دیگری در از میر خبر داده است: «از قراری که در جریده فریده اختر ملحوظ افتاد، گرامی روزنامه ای به اسم آهنگ در بلده از میر به آهنگ خوش و نغمه دلکش عالم تمدن و تربیت را روان بخش است که مضامین دلنشین نثری با نظم آمیخته دارد، چون شیریه به شکر ریخته. اداره ناصری مدیر و منشی آن جریده گرامی را از جان و دل تبریک و تهنیت می گوید.»^۳

21 (ص ۲۹۲) — زردابی سه سال آرگار برای گرفتن اجازه انتشار اکینجی دوندگی کرده و پیش از شروع انتشار آن، به گردآوری آبونه پرداخته است. نامه ای از آخوندزاده به زردابی در دست است که آن را در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۸۷۵ در پاسخ نامه مورخ ۵ آوریل وی نوشته است. از این نامه چنین مستفاد می شود که زردابی اعلان هایی به آخوندزاده فرستاده و آخوندزاده هم ۲۵ نسخه از آن را به شیخ الاسلام و ۲۵ نسخه دیگر به مفتی قفقاز و ۱۰ نسخه هم به کنسول ایران در تفلیس داده و نسخه های دیگر را هم به تدریج بین آشنایان باسواد تقسیم کرده، از آن ها خواهد خواست که مشترک روزنامه او شوند. از آن جمله کنسول ایران قول خرید ۱۰ نسخه از آن را داده است.^۴

۱ — گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، ص ۳۲۵.

۲ — رک: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، صص ۵۸ — ۴۵۷ و ۱۵۲.

۳ — ناصری، س ۲، ش ۲ (۱۱ شوال ۱۳۱۲ / ۳۱ مارس ۱۸۹۵)، ص ۱۲.

۴ — آثار آخوندوف، ج ۳، باکو ۱۹۶۲، ص ۳۸۷.

ناگفته نماند که سال‌ها پیش از انتشار روزنامه به زبان ترکی برای مسلمانان قفقاز، روزنامه‌های چندی به زبان روسی در تفلیس، مرکز جانشینی قفقاز، و باکو، مرکز ولایت باکوی قفقاز، منتشر می‌شده است. نخستین روزنامه منتشر شده در تفلیس به زبان روسی Tifliski Vedomosti بود که از ۱۸۲۸، یعنی سال انعقاد قرارداد ترکمان‌چای، به انتشار آغازیده و تا سال ۱۸۳۸ دوام آورده و در ۱۸۵۱ در روزنامه Kavkaz، که از ۱۸۴۶ منتشر می‌شد، ادغام گردید. روزنامه اخیر حکم ارگان دستگاه جانشینی قفقاز را داشته و انتشارش تا سال ۱۹۱۸ ادامه یافته است.

نخستین روزنامه روسی زبان چاپ باکو Bakinski Listok (۷۲ - ۱۸۷۱)، دومی Bakinski izvestia (۸۷ - ۱۸۷۶) و سومی Kaspi (۱۹۱۹ - ۱۸۸۱) بود. این روزنامه‌ها ضمن ترویج فرهنگ روسی، در انعکاس پاره‌ای از رویدادها و حقایق جامعه قفقاز سهمی داشته‌اند و جزو منابع مطالعه تاریخ سیاسی و اجتماعی آن خطه در سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ به شمار می‌روند و اگرچه تحت شرایط سخت سانسور تزاری منتشر می‌شده‌اند، نخستین مکتب پرورش روزنامه‌نگاران آذربایجان به شمار می‌روند و غالب افراد نسل اول روزنامه‌نگاران آن سامان با این روزنامه‌ها همکاری داشته‌اند.

ناگفته نماند که سابقه انتشار روزنامه به زبان ارمنی طولانی‌تر است و Arevelian Sanutsmunk (اخبار شرق) نخستین روزنامه به زبان ارمنی است که در سال ۱۸۱۵ در هسترخان به انتشار آغازیده است و در زمان انتشار اکینجی به نوشته همان روزنامه ارامنه دارای ۱۰ روزنامه و ۳ مجله بوده‌اند. یکی از علل تأخیر انتشار روزنامه به زبان ترکی عدم اعتماد و بدبینی طبقه حاکم روس نسبت به خلق‌های مسلمان امپراتوری روسیه بوده است. در شماره پیش گفته اکینجی ضمن اشاره به چاپ روزنامه ایران در تهران، اظهار نظر شده است: «آن را نمیتوان روزنامه نامید»^۱

22 (ص ۲۹۸) — خود زندگی نامه آخوندزاده به زبان فارسی، در شماره‌های ۵ — ۴۳ سال ۱۸۷۷ جریده کشکول به چاپ رسیده است.

در یکی از شماره‌های سال ۱۳۰۲/۱۸۸۵ «روزنامه گرامی کشکول، منطبعة تفلیس» مطلب زیر در مورد روزنامه شرف چاپ تهران مندرج است:

«ترقی صنعت نقاشی و چاپ سنگی در دارالخلافه طهران. نظر به ثبوت و ظهور ترقی و تکمیل این دو صنعت شریف در دارالخلافه طهران به وسیله جریده شریفه مصور موسوم به

شرف که در آن شهر به زیور طبع متحلی می‌شود، می‌توان اظهار تشکر و امتنان کرد. در یک نسخه این جریده شریفه که به اداره ما شرف وصول بخشیده بود، تمثال مبارک حضرت نیکولای الکساندریچ، ولیعهد اخم دولت بهیئ روس را به یک وضع مرغوبی کشیده بودند. مندرجات این جریده شریفه فقط عبارت از ترجمه احوال رجال عظام است.»

و روزنامه شرف پس از انعکاس مطلب مذکور، به تشکر از روزنامه یاد شده پرداخته، مطالعه آن را به اهالی آذربایجان و سایر ترکی زبانان ایران توصیه کرده است: «از حسن توجه رفیق گرامی خودمان که ما را با این همه منقصدت به عین رضا ملاحظه نموده و به صفت کمال ستوده است، امتنان داریم و شکر می‌گزاریم، و علاوه بر این، مطالعه جریده فریده کشکول را که به زبان ترکی آذربایجانی در تفلیس هر هفته طبع و منتشر می‌شود و قیمت سالیانه آن چهار منات است، به اهالی محترم آذربایجان و سایر ترکی زبان ایران اخطار می‌نمایم که هرکس طالب مطالعه جریده مزبور باشد، رجوع به اداره ما نموده، آئونه شود. و نیز هرکس در تفلیس و خاک قفقازیه طالب جریده شرف باشد، رجوع به اداره شریفه کشکول نماید، ان شاء الله مرتباً به او خواهد رسید.»^۱

توضیح این که تصویر ولیعهد روسیه در صفحه اول شماره ۲۶ (ربع الثانی ۱۳۰۲) و به مناسبت این که نام برده در رجب ۱۳۰۱ به سن قانونی ۱۶ سالگی رسیده بوده، چاپ شده بود.

روزنامه سرف در فاصله سال‌های ۹-۱۳۰۰، زیر نظر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات، به طور ماهانه منتشر می‌شده است. ۸۷ شماره منتشر شده این روزنامه در بردارنده بسیاری از «صور اعظم این مملکت و... شبیه اعیان ممالک دیگر... است.» آن را «زیباترین و پربهاترین روزنامه عهد ناصری» و «برای وقوف بر شرح حال رجال عهد ناصری مفیدترین اسناد تاریخ معاصر» دانسته‌اند.

خط شرف از محمد رضای کلهر و اکثر نقاشی‌های آن از ابوتراب غفاری است. ابوتراب برادرزاده میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک نقاش باشی و برادر کوچک میرزا محمدخان کمال‌الملک، نقاش معروف بود. وی از تحصیل کردگان دارالفنون بوده، در جریان انتشار شرف — که به «رسم و تصویر اشکال» آن اشتغال داشته — «تدریجاً صنعت نقاشی با سمه و فن لیتگرافی را چندان که مقدور بود، ترقی داده، به درجه کمال آورد.» اما، ظاهراً بر اثر افسردگی روحی، در شب ۱۹ رجب ۱۳۰۷، در حالی که تنها ۲۸ سال زیسته بود، با خوردن تریاک خودکشی کرد. مدتی پس از تعطیل شرف، روزنامه شرافت جانشین آن

شد و در فاصله سال‌های ۲۱-۱۳۱۴، شماره از آن، با نقاشی‌های مهدی مصورالملک انتشار یافت.

23 (ص ۳۰۴) - ارشاد که از ۱۷ دسامبر ۱۹۰۵/شوال ۱۳۲۳ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸/جمادی الاول ۱۳۲۶ به سردبیری احمد آقاییف در باکو منتشر گردیده، یک چند دارای یک ضمیمه فارسی هفتگی نیز بوده است. ارشاد پارسی به قلم محمدصادق ادیب الممالک - که پیش تر روزنامه ادب را در تبریز و مشهد و تهران منتشر ساخته بود - و به مدیریت آقاییف از ۱۶ ذی قعدة ۱۳۲۳ تا ۲۷ صفر ۱۳۲۴ - جمعاً ۱۳ شماره - انتشار یافته است.^۱

روزنامه چهره‌نما درباره روزنامه دوزبانه ارشاد، چنین نوشته است:

«مدیر اولش احمدبک آقاییف می‌باشد که به ترکی سخن می‌گوید و مدیر دومش جناب ادیب الممالک می‌باشند. یعنی حالیه موقتاً هفته‌ای شش روز به ترکی نشر می‌یابد و هفته‌ای یک روز به فارسی.»^۲

نشریات فارسی زبان دیگری نیز به دنبال ضمیمه فارسی زبان ارشاد در باکو به چاپ رسیده است که عبارتند از:

حقایق. هفته‌نامه سیاسی - ادبی که نخستین شماره‌اش در ۷ صفر ۱۳۲۵ و ۷ شماره دیگرش در هفته‌های بعدی منتشر گردیده است.^۳ میرزا علی محمدخان اویسی، که روشنفکری صاحب قلم و در آن تاریخ نایب کنسول کنسولگری ایران در باکو بوده، مدیریت آن را به عهده داشته است.

علی محمدخان اویسی که در ۱۲۶۳ شمسی در تهران به دنیا آمده و پس از به پایان رساندن مدرسه علوم سیاسی به خدمت وزارت خارجه درآمده و به کنسولگری باکو رسیده بوده، کتاب‌هایی در زمینه اقتصاد و آموزش و ادبیات ترجمه و تألیف کرده که اهم آن‌ها عبارتند از: سرنوشت پرویز. این اثر نمایش نامه ایست منظوم که با استفاده از مثنوی خسرو و شیرین نظامی تنظیم گردیده و در سال ۱۳۳۰ ق در استانبول به چاپ رسیده است. تقی رفعت در سال

۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷.

۲ - چهره‌نما، س ۲، ش ۱۱ (۱ محرم ۱۳۲۴ / ۲۵ فوریه ۱۹۰۶) ص ۴.

۳ - سیدحسن تقی‌زاده در سال ۱۳۳۸ شمسی گفته است که «میرزا محمدعلی‌خان اویسی که حالا حیات دارد... مجله‌ای فارسی به اسم حقایق در باکو نشر کرد که ایرانی‌گری را در مقابل ترک‌ها ترویج می‌کرد و مورد حملات سخت فیوضات واقع گردید.» نشریه کتابخانه ملی، شماره ۱ (تیرماه ۱۳۳۸)، ص ۲۱.

اما نویسنده این سطور که تمام ۳۲ شماره منتشر شده مجله فیوضات را از نظر گذرانده، متوجه چنین حملاتی نشده است.

۱۳۳۸ این نمایش نامه را با حک و اصلاح هایی اساسی برای اجرا در یکی از مدارس متوسطه تبریز آماده کرده و دستنویس آن در اختیار زنده یاد یحیی آرین پور بوده است. درباره الفبا و تغییر خط نیز اثری دارد که در استانبول به چاپ رسیده است. ناگفته نماند که او یسی نخستین ایرانی است که مقاله مفیدی راجع به سینما نوشته و در هفته نامه حقایق مذکور به چاپ رسانده است. او در این مقاله صور متحرکه را مترادف سینموتگراف گرفته است.^۱

مجله ای به نام نوروز نیز در سال ۱۹۰۷ به زبان فارسی در باکوبه چاپ رسیده است که متأسفانه اطلاع زیادی درباره اش در اختیار نگارنده نیست.

24 (ص ۳۰۹) — مظفرالدین شاه جریان بازدید خود در ۲۲ جمادی الاخر ۱۳۲۰/۲۶ سپتامبر ۱۹۰۲ از مدرسه دخترانه مورد بحث را چنین تقریر کرده است:

«آمدیم به مدرسه حاجی زین العابدین. عمارت دو مرتبه بود. دو گالری داشت. پله های یشم نمایی داشت. سه اتاق طرف دست راست، یکی مسجدشان بود. منبر و کتابی داشت برای نماز و ترتیبات مذهبی شان. به سیف السلطان فرمودیم تحقیق کند. عرض کرد، هفتاد نفر مسلمان در این مدرسه درس می خوانند. هفت نفر معلم دارند. سالی یازده هزار منات مخارج این جاست که حاجی زین العابدین می دهد. سالونی در طبقه بالا بود که گل چیده بودند و دخترها در پشت گل ها می خواندند. دخترها از هفت سال تا چهارده سال هستند. بعد از تماشای آن ها نشانی هم به حاجی مرحمت فرمودیم.»^۲

ظل السلطان هم که در حدود سه سال و پنج ماه بعد از برادر تا جدار خود از مدرسه مذکور بازدید کرده، از بازدید خود چنین گزارشی باقی گذاشته است:

«مدرسه ای جناب حاجی ساخته است برای ایتام و دخترها. ما را به آن جا دعوت کرد. این مدرسه سه طبقه است. آن چه لوازم استراحت شاگرد و تربیت شاگرد باشد، از حمام و رختخواب و آشپزخانه و تیاتر و مسجد نماز و قالی بافی و پارچه دوزی و پیراهن دوزی و گلدوزی و غیره و غیره در این جاها فراهم است. سه کروور منات خرج این مدرسه شده است و یک کروور منات در بانک گذارده شده که سود آن پول را خرج این مدرسه بکنند. ابدأ از هیچ نکته عیب نداشت و نواقصی نداشت؛ بلکه به درجه ای منظم و خوب بود که کم تر مدرسه به

۱ — حیات فکری در آذربایجان و مطبوعات، ص ۱۲۴/ادبیات نمایشی در ایران، ج ۲، صص ۴۲ — ۲۳۴/تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲ — دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، ص ۱۴۳.

این خوبی من دیدم. یکصد و پنجاه شاگرد تربیت می‌شود. لباس شاگردها تمام سفید است. تقریباً شبیه است به لباس‌های لرها ایران و... معلمین به وضع سیاه‌پوش‌های تارک دنیای ارامنه لباس دارند... شاگردها می‌گفتند، تیا ترا خودشان درمی‌آورند؛ رخت شویی را هم خودشان می‌کنند. تمام این‌ها برای این است که از فنون خانه‌داری و کدبانوگری کامل شوند. تصنیفی به مثل شعر فوراً انشاء کرده، برای ورود ما خواندند. خیلی خوب از عهده برآمدند. در میان معلمین یک معلمه محترمه طهرانی بود. تعجب کردم که این‌جا چه می‌کند؟ روسی و فرانسه و ترکی را کجا تحصیل کرده؟ تقریباً سی و پنج سال داشت. کتابی نزد من آورد همین معلمه طهرانی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه و سایر اشخاصی که در این مدرسه ورود کرد[ه بودند]، اسم خودشان را نوشته بودند، من هم بنویسم. من هم نوشتم، به فارسی و به فرانسه و تاریخ ورود خودم را به مدرسه در آن کتاب نوشتم. این معلمه، زبان روسی را می‌گویند بسیار خوب حرف می‌زند، ولی در این مدرسه معلم زبان فرانسوی است... به این تالار کسی نمی‌تواند داخل شود، مگر نجیب و سلطان‌زاده و سلطان باشد؛ ولی شرط عمده این است که سن از پنجاه تجاوز کرده باشد... بعد از مختصر تحقیقاتی از نماز و اصول دینی، قدری شاگردها تلاوت قرآن کردند، بسیار خوب از عهده برآمدند...»^۱

در شماره ۴ (۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۴) مجله فیوضات که به حاجی تعلق داشته و علی‌بیک حسین‌زاده سردبیر آن بوده، به مناسبت پنجمین سال افتتاح مدرسه دخترانه مورد بحث در ۷ اکتبر ۱۹۰۱، مقاله مفصلی چاپ شده است، تحت عنوان «باکو مسلماناناث مکتبی». غالب معلومات تشکیل دهنده آن مقاله، به اعتراف نویسنده‌اش از مقاله‌ای مندرج در روزنامه کاسپی — که مثل فیوضات به حاجی تعلق داشته — برگرفته شده است. عکس جالبی از ساختمان مدرسه در همین شماره به چاپ رسیده است. از این مقاله چنین فهمیده می‌شود که تا آن تاریخ ۱۵۲ دختر به مدرسه پذیرفته شده، ۸۹ نفر آن‌جا را به علل مختلف ترک کرده و از آن میان تنها ۱۵ نفر فارغ التحصیل شده بوده‌اند و در آن تاریخ تنها ۶۳ شاگرد در آن‌جا تحصیل می‌کرده‌اند و صحبت آن بوده است که مدرسه با افزودن دبیرستان و دانشسرای دخترانه‌ای توسعه داده شود. دانش‌آموزان شبانه‌روزی را لیلی، دانش‌آموزان روزانه را نهاری می‌نامیده‌اند. خبرنگار بادکوبه روزنامه چهره‌نما در رابطه با مدرسه دخترانه حاجی چنین نوشته است:

«درگذشته از بابت امتحان عمومی اشقوله، مدرسه بنات حاجی زین‌العابدین تقی‌یف تاجر بادکوبه و شرح تشریف آوردن بزرگان و آقایان، خصوصاً فهم‌علام عمدة العلماء الاعلام

آقای امیر کریم مجتهد حاجی میرجعفرزاده مجتهد کل قفقازیه را به عرض رسانیدم و وعده داده بودم اسامی یکایک دخترها را که امتحان داده بودند، مع عکس اشقوله و زمان تشریف فرمایی اعلیحضرت شاهنشاه ایران به مدرسه، بفرستم. نظربه فصل مخصوصی که در نظام نامه قید شده است، اسامی بنات و مخدرات مدرسه را کسی حق ندارد بداند یا به جایی تذکار کند، موقوف کردم. در این جا باید دانست مقام مراعات ناموس و عفت شناسی و عصمت داری آقای حاجی زین العابدین تقی یف را که چقدر ملاحظه فرموده اند. در حقیقت وجود بلندمرتبه این بزرگوار امروز باعث سرافرازی و فخر و مباهات تمامی مسلمانان روی زمین است... [حاجی هنگام بازدید مظفرالدین شاه از مدرسه، از وی درخواست کرده است که اجازه دهد] مدرسه ذکوری [ی] به نام اعلیحضرت همایونی در محل فابریک بنا کنند. اعلیحضرت همایونی در کمال مرحمت امر فرموده اند که در این عمل خیر اقدام کنید...»^۱

25 (ص ۳۱۰) — یکی از کارهای ابتکاری نریمان نریمانوف در زمینه فعالیت های اجتماعی — فرهنگی، تأسیس نخستین قرائتخانه — کتابخانه عمومی برای مردم مسلمان در باکو بود. روزنامه روسی زبان نووویه اوبوزرنیه^۲ که در تفلیس منتشر می شد، خبر تشکیل نهاد فرهنگی مذکور را در شماره مورخ ۱۴ اکتبر ۱۸۹۴ خود چنین داده است:

«افتتاح قرائتخانه ملی در ۱۲ آوریل سال جاری در باکو به همت جناب نریمان بک نریمانوف، برای روشنفکرانمان رویداد سرورانگیزی است. در گرمای توان فرسای تابستان، ۳۸۳۳ نفر به این قرائتخانه مراجعه کرده اند.»

وظیفه گردانندگان این قرائتخانه فراهم آوردن مطبوعات و آثار ادبی مختلف ترکی و فارسی و عربی و روسی چاپ روسیه، ایران و ترکیه و کشورهای عربی و گذاشتن آن ها در اختیار مراجعه کنندگان بود. اکثر روزنامه های فارسی برون مرزی چون حبل المتین و ثریا و حکمت و مطبوعات چاپ ایران — که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه در مقایسه با دوره ناصرالدین شاه تا حدودی دست و بالشان بازتر شده بود و با این همه از نفس کشیدن و بالیدن در فضای آزاد واقعی همچنان محروم بودند — به این قرائتخانه می رسیدند و روزنامه هایی چون ادب و ناصری نریمان نریمانوف را به عنوان نماینده خود در باکو معرفی می کردند و در اواسط سال ۱۳۱۵/اواخر ۱۸۹۷ نریمانوف به طور رسمی به نمایندگی تمام مطبوعات ایران در باکو تعیین گردیده است:

۱ — روزنامه چهاره نما، شماره ۸ سال ۱ (۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۲/۳۱ اوت ۱۹۰۴)، صص ۶ — ۵.

«این اوقات جناب مستطاب اجل آقای [محمد باقر] اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه دولت علیه ایران دام اجلاله العالی، سرکار تمدن آثار، نریمان بیگ نریمان اوف مدیر قرائتخانه و کتابخانه واقع در بادکوبه را به وکالت کل جراید مطبوعه ایران منتخب و منصوب فرموده اند و پس از این حضرات مشترکین و مشتریان روزنامجات مطبوعه ایران در بلاد قفقاز می باید در امورات راجعه به این کار به ایشان رجوع نمایند.»^۱

سه هفته پیش از درج این خبر هم در روزنامه ناصری سخن از توسعه فارسی آموزی در باکو در نتیجه انتشار مطبوعات فارسی در آن سرزمین رانده است:

«از قراری که خبرنگار محترم [بادکوبه] می نویسد، مسلمین بادکوبه با وجود این که همه ترکی زبانند و از قرائت خط فارسی در می مانند و کتابت و نطق به این لسان را نمی توانند، باز اکثر آنان به طوری راغبند که تکمیل زبان فارسی نمایند و از عهده خواندن و نوشتن آن برآیند. [آنها] هر روز روزنامه های فارسی زبان ایران و جاهای دیگر را به چنگ می آرند و به شوق تمام همت به خواندن آنها می گمارند. سابق بر این مردم بادکوبه تا این درجه رغبت به تعلیم زبان پارسی نداشتند و پایی آن نبودند؛ همانا علت این که چرا این اوقات به خلاف سابق یاد گرفتن زبان فارسی را وجهه همت خود قرار داده اند و به جهد تمام در صدد تحصیل آن برآمده اند، همانا قرائتخانه ایست که از چهار سال قبل مردمان متمدن بادکوبه تأسیس نموده و بنانهاده اند. در این قرائتخانه از هر نوع روزنامجات و کتب، چه به زبان ترکی و فارسی و چه به السنه خارجه یافت می شود و روز و شب مردم برای مطالعه جراید و مرور نسخ به آن جا رفته و از اخبارات جدید و عتیقه باخبر می شوند. و کسانی که روزانه به آن قرائتخانه رفته و ساعتی به ملاحظه کتب مشغول می شوند، باید مبلغ دو کاپیک به دخل آن جا مایه بگذارند و آنانی که ماهیانه یا سالیانه بلیط دارند، باید ماهی ۳۰ کاپیک و سالی دو منات یا سه منات بدهند که بعد از ادای این مبلغ بلیط از قرائتخانه به آنان داده می شود [و] پس از آن هر نوع روزنامه و کتاب بخواهند، از آن جا گرفته و رفته، در منزل خود به فراغت خاطر می خوانند و بعد مجدداً به قرائتخانه آورده و تحویل ناظر و مدیر کرده و کتاب تازه برداشته و می برند. مداخل این قرائتخانه چندان نیست که کفایت مخارج آن را نماید. به این واسطه در ظرف سال یکی دوبار در تیاتر حاجی زین العابدین آقاتقی اوف بلیط می فروشند و تنخواه آن را برای قرائتخانه بر می دارند و به مصرف آن می گذارند، تا از این مرحله دایره قرائتخانه وسعتی پیدا نموده و تنگی در اداره آن راه نیابد. مسلمین متمدنین آن بلده تا این اندازه در تأسیسات خیریه کوشش دارند و همت می گمارند. صاحب امتیاز و رئیس و مدیر آن سرکار تمدن آثار نریمان بیگ نریمان اوف است. چون معزی الیه علاوه بر ریاست این قرائتخانه در معلم خانه

(کنیازیه) [گیمنازیه] نیز جزو اعضاء و معلمین است، لهذا از جانب خود نایبی در قرائتخانه نصب نموده و این نایب رئیس با قاطبه واردین در غایت مهربانی و رایگانی در مقام رفتار و گفتار می‌آید و نریمان‌بیک نیز باید هر روز ساعتی برای تمشیت امور و واری کارها به قرائتخانه سری بزند. کلیه روزنامه‌های لسان و خط فارسی و روزنامه‌های السنه فرنگی مثل روسی و ارمنی و گرجی را هر روزه می‌آورند و این قرائتخانه همیشه از ساعت ده صبح الی ساعت ده شب باز است.»

ناصری پس از درج گزارش فوق، افزوده است:

«حال نمی‌دانیم چرا باید در ایران که وطن عزیز ما ایرانیان است و از قدیم الایام معروف و مشهور ممالک جهان، لا اقل یک باب چنین قرائتخانه نباشد و یافت نگردد. مگر ماها به این قبیل تأسیسات احتیاج نداریم و یا از قوه بنای آن بر نمی‌آییم؟ نه چنین است؛ بلکه تنبلی و کاهلی ما را از سلوک در این طریق واداشته و چنان که می‌بینیم اینک حیران و سرگردانمان گذاشته است... به چه جهت ما نباید در مملکت خود، در میان ملت خود در صدد ترویج معارف برنیاییم و دستی به نشر علوم و فنون نگشاییم و همواره با کمال آسودگی و تن آسانی گذران و زندگانی نموده و عمر عزیز خود را در راحت طلبی و فراغت اندیشی بگذرانیم و اوقات شریف خود را در اداره اعمال بیهوده و افعال بی فایده به پایان برسانیم؛ همان طور که اگر دنیا را آب ببرد ما ایرانیان را خواب ببرد.»^۱

یک سال و اندی بعد نیز باز به مناسبت این که روزنامه حبل المتین در یکی از شماره‌های خود «از اهمیت فواید قرائتخانه و کتابخانه سخن به میان آورده، از همقطاران خود نیز استمداد در این باب نموده و خواهش کرده [بود] که هریکی از جراید فارسی مقاله‌ها نوشته و از لزوم این قبیل تأسیسات مقدسه متذکر باشند» ناصر صری باز نظر خوانندگان خود را متوجه قرائتخانه مورد بحث کرده است:

«از قراری که جناب معارف آداب آقامیرزا حبیب الله، مدیر مدرسه ابتدائیه رشت می‌نویسد، قرائتخانه‌ای که در شهر بادکوبه با حسن همت و غیرت مسلمین، علی الخصوص جناب معارف آداب آقازریمان نریمانوف تأسیس شده است، حال چندین سال است که دوام داشته و در حقیقت یکی از امور خیریه مسلمین قفقازش می‌توان شمرد^۲. ولی چون قرائتخانه

۱ - ناصر صری، س ۴، ش ۲۲ (۲۰ جمادی الاول ۱۳۱۵/۱۸ ماه اکتبر ۱۸۹۷)، صص ۸ - ۷.

۲ - ناگفته نماند که در زمان چاپ مقاله فوق، یعنی در ۱۴ ژانویه ۱۸۹۹، در حدود سه ماه از تعطیل قرائتخانه مورد بحث می‌گذشته؛ چه، این قرائتخانه با وجود توسعه روزافزون خود و در حالی که تنها در طی سال ۱۸۹۷، نزدیک به ۲۶ هزار نفر مراجعه کننده داشته، بر اثر مخالفت‌های رسمی و غیررسمی، در روز ۵ اکتبر ۱۸۹۸ به دست پلیس تزاری تعطیل و بسته شده بوده است. رک: نریمانوف، ص ۲۳.

دو خبر دیگر مربوط به فعالیت‌های فرهنگی نریمانوف که به روزنامه ناصری راه یافته، از این قرار هستند:

منسوب به مسلمین است، لازم است که در آن جا کتب و جرائد اسلامی زیادتر بوده و در حقیقت کتب روس و سایر السنه ضمیمه آنان باشد؛ و حال آن که کتب اسلامی در قرائتخانه مزبور خیلی کم (؟) است. چون قرائتخانه مزبور به جهت ترویج علوم و معارف اسلامی تأسیس شده است، ما نیز گفته جناب آقامیرزا حبیب الله را تصدیق نموده و بهتر می دانیم که مدیر و اجزاء وجه عایدی خود را بر کتب اسلامی خرج نمایند. البته زود بر مقاصد خود نایل خواهند گردید...

بعد هم ناصری خاطرنشان می سازد که «اگر خیرخواهان وطن در تبریز نیز تأسیس قرائتخانه [نمایند] و وجه مخارج آن جا را به شخص معتمدی داده و هر نوع روزنامه و کتاب در آن جا گذاشته و در خدمت معارف کوشند، البته باعث نیکنامی وطن و ملت خواهند گردید. محقق است که در این صورت جراید اسلامی [را] نصف قیمت از قرائتخانه ها گرفته و در اداره هریکی از جراید دفتر اعانه به جهت مدد خرجی این اساس مقدس گشاده می گردد.»

در مقدمه همین مقاله هم پس از طرح پیشنهاد جبل المتین، چنین آمده است:

«اگر نمره های گذشته ناصری ملاحظه شود، دیده خواهد شد که ما اقل در ماهی یک بار، محض به جهت خدمت [به] معارف و تعلیم طرق متعدده انتشار علوم، لزوم قرائتخانه و کتابخانه را در هر شهر و بلد ایران متذکر گردیده ایم؛ ولی افسوس داریم که نصایح مشفقانه ما

«آقا نریمان نریمانوف که از روی ملت پرستی در بادکوبه قرائتخانه ترتیب داده اند، حال در این خیالند که یک باب تماشاخانه ترکی و روسی نیز تأسیس و افتتاح بکنند.» ناصری، س ۵، ش ۳۰ (۲۱ رجب ۱۳۱۶/۶ دسامبر ۱۸۹۸)، ص ۱۰.

«جناب آقا نریمان نریمانوف که از اجله معارف پروران این عصر است، تاریخ نادرشاه را در لسان ترکی آذربایجانی به رسم اجمال تألیف کرده و در سه مجلس ختم نموده است. حقیقاً کتابی با منفعت و با معنی است...»

ناصری، س ۶، ش ۳۱ (۱ رمضان ۱۳۱۷/۳ ژانویه ۱۹۰۰)، ص ۸.

۱ - در حقیقت هم نویسندگان ناصری به کرات و به مناسبت های مختلف متذکر اهمیت تأسیس کتابخانه عمومی در کشور می شدند. به عنوان مثال به یک مورد از آن ها اشاره می شود:

«تأسیس کتابخانه برای کوران

موافق خبری که از نیویورک نقل و روایت می کند، در آن جا برای نایبانیان ملت کتابخانه معظمی در شرف تأسیس و افتتاح است. تاکنون به کتابخانه مزبور هزار و دویست و هشتاد و چهار جلد کتاب از هر مقوله گذاشته شده است:

ناصری

یا للعجب، ملل متمدنه برای کوران ملت خودشان کتابخانه مخصوص افتتاح می کنند، ما اهل ایران با وجود آن همه طلاب و محصلین علوم دینیه و غیره که بیش تر از همه داریم، در هیچ نقطه یک باب کتابخانه نداریم که لامحاله این بیچاره طلاب که ترک وطن کرده و غربت اختیار نموده، با هزاران خون دل با قوت لایموتی تحصیل می نمایند،

تا حال اثری در دل هموطنان گرامی نکرده، و نه در تبریز و نه در خارج، غیر از طهران به هیچ وجه خبر اقدام ترویج معارف را نشنیده ایم. و ما می دانیم که در ایران مردمان کار آگاه تماماً مصدق این مطالب هستند و می دانند که تا در مملکتی کتابخانه و معلم خانه و قرائتخانه نباشد، ممکن نیست که کلیه اطفال تربیت شده و جمیع مردمان عالم و دانا باشند. و این که گاهی مرد غیرتمند و متمدنی در یکی از بلاد ایران تأسیس معلم خانه و یا کتابخانه را نموده و بعد از اندک مدتی تعطیل می شود، همین است که این امور تحت قاعده و قانونی نبوده و موقوف به همت و اراده همان شخص بانی است؛ اگر چنانچه از دماغ افتاده و یا دچار فقر شده و یا به غربت رفته و یا بمیرد، جمیع خیالاتش برهم شده و کلیه مخارج به هدر خواهد رفت. ولی اگر در ایران در هر بلدی مثل طهران معارف پروران و متمدنین هیئت و انجمن تشکیل داده و صندوقی معین نموده و وجهی که از مردم دریافت می نمایند واقعاً به مصرف رسانیده و در خیال مداخل نشوند، البته هموطنان منافع معارف پروری را دیده و صاحبان خیرات و بریات وجوه خود را به این مجلس تسلیم نموده و اجرای خیالات خود را در انجمن معارف خواهند دانست. ولی افسوس داریم که ما ایرانیان به مناسبت عدم اطلاع واقف بر این مطلب نیستیم که با ترویج علوم و انتشار معارف کلیه آرزوی خیرخواهان وطن مجری گردیده و آب های رفته به جویازمی گردد. امیدواریم مجلس معارفی که در طهران تأسیس شده و الحق با کمال جد و جهد در خیرخواهی وطن می کوشند، عنقریب مراتب خدمات خود را در ایران و ایرانیان مشهود نموده و باعث تشویق سایر خیرخواهان وطن خواهند گردید.^۱

لازم به توضیح است که فعالیت انجمن معارف — که در این کتاب از آن سخن رفته — بیش تر معطوف به تأسیس و توسعه مدارس جدید و ترویج شیوه نوین آموزش و پرورش بوده و تا این تاریخ در هیچ کجای ایران هنوز کتابخانه و قرائتخانه عمومی از نوع جدید پا نگرفته بوده است. در این مورد تنها از یک اقدام منجر شده به شکست می توان یاد کرد؛ و آن کتابخانه ایست که خبر تأسیسش بدین صورت در روزنامه ناصری داده شده است:

—
زحمت تهیه وجه خریداری کتب لازمه را نداشته باشند و هر چه بخواهند قبض داده، از کتابخانه مزبور بگیرند...
ناصری، س ۳، ش ۳۶ (۲۱ رمضان ۱۳۱۴/ ۲۴ فوریه ۱۸۹۷)، صص ۳۲ — ۳۱.
این مطلب هم که از روزنامه اطلاع نقل شده، قابل توجه است:

«بزرگترین کتابخانه عالم و معتبرترین آن ها کتابخانه ایست در پاریس موسوم به لیبرری ناسیونال که دارای چهار کرو و یک صد هزار جلد کتاب است. درجه دوم کتابخانه مؤتة انگلیس است که آن هم دارای دو کرو و دوست و شصت هزار جلد کتاب است. و سوم درجه کتابخانه موسوم به لیبرری امپریال پترزبورگ به شمار می آید که محتوی بر دو کرو و یکصد و شصت کتاب است.» ناصری، س ۳، ش ۲۴ (۲۱ جمادی الاول ۱۳۱۴/ ۲۹ اکتبر ۱۸۹۶)، ص ۲۹۱

۱ — ناصری، س ۵، ش ۳۴ (۱ رمضان ۱۳۱۶/ ۱۴ ژانویه ۱۸۹۹)، صص ۸ — ۷.

« کتابخانه و کتب موقوفه »

چون در این عهد فرخنده مهد همایونی از میامن توجهات کامله بندگان اعلیحضرت... عموم اهل ایران طبعاً مایل به انواع خیرات و مبرات و شایق به تحصیل هرگونه حرفت و صناعات می‌باشند؛ خاصه اهالی مملکت آذربایجان که از حسن تربیت حضرت اقدس والا ولیعهد... در ارتقای مدارج محسنات کمال و انتشار فواید عامه مشکور ابنای زمان و مهیج سعادات همگنان گردیده، شکر خدا را روز به روز ابنیه خیریه از قبیل مساجد و مکاتب احسانیه و رغبت به اکتساب ادبیه و فنون علمیه در تزیید و تضاعف است، من جمله در این ایام سعادت فرجام، حاجی میرزا احسن خان خازن لشکر، رئیس مجلس محاکمات عسکریه و قورخانه و مخزن نظامی آذربایجان... به صوایدید جناب حاجی میرزا محمدحسین شریعتمدار سلمه الله تعالی، یک باب خانه و باغچه در جنب مسجد و مکتب خانه احسانی^۱ خود، واقعه در نزدیک ارک، برای کتابخانه وقف عمومی معین نموده و مصارف لازمه و مخارج خادم و مباشر آنجا را متکفل شده و صد مجلد از کتاب ترجمه خصایص که سابق براین به زیور طبع رسانده و به طالبین مجاناً هدیه و بذل می‌شد، وقف کتابخانه مزبور نموده و مجلدات چندی هم از کتب مختلفه در کتابخانه مزبوره حاضر و موجود است که به اسم هریک از اوقافان معظم و محترم ذیلاً نگاشته خواهد شد. هرکس طالب کتابی باشد، به استحضار جناب شریعتمدار قبض داده، از کتابخانه مزبوره برده، پس از رفع احتیاج... معاودت داده، قبض خود را دریافت دارد.»

و بعد از بردن نام‌های واقفین و کتب وقفی آن‌ها، ضمن تذکر اهمیت این گونه بناهای خیریه، از همه می‌خواهد که «در دایر نمودن کتابخانه‌ها و مدارس و وقف کتب یا امانی سپردن کتب معطله اهتمامی فرموده و از هر جهت رونقی داده، باعث ترقی ملت و نایل به ثوابت دنیا و آخرت گردند.»^۲

شش ماه بعد هم خبر از دایر بودن همان کتابخانه و وقف کتاب‌هایی از جانب «اهل دارالسلطنه [تبریز که] بالطبع مایل ترقی و راغب به ترویج این گونه تأسیسات می‌باشند.» داده شده است.^۳ توضیح این که اکثر کتاب‌های اهدایی به این کتابخانه، کتاب‌های مذهبی چون اصول کافی، انوار السعاده، ربیع الاسابع، مشکوة الانوار، جنت الوافیه، جنت الوافیه، صحیفه سجاده، مقیاس المصابیح، مفتاح الفلاح، مختصر الدعوات، وسائل المحبین، هدایة الموحدین، مرآت البکا و... بوده است.

۱ - در مورد این مکتب تأسیس شده در اواسط سال ۱۳۱۱ ق، در زیر عنوان رشیدی این کتاب سخن رفته است.

۲ - ناصری، س ۱، ش ۱۸ (۱۵ جمادی الثانی ۱۳۱۲ / ۱۴ دسامبر ۱۸۹۴)، صص ۴۹ - ۱۴۸.

۳ - ناصری، س ۲، ش ۶ (۲۱ ذی قعدة ۱۳۱۲ / ۱۷ مه ۱۸۹۵)، صص ۷ - ۴۶.

محمد علی صفوت در تاریخ فرهنگ آذربایجان خود، ضمن معرفی دبستان، ارک، مسجد کتابخانه بنا گردیده به همت خازن لشکر، از وی چنین یاد کرده است: «مرحوم خازن لشکر از اختیار زمان خود بود.» کتاب های فوایدالمشاهد و خصائص الحسینیه، تألیف شیخ جعفر ششتی و کلام الله مجید با نفقه اوبه چاپ رسیده. مدیر دبستان ارک موظف بود که شاگردان را به مجلس روضه خوانی که در روزهای جمعه در منزل او، واقع در محله ششکلان برگزار می شد، ببرد. او هم موقع برگشتن به آن ها انعام می کرد. «در سال ۱۳۱۳ ق با ترفیع مقام به پایتخت احضار شد. در آن سفر از منزل قره چمن در حوالی تبریز با مرحوم پدرم همراه و هم منزل آن مرحوم بودیم، عوالمی از حیث نیک نفسی و دستگیری فقرا و شب زنده داری و عواطف پاک کم نظیر از او دیده شد. در همان سال در تهران زندگی را بدرود گفت، سپس تشکیلات فرهنگی آن مرحوم دچار فترت و انحلال شد. خانه ای را که کتابخانه بود در زمان ما به یکی از افسران فروختند. اکنون خیابان پهلوی تبریز مغازه سنگی ساخته شده.^۱»

به طوری که گفته شد بانی مکتب و کتابخانه یاد شده که از رجال سرشناس روزگار خود بوده، اندکی بعد به تهران منتقل شده، در ۱۳ رمضان ۱۳۱۳ ق فجاءه^۲ درمی گذرد. از اسناد موجود چنین برمی آید که نخستین سنگ های اساس کتابخانه ملی در ایران در بحبوحه انقلاب مشروطیت گذاشته شده و شکل گیری آن سال ها طول کشیده است. از اعلانی که در یکی از شماره های روزنامه ادب به چاپ رسیده، چنین برمی آید که گردانندگان آن روزنامه یعنی محمدصادق ادیب الممالک فراهانی و مجدالاسلام کرمانی در اواسط سال ۱۳۲۲/اواخر ۱۹۰۴ اقدام به تأسیس قرائتخانه ای در تهران، خیابان ناصریه، مقابل تلگراف خانه دولتی نموده اند و قیمت بلیط آن را سه شاهی قرار داده اند.^۳ اما اگرچه که در اعلان آمده بود که این قرائتخانه مورد استقبال معارف پژوهان قرار گرفته، از یک مقاله مجدالاسلام تحت عنوان «کتابخانه ملی» که در حدود ۲ سال بعد در ادب به چاپ رسیده، چنین برمی آید که این اقدام در همان آغاز با شکست مواجه شده است. نقل قسمت هایی از این مقاله روشنگر تلقی روشنفکران ایرانی در آغاز سده بیستم از این مؤسسه فرهنگی تواند شد:

«... هر قدر بازار علم زیادتر رایج گردد، احتیاج مردم به کتاب زیادتر می شود. چه هر علمی در کتاب تدوین می شود و معلوم است هیچ کسی نیست بتواند تمام کتاب های مطبوعه عالم را در یک جا جمع نماید و به شخصه خریداری کند؛ مگر این که به قانون ملل متمدنه به اعانت بزرگان مملکت و دانشمندان ملت کتاب های نافع که به درد مردم می خورد؛

۱ - تاریخ فرهنگ آذربایجان، صص ۲۰ - ۱۹.

۲ - ناصری، س ۲، ش ۳۶ (۲۱ رمضان ۱۳۱۳)، ص ۳۲۹.

۳ - ادب، ش ۳۳ (۲۷ رمضان ۱۳۲۲/۵ دسامبر ۱۹۰۴)، ص ۲۶۳.

جمع آوری شده، در محلی مخصوص به اسم کتابخانه ملیه یا قرائتخانه حاضر نمایند و عموم مردم را اجازه دهند که به هر کتابی محتاج می‌شوند، به آن کتابخانه می‌روند [بروند] و به مقصود خود کامیاب می‌شوند [بشوند]...

... پس روزنامه و مدرسه احتیاج ما را به کتابخانه مضاعف نموده است. و عجیب این است که تا کنون در احداث کتابخانه اهتمامی نشده و اگر شده است، به حد کمال و حالت رشد نبوده است. چنانچه خود این بنده هم دو سال قبل از این در افتتاح قرائتخانه و ترتیب کتابخانه زحمت‌ها کشیده، مخارج بسیار نموده، مدتی هم دایر بود؛ ولی چون ترتیب آن اساسی نبود، دوامی که منظور مؤسس بود، پیدا ننمود و غیر از آن که قریب پانصد تومان بر بنده ضرر وارد آورد، فایده دیگر از آن بر ملت عاید نشد. ولی این اوقات به همت جناب مستطاب فاضل معظم مفخم آقامیرزا آقا تاجر اصفهانی^۱ مجلسی مرکب از جمعی غیرتمندان در خانه مشارالیه تشکیل یافته،^۲ در این مرحله بحث‌ها نموده، عاقبت با اقداماتی سریع به افتتاح کتابخانه‌ای مفصل موفق گردیدند و هریک از بزرگان و اعیان هم مقداری کتاب برای آنجا فرستادند و بعضی هم مبلغی اعانت ماهانه بر ذمه خود گرفتند که به مصارف کرایه محلی و

۱- میرزا آقا اصفهانی سال‌ها در استانبول مشغول تجارت بوده؛ در جریان مسافرت سَم مظفرالدین شاه از سر فرصت جویی خودش را به بعضی از ملتزمین رکاب و از آن جمله شاهزاده عین‌الدوله نزدیک کرد و برای درویدن کشته خود در اروپا، در اواسط سال ۱۳۲۳ به تهران آمد و سری بین سرها درآورد؛ چندان که عین‌الدوله از وی خواست تا قانونی برای دولت ایران بنویسد. او هم که صاحب قلم بود و مقالاتش در جِل‌المتین به چاپ می‌رسید، کتابچه قانونی تألیف و آن را تقدیم عین‌الدوله کرد که قبول نیفتاد و به جهت تند رفتنش موجبات بدبینی صدراعظم مستبد را نسبت به خودش فراهم آورد؛ چندان که اندکی پس از تأسیس کتابخانه ملی، همراه مجدالاسلام کرمانی و میرزا حسن رشیدیه در دههٔ سوم ربیع‌الثانی دستگیر و به کلات نادری تبعید شد. تبعیدشدگان مدتی پس از صدور فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴، به تهران بازگشتند و میرزا آقا اصفهانی در پرتو شهرتی که به هم زده بود، به نمایندگی دورهٔ اول مجلس شورای ملی از تبریز انتخاب شد؛ اما مدتی بعد در نتیجهٔ افشا شدن زدبندهایش با دربار و استبدادیان، به درخواست کتبی انجمن ایالتی تبریز در ربیع‌الاول ۱۳۲۶ از مجلس، از نمایندگی عزل گردید و... بعدها به شهرداری تهران و ریاست ادارهٔ دخانیات رسید. رک: تاریخ مشروطه، ص ۵۷۱/ قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۳۴/ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، صص ۹۲-۱۹۰ و.../ تاریخ رجال ایران، ج ۴، صص ۹۰-۱۸۹.

۲- ناظم الاسلام کرمانی هم که میرزا آقا اصفهانی را از نزدیک می‌شناخته، دربارهٔ تأسیس کتابخانه مورد بحث چنین نوشته است:

«... دیگر آن که [میرزا آقا] تأسیس کتابخانه ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید. آقا سید نصرالله [را] که از سادات اخوی بود، با نصرة السلطان و ملک‌المتمکین و جمعی دیگر از دانشمندان با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود. این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن‌دوستان و تجددخواهان بود.» تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ص ۱۹۰.

موجب مذیر و مستخدم برسد تا از واردین بدون اجرت و حق الورود پذیرایی نمایند و ترتیب صحیح کتابخانه همین قسم است، نه آن طوری که بنده اقدام نموده و تمام مصارف را به شخصه متحمل می‌شدم و از هر واردی سه شاهی حق الورود می‌گرفتم. از این جهت کسی رغبت به آمدن نداشت. مجلاً به حمدلله تعالی کتابخانه مبارکه به طوری که منظور نظر دانشمندان قوم بود، دایر شده و محل موقتی آن در پهلوی مدرسه مبارکه دارالشفاء، در خانه جناب مستطاب اجل اعظام السلطنه است و عملاً قریب به همت و اعانت بزرگان، محلی دایمی از برای این اداره خریداری خواهد شد... ان شاء الله تعالی شعبه آن به تمام ولایات داخله کشیده خواهد شد...»^۱

کار کتابخانه ملی که در نتیجه تشدید کشمکش‌های بین مشروطه‌خواهان و مستبدان و تبعید میرزا آقا اصفهانی از تهران دستخوش وقفه شده بود، پس از غلبه مشروطه‌خواهان و بازگشت تبعیدیان و در پرتو فضای مساعد پدید آمده، به سرعت سامان گرفت و متن نظامنامه آن در شماره‌های ۴۲۴ و ۴۲۵ (۴ و ۱۱ ذی قعدة ۱۳۲۴) روزنامه تربیت چاپ و منتشر شد. پیش‌تر اعلان انتقال کتابخانه ملی به خیابان ناصر (شمس‌العماره)، اول کوچه ارامنه، جنب سقاخانه آئینه، در شماره ۴۱۸ (۶ رمضان ۱۳۲۴) و خبر دایر بودن آن در شماره ۴۲۱ (۵ شوال ۱۳۲۴) روزنامه مذکور داده شده بود. در همین رابطه مقاله‌ای تحت عنوان «کتابخانه ملتی» به قلم محمدحسین ذکاءالملک فروغی، دارنده و نویسنده روزنامه یاد شده به چاپ رسیده است که جا دارد قسمت‌هایی از آن در این جا نقل گردد:

«کارها وقتی به سامان می‌رسد که اسباب آن فراهم باشد و شرایط درست؛ شیوع و رواج معارف نیز مثل سایر کارها موجبات و شروطی دارد، و علت معده و شرط عمده یا جزء متمم عمل نشر و انتشار علم و اشاعه و ترویج دانش‌های وقت، کتابخانه ملتی است که کمک بزرگ کار و اسباب تسهیل مشکلات طالبان معرفت از غنی و فقیر می‌شود و مخصوصاً برای مردم بی‌بضاعت یا کم استطاعت که نمی‌توانند در تحصیل هر نسخه و کتابی به صندوق و کیسه خود رجوع کنند و ناچارند که به عاریت و امانت مطلوب مرغوب را به دست آرند و اگر کتابخانه ملتی دایر باشد و شهر به این زینت معنوی مزین شود، به بها و ازای معدودی از دراهم ناقابل که همه کس را بدان دسترس است، مراد و آرزو میسر و حاصل می‌گردد.

کرسی ملک یا پایتخت مملکت مخصوصاً کتابخانه عمومی می‌خواهد. یعنی کتابخانه [ای] که همه کس بتواند برود و در آن بنشیند و هر کتابی را که می‌خواهد بطلبد، بگیرد، بخواند، از روی آن مطالب بنویسد و استخراج کند و بیرون آید. و در ممالک متمدنه اولاً

کتابخانه عمومی اسباب اعتبار پایتخت و رقابت کرسی های دول با یکدیگر می باشد. ثانیاً رفع حاجت طلاب و مؤلفین و مصنفین و ارباب تفنن و غیره را می نماید و ثالثاً چنان که در فوق ذکر شد، علوم و معارف را شایع و منتشر می سازد. البته عظمت کتابخانه عمومی لندن و پاریس و برلن و غیره را شنیده اید و علاوه بر پایتخت ها بلادی که علم در آن ها پیشرفتی به هم رسانیده نیز کتابخانه عمومی دارد...

عجالتاً نتیجه این است که از چند سال قبل این حرف را در این پایتخت هم می زنند و کاری می کنند و امیدواری این اوقات آن است که ظاهراً کتابخانه ملتی به ریاست جناب مستطاب معظم، دانشمند فاضل، ادیب اریب، آقای آقاسید نصرالله از سادات بلند مقام اخوی دامت افاضاته دایر باشد. در این صورت پیشرفت و استقرار و استکمال آن متصور و ممکن است. چه جناب معظم شرایط و کفایت این امر مهم را دارد و از وطن پرستان آگاه ما به شمار می آید...»^۱

26 (ص ۳۱۲) - وقتی هم الرجال قلع الجبال منتشر شد، حاجی میرزا عبدالمحمد اصفهانی، مدیر جریده چهره نما - که پیش تر چند سالی به نمایندگی شرکت اسلامیة تشکیل شده در اصفهان، در باد کوبه به سر برده بود و گویا به همین مناسبت بود که اخبار مربوط به آن شهر انعکاس وسیعی در این روزنامه داشت - تقریظی مفصل بر آن نوشت و درباره حاجی جملاتی از این دست در آن به قلم آورد:

«... اگر چه هر چه در حق او نوشته آید، ذره از هزار و خردلی از بسیار است... [و] قرن ها آباء علوی و امهات سفلی چنین فرزندی خلف به کنار دایه دهر نگذارد...»^۲

از همین مقاله فهمیده می شود که نویسنده آن در سال ۱۳۱۹ ق کتابی انتشار داده بوده است به نام شرح زندگانی و تعصب ملی تقی یوف. در ضمن از نامه های مدیران مدارس تهران به حاجی چنین فهمیده می شود که کتاب های اهدایی حاجی به این مدارس را همین شخص، یعنی «میرزا عبدالمحمد علی اوف، تاجر اصفهانی و وکیل اسلامیة» از طرف حاجی در حدود جمادی الاول ۱۳۲۰ به آن ها تحویل داده است. از نامه ای هم که او در نیمه اول سال ۱۳۲۰ ق از اصفهان به حاجی فرستاده، چنین بر می آید که وی غیر از تحویل کتاب های اهدایی مذکور، کارهای دیگری نیز به نمایندگی از طرف حاجی در ایران انجام داده است.

۱ - تربیت، س ۹، ش ۴۱۸ (۶ رمضان ۱۳۲۴/۲۵ اکتبر ۱۹۰۶)، صص ۶۲ - ۲۲۶۱.

۲ - چهره نما، س ۲، ش ۳ - ۲۲ (۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۳/۲۰ مه ۱۹۰۵) و (۱ ربیع الشانی ۱۳۲۳/۵ ژوئن ۱۹۰۵).

چنان که به نمایندگی از طرف حاجی از ذکاء الملک خواسته است که یک ورق به هزینه حاجی به روزنامه تربیت بیفزاید و در آن مطالب مربوط به مدارس و مکاتب چاپ کند.^۱ وی اندکی بعد به مصر رفته، جریده چهره نما را از آخر محرم ۱۳۲۲ در اسکندریه منتشر می‌سازد و مدتی بعد به قاهره انتقال می‌یابد.

ناگفته نماند که کتاب هم الرجال... اثری است ۲ جلدی. جلد اول آن مشتمل بر ۱۹۲ صفحه و جلد دوم دارای ۱۶۹ صفحه است. جلد اول در ۱۳۲۲/۱۹۰۴ و جلد دوم در ۱۹۰۶ و هردو در باکوبه چاپ رسیده‌اند. نسخ مورد مراجعه نویسنده این سطور روزگاری به میرزا فضلعلی آقا تعلق داشته است. میرزا فضلعلی آقا نماینده دوره اول مجلس شورای ملی از آذربایجان بوده و دو جلد مذکور را هنگامی که به اتفاق نمایندگان دیگر آذربایجان از طریق باکو عازم تهران بوده‌اند، حاجی به ایشان اهدا کرده است. یادداشت «الراجی فضلعلی ابن عبدالکریم» بر روی جلد اول گویای این حقیقت است: «بسمه تعالی. این کتاب را جناب مستطاب فخرالمسلمین الحاج زین العابدین زید توفیق‌اتمه مرحمت فرمودند. ذی حجة الحرام ۱۳۲۴» میرزا فضلعلی آقا آن چنان دانشمندی بوده که محمد قزوینی «در ادبیات عرب اورا صاحب یدی طولاً بل یدی بیضا» یافته و کتاب مرزبان نامه را پس از تصحیح، برای اظهار نظر به او سپرده و او نیز یادداشت‌های نکته بینانه و روشنگرانه و مشکل گشایانه‌ای بر آن افزوده و... محققانی چون تقی زاده و عباس اقبال و محمدعلی تربیت و... تبحر اورا در ادبیات عرب و فقه و رجال و... ستوده‌اند.

۲۷ (ص ۳۱۶) — این اثر ۸۸ صفحه‌ای را یوسف طالب زاده نامی از اثری به همین نام از فارسی به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده، به خرج حاجی زین العابدین تقی یف در سال ۱۳۲۰/۱۹۰۲ به چاپ رسانده است. این کتابچه را میرزا یوسف خان آشتیانی [اعتصام الملک، اعتصامی] از اثری عربی به نام تحریر المراء، نوشته قاسم امین مصری ترجمه و اقتباس کرده، در سال ۱۳۱۸ در تبریز به چاپ رسانده بود. محمدعلی صفوت انتشار این اثر در تبریز آن زمان را «یکی از نوادر شجاعت‌های ادبی» به شمار آورده، آن را نخستین کتاب در امر دفاع از حقوق و آزادی زنان در ایران دانسته است. طالبوف پس از مطالعه این اثر به میرزا یوسف خان چنین نوشته است:

«فدایت شوم. دو نسخه تربیت نسوان با مکتوب محبوب جناب عالی رسید. کتابچه را از اول تا آخر خواندم. آفرین بر آن قلم شیوا رقم، مرحبا بر آن سلیقه معنوی که سنگ گوشه

بنای عمارت بزرگ تمدن لادمنه (۹) وطن را گذاشتی. در آتیه، در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویه حقوق خود را با نطق های فصیح و کلمات جامعه اثبات می کنند، از مترجم تربیت نسوان تذکره و وصفی خواهند نمود... مخلص واقعی شما عبدالرحیم تبریزی ۲۶ شعبان ۱۳۱۸»^۱

28 (ص ۳۱۶) — در شماره مورخ ۱ ربیع الاول ۱۳۲۲/۱۵ مه ۱۹۰۴ چهره نما، از خبرنگار مخصوص بادکوبه، مطلبی بدین مضمون مندرج است:

جناب آقا محمد کریم حاجی میرجعفرزاده، از علمای بادکوبه کلام الله شریف را به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه کرده اند؛ اما استطاعت چاپ و نشر آن را نداشته اند. یکی از شاگردان آقا موضوع را با حاجی زین العابدین در میان می گذارد و حاجی بعد از مذاکره با آقا و قدردانی از وی، به کارگزارهای خود دستور می دهد که «معادل ۱۰ هزار جلد به طبع برسانند و بعد از به طبع رسانیدن، در آذربایجان، ایران و خاک عثمانیه و ترکستان و افغانستان تقسیم کنند. علاوه دستورالعملی داده اند سه جلد به آب طلای خالص طبع کرده، یکی را هدیه به دربار اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان ثانی، سلطان عثمانیه و یکی را به دربار اعلیحضرت پادشاه ایران، مظفرالدین شاه و یک جلد را خدمت امیر افغانستان، امیر نصرالله خان بفرستند. در حقیقت باید ملاحظه شود جناب حاجی زین العابدین تا چه اندازه ملاحظه اتحاد سلاطین اسلام را منظور دارند. مصارف طبع و جلد کردن این ده هزار کلام الله بیست و پنج هزار منات روسی می باشد که جناب حاجی زین العابدین تقی یف از جیب فتوت و مردانگی خود مبدول داشته اند...»^۲ بعد هم چهره نما به تجلیل از حاجی می پردازد.

ترجمه و تفسیری که آخوئند میرمحمد کریم از قرآن کرده، کشف الحقایق عن نکات الایات و الدقایق است که مشتمل بر سه جلد به قطع رحلی (۹۵۹ + ۷۹۱ + ۷۴۵ صفحه) می باشد و با اجازه اداره «سنزور» (سانسور) تفلیس در مطبعه بخاری روزنامه کاسپی — متعلق به حاجی — چاپ شده، به مناسبت نیمه شعبان ۱۳۲۲ انتشار یافته است.^۳

آخوند مذکور که در سال ۱۲۶۹/۱۸۵۳ در باکوبه دنیا آمده بود، پس از آموزش های

۱ — داستان دوستان، صص ۱۴ — ۱۱۳.

۲ — چهره نما، س ۱، ش ۳، صص ۶ — ۵.

۳ — ناگفته نماند که تفسیر دیگری نیز تحت عنوان کتاب البیان فی تفسیر القرآن در دست است که در دو جلد (۵۳۶ + ۴۹۲ صفحه)، در سال ۱۹۰۸ در مطبعه غیرت تفلیس به چاپ رسیده است. محمدحسن مولی زاده شکویی مترجم و مؤلف آن مدعی است که قرآن شریف را با توجه به مندرجات تفاسیر و کتب فقهی معتبری چون مجمع البیان، صافی، فخررازی، قاضی بیضاوی، جلال ابن ابی سعود، سالک و... به زبان ترکی ترجمه کرده است.

مقدماتی برای ادامه تحصیل به عراق عزیمت کرد و بعد از بازگشت به باکوبه امامت مسجد شاه ایچری شهر رسید و به عنوان قاضی ولایت تعیین شد. غیر از ترجمه و تفسیر آن، غالب رمان های تاریخی جرجی زیدان چون عذرای قریش و هفدهم رمضان و فاجعه کربلا و... را به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. صلیب محاربه سی (محاربه صلیب) هم اثری است ۶۲ صفحه ای از تألیفات او که در سال ۱۳۳۱/۱۹۱۳ در باکوبه چاپ رسیده است. آثار چاپ نشده ای نیز از آخوند میرمحمد کریم باقی مانده است که عباسه خواهر هارون الرشید، ابوسلم خراسانی و امین و مأمون از آن جمله اند. ایران کندلی لری نین حالی یا خود نبرزده گوردو کلریم (احوال دهقانان ایران، یا مشاهداتم در تبریز) از آثار قلمی دیگر وی است که آرزومندیم روزی چاپ و منتشر شود.^۱

آخوند میرمحمد کریم روحانی یی بود ترقی خواه؛ چندان که در جشنی که در ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲، روز ولادت پیامبر (ص) در مدرسه دخترانه حاجی گرفته شد، شرکت کرد.^۲

وی با مطبوعات قفقاز نیز ارتباط داشته است. چنان که در بحثی که درباره شناسایی یک سکه یافته شده در مجله فیوضات در گرفته بود، شرکت کرده، در همان رابطه مطلبی دو ستونی به چاپ رسانده و خطاب به نویسنده ای که استناد به کتابی غیر معتبر کرده بوده، نوشته است که «... رجوع شود به کتاب اغانی علامه ابوالفرج اصفهانی. نویساندن چنان حرف های مرثیه خوانی بیگانه با تاریخ، با استناد به کتاب های [غیر معتبری] چون کتاب [تاریخ مختصر اسلام] قول آغاسی [علی جوادبک] در مجلات عیب است... صدر مجلس و قاضی ناحیه باکو، آخوند میرمحمد کریم حاجی میرجعفرزاده»^۳

صاحب ترجمه در سال ۱۹۳۸، هنگامی که ۸۵ سال از عمرش می گذشته، به روایتی در جریان تصفیه های استالینی هلاک شد.^۴

29 (ص ۳۱۷) — مشهدی تقی صدقی [صفروف] وکیل روزنامه ناصری چاپ تبریز، در نخجوان بوده و بعضی از جنوبی ها هم به مدرسه تربیه — که به همت او تأسیس شده بوده — کمک می کرده اند. چنان که در نامه ای که به ناصری فرستاده و در شماره ۲۶ (۱۱ جمادی الثانی ۱۳۱۳/۲۹ نوامبر ۱۸۹۵) آن روزنامه به چاپ رسیده، از «آقای حبیب الله خان

۱ — ادبیات و هنر، ۲۴ اوت ۱۹۹۰، ص ۳.

۲ — چهره نما، شماره ۶ سال ۱ (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۲)، ص ۷.

۳ — فیوضات، شماره ۳۲ (۷ شوال ۱۳۲۵/۱۹۰۷)، صص ۸۵ — ۸۴.

۴ — ادبیات و هنر، س ۱۹۹۰، ش ۳۲ (۲ اوت)، ص ۳.

مجیدالملک، رئیس تذکره‌های آذربایجان» که قرار داده بوده اند «هرسالی مبلغ پنجاه تومان امین تذکره جلفا به مکتب مزبور پرداخته و مبلغی هم فی المجلس [هنگامی که برای سرکشی امور به سرحد جلفا رفته بوده] اعانه فرموده» بوده، «از جانب عموم وکلا و شاگردان مکتب تربیه، این ملت پرستی و ترقی خواهی ایشان را با صمیم قلب تشکر و سپاسداری» نموده است. سیدحسن تقی زاده دهه‌ها پس از سال‌های مورد بحث ضمن یاد کرد مناسبات سیاسی - فرهنگی بین آن‌سو و این‌سو ارس اطلاعات بیش‌تری در مورد فرهنگی زنده‌یاد یاد شده به دست داده است:

«از اشخاص متجدد بیدار قفقاز - که آن وقت‌ها فرق زیادی بین مسلمانان قفقاز و ایرانیان نبود و قفقازی‌ها خود را مثل ایرانی دانسته و همدرد ایرانیان بودند و همه خود را ملت مسلمان می‌شمردند، بسیاری سنگ ایران به سینه می‌زدند و هنوز در قسمت‌های شیعه‌نشین نفوذ عثمانی پیش نرفته بود و عوامشان دائماً فوج فوج به مشهد و کربلا می‌رفتند و روشن فکرها به تبریز گاهی می‌آمدند و از این طبقه تأثیرات در آذربایجان پیدا شده بود - مشهدی تقی صدقی اردوبادی، از اشخاص بسیار تجدد دوست و ترقی طلب بود که در اردوباد مکتب به طرز جدید بازکرد و نظر دوایر بالا تر را جلب نمود؛ او را به نخبوان دعوت کردند و آن‌جا مدرسه خوبی راه انداخته و به نشر افکار جدید پرداخت. او نوشتجاتی به فارسی داشت و به ترکی نیز مقالات و رساله‌ها می‌نوشت که یکی به مناسبت جشن صدساله پوشکین بود و یک مقاله او را به اسم سؤز (کلام) ما در تبریز به شکل رساله چاپ کردیم.»^۱

منظومه‌ای از صاحب ترجمه تحت عنوان «حکایت منظوم» با این مقدمه در روزنامه ناصری به چاپ رسیده است:

«جناب مبادی آداب آقا مشهدی تقی صدقی که یک تن از معروفین معارف پروران و دانشوران این عهد به شمار می‌روند، حکایت ذیل را در خصوص حب وطن که از اجزای ایمان شمرده می‌شود، به نظم درآورده و به اداره فرستاده‌اند. چون مضمون خوشی داشت و خالی از فایده به نظر نیامده، لهذا به درج آن پرداختیم.»

موضوع پرداخته شده در این منظومه ۲۱ بیتی از این قرار است:

روزی شاعر در کنار لانه مورچگان به تماشا می‌نشیند. مورچگان برای دستیابی بر دانه‌ای باهم در کشمکش بوده‌اند. در این میان گذار عقربی به آن مورخانه می‌افتد و...
 «... چو دیدند موران که برخاکشان نموده گذر دشمنی پریزان
 زهر جانبی مورکی تیز چنگ برون آمده کرد آغاز جنگ

همان عقرب زهرناک دلیر بیفتاد در دست موران اسیر...
 و شاعر در حیرت فرومی رود که چگونه عقربی گرفتار و کشته موران می شود. از آن میان مورکی بانک می زند که جای تعجبی نیست... «که حب وطن دین و آئین ماست» و...

«چو داریم جمعیت و یکدلی نداریم در پیش خود مشکلی...
 تو هم کم ترا ز مورکی نیستی اگر کم تر از مورکی، چستی؟
 نگهدار از دشمنان خانه ات به غارت مده لانه و دانه ات
 کنون قصه مور را یاد کن بروخانه خویش آباد کن.»^۱

مقاله بلندی نیز از صدقی نامی که به احتمال قریب به یقین شخص مورد بحث باشد، در دوره [سال] پنجم ناصری، تحت عنوان «مقاله مخصوصه» ظاهراً در ۲ و شاید هم سه شماره به چاپ رسیده که نویسنده این سطور را تنها به بخش آخر آن دسترس بود. در این قسمت بعد از بخشی در پیرامون تکامل تمدن انسان و اختراع خط و تکامل آن از میخی و هیورقلی قی (هیروگلیفی) به سیلابی و انتقال آن از فینیکی ها (فنیقی ها) به اعراب و فارسیان و بالاخره اتراک و اشکال کوفی، نسخ، تعلیق، نستعلیق و... وارد موضوع ضرورت تسهیل علم قرائت و فن کتابت و ارتباط مستقیم آن با ترقی و تعالی تمدن می شود و می نویسد که گوی سبقت را در این میان فرنگیان ربوده اند؛ «زیرا فرنگیان اتصال تمامی خطوط را انفصال داده و اشکال متعدده حروف را موقوف کرده اند و حرف را در هر حالت به یک ترکیب و ترتیب می نویسند.»
 و در حقیقت اروپائیان خط خود را از سیلابی به الفبایی و به عبارت دیگر از مرحله سؤم به مرحله چهارم تکامل خط رسانده و بدین واسطه «مفتاح ابواب کنوز معارف و کلید در خزاین علوم و فنون» را به روی خود گشوده اند. «اما الفبای ما هنوز در درجه سیم مانده و به درجه چهارم ارتقا نکرده است و اگر علم کتابت و قرائت ما نیز اصلاح شود، هیچ جای شک نیست که ما نیز در ظرف اندک مدتی تربیت می شویم و به درجات و مراتبی که باید برسیم می برسیم.» و «الان هم با همه این که طریقه و نمط خطوط ما نادرست و غلط است، باز خوب یا بد، نوعی در تحت قانون آمده و مسئله تدریس تا یک درجه در میان ما سهولت پیدا کرده و به مراتب طریق تحصیل علوم از سوابق آسان تر و روان تر شده است. مثلاً در مکاتبی که با اصول جدید اطفال را تربیت می کنند و تعلیم می دهند، طفل پس از انقضای یک سال زحمت و تعلم، به اندازه ده سال ترقی می کند و بهره می برد و با کمال خوبی بر نوشتن و خواندن قدرت می یابد؛ چنان که در ممالک عثمانی غالباً تعلیم طفلان از روی این اصول می باشد و به همین جهت اطفال شش ساله الی ده ساله از مردان هفتاد ساله قابل تر و بهترند.

هرگاه متمدنین ملت و کسانی که پیوسته ترقی وطن و رفاهیت ابنای وطن را طالب هستند، چندی به انتشار مکاتب و تدریس اطفال با همین اصول جدید همت بگمارند و ترویج این مسئله را وظیفهٔ انسانیت خود بشمارند، به طور یقین اندکی نمی‌گذرد که در میان مسلمین اشخاص بی سواد نادرالوجود، بلکه بالمره معدوم و مفقود می‌گردد. از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که به اشخاصی که مشید و بانی تأسیسات خیریه که مفید حال عامهٔ ملت و وطن است، از قبیل مکاتب و مدارس، هستند و به آنانی که مؤید ترویج علوم و معارف می‌باشند و هیچ‌گاه زحمات خود را از بهر اطفال ملت دریغ نمی‌دارند و اموال خویش را در راه تربیت و تعلیم ابنای وطن می‌گذارند و بر عموم متمدنین و متدینینی که رواج دین منیف اسلام را وجههٔ همت خود قرار داده و جان و مال در سر این کار نهاده‌اند، در دودنیا اجر جزیل و ثواب جمیل عنایت فرماید و همه را در پناه حفظ و حراست خود حمایت نماید. خیرخواه معارف و وطن صدقی»

و روزنامهٔ ناصری افزوده است که: «آقای صدقی از جملهٔ مردمانی است که وجود محترمشان برای ترویج معالم انسانیت و تزیین عوالم مدنیت خیلی لازم و در کار می‌باشد و واقعاً خداوند روز به روز بر تعداد امثال چنین اشخاص در میان مسلمین بیفزاید... و هم به ماها نیز گوش شنوایی و دیدهٔ بینایی بدهد که اندکی از حالت غفلت به هوش بیاثیم و چشمی به حالت خود و احوال بیگانگان بگشاییم و در این مقالات و مقاولات امعان نظری و ادامهٔ فکری بنماییم...»^۱

30 (ص ۳۲۲) — ظل السلطان در سر راه خود از ایران به اروپا، چند روزی در رمضان ۱۳۲۳/نوامبر ۱۹۰۵ در باکورحل اقامت افکنده و گزارش بازدیدهای خود را در سفرنامه اش باقی گذاشته است. اقامت وی در آن سوی ارس، هم زمان بوده است با اعلان مشروطه توسط تزار و وجود جوش و خروش های انقلابی و تشنج های ناشی از بقایای زدوخوردهای آذربایجانی ها و ارمنه. وی در مدت اقامت اجباری خود در باکو— به علت تأخیر چند روزهٔ حرکت قطار— چند بار با حاجی ملاقات کرده و مهمان او شده است. قسمت هایی از تقریراتش در این باره که در سفرنامه اش منعکس گردیده، در این جا بازنویسی می‌شود:

«حاجی زین العابدین تقی یف که از تجار مشهور قفقاز است، دارای ده میلیون لیره مکنّت است. کارخانه ها و کشتی ها و عمارات و غیره و غیره زیاد در بادکوبه دارد. اگر چه هشتاد سال دارد، ولی به نظر به بنیهٔ چهل ساله ها می‌آید با دندان های درست و چشمی رخشان

و مزاجی صحیح و سالم پیش ما آمد. به قرب یک صد نفر از تجار ترک ایرانی و قفقاز که تمام مسلمان بودند، همراه او برای ملاقات ما آمدند. خیلی به آن‌ها مهربانی کردیم. آن‌ها هم خیلی شاه‌پرستی و اظهار غیرت به اسلام کردند؛ اما عموماً را دیدم از ارمنه نفرت زیادی دارند. آن بغض و کینه و کششی که در میان‌شان واقع شده، به هیچ وجه فراموش نکرده‌اند و التیام‌پذیر نشده است... گمان می‌کنم که اگر جلوگیری کامل از آن‌ها نشود، مجدداً با هم دست و پنجه نرم [خواهند کرد]...

طومانیانس با پسرش [آمد]؛ چون آدم نجیب معقولی به نظر آمد، به او گفتم که این کینه و عداوت مسلمانان را از دلتان بیرون کنید و به ارامنه بیچاره ایران رحم کنید. چرا که صد هزار ارمنی ایران در پیش سی کرور مسلمان متعصب... معلوم است اگر خدای نخواستہ اغتشاش بشود، چه خواهد شد. تصدیق کرد. خدا را به شهادت می‌طلبم آن‌چه ممکن بود به مسلمانان و ارامنه از خیرخواهی و نصیحت و حفظ نوع آن‌چه باید بگویم و نصیحت بکنم، کردم.

حاجی زین‌العابدین ما را به فابریک خود دعوت کرد. سه هزار عمده در او [آن‌جا] کار می‌کنند. من هم قبول کرده وعده دادم که می‌آیم.

خلیفه ارامنه که مردی بسیار مجلل و محترم است، در بادکوبه با کل اعضا و اجزایش نزد من آمدند، به آن‌ها هم آن‌چه ممکن بود، نصیحت کرده، آن‌ها خیلی تشکر از ارامنه ایران و آسودگی آن‌ها به من عرض کردند و حقیقتاً از صمیم قلب به اعلیحضرت شاهنشاه دعا می‌کردند. من به او گفتم، حرکات جاهلانهٔ شما اگر بگذارد، این نظم و دوستی باقی بماند، باید قدر بدانید و متشکر باشید...

کالسکه آوردند، خود حاجی زین‌العابدین آمد، ما را به کارخانه برد. کارخانهٔ او در انتهای شهر است. از میان کارخانجات نفت گذشتیم. از بزرگی و عظمت این کارخانه‌ها و غیره و غیره اگر بخواهم شرح بدهم، نه برای من ممکن است، نه خواننده چیزی می‌فهمد؛ مگر شخص به عینه ببیند. حکایت عجیب و معرکه‌گرایی است. خیلی تماشا دارد که دست قدرت و صنعت بنی نوع بشر چه کرده. باری در آخر شهر به کارخانهٔ حاجی رسیدیم... من به واسطهٔ گیجی سر ن توانستم به کارخانه‌اش بروم و به تفصیل گردش بکنم. فقط عبور کرده، ولی بهرام میرزا و اکبر میرزا را فرستادم با حاجی رفتند، تمام کارخانجات را گردش کردند. یک شهر بزرگست اصل کارخانه. پنبه را محلول می‌کنند و ریسمان می‌کنند و چیت و چلووار و نوار می‌بافند. شخص وقتی که این کارخانه را دید، می‌داند قوهٔ هندسه و علم بشر در عالم چه کارها می‌کند و آن وقت می‌داند غیر از عوالم ما عوالم دیگر هم در دنیا هست...

حاجی زین‌العابدین تقی‌یف ما را به عمارت بیلاقی خود که در چهارفرسنگی شهر

است، دعوت کرده بود، ما هم تقریباً مفت خود دانسته که از این شهر پر آشوب پرخطر، از این هنگامه ها دوری کنیم و نفسی راحت بکشیم و خوابی به استراحت بکنیم. کالسکه بسیار خوبی آوردند؛ نشسته، به طرف عمارت ییلاقی حاجی رانندیم. این ده را مردکان می گویند و حاج در این جا باغ و عمارت بسیار اعلایی دارد...

به حوالی غروب وارد باغ ییلاقی حاجی شدیم. جمعی کثیر با نان و نمک، که معمولی آن هاست، برای اشخاص بزرگ می آورند، جلو آمده بودند، با سلام و صلوات ما را پذیرایی کردند. وارد باغ و خانه حاجی شدیم. چون شب بود، گردش مفصلی در عمارت کردیم. دو طبقه است، باید زیاده از پنجاه اتاق و تالار و غلام گردش و سالن داشته باشد. بسیار بسیار قشنگ و باشکوه و خوب ساخته شده است. صحبتی نشد؛ شام خورده، خوابیدیم. صبح برخاستیم، بعد از شست و شو و غیره و صرف چای به گردش باغ رفتیم. باغ چهل هزار ذرع است. خیابان های بسیار خوب دارد که با کاج جنگلی و گل ساعت و غیره مزین است... این جاها آب به هیچ وجه نیست. حاجی با یک چاهی که با چرخ و قوه الکتریک راه انداخته است، با مخارج گزاف این باغ را آبیاری می کند...

از او سؤال کردم: دارای این مکنّت از چه راه و به چه قسم شدی؟ گفت: بدواً نوکر بودم در اوایل جوانی و روزی شش کپک مواجب می گرفتم و صد کپک یک روبل است و یک روبل شش قران است. بعد بعضی اجاره داری های دولتی کرده، منفعت کلی بردم. بعد پستخانه سرحد ایران را به اجاره داری برداشتم. این نوبت ضرر عظیمی کردم که به کلی از هستی خود ساقط شدم. بعد با خود گفتم، مالت رفته است، غیرت و کارکنی و علمت که نرفته است، مجدداً خودم را در خط تجارت نفت انداختم و از آن به بعد صاحب این مکنّت و این املاک و این کارخانجات و گشتی ها که ملاحظه می کنید، شدم...

دو شب و یک روز در مردکان مهمان حاجی بودیم. به چه زحمت این مرد با غیرت این باغ را و عمارت را ساخته، چاه های الکتریک چه قسم آب بالا می دهند، تا شخص نبیند که پول و همت و علم چه می کند، از گفتن درست نمی آید...^۱

«با وجودی که اعلیحضرت امپراتور آزادی کاملی داده، به توسط تلگراف رسماً همه جا اعلان شده و دیروز حاکم بادکوبه خودش به من رسماً می گفت، باز این مخلوق بی انصاف پرطمع به قدر پنج شش هزار نفر بیدق های قرمز در دست گرفته، فریادکنان هل من مزید خوانان در کوچه ها حرکت می کردند و محرک بودند. روی رعیت خیلی بدست باز باشد و به این درجه فضول باشد...»^۲

«در تمام کوچه‌ها و در تمام طبقات شادی مخصوص است برای مژده آزادی‌شان و تمام هم از بزرگ و کوچک بیدق‌های قرمزی در دست گرفته‌اند و فریاد می‌کنند آزادی! آزادی! قزاقی در پهلوی کالسکه من بود؛ پرسیدم: چه می‌گویند؟ گفت: به هم مبارک باد آزادی می‌گویند. به او گفتم: تو چه می‌گویی در این آزادی؟ گفت: من هم خیلی خوشوقت و خوشنود هستم که آزاد شدم. گفتم: من از آزادی بسیار بدم می‌آید. فوراً گفت: طبقه بزرگان باید بدشان بیاید. اما زیردستان برعکس خیلی خوششان می‌آید. خیلی پشیمان شدم که چرا این سؤال را از او کردم...»^۱

ظل السلطان در بازگشت از اروپا نیز، در اواخر ذی‌قعدة همان سال ۱۳۲۳/ژانویه ۱۹۰۶ در باکو مهمان حاجی می‌شود و خانه حاجی را که امروز محل موزه تاریخ آذربایجان است، چنین توصیف می‌کند:

از ایستگاه راه‌آهن «به کالسکه نشسته که به خانه حاجی زین العابدین تقی‌یف که در رفتن وعده داده بودم بروم، رفتیم. این خانه بسیار عالی و ممتاز است. در باد کوبه چنین خانه‌ای نیست؛ حتی خانه حکومتی. جمیع اسباب این خانه و مبیل این خانه از پاریس حمل شده، با قیمت گزاف و مخارج گزاف. چقدر قشنگ و خوب مبیل شده، یک دفتری علیحده باید نوشت. گویا دو میلیون و نیم روبل که منات روسی باشد، خرج این خانه شده است. تمام با بخاری الکتریک و چراغ‌های الکتریک [گرم و روشن می‌شود]...»^۲

31 (ص ۳۲۶) — مطبوعات ایران پر از اخبار مربوط به فرهنگ‌پروری و بخشندگی حاجی زین العابدین تقی‌یف است. در این‌جا فقط به بعضی مطالبی که در این خصوص در روزنامه ناصری چاپ تبریز به چشم خورده، اشاره می‌شود:

«موافق شرحی که خبرنگار محترم ناصری از باد کوبه نوشته است، حاجی زین العابدین آقاتقی‌اوف که در مردانگی و فتوت یکتا و در حسن تمدن و انسانیت از شواهب نواقص میرا می‌باشد و از جمله تجار متمول و با ثروت آن‌جا به‌شمار می‌رود، این ایام برای افتتاح یک مکتب که دخترهای یتیم و بینوا در آن‌جا تحصیل و وجود خود را تکمیل کنند، اقدامات مجدانه به کار برده و مبالغ خطیر در صرف این راه از کیسه جوانمردی خود کنار گذاشته است. از خداوند توفیق آن شخص عالی همت را درخواست می‌کنیم که به سهل‌ترین وجهی به مقصود قلبی خود نایل آید.»^۳

۱ — پیشین، صص ۱۳ — ۱۲. ۲ — پیشین، ص ۱۰۵.

۳ — ناصری، س ۳، ش ۲۶ (۱۱ جمادی الثانی ۱۳۱۴/۱۷ نوامبر ۱۸۹۶)، ص ۳۰۶.

«از قراری که در روزنامه ترجمان منطبعة باغچه سرا دیده شد، حاجی زین العابدین آقاتقی اوف... مبلغ پانزده هزار منات به عنوان اعانه به صنعت خانه مجلس قفقازیه فرستاده و از جانب وزارت عدلیه دولت روس مورد تشکر و امتنان مخصوص گردیده اند.»^۱

«یک نفر روسی در بادکوبه مکتب خانه مخصوص برای ملت مسلمانان ترتیب داده و قرار گذاشته که در هر هفته چهار دفعه مقارن غروب مسلمانانی که از قرائت و کتابت خط روسی بی بهره هستند در آن مکتب خانه مجتمع گردیده و به تحصیل این زبان و تعلم این لسان بپردازند. مخارج این مکتب در ظرف سال بالغ به یک هزار منات می شود. جناب حاجی زین العابدین آقاتقی اوف از روی کمال مدنیت و انسانیت و ملت پرستی و وطن دوستی که خمیره فطرت و سرشته جبلت ایشان است، مبلغ مزبور را برای مصارف این مکتب خانه از کیسه مروت و فثوت خود ادا و کارسازی نموده اند. خوشا جانی کز وجان ها بیاسود.»^۲

«از قراری که از بادکوبه به اداره روزنامه گرامی ترجمان باغچه سرای اطلاع داده اند، حاجی زین العابدین آقاتقی اوف در کنار دریا، پنج ورست از شهر دورتر شروع به تأسیس یک فابریک منسوجات پشمی و پنبه ای نموده و مخارج آن را به مبلغ سه میلیون منات برآورد نموده اند. جمیع ادوات و آلات کارخانه جدید الاختراع بوده و شش هزار نفر عمه در فابریک کار خواهند نمود. در اطراف کارخانه خانه و عمارت به جهت عملجات ساخته شده و بعلاوه باغچه عمومی و مکتب نیز ترتیب خواهند داد. از شهر بادکوبه تا فابریک راه آهنی (تراموای) با اسب کار نموده و در حقیقت فابریک جدید در اندازه یک شهر کوچک قشنگی خواهد شد. خداوند حاجی معزی الیه را در تمام این عمل توفیق دهد.»^۳

«جناب حاجی زین العابدین آقاتقی اوف هفت صد منات به رئیس مکتب صنایع بادکوبه اهداء فرموده و شرط کرده اند که سیصد روبل به مدرسه عصر مسلمانان مصرف نموده و دویت منات آن را به شاگردان که در بادکوبه تکمیل تحصیل نموده و اکنون در پترزبورغ به یاد گرفتن مجسمه سازی مشغول هستند صرف نمایند و مابقی را به مخارج احمد افندی لزگی که در مکتب صنایع مشغول تحصیل است، اهدا فرموده اند.»^۴

32 (ص ۳۵۹) — روزنامه ناصری انتشار مجدد اختر را تبریک گفته است:
«چندی بود که جریده فریده اختر که بحر سخنوری را گوهر و عالم مطبوعات از طبع و

۱ — ناصری، س ۴، ش ۴ (۲۰ ذی قعدة ۱۳۱۴/۲۳ آوریل ۱۸۹۷)، صص ۶ — ۵.

۲ — ناصری، س ۴، ش ۲۴ (۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۵/۶ نوامبر ۱۸۹۷)، ص ۷.

۳ — ناصری، س ۵، ش ۱۳ (۱ صفر ۱۳۱۶/۲۱ ژوئن ۱۸۹۸)، ص ۱۱.

۴ — ناصری، س ۵، ش ۳۵ (۱۵ رمضان ۱۳۱۶/۲۴ ژانویه ۱۸۹۹)، ص ۷.

نشر آن بهره‌ور و در مدارج نکته‌سنجی و فصاحت شهره است، لب از نغمه‌سرایی بسته و رونق بازار تمدن را شکسته بود، از قرار نسخه‌ای که از آن گرامی روزنامه به اداره ناصری واصل شده، به کوری چشم حسودان مجدداً گلشن مطبوعات را از وجودش آب و تاب حاصل آمده، از آن روی که آن جریده فریده در رواج تمدن بهترین مساعد و ترویج انسانیت را خوب‌ترین معاضد است، در این انتشار مجدد مدیر معظم و منشی محترم آن نامه نامی را با کمال خورسندی و انبساط تبریک و تهنیت گفته و از خداوند سائیم که در ترویج تمدن بر مراتب توفیق‌اتشان افزوده و بیاناتشان را اثرشایان دهد.^۱

در شماره مورخ ۱ جمادی الاول ۱۳۱۴ روزنامه ناصری به نوشته‌ای تحت عنوان «جواب روزنامه ناصری» که در «نمره ۱۰ صفحه ۱۵۳ روزنامه گرامی اختر» درج گردیده، پاسخ داده شده است.^۲ بدین ترتیب احتمال قریب به یقین می‌توان داد که نمره ۱۰ مذکور نمره ۱۰ سال ۱۳۱۴ اختر بوده و احیاناً در نیمه دوم ماه ربیع الثانی همان سال منتشر گردیده است. بنابراین می‌توان پذیرفت که دامنه انتشار اختر به سال ۱۳۱۴ نیز کشیده شده و در این سال دست کم ۱۰ شماره و شاید هم بیش از ۱۰ شماره از آن روزنامه منتشر شده است.

در سال ۳، شماره ۳۰ (۲۱ رجب ۱۳۱۴/۲۷ دسامبر ۱۸۹۶) روزنامه ناصری چاپ تبریز، قصیده‌ای که میرزا مهدی تبریزی، منشی اول روزنامه اختر، به مناسبت سالروز تولد مظفرالدین شاه سروده و در جشنی که به همین مناسبت در سفارت ایران در استانبول برگزار شده، قرائت کرده، به چاپ رسیده و درباره علت چاپ آن چنین آمده است:

«... عجالتاً که آن گرامی روزنامه لب از ترانه فرو بسته و به واسطه وقوع بعضی موانع شخصی تعطیل است، به اقتضای حسن اتحادی که در میانه داریم نمی‌توانیم به خودمان هموار نماییم که آن سخنان نغز ناگفته ماند. بنابراین ذیلاً درج ... می‌نمایم.»

از این خبر چنین مستفاد می‌گردد که روزنامه اختر دست کم در اواسط سال ۱۳۱۴ ق منتشر نمی‌شده است.

در یکی از شماره‌های سال ۱۳۱۵ روزنامه ناصری نامه‌ای ارسال شده از شهر باطوم درج گردیده است. نویسنده نامه خاطرنشان ساخته است که «در این چند روزه روزنامه یک ساله (دوره) ۱۲۹۹ اختر را که از بدبختی و پست طالعی ما مدت دو سال است که این کوکب سعادت از فلک شرافت ما افول نموده و این اختر اقبال از اوج جلال ما غروب فرموده، از جایی به دست آورده» شب و روز به مطالعه اش مشغولم و «از تطبیق اوضاع آن عهد و روزگار با احوال این ایام و اوقات دلم سوخته و جگرم برافروخته می‌شود.» و می‌بینم که ما در

۱ - ناصری، س ۲، ش ۲۶ (۱۱ جمادی الثانی ۱۳۱۳/۲۹ نوامبر ۱۸۹۵)، ص ۲۱۵.

۲ - ناصری، س ۳، ش ۲۲، (۱ جمادی الاول ۱۳۱۴/۹ اکتبر ۱۸۹۶)، صص ۶۲ - ۲۵۸.

طی این ۱۶ سال به جای پیشرفت، عقب رفته ایم. بعد هم «برخی از دلایل انحطاط و تنزل خودمان را که در آن روزنامه» خوانده، بازگو می‌کند و در رأس آن‌ها تعطیل اختر را قرار می‌دهد.

«اول تنزلی که ما ملت ایران پس از انقضای سال ۱۲۹۹ تاکنون کرده ایم، یکی همین تعطیل روزنامه اختر است و البته جناب‌عالی (مدیر ناصری) به واسطه همکاری و همقطاری از همه کس بهتر و بیش‌تر می‌دانید که تا چه درجه وجود آن روزنامه برای ما اهالی ایران مغتنم بود و چه قدر در میان ملل اجنبیه اسباب افتخار ما می‌گردید.»

آن‌گاه ضمن اشاره به اخبار و گزارش‌های مربوط به افتتاح چراغ گاز و مریض‌خانه و... می‌نویسد که اینک در تهران به جای چراغ گاز، فانوس‌های لامپایی معمول شده و مریض‌خانه طهران هم به اسم بی‌مسمایی تبدیل شده و...^۱

۳۳ (ص ۴۰۴) — ندیم‌باشی که خود ضمن انتشار روزنامه ناصری، بر مدرسه مظفریه (دارالفنون) تبریز نیز ریاست داشت، در جلسه امتحان مدرسه رشديه — که با تشریفات خاص برگزار می‌شده — شرکت کرده، گزارش آن را در سال ۱، شماره ۱۱ (۱ ربیع الاول ۱۳۱۲/۲ سپتامبر ۱۸۹۴) روزنامه مذکور درج کرده است. گزارش با این جملات شروع شده است:

«امروز از مدارس و مکاتب دارالسلطنه تبریز که از جمله افتخارات ولایتی تواند بود، مدرسه رشديه است. مدیر ناصری که همواره این قبیل امور و مطالب را طالب است، به مشاهده حال مدرسه و متعلمین آن راغب گشته، چندی قبل یک مجلس با حضور جمعی از فصحا و ادبا در مدرسه مزبوره [تشکیل گردیده] مختصر امتحانی به عمل آمده و در آن امتحان مردان بی‌سواد از بیست و پنج الی چهل ساله که در مدت نود ساعت تعلیم حروف ابجد و زواید الف‌بای سی و دو گانه را تحصیل نموده و تعلیم گرفته بودند، چند سطر به آن‌ها املا شده، در صفحات تابلو (لوحه) که هریک در دست داشتند، با کمال صحت نوشتند. این روزها برای تجدید اطلاع باز حضور خود را در آن مجلس مغتنم شمرده، از آقا میرزا حسن معلم و مدیر مدرسه مزبوره درخواست نموده، دوشنبه ۲۴ صفر [۱۳۱۲] را به حکم تعیین وقت به مدرسه رفته...»

بعد هم از تشکیل جلسه با حضور جمعی از اعیان و خواص شهر و چند نفر از معلمین در مدرسه و نحوه امتحان از شاگردان و طرح سؤالات در زمینه‌های مختلف از صرف و نحو و املا و حساب و زبان فرانسه و... از آن‌ها و موفقیت اولیای مدرسه در آموزش مواد و مطالب مورد بحث سخن می‌رود و متذکر می‌گردد که «مخصوصاً چند نفر از سادات را که سابقاً در

کچه و بازار به آزار عابر و متردد پرداخته و کارشان تکدی و سئوال بود، بندگان حضرت اقدس [ولیعهد]... شهریه و اعانه و ملبوس مرحمت فرموده و آن‌ها را به تحصیل در رشديه مجبور فرموده، اکنون بعضی از آن‌ها طبعاً مایل به تحصیل شده و در کمال شوق مشغول هستند.» در پایان هم خاطرنشان ساخته است که منشی‌باشی «در تمجید مدرسه و ترقی اطفال و متنی که آقامیرزا حسن معلم و مدیر رشديه در تربیت متعلمین بر پدران آن‌ها، بلکه بر عموم ولایت گذاشته است، مکتوبی به اداره [ناصری] نوشته، عین آن را در شماره آتیه نقل می‌نمائیم انشاء الله» اما نامه در شماره‌های بعدی درج نگردیده است.

34 (ص ۴۰۷) — مدتی پس از بسته شدن مدرسه رشديه، نامه‌ای از میرزا حسن به دفتر روزنامه ناصری رسیده است. میرزا محمد ندیم‌باشی، مدیر روزنامه نیز که از حامیان میرزا حسن و مدرسه‌اش بوده، جهت ایجاد زمینه مساعد برای بازگشایی مدرسه، آن را در روزنامه مذکور منعکس کرده است:

«مکتوب از خراسان»

جناب فضایل مآب آقامیرزا حسن، مدیر مکتب رشديه تبریز که اصلاً از اهل چرنداب تبریز و در قاعده تعلیم به رسم جدید دارای مهارتی کامل هستند و سال‌هاست که در نشر انسانیت و انتشار معرفت آنی از سعی و کوشش مضایقت نکرده‌اند، از آن روی که اختلالی در عمل مکتب ایشان به وقوع رسید و بندگان حضرت اشرف امجد والا ولیعهد روحفاده نظر به حسن عنایتی که در تربیت ابنای ملت دارند، مقرر فرمودند که موقعی برای انعقاد مکتب ایشان معین شود تا به آسودگی مشغول تعلیم ابنای وطن، خاصه اطفال فقرا و سادات باشند. از آن روی که برای ترتیب این مکتب مدتی لازم بود که معین و ترتیب داده شود، فلذا جناب آقا میرزا حسن فرصت را غنیمت شمرده و احرام آستان‌بوسی مشهد مقدس رضوی... بسته و به خراسان عزیمت نمودند. و اداره مبارکه ناصری در ضمن این حرکت از ایشان درخواست نمودند که سرگذشت خودشان را به طرز سیاحت نامه به اداره بنویسند تا موجب مزید اطلاع شود. آن شخص محترم هم محض خدمت به عالم انسانیت پاره‌ای اطلاعات مفیده از نتایج سیاحت خودشان از هر پسته نگاشته و اداره را قرین تشکر و امتنان داشته‌اند...

و آن‌گاه «پاره‌ای از مضامین آن» و «بعضی بیانات آن را به طور اختصار» در روزنامه نوشته «و منظور اصلی از معرفی خبرنگار اینست که بر قاطبه مطالعه کنندگان معین شود که به هیچ وجه غرضی ندارد و آن‌چه نوشته عین صدق است...»^۱

در رابطه با پی گیری ناشی از ایمان رشدیه در کار ترویج آموزش و پرورش نوین به نکته ای برخوردیم که جا دارد در این جا بازگوشود. در اواسط سال ۱۳۲۱ ق که میرزا علی خان امین الدوله مدّتی در قفقاز و اروپا به سر برده، در نامه ای به رشدیه می نویسد که حاجی زین العابدین تقی یف «بسکه آزرده خاطر شده اند، زحمت کشی در تربیت ایرانیان را با این اوضاع حالیه مملکت تخم بر شوره زار می دانند که زحمت به هدر خواهد رفت و دانه سبز نخواهد شد.» و رشدیه به حاجی خاطر نشان می سازد که «بنده عریضه خدمت ایشان عرض کردم که بلی مملکت مادر حالت حالیه حکم شوره زار دارد، معلوم است هر چه تخم بکاریم هدر است؛ اول باید چند قنات استخراج کرد و چند رشته چاه شیرین کنده، آب های فراوان به جریان آورد. آن وقت دانه تربیت و آن قنات که مجاری آب حیات است، همانا مکتب است، باز مکتب است. باز مکتب است.»^۱

35 (ص ۴۰۷) — اعلان بازگشایی مدرسه رشدیه در سال ۳، شماره ۳۰ (۲۱ رجب ۱۳۱۴) روزنامه ناصری داده شده است:

«اعلان

مدرسه رشدیه که به سبب وقوع بعضی موانع مدت دو سال در تعطیل بود، به حمده و حسن توفیقه از توجهات کامله حضرت مستطاب اجل افخم آقای امین الدوله دام اجلاله که محیی خیرات و ماحی بدعات است، در بازارچه ششکیلان در عمارت جناب عمده التجار حاج آقا بزرگ تاجر شیرازی تأسیس شده و در این مدرسه از هر نوع علوم از ترکی، فارسی، عربی، فرانسه، روس، هیئت، ریاضی، شریعت، تجوید، تواریخ، اخلاق، منطق، معانی، بیان، فقه، اصول، مشق و تحریر و غیرها تعلیم داده می شود و اطفال مبتدی و نوآموز در عرض شش ماه نوشتن و خواندن را دارا خواهند شد. هر کس از علما و اعیان و کسبه و تجار طالب باشند که اطفال خودشان را به این مدرسه بفرستند، با کمال امیدواری تا سلخ رجب المرجب ۱۳۱۴ قبول خواهد شد و از آن تاریخ به بعد احدی به مدرسه قبول نمی شود تا اعلان ثانوی داده شود. و هرگاه بخواهند از خارج و نقاط دیگر نیز به این مدرسه شاگرد بفرستند که شب و روز در مدرسه بوده و به شرایط تعلیم پردازد، با مخارج مکفیه قبول و هر وقت فرستاده شود، پذیرفته خواهد شد. و هر کسی را با مدیر مدرسه رجوعی باشد، سوای ایام جمعه تمام روزها سه به غروب مانده پذیرایی را حاضر است.»

میرزا حسن رشدیه پس از عزیمت به تهران و تأسیس مدرسه در آن شهر چندان اعتباری

در جامعه کسب کرده بود که عین الدوله، صدراعظم مستبد، دستور توقیف روزنامهٔ چهره‌نما در سرحدات و ممانعت از ورود آن به خاک ایران را به خواهش او لغو کرد. دستور لغو در سال ۱، شمارهٔ ۴ (۱۵ رمضان ۱۳۲۲) چهره‌نما به قرار زیر مندرج است:

«سواد دستخط حضرت والا صدراعظم

جناب فضایل و محامد نصاب، آقا میرزا حسن مدیر مدرسهٔ رشديه زید افضاله. شرحی که در باب روزنامهٔ چهره‌نما نوشته بودید، ملاحظه شد. چون جناب عالی را بی غرض و صحیح القول می‌دانم، در این مسئلهٔ مهم تعهد جناب عالی را تصدیق می‌کنم. حالا که نوشته‌اید روزنامهٔ مزبوره از تکالیف خودش خارج نمی‌شود، البته در این صورت ورودش به خاک ایران ضرری ندارد. بدیهی است که هر قدر وسایل دانش و معرفت منتشر شود، ثمراتش برای دولت و ملت بیش‌تر است. پس بر حسب تعهد شما سفارش لازم شد روزنامه را از توقیف خارج و ورود به خاک ایران بدون ممانعت قبول نمایند. سلطان عبدالمجید.»

در مقاله‌ای که سواد دستخط صدراعظم ضمن آن آورده شده، دربارهٔ آزادی قلم و مطبوعات چنین آمده است:

«... من بدون هیچ خوف و تردیدی می‌گویم و این عرض من راجع به شخص سلطنت و هیئت حالیهٔ حکومت است. امروز هر وزیری که بر علیه روزنامجات آزاد و مکاتبات جدید و معارف باشد، بدون هیچ شبهه دزد است و دشمن دولت ایران. چرا؟ خیلی بد موقعی داریم. یا باید مغلوب بشویم و مقلوب یا باید قالب بشویم و غالب، یا باید محصور بشویم و محفوظ. یقین است از اشکال ثلاثه شکل ثانوی خیلی شیرین است. بدون علم ممکن نیست. بدون شبهه به فنون و قواعد جنگ و صلح باید به عرف امروزی آشنا شویم؛ نشویم چه می‌شود؟ مغلوب و مقلوب می‌شویم... محقق اگر قلم آزاد شد و اوراق روزنامجات در نوشتن حقیقت مؤاخذه نشدند، به زودی دوست از دشمن پیدا می‌شود و هوشیار مرد ناهوشمند را بی‌آبرو می‌کند...»

رشدیه پادرمیانی‌های دیگری نیز برای رهانیدن کسانی از گرفتاری پیش عین الدوله کرد و سرانجام خود وی که در فعالیت‌های ضد رژیم درگیر بوده، در اواخر ربیع الثانی ۱۳۲۴، ۵۰ روز پیش از صدور فرمان مشروطه همراه مجدالاسلام — سردبیر روزنامهٔ ادب — و میرزا آقا اصفهانی — که سال‌ها در استانبول فعالیت تجارتی داشته و مقالاتی در حبل‌المتین کلکته به چاپ می‌رسانده — به فرمان عین الدوله — که یک ماه و اندی بعد در نتیجهٔ تظاهرات توده‌ای وادار به کناره‌گیری از صدارت شد — به کلات نادری تبعید گردید. مدیر چهره‌نما که خیرخواهی او را مدنظر داشته، مدتی پس از کناره‌گیری عین الدوله و نشستن مشیرالدوله به جای وی و صدور فرمان مشروطه، خطاب به صدر جدید نوشت که «پس باید جناب مشیرالدوله صدراعظم که مخاطب به خطابات اعلیحضرت همایونند، به هر چه زودتر است در

تشکیل مجلس شورای ملی و منتخبین اوقادام فرمایند و کسانی را که صدر اسبق... تبعید کرده... بطلبند...»^۱ در شماره بعدی هم «مضمون مکتوب [رشدیه به خانواده خودش را] از قلعه کلات» که جریان دستگیری و تبعید خود را در آن بازگو کرده، به چاپ رسانده است.^۲ سرانجام «وزیر داخله تلگرافی به رشدیه مخابره کرده، در ضمن عرض تبریک مشروطیت، می‌نویسد: «ارادتمند و تهرانیان مشتاق زیارتند.» به نوشته پسرش «مدت مفارقت رشدیه از تهران هفت ماه بود.»^۳

36 (ص ۴۰۹) — روزنامه ناصری، از جریان امتحان شاگردان این مکتب در روز ۱۴ جمادی الاول ۱۳۱۳ گزارشی بدین شرح درج کرده است:

«شماره‌های پیش اشارات رفته بود که حاجی میرزا حسن خان خازن لشکر مکتب احسانی در دارالسلطنه بنا کرده و اطفال فقرا را در آن جا جمع نموده، مشغول تربیت آن‌ها هستند... روز... شاگردان آن مکتب را برای امتحان دعوت به باغ خودشان نموده، با حضور جناب... حاجی میرزا محمدحسین شریعتمدار سلمه الله تعالی و چند نفر دیگر از اجله علما و اعظام تجار رسیدگی بر مراتب ترقیات آن‌ها نموده، مورد کمال تحسین شده‌اند. وبانی معظم له محض تشویق شاگردان به هریک از ایشان یک دست لباس مزین از پارچه خوبی هم رنگ بذل و عطا کرده...»

در پایان هم اطلاع داده است که: «... در این روزها حاجی خازن لشکر قرار داده‌اند که یک دستگاه قالی باقی با یک استاد ماهر به مکتب احسانی آورده، اطفال فقرا را که نصف روزشان صرف درس و مشق است، نصف دیگر را هم صرف یاد گرفتن این صنعت عالی که مخصوص به ایران و ایرانیان است، بنمایند. الحق این نوع اعمال خیریه اسباب ترقی دولت و ملت خواهد بود...»^۴

37 (ص ۴۲۴) — درس ۱، ش ۲۲ (۲۶ رجب ۱۳۱۸/۲۲ نوامبر ۱۹۰۰) روزنامه پرورش درباره اظهار مرحمت مظفرالدین‌شاه در حال سیاحت در اروپا، در حق آقا محمد طاهر و

۱ — چهره‌نما، س ۳، ش ۲۶ (۲۰ رجب ۱۳۲۴/۹ سپتامبر ۱۹۰۶)، صص ۵ — ۴.

۲ — چهره‌نما (۱۰ شعبان)، صص ۶ — ۵.

۳ — سوانح عمر، ص ۱۲۸. غیر از سوانح عمر و پیر معارف، تاریخ فرهنگ صفوت و تاریخ فرهنگ حسین امید و... در بردارنده اطلاعات ارزنده‌ای درباره رشدیه هستند. نوشته محمد علی صفوت درباره بنیان‌گذار آموزش و پرورش نوین، به ویژه بکر و احساس انگیز است. رک: تاریخ فرهنگ، ج ۱۳۲۹، صص ۱۴ — ۴.

۴ — ناصری، س ۲، ش ۲۵ (۱ جمادی الثانی ۱۳۱۳/۱۹ نوامبر ۱۸۹۵)، ص ۲۰۷.

فرزندانش چنین خبر داده است:

«اعلیحضرت همایونی از بوداپست، آقا محمد طاهر مدیر روزنامه اختر را قرین سرافرازی و افتخار فرموده، یک حلقه انگشتر الماس که از خلاق نفیسه خاصه است، برای معزی الیه اعطا و مرحمت فرموده. به میرزا حسن خان فرزند ایشان که در برلن تحصیل علم حقوق می‌کند، دوست تومان موجب و هنگام توقف در اسلامبول هزار فرانک به میرزا حسین خان، فرزند دیگر ایشان که علوم و فنون عسکری در مدارس اسلامبول تحصیل کرده، مرحمت و اعطا فرموده‌اند و هم مقرر فرمودند که میرزا حسین خان از راه رشت به تهران برود و در آن‌جا در وزارت جنگ مشغول خدمات عسکری باشد...

الحق آقا محمد طاهر مدیر اختر هم در خورد همه گونه مرحمت از شخص سلطنت و احترام از طرف ملت است. زیرا اول کسی که به روزنامه نویسی اقدام کرد و درسی سال قبل اختر را در اسلامبول درآورد و مردم را به روزنامه خوانی عادت داد و بعضی خیالات و موهومات را از سر ابنای ملت بیرون کرد، آقا محمد طاهر بود. در این صورت در انظار رجال دولت و ابنای ملت باید شخصش محترم و معزز باشد و امروز که خودش پیر شده و در راه جان نثاری دولت و ملت و ریش سفید کرده، باید احترام تام از فرزندانش نگاه دارند. مخصوصاً از قراری که شنیده‌ام اولادهایش همه زبان‌دان و با کمال و معقولند. الحمدلله که قدر این گونه اشخاص در پیشگاه اعلیحضرت همایونی پوشیده نیست...

هم شنیدیم در این هفته میرزا حسین خان از راه رشت به طرف تهران حرکت کرد...»^۱

ناگفته نماند که مظفرالدین شاه در سفر اولش — در ۲۷ ربیع الاول ۱۳۱۸ —، میرزا حسن، پسر آقا محمد طاهر را که در آلمان مشغول تحصیل بوده، در ایستگاه راه آهن برلین دیده است.^۲

38 (ص ۴۲۶) — «مرحوم میرزا سنگلاخ مشهور در استانبول و تبریز اکثر خوراکش ماست بودی و گفتم ۲۵ سال در مصر بودم، جز از ماست چیز دیگر نخوردم. مصریان الان هم تصدیق قول او را می‌کنند. مرحوم را در آن وقت عمر از صد سال بیش بود. هیكلآ ننومند و چالاک و چست و چاپک و هوشیار بود. در تبریز با آن سالخوردگی با دوشیزه‌ای رسم مزاجت به جای آورد و چون جوانان از زناشویی نفی‌سرد. همه این‌ها را وی از کرامت ماست می‌دانست و چنین می‌گفت: از ماست که برماست.»

این مطلب را دکتر مهدی تبریزی در شماره ۸۴۴ (۲۰ صفر ۱۳۲۳/۲۵ آوریل ۱۹۰۵) حکمت نوشته و در صفحه ۴ شماره ۹ (۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۳) روزنامه حدید چاپ تبریز نیز نقل گردیده است. این گفته را نیز به میرزا سنگلاخ نسبت می‌دهند: «می‌خورم ماست، می‌گویم راست!».^۱

39 (ص ۴۳۲) — میرزای مهدی خان زعیم الدوله تبریزی گذشته از همکاری با اختر، از موزعین عروة الوثقی در مصر نیز بوده است. نامه‌های پیدا شده او در میان اسناد و مدارک سید، حاکی از این حقیقت است.^۲

مظفرالدین شاه هنگامی که در جمادی الثانی ۱۳۱۸ از استانبول بازدید می‌کرده، میرزا مهدی خان زعیم الدوله را که جهت زیارت وی از مصر به استانبول رفته بوده، مورد التفات قرار داده، او را «لقب رئیس الحکماء و رتبه خانی و نشان درجه اول شیر و خورشید با حمایل مخصوص آن و یک حلقه انگشتر الماس بریلیان خسروانی و مبلغ پانصد تومان انعام نقدی و مبلغ کافی بر وجه مستمری سالیانی مکرمت و احسان فرمودند.»

در همان زمان عبدالحمید، سلطان عثمانی نیز «جناب جلالت مآب میرزا مهدی خان رئیس الحکماء، مدیر و دبیر جریده حکمت را نشان مجیدی از درجه دوم اعطا فرمودند.»^۳

40 (ص ۴۳۴) — اخبار شکارهای شاهانه از مطالب متداول مطبوعات دوره ناصری بود. به عنوان مثال، صفحه دوم شماره ۵۱۶ (۵ رمضان ۱۲۷۸) روزنامه دولت علیه ایران در بردارنده «صورت شکارگاه پلنگ»، اثر میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک است. این صورت شاه را در حال شلیک به سوی پلنگی که دو نفر را بر زمین افکنده، نشان می‌دهد و در توضیح آن چنین آمده است:

«... در شکارگاه جاجرود این دفعه به سبب اعتدال و خوشی هوا بر وجود مسعود مبارک خوش گذشت... یک روز در شکار جرگه که از کوه می‌آوردند، پلنگی بسیار بزرگ کهن سال داخل شکار جرگه شده، بیرون آمد، به سربازانی که برای شکار جرگه به کوه رفته بودند، رسیده، چند نفر [را] زخم‌دار کرد. چون به جایی که شکار می‌بایست به سر تیر حضور همایون بیاید، نزدیک شده بود، سرکار اعلیحضرت ظل الله، ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران، با گلوله به پیشانی او زدند که در همان جا افتاد و نعش او را به حضور همایون آوردند.

۱ — در مورد میرزا سنگلاخ نیز رک: یادداشت‌های قزوینی، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲ — رک: مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سیدجمال‌الدین...، ص ۳۳.

۳ — ثریا، س ۲، ش ۴۱ (۳ رجب ۱۳۱۸)، ص ۸.

به حدی بزرگ بود که یقیناً اگر گلوله بر سرش نمی‌خورد، با چند گلوله هم مشکل بود بیفتد.»
 صفحه اول شماره ۴ (ربیع الاول ۱۳۰۰) روزنامه شرف هم در اشغال تابلویی است که شاه را در حال شکار پلنگی نشان می‌دهد. علت چاپ شدن این تابلو— که به دست ابوتراب غفاری کشیده شده— شکار هفدهمین پلنگ در ۱۷ صفر ۱۳۰۰ در شکارگاه جاجرود به دست خسروانی است. شرح این شکار در شماره ۵۰۶ روزنامه مبارکه ایران مندرج است.
 صفحه اول شماره ۲۵ (ربیع الاول ۱۳۰۲) شرف مزین به صورت پلنگی است که روز ۲۴ ربیع الاول همین سال به دست شاه در شکارگاه دوشان‌تپه شکار شده است و «چون پلنگی بسیار قوی و عظیم‌الجثه بود... لهذا صورت آن را [ابوتراب غفاری] به عینه از روی جثه و لاشه آن ساخته و در این روزنامه شریفه به طبع رسید.» سه روز پیش از آن هجدهمین پلنگ نیز به دست همایون صید شده بود. محمدحسین فروغی به مناسبت این دو صید پیایی قصیده‌ای سروده که ابیاتی از آن در این جافقل می‌گردد:

پلنگ نوزدهم نیز با کمال غرور قدم نهاد به میدان خسرو منصور
 پلنگ هیجدهم را دو روز پیش ندید که بود صدره ازو بیش تر به خود مغرور
 پلنگ ظالم و شه عادل است و ظالم کش چه جابری که نشد پیش عدل شه مجبور
 خوش آن قصیده که اندر پلنگ شصتم من کنم چون نظم برم آب لؤلؤ منشور...

41 (ص ۴۳۶) — مهدی اختر تبریزی عریضه‌ای مورخ به تاریخ ۱۴ ذی حجه ۱۳۲۰ به مظفرالدین شاه نوشته و این عریضه در صفر ۱۳۲۱ به نظر شاه رسیده است. موضوع دادخواهی وی از این قرار است:

«چندی است که سفارت سنیه کبری برحسب اشاره وزارت جلیله خارجه، فدوی چاکر را که آب و گل وجود ناچیزم به مهر وطن و پادشاه‌پرستی سرشته است، به تألیف و طبع کتاب ترهات نصاب سیاحت نامه متهم داشته، هر روز به وجهی مورد مؤاخذه و استنطاقم می‌دارد. مأمورین خفیه از عثمانی و ایرانی به تفحص و تجسس گماشته، مفتش معارف و مطبوعات را به مواعد انعام و امتیازات به تعقیب این غلام... برانگیخته، موجب سلب راحت بال و فراغت خیال کم‌ترین بنده شده‌اند.»

بعد هم می‌نویسد که هموطنان ساکن استانبول در حضور سفیر هم شهادت داده‌اند که «دامن غیرت مهدی از لوث این تهمت پاک است و... خود نیز مصحف به نعل زده و در حضور جمعی سوگند یاد نمودم که از این کار ناهموار خبر ندارم...» ولی باز دست بردار نیستند. «فدوی چاکر چهل و یک سال تمام است که در اسلامبول اقامت دارم و چهار سال است که به موجب اراده اعلیحضرت سلطانی [عبد الحمید] با مواجب مستوفی که تقریباً

سالنامه ۱۸۰۰ تومان می‌شود، به عضویت انجمن معارف معین شده‌ام...» با این حال به‌رغم مواعد دولت عثمانی «شرف تابعیت خود را نباختم» و «مدت ۲۵ سال در عالم مطبوعات به دولت متبوعه و ملت خود در نهایت جانفشانی، قربۀ الی الله خدمت کردم، پاداشی که در مقابل نصیب شد، همین افترا و تهمت است. آن هم به قول مجرد یک نفر بابی بی دین و بی سواد که ناسید فرج الله باشد...» «این قدر هست که پس از ۶۲ سال زندگی و چهل و اند سال غربت و دعوی غیرت و پادشاه پرستی بر خود هموار نمی‌توانم نمود که در پایان عمر این ننگ عاید حال فدوی گردد.»

«کتاب مذکور از قراری که می‌گویند به اقدامات یک نفر از تبعۀ روس مقیم عشق‌آباد یا بادکوبه در مصر به دستیاری یکی از طایفۀ منحوس چاپ شده است. در اسلامبول با همه تقیدات حکومت عثمانی طبع این گونه کتب محال است. زیرا که در تمامی مطبعه‌ها از خود عملة مطبعه خفیه هست که خود صاحب مطبعه هم نمی‌شناسد. با این حال احدی جرئت ندارد که یک صحیفه از این مقولات را بر روی کاغذ نقل بدهد، تا چه رسد به کتابی. گذشته از آن‌ها، به حمدالله فدوی تاکنون ناموس قلم خود را از نگارش امثال این گونه ترهات نگاهداری نموده‌ام. ایران وطن محبوب و معشوق من است، به هوای آن زنده‌ام و به یاد آن خرسند. شکسته باد دستی که به خواری آن قلمی بردارد یا در نکوهش آن سطری بنگارد...» «... استدعا دارم که امر و مقرر فرمایند به سفارت سنیه اشارتی بشود که بیش از این متعرض حال این بنده بی گناه نشوند و بگذارند در این گوشۀ انزوا به آتش دل خود بسوزم و بسازم...»

و مظفرالدین شاه بر حاشیۀ این نامه نوشته است:

«جناب اشرف اتابک اعظم؛ اگر منظور این شخص طبع روزنامه است که اجازه داده نخواهد شد، و اگر مطلبی است علاوه، ملاحظه کرده — ما که درست ملتفت نشدیم — جوابی که مقتضی است، وزیر بدهد، شهر صفر ۱۳۲۱»

تردید نیست که میرزا مهدی خان اختر با نوشتن این عریضه می‌خواسته است اتهام نگارش سیاحت‌نامهٔ ابراهیم یک را که بدون ذکر نام نویسنده به چاپ رسیده بوده، از خود دور کند؛ اما از قرار معلوم مظفرالدین شاه و احیاناً مسئولان مکاتبات عثمانی وزارت خارجه متوجه منظور او نشده‌اند و جالب است که سفارت ایران در استانبول، ۵ ورق — از صفحهٔ ۹ تا ۱۶ — یکی از شماره‌های مجلهٔ حکمت چاپ مصر را به عنوان «صفحاتی از کتاب سیاحت‌نامهٔ میرزامهدی اختر تبریزی، مدیر روزنامهٔ اختر» به وزارت خارجه ارسال داشته، و تدوین کنندگان گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی نیز متوجه این کلک یا اشتباه نشده‌اند. علت جا زدن صفحات مجلهٔ حکمت به جای سیاحت‌نامهٔ موهوم میرزا مهدی خان هم شاید کلمهٔ

«مهدی» پای صفحه ۱۶ مجله مذکور باشد. می‌دانیم که مجله حکمت معمولاً «ماهی سه بار» و هر شماره اش با ۱۶ صفحه منتشر می‌گردید و مهدی گذاشته شده در آخر صفحات پایانی شماره‌های آن، نام «مدیر و منشی مجله، زعیم الدوله دکتور میرزا محمد مهدی خان رئیس الحکماء در مصر» است، نه میرزا محمد مهدی اختر تبریزی، منشی روزنامه اختر. هرکس با مختصر دقتی درمی‌یابد که، صفحاتی که کپی‌شان در صفحات ۶۶ - ۳۵۹ کتاب به چاپ رسیده، از مجله حکمت هستند و این شماره به احتمال قوی در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۲۰/اوایل اکتبر ۱۹۰۲ منتشر گردیده است؛ چه در آن، در جایی خبری که «شرکت تلگرافی انگلیس، روتر» (خبرگزاری روتر) در «چهارشنبه، ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ سپتامبر (سپتامبر) گذشته» مخابره کرده، درج گردیده، و در جای دیگر از بازدید عباس حلمی‌پاشا، خدیو مصر از مظفرالدین‌شاه در ۴ جمادی‌الثانی در هتل شانزلیزه پالاس پاریس، محل اقامت مظفرالدین‌شاه سخن رفته و مظفرالدین‌شاه در یادداشت سوم جمادی‌الآخر دومین سفر خود به فرنگ که در سال ۱۳۲۰ ق صورت گرفته، به آمدن عباس‌پاشا خدیو مصر به دیدنش در ساعت ۱۰ صبح و رفتن خودش به بازدید خدیو در ساعت ۴ بعدازظهر همان روز اشاره کرده است.^۱ قراین دیگر هم حاکی از انتشار شماره مورد بحث حکمت در تاریخ مذکور است. نگارنده متأسفانه به دوره سال ۱۳۲۰ (دهم) مجله دست نیافتم که موفق به تعیین مشخصات دقیق آن شماره بشوم.^۲

42 (ص ۴۳۹) - به نوشته محمد کاظم شیرازی در مقدمه چاپ ۱۹۱۰ کلکته سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، حاجی زین‌العابدین «در سال ۱۸۸۷ عیسوی مسوداتی به اسم فرضی سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ مرتب و به حضور حضرت مؤید الاسلام جلال‌الدین الحسینی دام‌اجلاله، مدیر نامه مقدس حبل‌المتین فرستاد که اصلاحات لفظی و معنوی داده، عودت نمایند. در سنه ۱۸۸۸ میلادی در اسلامبول، در مطبع اختر به طبع رسید... و مجدداً در سنه ۱۸۹۰ میلادی در مطبع حبل‌المتین کلکته به طبع رسید...»

43 (ص ۴۵۰) - مطبوعات دوره مشروطه و آستانه آن مشحون از قدرانی از طالبوف و تبایع کتاب‌هایش است. در روزنامه ادب، در مقاله‌ای تحت عنوان «پیش‌بینی و حدس صائب طالبوف» چنین می‌خوانیم:

۱ - دومین سفرنامه مظفرالدین‌شاه به فرنگ، ص ۱۳۱.

۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، صص ۶۶ - ۳۵۰.

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آن که خدمت جام جهان نما بکند
سیمرغ قاف معانی و طرازنده اساس سخندانی، استاد بزرگوار ما حاجی میرزا
عبدالرحیم طالبوف دامت برکاته در کتاب سفینه طالبی، معروف به کتاب احمد، در جلد اول
آن دو نکته بیان فرموده است که هیچ یک از آن دورا جز به کرامت و صفای ضمیر حمل نتوان
کرد.»

بعد هم خاطرنشان می‌سازد که در هنگام نگارش کتاب (۱۳۰۷ ق) و طبع آن (۱۳۱۱ ق)،
صحبتی از تأسیس انجمن صلح عمومی و ظهور قدرت و غلبه ژاپون نبود. او در صفحه ۱۴۴ کتاب در
مورد اول نوشته است که «دور نیست که از برکت انتشار و استقرار قوانین تمدن و تعمیم معارف دول
روی زمین، این بساط وحشت انگیز (جنگ) را وقتی برچینند و در نقطه مرکزی دنیا عمارتی بزرگ‌تر
از همه عمارات عالیّه باشکوه عالم به اسم دربار عالی فیصل جمهور برافرازند... و مسائل متنازعه
بین مللی را در آن محضر عدل و داد حل و تسویه نمایند. و این همه لشکر که الان در یک ماه تا چهل
کرور حاضر میدان جنگ می‌شوند و نصف این عدد که دائماً در سربازخانه‌ها مقیم و منتظر صدور
امر خرابی و ویرانی عالم هستند، مشغول تکثیر ثروت طبیعی از کشتکاری و آبیاری صحراهای
لم یزرع شوند و...» و اکنون، ۱۰ سال پس از تألیف کتاب، مقدمات چنین امری با برپایی
مجلسی در سال ۱۳۱۷ ق در لاهه فراهم شده است.

در صفحه ۱۳۷ آن کتاب نیز نوشته است: «ژاپون الان یکی از ممالک متمدنه دنیا
محسوب می‌شود. بعد از سی سال بیش تر قسمت ممالک آسیا بالطبع به دولت ژاپون ملحق
خواهد شد. مال الصناعت مملکت ژاپون الان در پایتخت مملکت انگلیس فروخته می‌شود. این
طفل یک شبه ره صدساله می‌رود. بعد از سی سال تا کجا خواهد رسید.»^۱

تقریظ‌هایی نیز به مناسبت انتشار مسالک المحسنین در سال ۱۳۲۳ بر آن کتاب و
کتاب‌های دیگرش نوشته شده، در مطبوعات داخل و خارج به چاپ می‌رسد. به عنوان مثال
در سال ۲، شماره ۱۷ (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۴) چهره‌نما تقریظ بلندی به چاپ رسیده که
مسالک را «گنجینه ادبیات تاریخ» و «سفینه فلسفیات سیاسی» دانسته و مؤلف آن را
«... سترگ فیلسوف کامل ارجمند یگانه، اولین معلم شهیر دانای غیور دولتشوخواه و نخستین
مرشد عالم تحریر ملت دوست وطن‌پناه و...» نامیده و اظهار داشته که «آری، زخم‌های جان
شکاف جسم چاک چاک وطن عزیز ما از مداد اقلام و ثبوت اقدام موشکافان متبحر عالم
سیاسی التیام گیرد و از موشحات باهرات حکمای غیور که دیده حقایق بین دارند، به حال
بهبودی آید... الحق مسالک المحسنین که نخستین حکایتی است شیرین و روایتی است

نمکین، مضامینش مستمندان ملت را راه نجات نماید...»

۵ ماه بعد هم تقریظ بلند بالایی بر مسائل الحیات نوشته شده، در شماره‌های ۲۸ و ۲۹ (۲۰ شعبان و ۲۰ رمضان ۱۳۲۴) همان روزنامه به چاپ رسیده است.

به آگهی‌های فروش همین کتاب‌ها هم در شماره‌های مختلف چهره‌نما و روزنامه‌های دیگر داخلی و خارجی این دوره می‌توان برخورد کرد.

می‌دانیم که طالبوف در حالی که در دوره جنبش مشروطه در داغستان نشسته بود، به پاس خدمات فرهنگی خود، از طرف مردم تبریز به نمایندگی دوره اول مجلس برگزیده شد. وقتی ۷ نفر از نمایندگان منتخب آذربایجان در اواخر ذی‌قعدة ۱۳۲۴، از طریق تبریز — جلفا — باکو — انزلی عازم تهران بودند، «جناب حاجی ملا عبدالرحیم آقا طالب اوف» هم قول داده، وعده می‌گذارند «که در اواسط ماه صفر المظفر عازم تهران شوند.»^۱ در باکو به نمایندگان می‌پیوندند و همراه آن‌ها در دید و بازدیدهای مختلف شرکت می‌کند و با آن‌ها عکس دسته جمعی می‌گیرد. عکسی که نخستین بار در شماره ۱۳ (۲۲ صفر ۱۳۲۵) مجله فیوضات به چاپ رسیده است.

حاجی میرزا ابراهیم آقا، یکی از نمایندگان آذربایجان که بعدها در جریان کودتای محمدعلی میرزا و مباران مجلس شهید شد، گزارش مسافرت نمایندگان را از تبریز تا تهران نوشته، برای درج به جریده ملی — ارگان انجمن تبریز فرستاده و آن گزارش در چند شماره مسلسل همان روزنامه به چاپ رسیده است. از این گزارش چنین برمی‌آید که مردم در شهرهای سر راه این سو و آن سوی ارس به گرمی از نمایندگان استقبال می‌کرده‌اند. در باکو هم «عموم فضلا و اشراف شهر از وکلا دیدن کردند، از قراری که معلوم شد تا سه ماه قبل اهالی قفقاز به عموم ایرانیان با یک نظر نفرت و حقارت معامله می‌کردند. از مسئله قانون اساسی و انجمن تبریز و دارالشوای برعکس سابق با احترام و اکرام زیاد رفتار دارند...» و «جناب حاجی زین العابدین آقا تقی یف یک شب دعوت کرده، هر چه عذر آوردیم قبول نکرد. یک شب مهمان ایشان و یک شب مهمان جناب قونسول بودیم.» و «اهالی ایران، یعنی فعله‌های بی‌چاره و از وطن‌آواره که قریب ده هزار نفر در قریه صابونچی و بالاخانه در کارخانه‌های نفت با کمال عسرت و ذلت مشغول فعلگی هستند، وکلا را دعوت کردند.»^۲

نمایندگان می‌روند و در صابونچی با کارگران ایرانی دیدار می‌کنند: «زیاده از حد ملاقات ایشان موجب غصه و کدر گردید که بی‌چاره‌ها به چه ذلت از ایرن، از دست حکام و

۱ — جریده ملی، نمره ۳۰ (۲۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۴)، ص ۲.

۲ — جریده ملی، شماره ۴۶ (۶ محرم ۱۳۲۵)، ص ۴.

مالکین، خودشان را در زیر پای چرخ ها و ماشین تلف می کنند. فردای آن روز هم در قریه چرنوغرود... به قدر چهار هزار نفر رعیت ایران مشغول فعلگی هستند. به اتفاق جناب حاجی زین العابدین آقا تقی یف و چند نفر هموطنان عزیز رفتیم... بی چاره ها اکثرشان گریه می کردند که «وی اهل و عیال خود حسرت مانده اند...»^۱

نمایندگان «با واپورجناب حاجی زین العابدین آقا به طرف انزلی حرکت» می کنند، اما طالبوف از آمدن به ایران منصرف شده، از آن ها جدا می شود و با مخابره یک تلگراف صد کلمه ای در ۶ محرم ۱۳۲۵/۲۰ فوریه ۱۹۰۷ به مجلس استعفای خود را از نمایندگی اعلام می دارد؛ اما مجلس آن را مسکوت می گذارد. درباره انصراف او از رفتن به تهران نیز نظرهای مختلفی ابراز گردیده که گذشته از مسئله تکفیر، ضعف پیری و تاری چشم و رنجیدگی از منسوب داشته شدنش به آشتی پذیری با استبداد و استبدادیان و اعیان پرستی و سرخوردگی از عقب ماندگی ملت و بیم از افسار گسیختگی و بی بندوباری حاکم در کشور و... از آن جمله است. او به رغم تلاش های روشنگرانه فرهنگی خود بر این عقیده بود که «ایرانی و مجلس حکایت گاودهل زن است» و «هر ایرانی که ملت خود را عبارت از آن سه هزار نفر [روشنفکر]... بداند، و ایرانی را بیدار شده حساب نماید و به ریسمان پوسیده آن ها هیزم بچیند دیوانه است» و «ایرانی تاکنون (یعنی تا اعلان مشروطه) اسیر یک گاودوشاخه استبداد بود، اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود، به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آن وقت مستبدین به نابالغی ما می خندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاجول کنند. فاش می گویم که من این مسئله بی چون و چرا می بینم.»^۲

در هر صورت طالبوف از آمدن به ایران و حضور در سنگر مجلس سر باز زد و این مسئله گفت و گوهایی را در محافل روشنفکری برانگیخت و مقالاتی در طرفداری از او در مطبوعات درباره اش به چاپ رسید.

یکی از نخستین نویسندگانی که به دفاع از او برخاست احمد آقایف بود. او در شماره ۴۷ ارشاد در این خصوص چنین نوشت:

«آیا این همان ملا عبدالرحیم نیست که جمله ایران به وجودش مباهات می کرد؟ آیا این همان ملا عبدالرحیم نیست که از شاهان گرفته تا گدایان مفتون مواعظ او شده، نوشته هایش را دست به دست می گردانند؟ آیا این همان عبدالرحیم نیست که همراه معدودی از مجاهدان از پنجاه سال باز با ناقوس داد و فریاد باعث بیداری امروز ایران شده اند؟ آیا این

۱- پیشین، ش ۴۷ (۱۳ محرم ۱۳۲۵)، ص ۱.

۲- جریده ملی، س ۱، ش ۳۳ (۶ ذی حجه ۱۳۲۴).

همان عبدالرحیم نیست که کل ایران از انتخاب او به نمایندگی مجلس ملی به توسط مردم تبریز، خویشتن را بشارت داده، اهالی بالکلیه خواهان عزیمت او به تهران شدند؟ پس در این میان چه شد؟»

روزنامه ارشاد مدتی بعد در شماره مورخ (۲۰ صفر ۱۳۲۵/۲۲ مارس ۱۹۰۷) تحت عنوان «سبب تکفیر»، هم متن تلگراف صد کلمه ای مذکور و هم نامه ای از او را درج می کند. از نامه نویسنده چنین برمی آید که او قریب یک ماه پیش تلگراف یاد شده را به تهران مخابره کرده است؛ اما به علت ماهیت افشاگرانه اش از مطرح شدن مضمون آن در مجلس و مطبوعات ممانعت به عمل آمده است. در حقیقت هم تلگراف اتهام نامه ای بود بر ضد دولت ایران. وی در این نوشته آزادی از بالا داده شده را تقبیح کرده، در نامه گفته شده است که تکفیر او بر اثر تحریک شاهزاده ای که از تلگراف او خشمگین شده بوده، صورت گرفته است.

در شماره های بعدی ارشاد و نیز در شماره مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۰۷ روزنامه تازه حیات، چاپ باکو، نامه هایی به طرفداری از طالبوف و در انتقاد از استبداد و مستبدان و نوکرانشان درج گردیده است.

در شماره ۱۳ (۲۲ صفر ۱۳۲۵/۲۴ مارس ۱۹۰۷) فیوضات نیز مقاله بلندی در دفاع از طالبوف، به قلم علی بیگ حسین زاده، سردبیر آن مجله به چاپ رسیده است: عنوان این مقاله که به جای سرمقاله گذاشته شده، «مسائل الحیات» است و با این شعر فارسی منتسب به ابوعلی سینا آغاز گردیده است:

در دهر چومن یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

در این مقاله روی این موضوع که جماعت مسلمة با کومردم تبریز را به مناسبت انتخاب طالبوف تبریک گفته اند، تاکید گردیده و بخشی از نامه چاپ شده طالبوف در ارشاد نقل گردیده است. بعد هم ضمن تحلیل مسائل الحیات — که طالبوف هنگام آمدنش به باکو برای ملاقات با نمایندگان آذربایجان به وی اهدا کرده بوده — از نقطه نظر طرح مسئله آزادی و تنقید استبداد، به دفاع از نویسنده آزادی خواه پرداخته است.^۱

روزنامه مشورت نیز در همین زمینه به دفاع از طالبوف پرداخته و روزنامه عدالت، چاپ تبریز به ترجمه و نشر مقاله چاپ شده در ارگان فرانسوی ترکان جوان همت گماشته است. از آنجایی که این مقاله حاکی از پیوند معنوی موجود بین ترکان جوان و آزادی خواهان ایران است، عیناً در این جا نقل می گردد:

«بند مخصوص — نقل از روزنامه مشورت فرانسوی»

آشوبی که برای سد راه خیالات ترقی خواهان مردم ایران از دو ماه قبل انتظار آن را داشتیم، اینک در ایران بنای خودنمایی را گذارده، دشمنان ترقی و خائنان وطن و به عبارت دیگر ست‌هایی که داخل و خارجاً از اصول حکومت استبدادیه همه وقت مستفید بوده‌اند، اینک باهم متفق شده، بر ضد مجلس تهران بناگذاری‌ها می‌کنند و برای انجام این مقصد چاره‌ای که مؤثرتر از همه‌جا باشد، این را دیده‌اند که سلسله عصبیت عوام را جنبش داده، آن‌ها را بر علیه کسانی که از روی قلب پاک خادم سعادت ملت هستند، بشورانند و آن‌هایی را که در نظر عموم به صدق عقیدتی و خلوص نیت شناخته شده‌اند از نفوذ بیندازند و به واسطه کسر قوه اتحاد ملت، رخنه در اساس پولتیک تازه شروع شده مملکت انداخته، آن را به تدریج به شکل هیئت استبدادیّه خود برگردانند.

معروف است، می‌گویند سلطان عبدالحمید وقتی که خواست شعله خیالات عالیه مدحت پاشای معروف را منتفی سازد، یکی از شعرای معروف را با بذل عطایی وافی بر آن داشت که منظومه‌ای ساخته، مسلک وطن‌دوستی او را به قوه شعر و گراف هجو کرده، افکار حکیمانه او را در انظار عموم بی‌رونق سازد. و همچنین بسیاری از مردمان بزرگ و سیاسی شناس را سراغ داریم که قربانی مفتریات بدخواهان گردیده، از دار و دیار مألوف خود طرد و تبعید شده‌اند.

حالا طرارهای ایران هم همین اصول مکروه رادر پیش گرفته و از مقام مخصوص مأمور بندوبست‌های عجیب شده‌اند. دانشمندان جلیل‌القدر که عمری در اعلائی شئون ملیّه خود به سر برده و به واسطه نشر افکار عالیه و تمثیل آثار نفیسه خود خدمت‌های شایان به ملک و ملت نموده، در میان تندبادهای ترتیبات سابقه به هزار زحمت چراغ هدایت پیش پای هموطنان خود گذارده‌اند، اینک هدف نیرنگ‌سازی‌های مفسدین شده، از هرسوی سهام تخطئه و افترا بر آن‌ها می‌بارد.

از آن جمله ملا عبدالرحیم طالبوف، مؤلف مشهور تبریزی است که از مدت سالیانی دراز به نشر کتاب‌های مفید و تنفیذ مبادی عالیه خدمت‌های خیرلی عمده به اهل وطن خود نموده و حسن شهرت و مراتب وطن‌خواهی او از روشنی آفتاب پیش هر کسی معروف‌تر است. در این اواخر میکروب‌های موزیه استبداد که کشنده حس ملی و خراب‌کننده عنصر قومیت هستند، آئین خداشناسی را دعا گفته، رسم ادب را از خود دور کرده، آستین به تکفیر و تلغین مشارالیه بالازده، در مجمع‌های عمومی از او و آثار او که در واقع به مثابه کلید انکشاف اذهان جوانان ایرانی شناخته شده‌اند، بد گفته، تا توانسته‌اند رطب و یا بس در پست کردن قدر منیع او از اعلان و اشاعت چیزی فروگذار نکرده‌اند...

حاجی ملا عبدالرحیم از این کردار ظالمانه آن‌ها سخت دلگیر شده، در یک مکتوب دلخراش که به جریده محبوبه ارشاد نوشته، استعفای خود را از رفتن به تهران و حضور در شورای ملی - به سمت وکالت - داده است و این کناره‌جویی او فقط به ملاحظه این بوده است که عزیمت تهران او مبادا موجب فی الجمله ایراث حادثه یا اختلافی در میان ملت بشود. مشارالیه در مکتوب خود که به اداره ارشاد نوشته است، می‌گوید:

«چه قدر سخت و ناگوار و موجب ملال و اندوه است برای همچو من پیر مهجوری که گران‌بهارترین سرمایه حیات خود را صرف خدمتگزاری وطن و باشندگان آن کرده، که در همچو موقع مخصوص و باریکی در میان ملت خود موضوع نفاق و زمینه اختلاف واقع بشود... ای هموطنان من، جمع شوید، باهم متفق شوید؛ اگرچه اساس اتفاق شما به کشتن من بوده باشد؛ چه کشته شدن در میان دست‌های متفق شده شما را دوست‌تر دارم و از این که زنده بمانم و ببینم که بلای مبرم نفاق دامن گیر شما شده است...»

این صدای حزین، این ندای شورانگیز در مغز افراد خوب وطن که روح و غیرت در آن‌ها هنوز بالتمام لگدکوب نشده بود، سخت منعکس شده، تأثیرات مبعده خود را به ظهور آورد. و اینک ما به گوش شرف و افتخار می‌شنویم که زمره احرار در ایران به رغم ره‌آکسیونر، یعنی فرقه مخالفین، کار را با یک جرئت حمیت مندانه دارند از پیش می‌برند...»

و روزنامه عدالت بر ترجمه مقاله مشورت افزوده است:

«در میان افراد قدرشناس و چیزفهم ملت ما کم‌تر کسی است که نام نامی جناب حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف را نقش حافظه ارادت و خلوص خود نکرده باشد. و نیز درجه غبنی را که مجلس شورای ملی ما از عدم حضور او حاصل کرد، داستانی است که عارف و عامی همه می‌دانند و قولی است که جملگی برآیند. در موقعی که جناب فاضل دانشمند، هم قلم محترم ما احمدبیک آقاف، شرحی مبنی بر اظهار تلهف و مدافعه در خصوص اظهارات ناشایستی که در تهران از طرف مغرضین نسبت به مقام بلند حکیم روشن ضمیر شده بود، در روزنامه محترمه ارشاد مرقوم و مکتوب متظلمانه آن جناب را نیز در ذیل آن درج کرده بودند، مع التأسف از هیچ کدام از مطبوعات داخله ما اظهار همدردی و سروصدا نشد. اداره عدالت نیز نظر به پاره‌ای ملاحظات و گرفتاری‌های شخصی که داشت، نتوانست در این باب از حقوق ضایع شده آن پیر مجاهد که حزب وطنی نام ارجمندهش را قافله سالار و شیخ المجاهدین گذارده‌اند، مدافعه نماید و با زبان حقیقت‌گوی قلم بی ادبان وقت را که مانند خروس بی هنگام به ترنم درآمدند، ادب کند...»

در این موقع خداوند را سپاس گوئیم که مدافعه‌نامه‌ای را که منظور داشتیم از جراید اروپا نقل کرده، به ادای آن چه که از ما فوت شده بود، ذمت خود را از زیر بار مسئولیت

وجدانیه بیرون کشیدیم.»^۱

طالبوف اگرچه بخش اعظم عمر خود را در خارج از ایران و در قفقاز و داغستان به سر برده بود، چندان علاقه‌ای به این آب و خاک داشت که انتقاد راست و ناراست بعضی از نویسندگان قفقازی در آغاز مشروطیت از ایران و ایرانی را بر نمی‌تافت. چنان که در نامه‌ای به میرزا جعفر خامنه‌ای، ظاهراً دربارهٔ انتقادهای طنزآمیز جلیل محمد قلی زاده چنین نوشته است: «ایرانی غیرتمند نباید راضی شود که یک مجهول نخجوانی هر روز به علما و پادشاه عواید اجدادی ما هجوب‌بگوید و بنویسد. جز ایرانی عیب ایرانی را نباید بگوید، مگر این که دهنش مشت بخورد.»^۲

در نامه‌ای از او هم که در شماره ۳۳ (۶ ذی حجه ۱۳۲۴) جریدهٔ ملی تبریز به چاپ رسیده، نظر خود را با وضوح بیش‌تری بیان کرده است:

«... بفرمایید کدام تبریزی قراجه داغی است که برای منع دخول و سوختن نسخه‌های ملانصرالدین به اغوای معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبهٔ اذن دخول بکند. هرکس هجو ولی نعمت تاجدار خود را بگیرد بخواند، یا با نویسندهٔ او مکاتبه نماید، چنین بی‌غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند. آقای امام جمعه مقصر بود خودمان نفی کردیم، به دیگران مجهول و ناسزا چه می‌رسد مباشر ترسیمات قبیحه بشوند. اگر کاسنی تلخ است، از بوستان است، اگر عبدالله مجرم است، از دوستان. عیب ایرانی را باید ایرانی نژاد بگوید، نه دیگران، هرکس را عقیده غیر از این است، ایرانی نباشد.»

می‌دانیم که هفته‌نامهٔ ملانصرالدین از صفر ۱۳۲۴/آوریل ۱۹۰۶ در تفلیس به انتشار آغازیده و «چون با زبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته می‌شد و نگاره‌ها (کاریکاتورها) می‌داشت، آن را بیش‌تر می‌خواندند. در ماه‌های نخست جنبش محمدعلی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلو گرفت و در پستخانه نگه می‌داشتند. ولی آزادی‌خواهان آزرده‌گی نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن با تلگراف از دارلشورای آزاد گردانیدن آن را خواست. این همان داستانست که طالبوف در نامهٔ خود می‌آورد و آزرده‌گی می‌نماید.»^۳

موضوع جلوگیری از ورود ملانصرالدین به ایران و تلگراف انجمن تبریز به مجلس در این خصوص، در روزنامه عدالت منعکس است:

«مجموعهٔ محبوبهٔ ملانصرالدین چند هفته است که به تبریز نمی‌آید و همچو معلوم

۱ - عدالت، س ۳، ش ۴ (؟ جمادی الاول ۱۳۲۵)، صص ۵ - ۲.

۲ - داستان دوستان، صص ۷ - ۵۶. ۳ - تاریخ مشروطه، ص ۱۹۴.

می‌شود که در پستخانه توقیف نموده‌اند. از این جهت نهایت افسردگی و مایوسی برای اهالی روی داده است. زیرا که این فقره در ضد مشروطیت و دلیل بر عدم استحکام آنست. و در حق صدور اجازه توزیع آن تلگرافی از انجمن تبریز به دارالشورای مرکزی مخابره شد.^۱

در سطور پیش ملاحظه گردید که طالبوف به اعیان پرستی و سازشکاری متهم بوده است و واقعیت هم اینست که وی دست کم با قشری از حاکمیت قاجاری میانه خوبی داشته و از رجال ایرانی زیادی و از آن جمله امین الدوله و... در خانه خود پذیرایی کرده است. امین الدوله وقتی در اواخر عمر مجبور به ترک ایران شد، همراه افراد خانواده خود، به داغستان رفت و مهمان طالبوف شد.^۲ وقتی هم که اتابک در اوایل سال ۱۳۲۵ ق جهت تصدی مقام صدارت محمدعلی میرزا عازم ایران بوده، در قفقاز با طالبوف ملاقات کرده، سفارش نامه‌ای از او به عنوان سعدالدوله — که در آن تاریخ وجیه المله بوده و ابوالمله نامیده می‌شده و ایالت مجلس را به عهده داشته — می‌گیرد و...

در جریان سفر دوم مظفرالدین شاه به فرنگ در ۱۳۲۰/۱۹۰۲ هم طالبوف دوبار — در اول صفر و ۱۸ جمادی الاخر — در باکو توسط اتابک شرفیاب حضور شاهانه می‌شود. مظفرالدین شاه از ملاقات دوم چنین یاد کرده است:

«میرزا عبدالرحیم طالبوف را به حضور آوردند. شمشیر و سجاده پیشکش آورده بود و عریضه‌ای هم عرض کرده و قصیده‌ای انشاد نموده، خودش خواند. اشعارش را خیلی خوب ساخته بودند. عیناً در این جا نوشته می‌شود:

ای وطن ای که مرا قبله به جز سوی تونیست نپرستم به خدا کعبه اگر کوی تونیست
[... و بعد از ۶ بیت دیگر در ستایش وطن] خطاب به شاه می‌گوید:

نظم ملک تو آسودگی خلق، جز این آرزو در دل این پیر دعاگوی تونیست.^۳

ناگفته نماند که تقی زاده هم در سرراه خود از تبریز به تهران — که از طریق قفقاز صورت گرفته — در اواخر شعبان ۱۳۲۴ چند روزی در تمیرخان شورا مهمان طالبوف شده و از آن دیدار چنین یاد کرده است:

وقتی در باکو بودیم «یکی از ایرانیان قدیم باکو گویا به نام عباسعلی که رفیق و از دوستان حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف معروف بود، به من خیلی اظهار خصوصیت کرد و گفت که از طالبوف مکتوبی به او رسیده که در آن تقاضا کرده بود او از من درخواست کند

۱ — عدالت؛ س ۲، ش ۲۹ (۱۷ ذی قعدة ۱۳۲۴)، ص ۱. ۲ — خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۸۲

— ۲۸۱.

۳ — دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگستان، صص ۳۳ و ۱۴۱.

که دعوت طالبوف را به مقرر خودش، یعنی تمیرخان شورا در داغستان بپذیرم. من این دعوت را با کمال میل قبول کردم و از باکو، از راه دربند و پتروسکی به داغستان و تمیرخان شوره رفتم و به منزل طالبوف وارد شدم. مشارالیه در سن کهولت بود و چشمش قدری ضعیف شده بود. مرا با کمال محبت در خانه خود پذیرفت و آن چه که لازمه محبت و پذیرایی بود فروگذار نکرد. چهار شبانه روز در منزل او ماندیم؛ یعنی من و میرزا علی محمدخان که با من همراه بود. روز و شب با آن مرد مجرب و دانا مشغول صحبت بودیم.^۱

از ذکر مطلب دیگری نیز در رابطه با طالبوف نمی توانم صرف نظر کنم، و آن نقل پیامی است به زبان ترکی آذربایجانی که بمناسبت افتتاح مدرسه دخترانه ای در ۷ اکتبر ۱۹۰۱ در باکو، از تمیرخان شورا به بنیان گذار آن مدرسه مخابره کرده است؛ نمونه ای از نثر ترکی «مهندس انشای جدید» فارسی، با تصرفی جزئی در رسم الخط آن:

«بادکوبه ده، رئیس مکتب انائیه، حاجی زین العابدین تقیوفه

بوگون سیزین اوجا همتینیز یله عورتلرین عمومی تربیه سی ایچون اولمجی انائیه مکتبی آچیلور. سیزین معارف خانه نیزین همیشه لیکله دوام ائدیب، موفق اولماقیله سیزجنابی تبریک ائدیرم. بوگونکی رسم گشاده تاریخلر شهادت و ثره جکله که بو اوکتیابرین یئئدیمجی گونی سیزنجابت مآبین انسانیت و مدنیت چکدیگینیز زحمتلری بیان ائدیر. علاوه بر این که تربیه لو آنالار و مربیه لرین معرفتی نسل به نسل اوزانا جقدیر، سیزین بو مقدس نشانگاهینیز همیشه لکیله دیری قالوب، سیزدن رضامند لیک ائده جکدیر. بلی! الله تعالی سیزه چوخ عمر و ثرسون، یاخشی ایشلرین منفعتی ایچون که سیزده اونلاری چوخ ایللر ایچون عمله گئوره سینیز طالبوف.»^۲

به حاجی زین العابدین تقی یف، رئیس مکتب اناث در بادکوبه

امروز در سایه همت بلند شما اولین مکتب اناث برای تربیت عمومی عورت ها گشوده می شود. ضمن آرزوی دوام ابدی معارف خانه شما و موفقیتتان، جناب عالی را تبریک می گویم. تواریخ شهادت خواهند داد که این روز ۷ اکتبر بیانگر زحماتی است که جناب نجابت مآب شما در راه انسانیت و تمدن متحمل شده اید. گذشته از این که معرفت مادران و مربیه های باتربیت نسل به نسل ادامه خواهد یافت، این نشان گاه مقدس شما برای همیشه زنده مانده، نسبت به شما اظهار رضایت خواهند کرد. بلی! خداوند تعالی عمر طولانی به شما عطا کند تا شما هم سال های زیاد اعمال خیر را به جای آورید. طالبوف

44 (ص ۴۵۱) — در حدود ۸/۵ ماه بعد، باز خبری درباره کتاب فرستی طالبوف به مدرسه رشديه تبریز در ناصری درج گردیده است:

«... جناب آقا میرزا عبدالرحیم ابن ابوطالب تبریزی، ساکن شهر تمرخان شوره قفقاز، که به انسانیت و مدنیت ممتاز می باشند، چهار جلد کتب مفصله ذیل را که مشحون از مطالب مفید و فواید علمیه و امور نافع است و به زبان فارسی ترجمه و تألیف نموده و در مطبعه جلیله اختر به طبع رسانیده، دوست جلد مجاناً به مدرسه شریفه مزبوره اهدا نموده و پنج صندوق هم برای فروش به دارالسلطنه تبریز فرستاده اند. قیمت آن ها از این قرار است:

سفینه طالبی پنج هزار. فیزیک هزار و پانصد دینار. نخبه سپهری هزار و پانصد دینار. پندنامه قیصر دوهزار دینار.

مبلغ مختصری هم خرج کرایه و گمرک شده. توضیحاً اعلان می شود، مبلغ مزبور به پول دولت بهیه روسیه است. هرکسی طالب باشد، در حجره حاجی احمدآقای کتاب فروش و آقا سیدابراهیم، روبه روی مسجد جامع به فروش می رسد، به آن جاها رجوع نماید»^۱

45 (ص ۴۷۴) — علت عمده شورش های هراز گاهی تبریز در آن دوره قحطی های ناشی از کمی بارندگی و آفت زدگی محصول و یا به ویژه قحطی های ساختگی محتکران بود. در غالب شماره های روزنامه ناصری که از سال ۱۳۱۱ ق به بعد در این شهر منتشر می شده، به تشویش مردم در نتیجه گرانی و یا نامرغوب بودن نان و گاه به آشوب های این کارد به استخوان رسیده ها اشارت هایی رفته است. از آن میان به عنوان نمونه گزارش دوشورش، که اولی در سال ۱۳۱۳ ق و دومی در سال ۱۳۱۶ ق اتفاق افتاده و هر دو به غارت انبارها و خانه های فتودال های بزرگ منجر شده، در این جا نقل خواهد شد. گزارش اول از این قرار است:

«از آن جایی که اکنون اقتضای فصل را موقعی است که حاصل سنه ماضیه تمام و محصول آتیه به دست نیامده است و اکثر در این فصل بعضی اجناس تسعیری به هم می رسانند؛ خصوصاً امسال که قدری هم خشکی هوا سربار گردیده، علیهذا در قیمت غله این روزها اندک ترقی حاصل بود. چنانچه غله که خرواری شش تومان و هفت تومان به فروش می رفت، از نه الی ده تومان ترقی کرده و به ملاحظه همین نرخ در قیمت نان هم در منی صد دینار و یک عباسی گران واقع گردیده بود. چون اهالی آذربایجان عموماً به واسطه عدم دخل و سوانح سابقه برداشت، مخارج خودشان را طوری برآورد کرده اند که همان وجه معینی که همه روزه دخل دارند همین کفایت مخارج یک روزه را با قیمت معینه اجناس به صعوبت می نمایند، لابدأ

اندک ترقی در ملزومات موجب اندوه عظیم و ستوه عمومی، خاصه فقرای اهالی می‌شود.

این اندک تسعیر و ترقی اجناس در غیاب موکب والا [ولیعهد] که به چمن سعد [سعید] آباد شریف فرما شده بودند، موجب اغتشاش گردیده، جمعی از انام و طایفه نسوان و فقرای مملکت ازدحام نموده، برای عرض حاجت و قرار تخفیف در قیمت نان و گوشت و سایر ملزومات هیاهویی بر پا داشتند. اراذل و رجالة بیکاره هم که همه اوقات منتظر موقعی برای هرزگی و اغتشاش هستند، به آن‌ها ملحق شده، و ازدحام کثیری فراهم آمد. به طوری که اصل مطلب از مباهان رفت. جمعیت و شورشیان هیاهوی کنان خانه جناب مستطاب اجل آقای قایم مقام [پیشکار کل مملکت آذربایجان] را قصد کرده و بدان سوی هجوم آوردند. جناب معزی الیه با این حالت اقامت خودشان را در آن منزل مقرون به صواب ندانسته، و چند نفری برای حفظ و حراست آن‌جا، که حتی الامکان لازم بود، گماشته، و عمارت حضرت اقدس والا [ولیعهد] را بهترین نشیمن و آسوده‌ترین مأمن خود قرار دادند و آن ازدحام که از هنگامه طلبان و شورشیان چند تشکیل یافته بود، به درب خانه جناب معزی الیه ریختند و مستخفظین به ملاحظه اطفای شر از این مرحله و تهدید عامه، چند تیر تفنگ هوایی انداختند و در آن میان چند نفری دوچار گلوله و زخم‌دار شدند. در این موقع حضرت اقدس والا روحانفاده از چمن سعدآباد عازم شهر بودند. در بین راه مراتب را به عرض رسانیدند. معجلاً تشریف فرمای شهر شده و کارگزاران مملکتی را برای حفظ عمومی و اسکات عامه مأمور کردند. و جناب مستطاب ملجاً الانام غوث المسلمین آقای حاجی میرزا جواد مجتهد سلمه الله تعالی را نیز اطلاع داده، شرف حضور حاصل نمودند. الحق وجود ایشان را در این مواقع اثر بی پایان است و آن‌چه لازمه اصلاح بود، به عمل آوردند.

شاهزاده عین الدوله به حسن کفایتی که داشت، خدمت نمایانی کرده و کارگزاران مملکتی را حضرت اقدس به جهت اطفای این نایره به هر سو مقرر فرمودند. و بیگلربیگی شهر را تغییری بسزا فرموده، معزول داشتند. لاجرم هنگامه در آن روز به هرنحوبود، خوابیده و شب را به پایان بردند.

فردای آن، علی الصباح اقتحامی مجدداً با شراره تمام فراهم آمده، قصد کوچه حرم و خانه جناب قایم مقام را نمودند. حضرت اقدس به اقتضای رأفت جبلی که دارند، قدغن فرمودند که احدی شلیک ننماید. جناب قایم مقام هم با حالت مسالمت وسعت صدری که دارد، مستخفظین را خواسته، حکم به عدم ممانعت فرمودند. جمعیت یک مرتبه به خانه ایشان ریختند و آن‌چه مقصودشان بود، معمول و تاراج کردند.

جناب مستطاب قدوة الانام آقای [میرزا موسی] ثقة الاسلام سلمه الله تعالی، که از علمای محترم و بزرگوار شهر دارالسلطنه (تبریز) می‌باشند، به ملاحظه اسکات و اطفای مرحله

از هیچ گونه پیش گیری و اسکات خودداری نفرموده، و کمال مساعدت نموده، و آن چه امکان داشت، از رجاله باز گرفته و جمعیت را با ملایمت ساکت و از طرف دیگر جناب مستطاب کھف الانام آقای [میرزا جواد] مجتهد سلمه الله تعالی در حضور مبارک حاضر و تشریف فرمای مسجد شده، با نصایح مشفقانه و مواعظ مصلحانه آبی به آتش فتنه پاشیده، و قدری اطفای حرارت گردید و متفرق شدند. همچنین جناب مستطاب ملجاء الانام آقای حجة الاسلام و جناب مستطاب آقای حاجی میرزا رضا آقا و سایر علمای عظام کثر الله امثالهم در اصلاح عامه از هیچ گونه نصایح مشفقانه و اقدامات مجدانه خودداری نکردند.

و حضرت اقدس [مظفرالدین میرزا]... شاهزاده نصره السلطنه را... برای رسیدگی انتظامات شهریه تعیین فرموده و فوراً برآورد تفاوت گندم را با قیمت نان ملاحظه فرموده، مبلغ پنج هزار تومان عباله برای تفاوت ده روزه از صندوق خانه مبارکه مرحمت و نان را منی هزار مثقال در سه عباسی نرخ داده و مقرر فرمودند که مجلسی از علما و اعیان و تجار تشکیل یافته و قرارى به کلیه عمل داده شود... و این اقدامات حسنه از هر جهت موجب افزایش و گشایش زیاد گردید. و گوشت را هم که محتاج الیه عمومی است، به آقای ناظم میزان [واگذار کردند]... اکنون به حمد الله... نان و گوشت فراوان و شهر قرین کمال انتظام و عموم اهالی به دعای سلامت ذات اقدس همایون شاهنشانی ارواحنا فداه اشتغال دارند.»

و ناصری افزوده:

«هرگاه به درستی ملاحظه شود، باعث این گونه مفاسد آنانی هستند که به ملاحظه اندک منفعت خود غله را حبس و انبار نموده و از فروش آن مضایقه می نمایند...»^۱

بلافاصله پس از این حادثه جلسه ای با شرکت دولتمردان و اعیان و علما و تجار درجه اول شهر بر پا می گردد و با اعاناتی که جمع آوری می کنند، مبلغ ۲۸ هزار تومان لازم برای تهیه کسری غله مورد نیاز ۴۰ روزه — تا آغاز برداشت محصول — وثابت نگاه داشتن قیمت نان، فراهم می آید و تشنج به تدریج رفع می گردد.

در همین رابطه درگیری یی هم بین اختر و ناصری پیش می آید. علت درگیری هم چاپ نامه ای فرستاده شده از تبریز در شماره مورخ ۱۷ جمادی الاول ۱۳۱۳ اختر بود. در آن نامه نوشته شده بوده است که «در تبریز اگر چه ظاهراً در بازار نان هست، ولی به جز از تبریز در هیچ جای دنیا آن نان را نمی خورند. گذشته از آن باید تدبیری به کار برد که اساساً کار اصلاح شود و در هر پنج روزی سبب سلب امنیت و آسایش عمومی نشده، عوام مصدر حرکاتی که موجب شماتت بیگانگان و سرافکنندگی دوستان است، نشوند. همچنین است عمل گوشت و

سایر حوایج ضروریۀ اهالی مملکت. این ها نیز ممکن نتواند شد مگر به صفای نیت بزرگان...»

ناصری ضمن گلایه از اختر که چرا نامه ای را بی تحقیق چاپ کرده، می نویسد که «اشخاصی که در تبریز مقیم و حاضرند و معاینۀ ناظرند، حالت حالیه مملکت و فراوانی و خوبی گوشت و نان را به مشاهده و عیان می بینند و از روی راستی و انصاف تصدیق می نمایند که در سال های فراوانی هیچ گاه در بازار نان از این خوب تر نبوده و گوشت و زغال و سایر حوایج ضروریه هرگز از این بهتر و بیش تر یافت نمی شده.»^۱

نویسنده ناصری شعری را نیز که حکیم لعلی به همین مناسبت سروده، بدون ذکر نام شاعر در همین مقاله که عنوانش «رفع شبهت» است، نقل کرده است:

ابوالبشر که به گندم بهشت را بفروخت	ازین معامله آتش دل بشر بگرفت
همای راد ولیعهد داور دانا	سر تلافی این قصه در نظر بگرفت
بداد گندم و از نوبهشت را بخیرید	به بین چگونه قصاص پدر پسر بگرفت
و اما ماجرای غارت انبار و خانه نظام العلما:	

«اهالی تبریز در اوایل این سال [ربیع الثانی ۱۳۱۶] مسئله قلت نان را دست آویز قرار داده، و روز سه شنبه [۱۸ ربیع الثانی] دکانین و اسواق را بسته و در بقعۀ متبرکۀ سید حمزه اجتماع و بنای غوغا و هایهوی گذاشتند. روز دیگر با هیئت اجتماع از آن بقعه بیرون آمده، بنا بر سابقۀ عداوتی که با خانوادۀ جناب مستطاب نظام العلما داشتند، یک مرتبه به سر خانۀ جناب معزی الیه هجوم آوردند و جناب معزی الیه محض حفظ جان و مال و عیال خود، در را بسته و آدم های ایشان از بالای بام با مردم غوغایی بنای مدافعه را نهادند. چند نفر از طرفین مقتول و مجروح شد. جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای امیر نظام دودفعه به شخص شریف خودشان به میان آن جماعت تشریف آورده و آن جماعت را در هر دو دفعه به ملاطفت و نصیحت و تهدید و وعید متفرق و منصرف کردند و همگی آرام شدند. شب همان روز جناب مستطاب آقای نظام العلما سلمه الله با اهل و عیال و منسوبان و متعلقان، خانه و ما فی البیت خود را به تماشا گذاشته، در دل شب از شهر حرکت کرده، عازم طهران شدند. روز دیگر غوغا طلبان و رجالۀ علی الطلیعه و علی الغفله به خانۀ جناب معظم ریخته، خانۀ ایشان را با خانه های جناب جلالت مآب اجل علاء الملک و جناب ثقه الدوله غارت کردند و به غارت اشیاء و مخلفه کفایت نکرده، اکثر عمارات را خراب و قدری را آتش زدند. وقوع این حادثۀ اسف آمیز

به غایت اسباب تحسر و تأسف غیرتمندان و متمدنین گردید.^۱

به دنبال این حادثه نیز مجلسی از امراء و تجار و ملاکین دستخوش وحشت به ریاست امیرنظام گروسی در عمارت مبارکه دیوان خانه تشکیل یافت و مثل سابق وسایل لازم برای تثبیت قیمت نان در ۴ عباسی فراهم آمد.

می‌دانیم که نظام‌العلمای دیبا از ملاکان بزرگ در آذربایجان بوده و به پشتوانه برادرانش چون ناظم‌الدوله و علاءالملک که در این کتاب مورد معرفی قرار گرفته‌اند و میرزا فضل‌الله خان دبیرالسلطنه که منشی باشی ولیعهد بوده و... نزدیکی به شخص ناصرالدین شاه و مقام علمی و روحانی خویش از نفوذ خاصی در آذربایجان برخوردار بوده و به نوشته مهدی مجتهدی «به امیرنظام گروسی و ولیعهد چندان اطاعت نمی‌کرد و از آنان حساب نمی‌برد. [بنابراین] امیرنظام برضد او تحریکات کرد؛ جمعی از رجاله را واداشت که به اتهام احتکار به خانه او ریزند و آن را غارت نمایند.»^۲ اما حادثه ریشه‌دارتر از یک توطئه شخصی می‌نماید.

در سال‌های بعد هم در تبریز و شهرهای دیگر به علت کم‌یابی نان و گوشت بارها شورش‌هایی در گرفته است که آگاهی از چگونگی آن‌ها نیازمند جستجوی و تحقیق جداگانه گسترده‌ای است. مثلاً نگارنده در جریان تصفح روزنامه حکمت — که توسط یک تبریزی در مصر منتشر می‌شد — به مطلبی تحت عنوان «شهر آشوبی در تبریز» برخورد کرد که گزارشی است از شورش ناشی از گرانی نان و گوشت در این شهر که یک تبریزی به دفتر حکمت فرستاده و در یکی از شماره‌های ربیع الاول سال ۱۳۲۳ ق آن روزنامه درج گردیده است.^۳

46 (ص ۴۹۱) — امیرنظام اگر چه خود اهل ادب بوده، یکی از ادیبان تبریز را به نحو بی‌ادبانه‌ای ادب کرده است! در این مورد سیدحسن تقی‌زاده چنین شهادت می‌دهد:

«در همان زمان استبداد، چندسال قبل از مشروطیت، روزنامه‌ای به اسم احتیاج دایر شد که نویسنده آن علی‌قلی خان معروف به صفروف بود که حسنعلی خان امیرنظام گروسی حاکم تبریز آن روزنامه را توقیف کرده و علی‌قلی خان را به واسطه مقاله‌ای که در آن نوشته بود، به چوپ بست. (مقاله راجع به کارخانه چینی سازی و نبودن صنعت در ایران بود. همین کتک خوردن باعث جلب آن شخص به دستگاه محمدعلی می‌زا شد که رئیس خفیه نویسان شد...) بعدها همان شخص روزنامه اقبال [را] دایر کرد...»^۴

۱ — ناصری، س ۵، ش ۲۱ (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۱۶/۹ سپتامبر ۱۸۹۸)، صص ۱۲ — ۱.

۲ — رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۵۷.

۳ — حکمت، ش ۸۴۷ (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۳/۲۵ مه ۱۹۰۵)، صص ۷ — ۶.

۴ — نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۱ (تیرماه ۱۳۳۳)، ص ۱۰۰.

ناگفته نماند که نخستین شمارهٔ احتیاج در ۱۶ محرم ۱۳۱۶ در تبریز منتشر شد و روزنامهٔ ناصری «بشارت» انتشار آن را بدین گونه داد:

«روزنامهٔ جدیدی موسوم به احتیاج در صنایع و تجارت و سایر مطالب مفیده در تبریز به طبع رسیده و نمرهٔ اولش را دیده و از مقاصد معتدلهٔ آن رفیق جدید استحضار حاصل نمودیم. از خداوند ثبات و قرار مطبوع تازه را مسئلت نموده و انتشار معارف را در وطن گرامی از درگاه احدیت خواهانیم.»^۱

این روزنامه به ارزیابی گوئل کهن «تنها روزنامه‌ای است که برخلاف اکثر روزنامه‌های آن زمان، بی پرده و جسورانه از وابستگی شدید ایرانیان به صنایع، علوم و دست‌آوردهای نوین اروپا سخن می‌گوید و ریشخندگونه، قدرتمندان سیاسی و اقتصادی کشور را مورد سؤال قرار می‌دهد. علی‌قلی خان با گزینش عنوان احتیاج برای روزنامهٔ خود در حقیقت خواسته است، نیاز علمی و فنی و صنعتی ایران را یادآور شود و در رفع احتیاجات مصرفی و واردات کالاهای خارجی به کوشش برخیزد.»^۲

خود صفروف هم «مقصود کلی و تکلیف روزنامه‌نگار [را] فقط خدمت به دولت و ملت» می‌دانسته و از این رو بر آن بوده است تا «در هیچ باب مسلک مستقیم را فراموش نکرده و این جریده را از اولت تملق مداحی و اغراض عاری سازد.»^۳

از این رو همدارهایش گستاخانه نمود و به‌طوری که گذشت به چوب بسته شد و احتیاج پس از انتشار شمارهٔ هفتم توقیف گردید. علی‌قلی خان اندکی بعد اقبال را انتشار داد و در حقیقت شمارهٔ اول اقبال که در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۱۶ منتشر گردید، شمارهٔ ۸ احتیاج به شمار آمده است. اقبال هم بیش از ۸ شماره روی روز ندید و در چاه ویل توقیف فروغلتید.^۴ صفروف هم اگرچه وازد و در خدمت دشمن درآمد و راپورتچی باشی محمدعلی میرزای ولیعهد شد و «راپورت‌ها که می‌رسیده از زیر دست او می‌گذشته» با این همه «باچنین کاری خود از آزادی‌خواهان می‌بوده و با آنان همراهی و همدردی می‌نموده و به هنگام خود یآوری‌ها می‌کرده و آنان را از گرفتاری‌رها می‌گردانیده»^۵.

پس از اعلان مشروطه و دمیده شدن جانی تازه در کالبد مطبوعات، صفروف دیگر باره به روزنامه‌نگاری روی آورد و روزنامهٔ هفتگی آذربایجان را که از جهت شکل و محتوا تحت

۱ - ناصری، س ۵، ش ۱۲ (۲۱ محرم ۱۳۱۶/۱ ژوئن ۱۸۹۸)، ص ۱۲.

۲ - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳ - احتیاج ش ۲ (۲۳ محرم ۱۳۱۶)، ص ۱.

۴ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ج ۲، صص ۱۹۳ و ۲۲۳.

۵ - تاریخ مشروطه، ص ۱۵۱.

تأثیر ملانصرالدین بود، به زبان‌های ترکی آذربایجانی و فارسی انتشار داد. نخستین شماره این روزنامه فکاهی و مصور در ۶ محرم ۱۳۲۵/۱۹ فوریه ۱۹۰۷ انتشار یافته است. کسروی متن مشاعره‌ای را که بین آذربایجان و ملانصرالدین در رابطه با اتابک در گرفته، آورده است.^۱

۴۷ (ص ۴۹۷) — علم طبقات الارض اثری است که در سال ۱۲۹۹ ق/ ۱۸۸۲، «با اجازه وزارت جلیله مطبوعات سمت انطباع» پذیرفته است. میرزا یوسف خان [مستشارالدوله] این اثر را در زمانی که به قول خودش «پس از بیست و شش سال خدمت به دولت جاوید آیت، حسب الامر همایون از تبریز محکوم به توقف مشهد حضرت رضا علیه‌الاف التحیه والثناء» شده بود «از این که به ملاحظه حق‌شناسی نعمات بلانهایت اعلیحضرت اقدس ظل‌اللهی سزاوار ندید که در ایام ازوا و بیکاری از اقدام به شغلی که منفعت آن به دولت و ملت عاید می‌تواند شد، خود را باز بدارد، فلهمذا در سال هزار و دو و یست و نود و شش که سال سی و سیم سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران است، با عدم بضاعت شروع به ترجمه کرده، در ظرف چهارماه از لسان ترکی غربی (عثمانی) به زبان فصیح البیان فارسی آورده است.»

بنابراین بین ترجمه و چاپ و انتشار کتاب در حدود سه سال فاصله بوده و در همین فاصله است که لقب میرزایوسف خان از مستشارالوزاره — که پای مقدمه خود بر کتاب گذاشته — به مستشارالدوله — که روی جلد کتاب مندرج است، تغییر یافته است. کتاب هم به‌طوری که گذشت ترجمه کتابی است به ترکی از محمدعلی فتحی افندی.

محمدعلی فتحی عثمان‌بیک‌زاده (۵۷ — ۱۸۰۴) دانشمند ترک که پس از تحصیل در مدارس قدیم مدرس شد و به استادی مکتب معارف عدلیه و عضویت مجلس معارف و انجمن دانش رسید، آثاری دارد که بعضی از آن‌ها عبارتند از: ترجمه کلام اربعین حضرت علی، سرمایه نجات، حلیه سلطانی، ترجمه نصایح افلاطون، علم طبقات الارض.

اما اصل علم طبقات الارض کتابی بوده که در سال ۱۲۴۲/ (۲۷ — ۱۸۲۶) برای مکاتب مصر به زبان عربی نگارش یافته و محمدعلی فتحی افندی آن را در سال ۱۲۶۹/ ۱۸۵۳ به اشاره مجلس معارف برای تدریس در مکاتب عثمانی از عربی به زبان ترکی ترجمه کرده بوده است.

علی بخش قاجار نامی که در سال ۱۲۹۸ در رکاب مظفرالدین میرزای ولیعهد از تبریز به تهران آمده بوده، «به توفیق مطالعه این کتاب مستطاب که جناب جلالت مآب میرزا یوسف خان مستشارالوزاره دام اقباله، از زبان ترکی اسلامبولی به فارسی ترجمه نموده» بوده،

موفق شده، و خود بر این ادعا است که «کتب بسیار در هر علمی از لسان فرانسه به فارسی ترجمه» نموده و «کتب زیادی [را] که سایرین ترجمه کرده‌اند، خوانده و دیده است» بر این نظر است که «کم‌تر به این آراستگی کتاب مستطاب دیده» و «حقیقتاً چنین اشخاص سزاوار هرگونه امتیاز هستند، که عمر عزیز خود را محض وطن‌پرستی در نشر علوم و ترقی ملت و دولت صرف می‌نمایند، نه آنان که به تن‌پروری و عیاشی مشغولند.»^۱

اثر مورد بحث، در قطع جیبی و شامل ۲۷۱ صفحه و به احتمال قوی نخستین کتاب علمی زمین‌شناسی در زبان فارسی است. مستشارالدوله «مقصود از ترجمه و طبع این کتاب» را آن دانسته که «خاص و عام را به فهم و دانش تشویق و با کلام ظاهر المرام همه دانشوران انام را به این فن جدید کثیرالمنفعه ترغیب و دعوت» کند. زیرا که «این کتاب شریف در افاده مقاصد علم حکمت یک فن کامل است که تاریخ کره ارض و سایر مواد نافعه زمین را به سهولت فهم و درک می‌توان کرد...»

کتاب مورد بحث، که یکی از نخستین وسایل گشاینده راه شناخت و بینش علمی در این مملکت به‌شمار می‌رود، در بخش پایانی خود در بردارنده یک فرهنگ لغات علمی است. لغاتی که «در کتب دیگر به معانی مختلفه آمده است؛ اما محض تقابل لغات خارجه لغات مذکوره را انجمن دانش دولت علیه عثمانی در مقام اصطلاحات این علم قبول کرده و به همان معانی آورده‌اند که در این کتاب به همین معانی مقابل هر لغت نوشته شده است.»

کتابچه رمز یوسفی را «یوسف ابن مرحمت پناه حاجی میرزا کاظم تبریزی» در سال ۱۲۸۲ ق در تفلیس به چاپ رسانده و سپس آن را تصحیح و تکمیل و در سال ۱۲۹۲ ق در تبریز تجدید چاپ کرده است. کتاب ۲۹۰ صفحه‌ای اخیر در بردارنده فهرستی از لغات متداول روزمره با رمزهای عددی نلگرافی است. مستشارالدوله بعدی در مقدمه‌ای که بر این کتابچه نوشته، تلگراف را دور نگار ترجمه کرده است.

خان بابامشار این چاپ‌های کتاب‌های او را دیده است:

رسالة برآورد مخارج راه آهن از مشهد به طهران و سایر شهرهای ایران، تهران ۱۲۹۷.

گنجینه دانش، بمبئی ۱۳۰۲، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۸ ق [در ۲۶۲ صفحه].

منهج الحساب، طبع تبریز...

میرزا عبدالرسول منشی تبریزی، کتاب رهنمای سفر را به «حسن اهتمام و تشویق...

میرزا یوسف خان مستشارالدوله از روی ترجمه‌ای که شکیب افندی از اثر مسیومارتنسک

۱ - علی بخش قاجار پسر اسکندر میرزا ابن عباس میرزا، از فارغ التحصیلان دارالفنون و مترجم آثاری چون ترجمه تاریخ ینگه دنیا، تهرودوموند، حیات فوبلاس (ترجمه فوبلاس)، تشریح الابدان و... مؤلف کتابی به نام میزان الملل بوده است. اثر اخیر در سال ۱۳۲۴ ش به همت سید جلال‌الدین محدث چاپ و منتشر شده است.

آلمانی کرده بوده، به فارسی ترجمه کرده و در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ در بمبئی به چاپ رسانده است.

۴۸ (ص ۵۰۴) — با کیخانوف تألیف قانون قدسی را در دسامبر ۱۸۲۹ به پایان رسانده و ژنرال پاسکویچ معروف آن را به پیوست نامه مورخ ۱۸ مارس ۱۸۳۰ از تفلیس به گراف نسلرود، وزیر خارجه روسیه فرستاده، در آن نامه با کیخانوف را دانشمند بزرگ زبان‌های شرق معرفی کرده، ضرورت چاپ قانون قدسی را خاطر نشان ساخته بود. ناظم آخوندوف در این باره چنین نوشته است:

«نگارش، چاپ و مورد استفاده قرار گرفتن قانون قدسی در تاریخ کتاب شناسی آذربایجان صفحه جالبی به شمار می‌رود. از تزار گرفته تا مأموران عالی رتبه‌ای چون جانشین در جریان چاپ آن قرار گرفته‌اند و در مدارس نظامی و غیرنظامی تدریس شده است و مؤلفش مورد تقدیر و تشویق قرار گرفته است. این کتاب در مطبعة روزنامه Tifliski vedomosti به چاپ رسیده است.»^۱

فریدون بیگ کوچرلی که نسخه‌ای از قانون قدسی را داشته، می‌نویسد که «مرحوم مصنف ضمن شرح و بیان قواعد صرف و نحو و اصول آن‌ها، ابیات و رباعیات و مصراع‌هایی به زبان فارسی، به عنوان شاهد آورده است. گفتنی است که اوبعضی از این مثال‌ها را از شعرای فارسی اقتباس کرده و بعضی دیگر را از طبع فسون ساز خود پدید آورده است.»^۲

حال که سخن از یکی از آثار با کیخانوف رفته، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر خاطر نشان ساخته شود که نسخه‌ای از کشف الغرایب — که ترجمه و تألیف عباسقلی قدسی تخلص بادکوبی [با کیخانوف] و میرزا محرم قرباغی، متخلص به مریض، در [سال] ۱۲۴۶، به زبان فارسی است و این نسخه ۸۹ صفحه‌ای در سال ۱۲۹۸ ق کتابت گردیده — در کتابخانه مجلس شورا، به شماره ۵۴۳۳ موجود است.^۳

بعدها دستور زبان فارسی‌های دیگری نیز در قفقاز به چاپ رسیده است که از آن جمله‌اند:

قواعد مختصر فارسی برای مبتدیان، اثر خامة عبدالسلام آخوندزاده، معلم مدرسه دارالمعلمین زاقافقاز. این اثر ۵۹ صفحه‌ای فارسی در سال ۱۳۰۹/۱۸۹۱ در مطبعة کمال انسی زاده به چاپ [سنگی] رسیده است.

۱ — با زبان اسناد، ص ۲۵.

۲ — مواد تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۱، بخش ۲، ص ۲۸۳.

۳ — فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۲، ص ۱۵۲.

دستورپارسی، برای شاگردان کلاس اول، از میرزا محسن. این اثر ۳۱ صفحه‌ای فارسی در سال ۱۹۰۹ در مطبعه برادران اروجوف در باکوبه چاپ رسیده است. رهبر سخن، قسمت دوم، سال سوم، از میرزا محسن. این اثر فارسی ۱۱۷ صفحه‌ای در سال ۱۹۰۰ در مطبعه مذکور به چاپ رسیده است.

بدرة الاطفال فی اصول تدریس فارسیه، از عباس محمدزاده الشهیر به فارسی فی ایروانی. این اثر ۱۱۵ صفحه‌ای در سال ۱۹۱۱ در مطبعه برادران اروجوف به چاپ رسیده است.

49 (ص ۵۱۱) — در یکی از شماره‌های روزنامه ادب اعلانی چاپ شده است تحت عنوان ژیل بلاس. در این اعلان به «دانش پژوهان مملکت بشارت» داده شده است که «کتاب ژیل بلاس [را] که در تمام دنیا معروف و به هرزبانی ترجمه و طبع و نشر شده است، در ایران هم سابقاً ترجمه و طبع شده بود و از جهاتی ناقص می‌نمود، این اوقات جناب مستطاب حکیم اجل و طبیب لیب افضل دکتر میرزا محمدخان کرمانشاهی به وضعی مرغوب و اسلوبی مطلوب ترجمه فرموده و آن کتاب در مطبعه خورشید با نهایت دقت طبع شده و چندین مجلس تصویرات آن را در دستگاه گراور که به همت و اقدام و زحمت و اهتمام جناب جلالت مآب اجل آقای عکاس باشی در این مملکت دایر شده، ترسیم و گراور نموده‌اند و مختصراً از هیچ جهت نقص ندارد و اول کتابی است که در این شهر به اسلوب بلاد متمدنه طبع و ترسیم شده است و خواننده و بیننده را مبغی لذت می‌دهد؛ بلکه اطلاع و تربیت می‌افزاید... محل فروش در مطبعه خورشید و کتابخانه خورشید و مغازه علمیه؛ هرکس طالب است به آن‌جا رجوع نماید.»^۱

ناگفته نماند که خود کتاب از نام مترجم عاری است.

اعلان مذکور، که به احتمال قوی توسط مجدالاسلام — سردبیر ادب و مترجم رمان دختر فرعون که به‌طور پاورقی در همان روزنامه به چاپ می‌رسید — نوشته شده، دارای مقدمه جالبی است در مورد ادبیات نوین غرب و ترجمه آن به زبان فارسی:

«دانشمندان عالم میزان صلاح و فساد اخلاق امم را از مطبوعات آن‌ها قیاس گرفته و به کینه احوال آن‌ها پی می‌برند؛ مخصوصاً از ادبیات متداوله بین آن ملت بهتر و زودتر درجه دانش و مراتب اخلاقی آن ملت فهمیده می‌شود. چنان‌چه از دویست سال قبل که آفتاب علم در اروپا تابش نمود و تمام ممالک غرب را از اشعه خود منور فرمود، مصنفین بزرگ شروع به

نوشتن افسانه نمودند و اغلب مقاصد سیاسی - پلتیکی خود و دولت متبوعه خود را در طی افسانه ها اجرا داشته اند؛ جهت عمده آن که مردم به اسم افسانه زود رغبت به خواندن می کنند و هر نکته را که مصنف در آن کتاب گنجانیده باشد، به خوبی فرا می گیرند. و ترتیب افسانه صحیح به این قسم است که: اولاً، باید مطابق تاریخ صحیح عصری از اعصار بوده باشد. ثانیاً، دروغ صرف نباشد و اصول مطالب اقلاً مطابق با تاریخ بوده باشد. ثالثاً، محال عقلی و عادی نداشته باشد... رابعاً مشتمل بر نتیجه عاقلانه باشد؛ از قبیل مطالب سیاسی و تهذیب اخلاق و ستایش عدل و نکوهش ظلم...»

و بعد از اشاره به مضامین داستان های عشاق پاریس، سفر هشتاد روزه و دختر فرعون، خاطرنشان می سازد که «اما بدبختانه افسانه های مملکت ما مشتمل بر هیچ یک از این ها نیست؛ بلکه تمام برعکس است. بعلاوه از این که دروغ صرف است و با هیچ تاریخی مطابقت ندارد، تمام از قبیل موهومات، بلکه از محالات است و نتیجه ای جز فساد اخلاق ملت ابداً بر او متصور نیست و فی الحقیقه بنای تمام آن ها بر یک معنی است که وجود ذهنی هم نداشته، چه جای وجود خارجی؛ و آن مسئله سحر و جادو و دیو و پری و طلسم است. چنان که هرکس رموز حمزه و خاورنامه و اسکندرنامه و حسین کرد و امثال آن ها را خوانده باشد، مدعی ما را می فهمد.»

و آن گاه به جریان ترجمه ادبیات غربی می پردازد:

«مجملاً از برکت افتتاح دارالفنون و پیدایش چندین نفر دانشمند در این مملکت، این وضع تقریباً منقلب و آن مطبوعات منسوخ شده. مخصوصاً مرحوم مغفور شاهزاده محمد طاهر میرزا افسانه های خوب فرانسه را به فارسی ترجمه و منتشر نمود...»

بعد از این مقدمه نوبت معرفی ترجمه ژیل بلاس می رسد که مذکور افتاد.

50 (ص ۵۱۹) - شخصی که در سال ۱۳۱۵ ق دوره سال ۱۲۹۹ اختر را مطالعه کرده، درباره وضع آن مریض خانه چنین نوشته: «... یکی هم افتتاح مریض خانه تهران [در سال ۱۲۹۹] می باشد که در آن تاریخ بنای این تأسیس مقدس مبارک را که مستوجب رفاهیت تامه و موجب آسودگی عامه مردم است، گذاشتند؛ اما به طوری که باید و شاید همتی در مراقبت و توجه این دارالشفای نگماشتند. چنانچه حالیه به واسطه همین بی مبالائی همان اسمی بلامسمی و صورتی بدون معنی از این مریض خانه باقی است و دیگر رسمی نمایان و نامی شایان ندارد. مراقبتی در حق آن نمی رود و مواظبتی از آن نمی شود و هر مریضی که وارد آن مریض خانه می گردد، پرستاری صحیحی از او به جا نمی آورند و تیمار درستی از او نگه نمی دارند. به همین

جهت هرکس جان خود را دوست دارد، حتی الامکان به آن جا وارد نخواهد شد.^۱

51 (ص ۵۲۰) — در شماره مورخ ۱۲ رجب ۱۲۷۷/۲۵ ژانویه ۱۸۶۱ روزنامه دولت علیه ایران اطلاعی دربارۀ این نخستین طبیب ایرانی تحصیل کرده اروپا مندرج است:

«چون میرزا محمدحسین، پسر مرحوم میرزا احمد افشار، حسب الامر اولیای دولت علیه چندسال در مدرسه دارالفنون به تعلیم علوم طبیه مشغول بود و از آن جا که آثار قابلیت و استعداد او در حضور مرحمت ظهور ملوکانه جلوه گر گردید، امر قدر قدرت همایون شرف صدور یافت که به پاریس رفته، علوم مزبوره را تکمیل نماید و پس از آن که مشارالیه به پاریس رفته، مدت پنج سال در آن جا متحمل زحمت تحصیل گردید و در محضر حکمای فرانسه شش امتحان داده، دیپلم گرفت و به لقب دکتری ملقب آمد. در این اوقات مراجعت به دربار معدلتمدار همایون نموده، شرف اندوز خاک پای مبارک شاهنشاهی شد. نظر به این که ترقی کاملی نموده، قابلیتش در حضور مرحمت ظهور همایون... جلوه گر آمد، مشارالیه را به اعطای یک طاقه شال ترمه قرین افتخار فرمودند که همه روزه در حرکت اطبای مخصوص حضور مبارک شرفیاب خاک پای همایون شود. و نیز در مدرسه مبارکه دارالفنون بعضی از اطبای ایرانی را تعلیم نماید. و او نیز محض ازدیاد دعاگویی به جهت دوام بقای ذات کثیرالبرکات اقدس اعلیٰ بر خود لازم شمرده است که هر روز از صبح الی چهار ساعت و نیم از روز گذشته در منزل خود... نشسته، به معالجات مردم مشغول باشد. از طبابت و جراحی و کحالی و غیره هرکس طالب معالجه او باشد، در اوقات مذکوره به محل مزبوره برود...»^۲

52 (ص ۵۲۶) — مکتوب فارسی دیگری هم از مستر براون ملاحظه شده که در شماره های ۲۲ و ۲۳ (۱۳ ذی قعدة ۱۳۱۶/۲۵ مارس ۱۸۹۹ و ۲۰ ذی قعدة ۱۳۱۶/۲ آوریل ۱۸۹۹) روزنامه ثریا، طبع مصر، به چاپ رسیده است. وی این نامه را در پاسخ نامه علی محمدخان کاشانی، صاحب امتیاز و نگارنده روزنامه مذکور نوشته است. علی محمدخان از وی پرسیده بود که «در مدرسه کامبریدج چه قدر شاگرد تحصیل می کنند و چه قدر فارسی دان هر ساله از این مدرسه بیرون می آید و در کلاس درس فارسی چند نفر شاگرد و چند نفر معلم هست و اساس درس بر چیست و...»

براون بعد از نوشتن مجملی در پیرامون مدارس انگلیس، از «دو دارالفنون قدیم

۱ — ناصری، س ۵، ش ۷ (۱ ذی حجه ۱۳۱۵)، صص ۶ — ۵.

۲ — روزنامه دولت علیه ایران، شماره ۴۸۲، صص ۷ — ۱۰۶.

انگلستان، یعنی اوکسفورد و کامبریج» سخن به میان آورده، به این دست آویز که «چون خود [ش] سابقاً از طلبه این دارالفنون کامبریج بود [ه] و بیست سال مجاور این جا و یازده سال از زمره معلمین و مدرسین این جا [بوده]، لهذا بیش تر از احوال کامبریج بحث» کرده است. به نوشته او «عدد جمیع طلاب دارالفنون تقریباً سه هزار می شود» و «عدد آن هایی که به السنه شرقیه، غیر از عبرانی اشتغال دارند خیلی کمست» «طلبه السنه شرقیه به دو قسم منقسم است: آن هایی که محض اطلاع بر احوال سایر امم و شوق علم در این طریق داخل می شوند و این ها خیلی کمست. به قسمی که اگر در یک سال پنج شش تن به هم رسد بسیارست و از این ها هم اگر دونفر زبان فارسی را بخواهند، خیلی است. قسم دوم طلابی هستند که به هندوستان مأمور خواهند شد و می باید قبل از رفتن به غیر زبان اردو که از زبان [های] مسلمانان هند باشد، زبان دیگری را، یعنی زبان عربی یا فارسی یا سانسکرت را یاد بگیرند و عدد این ها بیش تر است از قسم اول. مثلاً حالا هشت طلبه که به هندوستان می روند پیش راقم الحروف فارسی می خوانند و دو طلبه که یکی می خواهد قنصل (کنسول) بشود و بعد از یک ماه دیگر از برای گرفتن منصب خود به اسلامبول می رود و آن دیگری محض حاصل کردن درجه خصوصی در السنه شرقیه، تحصیل عربی و فارسی می کنند.

اما طلبه قسم اول می باید چند تا کتاب بخوانند مثل دیوان حافظ و سیاست نامه نظام الملک و قدری از شاهنامه و قدری از مثنوی مولانا... و می باید از صرف و نحو و تاریخ اسلام و علم عروض و تاریخ ادبی فرس و عرب اطلاعی داشته باشند و انگلیسی را به فارسی و فارسی را به انگلیسی ترجمه بکنند؛ ولی در حرف زدن مشکل است به جایی برسند؛ از بس که فارسی دانان این جا کم است.

اما طلبه قسم دوم که مأمور هندوستان می شوند کم تر از طلبه قسم اول یاد می گیرند...

اما معلمین السنه شرقیه برین تفصیل است: زبان عبرانی چند تا معلم و مدرس، که یکی از آن ها می باید از احبار یهود و علمای آن ها باشد. زبان سریانی، یک مدرس... زبان عربی دو تا معلم که هر دو درین وقت انگلیسی می باشند... از برای زبان چینی یک معلم... زبان سانسکرت یک معلم که زبان های قدیم فرس را، یعنی زبان اوستا و زند درس می دهد... اکثر زبان های هند بنگالی و گجراتی و تامیل و... هر یکی یک مدرس. زبان فارسی یک مدرس که این اقل عباد باشد و مدت یازده سالست این منصب را داشته ام و محض تحصیل زبان و علوم فرس به ایران فرستاده شدم و مدت یک سال آن جا مشغول تحصیل بودم و قبل از رفتن هر چه این جا میسر بود، یاد گرفته بودم، چه از ایرانی هایی که در لندن مقیم بودند، چه از سایرین. از آن گذشته... یک مدرس زبان عثمانی الان موجودست که زبان ترکی را

باید دانست که تعلیم این زبان‌ها در چند جای دیگر غیر از این جا کرده می‌شود درین مملکت. یعنی در لندن که در السلطنه انگلستان باشد و در اوکسفورد...

ادوارد برون انگلیسی، معلم زبان فارسی در دارالفنون کامبریج، فی ۲۳ شوال المکرم سنه ۱۳۱۶.

53 (ص ۶۰۱) — محمد آقا شاه‌تختینسکی که زمانی به عنوان خبرنگار مخصوص مطبوعات مرکزی روس در استانبول فعالیت داشته، نوشته است که «من آخرین بار در سال ۱۸۹۳ در استانبول بوده‌ام و در این هنگام برای مطبوعات ترکی و فرانسوی زبان آن‌جا و نیز برای روزنامه اختر که به زبان فارسی در آن‌جا انتشار می‌یافت، مقالات زیادی نوشته‌ام.»^۱

54 (ص ۶۷۴) — درباره قتل قاجاق نبی در روستای لرنی، واقع در دهستان روضه چای حومه ارمیه خبری در روزنامه ناصری به چاپ رسیده است که در این جا نقل می‌گردد:

«ارومیه نبی نام قاجاق روس که از جمله اشرار و در رشادت و جلادت طاق و مشهور آفاق و در سرحد از دو طرف ایران و روس فرسنگ‌ها از صدمه شرارت او اهالی در ستوه بودند، چندی بود که بر حسب امر مبارک بندگان حضرت اشرف امجد والا ولیعهد [مظفرالدین میرزا] روحنفاده، شاهزاده عین‌الدوله، پیشکار کل مملکت آذربایجان، در خفیه و نهانی مردان کارآزموده به دستگیری یا قتل مشارالیه مأمور نموده بودند که به هر وسیله و تدبیر است، مشارالیه را مقتول یا دستگیر نموده، عالمی را از شر وجود او ایمن سازند. به موجب خبر تلگرافی که از ارومیه داشتیم، روز یازدهم شوال، مشارالیه در قریه لرنی دچار اسمعیل خان نایب تفنگدار باشی که از جمله مأمورین گرفتاری یا قتل مشارالیه بود، گردیده و بنای تیراندازی و شلیک گذاشته و از طرفین چند تیر مبادله، بالاخره از یمن اقبال بندگان حضرت اشرف والا روحنفاده و حسن اهتمامات شاهزاده عین‌الدوله، نبی مزبور را به ضرب گلوله از پای انداخته و جمع کثیری را از شر وجود او آزاد ساخته‌اند و از این مژده جان‌بها اهالی در نهایت خوشوقتی و شادمانی و به دعای سلامت ذات بی‌همال و وجود مقدس عیدیم المثال همیونی روحنفاده اشتغال دارند.»^۲

اما بنا به مشهور، نبی به دست دوتن از یاران خود به نام‌های شاه حسین و کربلایی ایمان که توسط پاشا حاجی جعفر اوغلو، تاجر لنکرانی مقیم ارمیه — که با مقامات امنیتی

۱ — از زبان اسناد، ص ۱۲۶.

۲ — ناصری، س ۳، ش ۳ (۲۱ شوال ۱۳۱۳)، آوای ۱۸۹۳، ۳۴۴.

روسیه مرتبط بوده — به قتل رسیده است. مؤلفانی نیز قتل نبی را نتیجه همکاری کنسول روسیه و مقامات نظامی ایران دانسته اند. منابع جمهوری آذربایجان قتل غافلگیرانه او را در نیمه شب ۱۲ مارس ۱۸۹۶ ثبت کرده اند.^۱

اخیراً مقاله تحقیقی جالبی درباره قاجاق کرم در مجله وارلیق به چاپ رسیده است. این مقاله به زبان ترکی آذربایجانی نگارش یافته، از نظر معرفی زادورود کرم و تعیین محل آرامگاه او از ارزش خاصی برخوردار است.^۲

55 (ص ۷۲۸) — روزنامه ناصری مطلبی درباره شایعه تحویل سید به مقامات ایرانی درج کرده است:

«تسلیم شیخ جمال الدین ترجمه از روزنامه پی تی ژورنال از اسلامبول موافق شرحی که در روزنامه پی تی ژورنال فرانسه طبع و منتشر شده، روز چهاردهم مه ماه فرانسه ۱/۱۸۹۶ ذی حجه ۱۳۱۳ [دولت علیه عثمانیه به ملاحظه جهت جامعه اسلامیت و اتحاد مخصوص که با دولت علیه ایران در میان دارند؛ قرار داده است که شیخ جمال الدین را تسلیم دولت علیه نماید. و انگلستان بنا به تمنای باب عالی حمایت خود را از او برداشته است. قاتل شاه افشاء کرده که این قصد افساد خفیتاً در خانه جمال الدین قرار گرفته، از قرار قرعه قتل شاه شهید نورالله مضجعه بدین شخص تعلق یافته، الحال جمال الدین را با قراول و پولیس نگاه داشته اند.»^۳

56 (ص ۷۴۰) — از کار پردازی ایران در طرابوزان گزارشی — مورخ به تاریخ ۳ جمادی الاول ۱۳۱۷ — در مورد میرزا رضای کرمانی در دست است که به جهت مهم پنداشته شدنش به نظر مظفرالدین شاه نیز رسیده است. گزارش براساس پندار واهی وابستگی میرزا رضا به بابی ها تنظیم یافته است:

«... مشهدی اسماعیل نام صراف که از اتباع دولت علیه متبوعه بوده و از چندی به این طرف در طربوزن [طرابوزان] اقامت دارد، یک فطوغراف [فتوگراف] از قاتل ملعون شاه شهید نورالله مزجعه [مضجعه] را که از طرف بابی ها شرحی در بالای صفحه فطوغراف به عربی العبارة نوشته شده است، در دکان خود گذارده، به خارج و داخل در صورت خصوصی ارائه می نموده است. شخصی کیفیت را به چاکر اطلاع داده، در حال فطوغراف را تقدیم

۱ — تاریخ آذربایجان، ج ۲، ص ۲۱۲ / انسیکلوپری آذربایجان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۲ — «اونودولموش ایگیدلر، قاجاق کرم»، میرهدایت حصاری، وارلیق، پائیز ۱۳۷۱، صص ۳۷ — ۱۲۶.

۳ — ناصری، س ۳. ش ۱۲ (۱ محرم ۱۳۱۴)، ص ۱۳۳.

می‌نماید که از نظر مبارک بگذرد. البته معلوم حضرت ولی‌النعمی خواهد بود که آن‌چه از طرف بابی‌های بی‌دین در روی صفحه نوشته شده است، چقدر به امور سیاسی برخورد و مسئله مهمی است... [مشهدی اسماعیل] می‌گوید که [فطوغراف را] از تفلیس برای او فرستاده‌اند... آن‌چه چاکر اخیراً در حق مشهدی اسماعیل مذکور تحقیقات لازمه به عمل آورد، گویا من‌القدیم بابابی‌ها مراده و مکاتبه داشته و این فطوغراف را هم برای ترویج نزد خود آورده، به مردم نشان می‌داده است. در هر صورت ماندن این جور اشخاص در این صفحات خالی از اشکال و اغتشاش نخواهد بود...»

مظفرالدین‌شاه در حاشیه گزارش تنها نوشته است:

جناب اشرف صدراعظم. مطالب کار پرداز طرابوزان به عرض رسید و از خدمات او

تمجید نماید.»^۱

57 (ص ۷۷۵) — نام «فیضی افندی، معلم زبان فارسی در مکتب سلطانی» در «فهرست فرامین نشان که برحسب خواهش سفارت عثمانی» بایست صادر شود، در صفر ۱۳۱۴ تنظیم گردیده، آمده و برایش نشان درجه سوم خارجه در نظر گرفته شده بوده است.^۲

«منظومه مولودیه» ای، که «معلم مکتب سلطانی، فیضی آذربایجانی» به مناسبت میلاد پیامبر (ص) سروده، در یکی از شماره‌های ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۲۴ روزنامه حقیقت، چاپ باکو مندرج است. علی‌بیک حسین‌زاده همین منظومه ۴۲ بیتی را در شماره مورخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ مجله فیوضات تجدید چاپ کرده است. و اینک ابیاتی از آن منظومه:

بوگون او یوم مبارکدیر ای ذوات گرام	که باهراللمعان اولدو نیراسلام...
شکست بولدو بوگون طاق شوکت کسری	تسلطنندن ایراق اولدو انضباط ونظام
بو یوم مسعدت افزاده سوندو آتش فرس	بوگون او یاندی چراغ مشعشع اسلام...
در نوالنه عرض دخالت ائت فیض	سنه بویات کرمدیر حصول بخش مرام ^۳

58 (ص ۷۷۹) — روزنامه وقایع اتفاقیه خبر تعیین شدن احمد و فیک افندی به سفارت عثمانی در تهران را بدین قرار درج کرده است:

«در روزنامه اسلامبول که در زبان فرانسه چاپ می‌زنند، نوشته‌اند و تاریخ او

۱ — گزیده اسنادت سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، صص ۳۴ — ۱۳۳.

۲ — گزیده اسناد سیاسی، ایران و عثمانی، ج ۵، ص ۱۲۶.

۳ — فیوضات، شماره ۱۵، صص ۲۹ — ۲۲۷.

بیست و چهارم شعبان بوده، بر این منوال که اعلیحضرت سلطان چون که منظورش این است که دوستی و اتحاد مابین دولتین علیتین عثمانیه و ایران مستحکم و زیاده بشود، از آن جهت احمد وفیق افندی را به منصب جلیل ایلچی کبیر مأمور سفارت دارالخلافة تهران نموده‌اند. مشارالیه مدتی در سمت مالداویه و... وکیل از جانب دولت بود و گویا این منصب بزرگ که به او داده‌اند، به جهت خدماتش بوده که در آن صفحات کرده است.^۱

59 (ص ۸۱۳) — در مطبوعات چاپ ایران نیز گاهی به مناسبت‌هایی به مهاجرین ایرانی پراکنده در کشورهای همجوار و علل اصلی مهاجرت و گریز از وطن اشاره‌هایی شده است. از آن جمله به عنوان نمونه سطروری از دو مقاله که به فاصله ۲ سال در روزنامه ناصری درج گردیده‌اند، در این جا نقل می‌شود:

«نفوس و ثروت ایرانیان»

هموطنان محترم ما اگر به کتب جغرافیایی که بیست سال قبل تألیف شده، رجوع فرمایند، عدد نفوس و مقدار مکنت و ثروت ایرانیان را به اندازه امروزی روز دیده و بلکه می‌بینند که قدری هم تنزل نموده... [علت کاهش نفوس و ثروت چیست؟] اشخاصی که به خارج رفته‌اند، می‌دانند که هیچ شهر و قریه‌ای در مملکت [های] عثمانی و روس نیست که از ایرانیان در آن جا توطن اختیار نکرده و اقامت ننموده باشند. اگر به دفتر [های] امنای تذکرة سرحدات مرور شود، خواهند دید که هر سال نفوسی که به جهت کسب و کار و فعلگی به خاک روسیه و عثمانیه عبور می‌نمایند، از آنان که مراجعت می‌کنند خیلی بیش‌ترند. چرا که این جمله یا در کربت غربت تلف شده، یا در همان مملکت توطن اختیار می‌نمایند. ضیق معاش و غیرت فطری، هموطنان گرامی را مجبور به مسافرت خارجه و ترک یار و دیار می‌نماید.. حق این است که چاره این کار بسته به همت ارباب ثروت و مکنت است... چه ضرر دارد متمولین ایران تشکیل بانکی نمایند که هم خودشان منافع ببرند و هم فقرای ملت را از غربت خلاص نمایند.^۲

غریبای ایرانی پراکنده در کشورهای همجوار «اگر طاققت اقامت داشتند، کوس عزیمت نمی‌کوفتند. هر سال محققاً از تمام نقاط... متجاوز از ۱۵۰ هزار نفر ترک وطن می‌گویند... ده سال قبل از دهات اطراف شهر به هر دهی یک تن مسافر خاک روسیه و عثمانی پیدا نمی‌گشت؛ ولی اکنون همین که بهار شد و آفتاب به برج حمل گرایید، جوانان

۱ — روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶ (۲ شوال ۱۲۶۷)، ص ۴.

۲ — ناصری، ش ۱۰ (۱۰ محرم ۱۳۱۵/ژوئن ۱۸۹۷)، ص ۱۲.

هرده از که و مه جوقه جوقه و دسته دسته به عزم فعلگی بار مسافرت می‌بندند... هیچ آبادانی و ده قفقازیه نیست که انجام خدمات رذل و ناشایست آن به عهده ایرانی بدبخت محول نشود. اگر در داخله مملکت شغلی بود، چرا این بیچارگان دست از مولد و منشاء برداشته، اختیار این همه مصایب را می‌کردند...^۱»

۶۵ (ص ۸۲۲) — میرزا رضاخان ارفع که در سال‌های ۹۲ — ۱۲۹۰ ق در استانبول مشغول تحصیل بوده، مشاهده کرده است که در آن شهر قه‌زن‌ها «شب عاشورا در خان یلدیز جمع می‌شدند و کفن می‌پوشیدند و قه می‌زدند؛ در صورتی که خون از سرشان جاری بود، شاه حسین گویان می‌آمدند بیرون، از محله‌های مسلمان‌ها گذشته، می‌آمدند [به] خان والده و این فقره سبب گفتگوی چند نفر از خود ایرانی‌ها بود... و اغلب آن‌ها نرسیده به والده‌خان در راه غش می‌کنند.»^۲

سفارت ایران در استانبول در نامه مورخ ۱۹ محرم ۱۳۱۷ خود به وزارت امور خارجه، گزارش عزاداری سیدالشهدا در دهه محرم در استانبول را داده است:

«برحسب معمول سنواتی در دهه عاشورا در چند باب کاروانسرای تجار ایرانی نشین اسلامبول مجالس روضه و دسته‌های سینه‌زن منعقد و برپا بود. برای سد وقوع پاره‌ای احتمالات متصوره و زدوخورد و نزاع در هر کاروانسرا و به هر دسته سینه‌زن قواص گماشته سپردم، مراقبات کامله در انتظام محافل و حسن اداره مجالس عزا به عمل آوردند... [در ختم مجلس هم برای مزید عمر و اقتدار و دوام سلطنت مظفرالدین‌شاه دعا کردند.] در شب عاشورا هم دسته‌های قه‌زن به رسم معمول قه زده و عزاداری‌های خود را به دعای دوام دولت جاوید مدت ختم نمودند... بعضی از سفرا و مأمورین خارجه در شب عاشورا برای تماشای قه‌زن‌ها به خان والده آمده بودند، به توسط مأمورین سفارت کبری محترماً پذیرفته شده، یکی از فرنگی‌ها و زنش بعد از دیدن قه‌زن‌ها ضعف کرده، مدهوش افتادند و آن‌ها را به حال آوردند. دسته تبریزی‌ها با دسته شبستری‌ها فی الجمله گفتگویی نموده، خیال نزاع داشتند. قونسول ملتفت شده، فوراً جلوگیری کرده... از اول دهه عاشورا تا انقضای دهه به قدری متزلزل و حواسم پریشان است که مبادا از این عوام بی تربیت حرکت مخالف انسانیت سرزند که حدی ندارد... به حمدالله که به خیر گذشت و فراغت خاطر حاصل شد. محمود

[علاءالملک، سفیر]

۱ — ناصری، س ۶، ش ۲۳ (۱۵ جمادی الثانی ۱۳۱۷ / ۱۷ اکتبر ۱۸۹۹)، صص ۷ — ۶.

۲ — ایران دیروز، خاطرات ارفع، ص ۴۳.

در گزارش گفته شده که «شکوه و انتظام این مجالس درج روزنامه های ترکی و فرانسه شده بود، اطلاعاً، عرض شد.» و بریده ای از یک روزنامه ترکی که حاوی گزارش عزاداری ایرانیان در خان والده است، ضمیمه گزارش بوده، کپی اش در صفحه ۲۹ ج ۵ گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی چاپ شده است.^۱

۵۱ (ص ۸۲۸) — رسم برگزاری مجلس جشن و شب نشینی به توسط سفارت ایران به منظور گردآوری اعانات برای دبستان ایرانیان استانبول در سال های بعدی نیز متداول بوده است. گزارش یکی از چنین مجالسی تحت عنوان «دبستان و بیمارستان ایرانیان در استانبول»، در روزنامه حکمت مندرج است. از این گزارش چنین برمی آید که در شب ۲۵ ذی حجه سال ۱۳۲۲ «بزم سوری شایان در ظل رعایت و حمایت جناب اشرف پرنس ارفع الدوله امیرنویان، سفیر کبیر دولت علیه ایران در پایتخت عثمانی در هتل پتراپالاس مرتب شده، دوتالار بزرگ مهمانخانه ها به خالی (قالی) ها و شال های گران قیمت ایران زیب و زیور یافته، یکی از آن ها برای جلوس مهمانان و دیگری برای خنیاگران و سازندگان و نوازندگان نامدار معین شده بود. زنان آبرومند اعیان فرنگی که در فن خنیاگری، محض برای تفریح دلشان [آما تور] نامدار بوده، برای اکمال کمال رونق و اتمام شکوه این بزم نامی با اعیان فرنگی که از مشاهیر موسیقیان بودند، همدست و همواز شده، با پیانو و کمان و ساز در تشیف آذان و تفریح قلوب گوی پیشی از یکدیگر روبروده و از همچشمی و چشمک زدن و از همدستی و همکاری در ترنم و تغنی و... شنوگان هم از پای کوبی و دستک زدن از همدیگر باز نمی ماندند...» بعد، از خنیاگران غربی نام برده، از هنرنمایی های آن ها سخن رانده، به وصف هنرنمایی یک هنرمند ایرانی می پردازد:

«حسین خان ایرانی که در فن موزیک و موسیقی شرقی پرهنر و نامور است، چون مهر خاوری از افق بزم تابیده، نام باربد را زنده کرده، اختران باختری را از ترانه تاروساز و آواز چون نظام شمسی به خود رام کرده، به قوت جاذبه فن هریک از آن کواکب چرخ هنرمندی را از شوق و شعف سور و طرب از دایره فلک خویش به درکشیده، از این تناظر و تفاخر تجاذب و کشمکش نزدیک بود که عقد نظام شمس و اقمار و کواکب از هم گسیخته گردد...»

سپس به ترکیب مهمانان اشارت رفته است که عبارت بوده اند از وزیر زراعت و مستشار وزارت فواید و تجارت و مدیربانک عثمانی و تعدادی از اعضای شورای دولت و عده ای از مأموران عالی رتبه عثمانی و نیز سفرای روس و آلمان و اتریش و ایتالیا و بلژیک و

رومانی و سوئد و نروژ و اسپانیا و مستشاران سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه و صربستان و «مأمورین سفارات اجنبیه و اعیان فرنگان از مرد وزن و مأمورین سفارت کبری و جنرال قونسولگری ایران و اعیان و تجار ایرانیان» و «پس از تسویه حسابات دخل و خرج، چهارصد لیرای عثمانی از مخارج افزوده و به مایحتاج دبستان و بیمارستان مخصص آمد.»^۱

بیمارستان مذکور در گزارش فوق در سال ۱۳۱۸ ق تأسیس شده. نامه مورخ ۲ صفر ۱۳۱۹ سفارت ایران در استانبول به وزارت خارجه حاکی از این حقیقت است:

«هنگام تشریف‌فرمایی موکب... شاهنشاهی.. به اسلامبول [در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۱۸] مبلغی که برای تأسیس مرخصخانه برای مرضای اتباع دولت علیه مرحمت و عنایت شده بود، به اقبال بی‌زوال اعلیحضرت همایونی روحنفاده، مرخصخانه مذکور انشا و لوازم آن به قدر امکان تهیه شده و فعلاً دایر و اطبای آن جا مشغول به معالجه شده‌اند...»^۲

گزارش برگزاری جشن مذکور «در روز هجدهم ذی‌حجه الحرام [۱۳۲۴] در سفارتخانه ایران به منفعت دبستان و مرخصخانه ایرانی» از روزنامه‌های صباح و ترجمان حقیقت، منطبقه اسلامبول و باغچه‌سرای^۳ ترجمه و در روزنامه ادب مندرج است. از این گزارش چنین برمی‌آید که در روز مذکور سفارتخانه ایران آذین‌بندی شده، مهمانان عالی‌رتبه عثمانی و مدعوین از سفارتخانه‌های خارجی در استانبول با افراد خانواده‌هاشان در سفارتخانه حضور به هم می‌رسانند و ارفع‌الدوله سفیر کبیر و اجزای سفارت از مهمانان پذیرایی می‌کنند و ارکستر مهمانان را سرگرم می‌کند.»^۴

۶۲ (ص ۸۲۸) - یک کتاب جغرافیای ایران ۸۰ صفحه‌ای در دست است که در سال ۱۳۱۲ ق و «برحسب فرمان جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای ناظم‌الدوله، سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم دربار عثمانی منطبق» گردیده و مؤلفش «محمدحسین، از معلمین دبستان ایرانیان» بوده است. در این کتاب اطلاعاتی درباره شهرهای ایران و به ویژه شهرهای آذربایجان داده شده است. مثلاً درباره مدارس تبریز چنین نوشته است:

«در این شهر یک مدرسه بزرگ دولتی هست و علاوه بر این، در این روزها دو مدرسه دیگر که یکی موسوم به مظفریه و دیگری به محمدیه در آن شهر مینویهر از جانب رعیت بنانهاده

۱ - حکمت، شماره ۸۴۱ (۲۰ محرم ۱۳۲۳/۲۶ مارس ۱۹۰۵)، صص ۷-۵. ۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، ص ۴۷۴.

۳ - روزنامه ترجمان حقیقت را احمد مدحت افندی در استانبول منتشر می‌کرده؛ روزنامه‌ای که در باغچه‌سرای منتشر می‌شده، نامش ترجمان بوده و به مدیریت اسماعیل کاسپرنسکی (غصپرنسکی) انتشار می‌یافته است.

۴ - ادب، س ۵، ش ۱۸۴ (۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۴/۲۸ آوریل ۱۹۰۶)، ص ۷.

شده است که در آن‌ها تحصیل فنون جدید و السنه مختلفه می‌نمایند...»^۱

جمعیت بعضی از شهرهای آذربایجان نیز به نوشته آن کتاب از این قرار بوده است:
تبریز ۴۰۰، خوی ۵۰، ارمیه ۴۰، مراغه ۲۰، اردبیل ۱۵، ساوجبلاغ ۸، میانج ۵، آهر (اھر) ۴ هزار نفر.

ناگفته نماند که روزنامه ناصری به مناسبتی تعداد خانوار تبریز را در آن سال پنجاه هزار و کسری نوشته است.^۲

63 (ص ۸۳۰) — نامه ای از «چاکر قدیمی، اقل الحاج رضاقلی» در دست است که در تاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۳۱۹ خطاب به مظفرالدین شاه نوشته است. «دو طغرا قصیده» که به زبان عربی در مدح مظفرالدین شاه و اتابک سروده شده‌اند نیز پیوست این نامه هستند. از نامه چنین برمی‌آید که «جناب اسعد شیب پاشا، که از رجال محترم با دانش و چند سال است، پدر بر پدر رئیس شیعیان جبل عامل و در سلک اعیان و رجال دولت عثمانی می‌باشند» به مناسبت تشریف‌فرمایی مظفرالدین شاه در اوایل جمادی الثانی ۱۳۱۸ به استانبول قصیده‌ای در مدح وی و قصیده دیگر در مدح اتابک سروده، اما به ملاحظه این که «تشیع ایشان آشکارست، حتی برخی از معاندین پاشای روافض می‌نامند» ش، موفق به تقدیم حضوری سروده‌های خود نشده، آن‌ها را جهت تقدیم به شاه و صدراعظم، به علاءالملک [سفیر] سپرده؛ اما از آن جایی که پس از گذشتن مدتی «آثار عنایتی به ظهور نپیوسته، [ایشان] بسیار مکدر و ملول و در نزد اعدای ملوم و محبوب واقع شده‌اند.» چون ایشان «بافدوی سابقه حقوق دارند» خواهش کردم که صورت هردو قصیده را لفافاً تقدیم دارم... «پاشای مشارالیه به حمدالله صاحب ثروت می‌باشند، توجه ملکوکانه را با اعطای نشانی درخور مقام خود که مایه مباهات بوده باشد، استرحام می‌نمایند... ظاهراً تلطیف این گونه رجال بی فایده و تأثیر نباشد...»

و مظفرالدین شاه بر حاشیه نامه نوشته: «هو، جناب اشرف اتابک اعظم؛ این شخص که قصیده گفته است و نشانی برای او خواسته‌اند، هر نشانی که صلاح است بدهید.»^۳

«جناب مستطاب حاجی رضاقلی آقا تاجر خراسانی دام اقباله العالی» در سال ۱۳۲۳ ق وکیل روزنامه حدید [بعدها الحدید]، منطبعة تبریز، در استانبول بوده است.^۴

۱ — جغرافیای ایران، ص ۱۶. ۲ — ناصری، س ۱، ش ۸ (۱۵ محرم ۱۳۱۲)، ص ۶۶.

۳ — گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵، صص ۷۸ — ۱۷۱.

۴ — حدید، س ۱، ۱۵ (۹ شعبان ۱۳۲۳)، ص ۶.

۶۴ (ص ۸۳۰) — گزارشی نیز در همان زمان دربارهٔ مدرسهٔ طرابوزان در روزنامهٔ ناصری به چاپ رسیده که مؤید نوشتهٔ امین الدوله دربارهٔ آن مدرسه است:

«به موجب آنچه در روزنامهٔ طربوزن خوانده شد، جناب میرزا اسدالله خان معتمدالوزاره، که خود شخص کاردان معارف پروری است، از وقتی که مأمور به جنرال قونسولگری آنجا شده‌اند، در انتظام امورات و ترقی شاگردان مکتب مظفری (سابقاً به اسم ناصری نامیده می‌شد) به هیچ وجه خودداری نکرده و به هر وضع که امکان داشته در اصلاح ترتیبات مکتب مزبوره سعی و کوشش به سزا فرموده‌اند. مضافاً، هموطنان محترم که در آنجا سکونت دارند، از معاضدت و معاونت کوتاهی ننموده‌اند. مخصوصاً امسال مراسم امتحانات تلامیذ در حضور اساتید و معیزین بزرگ به پایان آمد. شاگردان موفقیتی که مورث افتخار ایرانیان تواند شد، از عهده برآمدند. یک دسته موزیک نظامی، در حالتی که جناب والی با تمامی اجزا و صاحب منصبان حضور داشتند، به مارش ایرانی و حمیدی مترنم بود. از طرف شاگردها چندین نطق به فارسی و ترکی و فرانسوی ایراد شده و جملگی حضار به دعای دوام و بقای دولتین علیتین اسلام ختم مجلس نمودند.

جای آنست که این همت جناب معتمدالوزاره را هموطنان محترم در هرجا سرمشق خویش قرار دهند... پیدا است که وجود مکتب منظمی در هرجا از بلاد خارجه که ایرانی در آنجا اقامت می‌کند، چه قدر سبب ازدیاد فر و شأن ایرانیان می‌شود. افسوس داریم با همهٔ این که در اسلامبول بیش‌تر از چهار هزار ایرانی ساکن هستند و الله الحمد همگی ارباب ثروت و اصحاب مکتند... ولی تا حال بذل همتی نکرده‌اند و به‌طوری که شایسته است از احوال آن مکتب [دبستان ایرانیان؟] مراقبت ننموده‌اند...»^۱

۶۵ (ص ۸۵۶) — تقی زاده در «این سفر بود که رساله‌ای تحت عنوان تحقیق حالات کنونی ایران با محاکمات تاریخی نوشت و منتشر ساخت. این رسالهٔ کوچک و پرمعنی از بهترین کتب قبل از مشروطیت است...»^۲

«خیرخواه ملت، سیدحسن تقی زادهٔ تبریزی» در این رسالهٔ ۷۰ صفحه‌ای کوشیده است ضمن مرور تاریخ ایران از زمان ماد تا قاجار زمینه‌ای برای پاسخ یابی به سؤال «ایران در چه حالت است و در کدام مرحله از مراحل وجود؛ در مهد طفولیت است یا سن نمو، یا... در حالت نزع...» فراهم آورد. در پایان هم به این نتیجه رسیده است که، چاره‌ای نداریم جز آن

۱ — ناصری، س ۶، ش ۲۲ (۱ حماد، الاخر ۱۳۱۷/۷ اکتبر ۱۸۹۹)، صص ۵ — ۴.

۲ — تاریخ زندگانی تقی زاده، مهدی مجتهدی، تهران ۱۳۲۲، ص ۱۱.

که «با شتاب هر چه تمام تر وعزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را به عین همان اصول اجرا نموده و به کار اندازیم و به تجربه مجرب نپردازیم...» «هاتف غیبی میان زمین و آسمان به صدای بلند فریاد می زند که هر دولت و ملت‌ای که تمدن وقت را قبول نکند، محو و منقرض... خواهد گشت.» و آن را با این جملات به انجام می‌رساند: «... به عزت حق و سر عدل سوگند که بی قبول اصول جدید و علوم عصریه کار تباه است و پایانش انقراض و دمار، والسلام...»

روایت شده است که طالبوف هنگامی که سیدحسن تقی زاده را در اواخر شعبان ۱۳۲۴ در خانه خود در تمیرخان شورا ملاقات کرد، درباره رساله مورد بحث تقی زاده با او چنین گفت:

«وقتی رساله شما را خواندم، دیگر از مرگ ترس ندارم؛ زیرا می‌بینم پس از من افرادی به وجود آمده‌اند تا آن چه صلاح ملت است بیان کنند.»^۱

تقی زاده به نوشته خود، در شعبان ۱۳۲۳ به تبریز برگشت و به فعالیت سیاسی پرداخت. از جمله آثار قلمی او در این دوره، مقاله بلندی است تحت عنوان «سرتقی ملل» که در شماره‌های ۳۱ و ۳۳ (۱۱ و ۱۸ ذی حجه ۱۳۲۳) روزنامه الحدید به چاپ رسیده است.^۲

۶۶ (ص ۸۵۶) — تقی زاده ده سال بعد گفته است که «در سنه ۱۳۱۹ ما چهار نفر رفیق (یعنی من و... میرزا محمدعلی خان [تربیت] و میرزا حسین خان [عدالت] و [آقا سیدمحمد شبستری]) به تأسیس مدرسه‌ای به اصول جدید و برای تعلیم علوم جدید و السنه خارجه اقدام کردیم به اسم تربیت که داستان غریبی پیدا کرد و مثل نارنجک ترکیب و غوغای عجیبی را موجب شد.»^۳

اما نامه‌ای که چاپ شدن آن را باعث تبعید سیدمحمدیزدی دانسته، در شماره مورخ ۲۲ صفر ۱۳۱۷ ثریا به چاپ رسیده و بنابراین تشکیل مدرسه تربیت در اواخر سال ۱۳۱۶ یا اوایل ۱۳۱۷ بوده است؛ از این قرار:

«... تنی چند از نیک‌نهادان ملت به خیال افتتاح مدرسه به طرز جدید به اسم تربیت افتادند و مشغول تهیه مقدمات آن بودند. ناگاه این تفصیل به سمع بعضی از جهال که در لباس علم خویش را جلوه می‌دهند، رسید و خروش از دل برآوردند که این مسئله شکست بر رکن رکین اسلام وارد آورد. و یکی از این جهال که به شقاوت از شمردن بدتر است و... کانون

۱ — سواد و بیاض، ص ۵۲.

۲ — الحدید، س ۱، ش ۳۱ و ۳۲، صص ۵ و ۳ — ۵.

۳ — زندگی طوفانی، ص ۲۷.

طبیعتش از این معنی پیش از دیگران شعله زدن گرفت. این شخص از اهل این دیار نیست و از مردمان یزد است، تازه بدین شهر آمده. یعنی بعد از آن که از مسقط الرأس خود هجرت کرده و در اقطار عالم گردیده و در هر دیاری فتنه انگیزته، آن گاه از هند به عزم گذاردن حج به بیت الله شتافته و در حین مراجعت تنی چند از وجوه اعیان هند را شربت هلاکت به دست دیگر کسان نوشانیده، تا وقتی که در جده به دست سفارت انگلیس گرفتار گردید. چون گرفتار شد اظهار داشت که من ایرانی هستم. در جده وی را به قونسول خانه ایران سپردند تا تحت الحفظ به دارالسعادة اسلامبول برده، کیفر نمایند. چون به اسلامبول آمد بانک الغوث برداشته، کسان خویش را در ایران مطلع ساخت. خویشاوندانش خلاصی وی را از صدارت عظمی خواستار شدند. باری به انواع حیل و تدبیر از چنگ سفارت رهایی یافته، کوه و دشت و صحرا و دریا را درهم نوردید. چون بلای آسمانی به آذربایجان نزول کرده و نیرنگ بازی را از سر گرفته است و داستان گذشته را نادیده انگاشت. هم اکنون این خدانشناس به خیال اطفای نور معرفت افتاده، بر سر منابر رفته، سلسله عصبیت و جهالت عوام را همی جنباند و می گوید: هان ای مردم، نقدینه دین از دست بشد و گوهر گرانبهای شریعت دست فرسود علم جغرافیا وزن ایتالیا و فرانسوی شده... غیرت کنید و نگذارید علمی را که نیاکان شما برافراشتند، به دست این قوم فرومایه که خود را فرنگی مآب می نامند، سرنگون شود. هم خود این بنده در مجلسی از وی شنیدم که می گفت ان شاء الله به یاری خدا نمی گذارم این مدرسه سر بگیرد و کسانی که اقدام در ترویجش می نمایند نفی بلد خواهم کرد. و کسی را آن مکانت نبود که در حضرت وی به لا و نعم سخن گوید.

خبرنگار ما ضمناً می نگارد که چندین بیچاره که اصلاً نمی دانند خبرنگاری چیست به اسم خبرنگاری ثریا متهم شده اند. از برای خدا عدم ارتباط آن ها را به اداره ثریا اعلان کنید که اگر نفسی به خبرنگاری متهم شود، جان و مالش در معرض خطر است و امروز خبرنگاری جنایت و گناهی بزرگ شمرده می شود.»

گفتنی است که معمولاً اخبار و مطالبی از «خبرنگار مخصوص ثریا در تبریز» در ثریا به چاپ می رسیده و بنابراین می توان گفت که نویسنده اکثر آن ها تقی زاده بوده است.

به دنبال نوشته فوق، مقاله ای تحت عنوان «زاری ثریا بر تفرقه امت و فلاکت ملت» درج گردیده که نویسنده اش به احتمال قوی میرزا علی محمدخان کاشانی، صاحب امتیاز و نگارنده ثریا بوده است. وی در این مقاله بلند ضمن تاختن بر یزدی مذکور «که دیروز جراید عالم به عصیان و سخت دلی و بی پاکی او نفرین می کردند...» از وجود آموزش علم ابدان در کنار علم ادیان و از لزوم آموزش علوم جدید به منظور دستیابی بر رموز فنون، جهت دفاع از دین و میهن و... سخن گفته «از علمای اعلام و راشدین دین مبین که حافظ و حارث ملت و امت اند

با کمال تضرع استدعا [کرده] که در این باب عقیدت خویش را یک یک اظهار فرمایند تا باعث اعراض مغرضین و تناول جهال نباشد و اگر تحصیل علوم امروز از قبیل جغرافی و هندسه و هیئت و نجوم و جنگ و غیره جایز است، چرا جهال هر روز به عذری باعث ایذای چند نفر خیراندیش ملت پرست که می‌خواهند مکتبی بگشایند، می‌شوند و اگر حرام و مکروه است چاره دیگر اندیشند که رفع فلاکت و بی‌علمی ما بشود و...»^۱

و بالاخره در شماره ۵۱ (۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۷) ثریا خبر داده می‌شود که «الحمد لله کلمات ثریا که همه از روی وطن‌پرستی بود، اثر خود بخشید و به حکم اقدس والا ولیعهد و جناب [حسینقلی خان] نظام‌السلطنه [حکمران جدید آذربایجان] حکم به طرد و نفی سیدمحمد یزدی واعظ که مصدر بسی شرارت‌ها شده بود، رفت...»

در همین گزارش که به احتمال قوی نویسنده‌اش تقی زاده بوده، از توطئه چینی محمد مذکور برای کشتن عموی خود آقای سیدعلی آقا [پدر سیدضیاءالدین طباطبایی] که در تبریز اقامت داشته و «به زهد و ورع و پرهیزکاری بین الاقران ضرب المثل» بوده، سخن رفته است.

ناگفته نماند که کسروی، سیدمحمد یزدی مذکور را محرک آشوب ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ تبریز که به تاراج خانه‌های نظام‌العلما و برادرش علاءالملک — زمینداران محترک — منجر گردید، قلمداد کرده است.^۲ وی که به طالب‌الحق معروف بود، بعدها به تبریز بازگشت و در دستگاه محمدعلی میرزای ولیعهد راه یافت و در کشاکش مشروطه از مخالفان سرسخت آن در تهران شد.

۶۷ (ص ۸۶۰) — علی حیدر مدحت، فرزند مدحت پاشای معروف که در ۱۸۷۳/۱۲۹۰ به دنیا آمده و بعد از محکومت و اعدام مخفیانه پدرش در از میر تحت نظر بوده و در سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ موفق به فرار از ترکیه شده و به تألیف کتاب‌هایی در پیرامون زندگی سیاسی پدرش پرداخته،^۳ نخستین فرد مسلمانی بوده که افتتاح دومای دولتی در روسیه را تبریک

۱ — صص ۹ — ۶. ۲ — تاریخ مشروطه، صص ۴۲ — ۱۴۰.

۳ — کتاب‌هایی که وی در پیرامون زندگی سیاسی پدرش تألیف کرده، عبارتند از:

The life of midhat pasha, a Record of His services, Political Reforms, Banishment and Judicial Murder, London 1903.

زندگی مدحت پاشا، گزارشی از خدمات، اصلاحات سیاسی، تبعید و محکومیت به مرگ او. این کتاب انگلیسی مشتمل بر ۲۷۷ صفحه است.

Souvenir de mon Exil Volontaire, Geneva 1905.

خاطرات زندگی تبعید خود خواسته ام. این کتاب فرانسوی مشتمل است بر ۲۲۲ صفحه + ۳۴ صفحه نوشته ترکی.

گفته، به مناسبت اعلان قانون اساسی در ایران نامه‌ای در مجله فیوضات چاپ با کوبه چاپ رسانده است. از آنجایی که این نامه حاکی از وجود پیوند معنوی بین آزادی خواهان ایران و عثمانی است، ترجمه این نامه نوشته شده از پاریس در ۱۵ مارس ۱۹۰۷ در این جا درج می‌گردد:

«درست سی سال پیش یک قانون اساسی در ممالک عثمانی اعلان و نظام مشروطه بر پا گردید. صد حیف که حکمدار فعلی، سلطان عبدالحمید ثانی آن قانون اساسی را ابطال کرده، مؤسس آن را در زندان‌ها خفه کرده، حقوق ملت عثمانیه را پایمال نموده، با پوساندن هزاران تن از اولاد وطن در زندان‌ها، بر تختی مستبدانه سلطنت رانده است.

در اثنا بی که مملکت از فلاکتی به فلاکتی گرفتار می‌شود، سعادت ژاپن را که در سایه تطبیق قانون اساسی خطوه (قدم) انداز ترقی شده، شناخته شدن حقوق اساسی بیست میلیون مسلمان متمکن در روسیه را در نتیجه قبول همان اصول از جانب تزار، و نهایتاً تودیع برات حریت در پرتو مروت عالی جنابانه حضرت مظفرالدین به ملت نجیب ایران را مشاهده کرده، لیکن باز هم بر اداره استبدادی سقیم و ویرانی که خود گسترده، همچنان لم داده، در تزیید و اویلای جگر سوز ملت از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است.

با نوشتن این نامه به مجله محترم فیوضات، سعادت حال ایران، جناب محمدعلی شاه را که حقوق مشروعه ملت را تصدیق فرموده، با کمال تعظیم تقدیر کرده، مسببان نظام مشروطه با اعضای گرامی مجلس مبعوثان و ملت نجیب ایران را از صمیم قلب تبریک می‌گویم.

در حقیقت آنچه آینده اقوام مسلمان را تأمین می‌کند و شأن و شوکت دولت‌های عثمانی و ایران را ارتقا می‌دهد، همین مشروطیت و همین قانون آزادی است. همین قانون است که با تقویت حکومت و تأمین حریت، اتحادی پدید آورده، دو ملت را به هم پیوند می‌دهد. باز هم همین قانون است که ما را بر آن خواهد داشت که ترقیات اسلامیه را نه در تعصب دینی، بلکه اعتلای دین را تنها در محبت وطنیه و ملیه جستجو کنیم. و باز همین قانون

→

مدحت پاشانک حیات سیاسیه‌سی، خدمتانی، شهادتی. زندگی سیاسی، خدمات و شهادت مدحت پاشا. چاپ شده در مطبعه اجتهاد که عبدالله جودت روزنامه اجتهاد را در آنجا به چاپ می‌رساند. سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶. یکی از نویسندگان روزنامه شورای امت این اثر را «یک بنای ابدی ملت عثمانی» خوانده و علی بیک حسین زاده درباره آن چنین اظهار نظر کرده است: «این کتاب برای ترکان و مخصوصاً ترکانی که مجاهد قانون اساسی هستند، یک منبع فیض دایمی است. به نظر من تاکنون کتابی بهتر، مفصل‌تر و صحیح‌تر از این درباره مدحت پاشا نوشته نشده است.» رک: فیوضات، ش ۱ (۲۶ رمضان ۱۳۲۴)، ص ۱۱.

خاطراتیم (۱۹۴۶ - ۱۸۷۲). استانبول ۱۹۴۶، ص ۳۶۶.

است که ضمن اتکا به شریعت اسلامی، اداره شدن عادلانه ملت و مصون شدن مال و جان و ناموس را از تجاوزات کیفیه تعهد خواهد کرد. شوکت و عظمت حکومت های مدنی در انگلیس، فرانسه آلمان و به طور کلی در سراسر اروپا و آسیا به واسطه همین قانون عملی شده است.

اینک ملت ایران نخستین گام به سوی ترقی و مدنیت را با این برات نجات برمی دارد. موفق شدن آن به اعلان شأن، خواست قلبی حمیت پروران شرق و بالخصوص عثمانی است. همچنان که حیات ملت و استقبال دولت به این قوت وابسته است، رعایت چنین امر مهمه ای که موافق اوامر قرآن عظیم الشأن و پیغمبر ذی شأن است، وجیه ذمت ملیه است. زیرا بنای دین اسلام دموکرتیک است. یعنی که براساس اداره مشروطه عامیه تأسیس یافته است. مدحت پاشازاده علی حیدر.^۱

۶۸ (ص ۸۶۰) — واکنش اعلان مشروطه در ایران، به جهت وجود حالت انقلابی در روسیه، در قفقاز، به ویژه در بین ایرانیان مقیم آن سامان گسترده تر بوده است. خبرنگار روزنامه چهره نما، از واکنش صدور فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴، در باکو چنین گزارش کرده است:

«۲۵ شهر گذشته (ماه جمادی الثانی ۱۳۲۴) چون صورت دستخط اعلیحضرت و اعلان آزادی ایران به باد کوبه رسید، هیجان غریبی در مردم پیدا شد. قونسلخانه را آیین بستند، درب و دیوار او را از شال ترمه وقالیچه های ابریشمی پوشیدند و چراغ های الکتریک کشیدند و میان چراغ ها قطعه بزرگی به نام اعلیحضرت نوشته، با الکتریک درآورده بودند. شب هنگامه بود. دسته دسته ایرانیان به همدیگر مبارک باد گفتند. عصر همان روز در ساعت شش موزیک بنای نواختن مارش ایران را گذارد. سه روز این بساط عیش گسترده بود. جناب معاضد السلطنه [کنسول] تلگرافی از قول هیئت ملت به جناب مشیرالدوله، صدراعظم کرده و جواب گرفتند. شب شنبه در قونسلخانه مهمانی مفصلی شد. ایرانیان و اهل قفقاز از سنی و شیعه همه حاضر بودند. همین بساط در صابونچی و سایر نقاط قفقاز به برپا بود. خلاصه آن که تمام شهر باد کوبه و حوالی در هیجان آمده بود و هنوز هم باقی است. امید است این مسرت دایم باشد و مثل روسیه حقوق اعطاء شده را باز از ملت پس نگیرند. باری جناب میرزا علی محمدخان نایب قونسلگری از شعف باطنی و غیرت ذاتی به قدر هزار نسخه دستخط همایونی را با انتباه نامه چاپ و در میان مردم پراکنده کردند...»^۲

۱ — فیوضات، شماره ۱۲ (۱۳ صفحه ۱۵/۱۳۲۵ مارس ۱۹۰۷)، ص ۱۸۳.

۲ — چهره نما، ۲۰ رجب ۱۳۲۴، ص ۱۱. pdf.tarikhema.org

عکس بزرگی از اجتماع ایرانیان مقیم باکو به مناسبت صدور فرمان مشروطه، در شماره ۳ (۲۲ شوال ۱۳۲۴) مجله فیوضات به چاپ رسیده و علی بیک حسین زاده در شماره ۲ (۹ شوال) همان مجله، از پراکندگی ایرانیان در سراسر قفقاز و ماورای خزر و حتی در رازنای ولگا تا قلبگاه روسیه سخن به میان آورده، می نویسد که بازرگانان ایرانی در بازار مکاره ای که هر ساله در شهر نژنی نووگرود بر پا می شود، بیش از همه بازرگانان مسلمان خارج از روسیه شرکت می کنند. بدیهی می داند که ایرانی های پراکنده در سراسر روسیه نسبت به جنبش های آزادی خواهی جاری در این سرزمین بی تفاوت نمانند، و تظاهرات ایرانی ها در باکو و شهرهای دیگر را نشانه هایی از همین تأثیرات دانسته است. اما جوشش های درونی جامعه ایران را نیز که خواه ناخواه به فراتر از مرزهای کشور نیز کشانده می شود، نباید نادیده گرفت.

69 (ص ۸۶۴) — روزنامه عدالت، چاپ تبریز، چندماه پیش از درگیری انقلاب مشروطیت دوم، مطلبی تحت عنوان «احتمال انقلاب در عثمانی» را از روزنامه ترجمان چاپ باغچه سرای ترجمه کرده است:

«روزنامه ترجمان می نویسد، ظهور یک آشوب و انقلابی بزرگ در ممالک عثمانیه محتمل و منتظر است. آن هایی که در راه دفع و رفع اداره مستقله استبدادیه و قایم نمودن اداره مشروطه در عثمانی سعی و اقدامات [می نمایند]، تنها ترک ها نیستند؛ بلکه از همه ملل مختلفه که در تحت حکم دولت عثمانی می باشند، در این کار به کمال جد مداخله و مباشرت دارند. چنانچه اخیراً فرقه ای در مصر مرکب از ملل مختلفه تشکیل یافته که در آن احرار عثمانی منسوب به ملل ترک و عرب و روم و ارمنی و ارناؤد داخل بوده اند. این جمعیت پروگرام دستورالعملی دایر به اصلاحات ترکیا ترتیب نموده است.

جناب پرنس صباح الدین بیک که از خویشان نزدیک سلطان و فعلاً در پاریس اقامت دارد، قبول ریاست این فرقه را کتباً بیان نموده است.

از طرف فرقه مذکوره انتباه نامه (اعلامیه) ها در چهار زبان نشر شده. در آن انتباه نامه ها عموم عثمانی ها را دعوت به اتفاق و همدستی در رهاندن ملت عثمانیه از زیر فشار اداره استبداد و خدمت نمودن به اصلاحات امور مملکت نموده اند. هزارها نسخه از این انتباه نامه ها چاپ کرده و به مصر و بلغاریا و رومانی و سایر ممالکی که لسان عثمانی معمولست نشر نموده اند. و یک انتباه نامه مخصوص هم خطاب به عموم مسلمانان چاپ نموده و به طور مخفی به اسلامبول و ولایت های ارزروم و طرازبوزان و ولایات روم ایلی پراکنده شده است.»^۱

در حدود ۲ ماه پیش از آن هم در همان روزنامه خبرشورش ارزروم و واکنش آن در استانبول داده شده بود: «اغتشاش ارزروم موجب هیجان اسلامبول گردیده. چون شورشیان از اجزای شرکت اتحادیون اسلام می‌باشند که برای تحصیل قانون اساسی جمع شده‌اند و عساکر عثمانی نیز باطناً نیات مقدس‌شان را فهمیده، همراهی دارند.»^۱

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

رویدادنامه

- ۶۰ - ۱۶۴۰ وقوع انقلاب بورژوازی در انگلستان، هم‌زمان با سلطنت شاه عباس دوم (۱۶۶۶ - ۱۶۴۲) در ایران.
- ۱۶۴۹ اعدام چارلز اول، پادشاه انگلستان و اعلام جمهوری در آن کشور.
- ۱۶۵۷ درگذشت کاتب چلبی، گشاینده نخستین پنجره به سوی غرب در عثمانی.
- ۱۶۶۰ بازگشت خاندان استوارت به سلطنت انگلیس.
- ۱۶۶۰ (دهه) دوره کلاسیک فرهنگ فرانسه: تئاتر: مولیر (۷۳ - ۱۶۲۲)، راسین (۹۹ - ۱۶۳۹)، کورنی (۸۴ - ۱۶۰۶)؛ نقاشی: پوسین (۱۶۶۵ - ۱۵۹۶)؛ موسیقی: لولی (۸۷ - ۱۶۳۲)، کوپرین (۱۷۳۳ - ۱۶۶۸).
- ۱۶۶۱ احداث بنای کتابخانه کوپرولو، نخستین کتابخانه مستقل در استانبول به همت کوپرولو فاضل احمد پاشا (۱۶۷۶ - ۱۶۳۵). این کتابخانه تحت ضوابطی به متقاضیان کتاب به امانت می‌داد و هنوز هم دایر است.
- ۱۶۶۲ بنیان‌گذاری انجمن سلطنتی لندن (آکادمی علوم انگلیس).
- ۱۶۶۶ تأسیس آکادمی علوم فرانسه در پاریس.
- ۱۶۸۳ محاصره وین توسط نیروهای عثمانی.
- ۱۶۸۷ انتشار Principia (مبادی)، اثر معروف نیوتون (۱۷۲۷ - ۱۶۴۲). این اثر را بنیان‌گذار اساس دانش جدید و ارائه دهنده متدهای آن دانسته‌اند.
- ۸۹ - ۱۶۸۸ انقلاب باشکوه در انگلیس و اعلان حکومت مشروطه در آن کشور.
- ۱۶۹۸ آغاز برنامه اصلاحات و غربی‌سازی روسیه توسط پتر کبیر.

۱۶۹۹ انعقاد قرارداد کارلوویتس، به دنبال جنگ‌های ۱۶ ساله (شروع شده در ۱۶۸۳ با محاصره وین) و نخستین شکست جدی و کمرشکن عثمانی از نیروهای اروپایی، بین عثمانی از یک طرف و اتریش، لهستان و ونیز از طرف دیگر. این پیمان به قول هامر «تنزل دولت عثمانی را به‌طور صریح، واضح و آشکار نمود.»

۱۷۰۲ آغاز انتشار دلی کورانت، نخستین روزنامه روزانه در لندن.

۱۷۱۷ تشکیل نخستین لژ اعظم فراماسونری در لندن.

۱۷۱۸ انعقاد پیمان پاساروویتس بین عثمانی و اتریش. به موجب این پیمان بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه عثمانی و از آن جمله شهر بلغراد از تصرف باب عالی بیرون رفت، با انعقاد این پیمان نه تنها سرزمین و نیروی انسانی زیادی از دست عثمانیان رفت، بلکه به گفته‌ای «اعتبار و روحیه آنان نیز آسیب دید.» پس از امضای پیمان‌های کارلوویتس و پاساروویتس بود که «دیگر عثمانیان نه تنها ناچار به اعتراف به برتری اروپا در زمینه‌های علمی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی شدند، که برای ادامه هستی، خود را بدانان سخت نیازمند یافتند و... دست در یوزه به‌سوی هم‌آوردان و دشمنانی که پیش از آن پست و ناتوان به‌شمار می‌آمدند، دراز کردند.» / آغاز لاله دوری (دوره لاله) به دنبال قرارداد پارساروویتس و تغییر سیاست عثمانی و گام‌برداری‌اش در راه آشتی‌جویی با دولت‌های اروپایی و اخذ تمدن‌فرنگی. بر اثر همین تغییر گرایش بود که سلطان احمد سوم (پادشاهی ۳۰-۱۷۰۳) داماد ابراهیم‌پاشا را به‌عنوان صدراعظم برگزید و تحت رهبری وی گرایش به غرب‌نیرو و شدت‌گرفت و ضمن تلاش برای اخذ اندیشه‌های نو و بهره‌گیری از دانش‌های نوین سقوط در ورطه زیورگرایی و غرب‌زدگی نیز ابعاد غریبی یافت؛ چندان که شور و هیجان غلتیدن و غوطه‌ور شدن قشر حاکم عثمانی در باتلاق فرنگی مآبی دوره ۱۲ ساله روزگار گل لاله را «افراط کاری‌های ناب‌خردانه و بی‌باکانه» و «هرزه‌درایی و تن‌آسایی» نامیده‌اند. واکنش بی‌بندوباری‌های افراطی یاد شده برخاستن طوفانی بود که به صدارت ابراهیم‌پاشا و سلطنت سلطان احمد سوم و دوره لاله در سال ۱۷۳۰ پایان بخشید و ضمن درهم کوبیدن مظاهر غرب‌زدگی، روند نوگرایی و نوسازی را نیز دچار وقفه کرد.

۱۷۲۰ اعزام چلبی محمد به همراه پسرش سعید محمد به پاریس به‌عنوان نماینده سیاسی عثمانی به دربار لویی‌ها به منظور فراهم آوردن زمینه‌ای برای بستن پیمان دوستی بین آن دو کشور و نیز پژوهش تمدن نوین فرانسه. مأموریت چلبی محمد دو سال طول کشید. یکی از دست‌آوردهای این مأموریت سفارت‌نامه‌ای بود که در آن از بنیادهای

هنری، نظامی، بیمارستان‌ها، رصدخانه‌ها، تالارهای تشریح، بندرگاه‌ها، شیوه‌های قرنطینه، نهادهای صنعتی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، پارک‌ها و تماشاخانه‌ها، سیستم‌های ارتباطی، تونل‌ها، سدها و... سخن رفته است.

۱۷۲۱ اعلان امپراتوری روسیه.

۱۷۲۲ فتح اصفهان توسط افغان‌ها و سقوط دولت صفوی.

۱۷۲۴ توافق روسیه و عثمانی در مورد تقسیم مناطق غربی و شمال غربی ایران و فتح همدان به دست نیروهای عثمانی. پیش از آن نیروهای پتر در بند و باکورا به تصرف درآورده، به سواحل جنوبی خزر راه گشوده بودند.

۱۷۲۵ درگذشت پتر کبیر. / تصرف آذربایجان و کردستان به دست عثمانی‌ها.

۱۷۲۷ تأسیس چاپخانه در استانبول به همت ابراهیم متفرقه و سعیدمحمد چلبی و آغاز چاپ کتاب به زبان ترکی عثمانی. گزارش سعید محمد چلبی — که هنگام اقامت در پاریس زبان فرانسه و دانش پزشکی را فراگرفته بود و کتابی در همین زمین تألیف کرده — درباره چاپخانه‌های پاریسی انگیزه تأسیس چاپخانه در عثمانی شد. ابراهیم متفرقه هم با نوشتن رساله وسیله الطباعة در سال ۱۷۲۶ مزایای چاپ کتاب را باز نمود. او در این رساله که نسخه‌هایی از آن را به دولتمردان و علمای برجسته تقدیم کرد، چاپ نوشته‌ها را وسیله انتشار گسترده دانش و آگاهی در میان مسلمانان، تسهیل خواندن، حفظ اصالت آثار، ارزانی کتاب، بنیاد گذاری و توسعه کتابخانه‌ها و... دانسته بود. این رساله در ۱۷۲۹ به چاپ رسید.

۱۷۳۰ قیام پاتروناخلیل و اعدام ابراهیم پاشا، صدراعظم عثمانی. / عقب نشانده شدن ترکان عثمانی از همدان، کرمانشاه و آذربایجان به دست نیروهای تحت فرمان نادر (طهماسب‌قلی).

۱۷۳۴ بنیاد گذاری هندسه خانه یا مدرسه علوم هندسی در اسکودار.

۱۷۳۵ داده شدن عنوان خمپاره‌چی باشی به احمدپاشا یونوال، یک نومسلمان فرانسوی تا با آن عنوان نظامی در آرتش عثمانی به نوسازی پردازد. به نوشته هامر، وی «از برای دولت عثمانی مؤسس اختراعات با فایده بوده، باب عالی را از پولتیک دربارهای اروپا آگاه و خبیر نمود.»

۱۷۳۶ تاج گذاری نادر در مغان. انعقاد قرارداد گنجه با دولت روسیه درباره تخلیه ایالات قفقاز از نیروهای روسی.

۱۷۳۹ لشکرکشی نادر به هند.

۱۷۴۶ بسته شدن پیمان صلح بین ایران و عثمانی و واگذاری کلیه سرزمین‌هایی که پیش از

۱۷۲۲ به ایران تعلق داشته، به این کشور.

۱۷۴۷ قتل نادرشاه.

۱۷۵۰ آغاز سلطنت کریم خان زند.

۱۷۶۰ (دهه) ظهور عصر روشنگری در اروپا: ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴)، دیدرو (۱۷۱۳-۸۴)،

دیوید هیوم (۱۷۱۱-۷۶) و...

۱۷۶۲ انتشار کتاب قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۷۸).

۱۷۷۰ (دهه) پیشرفت در دانش و فن، پرستلی (۱۸۰۴-۱۷۳۳)، لاووازیه

(۱۷۴۳-۹۴)، ولتا (۱۸۲۷-۱۷۴۵) و...

۱۷۷۲ انتشار جلد آخر (۲۸) دایرةالمعارف پرآوازه فرانسه به سرپرستی دیدرو و دالامبر و با

همکاری گروهی از دانشمندان و اندیشمندان روشنگری چون مونتسکیو، ولتر، روسو

و... که به اصحاب دایرةالمعارف شهرت یافته اند. انتشار این اثر که مظهر افکار

روشنفکری و از عوامل عمده آماده کننده زمینه فکری برای انقلاب فرانسه به شمار

آمده، از سال ۱۷۵۱ شروع شده بود و در سال های بعدی نیز ضمیمه هایی بر آن افزوده

شد. تألیف دایرةالمعارف در شرق و غرب از سابقه ای طولانی برخوردار است. ناگفته

نماند که انتشار نخستین چاپ دایرةالمعارف بریتانیکا (در سه جلد) نیز همزمان با

انتشار دایرةالمعارف و در طی سال های ۷۱-۱۷۶۸ صورت گرفت.

۱۷۷۳ گشایش مهندس خانه همایون برای تربیت توپچی در استانبول. بارون دوتوت مجار در

این مدرسه نظامی تدریس می کرد. این مدرسه در ۱۷۸۴ تجدید سازمان یافته، نام

مهندس خانه بحری همایون گرفت و به مدرسه ملوانی تبدیل شد. / درگیری قیام دهقانی

به رهبری پیوگاکچف که در ۱۷۷۵ در خون برپادارندگان خود غرق گردید. / آغاز

جنگ های استقلال ۱۳ مستعمره انگلیس در آمریکای شمالی که تا ۱۷۸۳ ادامه

یافت.

۱۷۷۴ انعقاد قرارداد کوچوک قاینارجه به دنبال جنگ های روس - عثمانی ۷۴-۱۷۶۸. به

موجب این قرارداد عثمانی به دادن امتیازاتی به روسیه تن در داد: روسیان به دریای

سیاه راه یافتند و کشتی هایشان حق آمدورفت آزادانه در تنگه ها را - که برای

سده های دراز بر روی دیگران بسته بود - به دست آوردند. برخی امتیازها نیز به سود

کیش اورتودکس، یعنی شاخه مذهبی استعمار روس، در سرزمین های عثمانی گرفته

شد. خان نشین کریمه نیز از حوزه فرمانروایی عثمانی بیرون رفت. از دیدگاه کاترین

دوم، کشور اوهرگز پیمانی به سودمندی کوچوک قاینارجه - نام روستایی در شمال

خاوری بلغارستان - نبسته بوده است.

۱۷۷۵ فتح بصره به دست نیروهای کریم خان زند.

۱۷۷۶ انتشار بیاننامه استقلال ایالات متحده آمریکا و اعلان استقلال آن کشور.

۱۷۷۷ آغاز انتشار ژورنال دپاری، نخستین روزنامه روزانه فرانسوی زبان در پاریس.

۱۷۷۹ درگذشت کریم خان زند و آغاز فعالیت آقامحمدخان برای بنیان گذاری سلسله قاجار.

۱۷۸۲ تکمیل شدن نخستین ماشین بخار به دست جیمز وات (۱۸۱۹ - ۱۷۳۶). ماشین بخار را سازمان دهنده انقلاب صنعتی دانسته اند.

۱۷۸۳ استیلای روسیه بر کریمه. / انعقاد پیمان ورسای که به موجب آن استقلال آمریکا به رسمیت شناخته شد.

۱۷۸۹ وقوع انقلاب کبیر فرانسه و اعلان حقوق بشر. / آغاز سلطنت سلطان سلیم سوم. / انتخاب جورج واشنگتن به عنوان نخستین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا.

۱۷۹۰ (دهه) ظهور عصر درخشان موزیک ارکستری در اروپا: موزارت (۱۷۵۶ - ۹۱)، هایدن (۱۸۰۹ - ۱۷۳۲)، بتهوون (۱۸۲۷ - ۱۷۷۰) و...

۱۷۹۲ اختراع ماشین پارچه بافی توسط کارت رایت. / آغاز اصلاحات سلطان سلیم سوم در عثمانی که تا ۱۸۰۷ ادامه پیدا کرد.

۱۷۹۳ تشکیل اجاق نظام جدید در عثمانی. / استقرار دیکتاتوری انقلابی ژاکوبین ها در فرانسه از اوایل ژوئن این سال تا کودتای ۹ ترمیدور (۲۴ ژوئن ۱۷۹۴). / اعدام لویی شانزدهم، پادشاه فرانسه. / گشایش نخستین سفارتخانه های دایمی دولت عثمانی در پایتخت های مهم اروپا چون لندن، پاریس، وین، برلین و مادرید. سفیرانی که بدان شهرها رفتند دستور یافتند که افزون بر وظایف جاری سفارت، وضع ارتش، امور اداری و مدنی کشورهای محلی مأموریت خود را مورد پژوهش و بررسی قرار دهند. با هر سفیری چندتن از جوانان ترک نیز همراه شدند تا زبان کشور محل مأموریت خویش را بیاموزند و بر اموری که برای کشورشان سودمند بود، آگاه گردند. توضیح این که اقامت سفرای دول اروپایی از اوایل سده ۱۷ در باب عالی آغاز شده بود. اما پیش از گشایش سفارتخانه های دایمی عثمانی، سفرای آن دولت - که غالباً از اتباع غیر مسلمانان بودند - به فاصله های دور و دراز در پایتخت های اروپا پیدا می شدند و مانند اشخاص عجیب و غریب به نظر می آمدند و از آن چه در اطرافشان می گذشت بی خبر و بی اطلاع می ماندند.

۱۷۹۵ تأسیس مهندس خانه بری همایون (مدرسه توپخانه) برای تربیت افسران نیروی زمینی.

۱۷۹۶ تاج گذاری آقامحمدخان. / کشف واکسن آبله توسط ادوارد جرنانگلیسی. این کشف،

انقلابی بنیادی در طب پیش گیری پدید آورد.

۹۸ — ۱۷۹۷ قتل آقا محمدخان و جلوس فتحعلی شاه بر تخت سلطنت.

۱۷۹۸ لشکرکشی ناپلئون به مصر و تصرف آن سرزمین.

۱۷۹۹ ورود عباس میرزا نایب السلطنه به تبریز و ولیعهدنشین شدن این شهر. / کودتای ۱۸ برومر و به قدرت رسیدن ناپلئون.

۱۸۰۰ (دهه) جنگ های بزرگ ناپلئون و امپراتور شدن او. / امضای قرارداد الحاق گرجستان به روسیه.

۱۸۰۱ عقد قرارداد تجارتي و سیاسي بين ايران و انگلیس به نمایندگی سرجان ملکم، سفیر رسمی فرمانروای هندوستان.

۱۸۰۳ تجاوز روسیه به قفقاز جنوبی.

۱۸۰۴ تاج گذاری ناپلئون به عنوان امپراتوری فرانسه.

۱۵ — ۱۸۰۵ نبردهای ناپلئون در اروپا.

۱۸۰۵ آغاز فرمانروایی محمدعلی پاشا در مصر. / قتل ژنرال سی یانوف، فرمانده نیروهای روسی در قفقاز.

۹ — ۱۸۰۵ آمد و رفت سفیران و کارشناسان نظامی ناپلئون به ایران در جریان دوره اول جنگ های ایران و روسیه.

۱۸۰۷ قیام مصطفی قباچچی اوغلو. / تصویب الغای تجارت برده در امپراتوری بریتانیا. انگلستان با استفاده از این قانون حق نظارت و تفتیش کشتی ها را برای خود محرز و از این رهگذر موقعیت خود در خلیج فارس و سواحل آن را تحکیم کرد.

۱۸۰۸ مرگ سلطان سلیم سوم. / نشان دادن علمدار مصطفی پاشا محمود دوم را بر تخت سلطنت عثمانی. / امضای سند اتفاق، مانگاناچارتای عثمانی. / خروج کارشناسان نظامی فرانسوی تحت سرپرستی گاردان از ایران. / ورود عسکرخان افشار، اولین ایرانی شناخته شده به لژ فراماسونری در پاریس. / مرگ علمدار مصطفی در نتیجه قیام ینی چری ها.

۱۸۱۱ اعزام دو نفر محصل ایرانی به انگلستان. / بسته شدن اتحاد نظامی بین ایران و عثمانی بر ضد روسیه.

۱۸۱۲ عقد عهدنامه مفصل ایران و انگلیس به نمایندگی سرگور اوزلی به دنبال بسته شدن قرارداد مجمل دولتین مزبور در ۱۸۰۹. / انعقاد پیمان تجارت بین روسیه و عثمانی. / لشکرکشی ناپلئون به روسیه.

۱۸۱۳ عقد قرارداد گلستان بین ایران و روسیه به دنبال شکست ایران در پایان دوره اول جنگ های ایران و روسیه (۱۳ — ۱۸۰۴).

۱۵ - ۱۸۱۴ تشکیل کنگره بین المللی اروپایی در پی سقوط ناپلئون به منظور تعیین مرزهای اروپا در وین. اکثر تصمیم های کنگره را چهار قدرت بزرگ، انگلستان، روسیه، پروس و اتریش اتخاذ کردند.

۱۸۱۵ جنگ واترلو و شکست نهایی و تبعید ناپلئون به جزیره سنت هلن. / شکل گیری اتحاد مقدس به منظور جلوگیری از انتشار آرمان های آزادی خواهانه انقلاب فرانسه. / اعزام گروه ۵ نفری محصلان ایرانی به انگلیس.

۱۸۱۷ تأسیس نخستین چاپخانه حروفی توسط آقا زین العابدین تبریزی در تبریز و چاپ فتح نامه، نوشته میرزا بزرگ قایم مقام در این شهر.

۱۸۲۰ (دهه) پیدایی رمانتیزم در ادبیات و نقاشی در اروپا: بایرون (۱۸۲۴ - ۱۷۸۸)، شاتوبریان (۱۸۴۸ - ۱۷۶۸)، هاینه (۱۸۵۶ - ۱۷۹۷)، تورنر (۱۸۵۱ - ۱۷۷۵) و...

۱۸۲۱ درگیری جنگ در میان ایران و عثمانی. / شورش یونان بر ضد عثمانی. / اختراع موتور الکتریکی و ژنراتور و...

۱۸۲۲ تأسیس نخستین چاپخانه در مصر و آغاز چاپ کتاب های عربی و ترکی و نیز انتشار الوقایع المصریه در قاهره. پیش از الوقایع المصریه - که ابتدا به زبان ترکی و سپس عربی منتشر می گردید - روزنامه ای به نام التنبيه، توسط نیروهای تحت فرمان ناپلئون در ۲ - ۱۸۰۱ در مصر انتشار یافته بود.

۱۸۲۳ انعقاد قرارداد اول ارزنة الروم بین ایران و عثمانی.

۱۸۲۵ راه افتادن نخستین ترن بخاری در انگلیس. / قیام د کابریست ها در سن پترسبورگ.

۱۸۲۶ انحلال سازمان نظامی ینی چری که در تاریخ به وقایع خیریه شهرت یافته است.

۱۸۲۷ تأسیس طبیه (مدرسه پزشکی) نخست در قاهره و سپس در استانبول. / تصرف تبریز به دست نیروهای روسی.

۱۸۲۸ عقد قرارداد کمرشکن ترکمن چای به دنبال دوره دوم جنگ های ایران و روسیه، که در ۱۸۲۶ در پی اعلان جهاد گروهی از علما و حمله ایرانی ها به لنکران آغاز گردیده بود.

۱۸۲۹ کشته شدن گریبایدوف، وزیر مختار و سفیر فوق العاده روسیه در تهران. / تشکیل مجلس الشوری در مصر.

۱۸۳۰ بسته شدن پیمان صلح اردنه بین عثمانی و روسیه و به دنبال آن خودمختاری و اندکی بعد استقلال یونان به موجب پیمان لندن. / وقوع جنبش های انقلابی در فرانسه، آلمان، ایتالیا و لهستان. / استیلای فرانسه بر الجزایر. / خلیل پاشا، کاپیتان، پس از بازگشت از روسیه اعلان کرد: «اگر بی درنگ از اروپا تقلید نکنیم ناگزیر از بازگشت به آسیا خواهیم شد!»

۵۴ — ۱۸۳۰ فتح قزاقستان توسط روسیه.

۱۸۳۱ انتشار نخستین روزنامه رسمی به نام تقویم وقایع در عثمانی.

۱۸۳۳ گشایش اتاق ترجمه در باب عالی. / انعقاد پیمان خونکار اسکله سی بین روسیه و عثمانی. / قرارداد کوتاهیه بین مصر و عثمانی به دنبال جنگ های ۳۳ — ۱۸۳۱ مصر — عثمانی و پیشروی نیروهای مصری در اراضی عثمانی.

۱۸۳۴ افتتاح مکتب حریه در استانبول. / مرگ فتحعلی شاه در حدود یک سال پس از درگذشت عباس میرزا.

۱۸۳۵ کشته شدن میرزا ابوالقاسم قایم مقام به فرمان محمدشاه، که در حدود یک سال قبل به سلطنت رسیده بود.

۱۸۳۶ تأسیس مکتب طبیه یا طبیه عسکری در استانبول.

۱۸۳۷ انتشار نخستین روزنامه به نام کاغذ اخبار در تهران به مباشرت میرزا صالح شیرازی.

۳۸ — ۱۸۳۷ محاصره هرات به دست نیروهای ایرانی و تصرف جزیره خارک به دست نیروی دریایی انگلیس و عقب نشینی ارتش محمدشاه از هرات.

۱۸۳۸ تأسیس نخستین رشديه ها در عثمانی. / تأسیس مکتب طب عدل شاهانه در استانبول. / تحمیل موافقت نامه تجارتي بالتالیمانی به عثمانی که دروازه های ترکیه را به روی تجارت آزاد گشود و آن کشور را تبدیل به زائده کشاورزی کشورهای غربی کرد. / به کارگیری تلگراف الکتریکی در انگلستان. / تشکیل مجلس والای احکام عدلیه در عثمانی.

۴۲ — ۱۸۳۹ نخستین جنگ انگلیس — افغان. / نخستین جنگ تریاک بین انگلیس و چین.

۱۸۳۹ صدور خط همایون گلخانه (فرمان تنظیمات) به همت مصطفی رشید پاشا و آغاز عصر

تنظیمات در عثمانی. / آغاز سلطنت عبدالمجید. / تأسیس مدرسه توسط کشیشان

آمریکایی در ارمیه. / تأسیس مدرسه ای توسط اوژن بوره، کشیش فرانسوی در تبریز.

۱۸۴۰ انتشار جریده حوادث، نخستین روزنامه غیررسمی در عثمانی توسط ویلیام چرچیل انگلیسی در استانبول.

۱۸۴۱ کوتاه شدن دست دولت مصر از اراضی آسیایی عثمانی.

۱۸۴۴ آغاز دعوت باب.

۱۸۴۵ تأسیس تئاتر روس در تفلیس و اجرای آثار نمایشنامه نویسانی چون شکسپیر، مولیر،

گوگول و اوستروفسکی و تأثیر برداری آخوندزاده از چنین آثاری.

۱۸۴۷ انعقاد پیمان ارزنة الروم به دنبال مذاکرات ۴ ساله بین هیئت سیاسی ایران به

سرپرستی میرزا تقی خان امیر نظام (امیرکبیر) و عثمانی ها.

۱۸۴۸ درگیری انقلاب‌ها در اروپا / اعلان حکومت جمهوری در فرانسه و انتخاب لویی بناپارت به ریاست جمهوری. / انتشار مانیفست کمونیست مارکس (۸۳-۱۸۱۸) و انگلس (۹۵-۱۸۲۰). / گشایش نخستین دارالعلمین در استانبول. / درگذشت محمدشاه و جلوس ناصرالدین‌شاه بر تخت سلطنت ایران. ۱۸۵۰ (دهه) عصر موسیقی رمانتیک: برلیوز (۶۹-۱۸۰۳)، وردی (۱۹۰۱-۱۸۱۳)، شوپن (۴۹-۱۸۱۰) و...

۱۸۵۰ اعدام باب در تبریز.

۱۸۵۱ آغاز انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه در تهران. این روزنامه در حدود ۱۰ سال بعد به روزنامه دولت علیه ایران و سپس به روزنامه دولتی و سرانجام به روزنامه ایران تغییر نام داد. / تأسیس سفارتخانه‌های دایمی ایران در پایتخت‌های بزرگ دنیا. / تأسیس انجمن دانش در عثمانی. / گشایش دارالفنون تهران در نخستین روزهای این سال.

۱۸۵۲ امپراتور شدن لوئی بناپارت (ناپلئون سوم). / تیراندازی بایبان به ناصرالدین‌شاه و کشتار آن‌ها. تبعید میرزا حسینعلی معروف به بهاء‌الله به وساطت سفارت‌های روس و انگلیس به عراق. / قتل امیرکبیر.

۱۸۵۳ آغاز جنگ کریمه بین عثمانی و روسیه که بعداً بریتانیا و فرانسه و... نیز به منظور بازداشتن روسیه از پیشروی در بالکان، به عثمانی پیوستند. این جنگ تا ۱۸۵۶ ادامه یافت. / واداشتن دریاسالار پری آمریکایی دولت ژاپن را به گشودن دروازه‌های خود به روی بازرگانان خارجی.

۱۸۵۴ تشکیل نهاد قانون‌گذاری مجلس عالی تنظیمات در عثمانی. / نخستین وام‌گیری عثمانی از خارج. / انعقاد نخستین پیمان بین ایالات متحده آمریکا و ژاپن.

۱۸۵۶ تشکیل کنگره پاریس به دنبال جنگ کریمه. به موجب پیمان پاریس بسته شده در جریان کنگره مذکور، روسیه از دعاوی خود بر حمایت مذهبی از مسیحیان تبعه عثمانی - که بهانه شروع جنگ کریمه شده بود - دست برداشت و ورود ناو جنگی و استقرار استحکامات در دریای سیاه و اطراف آن ممنوع گردید. / صدور فرمان اصلاحات به منظور رعایت حقوق اتباع مسیحی عثمانی. / تصرف هرات به دست نیروهای ایران و قدرت‌نمایی نیروهای انگلیسی در جزایر و سواحل خلیج فارس.

۱۸۵۷ آغاز قیام بر ضد انگلیس در هندوستان. / امضای معاهده پاریس بین انگلیس و ایران که به موجب آن ایران مجبور به دست‌شویی از افغانستان شد. / نگارش آلدانمیش کواکب (ستارگان فریب‌خورده)، نخستین داستان بلند نوع جدید در ادبیات آذربایجان و ایران و به زبان ترکی آذربایجانی. / آخوندزاده پیش از آن نیز در فاصله سال‌های ۵۵-۱۸۵۰

شش کمدی به زبان ترکی آذربایجانی نوشته بود و بدین مناسبت پیشاهنگ ادبیات جدید در قفقاز، ایران و عثمانی به شمار می‌رود. کمدی‌ها و داستان مذکور سپس توسط میرزا جعفر قراجه‌داغی به زبان فارسی ترجمه شده، در کتابی تحت عنوان تمثیلات چاپ و منتشر گردید. آخوندزاده رساله الفبای جدید خود را نیز که اصلاح و تغییر الفبای عربی را مطرح می‌کرد، در همین سال ۱۸۵۷ نوشت.

۱۸۵۸ تشکیل فراموش‌خانه ملکم در تهران. / کشیده شدن نخستین خط تلگرافی بین میدان ارگ و خیابان لاله‌زار تهران. پس از آن خطوط تلگرافی در عرض ۶-۵ سال توسعه فراوان یافت؛ چنان که ۲ سال بعد تبریز با خط تلگرافی به تهران وصل شد و...

۱۸۵۹ تأسیس مکتب ملکیه در استانبول. / انتشار اصل انواع داروین. / اعزام گروه ۴۲ نفری فارغ التحصیلان دارالفنون تهران و محصلان ایرانی جهت ادامه تحصیل به فرانسه. / تأسیس دارالفنون تبریز که تا ۱۸۹۶ با فراز و فرودهایی دایر بود. / انحلال فراموش‌خانه. / چاپ نخست تمثیلات به زبان ترکی آذربایجانی.

۱۸۶۰ انتشار ترجمان احوال، نخستین روزنامه غیررسمی منتشر شده توسط روشنفکران ترک عثمانی. / برخورد های مسلمانان و مسیحیان در لبنان و سوریه. / انتشار ازدواج شاعر، نخستین نمایشنامه ترک، به صورت پاورقی در ترجمان احوال.

۱۸۶۰ (دهه) عصر درخشان رمان‌نویسی در اروپا: دیکنس (۷۰-۱۸۱۲)، دوما (۷۰-۱۸۰۲)، فلوبر (۸۰-۱۸۲۱)، تورگنیف (۸۳-۱۸۱۸)، داستایوسکی (۸۱-۱۸۲۱)، تولستوی (۱۹۱۰-۱۸۲۸).

۱۸۶۱ الغای سرفرداری در روسیه. / تشکیل جمعیت علمیه عثمانیه. / شناخته شدن حق شرکت در انتخابات برای زنان در اتریش. / بطلان نظریه خلق الساعه توسط پاسستور (۹۵-۱۸۲۲). / انحلال فراموش‌خانه ملکم. / آغاز سلطنت عبدالعزیز.

۱۸۶۲ انتشار روزنامه تصویر افکار در استانبول.

۱۸۶۳ تأسیس روبرت کالج، مدرسه آمریکایی در استانبول. / ساختمان نخستین مترو در لندن. / دایر شدن نخستین خط تلگراف از خانقین به تهران و از تهران به بوشهر توسط انگلیسی‌ها.

۱۸۶۴ بنیان گذاری انترناسیونال اول.

۱۸۶۵ تشکیل اتفاق حمیت، نخستین سازمان نو عثمانیان. / تأسیس نخستین دارالفنون عثمانی که اندکی بعد تعطیل گردید. / الغای برده‌داری در ایالات متحده آمریکا. / کشف ماهیت تأثیرات الکترومغناطیس و مطرح شدن نظریه میدان الکترومغناطیس توسط ماکس ول انگلیسی.

۱۸۶۶ افتتاح راه آهن از میر — آیدین توسط انگلیسی ها. / تأسیس مکتب طبیه ملکیه (غیر نظامی) در استانبول.

۱۸۶۷ تشکیل فدراسیون آلمان شمالی و سلطنت دوگانه اتریش — هنگری. / انتشار کاپیتال مارکس. / انتشار نامه سرگشاده مصطفی فاضل پاشا به سلطان عبدالعزیز. / تشکیل جمعیت نوحثمانیان در پاریس توسط نامق کمال، علی سعاوی، ضیاء پاشا و... در سایه حمایت و کارگزاری مصطفی فاضل پاشا. / آغاز عصر مسیحی و برانداخته شدن نظام شوگونی در ژاپن. / تأسیس تئاتر عثمانی.

۱۸۶۸ انتشار روزنامه حریت، ارگان نوحثمانیان در لندن. / تأسیس مدرسه سلطانی غلظه سرای. / تشکیل نهادهای دیوان احکام عدلیه و شورای دولت در عثمانی.

۱۸۶۹ گشایش کانال سوئز. / افتتاح نخستین دارالمعلمات (دانشسرای دختران) در استانبول. ۱۸۷۰ دایر شدن خط تلگرافی بین هند و اروپا از طریق بوشهر و بندرعباس. / انتشار کتاب یک کلمه در تهران. / تأسیس دومین دارالفنون عثمانی که در نتیجه سخنرانی سید جمال الدین اسدآبادی تعطیل گردید. / تشکیل شورای مملکتی مرکب از ۹ وزیر و به ریاست صدراعظم، به فرمان ناصرالدین شاه. / عزیمت ناصرالدین شاه به عتبات عالیات و وزارت یابی میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار). ۱۸۷۰ (دهه) ظهور مکتب امپرسیونیسم در نقاشی: مونه (۱۸۴۰ — ۱۹۲۶)، رنوار (۱۸۴۱ — ۱۹۱۹)، دگا (۱۸۳۴ — ۱۹۱۷) و...

۱۸۷۱ شکست فرانسه از پروس. / اعلان امپراتوری آلمان و جمهوری سوّم فرانسه. / برپایی کمون پاریس و ازپای درآمدن این نخستین حکومت کارگری جهان پس از ۷۲ روز مقاومت. / آغاز صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار. وی از ۱۸۵۸ تا چند ماه پیش وزیر مختار و سفیر ایران در عثمانی بوده. / اخراج سید جمال الدین از استانبول و عزیمت او به مصر. / صدارت یابی سپهسالار و وقوع قحطی مرگبار معروف شده به ۸۸.

۱۸۷۲ انتشار تعشق طلعت و فنت، نخستین رمان ترک، نوشته شمس الدین سامی. / اعطای امتیاز بهره برداری از کل منابع ایران به رویتر. این امتیاز به دنبال اعتراض ها و مخالفت هایی در داخل و خارج، یک سال بعد ملغی گردید. / تقدیم لایحه تشکیل دربار اعظم — متشکل از صدارت و نه وزارت — به ناصرالدین شاه.

۱۸۷۳ اجرای وطن یا خود سلسره، نوشته نامق کمال در استانبول و تبعید عده ای از نویسندگان و روشنفکران از استانبول. / نخستین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ و عزل سپهسالار از صدارت. / انتصاب معین الملک به سفارت استانبول که به مدت ۱۸ سال در این مقام

دوام آورد. / اجرای سرگذشت وزیر خان لنکران و حاجی قارا در باکوبه همت زردانی و بنیان گذاری تئاترهای آذربایجانی.

۱۸۷۴ به راه افتادن نخستین تراموای برقی در نیویورک.

۷۵. آغاز انتشار اکینجی، نخستین روزنامه ترکی آذربایجانی به همت حسن بیک زردابی. / قیام هرزگوین. / تشکیل حزب کارگران سوسیالیست آلمان در جریان کنگره گوتا و به دنبال آن تشکیل احزاب سوسیالیست و کارگری در هلند (۱۸۷۷)، بلژیک (۱۸۸۵)، انگلیس (۱۸۹۳)، روسیه (۱۸۹۸) و...

۱۸۷۶ آغاز انتشار روزنامه اختر در استانبول. / قیام بلغارستان. / براندازی سلطان عبدالعزیز از سلطنت عثمانی و نشانه شدن مراد پنجم به جای او. / خودکشی عبدالعزیز مخلوع. / جلوس عبدالحمید دوم به جای مراد پنجم دیوانه شده و صدراعظم شدن مدحت پاشا. / اعلان مشروطیت اول. / اختراع تلفن توسط گراهام بل. / انتشار روزنامه لاپاتری (وطن) به زبان های فرانسه و فارسی به دست بارون دونرمان بلژیکی، که پس از انتشار نخستین شماره اش، به دستور ناصرالدین شاه توقیف گردید.

۱۸۷۷ عزل مدحت پاشا و تبعید وی از عثمانی. / گشایش نخستین مجلس مبعوثان. / چاپ نخستین مطلب مربوط به جنبش جهانی چپ در اختر. / آغاز جنگ عثمانی - روس. (حرب ۹۳).

۱۸۷۸ بسته شدن دائمی مجلس مبعوثان به دنبال آتش بس جنگ روسیه - عثمانی به فرمان سلطان حمید و تعطیل شدن مشروطیت. / انعقاد پیمان سان استفانو در پایان جنگ ۷۸ - ۱۸۷۷ روسیه - عثمانی. به موجب این پیمان خودمختاری بلغارستان و استقلال و توسعه صربستان و... به رسمیت شناخته شد و در قفقاز نیز مزایایی به روسیه داده شد و عثمانی موظف به پرداخت غرامت به روسیه گردید. اما دولت های بزرگی چون بریتانیا و اتریش و... به این علت که این پیمان موجبات توسعه نفوذ روسیه را در منطقه فراهم می آورد، با آن به مخالفت برخاستند و برای تعدیل آن، سه ماه بعد، کنگره برلین برگزار گردید. / انعقاد قرارداد قبرس بین عثمانی و انگلیس و واگذاری قبرس به انگلیس. / دومین سفر فرنگ ناصرالدین شاه. / آغاز انتشار روزنامه مریخ، ویژه درج اخبار و مطالب نظامی و علمی. از این روزنامه تنها ۱۸ شماره منتشر گردید. / افتتاح کارخانه چراغ برق، نخستین کارخانه برق ایران در تهران. / درگذشت میرزا فتحعلی آخوندزاده. / تشکیل کنگره بین المللی برلین برای تجدیدنظر در پیمان سان استفانو، جهت پدید آوردن موازنه مورد طلب و قبول قدرت های بزرگ. / استقلال رومانی، قرقه طاغ، صربستان و خودمختاری بلغارستان و خارج شدن در حدود ۲۳۷ هزار کیلومتر

مربع از اراضی اروپایی عثمانی از کفش. / درگذشت آخوندزاده که از ۱۸۵۷ به بعد خود را وقف موضوع اصلاح و تغییر الفبا کرده بود. / استعمال لامپ الکتریکی برای روشنایی خیابان‌ها در لندن. / کشته شدن علی سعاوی در جریان کودتای ناموفق.

۱۸۷۹ تشکیل سازمان قزاق‌خانه به تقلید از روسیه و تحت فرماندهی افسران روسی. این نهاد نظامی سرکوبگر به آتی برای تأمین هدف‌های استعماری روسیه تبدیل شد. / انتشار روزنامه ضیا که بعدها به ضیای قفقازیه معروف شد، در تفلیس.

۱۸۸۰ پیروزی حزب لیبرال در انتخابات انگلستان و تشدید استبداد حمیدی در عثمانی. / تأسیس کارخانه چراغ‌گاز در تهران توسط سپهسالار.

۱۸۸۱ انعقاد قرارنامه محرم و تشکیل نهاد امپریالیستی دیون عمومیه برای تأمین اصل و فرع وام‌های عثمانی به کشورهای اروپایی. / اشغال تونس توسط نیروهای فرانسوی. / صدور احکام محکومیت مدحت پاشا و تبعید او به طایف. / ترور الکساندر دوم، تزار روسیه به دست سازمان اراده مردم. / درگذشت مرموز سپهسالار.

۱۸۸۲ اشغال مصر توسط نیروهای انگلیسی. / تأسیس نخستین نیروگاه هیدروالکتریکی در ایالات متحده.

۱۸۸۳ انتشار مجله کشکول در تفلیس. / اعدام مخفیانه مدحت پاشا در طایف. / افتتاح صنایع نفیسه در عثمانی. / آمدن هیئت کارشناسان نظامی آلمانی به سرپرستی وان درگولتس برای اصلاح ارتش عثمانی. / انتشار عروة الوثقی در پاریس. / آغاز انتشار روزنامه ترجمان در باغچه سرا.

۱۸۸۴ تکمیل تفنگ اتوماتیکی ماکسیم.

۱۸۸۵ برپایی حزب کنگره ملی هند. / تصرف روملی شرقی توسط بلغارستان.

۱۸۸۶ تقسیم آفریقای شرقی بین انگلیس و آلمان.

۱۸۸۸ گشوده شدن رود کارون به روی کشتی‌های بخاری که سرآغاز داده شدن یک سلسله از امتیازات استعماری به انگلیس و روسیه بود. / تأسیس شعبه بانک جدید شرقی، نخستین بانک در تهران.

۱۸۸۹ تشکیل جمعیت اتحاد عثمانی (بعدها جمعیت اتحاد و ترقی) در طبیئه عسکری. / اعلان نخستین قانون اساسی ژاپن. / برگزاری کنگره انترناسیونال دوم در پاریس. / افتتاح خط آهن ۸ کیلومتری تهران — حضرت عبدالعظیم. / تأسیس نخستین رشديه در تبریز که به رغم مشکلات، مدارس جدیدی را به دنبال آورد. / اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به رویتر و وام‌گیری از او برای تأمین هزینه سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ. / واگذاری امتیاز لاتاری به ملوک / تشکیل مجلس قانون‌گذاری و آغاز قانون‌نویسی فرمایشی بی‌عاقبت به دنبال

بازگشت ناصرالدین شاه از فرنگ. / افتتاح تراموای تهران.

۱۸۹۰ تشکیل اداره پلیس در تهران به ریاست کنت دومونت فورت. / تبعید سیدجمال الدین اسدآبادی از ایران به دنبال مسافرت دوم وی به این کشور در اواخر ۱۸۸۹. / آغاز انتشار قانون در لندن. / انعقاد پیمان تجارت بین عثمانی و آلمان. / تأسیس راه آهن ۱۸ کیلومتری محمودآباد به آمل توسط امین الضرب.
 ۱۸۹۰ (دهه) ظهور تئاتر واقع گرای در اروپا: ایبسن (۱۹۰۶-۱۸۶۰)، برناردشاو (۱۹۵۰-۱۸۵۶) و...

۱۸۹۱ آغاز انتشار مجله ثروت فنون. / فروکش کردن جنبش تحریم تنباکو که از سال قبل آغازگر دیده بود، در اواخر این سال.

۱۸۹۲ انتشار مجله ضیاء الخافقین در لندن. / عزیمت سید از انگلیس به عثمانی و اقامتش در استانبول برای سازمان دهی جمعیت اتحاد اسلام. / گشایش بانک استقراضی رهنی روس در ایران.

۱۸۹۳ انتشار روزنامه های حکمت در مصر و حبل المتین در کلکته. / تشکیل حزب کارگر مستقل در بریتانیا.

۱۸۹۴ درگیری شورش های ارامنه در بعضی از شهرهای آناتولی و سرکوبی آن ها. / انتشار جلد اول کتاب احمد در استانبول. / شعله ور شدن جنگ چین - ژاپن و پیروزی ژاپن در سال بعد.

۱۸۹۵ شورش ارامنه در استانبول. / آغاز انتشار روزنامه مشورت به زبان فرانسه توسط احمدرضا در پاریس. / کشف اشعه ایکس توسط رونتگن آلمانی (۱۹۲۳-۱۸۴۵). / اختراع تلگراف بی سیم (راديو) توسط مارکونی ایتالیایی. / تأسیس نخستین سینما در فرانسه.

۱۸۹۶ آغاز جنبش ادبی ثروت فنون (ادبیات جدید) در عثمانی که تا سال ۱۹۰۱ ادامه یافت. / حمله تروریست های ارمنی به بانک عثمانی که به قتل عام آن ها در استانبول منجر شد. / انتشار کتاب دولت یهود هرثفیل (۱۹۰۴-۱۸۶۰) بنیاد گذار صهیونیسم. / رسیدن خط آهن بغداد به قونیه. / ترور ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت قاجار. / اعدام میرزا رضا، میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی کرمانی و خبیرالملک. / تعطیل روزنامه اختر. / اقدام به تأسیس کارخانه قند کهریزک که پس از شروع به بهره برداری آزمایشی، در نتیجه رقابت قند روسی ورشکسته شده، در ۱۸۹۹ تعطیل گردید.

۱۸۹۷ وقوع جنگ عثمانی - یونان. / درگذشت سیدجمال الدین اسدآبادی. / انتشار روزنامه الحدید در تبریز. / انتشار جلد اول سیاحت نامه ابراهیم بیک. / تشکیل نخستین کنگره

جهانی صهیونیسم در شهر بال به دست اندرکاری هرتصل.

۱۸۹۸ کشف رادیوم توسط پیر و ماری کوری. / انتشار روزنامه ثریا در قاهره. / برگزاری نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در مینسک.

۱۸۹۹ داده شدن امتیاز کشیدن راه آهن بغداد به آلمانی ها. / آغاز جنگ انگلیس — بوئر در آفریقای جنوبی که تا ۱۹۰۲ ادامه می یابد. / انتشار کتاب تورکجه شعر لر محمدامین یورداقول. / درگیری قیام بوکسر در چین که تا ۱۹۰۱ ادامه پیدا می کند.

۱۹۰۰ پیدایش امپریالیسم به مثابه مرحله جدیدی از نظام سرمایه داری، از اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰.

۱۹۰۰ تأسیس دارالفنون شاهانه در استانبول که پس از ۳۳ سال جای به دانشگاه استانبول می دهد. / انتشار کتاب تعبیر خواب فروید و پیدایش روانکاوی. / وام گیری ایران از روس در ازای گرو گذاشتن گمرکات شمال. این وام سلسله ای از وام های خارجی دیگر را به دنبال آورد. / سفر اول فرنک مظفرالدین شاه. / انتشار روزنامه پرورش در قاهره.

۱۹۰۱ اعطای امتیاز نفت جنوب به کمپانی داری و استقراض دوم از روسیه. / افتتاح نخستین مدرسه دخترانه در باکو.

۱۹۰۲ تشکیل کنگره اول ترکان جوان در پاریس و انتشار برنامه جمعیت اتحاد و ترقی. / سفر دوم مظفرالدین شاه به فرنک. / انتشار کتاب امپریالیسم هوبسون انگلیسی. وی در این کتاب عصر امپریالیستی را از سال ۱۸۷۰ به بعد تشریح کرده است.

۱۹۰۳ نخستین پرواز هواپیمای موتوری ساخته شده به دست برداران رایت در ایالات متحده. / آغاز انتشار روزنامه ترکی آذربایجانی زبان شرق روس در تفلیس.

۱۹۰۴ درگیری جنگ روس — ژاپن و پیروزی ژاپن بر روسیه در سال بعد. / توافق انگلیس — فرانسه در مورد مصر، مراکش و دیگر مستملکات خود.

۱۹۰۵ شعله ور شدن انقلاب در روسیه و اعلان آزادی های سیاسی توسط تزار. / بمب گذاری ارامنه در استانبول برای کشتن عبدالحمید. / سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنک، برای معالجه.

۱۹۰۶ اوج گیری جنبش مشروطه، که از اواخر سال گذشته آغاز گردیده بود، در ایران و صدور فرمان مشروطه و گشایش مجلس اول. / تشکیل جمعیت حریت عثمانی در سلانیک. / تشکیل جمعیت تشبث شخصی و عدم مرکزیت توسط پرنس صباح الدین.

۱۹۰۷ درگذشت مظفرالدین شاه در اوایل سال و جلوس محمدعلی شاه به جای وی. / انتشار روزنامه آذربایجان به زبان های ترکی و فارسی در تبریز و انتشار صوراسرافیل در

تهران. / صدارت اتابک و ترور او. / به هم پیوستن جمعیت حریت عثمانی و جمعیت اتحاد و ترقی. / برپایی کنگرهٔ دوم ترکان جوان در پاریس. / سازش انگلیس و روسیه در باب تقسیم ایران، افغانستان و تبت به مناطق نفوذ خود. / گشایش نمایشگاه نقاشی آثار کویستی پیکاسو (۱۹۷۳-۱۸۸۱)، براک (۱۹۶۳-۱۸۸۲). / تصرف بخشی از آذربایجان غربی به دست نیروهای عثمانی.

۱۹۰۸. اعلان حریت (مشروطیت دوم) در عثمانی، یک ماه پس از کودتای محمدعلی شاه. / آغاز مقاومت مسلحانه در تبریز برای پاسداری از جنبش. / فعال شدن انجمن سعادت ایرانیان در استانبول و فرستادن نشان افتخار از استانبول برای سردار و سالار ملی. / حمایت دولت تازه تأسیس اتحاد و ترقی از مشروطه خواهان ایران و...

منابع

- آثار فلسفی و سیاسی میرزا فتحعلی آخوندوف، قاسم زاده، آراسلی و...، باکو ۱۹۳۹.
- آخوندوف، فریدون بیک کؤچرلی، باکو ۱۹۱۱.
- آذربایجان ادبیات تاریخنه بیر باخیش، دکتر جواد هیشت، ج ۲ — ۱، تهران ۱۳۵۸ و ۱۳۶۹.
- آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریالاری، فریدون بیک کؤچرلی، ج ۱، بخش ۲، باکو ۱۹۲۵.
- آوازۀ بزم صلح لاهی، پرنس ارفع، استانبول ۱۳۲۳ ق.
- آئینه سکندری، میرزا آقاخان کرمانی، به اهتمام زین العابدین مترجم الملک و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، تهران ۱۳۲۶ ق.
- اتحاد اسلام، ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ الرئیس)، به کوشش صادق سجادی، تهران ۱۳۶۳.
- احوال و آثار خوش نویسان، مهدی بیانی، ج ۱، تهران ۱۳۵۶.
- اختناق در ایران، مورگان شوستر، ترجمۀ ابوالحسن موسوی شوشتری، با تصحیح و مقدمه و... فرامرز برزگر و اسمعیل رائین، تهران ۱۳۵۱.
- ادبیات نمایشی در ایران، جمشید ملک پور، ج ۲ — ۱، تهران ۱۳۶۳.
- ادبیات نوین ترکیه، ترجمه و تدوین یعقوب آرژند، تهران ۱۳۶۴.
- از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۵۱.
- از ماست که بر ماست، هما ناطق، تهران ۱۳۵۴.
- استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، برنارد لوئیس، ترجمۀ ماه ملک بهار، ج ۲، تهران

۱۳۶۵.

— اسلام و سرمایه‌داری، ماکسیم رودنسون، اتحاد کارگر، تهران ۱۳۵۸.

— اسناد تاریخی جنبش کارگری... ج ۱، مونیخ ۱۹۷۰.

— اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ابراهیم صفایی، تهران ۱۳۴۶.

— اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، ج ۲، تهران ۱۳۴۹.

— اصلاح یا تغییر خط فارسی، مجتبی مینوی، تهران ۱۳۴۴.

— افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، دکتر جواد شیخ الاسلامی، تهران

۱۳۶۹.

— افضل التواریخ، غلامحسین افضل‌الملک، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان،

تهران ۱۳۶۱.

— اقتصاد ایران، دکتر ابراهیم رزاقی، تهران ۱۳۶۷.

— الفبای جدید و مکتوبات، میرزا فتحعلی آخوندزاده، به اهتمام پرفسور حمید محمدزاده، چ

۲، تبریز ۱۳۵۷.

— المآثر والآثار، اعتمادالسلطنه، تهران ۱۳۰۷ ق.

— المنجد فی اللغة والاعلام، بیروت ۱۹۸۶.

— امپراتوری عثمانی و دورویة تمدن بورژوازی غرب، عبدالهادی حائری، ضمیمه مجله

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد)، س ۱۸، ش ۲ تابستان ۱۳۶۴.

— امیرکبیر و ایران، دکتر فریدون آدمیت، چ ۳، تهران ۱۳۴۸.

— امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران ۱۳۴۶.

— انجمن، منصوره رفیعی تهران ۱۳۶۲.

— اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، دکتر فریدون آدمیت، تهران ۱۳۵۱.

— اندیشه قانون‌خواهی در ایران سده نوزده، حکومت قانون، دکتر منوچهر کمالی طه، تهران

۱۳۵۳.

— اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، دکتر فریدون آدمیت، تهران ۱۳۵۷.

— اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، دکتر فریدون آدمیت، تهران ۱۳۴۹.

— انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، لارنس لاکهارت، ترجمه مصطفی

قلی‌عماد، چ ۳، تهران ۱۳۶۸.

— انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه و نگارش احمد پژوه، تهران ۱۳۲۹.

— انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمد اسمعیل رضوانی، تهران ۱۳۵۲.

— انگلیسیان در ایران، دنیس رایت، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران ۱۳۵۷.

- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، تهران ۱۳۵۵.
- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، تهران ۱۳۴۲.
- ایران در دوسده واپسین، احسان طبری، تهران ۱۳۶۰.
- ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع، تهران ۱۳۴۵.
- ایران و تمدن ایرانی، کلیمان هوار، حسن انوشه، تهران ۱۳۶۳.
- ایران و جهان، دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران ۱۳۶۹.
- ایران و جهان اسلام، دکتر عبدالهادی حائری، تهران ۱۳۶۸.
- ایران و قضیه ایران، ج. ن. کرزن، ترجمه ع. وحید مازندرانی، ج ۲-۱، چ ۲، تهران ۱۳۶۲.
- ایرانیان ارمنی، اسماعیل رائین، تهران ۱۳۵۶.
- ایرانیان در میان انگلیسی ها، دنیس رایت، ترجمه کریم امامی، تهران ۱۳۶۸.
- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، محمود رامیان و محمد تمدن و علاءالدین تکش، بدون محل و تاریخ چاپ.
- بیست مقاله قزوینی، ج ۲، با مقدمه عباس اقبال، تهران ۱۳۳۲.
- پانزده گفتار، مجتبی مینوی، چ ۲، تهران ۱۳۴۶.
- پنجاه نامه تاریخی، ابراهیم صفایی، تهران ۱۳۵۰.
- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، ج ۲-۱، تهران ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴.
- تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا و... ترجمه دکتر عیسی شهابی، تهران ۱۳۵۴.
- تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ادوارد براون، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران ۱۳۶۹.
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵-۲، تهران ۷۰-۱۳۵۶.
- تاریخ اقتصادی ایران، چارلز عیسوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران ۱۳۶۲.
- تاریخ امپراتوری عثمانی، وین و وسینیچ، ترجمه سهیل آذری، تبریز ۱۳۴۶.
- تاریخ امپراتوری عثمانی، هامرپورگشتال، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران ۶۹-۱۳۶۷.
- تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، استانفورد جی. شاو، ترجمه محمود رمضانزاده ج ۲، ۱، مشهد ۱۳۷۰.
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، ج ۳-۱، چ ۲، تهران ۱۳۵۱.
- تاریخ ایران در دوره قاجار، گرانت واتسن، ترجمه وحید مازندرانی، تهران ۱۳۴۸.

- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام سعیدی سیرجانی، مقدمه و بخش های ۲۰۱، تهران ۱۳۴۶.
- تاریخ پتر کبیر، والتر، علی محمد بن حسینعلی اللواسانی، ج ۱ و ۲، تهران ۶۳ — ۱۲۶۲ ق.
- تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، محمد محیط طباطبایی، تهران ۱۳۶۶.
- تاریخ ترکیه، سرهنگ لاموش، ترجمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۶.
- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱ و ۷، چاپ جدید، تهران ۶۸ — ۱۳۶۵.
- تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، تهران ۱۳۶۸.
- تاریخ جراید و مجلات ایران، محمد صدر هاشمی، ج ۴ — ۱، چ ۲، تهران ۱۳۶۳.
- تاریخ حمیدی، پیرکیارد، ترجمه علی قلی خان بختیاری، تهران ۵۳۲۷ ق.
- تاریخ رجال ایران قرون ۴ — ۱۲، مهدی بامداد، ج ۶ — ۱، تهران ۵۱ — ۱۳۴۷.
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود، ج ۸ — ۱، چ ۶، تهران ۱۳۶۷.
- تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، گوئل کهن، ج ۲۰۱، تهران، ۶۲ — ۱۳۶۰.
- تاریخ سرگذشت مسعودی، تقریر مسعود میرزا ظل السلطان، تحریر معتمدالدوله، تهران ۱۳۶۲.
- تاریخ عرب در قرون جدید، و. لوتسکی، ترجمه پرویز بابایی، تهران ۱۳۴۹.
- تاریخ فرانسه، مانفرد و...، ترجمه فریدون شایان، ج ۲، تهران ۱۳۶۶.
- تاریخ فرهنگ آذربایجان، حسین امید، ج ۱، تبریز ۱۳۳۲.
- تاریخ فرهنگ آذربایجان، محمد علی صفوت، قم ۱۳۲۹.
- تاریخ قرون جدید، آوریاتوف و...، ترجمه محمد تقی فرامرزی، تهران ۱۳۵۹.
- تاریخ گیتی گشا، میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی و...، با مقدمه سعید نفیسی، چ ۲، تهران ۱۳۶۳.
- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، چ ۷، تهران ۱۳۴۶.
- تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، محمدعلی تربیت، ادوارد براون، ترجمه و تحشیه محمد عباسی، ج ۳ — ۱، تهران؟
- تاریخ منتظم ناصری، اعتمادالسلطنه، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ج ۳ و ۲، تهران ۶۷ — ۱۳۶۴.
- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، دکتر حسین محبوبی اردکانی، ج ۲ — ۱، تهران ۵۷ — ۱۳۵۴.
- تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۲.
- تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ج ۳، تهران ۱۳۴۰.

- تازاتاپیلان شعر لر، میرزا علی معجز شبستری، تبریز؟
- تبریز و پیرامون، شفیع جوادی، تبریز ۱۳۵۰.
- تحقیق حالات کنونی ایران با محاکمات تاریخی، تقی زاده، قاهره ۱۳۲۳.
- تذکره نواب، میر محسن نواب، باکو ۱۹۱۳.
- ترانه های خیام، صادق هدایت، چ ۶، تهران ۱۳۵۳.
- ترجمه میزافنروپ، بدون نام مؤلف و مترجم، استانبول، چاپخانه تصویر افکار ۱۲۸۶.
- تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، دکتر عبدالهادی حائری، چ ۲، تهران ۱۳۶۴.
- تفوق انگلوساکسن مربوط به چیست، ادمون دمولن، ترجمه علی دشتی، تهران ۱۳۰۲ ش.
- تلگرافات عصر سپهسالار (خط تبریز ۹۶ - ۱۲۹۵ هـ. ق). به کوشش محمود طاهر احمدی، تهران ۱۳۷۰.
- تمثیلات، میرزا فتحعلی آخوندزاده، ترجمه میرزا جعفر قراجه داغی، مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، تهران ۱۳۴۹.
- تورک تجدد ادبیاتی، اسماعیل حبیب، استانبول ۱۹۲۵.
- جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایرن در عصر قاجار، ویلم فلور، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱-۲، تهران ۶۶ - ۱۳۶۵.
- جغرافیای ایران، محمدحسین، استانبول ۱۳۱۲.
- جناب حاجی زین العابدین تقیوفگ ترجمه احوالی، بادکوبه ۱۹۰۳.
- جهان نما، حاجی خلیفه کاتب چلبی، مطبعة عامرة استانبول ۱۱۴۵.
- جهان نما، فلوغون رفائیل، تبریز ۱۲۶۷ ق.
- چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلی، رحیم رضازاده ملک، تهران ۱۳۵۲.
- چهل مقاله، حاج حسین نخجوانی، یوسف خادم هاشمی نسب، تهران ۱۳۴۳.
- حاجی بابای اصفهانی، میرزا حبیب اصفهانی، محمدعلی جمال زاده، تهران ۱۳۴۸.
- حکومت سازان، سرگئی نیلوس، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران ۱۳۶۴.
- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج ۴ - ۱، تهران ۱۳۶۲.
- حیدر عمو اوغلی درگذر از طوفان ها، رحیم رئیس نیا، تهران ۱۳۶۰.
- خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، چ ۲، تهران ۱۳۶۷.
- خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار، تهران ۱۳۴۶.
- خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، تهران ۱۳۷۰.

- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران ۱۳۴۱.
- خاطرات فرید، میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی، گردآورنده مسعود فرید، تهران ۱۳۵۴.
- خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، تهران ۱۳۴۴.
- خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابی، چ ۲، تهران ۱۳۶۸.
- خاطرات مجلس و دموکراسی چیست، دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۴.
- خاطرات ممتحن الدوله، به کوشش حسین قلی خان شقاقی، تهران ۱۳۶۲.
- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۱.
- خاطرات و خطرات، مهدی قلی هدایت مخبرالسلطنه، چ ۲، تهران ۱۳۴۴.
- خلسه مشهور به خوابنامه، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش محمود کتیرایی، تهران ۱۳۴۸.
- داستان دوستان، محمدعلی صفوت، قم ۱۳۱۸.
- دانشمنسان آذربایجان، محمدعلی تربیت، چ ۲، تبریز ۱۳۵۵.
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ — ۱، تهران.
- دایرة المعارف فارسی، مصاحب، ج ۲ — ۱، تهران.
- دبستان پارسی، میرزا حبیب اصفهانی، اسلامبول ۱۳۰۸ ق.
- در پیرامون تغییر خط فارسی، یحیی ذکا، تهران ۱۳۲۹.
- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، چ ۲، تهران ۱۳۵۲.
- دستور زبان فارسی، غلامحسین کاشف، اسلامبول ۱۳۲۸ ق.
- دستور سخن، حبیب دستان، اسلامبول ۱۲۸۹.
- دولت و حکومت در ایران، دکتر شاپور رواسانی ۱۳۶۷.
- دومین سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ، به تحریر فخرالملک، چ ۲، تهران ۱۳۶۲.
- ده شب، به کوشش ناصر مؤذن، تهران ۱۳۵۷.
- دین و دولت در ایران، پرفسور حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران ۱۳۶۹.
- رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، م.ح. زاوش، تهران ۱۳۶۱.
- رباب شکسته، توفیق فکرت، استانبول ۱۳۶۷ ق.
- رباعیات خیام (طربخانه)، جلال الدین همایی، چ ۲، تهران ۱۳۶۷.
- رباعیات عمرخیام، با متن فارسی رباعیات و ترجمه آن‌ها به نشر ترکی توسط حسین دانش، به انضمام دو مقاله مفصل از حسین دانش و رضا توفیق در معرفی خیام، استانبول ۱۹۲۲/۱۳۴۰.

- رباعیات حکیم عمر خیّام، رشید یاسمی، تهران ۱۳۰۷.
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، دکتر مهدی مجتهدی، تهران ۱۳۲۷.
- رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، تهران ۱۳۶۴.
- رجال عصر ناصری، دوستعلی خان معیرالممالک، ص ۱۳۶۱.
- رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، میرزا مهدی خان ممّتحن الدوله شقاقی و میرزا هاشم خان، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۵.
- رساله در وجوب خط اسلام، میرزا یوسف خان [مستشارالدوله]، ۱۳۰۳.
- رشد روابط سرمایه داری در ایران، محمدرضا سوداگر، تهران ۱۳۶۹.
- رمز یوسفی، یوسف بن کاظم مهّاد مهینی [مستشارالدوله]، تهران ۱۲۹۱.
- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران ۱۳۵۶.
- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوّم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضی ها، تهران ۱۳۶۹.
- روزنامه سفر از طهران الی کربلا و نجف و سایر اماکن فیض موطن و مراقد مطهره ائمه... ناصرالدین شاه، تهران ۱۲۸۷ ق.
- روس و انگلیس در ایران، دکتر کاظم زاده، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران ۱۳۵۴.
- رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، ج ۲ — ۱، چ ۳، تهران ۱۳۶۳.
- ریحانة الادب، محمدعلی مدرس، ج ۸ — ۱، چ ۳، تهران بدون تاریخ چاپ.
- ریشه های بحران در خاورمیانه، حمید احمدی، تهران ۱۳۶۸.
- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۶۹.
- زندگانی پطر کبیر، ولتر، ترجمه نجفقلی معزی، تهران، بی تا.
- زندگانی تقی زاده، مهدی مجتهدی، تهران ۱۳۲۲.
- زندگانی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۸.
- زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سیدجمال الدین افغانی، مرتضی چهاردهی، تهران ۱۳۳۴.
- زندگی نامه پیر معارف رشیدیه، فخرالدین رشیدیه، تهران ۱۳۷۰.
- زیر درخت نسترن، حق وثرودی ناصری، تهران ۱۳۵۵.
- ژیل بلاس، لساژفرانسوی، تهران ۱۳۲۲ ق.
- سالنامه دولت عثمانی، استانبول ۱۳۰۴ ق.
- سبک شناسی، محمدتقی بهار «ملک الشعرا»، ج ۳، تهران ۱۳۴۹.
- سرآمدان سخن، حسین دانش، استانبول ۱۳۲۷ ق.

- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، جیمز موریه، میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش دکتر یوسف رحیملو، ۲، تهران ۱۳۵۴.
- سفرنامه امین الدوله، به کوشش اسلام کاظمیه، تهران ۱۳۵۴.
- سفرنامه پیترو دلواله، شعاع الدین شفا، تهران ۱۳۴۸.
- سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تجدیدنظر و تصحیح دکتر حمید شیرانی، اصفهان؟
- سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به اهتمام علی دهباشی، تهران ۱۳۶۳.
- سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، ج ۲ — ۱، تهران ۴۳ — ۱۳۴۲.
- سفرنامه سیف الدوله، به تصحیح و تحشیه علی اکبر خداپرست، تهران ۱۳۶۴.
- سفرنامه صنیع الدوله از تفلیس به تهران، به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۵۶.
- سفرنامه فرنگستان، سفر اول، مظفرالدین شاه، چ ۲، تهران ۱۳۶۳.
- سفرنامه فرهاد میرزا معتمدالدوله، به اهتمام اسماعیل نواب صفا، تهران ۱۳۶۶.
- سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، با مقدمه و تصحیح دکتر مریم میراحمدی، تهران ۱۳۶۳.
- سفرنامه مکه، مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۸.
- سفرنامه میرزا صالح شیرازی، به اهتمام اسماعیل رائین، تهران ۱۳۴۷.
- سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، تهران ۱۳۶۲.
- سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ، به قلم ناصرالدین شاه، با مقدمه عبدالله مستوفی، چ ۲، تهران ۱۳۶۲.
- سفینه طالبی یا کتاب احمد، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، ج ۲ — ۱، اسلامبول ۱۲ — ۱۳۱۱ و چ ۲، ۱۳۱۹ ق.
- سواد و بیاض، ایرج افشار، تهران ۱۳۴۴.
- سوانح عمر، شمس الدین رشديه، ج ۱، تهران ۱۳۶۲.
- سوانح عمری یا آثار تاریخی، میرزا محمد آقا ثقة الاسلام، تبریز ۱۳۴۰ ش.
- سوسمارالدوله، میرزا آقاخان کرمانی، رحیم رضازاده ملک، تهران ۱۳۵۴.
- سه سال در دربار ایران، دکتر فووریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، چ ۳، تهران ۱۳۶۸.
- سیاحت درویشی دروغین در خاننات آسیای میانه، آرمینیوس وامبری، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، چ ۳، تهران ۱۳۶۱.
- سیاحت نامه ابراهیم بیگ، زین العابدین مراغه ای، به کوشش م.ح. سپانلو، تهران ۱۳۶۴.

- سیاحت نامهٔ ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای، کلکته ۱۹۱۰.
- سیاحت نامهٔ شاردن، ترجمهٔ محمدلوی عباسی، ج ۴، تهران ۱۳۳۵.
- سیاستگران دورهٔ قاجار، خان‌ملک ساسانی، تهران ۱۳۵۲.
- سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین، استاد محمد محیط طباطبایی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، تهران، ۱۳۷۰.
- سیری در اندیشهٔ سیاسی غرب، حمید عنایت، تهران ۱۳۵۶.
- شبسترلی میرزا علی معجز [ین] تازاو چاپ اولمامیش اثرلری، گردآورنده یحیی شیدا، تبریز؟
- شرح حالات و زندگانی جناب حاجی زین العابدین تقیوف، بادکوبه ۱۹۰۳.
- شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، با مقدمه عباس اقبال، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، چ ۲، تهران ۱۳۵۵.
- شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، اسماعیل نواب صفا، تهران ۱۳۶۶.
- شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی و...، برلین ۱۳۰۴ ش.
- شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ج ۳ — ۱، چ ۲، تهران؟
- شرح مأموریت آجودان‌باشی حسین‌خان نظام‌الدوله، به اهتمام محمد مشیری، تهران ۱۳۵۶.
- شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعهٔ مسلمان، سویتوچوسکی، یاشار، آیدین، استراسبورگ ۱۹۸۷.
- شورش بر امتیاز نامهٔ رژی، فریدون آدمیت، تهران ۱۳۶۰.
- صدراالتواریخ، محمدحسن اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد مشیری، چ ۲، تهران ۱۳۵۷.
- صد سال داستان‌نویسی در ایران، حسن عابدینی، ج ۱، تهران ۱۳۶۶.
- طرح یک نقد، حسین اقدامی، تهران ۱۳۵۷.
- عبدالمجید ثانی و دور سلطنتی، عثمان نوری، استانبول ۱۳۲۷ ق.
- عبرت‌نامه، فادرادایوز یودا کرو سینسکی، ترجمهٔ عبدالرزاق دنبلی، مقدمهٔ حاج حسین نخجوانی، مستدرک دکتر یوسف رحیملو، تبریز ۱۳۶۳.
- عزیر و دو انقلاب، رحیم رئیس‌نیا، تهران ۱۳۵۷.
- عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ابراهیم تیموری، تهران ۱۳۳۲.
- علم طبقات الارض، محمدعلی فتحی عثمان بیک‌زاده، ترجمهٔ یوسف‌خان مستشارالدوله، تهران ۱۲۹۹.

- فارسنامه ناصری، حاجی میرزا حسن حسینی فسایی، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، ج ۲ — ۱، تهران ۱۳۶۷.
- فراماسونری در ایران، محمود کتیرایی، ج ۲، تهران ۱۳۵۵.
- فراماسونری در جهان عرب، نجده فتحی صفوت، ترجمه یوسف بنی طرف، تهران ۱۳۶۶.
- فراموش خانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، ج ۲ — ۱، چ ۴، تهران ۱۳۵۷.
- فرهنگ تاریخ، ترجمه احمد تدین، شهین احمدی، ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۶۹.
- فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم سحاب، چ ۲، تهران ۱۳۵۶.
- فرهنگ رجال قاجار، جورج پ. چرچیل، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح، تهران ۱۳۶۹.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج ۶ — ۱، چ ۲، تهران ۵۸ — ۱۳۵۳.
- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، تهران ۱۳۴۰.
- فهرست اسناد تاریخی ایران در آرشیو صدارت عثمانی در استانبول، محمود غروی، ج ۱، تهران ۱۳۵۷.
- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، کتب خطی، یوسف اعتصامی، ج ۲، تهران ۱۳۱۱.
- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، کتب خطی، ضیاء الدین حدائق — ابن یوسف شیرازی، ج ۲، تهران ۱۳۱۸ ش.
- فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه مغنیسا، توفیق سبحانی، تهران ۱۳۶۶.
- قاموس الاعلام، شمس الدین سامی، ج ۶ — ۱، استانبول ۱۶ — ۱۳۰۶ / ۹۸ — ۱۸۸۹.
- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، تهران ۱۳۳۲.
- قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، چ ۲، تبریز ۱۳۵۶.
- کاروند کسری، به کوشش یحیی ذکاء، تهران ۱۳۵۲.
- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۱، تهران ۱۳۶۲.
- کتاب احمد، عبدالرحیم طالبوف، به کوشش باقر مؤمنی، تهران ۱۳۴۶.
- کتاب الفهرست، محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران ۱۳۶۶.
- کتاب رهنمای سفراء، مارتسک، میرزا عبدالرسول منشی تبریزی، بمبئی ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴.
- کتاب کشف الحقایق، میر محمد کریم بن الحاج میرجعفر العلوی، ج ۳ — ۱، باکو ۱۹۰۴/۱۳۲۳.
- کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، ج ۱، چ ۲، تهران ۱۳۶۷.
- کتاب هم الرجال و تعلق الجبال (کشیلر همتی). [مجموعه نامه های فرستاده شده به حاجی زین العابدین تقی یف]، ج ۲ — ۱ باکو ۱۹۰۴ و ۱۹۰۶.

- کریم خان زند، جان ر. پری، ترجمه علی محمد ساکی، تهران ۱۳۶۵.
- کلیات دیوان لعلی، ج ۱، چ ۴، تبریز ۱۳۲۲.
- کلیات میرزا علی معجز شبستری، ج ۲ — ۱، تبریز ۱۳۵۷.
- گزارش ایران، مخبر السلطنه، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران ۱۳۶۳.
- گزارش کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، محمدرضا فشاھی، تهران ۱۳۵۴.
- گزارش های سیاسی علاءالملک، ابراهیم صفایی، تهران ۱۳۴۷.
- گزیده ای از سروده های شیخ رئیس قاجار، ویراسته میرجلال الدین کزازی، تهران ۱۳۶۹.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۵ — ۱، تهران ۷۰ — ۱۳۶۹.
- گنج شایگان، سیدمحمدعلی جمال زاده، برلین ۱۳۲۵.
- گیلان در جنبش مشروطیت، ابراهیم فخرایی، تهران ۱۳۵۶.
- لغت نامه دهخدا، جلدهای مختلف.
- مجموعه آثار میرزاملکم خان، تدوین و تنظیم محمد طباطبایی، تهران ۱۳۲۷.
- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سیدجمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایراج افشار، تهران ۱۳۴۲.
- مجموعه بهار، یوسف اعتصام الملک، تهران ۱۳۲۱.
- مدحت پاشا، علی حیدر مدحت، استانبول ۱۳۲۵ ق.
- مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۷ محرم و ۱۸ جمادی الاول و ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۵.
- مردان نامی شرق در دو قرن اخیر، غ. حسین فرخ زاد، بیروت ۱۹۳۰.
- مسافرت در ارمنستان و ایران، پ. آمده ژوبر، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران ۱۳۴۷.
- مسالک المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، به کوشش باقر مؤمنی، تهران ۱۳۴۷.
- مصدق و مسائل حقوق و سیاست، ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸.
- معارف در عثمانی، ح. ک. ایران شهر، برلین ۱۳۴۳.
- معلم الاطفال، احمد حسین زاده، تفلیس ۱۲۹۷.
- مقالات، میرزا فتحعلی آخوندزاده، گردآورنده باقر مؤمنی، تهران ۱۳۵۱.
- مقالات تاریخی، دکتر فریدون آدمیت، تهران ۱۳۵۲.
- مقالات تقی زاده، به اهتمام ایرج افشار، ج ۲ — ۱، تهران ۱۳۴۹.
- مکتب های ادبی، رضا سیدحسینی، ج ۱، چ ۵، تهران ۱۳۵۱.
- مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده، با مقدمه م. ب. مؤمنی، تهران ۱۳۵۰.
- منتخب دانش، پرنس میرزا رضاخان، اسلامبول ۱۳۰۹ و ۱۳۱۸.

- موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه، تهران ۱۳۵۹.
- میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، تهران ۱۳۵۵.
- میرزا ملکم خان، اسماعیل راثین، تهران ۱۳۵۰.
- میرزا ملکم خان، پرفسور حامد الگار، ترجمه جهانگیر عظیمی و مجید تفرشی، تهران ۱۳۶۹.
- میزان الملل، علی بخش قاجار، به کوشش سید جلال الدین محدث، تهران ۱۳۲۴ ش.
- نامه‌واره دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران ۱۳۶۴.
- نامه‌های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸.
- نامه‌هایی از تبریز، ادوارد براون، حسن جوادی، تهران ۱۳۵۱.
- نجوم الهند، میرزا محمدعلی خان انصاری، بمبئی ۱۳۱۰ ق.
- نخبه سپهری، عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی، استانبول ۱۳۱۰.
- نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، دکتر عبدالهادی حائری، تهران ۱۳۶۷.
- نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، دکتر غلامرضا وره‌رام، تهران ۱۳۶۷.
- نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، پرفسور حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران ۱۳۵۶.
- نقش مرکز غیبی در انقلاب مشروطیت ایران، صمد سرداری‌نیا، تبریز ۱۳۶۳.
- نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی، ج ۲، تهران ۱۳۳۸.
- نویسندگان پیشرو ایران، محمدعلی سپانلو، تهران ۱۳۶۶.
- نه ایچون عرب حرف لری تورک دیلینه یارامیر، فرهاد آقازاده (شرقی)، باکو ۱۹۲۳.
- نیمه راه بهشت، سعید نفیسی، ج ۲، تهران ۱۳۳۲.
- وطن یا خودسلسله، نامق کمال، ج ۷، اسلامبول ۱۳۰۷.
- وقایع اتفاقیه، گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران ۱۳۶۱.
- وقعه سلطان عبدالعزیز، احمد صائب، قاهره ۱۳۲۰.
- هفتاد و دو ملت، میرزا آقاخان کرمانی، تألیف و ترجمه میرزا محمدخان بهادر، برلین ۱۳۴۳ ق.
- هوپ هوپ نامه، میرزا علی اکبر صابر، پرفسور حمید محمدزاده، تهران، انتشارات فرزانه؟
- یادبودهای سفارت استانبول، خان ملک ساسانی، ج ۲، تهران؟
- یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، کتاب اول، تهران ۱۳۶۱.

- یادداشت‌های ملک‌المورخین و مرآت‌الوقایع مظفری، عبدالحسین خان سپهر، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۶۸.
- یک سال در میان ایرانیان، ادوارد بروان، ذبیح‌الله منصوری، ج ۱ و ۲، تهران ۱۳۴۴.
- یک کلمه (رسالهٔ موسومه به یک کلمه)، یوسف خلف ... حاجی میرزا کاظم تبریزی [مستشارالدوله]، تهران ۱۳۲۵.

نشریه‌ها

روزنامه‌های:

آذربایجان، اختر، ادب، الحديد (حید، عدالت)، انجمن، پرورش، تربیت، ثریا، چهره‌نما، حکمت، روزنامهٔ دولت علیه ایران، سروش، شرف، شرافت، صوراسرافیل، قانون، مساوات، ملانصرالدین، ناصری و...

مجلات و جنگ‌ها و فصل‌نامه‌ها:

آینده، ارمغان، اطلاعات ماهانه، الفبا، بررسی‌های تاریخی، پیام، تاریخ معاصر ایران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، راهنمای کتاب، سخن، فصل‌نامهٔ تئاتر، فصل‌نامهٔ مطالعات تاریخی، فیوضات، کاوه، کتاب امروز، کیهان فرهنگی، نشر دانش، نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز، نگین، وارلیق، وحید، یادگار، یغما.

منابع انگلیسی و ترکی استانبولی و آذربایجانی

- A Dictionary of Modern History, A.W. Palmer, Penguin Books 1971.
- “Arap Harflarının islahı ve Değistirilmesi Hakkında ilk Teşebbusler ve neticeleri (1862-84)”, Fevziye Abdullah Tansel, Belleten, XVII (1953), S. 223-40.
- Azərbaycan Edebiyyatı Tarihi, 2. cild, Bakı 1960.
- Azərbaycan da Fikir Hayatı ve Basın, İbrahim yüksel, ist.
- Azərbaycan Kitabı, Eliyev, 1. Cild, Bakı 1963.
- Azərbaycan Satirik Jurnalları, Nazim Ahundov, Bakı 1968.
- Azərbaycan sovet Ensiklopediyası, cil. 1-X, 1976-87.
- Azərbaycan Tarihi, 2. cil, Bakı 1964.
- Azgelişmişlik Sürecinde Türkiye, stefanos yerasimos, Türkçesi Babür kuzucu, 1-2. kitap, ist. 1986-87.
- “V. Murat,ı Tekrar Padişah yapmak isteyen i. Skalyeri-Aziz Bey Komitesi” i.H.Uzunçarşılı, Belleten 1944, cilt VIII, No 30.
- Bir Siyal örgüt Olarak osmanlı ittihad ve Terrakki cemiyeti Ve Jön Türklük, M. Şükrü Hanioğlu Cilt 1 (1889-902) 2. Baskı, ist. 1989.
- Celil Memmedguluzade, İsa Hebibov, Bakı 1987.
- Cenubi Azərbaycan Edebiyyatı Antologiyası, 1. Cild, Bakı 1981.
- İkinci, Turan Hesen-zade, Bakı 1979.
- Emperyalizmin Türkiye, ye Girişi, orhan kurmus, ist. 1974.
- Eşitdiklerim, ohuduglarım, Gördüklerim, Menaf suleymanov, Bdkı 1989.
- Gasım Bey zakir, Megaleler Mecmuesi, Dilara Memmedova, Bakı 1985.
- Hayyam, Sabahattin Eyuboğlu, 5. basım, ist. 1977.
- Hiciv ve Mizah Edebiyatı Antolojisi, Hilmi Yücebaşı, istanbul 1976.
- İnkılap Tarihimiz ve ittihat ve Terekki, Ahmed Bedevi Kuran, ist. 1948.
- İranın Anadoluya Uzanan Gölgesi, Prof. Dr. ismail Kayabalı, ve Cemender Arslanoglu Ankara 1990.

- İran inkılabı, Pro. Ahmed Ağaoğlu, ist.?
- İranda Siyasi Cemiyetler Ve Teşkilatların Yaranması ve onların Fealiyyeti, T.A.İbrahimov (Şahin), Bakı 1967.
- İslam Ansiklopedisi, 1-13. cilt, ist. 1965-86.
- İslam And Capitalism, Maxim Rodinson, Pelican Books, 1974.
- İttihat ve Terakki (1908-14), Feroz Ahmad, Çeviren, Nuran ülken, ist. 1971.
- İttihat ve Terakki Cemiyetinin Tesekkülü ve Hidemat-ı vataniye ve inkılab-ı Hidemat-i Vataniy Milliye'ye Dair Hatıratım, Romanya, Mecidiye 1939.
- Jön Türkler ve 1908 İhtilalı, E. E. Ramsaur, Çeviren, Nuran ülken, ist. 1972.
- Jön Türklerin Siyasi Fikirleri (1895-1908), Serif Mardin, ist. 1989.
- Kemaluddövlə Mektubları, M.F.Ahundov, Terc. Mubariz Elizade, Bakı 1969.
- Larousse illustrated international Encyclopedia And Dictionary, U.S.A. 1972.
- "M.F. Ahundov ve Seyhul-islam", zaman eskerli.
- Mehmed Emin Yurdakul'un Eserleri, Fevziye Abdullah Tansel, Ankara 1969.
- Meydan Larousse Ansiklopedisi, 1-12 ve 1-2. Ekleri, ist. 1969-73 ve 1976-88.
- Mirza Ebdürrehim Talıbov, Hayatı ve yaratıcılığı, Mir Eli Menafi, Bakı 1977.
- Mirze Sefi Vazehin Edebi İrsi, A.Bayramov, Bakı 1980.
- Modern History of the Arab Countries, V. Lutsky, Moscow 1969.
- Mufasssal Osmanlı Tarihi, Bir Heyet..., C. VI, istanbul 1972.
- Mühacir İran Gazetlerinin Müstemlekecilik ve Imperializm Eleyhine Mubarizesi, H. Hatemi, Bakı 1964.
- Nerimanov, I. Dubinski — Muhadze, Bakı 1979.
- "XIX. yüzyılda Tahrandaki Temsilcilerimiz ve Türk-Iran. Münasebetlerine Etkileri", Nejat Göyünc, Atatürk Konferansları, V. 1971-72, Ankara 1979, S. 271-80.
- Resimli Türk Edebiyatı Tarifi, Nihad Sami Banarlı, 2. cilt, ist?
- Senedlerin Dili ile, Nazim Ahundov, Bakı 1980.
- Seyid Ezim Şirvani Eserleri, Suleyman Rustemov, 3 cildde, Bakı 1967, 1969, 1974.
- Seyid Ezim Şirvaninin yaratıcılığı yolu, sadıg Hüseyov, Bakı 1977.
- Sovyet Gözüyle JönTürkler, yuri Aşatoviç Petrosyan, Türkçesi Mazlum Beyhan ve Ayşe Hacıhasanoğlu, ist. 1974.
- Sairler' yazarlar sözlüğü, şükran kurdakul, ikinci Basım, ist. 1973.
- Tarih Deyimleri ve Terimleri sözlüğü, Mehmet zeki Pakalin, 3 cilt, ist. 1971-72.
- Tarihte Ermeniler ve Türk Ermeni ilişkileri, M. sadi Koças, ist. 1990.
- Tevfik Fikret, Hayatı, sanat ve Eserleri, Recep usta, ist. 1986.
- The struggle For reform in the otoman Empire (Motive Forces And ideology), yu. A. Petrosyan, Moscow 1986.
- The young Turks, Feroz Ahmed, Oxford 1969.
- The young Turks, Ernest Edmondson Ramsaur, JR, Beyrut 1965.
- Tofig Fikret, in seçilmiş Eserleri, Sebihe Sertel, M. Sultanov, R. Zeka ve..., Bakı 1969.
- Türk Halk Hareketleri ve devrimler, cetin yetkin, 2. Kitap, ist. 1977.
- Türk-İran Münasebetlerinde Şiiliğin Rolü, Prof. Dr. Mehmet Saray, Ankara 1990.

- Türkiye, de basılmış Farsça Eserler Bibliografyası, Milli kutuphane, Ankara 1971.
- Türkiye de siyasal Partiler, Tarık Zafer Tunaya, 1-2. cilt, ist. 1988-89.
- Türkiyenin Düzeni, Doğan Avcıoğlu, 1. cilt, ist. 1990.
- Türkiyenin Toplumsal yapısı, Emre kongar, ist. 1976.
- Türkiye Tarihi, Sina akşin ve..., 3-4. ciltler, ist. 1996.
- Türkiye Tarihi, T. yılmaz öztuna, 11-12. ciltler, ist. 1967.
- Türkiye ve Dünyada masonluk ve Masonlar, ilhami soysal, ist 1978.
- Webster's Biographikal Dictionary, Tehran 1364.
- Yeni Türkçe-İngilizce sözlük, Redhouse, 3. Baskı, ist 1984.
- XX Esr Azərbaycan Edebiyyatı, Mircelal, F. C. Huseynov, Bakı 1969.
- 100 Soruda Çağdas Türk Edebiyatı, Rauf Mutluay, ist. 1973.
- 100 Soruda Tanzimat ve serveti Funun Edebiyatı, Rauf Mutluay, 2. Baskı, ist. 1988.
- 100 Sorud Türk Basın Tarihi, Hifzi Topuz, ist. 1973.
- 100 Soruda Türk Edebiyatı, Rauf Mutluay, 3. Baskı 1974.
- 100 sorud Türkiyede Din ve Siyaset, Dr. Ahmet yucekök, 2. Baskı, ist. 1976.
- 100 soruda Türkiye iktisat Tarihi, 1-2 cilt, Prof. Niyazi Berkes, 3. Baskı, ist. 1976.
- 100 soruda Türk Tiyatrosu Tarihi, Metin And, ist. 1970.
- Edebiyyat ve incesenet, Edebiyyat Gezetleri ve sanat Dergisinin Cesitli Numaraları ve...

اعلام

شخص ها

آزاد، دکتر میرزا حسین خان (پسر مستشارالدوله)

۴۹۴، ۴۹۵-۴۹۶

آزند، یعقوب ۳

آسکلیپادیس ۵۹۰

آشتیانی، میرزا حسن ۶۴۲، ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۷۵

۶۹۷، ۶۹۹

آشتیانی، میرزا یوسف — اعتصام الملک

آشور بیگلی، عیسی ۳۰۴

آصف الدوله (فرمانروای خراسان) ۷۴۸

آقاوغللو، احمد (آقایف) ۷۶، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۱

۳۰۴-۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۴، ۵۵۱، ۷۴۵، ۹۰۰

۹۳۶، ۹۳۹

آقازاده، فرهاد (شرقلی) ۸۹۲، ۸۹۵

آقا محمد طاهر — اختر

آق چوراوغللو، یوسف ۶۰۲

آقا نجفی (مجتهد و ملاک اصفهانی) ۶۶۳، ۶۶۵

۷۲۱

آقا میرزا جلیل مشهدی اسماعیل اوغللو ۷۳۸

آقشین، سینا ۴۴

آقایف، احمد — آقاوغللو

آگاهی. ع ۳۹۲

آلان براغوشی، میرزا کاظم خان ۸۹۲

آلن، گ. ا. ۲۱

آمیایل، لویی (حقوق دان فرانسوی) ۱۷۶

آنتیپا، موسی ۲۴۵، ۳۰

«آ»

آپاق، کمال الدین ۱۷۶

آتاتورک (مصطفی کمال پاشا) ۳، ۴

آتش، احمد ۷۹۴

آجودان باشی ۱۹۴

آخوندزاده، آخوند عبدالسلام ۳۱۶، ۹۵۱

آخوندزاده، میرزا فتحعلی (آخوندوف) ۹۳، ۹۸

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰

۱۲۴-۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵

۱۴۷-۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴

۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۱۴، ۴۴۵، ۴۴۸

۴۴۹، ۴۶۰-۴۶۴، ۴۶۸-۴۷۱، ۴۸۰

۴۸۱، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۴۶، ۵۷۳

۶۰۱-۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۳، ۸۹۴

۸۹۷، ۸۹۸

آخوندوف، ناظم ۹۵۱

آدامز، سرتوماس ۵۸۸، ۷۹۸

آدمیت، عباسقلی ۲۱۹، ۲۳۶

آدمیت، فریدون ۱۱، ۲۶، ۳۵، ۴۳-۴۵، ۶۱

۶۴، ۹۸، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۹، ۴۳۹

۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۳۲

۵۴۵، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۳، ۶۴۱، ۶۸۷

آدی گوزلوف ۲۹۲

آرنولد (مؤلف انگلیسی) ۶۲

آرین پور، یحیی ۴۴۵، ۵۰۲، ۵۱۶، ۹۰۱

۴۳۱-۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۳۹، ۴۵۵، ۴۵۶

۵۸۷، ۸۲۷، ۸۲۹، ۹۳۱-۹۳۳

اختر، میرزا حسن ۹۲۹

ادهم پاشا زاده، خلیل بیک ۵۴۱

ادیان افندی ۲۰۸

ادیب اسحق ۵۴۰، ۶۰۴

ادیب الممالک، محمدصادق ۹۰۰، ۹۰۹

ادیب کرمانی، شیخ احمد ۵۴۵

اردبیلی، ملا صالح ۳۱۶

اردوبادی، محمد سعید ۸۷، ۱۹۰، ۳۰۱

ارسطو ۵۳۱

ارسنجانی، حسن ۲۴۰

ارفع، میرزا رضا خان، (ارفع الدوله، پرنس ارفع، رضا

دانش) ۱۴۷، ۱۵۴-۱۵۶، ۲۱۲، ۳۶۹

۶۲۰، ۷۵۷، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۰

۸۸۳-۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۶، ۹۶۰-۹۶۲

ارنستین (مدیرعامل کمپانی تنباکو) ۶۷۵، ۶۸۳

استالین ۳۱۷

اسدآبادی، سیدجمال الدین ۳۷، ۵۸، ۸۷، ۱۰۲

۱۰۵-۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۹، ۳۰۲، ۳۴۲، ۳۵۵

۳۶۳، ۴۲۲، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۴

۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶

۵۶۹، ۵۷۲-۵۷۴، ۵۸۰، ۵۹۹

۶۰۰-۶۰۶، ۶۰۸-۶۱۰، ۶۱۲-۶۱۸

۶۲۰-۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۶۶

۶۸۸، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۳-۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۱

۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۹-۷۲۲

۷۲۶-۷۳۶، ۷۴۰-۷۴۷، ۷۵۷، ۷۵۸

۷۶۲-۷۶۸، ۷۷۱، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۵۸

۹۵۷

اسعد افندی (خزانه دار باشی زاده) ۷۷۸

اسعد افندی (وقعه نویس) ۷۷۸

اسکات، والتر ۵۰۹

اسکالیری، کله آنتی (استاد لژپرودوس) ۱۷۷

آواک (معلم) ۴۰

آورلیوس، مارکوس (امپراتور روم) ۴۵۰

آوانس خان (کنسول ایران در استانبول) ۱۹۲، ۲۳۸

آوجی اوغلو، دوغان ۷، ۸، ۴۵

آیه الله زاده خراسانی ۷۶۸

«الف»

ابراهیم پاشا (پسر محمدعلی پاشا) ۱۶، ۱۷، ۴۲۵

۷۷۸

ابن ندیم ۱۰۳

ابوالحسن خان حکیم باشی (ایلچی) ۸۵، ۱۷۱

۵۰۸

ابوالضیا (سیدمحمد شبستری) ۲۱۷، ۴۶۰، ۸۵۴

۸۵۶، ۸۹۷، ۹۶۵

ابوالکلام آزاد، مولانا ۷۴۵

ابولهدی (شیخ) ۷۱۳، ۷۱۵

ابوعلی سینا ۹۳۷

ابوبیک، میرزا علی اصغر خان ۷۱، ۱۸۰، ۲۱۵

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۴، ۳۲۲، ۳۵۹

۳۶۹، ۳۷۸، ۴۹۱، ۵۶۳، ۵۸۲، ۶۱۳، ۶۷۴

۷۰۴، ۷۲۸، ۷۲۹، ۹۳۲، ۹۴۱، ۹۴۹، ۹۶۳

احتشام السلطنه ۷۱، ۳۲۰، ۵۹۵، ۸۸۹

احمد بن طیب — سرخسی

احمد یاشا (والی حلب) ۷۸۳

احمد خان (پسر علاء الدوله) ۴۸۶

احمد خیاط ۷۹۷

احمد رضا (از ترکان جوان) ۲۴۱، ۳۰۲، ۷۳۳

۷۳۶، ۷۹۹، ۸۰۶، ۸۵۵، ۸۵۶

اختر، حسین ۸۳، ۸۴

اختر، آقا محمد طاهر (صاحب امتیاز روزنامه اختر)

۸۳، ۸۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۴۴، ۳۵۴

۳۵۵-۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵

۴۵۷، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۴، ۵۸۰، ۶۸۸، ۶۹۰

۸۰۵، ۸۵۷، ۹۲۸، ۹۲۹

اختر، مهدی (سر دبیر اختر) ۲۴۴، ۲۹۳

۴۷۸ — ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۴
 ۵۱۹، ۵۶۴، ۶۱۱ — ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷
 ۶۱۸، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۴۸
 ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۶، ۶۷۲، ۶۷۳
 ۶۷۷ — ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۹۵، ۶۹۸، ۷۰۵، ۷۳۳
 ۷۸۳، ۸۷۲، ۸۷۸، ۸۸۲، ۸۹۱، ۸۹۹، ۹۰۴

اعلم، غلام حسین خان ۸۷۵

اعلم، مظفر خان ۸۷۵

افتخارالاطباء ۵۹۷

افشار ارومی، عسگر خان ۱۷۱، ۱۷۰

افشار، ایرج ۴۹۹، ۵۰۳، ۶۰۰، ۷۷۰

افشار، سلیمان خان ۶۰۰

افشار. م ۱۵۶

افشار، میرزا آقا — صاحب قلم

افشار، میرزا احمد ۹۵۴

افشار، میرزا حسین ۵۲۰، ۹۵۴

افضل الملک، شیخ محمود (جدی افندی) ۵۰۷

۵۳۰، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۶۲ — ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹

۵۷۶ — ۵۷۸، ۷۰۷، ۷۸۵

افضل الملک، غلامحسین ۲۴۵، ۵۳۵

افندی زاده، رشیدیک ۸۹۵

افندی زاده، عبدالله یک ۸۹۵

افندی زاده، عطاء الله ۸۸

افندیف، ا. ۲۹۹

اقبال السلطنة ماکویی ۶۷۴

اقبال، عباس ۲۶۸، ۳۳۴، ۹۱۳

اکرم — رجایی زاده

الکساندر دؤم ۳۹۴، ۳۹۵

الکساندر سوّم ۳۰۸، ۳۲۵

الکساندر فیودور وونا ۳۰۸

الگار، حامد ۲۶، ۶۰، ۶۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰

۱۲۷، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۵

۲۰۹ — ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۸۰

۳۵۱، ۶۰۰، ۶۹۹، ۷۶۰ — ۷۶۲، ۷۶۴

اسکندر خان (برادر ملک) ۲۱۴

اسکندری، یحیی میرزا ۲۳۷

اسلام پناه، مهندس ۵۱۲

اسماعیل پاشا (فرمانروای مصر) ۶۸، ۱۱۰، ۲۰۴

۶۰۴، ۶۰۵، ۸۲۸

اسمعیل اوف، رشیدیک ۶۰۱

اشرف پاشا (شاعر و نظامی ترک) ۷۸۰

اشلوسر (مویخ) ۴۵۰

اصغر زاده، علی اکبر ۸۵۳

اصفهان، آقا محمد هاشم ۵۸۶

اصفهان، ابوالفرج ۹۱۵

اصفهان، حاج محمد رحیم (تاجر) ۶۳۳، ۶۴۴

اصفهان، حاجی میرزا عبدالمحمد ۹۱۲

اصفهان، سید جمال الدین ۷۶۵

اصفهان، سید مصطفی ۷۰۸

اصفهان، محمد باقر ۸۴۱

اصفهان، میرزا آقا ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۲۷

اصفهان، میرزا حبیب (میرزا حبیب دستان) ۷۹

۲۰۲، ۲۴۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶

۴۹۷ — ۵۰۲، ۵۰۴ — ۵۰۸، ۵۱۰ — ۵۱۶

۵۲۱، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۸۷

۵۹۵، ۷۰۸، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۵، ۸۲۸

اصفهان، میرزا فتحعلی ۸۲۳

اعتصام الملک (میرزا یوسف آشتیانی) ۲۱۷، ۴۴۹

۹۱۳

اعتصام زاده ۱۵۷

اعتماد السلطنه علیقلی میرزا ۶۰، ۹۶، ۱۱۳

۱۱۶، ۱۴۹، ۶۰۹، ۸۷۶

اعتماد السلطنه، محمد باقر ۸۸۳

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۳

۵۸، ۶۳ — ۶۵، ۱۵۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۶

۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴

۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۱ — ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۳۸

۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۷

۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳ — ۳۸۵

۱۷۶ سوئیس

امین حضور، علی ۶۵۶-۶۴۸

الیوت ۸۷۳

امین دارالضرب، حاج محمدحسن ۸۵۴

امامی، کریم ۱۷۰، ۵۰۹، ۵۱۰

امین لشکر، میرزا قهرمان ۴۸۴

امراالله افندی ۸۹۵

امین، محمودخان (امیر لشکر) ۸۵۴

امیرخیزی، اسماعیل ۸۲۲

امین، مرتضی ۸۵۵، ۸۵۴

امیرکبیر، میرزاتقی خان ۳۲، ۳۴-۳۸، ۴۱-۴۷،

امینی، علی ۲۴۸

۴۹، ۸۹، ۹۸-۱۰۰، ۱۶۸

انسی زاده، حاج سعید (سردبیر روزنامه ضیای

امیر محمد اعظم خان ۶۰۲

قفقازیه) ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹

امیر نظام — گروسی

انسی زاده، جلال بیگ ۲۸۹، ۲۹۹

امین اقدس (زبیده) ۶۶۸، ۷۲۶

انصاری — مسعود انصاری

امین التجار (عبدالحسین صاحب) ۷۶۰، ۸۵۴

انگجی، میرزا ابوالحسن ۴۶۰

امین الدوله، فرخ خان ۱۷۲، ۱۹۱-۱۹۴، ۵۲۰

انوشه، حسن ۴۴۱

امین الدوله، میرزا علی خان ۷۱، ۹۳، ۱۵۱، ۱۹۱،

اوزلی، سرگور (سفیر انگلیس در ایران)

۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶،

۳۲، ۱۷۱

۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۲۱،

اولیانوف، آ. ای ۳۹۴

۳۳۷، ۳۵۸، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۴۰،

اوومور، سها ۱۷۷

۴۴۲، ۴۴۸، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۰-۴۹۳، ۴۹۵،

اویسی، میرزا علی محمدخان ۱۵۷، ۸۹۲، ۹۰۰

۵۵۶، ۵۷۰، ۶۰۰-۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۰،

۹۰۱

۶۲۱، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۶۸، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۲۹،

ایرانی، حسین خان ۹۶۱

۷۴۲، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۲، ۹۲۶، ۹۴۱-۹۶۴

ایزد (کاظم رجوی) ۸۰۴، ۸۰۵

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان ونیز —

ایساکوف ۴۶۵

اتابک ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲،

ایگناتیف (سفیر روس) ۵۱، ۸۷۳

۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵،

ایلچگی، ابوالحسن خان — ابوالحسن خان

۲۷۳، ۲۷۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۱،

حکیم باشی

۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۵۶، ۴۵۹،

ایلین، ی. ۱۹۵

۴۸۵، ۴۸۶، ۵۷۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷،

ایمان، کربلایی ۹۵۶

۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۳۷،

ایوانف ۱۹۷

۶۴۷-۶۵۱، ۶۵۵، ۶۶۳، ۶۶۴،

ایوب اوغلو، صباح الدین ۵۸۷، ۷۹۷، ۷۹۹

۶۶۸-۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۹۷،

۸۰۱-۸۰۳، ۸۶۰، ۹۷۰

۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۵، ۷۸۸، ۸۵۶، ۸۷۳

ایوب اوغلو، محمدباقر ۲۴۱

امین السلطنه ۶۹۵

امین الضرب، حاج حسین ۳۲۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۰،

«ب»

۶۴۴

باب سیدعلی محمد ۱۰۰، ۵۳۲

امین بیگ، افندی ۷۸۳

باران، پل ۱۸

امین زاده ۸۷۵

باب ۱۳۸، ۱۳۹

امین، شفیع ۸۵۵

باربیه دومینار ۵۹۰
بارتولد ۱۹۹
باغچه بان، جبار ۱۵۷
باکیخانوف، عباسقلی آقا ۱۴۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۵۱
بالوآ — دو بالوآ
بالیان، سرکیس ۵۴
بامداد، مهدی ۸۲، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۶۲،
۴۶۸، ۴۹۰، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۸۲
بایزید ۷۹۴
بایزیدوف ۶۰۹
بترزوف ۳۷۰، ۶۵۵
بدوی کوران، احمد ۴
بـراون، ادوارد ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۶۴، ۴۹۷، ۵۰۶،
۵۰۷، ۵۲۱ — ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۹، ۵۶۷، ۵۷۵،
۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۲۲، ۷۰۴،
۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۹۸، ۸۵۶،
۹۵۴، ۹۵۶
بلون، جان ۲۵۹
بلنکس، یوگنی ۱۹۷، ۴۴۴، ۵۹۵
برژه، آدولف ۱۴۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۸۲، ۸۹۱
برنار، ژان فرانسوا ۴۴۶
برنزه، الکساندر ۳۶۱
برنه، امیل ۵۷۷
برهان زاده، موسی ۷۶۹
بری، مسیو ۸۴۱
بستانی، پطرس ۷۴۰
بستوزف ۵۰۳
بسمارک ۳۷۴، ۷۰۱
بکشلوی قزوینی، میرزا ۱۵۷
بلانک، لویی (لویی بلان) ۱۶۵، ۳۹۶
بلخی، سیدبرهان الدین ۲۶۰، ۷۰۷، ۷۳۱، ۷۶۸،
۷۶۹
بلخی، سید سلیمان ۷۶۸، ۷۶۹
بلنت، ویلفرید اسکاوت ۱۹۸، ۳۶۳، ۶۰۷، ۶۱۰،
۶۱۱، ۷۱۴، ۷۱۵

بنه، ژوزف ۴۴۶
بواناتی، محمد باقر ۵۲۱
بودنشادت ۱۴۱ — ۱۴۳
بوگدانویچ ۷۹۶
بهاء الدین میرزا ۷۹، ۸۱
بهاء الدین ولد ۷۹۳
بهاء الله، میرزا حسینعلی نوری ۹۹، ۱۰۰، ۷۲۲
بهادر، میرزا محمدخان ۵۳۱، ۵۳۳
بهار، ملک الشعرا ۱۹۵، ۲۴۰، ۵۱۱
بههانی، سید عبدالله ۶۶۸
بههانی، میرزا مصطفی (مدیر روزنامه کوکب)
۴۲۳، ۶۸۸
بهجت بیک افندی ۷۸۷، ۷۸۸
بهروز — ذبیح بهروز
بیانسی (ترک شناس) ۹۰
بیانی، مهدی ۸۴۹، ۸۵۰
بیرونی، ابوریحان ۱۰۴، ۱۴۹
بینز ۶۴۰

«پ»
پارسی (فراماسون) ۱۷۲
پاریزی، باستانی ۵۱۲
پاسکوویچ ۵۰۳، ۹۵۱
پاشازاده سزایی، سامی ۵۸۷، ۷۹۹
پاشایی، حسین ۵۶۳
پالمرستون ۴۴، ۴۵، ۱۸۹
پائولی، گزاویه ۵۶
پتراول ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۳۰
پتروسیان، یوری ۳، ۲۲۸
پتروف، گ. م. ۷۲۶
پتروفسکی ۱۴۵
پدر اوغلو، سید نصرالله ۷۳۸
پرتو پاشا ۴۴
پری (دریا سالار) ۲۴
پری (پدر)، ابراهیم ۱۵۷

پورگشتال، هامر ۸۸

پوشکین ۱۶۵، ۳۰۹، ۵۰۳، ۹۱۶

پلخانف ۳۹۴

پیئون ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۵۱

پیرزاده، حاجی محمدعلی ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۲۱۲،

۲۴۳، ۲۶۳-۲۶۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۶، ۶۳۶،

۷۵۴، ۸۱۸، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۳۷

پیرنیا، میرزا حسن خان مشیرالدوله ۷۱

»ت«

تاجرباشی، محمدباقر ۳۲۳، ۷۵۷، ۸۳۰

تالбот، ماژور ۳۵۲، ۳۸۸، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۳

تانسل، فوزیه عبدالله ۱۱۸

تبریزی، جعفر ۸۲۴

تبریزی، حسن علی ۴۲۵

تبریزی، عباسعلی ۸۵۳، ۸۵۴

تبریزی، علی ۳۲۱

تبریزی، لطفعلی ۱۲۹، ۱۳۰، ۸۷۹، ۸۹۲

تبریزی، محمد ۸۳۱

تبریزی، میرزا رضی ۲۸

تبریزی، میرزا فضلعلی آقا ۸۸۲

تبریزی، میرزا مهدی دکتر (زعیم الدوله) ۷۱، ۴۱۷،

۴۳۲، ۴۳۳، ۹۲۳، ۹۳۰، ۹۳۳

تحسین افندی ۶۰۳، ۷۶۹، ۸۲۹

تربیت، محمدعلی ۲۱۷، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۵۹، ۴۲۴،

۴۲۵، ۴۳۲، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۹۶، ۸۵۶، ۸۸۸

۸۹۲، ۸۹۷، ۹۱۳، ۹۶۵

تفرشی، سیدعلی اکبر ۶۶۸، ۶۹۹

تقی زاده، سید حسن ۸۷، ۱۵۷، ۲۱۷، ۲۴۰، ۳۱۳،

۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۷،

۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۵، ۷۴۰، ۷۴۵، ۸۵۴، ۸۵۵،

۸۵۸، ۸۹۲، ۹۰۰، ۹۱۳، ۹۱۶، ۹۴۱، ۹۴۷،

۹۶۴-۹۶۷

تقی یف، حاج زین العابدین ۱۴۲، ۲۹۵، ۳۰۰،

۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶-۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۴

۳۱۶-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۶، ۹۰۱-۹۰۴،

۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۸-۹۲۲، ۹۲۶، ۹۳۵، ۹۳۶،

۹۴۲

تمو، ابراهیم (از بنیان گذاران ترکان جوان) ۲۲۸،

۷۳۴، ۷۳۷، ۸۵۷

تنکابنی، محمودلی خان سپهدار ۵۶۳

توپچی باشی، آراکل ۲۰۴

توپچی باشوف، علی مردان بیک ۳۰۱، ۳۰۴

توفیق، ابوالضیا ۱۲۳، ۱۲۴، ۸۵۷، ۸۹۴

توفیق — فکر

توفیق پاشا ۵۹، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷

توفیق، رضا ۲۵۹، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳،

۷۷۳، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۰۳

تولستوی، لئو ۸۷، ۱۶۵، ۱۹۹، ۳۰۹، ۸۸۷، ۸۹۳

تونایا، طارق ظفر ۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰

تیمور پاشا خان ۶۷۴

تیمور خان شورایی ۸۹۰

تیموری، ابراهیم ۲۴۶، ۳۵۵، ۶۲۸

تییر، آدولف ۸۹

»ث«

ثقة الاسلام، میرزا شفیع ۶۵۴، ۸۳۳

ثقة الاسلام، میرزا علی ۶۵۴، ۸۳۵

ثقة الاسلام، میرزا موسی ۶۵۴، ۹۴۴

»ج«

جاکسون ۵۹۰

جاوید، حسین ۸۷، ۳۰۱، ۳۱۷

جاوید، سلام الله ۸۶۵

جدی افندی — افضل الملک

جرالد، فیتز (مترجم انگلیسی رباعیات خیام) ۵۱۰،

۵۹۰، ۵۹۱، ۷۹۸، ۸۰۳

جعفرزاده، ابراهیم ۲۱۹

جعفرعلی خان ۷۹، ۸۱

حاج مسیح ۵۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۶۱، ۴۹۳،
 ۴۹۴، ۵۰۹، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۵، ۶۰۰، ۶۳۰،
 ۷۲۵، ۷۳۱، ۸۴۰، ۸۴۲

حاج محمد اسماعیل (تاجر) ۳۱۹

حاجی بیگلری (حاجی بیگلری)، عزیز ۳۰۴، ۳۱۸
 حاجی پیرزاده — پیرزاده

حاجی جعفر اوغلو، پاشا ۹۵۶

حاجی خان (پسر علی مسیو) ۸۵۳

حاجی میرزا آقاسی — میرزا آقاسی

حاجی میرزا ابراهیم آقا ۹۳۵

حاجی میرزا جواد آقا (مجتهد) ۴۷۳، ۶۴۵ — ۶۴۷،

۶۵۴، ۷۰۲، ۸۱۹، ۹۴۴، ۹۴۵

حاجی میرزا صفا — صفا

حافظ پاشا (وزیر) ۸۳۸

حامد الگار — الگار

حامی، اسماعیل ۵۰، ۷۰

حائری، عبدالهادی ۵، ۶۲، ۱۶۶، ۸۵۹

حبیب، اسماعیل ۷۷۰

حسام السلطنه، محمدتقی میرزا ۷۴۷

حسام الدین میرزا ۷۵۴

حسن فهمی افندی (شیخ الاسلام عثمانی) ۳۷،
 ۶۰۳

حسین زاده، علی بیک ۱۵۰، ۳۱۶، ۸۷۳، ۸۷۴،

۹۰۲، ۹۳۷، ۹۵۸، ۹۶۸، ۹۶۹

حسین زاده، ملا احمد — شیخ الاسلام قفقاز

حسینعلی، تاجر شیرازی ۸۶۹

حسین علی میرزا (فرزند فتحعلی شاه) ۲۶۷

حسینی برقانی، مرتضی ۷۶۰

حسینی تبریزی، میرزا حسن خان ۴۵۵

حشمت الدوله ۱۴۹

حصاری، میر هدایت ۹۵۷

حقی بابان زاده، اسمعیل ۸۱۶

حقی پاشا، ابراهیم ۱۷۵، ۱۸۶

حکمت بیک، عارف (شیخ الاسلام عثمانی) ۸۸،

جفرسون، توماس ۱۶۴

جلال الدین میرزا ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۰۲، ۳۰۰، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۶۱ — ۴۶۳،

۴۶۸، ۹۷۸

جلال الدین پاشا، احمد ۸۹۶

جلال بن ابی سعود ۹۱۴

جلالی، سعید ۵

جمال پاشا ۱۷۹

جمال زاده، محمدعلی ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۵۹، ۸۵۴

جمهور، مژگان ۸۰۵، ۸۰۶، ۷۷۱

جوادی، حسن ۵۲۷

جواهری اصفهانی، حاج محمدحسین ۷۰۸

جواهری زاده، عبدالکریم ۷۰۸

جودت پاشا، احمد ۸۸ — ۹۰، ۷۶۰، ۸۷۳

جودت، عبدالله ۱۶۲، ۷۹۷ — ۷۹۹، ۸۰۳

جوز، سر هارفورد ۵۰۸

جوز، علی ۸۰۱

«ج»

چایکین، ک. ۱۹۵، ۲۷۹

چارکسوف، ب. ۴۵۹

چاواواوزه ۲۹۸

چرچیل (دبیر سفارت انگلیس در تهران) ۳۷۹،

۳۸۵، ۳۸۹

چرچیل، وینستون ۳۶۳

چرچیل، لرد راندلف ۳۶۳

چرنیشفسکی ۱۹۹

چرنیاوسکی ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹

چنی، فرانسیس ۳۶۱

چورچیل — چرچیل

«ح»

حاتمی، هدایت الله ۲۷۹، ۳۵۹، ۴۳۸

حاجب الدوله (فراش باشی) ۴۸۲، ۴۸۳

حکمت، مصطفی ۲۰۹، ۴۳۶

حکیم‌باشی، کاظم خان ۸۷۰

حلاج اوغلو ۳۴۷

حلمی افندی عباس ۱۷۶، ۹۳۳

حلمیم پاشا ۱۷۵

حمایم زاده، احسان ۷۹۷

حمدی افندی، احمد (شیروانلی احمد) ۸۰۶، ۸۰۷

حنیفه خانم (همسر زردابی) ۲۹۵، ۳۰۹

حیدر افندی ۷۸۰، ۷۸۱

حیدر عمو اوغلو (تاری وئردیف) ۳۰۷، ۳۲۴

«خ»

خالدبیک (سفیر عثمانی) ۲۴۹، ۷۸۳، ۷۸۷

خازن لشکر، میرزا حسن خان ۴۰۸، ۴۰۹، ۹۰۸

۹۰۹، ۹۲۸

خجانه‌ای، میرزا جعفر ۹۴۰

خان بابا خان ۸۷۷

خانیقوف (خانیکوف) ۱۹۹

خجیرالملک، میرزا حسن خان ۲۳۳، ۵۶۲، ۵۶۷

۵۵۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۱-۵۸۳

۵۸۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۴۷

خراسانچی، حاج رفیع ۸۶

خراسانی، رضاقلی (رئیس دبستان ایرانیان در

استانبول) ۵۸۷، ۷۵۰، ۷۵۱، ۸۲۹، ۸۳۰

۸۵۶، ۹۶۳

خزانه دار باشی زاده — اسعد افندی

خمسه‌ای، میرزا آقا ۸۵۰

خواجه تحسین (مدیر دارالفنون) — تحسین افندی

خواجه، سیدرضا ۵۴۴

خویی، حسن خان ۴۲۹

خویی، نجفعلی خان (دانش) ۱۳۱، ۱۷۷، ۲۴۴

۲۴۵، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۲۷، ۴۱۹، ۴۲۰

۴۲۵-۴۳۱، ۴۳۸، ۵۳۹، ۵۷۹، ۸۱۹، ۸۲۱

۸۸۸، ۸۴۲

خیابانی شیخ محمد ۸۳۱

خیام ۷۹۷-۸۰۳

خیرالدین پاشا تونسلی ۱۷۵، ۱۷۶

خیرالله افندی (مورخ، طبیب) ۵۲، ۸۸، ۷۸۰، ۷۸۷

«د»

داریسی، کرنل (کلنل) ۱۷۲

داستایوسکی ۱۶۵

داشر ۷۱

داعی الاسلام ۱۵۷

دالگوروکی، نیکولای (دالگوروف، دولغوروکی)

۱۸۵، ۳۶۷-۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷-۳۷۹

حسین، دانش ۴۳۵، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۵، ۵۷۱

۵۷۲، ۵۸۶، ۵۸۷-۵۹۷، ۷۰۸، ۷۲۴، ۷۴۰

۷۴۵، ۷۷۳، ۷۹۷-۸۰۰، ۸۰۵، ۸۲۸، ۸۳۰

دانش، میرزا رضا خان — ارفع الدوله

دانش، نجفعلی خان — خویی

داود، جان (ژان) ۴۲، ۱۹۱

داودی، حسین ۷۷۲، ۸۰۵

داویسون، رودریک ۲۱۱، ۶۰۷

دبستانی کرمانی ۵۳۰

دبیرالسلطنه، میرزا فضل‌الله خان ۹۴۷

دربندی، قمری (شاعر) ۸۸۸

دربندی، ملا فیض‌الله ۶۱۵

دربی (وزیر خارجه انگلیس) ۱۸۳، ۶۴۲، ۶۴۴

۶۴۶

درویش نقاش ۵۹۳

دستان، میرزا حبیب — میرزا حبیب اصفهانی

دشتی، کریم خان ۳۲۴

دشتی، علی ۱۵۷

دفتری، مصطفی (عالی افندی) ۵۰۰

دکارت ۵۷۷، ۵۷۸

دکتر ناظم ۷۳۷

دمینسکی، ای. ا. (رئیس پلیس باکو) ۷۳۷، ۷۳۸

دنبلی، عبدالرزاق بیک ۲۸

دولت‌آغا (وزیر مختار فرانسه) ۳۴۳، ۳۸۸، ۶۳۰

۶۵۴، ۶۳۳	رستموف، سلیمان ۱۴۳
دورانت، ویل ۲۲، ۸۰۹	رسول زاده، محمد امین ۳۰۴
دوسن پیر، برنادون (نویسنده فرانسوی) ۵۵۹	رشتی، حاج سید کاظم ۸۳۳
دولت آبادی، یحیی ۷۱، ۲۳۲ — ۲۳۴، ۲۷۸، ۵۰۷، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۴۶، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۹	رشدی پاشا (شیروانی زاده) ۵۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۹۸، ۸۷۳
۵۹۵، ۵۹۷، ۷۱۱، ۷۳۹، ۷۶۵، ۷۷۰، ۸۶۰	رشدیه، میرزا حسن ۷۱، ۳۱۹ — ۳۲۱، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۵۱، ۴۵۵، ۹۱۰، ۹۲۵ — ۹۲۸
دولفوروکی — دالگوروکی	رشید پاشا، مصطفی ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۶۹
دهخدا، علی اکبر ۲۳۶، ۳۰۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴	۸۸، ۹۰، ۹۹، ۷۹۹، ۸۸۶
۴۴۹، ۵۹۶	رضا بیگ، یوسف ۷۸۰
ده ده قورقود ۸۰۲	رضا پاشا ۲۲۵، ۵۳۹، ۷۰۸، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۰
ده ریلو ۵۹۰	رضا پاشا، حسین ۷۰۸
دیدرو ۸۹۳	رضا خان — میر پنج
دیولافوا ۵۲۰	رضازاده ملک، رحیم ۵۴۶، ۵۴۷
دیولافوا، مادام ۷۳۳، ۷۳۴	رضا قلی قیزی، زمفیرا ۳۱۸
دیوکر، قاسم بیگ (شاعر) ۱۴۱، ۱۴۲، ۸۸۰، ۸۸۱	رضوانی، محمد اسماعیل ۳۱۶، ۳۲۲
دیوچ بهروز ۱۵۷	رفائیل، فلوغون ۴۲
دیوچ، ملک — فروغی	رفائیل یونانی ۴۲
ذکاء، یحیی ۱۰۴	رفعت، تقی ۸۳۱، ۹۰۰
ذهنی بابان زاده، مصطفی ۸۱۶	رفعت پاشا، خلیل ۷۳۶
»(د)«	رفعت، حسین ۷۹۷، ۸۰۳
راشد پاشا ۸۷۳	رفیعلی، میکائیل ۱۰۹
رامسائور، ارنست ۳، ۴	رفیق، احمد ۱۷۴
رایت، دنیس ۱۶۸، ۱۷۰، ۵۲۷	رکلو، الیزه ۳۲
رائف بک، فواد ۸۹۵	رکن الدوله ۵۳۱، ۷۴۸
رائین، اسماعیل ۱۶۸، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۶۲، ۶۰۷	روبشتین ۱۴۱
ربعی پاشا، محمد ۷۸۶	رودنسون، ماکسیم ۸، ۹، ۱۵، ۱۸، ۳۰
ربیع زاده تبریزی، هاشم ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹	روزولت ۱۶۴
رجایی زاده اکرم ۱۱۱، ۵۸۶، ۵۸۷، ۷۷۰	روسو، ژان ژاک ۱۶۵، ۴۵۸، ۸۹۳
رحیملو، یوسف ۵۱۵	رنان، ارنست ۶۰۹، ۵۹۰، ۷۳۳، ۷۹۹
ردهاوس، ج. و. ۸۸ — ۹۰، ۵۲۱	روحی، شیخ احمد ۲۳۲، ۵۰۵ — ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۳۰ — ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۹، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۰۷، ۷۴۰
رستم پاشا (سفیر عثمانی در انگلیس) ۷۰۳	۷۴۷
	۵۶۸ — ۵۶۵، ۵۶۲، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳

روچیلد ۳۲۱، ۳۶۳

رویتربارون ژولیس (روتر، روتر) ۶۳، ۲۴۳،

۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۸۵، ۳۸۸

ریاحی، محمد امین ۳۶۰، ۵۱۵، ۵۷۴، ۷۶۷،

۷۷۸، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۷، ۸۰۵—۸۰۷

ریاض پاشا ۶۰۴، ۶۰۵

ریکا، یان ۸۰۲

رئوف پاشا ۲۷۰

«ز»

زاکانی، عبید ۱۴۲، ۴۹۷، ۵۱۳

زالتاش ۶۷۴

زاوش. م. ح. ۱۶۶

زرتشت ۲۴۵، ۵۹۵

زبردابی، حسن بیک ملک زاده ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۸۷،

۲۸۹، ۲۹۲—۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۱،

۸۹۱، ۸۹۷

زعیم الدوله — میرزا مهدی دکتر تبریزی

زعیب، ویکونت ژورژ (زوکب، ذوغیب، زکب)

۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۵

زنجانی، میرزا آقا خمسه ای (خوشنویس) ۸۵۰

زنجانی، میرزا ابوطالب ۵۸۱، ۷۲۱، ۷۲۲

زهدی پاشا (وزیر معارف) ۲۲۶

زوکب — ذوغیب

زیناویف (زناویف، زینوویف) ۹۷، ۳۶۹، ۳۷۰،

۳۷۵، ۳۷۸

«ژ»

ژوبر (فرستاده ناپلئون به ایران) ۱۱، ۲۶، ۲۷

ژورس، ژان ۱۶۵

ژوزف، فرانس ۵۴

ژوکوفسکی ۷۹۸

«س»

ساسانی، خان ملک ۶۳—۶۵، ۸۳، ۲۴۳

۲۶۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۵۱، ۴۳۱، ۵۰۰، ۵۱۲،

۵۱۵، ۵۱۶، ۵۶۴، ۵۸۹، ۵۹۵، ۶۲۰، ۷۳۲،

۷۶۹، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۵،

۸۲۶

ساجد، فیض الله ۷۹۷

ساعت ساز، علی اکبر ۷۶۸

ساعی افندی (خوشنویس) ۸۵۲

سالارالدوله ۸۷۱

سالک ۹۱۴

سالیانی، ملا احمد — شیخ الاسلام قفقاز

سالیسبوری، سالزبری ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۶۳، ۳۶۴،

۳۶۶، ۳۷۱—۳۸۹، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۵۶، ۷۰۱

سامی افندی، عبدالرحمن ۷۷۰، ۷۷۹

سامی بانارلی، نهاد ۶۰۱، ۸۰۰

سبحانی، توفیق ۷۹۵

سبزواری، سید زین العابدین ۶۹۹

سبزواری، ملا هادی ۵۲۲

سبعه زاده، علی نامق افندی ۷۷۹

سپانلو، محمد علی ۴۳۶، ۴۴۴

سپهر، عبدالحسین (ملک المورخین) ۸۲، ۵۱۱،

۷۳۹، ۷۶۵، ۷۸۴—۷۸۶

سپهسالار (میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله)

۳۴، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰،

۷۰، ۷۳، ۷۵، ۸۲، ۹۲—۹۴، ۹۶—۹۹،

۱۰۶—۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۸۶، ۱۹۲،

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۶۰—۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۷،

۳۱۲، ۳۸۴، ۴۲۹، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۱،

۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۷۲۹، ۸۱۰،

۸۲۲، ۸۵۹، ۸۷۳، ۸۷۶

ستارخان ۳۲۴

سجادی، صادق ۷۶۰

سرابسکی (بازیگر) ۳۱۸

سراج الدین، احمد ۷۶۷

سرای، محمد ۲۶۹، ۲۷۰

ساسانی، خان ملک ۶۳—۶۵، ۸۳، ۲۴۳

ساسانی، میرزا احمدخان (رئیس مدرسه) ۴۰

- سرخابی، کر بلائی محمد ۳۴۶
 سرخسی، احمد بن طیب ۱۰۳
 سردار سپه — رضا خان میر پنج
 سروش اصفهانی ۸۷۷
 سزایی بیک — پاشازاده ۵۸۷
 سعدالدوله ۹۴۱
 سوسکس، دوک ۱۷۱
 سری، ابوالقاسم ۶۶۶
 سعاوی، علی ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۱۱۴ — ۱۱۷، ۱۷۵
 سعد السلطنه، آقا باقر ۴۹۳، ۴۹۴
 سعداله پاشا (سفر) ۱۷۵، ۱۷۶
 سعید، محمد ۷۷۹
 سعید چلبی ۱۷۴
 سکوتی، اسحق ۷۳۷
 سعلبی، ستوان ۳۶۲
 سلطان احمد اول ۸۱۸
 سلطانوف ۲۹۸
 سلماسی، سعید ۸۶۵
 سلماسی، صادق بیک ۵۴۱
 سلماسی، حاج حبیب ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۶۰
 سلیمان پاشا ۶۵، ۲۳۷
 سلیم اول، سلطان ۷۲۰، ۷۹۳
 سلیم سوم، سلطان ۱۱، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۹۰، ۱۷۵
 سودانی، محمد احمد ۶۱۱
 سوتوچوسکی ۳۰۵
 سهراب خان گرجی — گرجی
 سیار، غلامعلی ۴۹۹
 سید جمال الدین — اسدآبادی
 سید صفدر (پدر جمال الدین) ۶۰۰
 سیره بیگم ۸۷۷
 سیف الدوله ۸۳۶، ۸۳۷
 سینیائین ۴۶
 شاردن ۳۰۳
 شاکر، ضیا ۱۷۷
 شاه تختینسکی (شاه تختلی)، محمد آقا ۸۷، ۱۵۷،
 ۲۹۸، ۳۰۱، ۶۰۱، ۷۴۵، ۸۹۳، ۸۹۴، ۹۵۶
 شاه حسین ۹۵۶
 شاهسین، تقی ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹،
 ۲۰۱، ۲۳۴
 شایق، عبدالله ۱۵۰
 شبستری، سید محمد — ابوالضیا
 شبستری، شیخ محمود ۸۴۷
 شیبب پاشا، اسعد ۹۶۳
 شریانی، ملا محمد مغروف به فاضل شریانی
 (شریانی) ۳۱۶، ۷۲۰، ۷۲۱
 شریعتمدار، حاجی میرزا محمدحسین ۹۰۸، ۹۲۸
 شریف افندی، محمد ۸۸
 شریف پاشا ۶۰۴
 شریف، میرزا حسین ۵۱۴، ۵۳۷ — ۵۴۰
 شستری، شیخ جعفر ۹۰۹
 شعاع الدوله، شاهزاده ۵۸۱
 شعاع السلطنه (حکمران فارس) ۷۶۴، ۸۷۱
 شفتی، سید محمد باقر ۱۸۸
 شفق — رضازاده شفق
 شفقتی افندی، علی ۶۰۷
 شکیب افندی ۹۵۰
 شمس الدین بیک (سفر) ۷۲۳، ۷۸۴ — ۷۸۷
 شمس الحکما — لعلی
 شمس تبریزی ۷۹۳
 شناسی، ابراهیم ۱۲۴، ۱۷۶
 شنیدر (طیب شاه) ۷۱
 شوینهاور ۵۹۰
 شوستر، مورگان ۶۷۹
 شوشتری، م. ۱۵۶
 شوکت پاشا، محمود ۵۸۷، ۵۸۸
 شهرتیس، بهاء الدین ۷۵۴
 شهبان افندی فتح الله خان ۸۸۹

(خوش نویس) ۸۵۲ — ۸۴۸، ۵۸۷، ۴۸۴

صادق اوغلو، حبیب ۱۴۳

صادق صادق — مستشارالدوله

صارم افندی ۷۷۸، ۷۷۹

صافی ۹۱۴

صائب، احمد ۵۲

صائب، اسماعیل ۵۹۳

صبح ازل، میرزا یحیی ۱۰۰، ۱۰۱، ۳۹۹، ۴۰۷،

۵۷۳، ۵۳۳

صحاف زاده، میرزا رضا ۸۷۵

صحت، عباس ۸۷، ۳۰۱

صدر، موسی ۸۳۴، ۸۳۵

صدرا لاشراف ۶۷۹

صدرا الدین قونوی ۷۹۴

صدرا العلما محمد رفیع تبریزی ۱۱۴

صدر هاشمی، محمد ۲۱۸، ۲۷۹، ۴۳۱، ۴۳۵،

۴۳۶

صدقیانی، رسول ۸۵۴

صدقی روحی الله ۳۲۱، ۳۱۸

صدقی اردوبادی، مشهدی تقی ۹۱۵ — ۹۱۸

صراف ۸۴۴

صراف، مشهدی اسماعیل ۹۵۷، ۹۵۸

صفا بیک، محمد ۷۷۱

صفا، حاجی میرزا ۶۵، ۱۸۸، ۲۶۲ — ۲۶۴، ۸۱۸،

۸۲۲، ۸۴۱

صفا، ذبیح الله ۷۹۳

صفا، قنبر علی ۲۶۰

صفایی، ابراهیم ۷۰۴، ۷۴۰، ۷۶۵، ۷۶۶

صفراوغلو، صدقی ۳۰۰

صفروف، علی قلی خان ۹۴۷، ۹۴۸

صفروف، محمد تقی ۳۱۷

صفوت، محمد علی ۸۸، ۹۰۹، ۹۱۳، ۹۲۸

صفوت، نجهه فتحی ۱۶۳

صفیعلیشاه، میرزا حسن اصفهانی ۲۶۵

صفا، میرزا ابوالحسن خان ۸۹۹، ۹۳۰

شیخ الاسلام قفقاز ملا احمد سالیانی (ملا احمد

حسین زاده) ۱۴۰ — ۱۵۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۶۱،

۴۶۲، ۴۷۰ — ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۲، ۸۴۱، ۸۷۹،

۸۸۰، ۸۹، ۸۹۲، ۸۹۷

شیخ رئیس قاجار، ابوالحسن میرزا عبرت تبریزی

۵۳۱، ۵۳۲، ۵۶۲، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۹، ۷۲۳،

۷۴۷ — ۷۷۰، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۹

شیخ الاسلامی، جواد ۱۶۹

شیخ بهایی ۷۹، ۷۵۴

شیخ جعفر (مجتهد) ۷۰۱

شیخ علی (منشی اول سفارت) ۲۳۳

شیخی، اسماعیل ۲۹۹

شیرازی، حاج عباس ۴۳۰

شیرازی، محمد کاظم ۹۳۳

شیرازی، میرزا صالح ۱۷۲، ۱۹۴، ۲۲۳، ۶۶۶

شیرازی، میرزا محمد حسن (مجتهد) ۲۲۱، ۲۲۲،

۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۵،

۶۴۰ — ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۸، ۶۹۲،

۶۹۸، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۴۸، ۸۹۴

شیروانی زاده — رشدی پاشا

شیروانی، سید جعفر ۳۱۶

شیروانی، سید عظیم ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶ — ۲۹۸،

۳۱۶

شیروانی، عبدالمجید ۸۰۷

شیدا، فاضل خان ۵۰۳

شیل، جستین ۴۵، ۴۶، ۲۶۸

شیل، لیدی ۴۶

«ص»

صابر، میرزا علی اکبر ۸۷، ۱۴۲، ۳۰۱، ۸۴۳،

۸۴۴، ۸۶۶

صاحب دیوان ۶۳۶، ۶۳۷، ۷۸۲

صاحب، عبدالحسین — امین التجار

صاحب، محمد حسن ۴۵۶

صاحب قلم، میرزا آقا افشار ارومیه

عالی پاشا، محمد امین ۵۰-۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴،
۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۷،
۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۶۰،
۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۴۲۵، ۶۰۳

عالی راشد ۱۱۴

عباس پاشا (خدیو مصر) ۹۳۳

عباس قلی خان ۷۹-۸۱، ۸۳

عباس میرزا ۱۱، ۲۵-۲۹، ۳۲، ۳۶، ۱۳۴، ۱۹۱،
۴۴۹، ۸۰۷

عبدالباقی (طبيب) ۵۱۶

عبدالبها (عباس افندی) ۱۰۱

عبدالتاشی ۶۱۱

عبدالحق حامد ۸۹، ۵۸۸، ۷۸۰، ۷۸۷، ۷۹۹

عبدالحق، محمد ۶۰۲

عبدالحمید ثانی (سلطان) ۵۲، ۵۹، ۷۷، ۸۴، ۹۵،

۱۰۵، ۱۷۷-۱۸۱، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۵، ۳۴۳،

۴۱۱، ۴۱۲، ۴۹۲، ۵۳۲، ۵۶۰-۵۶۴، ۵۷۲،

۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۷، ۶۰۸، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۶،

۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۹-۷۲۴،

۷۳۰-۷۳۳، ۷۳۶، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۴،

۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۷۸، ۷۸۱،

۷۸۴-۷۸۷، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۴۹-۸۵۱،

۸۵۶، ۸۵۸-۸۶۰، ۸۶۲، ۸۹۶، ۹۱۴، ۹۳۰،

۹۳۱، ۹۳۸، ۹۶۸

عبدالرحمن پاشا (والی بغداد) ۲۷۰

عبدالعزیز (سلطان) ۳۸، ۵۲، ۵۴، ۶۸-۷۰، ۷۴،

۹۵، ۱۱۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۷۰،

۴۲۵، ۴۶۸، ۶۰۳، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۷۲، ۸۷۷،

عبدالعزیز دوم ۵۴

عبدالقادر — مغربی

عبدالقادر [قاراحان] ۷۹۷

عبدالکریم، حاج میرزا ۶۵۹، ۷۰۷

عبدالمجید، (سلطان) ۳۸، ۹۰، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۳،

صور اسرافیل میرزا جهانگیر خان شیرازی ۵۴۷

«فی»

ضادوریان، میرداود ۱۹۱

ضیا پاشا ۶۶، ۶۸، ۱۱۵، ۱۷۵، ۱۷۶

«ط»

طالب زاده، کمال ۱۵۰

طالب زاده، یوسف ۳۱۶، ۳۱۹، ۹۱۳

طالبوف تبریزی، عبدالرحیم ۸۶، ۱۵۴، ۲۹۳،

۳۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۸-۴۴۰،

۴۴۸-۴۵۵، ۴۵۷-۴۶۰، ۸۶۹، ۸۹۰،

۸۹۷، ۹۱۳، ۹۳۳-۹۴۳، ۹۶۵

طاهباز، محمد تقی ۷۵۷

طاهرزاده، حسن ۲۸۵، ۲۸۶

طاهرزاده بهزاد، کریم ۳۲۴

طاهر عرب، شیخ محمد ۷۶۳

طباطبایی، سید ضیاء الدین ۳۱۴، ۹۶۷

طباطبایی سید محمد ۷۶۵

طباطبایی مجید، غلامرضا ۳۱۴

طرخان پاشا ۵۹

طسوجی، عبداللطیف ۸۷۷

طلعت بیگ ۱۷۹، ۲۵۹

طولوزان ۹۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۵۱۶، ۷۳۴

«ظ»

ظل السلطان ۳۲۱، ۴۹۵، ۵۳۰، ۵۵۴-۵۵۶،

۶۳۶، ۶۳۷، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۵، ۹۰۱، ۹۱۸،

۹۲۱

ظهیر الاسلام ۶۶۸

ظهیر الدوله ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۷۱، ۶۰۷

«ع»

عارفی پاشا ۲۰۹

«غ»

- عبد، شیخ محمد ۵۸۸، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹
عدالت، سید حسین ۸۶، ۸۷، ۲۱۷، ۵۵۶، ۶۱۷، ۹۶۵، ۸۵۶
عربی پاشا، احمد ۶۰۴، ۶۰۵
عراقی، محمد ۲۳۰
عراقی، فخرالدین ۷۹۴
عزیز، سامی ۶۰۶
عسگرخان افشار — افشار ارومی
عسگرلی، زمان ۱۵۰
عصمت بیک ۵۴۱
عضدالملک ۳۳۸
عطاءالله افندی ۱۷۵
علاء، حسین ۶۲۰

«ف»

- فاضل پاشا، مصطفی ۶۸، ۱۷۵
فاضل شریانی — شریانی
فال اسیری، سید علی اکبر ۶۳۰، ۶۳۱
۶۳۵-۶۳۸، ۶۴۰-۶۴۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۶۳
فالگن هاگن ۴۷۲
فتحعلی شاه ۲۶، ۳۱، ۴۳، ۹۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۵
۱۸۸، ۲۶۶، ۵۰۸، ۷۴۷، ۸۴۹
فتحی عثمان بیک زاده، محمدعلی ۹۴۹
فخرالدوله (اشرف الملوک) ۲۴۸

فخر رازی ۹۱۴

- فخری بیک ۴۷۳، ۷۸۱، ۷۸۲
فراش، محمد ابراهیم ۴۹۵
فرانسوای دوم ۳۳۴
فرانکلن، بنیامین ۱۶۴
فراهانی، محمدحسین ۴۲، ۱۵۷، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۳۷، ۸۳۱، ۸۲۶، ۸۱۸، ۸۱۳، ۶۰۲، ۴۹۵
فرج الله خان ۷۶، ۷۷
فردوسی ۴۲۵
فردینان دوم ۳۳۴
فرشی، میرزا آقا ۸۵۵
فرغانی، شیخ سعید ۷۹۴
- علی اصغرافوف، علی اکبر ۲۷۵
علی زاده، عبدالکریم ۵۰۴
علی زاده، مبارز ۴۶۵
علی مسیو ۸۵۲، ۸۵۴
علیف، میرزا آقا (بازیگر) ۳۱۸
عمر پاشا داغستانی ۱۴۸
عمو اوغلو — حیدر عمو اوغلو
عمیدالملک ۴۷۹، ۴۸۰
عونی پاشا، حسین ۵۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۸۷۳
عین الدوله ۲۶۵، ۷۶۵، ۸۵۹، ۹۱۰، ۹۲۷، ۹۴۴
۹۵۶
عیوضلی، فرمان ۶۷۴

«ق»

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا (نصرت الدوله) ۱۶۹،

۵۴۵، ۶۷۱

قاجار، علی بخش ۹۴۹

قاچاق نبی ۹۵۶

فروغی، محمدحسین (ذکاء الملک) ۳۱۶، ۴۲۰،

۴۲۱، ۵۱۹، ۵۷۸، ۸۶۹، ۸۸۲، ۸۹۱، ۹۱۱،

۹۱۳، ۹۳۱

قاراسان، محمد ۵۷۸

فریدالملک (محمدعلی خان همدانی) ۲۱۴، ۲۱۹،

۲۳۲، ۸۷۹

قاسپرینسکی (غصبرنسکی) ۳۰۰، ۸۷۱، ۸۹۴،

۹۶۲

فریزر، جیمز ۲۶۷

قاسم بیگ — ذاکر

فسایی، میرزا حسن ۶۳۶

قاضی بیضاوی ۹۱۴

فشارکی، ملا باقر ۶۶۴

قاضی، ملا جواد ۲۸۵

فضلی، نجیب بیگ ۱۷۹

قایم مقام اول (میرزا عیسی) ۲۶، ۲۸،

فرهان، ح. ۸۳۱

قایم مقام دوم (میرزا ابوالقاسم) ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۴۳،

۴۴، ۹۸، ۹۹، ۱۶۸

فرهان، عبدالکریم ۸۳۱

قایم مقام، میرزا علی ۵۸۱

فروهوشی، محمدعلی ۵۶۶، ۵۶۷

قبولی (شاعر) ۷۹۴

فغبرکت، توفیق (شاعر) ۷۵، ۵۸۷، ۷۷۰، ۷۹۹،

۸۴۳

قرباغی، میرزا محرم ۹۵۱

فلاماریون، کامیل ۴۵۹

قرجه داغی، رستم خان ۵۷۰

فلوت، میجر (فلات) ۵۰۶، ۵۰۷، ۷۴۰، ۷۴۱،

قرجه داغی، جعفر ۱۹۷، ۴۸۱

فلور، ویلم ۳۳۷

قریب، عبدالعظیم ۵۰۳

فنلون ۲۵۴

قرة العين، لطفعلی خان ۵۱۴

فؤاد پاشا (محمد کُشچه چی زاده) ۴۰،

قزوینی، عباسقلی ۲۳۶، ۲۳۷،

۵۰-۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۴،

قزوینی، محمد ۵۰۵، ۵۷۶، ۵۹۶، ۵۹۷،

۸۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۷،

۸۱۴، ۸۴۱، ۹۱۳

۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۸-۲۱۱، ۲۶۰، ۲۶۲، ۶۰۲،

قزوینی، میرزا حسین — سپهسالار

۸۷۶

قلعه بیگی (فرماندار باکو) ۳۲۴

فون درگلنز ۸۴

قوام الملک، میرزا علی ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹،

فوریه ۳۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۴۹۲، ۶۲۷، ۶۳۴،

۶۴۳، ۴۸۷، ۷۶۳

۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹،

قوتقاشینلی، اسماعیل بیگ (نویسنده) ۱۴۲، ۵۰۳،

۶۷۴

قولونل خان ۳۶

فهمی افندی — حسن فهمی افندی

«ک»

فیثاغورث ۳۹۶

کات اوغلو مراد ۳۷

فیضی افندی، احمد ۷۵، ۲۴۴، ۵۰۴،

کاتب چلبی (حاجی خلیفه) ۴۲

۷۷۰-۷۷۵، ۷۹۷، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۴، ۹۵۸،

کاراسو افندی، امانوئل ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۵۹،

فیلیپ افندی ۱۱۴

۷۵۶، ۷۴۷، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۲۰، ۷۱۹، ۷۱۶
۷۵۹—۷۶۲، ۷۶۹، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۲۴، ۸۲۸
۸۳۰

کرمانی، میرزا رضا ۲۳۲، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۶۶،
۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۲، ۶۳۰، ۷۰۴، ۷۰۵،
۷۰۷، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۴—۷۲۶، ۷۳۰،
۷۳۵—۷۳۹، ۹۵۷

کرومر ۲۹

کریستنن ۸۰۲

کسروی، احمد ۱۵۷، ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۱۹، ۴۰۱،
۴۴۰—۴۴۴، ۷۴۴، ۹۶۷

کفری، دکتر محمدخان (میرزا محمدخان دکتر
کرمانشاهی) ۵۱۱، ۵۱۶—۵۱۹، ۹۵۲

کلهر، محمدرضا ۸۹۹

کمال افندی ۷۹، ۴۹۸، ۷۷۸

کمال الملک، میرزا محمدخان ۸۹۹

کمال پاشازاده، سعیدبیک ۱۱۱

کمال پاشا، مصطفی — آتاتورک

کمال طه. منوچهر ۴۶۷

کمال، نامق ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۲۰—۱۲۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۹، ۳۳۱،
۶۰۷، ۶۰۹، ۷۹۱، ۸۴۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۹

کمال، یاشار ۸۰۱

کمال، یحیی ۸۹، ۷۹۹—۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۴

کمره‌ای، میرزا آقا ۸۵۰

کنت، آگوست ۲۴۱

کنت دومونت فرت (نظم الملک) ۳۳۴—۳۳۹،
۳۴۲، ۳۴۳، ۶۲۰، ۶۹۸

کندی، رابرت ۱۰۳، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۷،
۶۴۹، ۶۵۶

کنی، حاج ملا علی ۳۳۶، ۳۳۷

کوپال، صادق خان ۸۷۵

کؤپرولو، فؤاد ۲۱، ۳۰۰

کؤچرلی، فریدون بیک ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۸۸۰،
۸۸۱—۸۸۳، ۸۹۴، ۹۵۱

کاساکوفسکی (کلنل) ۵۶۱، ۷۱۲، ۷۳۷، ۷۳۹،
۷۹۹، ۸۵۸

کاشانی، علی محمدخان ۴۵۷، ۸۸۳، ۹۵۴، ۹۶۶

کاشف، غلامحسین ۵۰۵

کاشف، محمد میرزا ۵۸۱

کاشی، شیخ مهدی ۵۴۰

کاشی، میرزا نصرالله خان ۲۳۲

کاظم بیک، محمدعلی ۱۹۸—۲۰۰، ۴۶۱—۴۶۴

کاظم زاده ایرانشهر، حسین ۵۹۵، ۸۷۰

کاظم زاده، فیروز ۳۶۱، ۳۸۲، ۶۹۷

کامشاد، حسن ۵۰۶

کامران میرزا — نایب السلطنه

کامل پاشا، یوسف ۵۴۵، ۸۹۱

کاوور ۱۶۵

کاتیرایی، محمود ۱۹۸

کدیدی، نیکی. ر. ۳۵۲، ۶۳۰، ۶۳۲

کوبلایی، سید جواد ۵۴۹، ۵۷۶

کوبلایی، شیخ حسن ۶۶۵

کیرزن (کسورسون) ۶۳، ۶۴، ۳۰۳، ۳۸۳، ۴۹۲،
۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۰

کرم ۶۷۳، ۶۷۴، ۹۵۷

کرمانشاهی، میرزا محمدخان — کفری

کرمانی، ملا محمدجعفر ۵۷۵

کرمانی، میرزا آقاخان ۵۳، ۸۱، ۱۰۲، ۲۱۵،
۲۲۰—۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳،
۲۴۹—۲۵۱، ۲۷۸، ۳۰۸، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۴،
۳۵۵، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۵،
۴۴۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲،
۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶،
۵۳۸—۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۴—۵۴۹، ۵۵۱—۵۵۳،
۵۵۶، ۵۶۱—۵۶۳، ۵۶۶—۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۲،
۵۸۶—۵۸۹، ۵۹۷، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۳،
۶۲۶، ۶۲۸، ۶۴۱، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۷۱، ۶۸۷،
۶۸۸، ۶۹۱، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۶—۷۰۹، ۷۱۱—۷۱۳،
۷۱۵—۷۱۷، ۷۱۹—۷۲۱، ۷۲۳—۷۲۵، ۷۲۷—۷۲۹،
۷۳۱—۷۳۳، ۷۳۵—۷۳۷، ۷۳۹—۷۴۱، ۷۴۳—۷۴۵،
۷۴۷—۷۴۹، ۷۵۱—۷۵۳، ۷۵۵—۷۵۷، ۷۵۹—۷۶۱،
۷۶۳—۷۶۵، ۷۶۷—۷۶۹، ۷۷۱—۷۷۳، ۷۷۵—۷۷۷،
۷۷۹—۷۸۱، ۷۸۳—۷۸۵، ۷۸۷—۷۸۹، ۷۹۱—۷۹۳،
۷۹۵—۷۹۷، ۷۹۹—۸۰۱، ۸۰۳—۸۰۵، ۸۰۷—۸۰۹،
۸۱۱—۸۱۳، ۸۱۵—۸۱۷، ۸۱۹—۸۲۱، ۸۲۳—۸۲۵،
۸۲۷—۸۲۹، ۸۳۱—۸۳۳، ۸۳۵—۸۳۷، ۸۳۹—۸۴۱،
۸۴۳—۸۴۵، ۸۴۷—۸۴۹، ۸۵۱—۸۵۳، ۸۵۵—۸۵۷،
۸۵۹—۸۶۱، ۸۶۳—۸۶۵، ۸۶۷—۸۶۹، ۸۷۱—۸۷۳،
۸۷۵—۸۷۷، ۸۷۹—۸۸۱، ۸۸۳—۸۸۵، ۸۸۷—۸۸۹،
۸۹۱—۸۹۳، ۸۹۵—۸۹۷، ۸۹۹—۹۰۱، ۹۰۳—۹۰۵،
۹۰۷—۹۰۹، ۹۱۱—۹۱۳، ۹۱۵—۹۱۷، ۹۱۹—۹۲۱،
۹۲۳—۹۲۵، ۹۲۷—۹۲۹، ۹۳۱—۹۳۳، ۹۳۵—۹۳۷،
۹۳۹—۹۴۱، ۹۴۳—۹۴۵، ۹۴۷—۹۴۹، ۹۵۱—۹۵۳،
۹۵۵—۹۵۷، ۹۵۹—۹۶۱، ۹۶۳—۹۶۵، ۹۶۷—۹۶۹،
۹۷۱—۹۷۳، ۹۷۵—۹۷۷، ۹۷۹—۹۸۱، ۹۸۳—۹۸۵،
۹۸۷—۹۸۹، ۹۹۱—۹۹۳، ۹۹۵—۹۹۷، ۹۹۹—۱۰۰۱

گویونج، نجات ۷۷۷، ۷۱۱، ۷۸۹، ۸۸۸
گیب ۵۲۱، ۵۲۷
گیرس ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۸، ۶۱۳

«ل»

لاسلس، فرانک ۶۷۰، ۶۷۶، ۶۹۸
لافایت ۱۶۵
لافونتن ۵۹۶
لامارتین ۵۸۸
لان کاسز (لانگاسز) ۶۰۷
لاهوئی، ابوالقاسم ۳۲۰، ۵۹۵
لزگی، احمد افندی ۹۲۲
لساژ (لوساژ) ۵۰۹، ۵۱۱
لرمانتف ۲۹۹، ۳۰۹
لعلی، علی (شمس الحکما) ۸۴، ۸۶—۸۸، ۴۳۰، ۸۴۴، ۸۸۹، ۸۸۵، ۸۷۶، ۹۴۶

لقمان ۵۳۱

لمتن ۱۸۶

لنین ۱۳، ۱۶۲، ۳۲۱، ۳۶۳

لوتسکی، ولادیمیر ۸، ۳۱۱

لوئیس، برنارد ۱۹۳

لیارد، هنری ۳۶۲

لینکلن، آبراهام ۱۶۴

«م»

مارتنسک ۹۵۰

ماردین، شریف ۴۴، ۱۰۲، ۸۵۷

مارکس ۱۶، ۳۶۳

مارلیک، چارلز ۸۶۶

مازندرانی، میرزا رضا ۵۲۰

مازینی ۱۶۵

ماژور، فورس ۶۸۵

ماکوشیان، آکوب ۶۷۴

کوزلوسکی، دنیس ۶۷۴

کوئسم سلطان ۸۱۸

کهن، گوئل ۲۸۰، ۹۴۸

کنجه چی زاده، محمد — فؤاد پاشا

کیچنر ۶۱۱

کیمبرلی، ج. و. ۲۷۹

«گ»

گاردان ۳۱

گاریبالدی ۱۶۵، ۳۳۴، ۷۳۸

گران، داف ۷۴۶

گرچی، سهراب خان ۷۴۷

گروسی، حسنعلی خان (امیر نظام) ۴۰، ۱۱۴،

۱۹۲، ۲۴۳، ۴۹۰—۴۹۳، ۵۰۲، ۵۱۹،

۶۴۵—۶۴۷، ۹۴۷

گریبایدوف ۵۰۳

گریگورف ۱۴۱

گروین، چارلز ۷۳۲

گرین، کاینینگم ۲۷۹

گلدستون ۶۰۹، ۶۱۱

گلشن ۵۹۵

گنج عثمان، محمد نوری ۷۹۷

گنجه لی، علی ۵۰۴، ۵۰۵، ۷۷۱، ۷۷۲، ۸۰۵

گویینو ۵۷۷، ۵۷۸

گوته ۵۹۰

گوته، تنوفیل ۵۹۰

گوراپاتکین ۳۵۲

گوردون، ت. ا. ۶۲۳

گوردون ۶۱۱

گورکی، ماکسیم ۱۶۲، ۶۷۳

گوسلاوسکی ۳۰۸

گوگول ۳۰۹

گوکالپ، ضیا ۷۹۹

گؤل پینارلی، عبدالباقی ۵۹۲، ۷۹۷، ۸۰۲، ۸۰۳

گولندزهر ۷۳۲

مأمون ۱۰۳

مانکجی صاحب ۱۹۷، ۴۱۶، ۴۶۵

مانیاسی زاده، رفیق بیک ۱۷۹

ماهر قوجاترک، واصف ۷۹۷

مترجم باشی، میرزا علی خان ۴۰۳

متفرقه، ابراهیم ۲۸، ۱۷۴

مجتهدی، کریم ۵۷۷

مجتهدی، مهدی ۹۴۷، ۹۶۴

مجدالاسلام ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۲۷، ۹۵۲

مجدالدوله ۳۸۰

مجدالملک ۳۲۱، ۴۹۲، ۸۳۱

مجدالملک، حبیب الله خان ۹۱۶

مجدلشویای گرجی ۶۷۳

محبوبی اردکانی ۲۸، ۳۶، ۴۲

محدث، سیدجمال الدین ۹۵۰

محمد بیک پاشا ۲۶۲، ۲۶۳

محمد تقی بن محمد رفیق ۸۶

محمد چلبی بیست و هشتم ۱۷۴

محمد حسن افندی ۱۲۴

محمد حسن میرزا ۳۸

محمدزاده، حمید ۴۴۵

محمد طاهر — اختر

محمد علی پاشا (فرمانروای مصر) ۱۱، ۱۴—۱۷،

۲۹، ۳۵، ۴۲۵، ۷۷۸، ۸۵۲

محمد علی خان ۸۸۱، ۸۸۲

محمد پنجم، سلطان محمد خامس ۷۶۷، ۷۶۸

محمدزاده الشهیر، عباس ۹۵۲

محمد علی خان سرتیپ ۴۷۳، ۴۷۴

محمد علی شاه قاجار ۴۳، ۴۴، ۷۹، ۸۳، ۱۰۰،

۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۶۶—۲۶۸، ۲۳۶، ۳۴۳،

۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۲، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۸،

۷۹۸، ۸۵۸، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۷، ۹۳۵، ۹۴۰،

۹۴۱، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۶۷، ۹۶۸

محمد قلی زاده، جلیل ۸۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۴۴۵،

۴۴۷، ۶۰۱، ۸۴۳

محمود پاشا ۵۸۹

محمود دوم (سلطان) ۱۱، ۱۶، ۴۴، ۷۲، ۳۸۷،

۷۷۸، ۷۷۹

محمود، سلطان ۴۲۵

محمود محمود ۱۶۵—۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۶۶،

۶۰۵

محلاتی، آقاخان ۷۶۰

محمود بیگوف ۲۹۹، ۳۰۱، ۸۹۵

محیط طباطبایی ۳۷، ۱۰۱، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۹،

۲۳۶، ۲۴۰، ۲۸۰، ۳۲۷، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۱۹،

۴۲۷، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۳،

۴۵۷، ۵۸۲، ۶۰۲، ۶۱۶، ۷۲۲، ۷۳۴، ۷۴۵

مخبرالدوله، علی قلی خان ۳۹، ۷۱، ۲۲۹،

۲۳۰، ۲۴۸، ۲۷۱، ۴۸۴، ۵۱۷، ۵۱۹

مخبر السلطنه ۳۲۲

مختار خان ۷۲۵، ۷۲۶

مختاروف ۳۲۴

مخزومی، محمد پاشا ۷۳۴

مدحت افندی، احمد (نویسنده) ۴۲۸، ۸۹۵،

۹۶۲

مدحت پاشا ۴۴، ۵۲، ۶۲، ۷۰، ۹۲—۹۴، ۹۶،

۹۸، ۱۷۵—۱۷۷، ۲۰۶—۲۰۸، ۲۶۸، ۲۷۰،

۲۷۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۶۰۴، ۸۱۶، ۸۵۹، ۸۷۳،

۹۳۸، ۹۶۷، ۹۶۸

مدحت، علی حیدر ۹۶۷، ۹۶۹

مراد بک محمد ۵۸۶

مراد پنجم (سلطان) ۵۲، ۹۵، ۱۷۶، ۱۷۷—۱۷۹،

۶۰۷، ۷۸۱

مراغه ای، حاج زین العابدین ۶۵، ۲۹۳، ۴۲۹،

۴۳۶—۴۴۸، ۴۹۷، ۸۱۰، ۸۳۳، ۸۵۶

مرتضوی، احمد ۸۲۴

مرتضوی، میرزا ابوالقاسم ۸۲۴

مزدک ۳۹۶، ۳۹۹

مساوات، محمدرضا ۷۶۵

مشتاقالدوله، میرزا جواد جان ۷۷، ۷۸، ۴۹۰،

مظاہر، میرزا محمد خان ۴۹۰

معجز شبستری، میرزا علی ۸۴۳—۸۴۸

معتضد ۱۰۳

معمدالتجار، میرزا محسن ۸۵۵

معمدالدوله، فرهاد میرزا ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۸۹،

۹۵، ۱۱۲—۱۱۴، ۱۸۸—۱۹۰، ۴۲۵، ۴۳۷،

۵۵۵

معصوم خان ۴۷۸

معیر الممالک ۲۵۴، ۲۵۶

معین السلطان ۷۳۹

معین الممالک ۴۲۸

معین الملک، میرزا محسن خان مشیرالدوله ۷۶، ۷۷،

۸۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۱۲—۲۱۴، ۲۲۶،

۲۳۸، ۲۴۳—۲۵۶، ۲۸۰—۲۸۳، ۳۲۱،

۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۴، ۴۱۹،

۴۲۷—۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۶۵،

۴۹۶، ۴۹۸، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۴،

۵۵۹، ۶۲۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۶،

۷۷۴، ۷۸۵، ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷،

۸۳۱، ۸۳۴، ۸۳۷، ۸۹۵—۸۹۷

معین نظام، آقا بالا خان (حکمران گیلان) ۶۷۵

مغربی، عبدالقادر ۷۲۴، ۷۴۵

مفخم الدوله، میرزا اسحق خان ۲۱۲، ۵۳۹

مقدونی، اسکندر ۳۶۱

مقصودی، صدرالدین ۳۱۲، ۳۱۳

مکنیل (وزیر مختار انگلیس) ۱۸۸

ملا احمد حسین زاده — شیخ الاسلام قفقاز

ملا احمد (تاجر تبریزی) ۸۲۴

ملا صادق (مجتهد) ۴۷۲

ملا عبدالله بروجرودی ۶۹۹

ملا لاله زار یهودی ۵۷۷

ملک آراء، عباس میرزا ۲۱۶، ۲۶۸—۲۷۳، ۲۷۵،

۳۲۷، ۳۷۷، ۵۲۶، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۲۷، ۶۳۱،

۶۳۸، ۶۶۷، ۷۰۶، ۷۲۵

ملا کاظم ۶۶۶—۶۶۸، ۶۷۸

۵۸۳، ۸۱۹، ۸۴۱

مستشارالدوله، میرزا صادق خان (صادق صادق)

۷۶—۷۹، ۴۹۰، ۵۱۲

مستشارالدوله، میرزا یوسف خان ۶۷، ۹۷، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۴—۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰،

۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۰،

۲۳۲، ۲۹۶، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۵، ۴۶۱—۴۶۳،

۴۶۷—۴۷۵، ۴۷۷—۴۸۳، ۴۸۵—۴۸۸،

۴۹۰—۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۷۸۲، ۸۷۸، ۸۷۹،

۹۴۹، ۹۵۰

مستشارالسلطنه، میرزا رفیع خان ۴۰۸

مستوفی الممالک، یوسف ۹۳، ۸۵

مستوفی، عبدالله ۳۴۵، ۴۴۰

مسعود انصاری، حاج میرزا حسین خان ۱۲۹،

۱۵۱—۱۵۴، ۵۰۵، ۶۲۱، ۸۳۰، ۸۸۱، ۸۸۲،

۹۵۰

مشیرالدوله، میرزا جعفر خان ۱۶، ۱۷۲، ۱۹۹، ۴۲۵،

مشیرالدوله، مشیرالملک (میرزا نصرالله خان)

۷۲۸، ۷۳۵

مشیرالدوله، یحیی خان ۲۵۳، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۸،

مشیرالسلطنه ۷۶۶

مصدق، محمد ۱۶۸، ۲۳۷، ۳۸۸

مصری، رفاعة بک ۵۰۰

مصری، قاسم امین ۹۱۳

مصورالملک، مهدی ۹۰۰

مظفرالدین میرزا (شاه) ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۸، ۸۴،

۸۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۳،

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۰،

۴۵۶، ۴۸۸، ۴۹۲، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۵۵،

۵۷۰، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۷۵، ۷۲۱، ۷۲۳،

۷۲۷—۷۳۰، ۷۶۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۵۹، ۸۷۱،

۸۷۳—۸۷۵، ۸۸۶، ۸۹۷، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۱۰،

۹۱۴، ۹۲۳، ۹۲۸—۹۳۳، ۹۴۱، ۹۴۵، ۹۴۹،

۹۵۶—۹۶۰، ۹۶۳، ۹۶۸

مظہریک ۷۸۶

ملک الکتاب شیرازی ۱۹۷

ملک المتکلمین ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۶۴، ۷۱۰

ملک المورخین — عبدالحسین سپهر

ملک پور، ذبیح الله ۸۰۵

ملکزاده، مهدی ۱۹۵، ۷۶۵، ۷۶۸

ملکم، فریدون ۲۱۲

ملکم ۳۴، ۴۳، ۵۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸ —

۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۷ — ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۱ —

۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶،

۱۹۳، ۱۹۶ — ۱۹۸، ۲۰۲ — ۲۵۱، ۲۶۰،

۲۶۳، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۴۴ — ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۷،

۳۸۴، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۶۱،

۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۶،

۵۲۶، ۵۳۳ — ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷ — ۵۴۹،

۵۵۲ — ۵۵۴، ۵۵۷ — ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲،

۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۱ — ۶۱۴، ۶۱۸ — ۶۲۰،

۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۵۰، ۶۷۱،

۶۸۷، ۶۹۷، ۶۹۹ — ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۳۰،

۷۳۵، ۷۴۰، ۷۵۲ — ۷۵۴، ۷۶۰ — ۷۶۲،

۸۷۰، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۷، ۸۹۶

ملکوکوا — حنیفه خانم

ملنکوف ۳۶۷، ۳۶۸

ملیک یانس، ماطه‌وس خان ۸۶۹

ممتحن الدوله، میرزا مهدی خان ۷۱، ۴۹۶

ممدلی ششکلانی، غلام ۳۱۷، ۸۴۸

ممقانی، شیخ اسدالله ۸۷۵

منافی، میرعلی ۴۵۲

منجم، اسدالله ۵۱۷

مندلیف ۳۱۸

منیرالدین ۶۶۶

منیرپاشا، محمود ۷۵۳

منیف پاشا، محمدطاهر ۱۰۵ — ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۷۶،

۲۲۶، ۴۸۰، ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۶۹، ۶۰۳، ۷۲۳،

۷۲۸ — ۷۳۱، ۷۸۴، ۷۸۵، ۸۲۸، ۸۷۸

۸۷۰، ۸۷۳

موریه (موریر) جیمز ۵۰۷ — ۵۱۰، ۸۰۸

موسوی میرزایی، سید کاظم ۷۲۱

موصلی، شرف الدین ۷۹۴

مولیر ۴۴۶، ۴۹۹

مولی زاده شکویی، محمدحسن ۹۱۴

مولوی (مولانا جلال الدین رومی) ۷۹۳

مونسکیو ۱۶۵، ۴۴۶

مؤیدالملک ۵۱۴، ۸۲۸

موریا (لرد) ۱۷۱

مویلحی، ابراهیم ۶۱۰

مویلحی، محمد ۶۱۰

مهدی قلی خان، سرهنگ ۸۷۰

مهندس، میرزا ابراهیم خان ۷۱، ۶۲۰

مهندس الممالک ۴۹۶

میجی تنو — موتسو هیتو

میخائیل افندی ۸۱۷

میرابو ۱۶۵

میراحمدوف، عزیز ۸۴۳

میرینج، رضا خان (سردار سپه) ۳، ۴، ۲۵۷، ۸۳۱،

۸۵۵

میرجعفرزاده، آمیرکریم ۹۰۳، ۹۱۴، ۹۱۵

میرزا آقا افشار ارمیه ای — صاحب قلم

میرزا آقاسی ۱۶، ۴۷، ۱۶۸، ۱۸۵، ۷۷۸

میرزا ابوالقاسم — قائم مقام دوم

میرزا جوادخان، منشی باشی ۸۷۱

میرزا جواد مجتهد — حاجی میرزا جواد آقا

میرزا حبیب اصفهانی — اصفهانی

میرزا حسن جلال الدین ۴۲۴

میرزا رضاخان ۴۱۶

میرزا سنگلاخ ۴۲۵، ۹۲۹، ۹۳۰

میرزا عبدالرسول منشی تبریزی ۹۵۰

میرزا علی دکتر (دوکتور) رئیس الاطبا ۶۰۸

میرزا عیسی — قائم مقام اول

میرزا کاظم بیک — کاظم بیک

۷۴۰، ۷۳۸-۷۳۵، ۷۲۹-۷۲۴، ۷۲۲

۷۶۳، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۶، ۷۴۸-۷۴۵

۷۷۹-۷۷۱، ۷۸۴، ۷۸۹، ۷۸۱، ۸۲۸، ۸۷۲، ۸۷۷

۸۸۲، ۹۰۳، ۹۴۷

ناصرالملک ۱۶۹، ۴۹۲، ۶۹۵

ناصرالسلطنه ۶۳۰

ناظم افندی، احمد ۹۲، ۷۸۰

ناظم الاسلام کرمانی ۱۹۶، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۷،

۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۶،

۵۲۹، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۰،

۶۶۷، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۴۴، ۷۴۶، ۸۶۶، ۹۱۰

ناظم الاطباء ۷۱

ناظم الدوله، اسدالله خان (وکیل الملک) ۱۵۵،

۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۵۴-۳۵۶، ۴۵۴، ۴۵۷،

۵۳۴، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۱، ۵۶۳، ۵۷۹، ۵۸۷،

۶۱۸، ۶۱۹، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۱،

۶۹۳-۶۹۵، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۶۳،

۷۸۴، ۸۱۴، ۸۲۷، ۸۳۰، ۹۴۷، ۹۶۲

ناظم السلطنه ۵۵۱

ناظم العلوم، علی خان ۵۴۴

ناظم پاشا، حسین ۵۵۱

ناطق، هما ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۵۰۸، ۶۸۷

نامق پاشا ۲۶۸

نامی بیک، کاظم ۱۷۹

نامی، خیرالدین بیک ۱۲۲، ۱۲۳

نامی، فرید ۸۸۶

نامی، میرزا حسن ۱۳۸

نایب السلطنه (کامران میرزا) ۲۳۳-۲۳۵، ۲۳۷،

۶۳۲، ۶۴۲، ۶۷۳، ۶۷۵-۶۷۷، ۶۹۹، ۷۴۸

نجفعلی خان — خویی

نجفعلی میرزا ۲۶۷

نجفی، شیخ محمدعلی ۶۶۴، ۷۰۱

نجم آبادی، شیخ هادی ۷۱۲

نجم آبادی، محمود ۵۲۰

میرزا محمد شفیع (تاجر) ۶۴۰

میرزا مهدی خان (معلم) ۴۰۳

میرزای شیرازی — شیرازی

میرزا یعقوب ارمنی — یعقوب ارمنی

میسمر، شارل ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۸۷، ۲۱۱، ۸۷۹

میکادو — موتسوهیتو

میکائیل، میرزا (برادر ملکم) ۲۱۴، ۲۴۵، ۴۳۰

میکائیلوف، کربلایی ولی ۴۴۵

میکل آنژ ۴۲۵

مینوی، مجتبی ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۵۰۶، ۵۱۱،

۵۱۲، ۵۱۶، ۵۶۹، ۷۶۹، ۷۹۵

«ن»

ناپلئون سوم ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۴، ۱۹۱

ناپلئون، لویی (بنسپارت) ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۶،

۲۷، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۱، ۶۸، ۱۷۱، ۳۸۱،

۶۰۶

نابون، خورشید بانو ۸۸۰، ۸۸۱

نابغی افندی ۷۷۰، ۷۷۳

نادرشاه ۱۰

ناصرالدین شاه ۳۸، ۵۲، ۵۴-۵۷، ۸۵،

۹۲-۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۶۷،

۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹،

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۰،

۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۱،

۲۶۳-۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۴،

۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۷-۳۵۹، ۳۶۹،

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵-۳۸۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸،

۴۵۵، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۶۰، ۴۹۳،

۴۹۵، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۳۶، ۵۴۵، ۵۵۴،

۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۰، ۶۱۱، ۶۱۵،

۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۲،

۶۴۰، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۶،

۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۷۹، ۶۹۳، ۶۹۹،

۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۱،

نجم الملك ۴۳۳

نجيب عاصم ۸۹۵

نخجوانی، حاجی حسین آقا ۸۴۹، ۸۵۰

نخجوانی، حاج محمد آقا ۸۴۸

ندیم باشی، میرزا محمد ۴۰، ۴۱، ۴۰۳، ۴۵۱،

۸۷۰، ۹۲۴، ۹۲۵

ندیم پاشا، محمد (وزیر) ۹۳، ۹۵، ۲۷۰

نراقی، ملا احمد فاضل ۵۳۷

نراقی، محمد جعفر ۵۳۸

نراقی، ملا مهدی ۵۳۷، ۵۳۸

نریمان خان ارمنی ۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۵، ۲۴۸

نریمانوف، نریمان ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۲،

۳۱۹، ۳۲۵، ۹۰۳-۹۰۶

نسلرود، گراف ۹۵۱

نصراالله، میرزا (مجتهد) ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۵۷،

۵۴۰

نصرت الدوله — فرمانفرما

نصرت السلطان ۹۱۰، ۹۴۵

نصرت پاشا ۷۸۴

نصوحی بیک، عبدالخالق ۷۲۳، ۷۸۰، ۷۸۷، ۸۶۷

نصیرالدوله، حاجی میرزا احمد ۲۰۲، ۴۸۴

نصیرالملک ۷۶۳

نصیری، اسمعیل ۸۸۹

نظام الحکما ۷۱، ۶۲۷

نظام السلطنه، حسینقلی خان ۹۶۷

نظام العلماء، محمد رفیع طباطبایی ۱۱۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۸۷۴، ۸۸۲، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۶۷

نظر آقا ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۳۹، ۲۴۳

نظم الملك — کنت دو مونت فرت

نظمی، علی ۸۷

نظیف، سلیمان ۵۹۷، ۷۹۹

نعمان زاده، عمر فائق ۸۷، ۳۰۱، ۶۰۱

نفیسی، سعید ۱۰۱، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۹۰

نقابی م. ۸۴۵

نقی بیک ۱۷۹

نفوق سکروج ۶۰۶

نواب، حسین قلی خان ۶۲۱، ۷۰۸

نواب صفا، اسماعیل ۷۵۴

نواب، میر محسن ۸۸۰

نوابی، عبدالحسین ۳۶، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۹،

۶۱۵

نوبار پاشا ۶۰۴

نورالدین (شاهزاده عثمانی) ۱۷۶

نورایی، فرشته ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۳۰

نورمحمدخان، امین دیوان ۴۷۳

نوری، میرزا آقاخان (صدراعظم) ۳۴، ۴۵، ۴۶،

۴۹، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۷۴۷

نوری پاشا ۹۵

نوری، میرزا حسینعلی — بهاء الله

نورمان، هربرت ۲۱

نیرالدوله ۷۶۵

نیرالملک ۷۱

نیکلا (مترجم فرانسوی خیام) ۴۶۵، ۷۹۸، ۷۹۹

نیکلای دوم ۳۰۸

(و)

واتسن، گرانٹ ۴۶، ۴۷

واشنگتن، جرج ۱۶۴

واضح، میرزا شفیع ۱۴۱، ۵۰۳

واقف ۱۴۱

والری، پل ۸۰۱

وامبری ۶۱۳

وايت، ویلیام ۳۶۴

وثوق الدوله ۱۶۹

ورانتسوف ۱۰۹

وزیر اکرم صالح خان ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۲

وزیروف، نجف بیک ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۹

وفی، فریا ۵

وفیق پاشا، احمد ۸۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۸، ۴۹۹،

۵۴۵، ۶۷۳، ۷۷۹، ۷۸۰، ۹۵۸، ۹۵۹

هروودوت ۸۰۲	وکیل الملک — ناظم الدوله
هروی، علی ۸۹۳	ولازوف ۳۷۶
همایی، جلال ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵	ولتر ۱۱، ۱۶۵، ۲۵۹، ۴۴۶، ۵۹۰، ۸۹۳
همدانی، خواجه رشیدالدین ۱۰۴	ولدچلیبی ۸۹۵
همدانی، عبدالحسین ۷۳۲	ولف، جوزف ۳۶۲، ۳۷۷
همدانی، محمدعلی خان — فریدالملک	ولف، دروموند-هنری ۱۸۳، ۲۴۹، ۳۶۲
هنیک ۷۱	۳۶۴-۳۶۶، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶
هوار، کلمان ۵۴۰	۳۸۸-۳۹۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۲۷، ۶۷۰
هوشیار ۱۵۷	ولی بیکیف، س. ۲۹۹
هیئت، جواد ۸۴۸	ویزنتال افندی ۸۲۸
	ویکتوریا (ملکه) ۷۷۸
	ویلهم دوم ۸۴
«ی»	
یادگاروف، آقاییک ۸۹۳	
یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی ۵۹۲	
یاسمی، رشید ۱۵۷، ۵۹۰	
یرمولوف ۵۰۳	
یزدی، سید محمد ۲۳۷، ۳۱۴، ۹۶۵-۹۶۷	
یزدی، میرزا عبدالمطلب ۲۳۶	
یزدی، کاظم ۴۶۰	
یعقوب ارمنی، میرزا ۴۳-۴۵، ۱۸۵-۱۹۰	
۲۶۳، ۲۰۲	
یمین السلطنه — نظر آقا آسوری	
یغمای جندقی ۴۱۵	
یوجه باش، حلمی ۷۷۳	
یورداقول، محمد امین (شاعر) ۶۰۲، ۸۴۳	
ییت. سی. ای ۲۷۹	
	«ه»
	هادی محمد ۳۱۶
	هاراتون، تومانیاس ۳۲۲، ۳۲۳
	هارتمان ۸۰۲
	هبرتویک ۸۶۷
	هاردینگ، آرتور ۵۶، ۲۵۳، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۲۳
	هارون الرشید ۷۹۱
	هامر ۵۹۰
	هانی اوغلو، شکری ۷۲۸، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۷
	هاید، توماس ۵۹۰
	هاینه ۵۹۰
	هدایت الله، آقا میرزا ۷۶۳
	هدایت، صادق ۱۹۲، ۵۹۳، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۲

جای ها

۳۵۵، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۱، ۴۴۹	«آ»
۴۵۲، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۸۷	آتن ۱۷۷، ۶۱۰، ۷۰۸
۴۸۹، ۴۹۰-۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۷۰، ۵۶۰	آدانا (ولایت) ۷۸۷، ۸۱۴
۶۴۴-۶۴۸، ۶۵۰-۶۵۸، ۶۶۹-۶۷۳	آذربایجان ۲۶-۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۷۵، ۷۸
۷۲۰، ۷۵۷، ۷۷۳، ۷۹۴، ۸۰۴، ۸۱۳، ۸۱۶	۷۹، ۸۵، ۸۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۲
۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۵، ۸۳۱، ۸۵۳-۸۵۶، ۸۶۰	۱۷۲، ۱۸۸، ۲۶۳، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵
۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۹، ۸۹۸، ۸۹۹	۳۰۰-۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹

۸۳۱، ۸۳۴، ۸۹۷، ۹۶۷

اسپانیا ۸۹۳، ۹۶۲

استانبول، اسلامبول — در اکثر صفحات آمده است

استرآباد ۳۴۵، ۳۸۰، ۸۱۳، ۸۷۵

استنبه ۵۱۴، ۵۳۶، ۸۹۶

اسعدآباد (اسدآباد) ۶۰۰، ۶۰۲، ۷۳۱

اسکاتلند ۱۷۰

اسکندریه (اسکندرون) ۱۴، ۶۱، ۱۳۹، ۳۶۲، ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۳۱—۴۳۳، ۶۰۵، ۸۳۴، ۹۱۳

استکهلم ۴۲۷، ۴۲۸

اسلامبول — استانبول

اسلو ۴۲۷

اسیر (قصبه) ۶۳۶

اصفهان ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۶۰، ۳۸۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۶۶، ۴۸۶، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۹۵

۶۰۹، ۶۱۷، ۶۳۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۶۳—۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۸۱، ۶۹۳—۶۹۵، ۸۴۱، ۸۴۲

۹۱۲

اعضادیه (کتابخانه) ۸۷۷

افغانستان ۳۲، ۸۲، ۱۹۱، ۲۲۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۸۹، ۶۰۰—۶۰۲، ۶۰۹، ۶۱۳

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۲، ۹۱۴

الکساندرینسکی (مدرسه) ۳۰۹

انزلی ۳۲۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۷۸۳، ۸۳۲

انطاکیه ۲۴۵

انگلستان (بریتانیا) ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۹—۳۲، ۳۸، ۴۲—۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۱—۶۴، ۷۴، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۶۳—۱۶۵، ۱۷۰—۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۸، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰—۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸—۳۹۰، ۳۹۶

۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۴۳

۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۱

آستارا ۳۲۵، ۸۳۲

آفریقا ۲۲، ۲۶۰، ۶۱۰، ۷۱۶، ۸۰۱، ۸۰۳

آکسفورد ۵۹۱، ۹۵۵، ۹۵۶

آلمان ۲۱، ۲۲، ۵۱، ۵۹، ۸۴، ۱۷۷، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۹۶، ۴۰۸، ۵۹۱

۸۸۴، ۹۲۹، ۹۶۱، ۹۶۹

آمریکا ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۱۲۵، ۱۶۵، ۳۰۶، ۳۹۹

۷۶۴

آناطولی (آناطولی) ۱۶، ۱۷، ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۷۸، ۳۰۳، ۶۷۳، ۷۲۳، ۷۹۳—۷۹۵، ۸۱۳

۸۱۴، ۸۱۶، ۸۳۴، ۸۶۳

آنکارا ۵۴، ۷۳، ۱۷۸، ۳۰۰، ۵۹۷

آواجیق (سرحد ایران و عثمانی) ۴۷۲، ۵۲۲، ۵۷۰، ۷۰۸

۵۱۵

«الف»

ابوالضیاء (چاپخانه) ۴۳۷

اتریش ۱۳، ۱۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۱۹۲، ۲۲۵

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۵۴۰

۹۶۱

آدرنه ۴۴، ۱۰۱

اردبیل ۲۶۷، ۴۳۷، ۹۶۳

اردوباد ۳۱۷، ۹۱۶، ۹۱۸

ارزروم، ارزنة الروم ۱۰، ۳۵، ۴۲، ۸۹، ۹۰، ۱۹۱، ۲۸۲، ۵۲۳، ۷۷۸، ۸۱۴، ۸۲۱، ۸۷۴، ۹۷۱

ارس ۲۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۴۷۲، ۴۸۷، ۶۷۳، ۶۷۴

۸۰۷، ۹۱۶، ۹۳۵

ارمیه ۳۱۷، ۳۴۶، ۵۶۱، ۹۵۶، ۹۶۳

ازهر (الازهر) ۷۷۰

ازبکستان ۱۶۲

ازمیر ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۵۰۸، ۸۰۸، ۸۱۴

۸۵۲، ۸۷۷، ۸۹۲، ۸۹۵، ۸۹۸، ۹۰۰

۹۰۲—۹۰۵، ۹۱۲—۹۲۱، ۹۳۲، ۹۳۷

۹۴۲، ۹۵۲، ۹۶۸، ۹۶۹

بالتیک ۱۲، ۱۳

بالکان ۵۱، ۷۶، ۳۰۰، ۳۶۶، ۳۷۴، ۷۱۶، ۷۹۵

بانک استقراضی ۱۵۷، ۳۸۸، ۵۷۲

بانک جدید شرقی ۳۸۲، ۳۸۳

بانک شاهنشاهی ۳۸۶—۳۸۸، ۶۷۹

بایزید (کتابخانه) ۵۱۲

بشیکتاش (مدرسه) ۷۰۸، ۷۲۳

بایزید (میدان) ۵۸۲، ۸۳۸

بجنورد ۴۸۳

بخارا ۲۸۲، ۳۶۲، ۶۱۷، ۷۵۷، ۷۶۹

بخارست ۳۹۰

برادران اروجوف (چاپخانه) ۹۵۲

برلن، برلین ۱۰۵، ۲۱۳، ۳۷۷، ۴۲۷، ۴۹۱، ۴۴۳

۵۹۵، ۶۷۶، ۷۷۹، ۹۱۲، ۹۲۹

برندیزی (بندر) ۸۷۲

بریتانیا — انگلستان

بصره ۶۱، ۷۷، ۲۲۳، ۳۰۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۵۷۶

۵۷۸، ۵۸۰، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۶

۶۳۸، ۶۴۰، ۶۸۸، ۷۰۴، ۷۶۳

بغداد ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۴۲، ۲۰۲

۲۲۶—۲۷۱، ۲۸۲، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۹۷، ۵۳۲

۵۳۸، ۵۷۸، ۶۱۷، ۶۱۹، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۹

۷۱۷، ۷۷۸، ۸۱۶، ۸۳۱

بلخ ۳۶۲

بلژیک ۵۳، ۹۴، ۱۸۴، ۹۶۱

بلغارستان ۵۸، ۶۰، ۸۹، ۱۸۴، ۳۶۶، ۳۷۳

۳۷۴، ۴۱۳، ۵۵۲، ۷۸۷

بلوچستان ۲۷۹، ۳۰۲

بمبئی ۴۹، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۹۷، ۱۹۸

۲۲۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۱۹، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۸۶

۴۸۷، ۵۷۹، ۷۱۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۹۸، ۸۲۴

۴۶۰، ۴۶۶، ۴۸۶، ۴۹۲، ۵۰۸، ۵۰۹

۵۲۱—۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۶

۵۸۸، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۲—۶۰۹

۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۸، ۶۴۵—۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۶

۶۶۹، ۶۸۰، ۶۹۷، ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۷۸، ۸۰۸

۹۰۷، ۹۶۹

المپ (کوه) ۴۹۸

امین بیک (محل) ۵۸۲

اندلس ۷۳۴

اوزون آدا ۳۶۰

اودسا، اُدسا ۲۶۲، ۳۱۰، ۳۱۲

اوسکوپ ۷۹۹

اوکراین ۷۴۹

اهر ۹۶۳

ایبواز ۳۰۲، ۳۶۱

استفانوس (کلیسا) ۲۰۴

اصوفیا (مسجد) ۶۰۳

ایبالیسا ۱۴، ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۲۲

۲۳۷، ۲۵۷، ۵۸۸، ۸۹۳، ۹۶۱

ایرلند ۱۷۱

ایروان ۸۵، ۳۱۳، ۳۱۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۶۷۴

۸۵۳، ۸۵۶، ۸۹۳

«ب»

بازار وکیل ۶۳۹

باسمنج ۶۵۱

باطوم (بندر) ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۱، ۵۶۶، ۷۸۶

۸۱۰، ۸۵۶، ۹۲۳

باغچه سرای ۸۴۹، ۹۲۲، ۹۶۲، ۹۷۰

باکو (بادکوبه) ۴، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۸۱

۲۸۴—۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۱

۳۰۴، ۳۰۶—۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷

۳۲۱—۳۲۵، ۳۲۷، ۳۶۴، ۳۷۱، ۴۴۵، ۴۵۲

۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۹۷، ۵۰۳

۵۶۶، ۶۰۱، ۶۱۲، ۷۳۸، ۸۱۳، ۸۳۲، ۸۸۲، ۸۹۲

۹۲۲، ۹۰۷، ۸۹۰، ۸۸۹، ۷۹۹، ۷۰۸، ۶۷۶

پرا (هتلی در استانبول) ۷۱۵

پرت سعید ۸۳۲

پرلاشز (گورستان) ۶۰۷

پروس ۱۷، ۵۱ — ۵۳، ۱۲۵، ۳۹۶

پوطی (بندر) ۴۲۵

«ت»

تازه شهر ۵۶۶

تایمز (رود) ۱۶۸، ۱۸۱، ۵۵۵

تبریز ۴، ۱۶، ۲۶، ۲۸، ۳۵ — ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۷۶،

۷۸، ۸۵ — ۸۷، ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۹۹،

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۱،

۳۱۳ — ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۴۶،

۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۱،

۴۰۲ — ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۲۰، ۴۲۵ — ۴۲۷،

۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۷ — ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶،

۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۲ — ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۰،

۴۸۱، ۴۸۷، ۴۹۳ — ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۱۷، ۵۱۹،

۵۲۲، ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۶۳، ۵۷۰، ۵۹۱، ۶۱۹،

۶۳۲، ۶۴۴، ۶۴۷ — ۶۴۹، ۶۵۱ — ۶۵۴،

۶۵۸ — ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۹۷، ۷۲۹، ۷۴۷،

۷۴۸، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۹۳، ۸۱۶،

۸۲۴، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۵۰، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۵،

۸۵۶، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۸۲، ۸۹۳،

۸۹۶، ۹۰۰، ۹۰۶ — ۹۰۹، ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۱۶،

۹۲۴، ۹۲۹، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۴۳، ۹۴۷، ۹۴۸،

۹۵۰، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۷، ۹۷۰

تربت (مدرسه) ۸۷، ۸۵۶، ۹۶۵

تربت (کتابخانه) ۲۱۶ — ۲۱۹، ۳۱۵، ۸۵۶

ترکستان ۵۳، ۱۴۳، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۳،

۴۰۱، ۶۱۷، ۷۶۹، ۸۷۹، ۹۱۴

ترکیه ۱، ۲، ۱۷، ۵۱، ۹۱، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۵۶، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۰۴،

۳۹۲، ۴۱۷، ۴۷۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۷۸،

بن (قریه چهارمحال) ۴۹۷

بندرعباس ۳۶۱، ۶۹۵، ۸۳۰

بندر لنگه ۶۹۵

بنکلور ۲۸۱

بوداپست ۹۲۹

بورژوم ۸۸۶

بورسا، بورسه، بروسه ۴۹۸، ۵۸۳

بوشهر ۲۶۷، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۲،

۴۸۶، ۴۸۷، ۶۳۶، ۶۳۸، ۸۳۱، ۸۴۱

بهارستان ۲۳۷، ۷۲۹

بیروت ۲۶۷، ۲۸۱، ۳۱۲ — ۳۱۴، ۳۱۶، ۴۰۱،

۷۳۴، ۸۵۵

بیزانس (روم شرقی) ۵۰۴، ۷۹۱، ۷۹۲

بیک اوغلی ۲۵۳، ۵۸۷، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۳۶

بیگ لربیگی (کاخ) ۵۴، ۸۷۲

بین النهرین ۶۴۲، ۸۱۴

«پ»

پاریس ۲۴، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۸، ۷۳،

۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۰ — ۱۷۴،

۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۵۶،

۲۶۰، ۲۸۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۷۷، ۳۹۳،

۳۹۹، ۴۲۸، ۴۶۱ — ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۹۱ —

۴۹۵، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۴۳، ۵۶۲، ۶۰۱ — ۶۱۰،

۶۱۵، ۶۱۹، ۶۷۶، ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۳۰، ۷۳۳،

۷۳۴، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۸۷، ۷۹۹، ۸۵۵، ۸۶۱،

۸۶۲، ۸۷۰، ۸۷۸، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۰۷، ۹۱۲،

۹۳۳، ۹۵۴، ۹۶۸، ۹۷۰

پاکستان ۷۹۹

پترسبورگ، سن پترسبورگ، پترزبورگ ۱۲، ۱۳،

۴۶، ۵۱، ۵۸، ۸۶، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۹۲،

۱۹۹، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۲،

۳۲۹، ۳۳۹، ۳۶۶ — ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۴، ۳۹۵،

۳۹۸، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۶،

۵۰۳، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۰۱، ۶۱۲ — ۶۱۴، ۳۹۲، ۴۱۷، ۴۷۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۷۸،

چهریق (قلعه) ۱۰۰

چسین ۲۱-۲۳، ۱۲۶، ۱۳۷، ۲۶۶، ۲۸۲، ۳۰۰
۷۱۶۵۸۹، ۵۸۶، ۵۹۲، ۶۰۱، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۳۵،
۷۴۵، ۷۸۷، ۷۹۵، ۷۹۷، ۸۵۱، ۸۵۷-۸۵۹،
۸۶۷، ۸۹۵، ۹۰۳، ۹۶۷

ترکمبر ۷۷۰

«ح»

حاجی طرخان ۸۶، ۳۱۲، ۴۶۰، ۵۶۳، ۸۲۲، ۸۳۲
حجاز ۲۸۲، ۸۱۶، ۸۳۱، ۸۳۴، ۸۳۵
حلب ۱۷۵
حمیدیه (مسجد) ۷۵۸، ۸۴۹تفلیس ۶۷، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷،
۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۹،
۲۰۴، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۸۵-۲۸۷،
۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۰،
۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۰۹،
۴۲۵، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۵، ۴۸۰، ۴۸۷،
۴۹۲-۴۹۴، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۶۳، ۶۰۱، ۶۲۱،
۷۰۰، ۷۵۷، ۷۸۱، ۸۱۱، ۸۱۸، ۸۳۲، ۸۴۱،
۸۵۶، ۸۷۷-۸۷۹، ۸۸۲-۸۸۵، ۸۸۷،
۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۳، ۹۱۴، ۹۴۰،
۹۵۰، ۹۵۱

«خ»

خارطوم ۶۱۱

خان نظیف آقا (کاروانسرا) ۸۱۹
خانقین ۹۲خان‌والده (والده‌خانی) ۷۵۷، ۸۱۶-۸۲۰، ۸۲۲،
۸۲۴، ۸۵۶، ۹۶۰، ۹۶۱خاورمیانه ۸، ۹، ۳۱، ۴۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۹۰، ۲۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۷۱۶

خرمشهر ۳۶۱، ۷۵۴

خراسان ۴۴، ۹۶، ۹۷، ۱۴۰، ۳۰۳، ۳۵۳، ۳۷۷،
۳۸۰، ۴۲۵، ۴۷۲-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۵، ۸۶۶،

۶۷۲، ۶۹۹، ۷۴۸، ۷۵۶، ۹۲۵

خزیر (دریا) ۱۲، ۳۰۳، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۷۷، ۳۸۸،

۵۶۶، ۷۸۳، ۸۲۲، ۸۳۲، ۸۵۸

خلیج فارس ۱۰، ۳۰۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۷۱۶، ۸۲۲

خمسه ۶۳۸

خوارزم ۵۳

خوزستان ۳۶۰، ۳۷۵

خوی ۵۶۱، ۶۷۴، ۸۱۶، ۹۶۳

خیندیرستان، خضرستان ۱۴۱، ۸۸۰

خیوه ۷۶۹

دارالفنون ۳۶-۳۹، ۴۱، ۴۲، ۷۱، ۷۳، ۸۸،

۱۴۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۱۰، ۴۰۳،

۴۰۷، ۴۱۴، ۵۱۷، ۵۷۹، ۶۰۳، ۷۹۹

«ج»

جابرود ۴۳۳، ۹۳۰، ۹۳۱

جاوه ۱۸۵

جده ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۳۱، ۸۳۲

جلفا ۹۱۶، ۹۱۲، ۴۷۶

جلفای اصفهان ۶۲

جمل بیک (مهمانسرا) ۷۱۳

«چ»

چرنداب ۹۲۵

چکیرگه (گورستان) ۴۹۸

چناق قلعه (محل) ۷۷۹

چهارجو ۷۵۷

۶۴۵، ۶۱۳، ۶۱۲، ۶۱۰، ۵۲۱، ۵۰۳، ۳۶۶
 ۶۹۷، ۶۸۰، ۶۷۴، ۶۵۵، ۶۵۱، ۶۴۸، ۶۴۶
 ۸۱۳، ۸۱۰، ۸۰۹، ۷۴۵، ۷۴۳، ۷۲۱، ۷۱۹
 ۸۹۰، ۸۸۹، ۸۸۷، ۸۸۳، ۸۷۷، ۸۳۲، ۸۲۲
 ۹۷۰ — ۹۶۸، ۹۴۳، ۹۰۳، ۸۹۹، ۸۹۵

روضه چای ۹۵۶

رومانی ۱۷۸، ۹۶۲

روملی ۱۷۸، ۱۷۹، ۶۱۱، ۷۰۳، ۸۱۶

ری ۴۱۵

«ز»

زاینده رود ۵۳۱

زرگنده ۱۰۰

زنجان ۱۰۰، ۴۵۶

«ژ»

ژاپن ۱۸ — ۲۵، ۳۰، ۶۲، ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۷

۱۹۴، ۳۱۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۸۵۵، ۸۶۹، ۸۷۰

۸۷۳، ۹۳۴، ۹۶۸

ژنو ۲۲۹، ۷۳۷

«س»

سادات (مدرسه) ۳۱۹

ساردنی ۵۰

سامره، سامرا ۲۲۲، ۳۴۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۴۱

۶۴۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۹۸، ۷۲۴، ۷۴۸

۷۳۳

سالیان ۸۷۹

ساوالان (سیلان) ۴۷۰

ساوجبلاغ ۸۲، ۴۳۷

سراب ۷۲۰

سعیدآباد ۶۵۹

سلانیک (ولایت) ۱۷۸ — ۱۸۰

سلطان احمد (مسجد) ۶۰۳

داغستان ۱۴۲، ۲۸۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵، ۵۰۳

۹۳۵، ۹۴۰ — ۹۴۲

دانمارک ۱۶۴

دربند ۸

دریای سرخ ۸۳۲

دریای سیاه ۱۲، ۵۰، ۴۲۵، ۵۶۶، ۸۳۲، ۸۴۱

دمشق ۸۵۵

دوسیسل ۳۳۴

دوشان تپه ۶۶۸، ۹۳۱

دهخوارقان ۳۴۷، ۵۰۳، ۷۲۹

دهلی ۷۴۵

دیلماقان ۸۰۴

«ر»

ریبرت (کالج) ۷۷۰

راشد افندی (کتابخانه) ۷۹۵

راست ۵۸، ۱۹۸، ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۴۶، ۳۸۲

۴۶۵، ۴۷۶، ۴۸۵، ۵۸۳ — ۵۸۵، ۷۸۱، ۷۹۸

۸۳۸، ۸۵۲، ۹۲۹

رشیدی (مدرسه) ۷۱ — ۷۴، ۱۳۹، ۳۲۰

۴۰۱ — ۴۰۷، ۴۵۱، ۵۰۴، ۵۸۶

۹۲۴ — ۹۲۶، ۹۴۳

رم (روم) ۱۱۱، ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۶۱

۳۳۴، ۳۷۷، ۵۰۴، ۵۵۰، ۵۹۱، ۶۰۷، ۷۰۹

۷۹۳ — ۷۹۵، ۸۱۱

روسیه ۴، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۶

۲۸، ۳۰ — ۳۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰ — ۵۳، ۵۶

۶۰، ۸۵، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۸۵

۱۸۸، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱

۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۲

۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ — ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵

۳۶۸ — ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۹

۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۱، ۸۶۲

شوروی ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۶۲، ۳۲۵، ۳۲۶

شوش ۷۳۳

شوشتر ۳۶۱، ۳۶۶

شوشه (شوشا) ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۰۱، ۳۰۴، ۸۷۷،

۸۸۰، ۸۹۲، ۸۹۳

شیخ صفی الدین (مقبره) ۵۰۳

شیراز ۳۱۵، ۳۶۱، ۳۸۲، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۲۲،

۵۵۴، ۶۳۰ — ۶۳۲، ۶۳۸ — ۶۴۴، ۶۵۳،

۶۵۷، ۶۶۵ — ۶۷۲، ۷۶۳، ۸۱۳

شیروان ۵۰۳، ۸۰۷، ۸۱۸

«ص»

صابونچی (قریه) ۹۳۵، ۹۶۹

صاراتووا ۳۹۸

صربستان ۵۲، ۳۶۶، ۳۷۳، ۴۸۹، ۹۶۲

صفائیه (باغ) ۲۶۲، ۲۶۴

صوفیان ۶۷۴

«ط»

طالیبه (مدرسه) ۸۴۹

طایف ۹۵

طبیۀ عسکری ۷۳، ۷۳۷

طبیۀ ملکیه ۷۴، ۸۵، ۵۸۶، ۵۹۷، ۷۲۳، ۷۵۳،

۸۱۶

طرابلس ۷۳۶

طرابوزان ۱۵۱، ۱۵۲، ۵۰۵، ۵۲۱، ۵۲۲،

۵۴۳ — ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۶۳، ۵۶۶ — ۵۶۹،

۵۷۲، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۲، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۷۹،

۸۸۱، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۶۴، ۹۷۰

طولمه (دولمه) باغچه، (عمارت) ۸۷۳

«ع»

عتبات ۶۴۲، ۶۶۶، ۶۷۱، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۹،

۷۱۵، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۴۸، ۷۶۰ — ۷۶۲،

سلیمانیه ۱۰۰، ۷۷۸، ۸۱۶

سمرقند ۳۶۰، ۷۵۷

سنبللی (کاروانسرا) ۸۱۸

سن پترزبورگ — پترسبورگ

سن سیر (مدرسه) ۳۹، ۵۴۴

سنگ بسم الله ۴۲۵

سوربن (دانشگاه) ۷۵، ۳۰۲، ۶۰۹، ۷۳۳، ۸۰۲

سوسکس ۶۱۰

سوادکوه ۲۶۰

سودان ۱۶، ۱۷، ۶۱۰، ۶۱۱

سوریه ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۸۴، ۳۶۲، ۷۳۳، ۷۴۵، ۸۱۴

سوئد ۱۲، ۹۱، ۱۶۴، ۴۲۸، ۵۰۹، ۸۸۳، ۸۸۴،

۹۶۲

سوئز (کانال) ۴۳۲، ۴۳۰، ۸۳۲، ۸۴۲

سویس ۳۹۳، ۴۳۱، ۵۵۹، ۵۸۸، ۷۳۷

تبریه ۳۹۵

سید ابراهیم تبریز (بقعه) ۴۲۵

سید احمد دره سی (گورستان) ۸۱۹ — ۸۲۱

سید حمزه (بقعه) ۵۷۱

سیستان ۸۲، ۹۶، ۳۰۳، ۴۷۷

«ش»

شام ۱۰۵، ۱۴۲، ۲۷۰، ۵۸۰، ۸۳۱

شانزه لیزه پالاس (هتل) ۹۳۳

شاه چراغ (امامزاده) ۶۳۶ — ۶۳۹، ۶۳۳

شاه عبدالعظیم (حضرت عبدالعظیم) ۵۵۶، ۵۶۵،

۵۶۹، ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۳۴، ۷۱۲، ۷۲۵، ۷۲۶،

۷۴۵، ۷۶۸، ۷۸۰

شاهرود ۸۴۷

شاهین در ۸۶۲

شبستر ۸۱۶، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۷

شربیان (شرابیان) روستا ۷۲۰

ششکلان ۴۰۲، ۴۷۴، ۵۷۰، ۹۰۹

شماخی ۱۴۲ — ۱۴۵، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹،

عثمانی (در بیشتر صفحات آمده است)

قاهره ۱۶، ۲۹، ۱۴۲، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۲۶، ۴۲۵،

عربستان ۱۶، ۴۴، ۱۵۸، ۳۰۲، ۶۱۰، ۷۰۹

۴۲۹، ۴۳۲، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۱۷، ۷۳۳

عشق آباد ۵۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۵۳۱، ۷۴۸

۷۳۴، ۸۷۴، ۹۱۳

۹۳۲

قبرس ۱۰۱، ۵۳۲

عراق ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۶۲

قره باغ (قرباغ) ۲۸۶، ۸۱۸، ۸۷۹، ۸۸۰

۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۹، ۳۳۰، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۱۵

قره طاغ ۵۲، ۵۴

۶۲۰، ۷۱۰، ۷۱۷، ۷۵۵، ۷۶۲، ۸۱۳، ۸۱۶

قزاقستان ۱۶۲

۹۱۵

قرل دیزج (ده) ۸۳۱

عکا ۱۰۱

قزوين ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۲۱، ۳۶۰، ۴۱۵، ۴۷۲

عینالی (کوه) ۵۷۱

۴۷۳، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۶۰۲، ۶۶۸

قسطنطنیه ۵۳۲، ۵۷۹، ۵۹۵

«غ»

قصر شیرین ۹۲، ۲۶۸

غلطه سرای — گالاتاسرای

قفقاز، قفقازیه ۶۲، ۸۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۸۸

«ف»

۲۳۲، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷

فاجع (رشدیه) ۷۲۳

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵

فارس ۴۵۷، ۴۸۷، ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸

۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳—۳۲۵، ۳۷۱

۶۶۳، ۶۷۱—۶۷۹، ۷۶۳

۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۶۱، ۴۸۷، ۵۰۳

فیل (آبادی) ۶۳۶

۵۰۴، ۵۵۰، ۵۶۲، ۶۰۱، ۶۲۰، ۶۴۵، ۶۷۳

فرانسه ۱۰، ۱۳—۱۷، ۲۱، ۲۶—۲۹، ۳۱، ۳۹

۶۷۴، ۷۱۸، ۷۵۷، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۳۵، ۸۴۲

۴۲، ۵۰—۵۴، ۶۱، ۶۲، ۷۲—۷۶، ۷۹، ۸۸

۸۴۳، ۸۵۸، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۷، ۸۸۹، ۸۹۰

— ۹۰، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۸—۱۶۰، ۱۶۴

۸۹۴، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۱۵، ۹۱۶

۱۶۵، ۱۷۱—۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵

۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۶، ۹۳۵، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۳

۱۹۶، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۰۶

۹۵۱، ۹۶۹

۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۷

قم ۳۲۱، ۴۷۶، ۷۶۶

۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۵۹

قواق (قریه) ۸۳۴

۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۸

قوتورسویی (آب گرم) ۴۷۰

۵۱۶، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۶۶، ۵۷۷، ۵۸۸، ۶۰۴

قوچان ۴۸۳، ۷۴۸

۶۵۷، ۶۹۴، ۷۵۳، ۷۶۸، ۷۹۸، ۸۰۱، ۹۶۹

قونیه ۷۹۳

فلاحت (مدرسه) ۷۱

«ک»

کابل ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۱۷، ۷۳۲

فلسطين ۱۷، ۳۶۲

کارون (رود) ۳۴۳، ۳۶۰—۳۶۲، ۳۷۰

«ق»

۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱

قازاخ (بخش) ۷۷۳

کازان ۱۹۹

۶۶۷، ۶۵۷، ۶۴۴، ۳۶۰، ۱۵۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳

- کاظمین ۲۶۷، ۴۳۱، ۵۶۵
 کتابخانه تربیت تبریز ۵
 کتابخانه ملی آنکارا ۸۰۵
 کتابخانه ملی ۹۰۹-۹۱۱
 کتابخانه ملی تبریز ۵
 کراچی ۲۸۱
 کربلا ۲۲۲، ۲۸۱، ۳۴۳، ۶۴۰، ۷۰۱، ۷۴۸
 ۸۹۶، ۹۱۶
 کورت ۱۷، ۵۲
 کردستان ۴۸۴، ۸۱۳
 کرمان ۳۶۱، ۵۲۲، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۴۲
 ۵۶۳، ۵۶۶-۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۶۵، ۶۷۰
 ۷۰۹، ۷۶۵، ۸۱۲
 کرمانشاهان (کرمانشاه) ۲۶۶، ۳۶۰، ۵۱۶، ۵۱۷
 ۸۱۳
 کریم خان (مسجد) ۴۹۰
 کریمه ۵۰، ۵۱، ۱۷۵، ۳۰۰، ۴۳۸، ۸۹۴
 کلات نادری ۷۴۸، ۹۱۰، ۹۲۷
 کلکته ۱۶۵، ۱۹۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۵۰۶، ۵۰۷
 ۸۶۹، ۹۲۷، ۹۳۳
 کلمبو ۷۴۲
 کلیک ۱۷
 کمال (مدرسه) ۳۱۴
 کمبریج ۹۰، ۵۰۶، ۵۲۱، ۹۵۴، ۹۵۵
 کنر ۶۰۲، ۶۰۰
 کنگان ۶۳۶
 کویان ۶۷۳
 کورسک ۳۹۴
 کوسوا (ولایت) ۱۷۸
 «گ»
 گالاتا (غلطه) سرای ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۲۲۶، ۵۰۵
 ۵۵۴، ۵۸۹، ۷۲۳، ۷۷۰، ۸۱۶
 گرجستان ۳۱۰، ۷۴۷
 گلشن (چاپخانه) ۵
 گله دار (ده) ۶۳۶
 گنجه ۱۴۱، ۶۷۳، ۸۱۸، ۸۹۳
 گوری (دانشسرا) ۸۹۲، ۸۹۳
 گیلان ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۷۷، ۵۳۲
 ۵۸۴، ۶۷۵، ۸۱۳
 «ل»
 لاهور ۲۸۱، ۴۳۹
 لاهه ۸۴، ۹۳۴
 لاهیجان ۸۲
 لبنان ۱۷، ۷۳۴
 لرنی (روستا) ۹۵۶
 لتونی ۲۹۰
 لطف آباد ۳۷۶
 لقمانیه (مدرسه) ۳۱۴
 لکنهو ۲۸۱
 لندن ۵۱، ۵۶، ۶۲، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲-۱۱۲، ۱۱۲
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۹۲
 ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲
 ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۲
 ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۵۵-۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۷
 ۳۸۴، ۳۸۸، ۵۲۳-۵۲۶، ۵۳۸، ۵۳۹
 ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸
 ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۴-۶۲۲، ۶۲۷، ۶۶۷
 ۶۹۹، ۷۰۳-۷۰۵، ۷۱۵، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۲
 ۷۳۵، ۷۷۸، ۸۱۴، ۹۱۲، ۹۵۵، ۹۵۶
 لوفچا ۸۹
 لوور (موزه) ۷۳۴
 لیزیک، لایزیک ۱۴۱، ۴۶۱، ۶۰۱
 لیسبون ۶۱۰، ۷۹۹
 لیور پول ۵۲۴، ۵۲۵

مظفری (مدرسه) ۳۸ — ۴۱، ۴۰۲، ۸۷۰ — ۸۷۲،

۹۶۲، ۹۲۴

مظفریه (تیمچه) ۴۰۳

مغان ۷۲۹

مقدونیه ۱۷۸

مکه ۹۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۸، ۵۰۴، ۵۶۶، ۶۱۷،

۷۰۰، ۷۴۰، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۷۶

منقان ۸۱۶

مناکو ۸۹۱

موصل ۲۸۱

مونمارت (گورستان) ۸۹۶

مونخ ۶۱۳

مهاباد ۴۳۷

مهران رود ۷۷۰

میانج ۹۶۳

میدللی — مدلولو

«ن»

نابل ۳۳۴، ۶۰۸

ناکازاکی ۱۹

نائین ۲۶۳، ۴۴۷

نجف ۲۲۲، ۳۱۶، ۳۲۴، ۴۰۱، ۵۶۵، ۶۰۲،

۷۰۱، ۷۱۸، ۷۴۸، ۷۶۲، ۷۷۰، ۸۹۶

نخجوان ۳۱۷، ۴۲۵، ۶۰۱، ۸۵۶، ۹۱۶

نژنی نووگروود ۹۷۰

نشان طاش ۷۰۴، ۷۱۳، ۷۱۴

نصوح آقا (کاروانسرا) ۸۱۸

نووروسیسک (دانشگاه) ۳۱۰

نیشابور ۳۶۰

نیل (رود) ۱۴

نیویورک ۹۰۶

«و»

واشنگتن ۵۴۰

مازندران ۱۰۰، ۳۰۳، ۵۲۲، ۸۱۳، ۸۷۵

ماکو ۱۰۰، ۴۷۲، ۶۷۴

مجارستان ۳۷۱، ۸۰۹

محمدیه (مدرسه) ۹۶۲

مدرس ۱۶۵، ۲۸۱، ۶۰۲

مدلولو (میدللی) ۷۸۲

مدیترانه (دریا) ۱۴، ۳۱

مدیرییه (باغ) ۶۷۵

مدینه ۳۷، ۴۲۵، ۵۰۴، ۷۲۱، ۸۷۶

مراغه ۴۳۷، ۸۶۲، ۹۶۳

مردکان ۳۰۸، ۳۲۵، ۹۲۰

مرمره (دریا) ۵۹

مرند ۵۷۰

مرو ۷۵۷

میتجد جامع ۶۳۶، ۸۴۹

میتجد شاه ۶۳۴

میتجد وکیل ۶۳۰، ۶۴۳

مکوکو ۱۳، ۹۷، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۱۹، ۳۷۳

۳۹۴، ۴۷۶، ۶۱۲، ۶۱۹

مشهد ۵۷، ۹۶، ۹۷، ۳۶۰، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۵۲

۴۷۴ — ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۳، ۵۳۲، ۶۱۷

۶۳۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۶۵، ۶۷۰، ۷۴۷، ۷۴۸

۷۵۲، ۷۵۶، ۷۶۸، ۸۷۹، ۹۰۰، ۹۱۶، ۹۲۵

۹۴۹

مشیز (روستا) ۵۲۹

مصر ۱۰، ۱۱، ۱۳ — ۱۷، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۵۲

۸۵، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۹

۱۹۳، ۱۹۶، ۲۶۴، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۳

۳۱۶، ۳۶۵، ۴۰۱، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹

۴۳۲ — ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۲، ۵۳۹، ۵۴۰

۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۰۲ — ۶۰۸

۶۱۰، ۶۱۱، ۷۰۳، ۷۲۰، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۳

۷۴۵، ۷۷۰، ۷۹۱، ۸۲۴، ۸۳۴، ۸۴۱، ۸۵۲

۸۵۵، ۸۵۸، ۸۶۲، ۸۷۶، ۸۸۳، ۹۲۹ — ۹۳۲

۹۴۹، ۹۵۴

ورسای ۲۶۰
ورشو ۱۴۲، ۲۷۱، ۷۹۹
ویشی ۷۳۰
وین ۵۱، ۱۳۸، ۱۹۸، ۲۱۳، ۳۳۴، ۳۷۵، ۵۴۳
۷۶۰-۷۶۲، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۴۲، ۸۸۱
۸۸۲، ۹۵۵

هیرمند ۸۲

«ه»

هامبورگ ۳

یالتا ۴۳۸، ۴۳۹
یحیی افندی (مزارستان) ۷۳۲
یحیی کمال (موزه) ۸۰۴
یزد ۱۰۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۹۶۶
یلدوز، ییلدیز (کاخ) ۵۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۷۱۴، ۷۱۵
۷۲۳، ۷۳۳، ۸۱۸، ۸۷۳
یمن ۲۸۲، ۸۱۶
یونان ۱۲۶، ۳۹۳، ۵۵۲، ۵۹۱
یلدیز — یلدوز

هرات ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۸۰، ۴۷۷
هشترخان ۱۹۸، ۸۹۸
هلند ۱۲، ۱۹، ۸۴
همدان ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۶۰، ۴۴۷، ۶۰۰-۶۰۲
۶۱۳، ۶۹۹، ۷۱۲
هندوستان ۱۰، ۱۳، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۶۱
۸۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۶۶
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۱۵
۳۶۱-۳۶۳، ۳۶۶، ۴۴۵، ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۲۵

احزاب، انجمن ها، قراردادهای و...

۷۳۳، ۷۳۴، ۷۸۶، ۸۱۶، ۸۵۶، ۸۵۷
۸۶۰-۸۶۳، ۸۶۸
اتفاق جمعیت ۶۶، ۱۹۶
ازلی ۱۰۱، ۲۲۷، ۵۳۲، ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۲۱
الحزب الوطنی الحر (حزب وطنی آزاد) ۶۰۵
القبای کریل ۱۶۲، ۴۴۵، ۴۴۶
انجمن اخوت ۱۷۳، ۲۶۵، ۲۶۶
انجمن بین المللی آسیایی ۶۰۱
انجمن بین المللی فونیتیک ۶۰۱
انجمن تاسیس مکاتیب ملیه ایران ۷۱
انجمن جغرافیایی امپراتوری روسیه ۶۰۱
انجمن حسینی ۸۲۱
انجمن دانش ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۳۶، ۶۰۳
انجمن معارف ۷۱، ۸۸۸، ۹۰۷
۸۶۲، ۸۶۱، ۷۶۴

«آ»

آدمیت ۸۲، ۸۳، ۱۷۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰
۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۱، ۵۳۸
۵۴۳-۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۸، ۷۱۰
آق قویون لوها ۸۰۹
آکادمی علوم آذربایجان شوروی ۱۹۷، ۳۰۹، ۳۵۹

«الف»

اتحاد اسلام (انجمن) ۲۳۴، ۵۳۳، ۵۵۰، ۵۵۲
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶
۵۸۲، ۵۹۹، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱
۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۴۷، ۷۵۷
۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۶۸
اتحاد وترقی (سازمان سیاسی) ۳، ۳۷، ۱۰۲
۱۵۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۱۷

انستیتوی یحیی کمال ۷۹۹

انقلاب حرف ۱۶۱

انکوت (ایل) ۴۷۰

اوقاف گیب ۵۲۷

ایاستفانوس (قرارداد) ۲۰۴

«ب»

بابی (فرقه) ۱۰۱، ۱۰۲، ۵۳۳، ۷۳۵—۷۳۷

بکناشیان (فرقه) ۲۵۹، ۷۲۳

بورین (خاندان) ۳۳۴

بهایی (فرقه) ۱۰۱، ۲۳۳، ۶۹۱، ۷۶۴

«پ»

پاساروویج (پیمان) ۸۸۲

پایلم (نشان علمی دولت فرانسه) ۵۱۷

پرویش (دبستان) ۸۷۵

پیمروزلیگ (جمعیت سیاسی) ۳۶۲

پیش و شرکاء (شرکت بازرگانی) ۳۶۲

پیمان تهران ۳۲

«ت»

ترکان جوان (ژون ترک لر) ۲، ۳، ۶، ۱۰۲، ۱۶۲،

۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۵۹،

۲۶۴، ۳۰۲، ۴۷۱، ۵۴۳، ۵۸۹، ۷۳۲، ۷۳۴،

۷۳۶، ۷۹۹، ۸۴۰، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۶۳، ۹۳۷

ترکمان‌چای (قرارداد) ۳۰، ۳۲، ۳۶۰، ۵۰۳، ۸۹۸،

تورک دیل قورومو (سازمان زبان ترک) ۹۱

«خ»

خط همایون گلخانه (خط شریف گلخانه) ۳، ۳۵،

۴۳—۴۵، ۵۰، ۶۱، ۶۹، ۲۰۰، ۳۲۷، ۷۷۷

خط پهلوی ۷۱۴

«د»

«ص»

دوره لاله ۱۷۴

«ر»

رژنی (قرارداد) ۵۷، ۲۴۶، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۸۸،

۴۲۲، ۴۲۳، ۵۲۶، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۴۵،

۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۰—۶۶۶،

۶۶۹—۶۷۲، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۹،

۶۸۱—۶۸۴، ۶۸۶—۶۹۵، ۶۹۷، ۷۰۰،

۷۰۲، ۷۲۰

روایان (کلپ) ۲۵۳

رویتره، روتر (خبرگزاری) ۹۳۳

رویتسر (قرارداد) ۵۷، ۶۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۸۲،

۳۸۵، ۶۹۶

«ز»

زمیلیای ولیا (سازمان) ۳۹۴

«ژ»

ژون ترک لر — ترکان جوان

«س»

ساسون (خاندان) ۳۶۳

سامورایی ۱۹، ۲۱

ستوده (انتشاراتی) ۵

سعادت (انجمن) ۸۲۳

سلطانی ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵،

سوسیال دمکرات کارگری (حزب) ۳۰۷، ۳۲۵،

سوسیالیست (حزب) ۲۲

«ش»

شرکت ایرانیه ۸۵۷، ۸۹۳

شیلات ۳۸۸

لژ پرودوس ۱۷۶-۱۷۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۴۳۰

لژ پیرو شرق ۶۰۷

لژ حلب ۱۷۵

لژ سر ۱۷۶-۱۷۷، ۲۴۴

لژ کوکب شرق ۶۰۶

لژ گرانداوریان ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۱،

۱۹۲، ۲۴۴، ۲۶۲، ۶۰۷، ۷۵۴

لژ کالدونیا ۱۷۸

لژ لابلورلوکس ۱۷۸

لژ لالتورکیه ۱۷۸

لژ لوانیر دولو اورینت ۱۷۸

لژ ماکدونیا ریزورتا ۱۷۸-۱۸۰

لژ ملس ۱۷۸

لژ مناستر ۱۷۸

لژ وریتری کونسیتا ۱۷۸

لژ وریتاس ۱۷۸، ۱۷۹

لژ ویکتوریا ۱۷۸

لژ هومر ۱۷۸

«م»

مجلس فراموشان (انجمن ادبی) ۸۸۰

مرکز غیبی ۸۵۲، ۸۵۴

ملا متیان ۲۵۹

مهدیون ۶۱۱

«ن»

نارودنایا ولیا (سازمان) ۳۹۴

نعمت اللهی (فرقه) ۲۶۰

نوعثمانیان ۳، ۶۶-۶۹، ۱۱۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰،

۱۹۶، ۸۵۷

نیما (انتشاراتی) ۵، ۳۱۰

«و»

وطنیون ۶۰۴

صفویه ۱۰، ۲۶۷، ۳۰۳، ۴۵۰، ۷۹۴

«ف»

فراموش خانه ۱۹۳-۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۲،

۴۶۳، ۷۵۶

«ک»

کاپیتولا سیون ۲۰، ۵۰، ۴۸۸

کاربونیاری (مجمع سری) ۱۹۶

کبودوند (ایل) ۴۹۱

کمون پارس ۵۱، ۴۶۵

کمیته انقلاب آذربایجان ۳۱۲، ۷۶۴، ۷۶۵

کنگره بین المللی دوم ۳۹۹

کنگره تورکولوژی ۱۶۲

کنگره وروتر ۳۹۴

کولوف (کمیته انقلابی) ۳۹۷، ۳۹۸

«گ»

گروه مجاهد ۳۲۵

گلستان (قرارداد) ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۶۰

گنج ایران (ایران جوان) سازمان ۸۵۷، ۸۵۸

«ل»

لاتاری (امتیازنامه) ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۸

لژ اتحاد شرق ۱۷۶

لژ اعظم ادینبورگ ۱۷۵

لژ اعظم ژنو ۱۷۵

لژ انوار شرقیه ۱۷۷

لژ اورحانیه ۱۷۸

لژ برادران حقیقی ۱۷۸

لژ بزرگ ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸

لژ بیداری ایران ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۳۷، ۲۴۵

لژ بیزانتیاریسورتا ۱۷۸

لژ پرسورانتزیا ۱۷۸

«ه»

همت (سازمان) ۳۲۵

هنچاک ۱۷۶

«ی»

ینی چری ۲۷

کتاب ها، مقاله ها، نشریه ها

«آ»

احوال و آثار خوشنویسان ۸۵۰، ۸۴۹

اختبارالعلماء ۵۸۹

اخبار شرق (روزنامه) ۸۹۸

اختر (در بیشتر صفحات آمده است)

اختناق در ایران ۶۷۹

ادب ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۸۲، ۸۹۰، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۱۱

۹۲۷، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۵۲، ۹۶۲

ادبیات تاتارهای آذربایجان ۸۹۳

ادبیات فرنگستان امروز ۵۴۵

ادبیات قرن بیستم آذربایجان ۸۴۴، ۸۴۵

ادبیات نمایشی در ایران ۹۰۱

ادبیات نوین ترکیه ۳، ۴

ادبیات و هنر ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۹۱۵

ارامنه در تاریخ و مناسبات ترک ها و ارامنه ۱۹۳

ارثیه ادبی میرزا شفیع واضح ۱۴۱

ارشاد (روزنامه) ۱۵۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۸۶۳، ۹۰۰

۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۹

ارمغان (مجله) ۵۱۳، ۵۱۵، ۸۵۶

از زبان اسناد ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۱، ۹۵۱، ۹۵۶

از صبا تا نیما ۲۸، ۸۷، ۱۴۹، ۴۱۵، ۴۴۱، ۴۴۵

۴۶۸، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۶، ۸۳۱

از ماست که بر ماست ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۰۸

۲۳۹، ۸۰۸

اسامی علم هیئت ۶۰۳

استاندارد (روزنامه) ۹۷، ۳۸۰

استقبال (روزنامه) ۶۰۸

اسرار آب و هوا ۶۰۳

اسرارالملکوت ۵۰۴

«الف»

ابومسلم خراسانی (کتاب) ۹۱۵

اتحاد اسلام (رساله) ۷۱۹، ۷۵۶، ۷۶۰، ۷۶۱

اتحاد ملل (روزنامه) ۱۴۰

اجتهاد (روزنامه) ۹۶۸

احتیاج (روزنامه) ۹۴۷، ۹۴۸

احزاب سیاسی در ترکیه ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰

- اسلام و سرمایه‌داری ۸، ۹، ۱۵، ۱۸، ۳۰، ۳۲
اسناد تاریخی ۳۹۲
اسناد سیاسی دوره قاجاریه ۲۲۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸، ۶۱۵، ۶۲۰، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۰، ۶۷۶، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۴۰
۸۶۰
اسناد نویافته ۴۹۱، ۷۰۴
اصلاح خط اسلام ۴۶۸، ۴۷۵
اصلاح یا تغییر خط فارسی ۱۴۰
اصول آدمیت ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۳۰، ۹۲۶
اصول جغرافیا ۸۰۷
اصول فارسی ۵۰۵، ۷۷۲
اصول فقه ۸۰۷
اصول کافی ۹۰۸
المطالع (روزنامه) ۱۵۸، ۲۳۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۷۷، ۸۵۳، ۹۰۷
اطلاعات ماهانه ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۳
افغانی ۹۱۵
افزایش ثروت (رساله) ۱۸۷
افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار ۱۶۹، ۵۷
افضل التواریخ ۱۵۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۴۳، ۷۸۵
افکار سیاسی ترکان جوان ۱۰۲، ۶۰۲، ۸۵۷، ۸۵۸
اقبال (روزنامه) ۹۴۷
اقدام ترکی (روزنامه) ۵۸۷
اکسیر التواریخ ۱۴۹
اکینجی (روزنامه) ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۲-۲۹۶، ۲۹۸، ۸۹۷، ۸۹۸
الاسلام فی آمریکا ۴۵۲
البد و التاریخ ۵۴۱
التجاره (روزنامه) ۶۰۴
الحدید (روزنامه) ۸۶، ۸۷، ۴۶۰، ۸۷۴، ۹۳۰
۹۶۳، ۹۶۵
الحمار یحمل اسفارا ۴۶۰
المصر الجدید ۱۳۹
الفبای بهروزی ۱۵۷
الفبای جدید و مکتوبات ۹۸، ۱۰۶-۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۴۶۱-۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰-۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۳، ۷۹۸
الفبای رشدی ۸۸۵، ۹۸۰، ۸۹۱
الفبای مکمل اسلامی (رساله) ۱۵۷، ۶۰۱
الفبای ملکی ۱۲۸
الف لیل و لیل (هزارویک شب) ۸۷۷
المآثر و الآثار ۴۰، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۶۰، ۳۳۴، ۳۳۹
الوقایع المصر (روزنامه) ۴۲
امپراتوری عثمانی و دورویه تمدن بورژوازی غرب ۱۹۳، ۵
امیرکبیر و ایران ۱۲، ۲۶، ۴۴، ۶۲، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۳۲۳، ۷۷۹، ۷۹۸، ۸۰۸
امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار ۳۸، ۴۶، ۱۰۱
امین و مأمون ۹۱۵
انجمن (روزنامه) ۸۶۱، ۸۶۲
انده پاندانس (روزنامه) ۳۹۰
اندیشه ترقی ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۶۳، ۲۷۹، ۳۲۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۹۲، ۸۱۰
اندیشه قانون‌خواهی در ایران سده نوزده ۴۶۷
اندیشه‌های طالبوف ۱۵۴
اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ۸۲، ۲۳۳، ۴۰۳، ۴۳۳، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۷۵، ۷۰۹، ۷۲۹
اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۲۹۲، ۴۸۱
انسیکلوپدی آذربایجان ۱۴۳، ۴۳۷، ۴۴۱، ۹۵۷
انسیکلوپدی اسلامی ۳۰۱، ۵۱۲، ۶۰۱، ۷۳۲، ۸۱۸، ۸۳۵
انصار ایران ۷۶، ۵۰۷، ۵۲۶، ۵۵۲، ۵۷۵، ۶۰۳

باغچه صفا اندوز ۷۷۸

با نسیم شعر قدیم ۷۹۹

بدرقه الاطفال فی اصول تدریس فارسیه ۹۵۲

بررسی های تاریخی (مجله) ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۵،

۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۹۶، ۵۳۴، ۵۳۸،

۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۷-۵۴۹، ۵۵۲-۵۵۴،

۵۵۷-۵۶۲، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۱، ۶۱۴، ۶۱۸،

۶۲۰، ۶۲۱، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۷۲، ۶۸۸،

۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۴۱،

۷۴۲، ۷۵۹، ۷۶۰، ۸۱۲-۸۱۵، ۸۲۵، ۸۳۳

برگ سبز ۴۹۹

بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی ۸۴۰، ۸۵۰،

۸۵۱

بصیرت (روزنامه) ۵۴

بلدیه (مجله) ۳۳۵

بودلیان (قدیمی ترین نسخه خیام) ۵۹۱، ۵۹۲،

بوستان سعدی ۸۰۶

بهادر و سونا (رمان) ۳۱۰

بهارستان ۸۰۶

بیلیوگرافی نامق کمال ۱۲۰

بیماریهای مقاربتی و امراض اطفال ۱۲

«پ»

پاک نهاد و پاک دامن (داستان) ۷۷۳

پانزده گفتار ۵۱۱

پرورش (روزنامه) ۸۷۴، ۹۲۸، ۹۲۹

پروژه ناصری راه آهن قم ۴۷۲

پسیکولوژی یا علم الروح ۶۰۳

پنجاه نامه تاریخی ۲۴۶

پندنامه ۸۰۶

پندنامه قیصر ۹۴۳

پندنامه مارکوس ۴۵۰، ۴۵۱

پولیتشه کورسپوندانس (روزنامه) ۳۷۵

پولیتشه کورسپوندانس (روزنامه) ۳۷۵

۶۱۱، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۱۵، ۷۳۵، ۷۳۶،

۷۴۳، ۷۴۱

انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۵

انگلیسیان در ایران ۳۶۴، ۳۸۹

انوار السعاده ۹۰۸

انوار شرقیه (روزنامه) ۸۷۴

اوبزور (روزنامه) ۲۹۵

اوبزورینه (روزنامه) ۹۰۳

ایران (روزنامه) ۶۸، ۹۳، ۹۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۲۷،

۳۸۱، ۳۹۲، ۴۶۹، ۵۱۶، ۶۱۷، ۸۵۴، ۸۹۱،

۸۹۸، ۹۳۱

ایران در دوسده واپسین ۱۰، ۶۲، ۱۸۶، ۲۴۱

ایران دیروز، خاطرات ارفع ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۰،

۸۸۴، ۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۱، ۹۶۰

ایران کندلی لری نین حالی یا خود تبریز ده

گوردوکلریم ۹۱۵

لوان شهر (مجله) ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۹۵

لوان نو (روزنامه) ۴۶۰

لوان و تمدن ایرانی ۵۴۱

ایران و جهان ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۹۰، ۱۰۱، ۱۹۱،

۱۹۴، ۲۳۹، ۵۲۱، ۷۳۱

ایران و قضیه ایران ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۹۲، ۵۵۴،

۵۵۵

ایرانیان در میان انگلیسی ها ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱،

۲۶۸

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۵،

۵۰۰، ۵۴۵، ۶۳۲

ایرنامه (رساله) ۵۱۲

ایضاح الادب ۵۱۴

ایضاحات در خصوص آزادی ۴۶۰

ایوان مداین ۴۳۵، ۵۱۶، ۵۳۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۳،

۵۹۵، ۸۳۰

د ۱۷۰۰ ص ۱۲۶ - ۱۵۱ فهرست اعلام پیوندهای روشنفکرانه الف

«ب»

بازرس ۳۱۰

- پیام (مجله) ۱۷، ۱۸
پی تی ژورنال (روزنامه) ۹۵۷
پیدایش و فعالیت های جمعیت ها و سازمان های
سیاسی در ایران ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۷،
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۴
- «ت»
تاریخ ۷۷۸
تاریخ آذربایجان ۹۵۷
تاریخ ابن خلدون ۱۵۰
تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ۱۹۱
تاریخ ادبیات آذربایجان ۱۴۳، ۴۶۵، ۵۰۴، ۵۰۵،
۸۴۳، ۸۹۳
تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر ۵۰۶،
۵۲۲، ۵۲۶، ۷۹۳-۷۹۵، ۸۰۲
تاریخ افغانستان ۶۰۹
تاریخ الفی ۵۸۹
تاریخ انقلاب و ترکان جوان ۸۶۰
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۸
تاریخ ایران — آئینه سکندری
تاریخ ایران در دوره قاجاریه ۴۶، ۴۷
تاریخ بیداری ایرانیان ۱۹۶، ۳۹۰، ۴۴۳، ۴۴۴،
۴۶۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۲۹،
۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۶۴-۵۶۶،
۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۶۴۱، ۶۶۷،
۶۶۸، ۶۷۲، ۶۹۷، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۰،
۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۴۵، ۸۶۷،
۹۱۰
تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم ۱۱
تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ۱۰۲، ۲۳۶، ۲۴۰،
۲۸۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۳، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۶،
۴۳۹، ۴۴۳، ۶۱۶، ۸۵۶
تاریخ ترکیه ۳۷، ۴۴، ۹۹
تاریخ تکوین یا خلقت ۶۰۳
تاریخ تمدن ۲۲، ۸۰۹
- تاریخ تمدن آذربایجان ۱۱۳
تاریخ جراید و مجلات ایران ۲۱۹، ۲۴۰، ۳۱۷،
۴۳۶، ۹۰۱
تاریخ جنگ فرانسه با روس ۲۹
تاریخ جودت ۸۹
تاریخ دولت علیه ۷۸۰
تاریخ رجال ایران ۴۰، ۴۳، ۸۲، ۸۳، ۱۴۹، ۲۶۴،
۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۹۰، ۵۲۰،
۵۵۵، ۵۵۶، ۵۸۲، ۶۴۲، ۶۷۴، ۹۱۰
تاریخ روابط ایران و انگلیس ۸۲، ۱۶۵-۱۶۹،
۱۸۰، ۱۸۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۶۰۵
تاریخ زندگانی تقی زاده ۹۶۴
تاریخ ژاپون ۸۶۹
تاریخ سانسور در مطبوعات ایران ۶۸-۷۲، ۷۴،
۲۸۰، ۹۴۸
تاریخ شانزمان (تحول) ایران ۵۴۵
تاریخ شعر عثمانی ۵۲۷
تاریخ طبرستان ۵۲۶
تاریخ عرب در قرون جدید ۱۱، ۱۷، ۵۴۱، ۶۰۴
تاریخ فرهنگ آذربایجان (حسین امید) ۴۱، ۴۰۷
۸۷۵، ۹۰۹، ۹۲۸
تاریخ فرهنگ (صفوت) ۹۲۸
تاریخ قاجاریه ۵۴۸، ۵۴۹
تاریخ قرون جدید ۲۰
تاریخ گزیده ۵۸۹
تاریخ محاربات فرانسه با پادشاهان قرال نمچه و
روس الموسوم به حوادث نامه ۲۹
تاریخ مختصر اسلام ۹۱۵
تاریخ مسعودی ۳۲۲
تاریخ مشروطه ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۳، ۴۰۱،
۴۴۰، ۴۴۴، ۸۶۵، ۹۱۰، ۹۴۰، ۹۴۸، ۹۴۹،
۹۶۷
تاریخ مصور ادبیات ترک ۹۰، ۱۵۰، ۶۰۱، ۸۰۱
تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت
۴۲۵، ۵۲۶، ۵۸۸، ۸۹۷، ۹۴۸

تاریخ مطبوعات ترک در صد سؤال ۱۱۵

تاریخ معاصر ایران ۷۶۸، ۷۶۱

تاریخ مفصل فرانسه ۴۲

تاریخ منظم ناصری ۵۳، ۹۶، ۲۶۲، ۴۷۹، ۴۹۵

تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران ۱۱، ۲۸

۳۶-۳۸، ۷۱، ۴۹۵

تاریخ نادرشاه ۹۰۶

تاریخ نثری ایران ۵۴۴

تاریخ و جغرافیای سلماس ۸۰۴

تاریخ ینگی دنیا ۹۵۰

تاریخ یونان ۸۸۲

تازه حیات ۹۳۷

تاکبيلات، داک بلاد (روزنامه) ۸۸۳

(تیمس) روزنامه ۲۳۹، ۳۸۱، ۷۱۴، ۷۳۵

تبریز و پیرامون ۸۰۴

تجسمه البیان فی تاریخ الافغان ۶۰۹

تجدد (روزنامه) ۸۳۱

تجربه ها ۸۰۲

تحریر المراء ۹۱۳

تحریم تنباکو در ایران ۲۶۴، ۲۸۰، ۳۴۳، ۳۵۵

۳۸۹، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۰-۶۳۴، ۶۴۱، ۶۴۲

۶۴۷، ۶۵۰-۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۴

۶۶۸، ۶۷۹، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۸

تحفة الخطاطین ۵۰۱

تحفة الامثال ۱۵۵، ۸۸۲

تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ۹۴، ۱۸۵، ۱۸۷

۱۹۸، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۶۳

ترانه های خیام ۵۹۳، ۷۹۹، ۸۰۲

تربیت (روزنامه) ۳۱۶، ۳۱۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۸۲

۹۱۱-۹۱۳

تربیت نسوان ۳۱۹، ۹۱۳، ۹۱۴

ترجمان ۳۰۱، ۳۱۶، ۸۷۱، ۹۲۲، ۹۶۲، ۹۷۰

ترجمان احوال ۶۶، ۲۲۹

ترجمان افکار ۳۹۴

ترجمان حقیقت ۱۳۷، ۲۸۹-۲۹۱، ۳۰۰، ۳۳۳

۵۹۵، ۷۲۷، ۹۶۲

ترجمه کلام اربعین حضرت علی ۹۴۹

ترجمه نصایح افلاطون ۹۴۹

ترقی (روزنامه) ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲-۱۲۴، ۳۰۴

۳۰۵

ترکان جوان ۱۷۹

ترکان جوان از دیدگاه شوروی ۳، ۴، ۲۲۸

ترکان جوان و انقلاب ۱۹۰۸ ۴

تذکره ۱۴۳

تذکره الشعرا ۵۲۶

تسهیل التعليم ۱۵۲

تشریح الابدان ۹۵۰

تشیع و مشروطیت در ایران ۸۵۹

تصویر افکار ۶۶، ۱۲۱، ۲۲۹، ۴۹۹

تعلیم الاطفال ۲۹۶

تعلیم سخن ۷۷۲

تعلیم لسان فارسی ۵۸۹

تقویم الوقایع (روزنامه) ۴۲، ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۵۲

تقویم تربیت ۸۹۲

تکاپوهای امیر عبدالقادر الجزایری در لژهای

فراماسونی (مقاله) ۶۱۱

تکالیف ملت ۵۴۸

تلخیص حکمت حقوق ۱۰۶

تلگرافات عصر سپهسالار ۴۷۳، ۴۷۴، ۷۸۲

تمثیلات و کتابچه الفبا ۱۰۷، ۱۰۸، ۴۸۱

تنبيه الصبیان ۱۵۲، ۵۰۵

تنکسوق نامه ۱۰۴

توردوموند (کتاب) ۹۵۰

تورک تجدد ادبیاتی تاریخی ۷۷۰

تورک یوردو (روزنامه) ۶۰۱

توفیق فکرت، زندگی و آثار او ۷۵، ۷۷۰

تهذیب الاخلاق ۲۹۶، ۵۰۳

تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان ۹۱۶

«ث»

چهره‌نما (روزنامه) ۸۶۹، ۹۰۰، ۹۰۳،

۹۱۲-۹۱۵، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۶۹

چهل مقاله ۴۲۶، ۸۵۰

ثروت فنون (مجله) ۵۸۷، ۷۹۹

ثریا (روزنامه) ۳۱۴، ۴۰۱، ۸۶۹، ۸۷۶،

۸۸۳-۸۸۶، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۰۳، ۹۳۰، ۹۵۴،

۹۶۵-۹۶۷

«ح»

حاجی بابای اصفهانی ۴۴۳، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۰،

۵۱۶، ۵۳۵، ۷۴۰، ۸۰۸

حاجی بابا در لندن ۵۰۹

حاجی قارا (نمایشنامه) ۲۹۲

حاجی موریه وقصه استعمار (مقاله) ۴۹۹

حبل المتین ۳۱۶، ۳۲۴، ۴۳۷، ۴۳۹، ۸۲۹، ۸۵۶،

۹۰۳، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۲۷، ۹۳۳

حجت (رساله) ۲۳۰

حديقة السعدا ۵۰۳

حریت (روزنامه) ۷۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹،

حسین کرد (کتاب) ۹۵۳

حقایق ۹۰۱، ۹۰۰

حقایق الاخبار ناصری ۱۰۰

حقایق الوقایع (روزنامه) ۱۱۱

حقیقت (روزنامه) ۸۱۷، ۹۵۸

حقیقت الامر ۱۵۵

حقیقت العالم ۳۱۶

حکایت الاغ و بلبل ۵۰۳

حکایت تلماک — سرگذشت تلماک

حکایت کريلوف ۳۱

حکایت منظوم ۹۱۶

حکمت (روزنامه) ۴۳۵، ۸۶۹، ۹۰۳، ۹۳۰، ۹۳۲،

۹۳۳، ۹۴۷، ۹۶۱

حکمت حقوق ۱۰۶

حکمت ناصریه ۵۷۷

حلیه سلطانی ۹۴۹

حیات (روزنامه) ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۶، ۸۷۴

حیات فکری و مطبوعات آذربایجان ۳۰۱، ۳۰۴،

«ج»

جامع التواریخ ۵۸۹

جریده حوادث (روزنامه) ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲-۱۲۴

جریده ملی ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۰

جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار

۳۳۸

جغرافیای ایران ۹۶۲، ۹۶۳

جلال الدوله (رساله) ۸۷۳

جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی و ترکان جوان به مثابه

یک سازمان سیاسی ۱۰۲، ۱۷۷، ۶۰۸، ۷۲۸،

۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۷

جمعیت علمی عثمانی ۶۰۳

مکتب حاجی زین العابدین تفیوفگ ترجمه احوالی

۳۰۶

جنبش های غرب گرایی در زندگی سیاسی ترکیه ۴

جنت الوافیه ۹۰۸

جنگلستان ۵۹۶

جنگ و صلح ۱۶۵

جهان ۵۴۰

جهان پزشکی ۵۲۰

جهان نما ۴۲

جهان نمای جدید ۴۲

جهان نمای مهدی یا تقویم پنج هزار ساله ۴۳۲

جیب لغتی ۷۷۱

«چ»

چرند و پرند ۲۳۶

چهارگاه... مهستی (رساله) ۵۱۲

چهارمقاله (عروضی) ۵۸۹، ۵۲۶

حیات فویلاس ۹۵۰

حیات یحیی ۷۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۸، ۳۲۰، ۵۰۷،
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۶، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۹۷،
۶۹۹، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۳۹، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۷۱،
۸۹۰

حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفانها ۳۰۷

«خ»

خاطرات احتشام السلطنه ۳۲۰، ۸۸۹

خاطرات اعتماد السلطنه (روزنامه خاطرات
اعتماد السلطنه) ۹۶، ۱۵۶، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۱،
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۲،
۲۷۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۵،
۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۲۱، ۴۷۲،
۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۵۵،
۵۶۴، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۴۳،
۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۶۶،
۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۹۵، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۵،
۷۸۳، ۷۳۶

خاطرات پراکنده ۳۹۰

خاطرات حاج سیاح ۵۵، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵،
۴۹۵، ۶۰۰، ۷۲۵، ۷۳۱، ۶۰۰، ۸۴۱، ۸۴۲

خاطرات زندگی تبعید خودخواسته ام ۹۶۷

خاطرات فرید ۱۲۸، ۸۷۹

خاطرات کلنل کاساکوفسکی ۵۶۱، ۷۱۲، ۷۲۶،
۷۳۸، ۷۳۹، ۸۵۸

خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ ۵۶، ۷۲۳

خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله ۵۶،
۹۳، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۳۷، ۴۳۹،
۴۴۰، ۴۹۳، ۴۹۴، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۸،
۶۳۸، ۶۵۰، ۶۶۹، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۲۵، ۷۲۹،
۹۴۱

خاطرات لیدی شیل ۴۶، ۴۷

خاطرات مجلس و دمکراسی چیست؟ ۸۵۹

خرابه های مداین (منظومه) ۵۹۳، ۵۹۴

خاطرات من (بلنت) ۶۱۰

خاطرات من مربوط به تشکیل جمعیت و اتحاد و
ترقی و خدمات وطنیه و انقلاب ملیه ۲۲۸

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله ۲۶۵، ۷۶۸

خاطرات و خطرات ۵۷، ۵۰۳

خاطرات وطنیه ۷۳۷

خاطراتیم ۹۶۸

خاورنامه ۹۵۳

خسرو و شیرین (منظومه) ۹۰۰

خصائص الحسینیة ۹۰۹

خط دانش انسانیت (رساله) ۸۹۲

خط و خطاطان ۴۹۹، ۵۰۰

خلاصه الفرائض ۸۰۷

خلاصه رهنمای فارسی ۴۹۹، ۵۰۴

خلسه ۴۳، ۶۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۹

۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۸۳

«د»

داریا (روزنامه) ۲۴۰

داستان آل عثمان ۱۰۵

داستان دوستان ۹۱۴، ۹۴۰

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی

(مجله) ۵

دانشمندان آذربایجان ۸۸، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۶۰،

۴۶۸، ۴۹۶، ۸۵۶، ۸۸۸، ۸۹۲، ۹۰۰

دایچ سایدونگ (روزنامه) ۹۷

دایرة المعارف ۷۴۰

دایرة المعارف فارسی ۷۳۴

دبا (روزنامه) ۷۳۳

دبستان خرد (رساله) ۸۲۹

دبستان فارسی ۴۴۹، ۵۰۲ — ۵۰۴

دختر فرعون (رمان) ۹۵۲، ۹۵۳

در بندنامه ۱۹۹

در پیرامون خط فارسی ۱۰۳، ۱۵۷

رجال وزارت خارجه ۴۹۲، ۴۹۶

رد نیچریه (رساله) ۶۰۸

رسالهٔ برآورد مخارج راه آهن از مشهد به طهران و

سایر شهرهای ایران ۹۵۰

رسالهٔ جهادیه ۲۸

رساله در وجوب اصلاح خط اسلام ۸۷۸

رسالهٔ رشدی ۸۸۷

رسالهٔ فیزیک یا حکمت طبیعیه ۴۵۱

رسالهٔ هیئت جدید ۴۵۹

رضوان ۵۲۹ — ۵۳۲، ۵۴۵، ۷۵۶

رمزیوسفی ۴۹۷، ۹۵۰

روابط فراماسونری یا صهیونیسم و امپریالیسم ۱۶۷

روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه — خاطرات

اعتمادالسلطنه

روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم

فرنگستان ۶۷۴، ۷۸۷، ۷۸۸

روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران ۹۳۰، ۹۵۴

روزنامه‌های طنزی آذربایجان ۴۴۵

روس و انگلیس در ایران ۲۴۳، ۳۶۳ — ۳۶۵

۳۶۷، ۳۷۱، ۶۴۵، ۶۹۷

روشنایی و نمونهٔ خطوط آدمیت (رساله) ۱۲۸

روضهٔ الصفا ۵۸۹

رموز حمزه ۹۵۳

روی آسمان آبی ماند ۸۰۱

رهبران مشروطه ۸۳، ۲۰۴، ۶۲۱، ۷۴۶، ۷۵۰

۷۵۴، ۷۵۶، ۷۶۴، ۷۶۷

رهبر فارسی ۴۹۹

ریاض العارفين ۵۸۹

ریاض القدس ۵۰۳

ریحان بوستان افروز بر طرز و تربیت ادبیات

فرنگستان امروز ۴۴۵

ریحانة الادب ۷۲۰، ۷۶۴

۵۷۷

دروس النحویه ۸۷۱

دستاویز فارسی خوانان ۴۲۵

دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ۸۴

دستور پارسی ۹۵۲

دستورچهٔ فارسی ۵۰۴

دستور زبان ترکی عثمانی ۹۰

دستور سخن ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲

دکارت (رساله) ۵۷۸

دلگشا (کتابچه) ۱۴۵

دنیا (مجله) ۳۰۷

دولت و حکومت در ایران ۳۸۷

دوموستی (روزنامه) ۶۰۱

دین و دولت در ایران ۶۶۶، ۶۶۹، ۷۱۷، ۷۲۱

نومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ ۹۰۱، ۹۳۳،

۹۴۱

دیوان اشعار اسعد افندی ۷۷۸

دیوان اشعار فیضی افندی ۷۷۱

دیوان اطعمه ۴۹۹

دیوان البسه ۴۹۹

دیوان سید عظیم شیروانی ۱۴۲ — ۱۴۴

«ر»

رافائل ۵۸۸

راه آفرینندگی سید عظیم شیروانی ۱۴۳

راهنمایی کتاب ۷۹۶

راهنمای مکالمهٔ ترکی عثمان ۹۰

رباب شکسته ۵۸۷

رباعیات خیام ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۸۹، ۷۷۳

۷۹۷ — ۸۰۰، ۸۰۲

ربیع الاسابع ۹۰۸

ربیع الاطفال ۱۴۳

رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ۸۸، ۴۹۰

۹۴۷

زبان فارسی جدید ۵۰۵

زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی ۴۲۵، ۳۶۰، ۴۲۵،

۵۰۰، ۵۱۵، ۵۷۵، ۵۹۷، ۷۷۲، ۷۷۳،

۷۹۴، ۷۹۷، ۸۰۵-۸۰۷

زندگانی بنو نصر ۸۰۴

زندگانی پیر معارف رشید ۴۰۷، ۴۰۱، ۴۰۷،

زندگانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید

جمال الدین افغانی ۶۰۳، ۶۰۶،

زندگی طوفانی ۱۵۷، ۲۴۱، ۳۱۵، ۶۰۱، ۸۲۹،

۸۵۶، ۹۴۲، ۹۶۵

زورا (روزنامه) ۹۳

«ژ»

ژورنال دودبا ۶۰۹

ژیل بلاس ۵۰۵-۵۱۶، ۹۵۲، ۹۵۳،

«س»

سبک شناسی ۵۱۱، ۵۱۰، ۲۴۰،

ستارگان فریب خورده ۸۹۳

سرآمدان سخن ۵۸۹

سرگذشت تلماک (حکایت تلماک) ۲۵۴، ۲۵۵،

۵۴۴، ۵۶۹

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی ۵۰۹، ۵۱۱،

سرگذشت خود نوشته شیخ رئیس ۵۶۲-۷۶۵،

۷۶۷

سرگذشت دانش ۸۹۱

سرگذشت ژیل بلاس سانتیلانی ۵۱۲

سرمایه نجات ۹۴۹

سرنوشت پرویز (نمایش نامه) ۹۰۰

سروش ۳۰۵، ۴۴۱، ۴۹۶

سفارت نامه های ایران ۷۷۸، ۸۲۲،

سفر (روزنامه) ۹۲، ۱۱۳

سفرنامه امین الدوله ۳۰۸، ۳۲۱، ۴۳۲، ۸۳۱، ۸۳۲،

سفرنامه حاج پیرزاده ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۹۳، ۸۲۵، ۸۳۳، ۸۵۶، ۹۳۱، ۹۳۳

۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۶۴، ۴۹۸، ۵۰۶، ۶۳۷،

۸۱۸، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۳۷

سفرنامه حاج سیاح به فرنگ ۲۶۱

سفرنامه سیف الدوله ۸۳۵، ۸۳۶،

سفرنامه صنیع الدوله از تفریس به تهران ۸۷۸

سفرنامه فرنگستان اول ۶۰، ۸۷۲، ۸۷۳، ۹۰۲،

۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۹

سفرنامه فرهاد میرزا معتمد الدوله ۵۴، ۵۵، ۸۹،

۹۵، ۱۱۴، ۱۸۹، ۴۲۶، ۸۳۶

سفرنامه کروینسکی ۲۸

سفرنامه میرزا صالح شیرازی ۷۸۲

سفرنامه میرزا محمدحسن فراهانی ۴۲۰، ۴۲۷،

۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۳۶، ۸۳۷

سفر هشتاد روزه ۹۵۳

سفینه طالبی ۴۲۴، ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۹،

۹۴۳، ۹۴۴

سلامتی شاه ۸۹۱

سن پتر بورگسکی و نددستی (روزنامه) ۸۸۳

سواد و بیاض ۲۶۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲،

۵۰۷، ۶۰۰، ۶۶۵

سوانح عمر ۳۱۹، ۴۰۱، ۴۵۱، ۸۷۰، ۹۲۸

سود (روزنامه) ۳۶۸

سوز ۹۱۶

سوز و گداز ۷۷۱

سوسمار الدوله ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۶،

۵۶۲-۵۶۹، ۷۰۷، ۷۰۹

سلسله الخطاطین ۵۰۱

سه سال در دربار ایران ۴۹۲، ۶۲۷، ۶۶۳

سه سال در میان ایرانیان ۳۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۶۳۱،

۶۳۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۱-۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۸،

۶۶۹، ۶۷۴

سه مکتوب ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۶

سیاحت نامه ابراهیم بیک ۶۴، ۶۶، ۴۲۹، ۴۳۰،

۴۳۶-۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲-۴۴۸، ۸۱۱،

۹۳۳

۳۰۶، ۳۰۰، ۲۹۹

شمس (روزنامه) ۴۳۷

شنیده‌هایم، خواننده‌هایم، دیده‌هایم ... ۳۰۹، ۳۱۰،

۳۲۱—۳۲۵

شورای امت (روزنامه) ۸۵۵، ۸۵۶، ۹۶۸

شورای عثمانی (روزنامه) ۸۶۲

شورش بر امتیازنامه رژی ۶۳۳، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴،

۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۷۵، ۶۸۷

شیخ و وزیر (رساله) ۱۲۷، ۱۴۷، ۲۰۵

شیروان نامه ۱۴۲

سیاحت‌نامه اروپا ۵۷۸، ۷۸۰

سیاحت‌نامه هندوستان ۸۰۷

سیاستگران دوره قاجار ۶۳—۶۵، ۲۰۴، ۲۶۱،

۳۵۶، ۵۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۶۹

سیاست طالبی ۳۶۶، ۳۷۸، ۴۶۰

سیاست‌نامه نظام الملک ۹۵۵

سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین

۵۵۶، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۰۲، ۶۱۶،

۶۲۲، ۷۲۲، ۷۳۶

«ش»

شاهسون (روزنامه) ۴۶۰، ۸۹۷

شاهنامه ۵۴۵، ۹۵۵

شب‌نشینی استانبول ۸۷۹

شبهای استانبول ۱۸۷

شرافت (روزنامه) ۸۸۳، ۸۹۰، ۸۹۹

شیراز اولندرف ۱۵۲

شرح حال عباس میرزا ملک آرا ۲۱۶، ۲۶۸—۲۷۰،

۲۷۳، ۳۷۶، ۶۱۲—۶۱۵، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۸،

۶۴۱، ۶۵۰—۶۵۴، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۹، ۷۰۶،

۷۲۵

شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله ۷۵۴

شرح حال و زندگانی جناب حاج‌زین‌العابدین

تقی‌یف ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۷—۳۱۹

شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین ۵۸، ۸۷، ۳۰۸،

۵۵۶، ۵۷۳، ۶۱۸، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۲۵، ۷۴۰،

۷۴۵

شرح زندگانی من ۵۳، ۳۴۵، ۴۴۱، ۵۷۷، ۶۶۸،

۶۷۳، ۶۷۸

شرح زندگانی و تعصب ملی تقی‌یف ۹۱۲

شرح مأموریت آجودان‌باشی ۱۹۵

شرف (روزنامه) ۲۱۳، ۸۸۲، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۳۱

شرق روس (روزنامه) ۸۶، ۸۷، ۱۵۷، ۳۰۱، ۶۰۱،

۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۴

«ص»

صبح (روزنامه) ۳۵۲، ۴۱۱، ۵۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸،

۶۷۲، ۷۲۷

صحیفه سجادیه ۹۰۸

صد خطابه ۵۴۶، ۵۷۳

صد التواریح ۶۵

صد مقاله ۵۳۳

صلیب محاربه‌سی ۹۱۵

صوراسرافیل (روزنامه) ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۷—۲۱۹،

۲۳۶، ۲۴۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۵۵، ۵۴۷،

۵۵۶، ۵۶۵، ۵۸۲، ۷۱۵، ۷۲۴—۷۲۶، ۷۴۵،

۸۶۳

صیدنه (صیدله) ۱۰۴

«ض»

ضیا ۱۴۲، ۲۹۸، ۸۸۷، ۸۹۱

ضیاء‌الخافقین (روزنامه) ۶۱۵، ۷۲۴

ضیای قفقازیه (روزنامه) ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۸۸۷،

۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۱

«ط»

طربخانه ۵۹۲

طرب‌یک نقد ۶۲۲

فراماسونری در جهان عرب ۱۶۳، ۶۰۵ — ۶۰۷
 فراماسونری و فراماسون‌ها در ترکیه و دنیا ۱۷۶، ۱۷۸
 فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران ۱۷۱، ۱۷۴
 ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۹
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۴۳۰، ۶۰۷، ۷۴۶، ۷۵۶

۷۵۹

فردوس التواریخ ۵۸۹
 فرهنگ (روزنامه) ۶۰۹، ۸۴۲
 فرهنگ خاورشناسان ۴۲۷، ۵۴۱
 فرهنگ عبارات و اصطلاحات تاریخی ۳۷
 فرهنگ مهدی ۴۳۲

فرهنگ مختصر ترکی-انگلیسی و انگلیسی-ترکی
 ۹۰

فصلنامه مطالعات تاریخی ۶۱۱

فصوص الحکم ۵۳۱

فکر آزادی ۱۶، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۸۳، ۱۸۳، ۱۹۶،
 ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۷، ۴۶۸، ۸۰۸

فلک السعاده ۱۴۴

فوائد المشاهد ۹۰۹

فهرست توپقاپوسرای ۷۶۷

فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ۹۵۱

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ۸۷۶، ۸۷۷
 فيه مافیه ۵۷۵

فیوضات (روزنامه) ۳۱۶، ۸۷۳، ۸۷۴، ۹۰۰،
 ۹۰۲، ۹۱۵، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۵۸، ۹۶۸ — ۹۷۰

«ق»

قاجاق کرم (نمایشنامه) ۶۷۳، ۶۷۴

قاجاق‌ها در گذشته ۶۷۳

قاموس ۷۷۱

قاموس براک گائوز و یفرون ۳۱۸

قانون (روزنامه) ۲۰۲، ۲۱۴ — ۲۳۲، ۲۳۶،
 ۲۳۸ — ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۸،
 ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۹

طریق الحقایق ۲۶۰

طلوع (روزنامه) ۲۸۰

طنین (روزنامه) ۸۱۶

طول عمر یعنی انسان ۸۹۱

«ع»

عباسه خواهر هارون الرشید ۹۱۵

عبرت ۱۲۱

عبرت نامه ۲۸

عدالت (روزنامه) ۸۶

عذرای قریش ۹۱۵

عروة الوثقی (روزنامه) ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۵،

۶۱۹، ۹۳۰، ۹۳۷، ۹۳۹ — ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۷۰،

۹۷۱

عسکریه (رمان) ۵۰۳

عشاق پاریس ۹۵۳

عصر بی خبری ۶۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۸۵

علاوه‌لی اصول فارسی ۷۷۱

علم ثروت ۱۰۶

علم طبقات الارض ۴۹۷، ۹۴۹

علم و اسلام ۸۱۶

علوم فارسی ۷۷۱

عین المیزان ۵۰۳

«ع»

غرائب عواید ملل ۴۹۹، ۵۰۰

«ف»

فاجعه کربلا ۹۱۵

فارده بوسفور (روزنامه) ۲۸۱، ۳۴۸

فارسنامه ناصری ۶۳۶

فتح نامه ۲۸

فداکاران فراموش شده ۸۶۵

فراماسونری در ایران ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۴۳۰، ۶۰۷، ۷۴۶، ۷۵۶

- کتابچه اعتراضاتی ... ۳۸۵
 کتابچه بنفش ۴۷۲
 کتابچه غیبی ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۸
 کشتی بادبانی ۲۹۹
 کتاب حساب ۴۹۷
 کتاب سیاه ۸۰۲
 کتاب شناسی ترکیه درباره ایران ۷۹۶
 کتاب عمه ۱۰۲
 کتاب معانی لهجه‌لی جیمس ردهاوس الانگلیسی ۹۰
 کتاب نارنجی ۸۶۷
 کشف الحقایق عن نکت الایات والد قایق ۹۱۴
 کشف الظنون ۵۸۹
 کشف الغرایب (رساله) ۵۰۳، ۹۵۱
 کشکول ۱۴۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷ — ۳۰۰، ۸۸۷
 ۸۸۸، ۸۹۸، ۸۹۹
 کلام قدیم ۸۱۷
 کلوس (روزنامه) ۴۹۸
 کولوا (اخبارنامه) ۳۶۸
 کلیات ابوالقاسم لاهوتی ۲۳۱
 کلیات دیوان لعلی ۸۶ — ۸۸
 کلیات میرزا علی معجز شبستری ۸۴۳
 کنجاوی در زرتشت ۵۹۵
 کنفرانس‌های آتاتورک ۵۴، ۷۷۷
 کوکب ناصری (روزنامه) ۴۱۹، ۴۲۳، ۵۷۹، ۵۸۰
 ۶۲۰، ۶۸۸ — ۶۹۱
 کیهان فرهنگی ۳۱۶، ۳۲۲، ۵۷۷
 «گ»
 گرشاسب نامه اسدی ۵۴۱
 گزارش ایران ۳۰۲
 گزارش‌های سیاسی علاءالملک ۳۶۶، ۵۶۳
 گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در
 جامعه فتودالی ایران ۴۶۷
 گزارش اسناد سیاسی ایران و عثمانی ۲۱۲، ۲۵۱
 ۶۱۴ — ۶۱۷، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۵۰، ۶۹۷، ۶۹۹
 ۷۰۰، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۵۸، ۸۳۳
 قانون اساسی (روزنامه) ۷۳۳
 قانون قدسی ۵۰۴، ۹۵۱
 قانون ناپلئونی ۴۹۷
 قرارداد اجتماعی ۴۴۴
 قصص الانبیا ۱۴۲
 قفقاز (روزنامه) — کاوکاز
 قواعد سلیمیه ۸۰۶
 قواعد عثمانیه ۹۰
 قواعد مختصر فارسی ۹۵۱
 قوای معنویه ۸۱۶
 قهوه‌خانه سورات ۵۵۹
 قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ۳۲۴، ۳۴۷
 قیام آذربایجان و ستارخان ۸۲۳، ۹۱۰
 «ک»
 کلاروان عمر ۵۹۶
 کاروند کسروی ۹۰
 کاسپی (روزنامه) ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۶، ۶۰۱
 ۹۰۲، ۹۱۴
 کاوکاز (قفقاز) روزنامه ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
 ۳۷۱، ۴۶۱، ۸۹۴
 کاوه (مجله) ۳۶۳، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۱
 ۷۴۰
 کتاب آبی ۷۶۵، ۷۶۶، ۸۰۲، ۸۶۶
 کتاب آذربایجان ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۹۷، ۴۴۵، ۸۹۰
 کتاب آموزش فارسی در عثمانی ۷۲۲
 کتاب احمد ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۰ — ۴۵۴
 ۴۵۶ — ۴۵۸
 کتاب البیان فی تفسیر القرآن ۹۱۴
 کتاب الفهرست ۱۰۳
 کتاب الابرار ۷۶۰
 کتاب امروز ۵۱۰، ۵۱۱
 کتاب ترکی ۱۴۱

مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره
سیدجمال الدین ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۹،
۷۳۰، ۷۳۳، ۷۷۰، ۷۷۱، ۹۳۰

مجموعه اشعار ۸۹۱

مجمع الاوصاف ۴۲۶

مجمع الفصحا ۵۴۴، ۵۸۹

مجموعه بهار ۴۴۹

مجموعه ترکیات ۷۹۴

مجموعه فنون (مجله علمی) ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹،
۲۲۹

مجموعه مقالات ۱۴۱

مجموعه نغمه ها ۴۶۱

محسنات الفباى جديد ۸۹۵

مخبر ۱۱۵ - ۱۲۰

مختصرالدعوات ۹۰۸

مختصر اصول فارسی ۵۰۵، ۷۷۲

مدحت پاشانک حیات سیاسیه سی، خدماتی

شهادتی ۹۶۸

مرآت البلدان ۷۳۴

مرآت البکا ۹۰۸

مرآت الجمال ۵۰۳

مرآت الوقایع مظفری ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۳۰، ۷۳۲

۷۴۰، ۷۸۴

مردم گریز ۴۴۵، ۴۴۹

مرزبان نامه ۹۱۳

مرصادالعباد ۵۸۹، ۵۹۳

مربخ (روزنامه) ۶۸

مسافرت در ارمنستان و ایران ۱۱، ۲۷

مسالك المحسنين ۱۵۴، ۴۶۰، ۹۳۴

مساوات (روزنامه) ۸۶۱ - ۸۶۳

مسائل الحیات ۴۵۹، ۸۶۹، ۹۳۵، ۹۳۷

مسائل حکمت ۷۸۰

مسکوکسکی ویدومست (اخبارنامه) ۳۶۸

مسکویسکیه (روزنامه) ۶۰۱

مهر (روزنامه) ۳۰۴

۲۵۲، ۴۲۱، ۶۸۵، ۷۲۸، ۷۳۵، ۷۷۷ - ۷۸۱،

۸۷۰، ۸۷۵، ۸۹۷، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۵۸،

۹۶۱ - ۹۶۳

گزیده ای از سروده های شیخ رئیس قاجار ۷۵۱

گلزار صواب ۵۰۱

گلستان ۱۲۸ - ۱۳۲، ۱۵۳، ۵۲۹، ۵۸۷، ۸۷۹

گلستان ارم ۵۰۳، ۵۰۴

گنبد آسمان خودمان ۷۹۹

گنج شایگان ۸۵۴

گنجینه دانش ۴۹۷، ۹۵۰

گنجینه فنون (مجله) ۳۱۵، ۸۵۶

گنجینه قواعد فارسیه ۸۰۷

گیلان در جنبش مشروطه ۳۲۵، ۶۰۸

«ل»

لالی شرق ۸۹۱

الاباب ۵۲۶

لیسان الحال (اخبارنامه) ۱۳۹

لیست نامه دهخدا ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۹۶

لطایف آثار ۱۱۵

لوموند ماسونیک ۲۴۵

لیلی و مجنون ۲۹۹

«م»

مآثر سلطانی (در مورد سلطنت فتحعلی شاه) ۲۸

ماهنامه رادیو ایران ۵۶۷

مبارزه روزنامه های برون مرزی ایران بر ضد استعمار

و امپریالیسم ۲۷۹، ۳۵۹، ۴۳۸

مبدأ ترقی و دستگاه دیوان ۲۰۵

مثنوی ۹۵۵

مجاهد (روزنامه) ۴۶۰

مجموعه آثار میرزا ملکم خان ۲۰۰ - ۲۰۳، ۲۰۵،

۲۰۹، ۲۲۸

مجموعه ابوالفضیا ۱۲۴

مجموعه اخلاق (نشریه) ۲۶۵

منتخب کلیات عبید زاکانی ۴۹۹

منتخب نفیس ۷۰۸، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۴،

۷۵۶-۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۲، ۸۲۹

منچستر گاردین (روزنامه) ۷۳۵

منظومه مولودیه ۹۵۸

منهج الحساب ۹۵۰

مواد تاریخ ادبیات آذربایجان ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۳،

۸۹۴، ۹۵۱

موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره

قاجاریه ۶۳۲

مورینگ پست (روزنامه) ۷۳۶

موش و گربه ۱۴۲

مولود شریف (کتاب) ۲۹۷

مونس الاحرار ۵۹۳

مونیتور (روزنامه) ۶۸۴

مهر (مجله) ۸۵۶

مه موارد و دانش ۸۸۵

میدان لاروس ۱۷۷، ۵۹۷، ۶۰۸، ۷۷۸، ۷۷۹،

۷۸۷، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۳۵، ۸۵۲

میراث خوار استعمار ۳۲، ۳۸

میرزا عبدالرحیم طالبوف، زندگی و خلاقیتش ۴۵۲

میرزا ملکم خان ۲۶، ۶۱، ۶۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۷،

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶،

۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۹،

۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۸۰،

۳۴۴، ۳۵۱

میزان (روزنامه) ۵۸۷، ۷۳۴، ۸۱۶، ۸۵۷

میزان الحق ۴۲۶

میزان الملل ۹۵۰

میزان الموازن فی امر الدین ۴۲۶

میزانطروپ ۴۹۹

میکادونا ۸۶۹

مشکلات الحیات فی تفسیر الایات ۴۲۶

مشکوة الانوار ۵۰۳، ۹۰۸

مشورت (ارگان ترکان جوان) ۲۰۸، ۷۳۳،

۹۳۷-۹۳۹

مصباح الشرق (روزنامه) ۶۱۰

مصر (مجله) ۶۰۴

مطلع الشمس ۸۲۶

معارف در عثمانی ۸۴۰

معلم الاطفال ۱۴۵-۱۴۷، ۸۷۹، ۸۹۲

معلومات فنی ۷۸۰

مفتاح (رساله) ۲۳۰

مفتاح الفلاح ۹۰۸

مفتاح باب الابواب ۴۳۲

مفتاح لسان العرب (کتاب) ۸۸۲

مقالات آخوندزاده ۴۸۱

مقالات تاریخی ۴۳، ۴۵، ۱۰۷،

مقالات تقی زاده ۳۲۴، ۵۲۰، ۵۹۷، ۶۰۱،

۸۵۴-۸۵۶، ۸۵۸، ۸۵۹

مقالات حریری ۸۰۷

مقالات طبیه ۷۸۰

مقالات نظامیه ۸۸۲

مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل های تمدن

۸۹۲

مقیاس المصابیح ۹۰۸

مکتب رساله رشديه ۱۵۵

مکتوبات کمال الدوله ۱۵۰، ۵۴۶، ۵۷۳، ۴۹۲،

۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۴۶، ۷۹۸

ملا نصرالدین (روزنامه) ۳۰۱، ۴۴۵، ۶۰۱، ۸۴۳،

۹۴۰، ۹۴۹

مناسبات ایران و عثمانی در زمان ناصرالدین شاه

(چاپ نشده) ۲۷۱

مناقب هنروران ۵۰۰

منتخبات فارسیه ۷۷۱

منتخبات گلستان ۴۹۹

«ن»

منتخب دانش (کتاب) ۸۸۵-۸۸۹، ۸۹۱، ۳۱۶، ۳۱۰

- ناصری (روزنامه) ۴۱، ۴۵۱، ۸۶۹-۸۷۲، ۸۸۱،
 ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۷، ۹۰۳-۹۰۹،
 ۹۱۵-۹۱۸، ۹۲۱-۹۲۶، ۹۲۸، ۹۴۳،
 ۹۴۵-۹۴۸، ۹۵۴-۹۶۴
 نامواره دکتر محمود افشار ۵۰۰، ۷۷۲، ۸۰۴
 نامه باستان ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۸۳
 نامه خسروان ۱۹۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۸۵۷
 نامه سخنوران ۵۴۴
 نامه های سیاسی دهخدا ۵۹۷
 نامه هایی از تبریز ۸۵۳
 نایه فرایه پره سه (روزنامه) ۶۱۳
 نتیجه قواعد فارسیه ۸۰۷
 نجوم الهند (کتاب) ۸۸۱
 نجوم مردم پسند ۴۵۹
 نخبة سپهری ۱۵۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۹۴۳
 نخستین اقدامات و نتایج در پیرامون اصلاح و تغییر
 الفبای عربی (بَلتن) ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۰، ۱۲۱
 نخستین رویارویی اندیشه گران ایران ۲۹، ۶۲،
 ۱۶۶
 نریمانوف ۳۰۷، ۳۱۲، ۹۰۵
 نزهة الارواح ۵۸۹
 نشر دانش (مجله) ۱۶۹
 نشریه کتابخانه ملی تبریز ۹۴۷
 نصیحة الملوك ۸۴۹
 نظامی (روزنامه) ۶۸
 نظام ترکیه ۸، ۱۸، ۲۱، ۲۳
 نفوس مرده ۴۴۴
 نقش تشیع در مناسبات ترک - ایران ۲۶۹، ۲۷۰
 نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ۲۶،
 ۶۰۰، ۷۴۶، ۷۶۰
 نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ۸۵۳
 نگاهی به تاریخ آذربایجان ۸۴۸
 نگین (مجله) ۴۴۶، ۵۱۱
 نو (مجله) ۳۰۲
- نویا بوسه و راز بسته (رساله) ۵۱۲
 نوروز (مجله) ۹۰۱
 نووستی (روزنامه) ۳۷۵
 نهی از منکرات ۳۱۶
 نیمه راه بهشت ۱۰۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۰
 نوای صریر (رساله) ۵۸۸
 نوویه ورمیا (روزنامه) ۳۶۵
 نه ایچون عرب حرف لری تورک دلیینه یارامیر ۸۹۲
- «و»
 وارلیق ۹۵۷
 واویلا ۷۷۱
 وحید (مجله) ۷۹۶
 وزیر و رفیق ۴۶۲
 وسایل المحبین ۹۰۸
 وضع حالیه ایران ۱۹۱
 وضوح الارقام در علم موسیقی (رساله) ۸۸۰
 وطن (روزنامه) ۶۸، ۷۹۵
 وطن یا خود سلستره (نمایشنامه) ۸۵۷، ۸۶۵، ۸۶۶
 وطن دلی (زبان وطن) ۲۹۹، ۴۰۱
 وقایع اتفاقیه ۴۲، ۲۰۱، ۴۸۷، ۶۴۰، ۶۳۶-۶۴۰،
 ۶۴۳، ۶۶۳، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۶۳، ۷۶۴، ۹۵۸،
 ۹۵۹
 وقایع عدلیه ۶۸
 وقت (روزنامه) ۴۰۹
 وقعه سلطان عبدالعزیز ۵۲
 وین استاندارد ۷۳۵، ۷۳۶
- ۵۴۴ ف ۱۹ ص ۱۷۴ - ۲۰۱ فهرست اعلام پیوندهای روشنفکری. الف
- «ه»
 هدایة الموحدين ۹۰۸
 هرولد (روزنامه) ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۲
 هشت بهشت ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۶۵، ۵۷۶
 هفتاد و دو ملت ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۶۴، ۵۷۲، ۵۵۹
- ۷۴۱
 pdf.tarikhema.org

یادداشت‌های قزوینی ۵۹۷، ۹۳۰

یادداشت‌های ملک ائمزخین ۸۲، ۴۰۱، ۵۱۱،

۷۳۹، ۷۶۵

یادگار (مجله) ۲۸، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۷۶، ۵۸۷،

۵۹۶، ۷۲۱، ۸۴۱، ۸۹۲

یادگارهای دنیای مسلمان ۱۸۷

یغما (مجله) ۱۴۰، ۵۳۰، ۷۴۸، ۷۹۵

یک سال در میان ایرانیان ۵۲۲، ۵۲۶، ۷۸۷

یک کلمه ۲۹۶، ۳۲۹، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۸۱، ۴۸۲،

۴۹۳، ۴۹۶، ۶۴۸

ینابیع الموده ۷۶۹

ینی عصر (روزنامه) ۱۷۹

یول (مجله) ۴۴۵

هفدهم رمضان ۹۱۵

همم الرجال، تفلح الجبال ۳۱۲-۳۱۵،

۳۱۹-۳۲۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۲۶، ۹۴۲

هنر باستانی ایران ۷۳۴

هوپ هوپ نامه ۸۶۶

«ی»

یادبودهای سفارت استانبول ۶۵، ۲۴۴، ۲۸۳،

۲۸۴، ۲۷۷، ۳۵۱، ۳۵۸، ۴۱۹، ۴۳۱، ۵۶۴،

۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۵، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۲، ۸۲۳،

۸۸۷، ۸۹۰

یادداشت‌های تاریخی ۷۹

یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله ۵۱۲